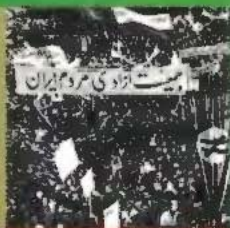


زفت و قدرت در ایران (از قنات ناوله زفت)

شاهرخ وزیری

ترجمه مر تضي ثاقب فر



تاریخ معاصر ایران (در ۳ جلد)

پرفسور پیترا آوری / محمدر فیعی مهرآبادی

تاریخ جنبش کمونیستی در ایران

پرفسور سپهر ذبیح / محمدر فیعی مهرآبادی

رقابت روسیه و انگلیس در ایران

منشور کرکانی / محمدر فیعی مهرآبادی

ایران در دوره دکتر مصدق

پرفسور سپهر ذبیح / محمدر فیعی مهرآبادی

ایران در پس پرده تاریخ

امید عطائی

سرنوشت انسان در تاریخ ایران

فواد فاروقی

شاهنامه آخرش خوش است

دکتر باستانی پاریزی

شهر بانو

رحیم زادد صفوی

خلیج فارس (کشورها و مرزها)

دکتر بیروز مجتهدزاده

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

نفت و قدرت در ایران
(از قنات تا لوله نفت)



عطائی

این اثر ترجمه‌ای است از:

Le Petrole et le pouvoir en Iran

Du ghanat à l'oléoduc

Chahrokh Vaziri

En annexe: interview du Dr Kéchavarz

تبرستان
www.tabarestan.info

شاهرخ وزیرى

نفت و قدرت

در ايران

(از قنات تا لوله نفت)

ترجمه: مرتضى ثاقب فر



مؤسسه انتشارات عطائی

بنیان: ۱۳۱۵

بنیانگذار: احمد عطایی

دفتر مرکزی و امور اداری:

خیابان ولیعصر - مقابل بیمارستان دی

خیابان دوم گاندی - شماره ۱

تهران - کدپستی ۱۵۱۶۷

تلفن: ۸۷۷۰۰۳۰ دورنگار: ۸۸۸۵۸۶۹

E.mail: Atai @ srtnet. net

شماره نشر: ۵۶۲

وزیری، شاهرخ
نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لوله نفت) / مؤلف شاهرخ وزیری؛
مترجم مرتضی ثاقب‌فر؛ ویراستار محمد ربیعی مهرآبادی. - تهران:
عطایی، ۱۳۷۹.
۶۱۶ ص. : جدول.

ISBN 964-313-561-6

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا
عنوان اصلی:

Le Petrole et le pouvoir en Iran: du ghanat a L'oleoduc.

کتابنامه.

۱. نفت -- صنعت و تجارت -- ایران. ۲. ایران -- سیاست و
حکومت - ۱۳۲۰-۱۳۵۷. ۳. ایران -- وضع اقتصادی. الف. ثاقب‌فر،
مرتضی، ۱۳۲۱ - ، مترجم. ب. کشاورز، فریدون، ۱۳۸۷ -
ج. عنوان.

۳۳۰/۹۵۵ HD ۹۵۷۶ / الف ۹۲ و ۴

۱۳۷۹

م ۷۸-۲۳۰۵۰

کتابخانه ملی ایران

نفت و قدرت در ایران

(از قنات تا لوله نفت)

شاهرخ وزیری / مرتضی ثاقب‌فر

ویراستار: محمد ربیعی مهرآبادی

حروفچینی: نوآور

چاپ اول، ۲۲۰۰ نسخه، خدمات چاپی آشیانه

تهران - ۱۳۸۰

فهرست مطالب

| صفحه | عنوان |
|------|----------------------------|
| ۱۵ | یادداشت مترجم..... |
| ۱۹ | پیشگفتار..... |
| ۲۵ | مقدمه..... |
| ۲۵ | ۱. ملاحظات مقدماتی..... |
| ۲۷ | ۲. برنامه و طرح بررسی..... |
| ۲۸ | ۳. چند نقطه اتکا..... |
| ۳۹ | یادداشت‌ها..... |

بخش اول

| | |
|----|---|
| ۴۱ | از تاراج تا ملی کردن، یا چگونه لوله نفت جای قنات را گرفت..... |
| ۴۳ | فصل یکم..... |
| ۴۳ | از کسب تا لغو امتیاز داری..... |
| ۴۳ | I. از شیوه تولید آسیایی تا امپریالیسم..... |
| ۴۳ | ۱. اسطوره فئودالیسم در ایران [۱]..... |
| ۴۷ | الف - دو خصوصیت جامعه ایران..... |

- ب - ایران از قرن شانزدهم تا نوزدهم میلادی ۴۹
- الف) نبود مالکیت خصوصی زمین ۴۹
- (۱) در مورد خالصه‌جات می‌توان به دو دسته اشاره کرد: ۵۱
- (۲) املاک خاص (تیول - اربابی) ۵۲
- (۳) زمین‌های نهادهای دینی (املاک موقوفه) ۵۴
- (۴) املاک عمومی ۵۴
- ب) نظام مالیاتی ۵۴
- ج) نظام آبیاری و کارهای عام‌المنفعه ۵۷
- (۱) تقسیمات کشوری و دیوانسالاری دولتی ۵۹
۲. امپریالیسم و افول شیوه تولید آسیایی در ایران ۶۲
۳. امتیازات انگلیس و روس در ایران در آغاز قرن بیستم ۶۸
- روسیه ۶۹
- انگلستان ۷۰
- II. امتیاز داری ۷۲
۱. چگونه می‌توان امتیاز نفت را به دست آورد؟ ۷۲
۲. مواد امتیازنامه داری ۷۴
۳. «نخستین شرکت استخراج نفت» ۷۵
۴. از تقسیم ایران تا انقلاب مشروطه ۷۶
۵. «شرکت نفت ایران و انگلیس» ۸۰
- III. نفت ایران و جنگ جهانی اول ۸۲
۱. مشارکت بریتانیا در شرکت نفت ایران و انگلیس ۸۲
۲. نفت و جنگ ۸۵
- IV. از جنگ تا لغو امتیاز داری ۸۷
۱. قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و مسئله نفت ۸۸
- واکنش آمریکا ۹۲
۲. گزارش مک لیتوک درباره نفت ۹۳
۳. سالهای دهه ۱۹۲۰ و چرخش سیاست بریتانیا ۹۶

| | |
|--|-----|
| آ- انقلاب گیلان و تضعیف موقعیت بریتانیا..... | ۹۶ |
| الف) جنبش چریکی جنگل..... | ۹۶ |
| ب) جمهوری شوروی گیلان..... | ۹۹ |
| ج) ایجاد «حزب کمونیست ایران» و دسیسه‌های استالین..... | ۱۰۲ |
| ب- سازش انگلیس و فرانسه در سان‌رمو..... | ۱۰۵ |
| پ- کودتای ۱۲۹۹..... | ۱۰۷ |
| الف) از سازماندهی کودتا تا نابودی جنبش انقلابی..... | ۱۰۸ |
| ب) مسئله قدرت حکومت مرکزی و ماجرای شیخ خزعل..... | ۱۱۶ |
| ۴- سلسله جدید سلطنتی و شاه مستبد جدید..... | ۱۱۹ |
| ۵- اعتصاب عمومی کارگران نفت در سال ۱۳۰۸..... | ۱۲۱ |
| ۶. لغو امتیاز دارسی..... | ۱۲۳ |
| آ- بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و کشمکش میان ایران و انگلیس..... | ۱۲۳ |
| ب- شاه مستبد پرونده نفت را می‌سوزاند..... | ۱۲۵ |
| پ- سیاست تهدید و تحییب..... | ۱۲۶ |
| ت. در برابر شورای «جامعه ملل»: سازش..... | ۱۲۷ |
| یادداشت‌ها..... | ۱۳۰ |
| فصل دوم..... | ۱۵۳ |
| نفت شمال ایران و رقابت‌های امپریالیستی..... | ۱۵۳ |
| I. امتیاز خوشناریا..... | ۱۵۳ |
| ۱. ماجراجو و امتیاز نفت..... | ۱۵۳ |
| ۲. از رقابت انگلیس و آمریکا..... | ۱۵۴ |
| ۳. ... تا سازش..... | ۱۵۶ |
| ۴. شرکت سینکلر وارد بازی می‌شود..... | ۱۵۸ |
| ۵. رسوایی و قتل به خاطر نفت..... | ۱۶۰ |
| II. نفت منطقه سمنان..... | ۱۶۲ |
| III. امتیاز امیرانیا..... | ۱۶۳ |
| یادداشت‌ها..... | ۱۶۵ |

| | |
|-----|--|
| ۱۶۹ | فصل سوم |
| ۱۶۹ | از تغییر شکل سلطه تا ملی شدن |
| ۱۶۹ | I. امتیاز ۱۹۳۳ |
| ۱۷۱ | II. اوضاع ایران در آستانه دومین جنگ جهانی |
| ۱۷۱ | ۱. درباره دیکتاتوری |
| ۱۷۳ | ۲. اوضاع کلی اقتصادی |
| ۱۷۵ | ۳. نفوذ آلمان |
| ۱۷۷ | III. جنگ جهانی دوم و نفت ایران |
| ۱۷۸ | ۱. سقوط دیکتاتوری و تأسیس حزب توده |
| ۱۸۰ | ۲. نخستین انتخابات پس از دوران دیکتاتوری |
| ۱۸۱ | ۳. حضور آمریکاییان در ایران |
| ۱۸۲ | ۴. کنفرانس نفت در واشنگتن |
| ۱۸۴ | IV. استالینسم و نفت ایران |
| ۱۸۵ | ۱. اتحاد شوروی تقاضای امتیاز نفت می‌کند |
| ۱۸۶ | ۲. تقسیم نفت در یالتا |
| ۱۸۸ | ۳. غائله آذربایجان و مسأله نفت |
| ۱۹۰ | A- موافقتنامه قوام - سادچیکف |
| ۱۹۴ | B- لغو موافقتنامه ایران و شوروی |
| ۱۹۵ | V. اعتصاب عمومی کارگران نفت |
| ۱۹۹ | VI. قرارداد الحاقی نفت و ترورهای سیاسی |
| ۱۹۹ | ۱. منشأ قرارداد الحاقی نفت |
| ۲۰۰ | ۲- ترور نافرجام شاه و لایحه الحاقی «گلشائیان - گس» |
| ۲۰۴ | ۳- انتخابات جدید و تحکیم موقعیت مخالفان |
| ۲۰۵ | ۴- کابینه قدرتمند و کمیسیون جدید نفت |
| ۲۰۶ | ۵. ملیون و قرارداد الحاقی |
| ۲۰۸ | ۶- از رد قرارداد الحاقی تا ملی شدن نفت |
| ۲۱۲ | VII. به سوی کنترل صنعت نفت |

| | |
|-----|---|
| ۲۱۲ | ۱- اعتصابات جدید کارگری |
| ۲۱۵ | ۲. از کنفرانس انگلیس و آمریکا تا حکومت مصدق |
| ۲۱۸ | VIII. جنبه‌هایی از فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس از ۱۹۱۳ تا ۱۹۵۱ |
| ۲۱۸ | ۱. تولید و سود |
| ۲۱۸ | الف - تولید نفت خام |
| ۲۲۰ | ب - سودها و بدهی‌ها |
| ۲۲۵ | پ - فعالیت‌های بین‌المللی شرکت نفت ایران و انگلیس |
| ۲۲۸ | ۲. شرایط اشتغال در صنعت نفت |
| ۲۲۸ | الف - سیاست تبعیض |
| ۲۳۱ | ب - شرایط مسکن |
| ۲۳۳ | یادداشت‌ها |

بخش دوم

| | |
|-----|-----------------------------------|
| ۲۵۱ | از ملی شدن نفت تا سرکوب حکومت ملی |
|-----|-----------------------------------|

| | |
|-----|---|
| ۲۵۳ | فصل یکم |
| ۲۵۳ | کابینه اول مصدق |
| ۲۵۳ | I. اوضاع بین‌المللی |
| ۲۵۴ | II. بنیادهای سیاست ملی‌گرایی |
| ۲۵۴ | ۱. سیاست موازنه منفی |
| ۲۵۴ | ۲. دفاع از سلطنت مشروطه |
| ۲۵۵ | ۳. جبهه واحد ضد امپریالیستی |
| ۲۵۵ | ۴. «اقتصاد بدون نفت» |
| ۲۵۶ | III. نخستین گام‌ها |
| ۲۵۹ | IV. هیئت جکسون |
| ۲۶۲ | V. اجرای قانون ملی شدن و تهدیدهای امپریالیستی |
| ۲۶۴ | VI. موضع آمریکا |

| | |
|-----|---|
| ۲۶۵ | VII. در دادگاه لاهه |
| ۲۶۸ | VIII. مسافرت آورل هریمن |
| ۲۶۹ | IX. هیئت استوکس |
| ۲۷۲ | X. پیروزی آبادان |
| ۲۷۴ | XI. در شورای امنیت |
| ۲۷۵ | XII. پیشنهادهای تازه |
| ۲۷۸ | یادداشت‌ها |
| ۲۸۵ | فصل دوم |
| ۲۸۵ | از پیروزی تا شکست |
| ۲۸۵ | I. ارتجاع سازمان می‌یابد |
| ۲۸۷ | II. ۳۰ تیر: پیروزی مردم کوچه و خیابان |
| ۲۹۰ | III. حرکت جدید انگلیس و آمریکا |
| ۲۹۲ | IV. قطع رابطه سیاسی |
| ۲۹۳ | V. اتحاد مقدس |
| ۲۹۶ | VI. اوضاع اقتصادی ایران و فروش نفت در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲ |
| ۲۹۸ | ۱. تجارت خارجی |
| ۲۹۹ | ۲. وضع پولی |
| ۲۹۹ | ۳. بودجه |
| ۳۰۰ | ۴. هزینه زندگی |
| ۳۰۰ | ۵. فروش نفت در دوره بحران، و فعالیت شرکت‌های راهزن دریایی |
| ۳۰۲ | VII. ارتجاع داخلی به سیاست حمله روی می‌آورد |
| ۳۰۳ | ۱. ماجرای نهم اسفند |
| ۳۰۳ | ۲. قتل رئیس شهربانی |
| ۳۰۴ | VIII. مداخله آمریکا |
| ۳۰۵ | ۱. همه‌پرسی عمومی |
| ۳۰۷ | ۲. سیا وارد عمل می‌شود |
| ۳۱۰ | ۳. «توطئه برده‌فروشان» |

۴. اشاره به چند دیدگاه درباره کودتا..... ۳۱۲

یادداشت‌ها ۳۱۷

بخش سوم

از سرسپردگی تا مطالبه خواسته‌ها (۱۹۵۴ - ۱۹۷۵)..... ۳۲۵

فصل یکم..... ۳۲۷

کنسرسیوم نفت ۳۲۷

۱. محکم کردن حلقه زنجیر ۳۲۸

II. تغییر... در استمرار..... ۳۳۱

۱. هیئت هربرت هوور ۳۳۱

۲. قرارداد ایران و کنسرسیوم..... ۳۳۲

۳. انتخابات در چشم جهان آزاد ۳۳۴

۴. مواد قرارداد ایران و کنسرسیوم..... ۳۳۵

۵. قرارداد رفع خسارت ۳۳۶

III. پیمان سنتو، حمایتی از شرکت‌های نفتی ۳۳۷

یادداشت‌ها ۳۳۹

فصل دوم..... ۳۴۵

از مطالبات تا قدرت مالی..... ۳۴۵

I. اوضاع عمومی در سالهای دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰)..... ۳۴۵

۱. در سطح بین‌المللی..... ۳۴۵

۲. اوضاع ایران: «انقلاب سفید»..... ۳۴۷

II. قیمت نفت و کارتل بین‌المللی..... ۳۵۴

۱. شکار جرگه ۳۵۴

۲. تحول قیمت‌های اعلان شده ۳۵۵

III. ایجاد سازمان اوپک..... ۳۵۷

IV. بحران نفت یا هرج و مرج سیستم؟ ۳۵۸

- ۳۵۹ ۱. بحران ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ و نقش ایران
- ۳۶۴ ۲. موافقتنامه تهران
- ۳۶۷ ۷. «ملی کردن» دوباره
- ۳۶۸ ۱- کنسرسیوم در سال‌های ۱۹۵۵ - ۱۹۷۱
- ۳۷۳ یادداشت‌ها
- ۳۸۱ فصل سوم
- ۳۸۱ نفت، سرمایه مالی و نظامیگری
- ۳۸۱ I. نفت و سرمایه مالی
- ۳۸۴ ۱. سرمایه مالی و ذخایر ارزی
- ۳۸۴ ۲. سرمایه مالی و بانک‌های معاملاتی
- ۳۸۷ ۳. استفاده از دلارهای نفتی
- ۳۸۸ A- سرمایه‌گذارهای بلند مدت در خارج از کشور، کمک‌ها و هدایای مالی
- ۳۸۸ ۱. مشارکت در کروب
- ۳۸۹ ۲. مشارکت در کارخانه اتمی تریکاستن
- ۳۸۹ ۳. صندوق بین‌المللی پول
- ۳۹۰ ۴. صندوق بین‌المللی کشاورزی
- ۳۹۰ ۵. کمک‌ها، هدایای مالی و وام‌ها در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵
- ۳۹۱ B- طرح‌های سرمایه‌گذاری و واردات تجهیزات تولیدی
- ۳۹۲ C- هزینه‌های غیرتولیدی
- ۳۹۳ D- چشم‌انداز آینده
- ۳۹۵ II. نفت و نظامیگری
- ۳۹۵ ۱- درآمدهای نفتی در خدمت ارتش
- ۳۹۷ ۲- امپریالیسم ایران؟
- ۴۰۱ B- ماهیت سرمایه‌گذاری‌های ایران
- ۴۰۲ ۳. دخالت‌های سیاسی نظامی ایران در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند
- ۴۰۷ یادداشت‌ها
- ۴۱۵ فصل چهارم

| | |
|-----|--|
| ۴۱۵ | نقش نفت در اقتصاد ایران |
| ۴۱۵ | (۱۹۷۵-۱۹۵۰) |
| ۴۱۵ | I. اقتصاد مبتنی بر نفت |
| ۴۱۶ | ۱. تولید و صدور نفت |
| ۴۱۸ | ۲. ارزهای خارجی و تراز حساب‌ها |
| ۴۲۰ | ۳. رشد تولید ناخالص ملی و درآمدهای نفت |
| ۴۲۳ | ۴. بودجه دولت و درآمدهای نفتی |
| ۴۲۴ | ۵. برنامه‌های اقتصادی و نفت |
| ۴۲۵ | ۶. نفت و صنعتی شدن |
| ۴۲۵ | الف - سرمایه مالی و صنعتی شدن |
| ۴۲۷ | ب - سرمایه‌گذاریهای مشترک |
| ۴۲۹ | ۷- نفت، تکنولوژی پیشرفته و عدم اشتغال |
| ۴۳۳ | II. شرکت ملی نفت ایران (۱۹۷۵-۱۹۵۴) |
| ۴۳۴ | ۱. فعالیت داخلی شرکت ملی نفت ایران |
| ۴۳۴ | الف - کاوش و بهره‌برداری |
| ۴۳۴ | ۲) شرکت نفت ایران - پان آمریکن (ایپاک) |
| ۴۳۵ | ۳) شرکت نفت ایران و کانادا (ایرکان) |
| ۴۳۵ | ۴) شرکت نفت بین‌المللی دریایی ایران (ایمینوکو) |
| ۴۳۶ | ۵. شرکت نفت لاوان (لاپکو) |
| ۴۳۶ | ۶) شرکت کاوش و بهره‌برداری نفتی مستقل (AREPI) |
| ۴۳۷ | ب - ساختن پالایشگاه‌ها |
| ۴۳۷ | ۱) پالایشگاه فارس |
| ۴۳۷ | ۲) پالایشگاه تهران |
| ۴۳۸ | ۳) پالایشگاه ایران و آلمان |
| ۴۳۸ | ۴) پالایشگاه خلیج فارس |
| ۴۳۸ | پ - گاز طبیعی (شرکت ملی گاز ایران) |
| ۴۴۰ | ت. پتروشیمی (شرکت ملی پتروشیمی ایران) |

- ۴۴۱ (Iran fertilizer Co.) کارخانه کود شیمیایی شیراز
- ۴۴۱ مجتمع پتروشیمی آبادان
- ۴۴۱ مجتمع پتروشیمی بندر شاپور
- ۴۴۱ (Khark Chemical Co.) مجتمع پتروشیمی خارک
- ۴۴۲ کارخانه دوده کربن اهواز
- ۴۴۳ ۲. فعالیت‌های خارجی شرکت ملی نفت ایران
- ۴۴۳ الف - شرکت پالایشگاه مدرّس بامسئولیت محدود (هند)
- ۴۴۴ ب - یونان
- ۴۴۴ ج - پالایشگاه ساسولبورگ (آفریقای جنوبی)
- ۴۴۴ د - دریای شمال
- ۴۴۵ ه - ایالات متحده آمریکا
- ۴۴۵ و - شرکت ملی نفت ایران - ENI
- ۴۴۵ ز - کره جنوبی
- ۴۴۶ یادداشت‌ها
- ۴۵۱ نتیجه‌گیری
- ۴۵۱ I. نفت و دولت استبدادی
- ۴۵۷ II. نفت و مبارزات ضد امپریالیستی
- ۴۵۹ III. نفت، قدرت مالی و توسعه
- ۴۶۳ IV. نفت و نابرابری
- ۴۶۶ V. قنات و لوله نفت
- ۴۷۱ یادداشت‌ها

بخش چهارم

- ۴۷۵ متن مصاحبه شاهرخ وزیری با دکتر فریدون کشاورز
- ۶۰۵ فهرست اعلام

یادداشت مترجم

نویسنده محترم کتاب، چنانکه از دیدگاهها و داوریهایش پیداست، از مارکسیستهای مستقل ایران است و جابه‌جا از سیاست استالینی شوروی و حزب توده انتقاد می‌کند. مارکسیست بودن نویسنده گرچه رویهم‌رفته به کل داوریهای کتاب لطمه‌ای نزده و از ارزش آن نکاسته است، اما در دو سطح عمده نظری و تاریخی قابل انتقاد است.

در بخش نخست یعنی بخش نظری کتاب، با الهام از نظریه «شیوه تولید آسیایی» کارل مارکس (و سپس کتاب *استبداد شرقی* کارل و تیفوگل)، پدیده استبداد در شرق به صورت یکپارچه و کلی معلول وجود یک عامل واحد اقتصادی یعنی تسلط دولت - شاه بر وسایل تولید و توزیع جامعه دانسته شده است. در این باره باید گفت که گرچه مارکس با نبوغ خود - و به‌رغم طرفداران بعدی خویش - به‌درستی درمی‌یابد که تئوری مبارزه طبقاتی و نیز دوره‌های سه‌گانه بردگی، فئودالیسم و سرمایه‌داری عیناً در مورد آسیا صدق نمی‌کند و بردگی و فئودالیسم برخلاف غرب در ایران وجود نداشته‌اند، اما این پدیده را فقط معلول عامل اقتصادی دانستن و از تأثیر عوامل فرهنگی و بویژه ایدئولوژی جامعه (که در آن زمان آموزشهای دینی بوده است) غافل ماندن بشدت قابل انتقاد است. راست آن است که برخلاف نظر مارکس که هگل را به ریشخند می‌گیرد و می‌گوید «جامعه روی پاهایش حرکت می‌کند نه روی سرش»، این در واقع سراسر است که فرماندهی

پاها و حتی کل ارگانیزم را بر عهده دارد نه پاها و با قطع سر است که ارگانیزم از بین می‌رود نه با قطع پاها. بنابراین عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک روساختی ساده نیستند که فقط متکی و متأثر از عوامل به اصطلاح زیرساختی اقتصادی باشند، بلکه خود در پیدایش و شکل‌گیری و ماهیت ساختهای اقتصادی نقشی تعیین‌کننده دارند.

دیگر آنکه در دوران باستان همه حکومت‌های جهان (بجز دوره‌های کوتاه دموکراسی آتن و جمهوری روم که هر دو به شکست انجامیدند) به شکل پادشاهی بوده‌اند و تابع فرمانروایی مطلقه یک تن ولی ماهیت آنها با یکدیگر بسیار متفاوت بوده و این تفاوت را نیز عوامل فرهنگی (بوژه عامل دین یا ایدئولوژی) تعیین می‌کرده است. همان‌گونه که اکنون در جهان حکومت‌های جمهوری فراوانی داریم که ماهیتاً هیچ‌یک شبیه به دیگری نیست (جمهوری‌های به اصطلاح دموکراتیک کمونیستی سابق، رؤسای جمهور مادام‌العمر خاورمیانه، جمهوری‌های غرب صنعتی پیشرفته)، در دوران باستان نیز در ایران فرمانروایی شهریاری ماهیتاً تفاوت عمده‌ای با پادشاهی‌های دیگر آسیای دارد. آملی کورت در کتاب *هخامنشیان* (به ترجمه همین قلم، انتشارات قفوس، تهران ۱۳۷۷، ص ۸۹) در مورد ایران می‌نویسد: «شاه شهریاری با قدرت مطلقه بود که همه می‌بایست تابع قدرت و قانون او باشند. اما این بدان معنا نیست که او قدرت خود را به نحوی مستبدانه اعمال می‌کرد. او در مقام نگاهبان آفریده‌های اهورامزدا و به یاری او بر زمین فرمان می‌راند و ملزم به رعایت حدود و قوانین اخلاقی - سیاسی خداوندی بود». ثالثاً، از نظر همان عوامل اقتصادی و مادی نیز سرزمین‌هایی که مارکس نام می‌برد (مثلاً عراق، ایران، هندوستان) هیچ‌گونه شباهتی از لحاظ موقعیت طبیعی و جغرافیایی و بنابراین اقتصادی ندارند. بین‌النهرین و هندوستان سرزمین‌هایی هستند پرآب و بهره‌گیر از مواهب دجله و فرات و نیز سند و گنگ و بارانهای مناطق استوایی که هیچ‌یک مانند فلات ایران نیاز به دخالت دولت در زه‌کشی و آبیاری و سدبندی و ایجاد قنات و غیره ندارند. در هندوستان نیز اصولاً حکومت متمرکزی وجود نداشته است که استبدادی باشد یا نباشد. در حالی که برعکس، ایران منطقه‌ای کوهستانی و کم‌آب است که دخالت دولت - شاه در امور اقتصادی الزامی است و به سود کشور و وحدتی تمام می‌شود که

خود مارکس آن را شگفت‌انگیز می‌خواند.

در بخش اصلی کتاب نظریات نویسنده در مورد بورژوا دموکرات بودن میرزا کوچک خان جنگلی و دکتر محمد مصدق (که این اصطلاح در واژگان و ادبیات مارکسیستی برجسبی است برای اثبات سست‌رای و متزلزل بودن) و پربها دادن به اصلاحات پیشه‌وری در آذربایجان و آن را نهضتی ملی قلمداد کردن که فدای خیانت و بند و بست استالین شد، و نیز آماری که در مورد اعدامهای افراد حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ارائه می‌دهد، همگی قابل بحث و انتقاد است که چون این مترجم (و گاه ویراستار محترم آقای محمد رفیعی مهرآبادی که همین جا فرصت را غنیمت می‌شمارم و از ایشان سپاسگزاری می‌کنم) جابه‌جا در پانوشتهای خود این موارد را متذکر شده‌اند، به علت کمبود جا از تکرار آنها در اینجا می‌پرهیزم و آن را به دقت نظر خوانندگان می‌سپارم.

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار

کتابی که پیش رو دارید، در واقع شرح ساده رساله دکتری من است که در نوامبر سال ۱۹۷۸ (آبان ۱۳۵۷) از آن دفاع کرده‌ام و مصاحبه‌ای را که با دکتر کشاورز انجام داده‌ام نیز بر آن افزوده‌ام. ابتدا بر آن بودم تا این مصاحبه را در متن رساله خود بگنجانم، اما علل گوناگونی مانع از این کار شد. از این رو، با اجازه محبت‌آمیز دکتر کشاورز، آن را به این کتاب می‌افزایم.

نگارش نهایی این اثر، در پائیز ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) به پایان رسید، اما بنا به علل متعدد، انتشار آن به تعویق افتاد. به گمان من، رویدادهای ایران در یک سال اخیر، تحلیل‌های مرا در این کتاب تأیید می‌کنند.

ورشکستگی اقتصادی و سیاسی نظام خودکامه شاهنشاهی، گریزناپذیر است و این حقیقت را حتی کسانی که تا دیروز از مدافعان سرسخت قدرت حکومت شاهنشاهی بودند نیز پذیرفته‌اند. مبارزه مردم ایران دقیقاً خصلت مبارزه «ملت» علیه «دولت»، یعنی علیه دولت استبدادی را به خود گرفته است.

در همین چارچوب فکری، نقش کنونی روحانیت شیعی، بویژه شخص آیت‌الله خمینی (ره)، جزئی از سنت‌های مبارزه «ملت» علیه «دولت» است. در واقع، اگر توده‌های ایرانی در این مرحله از مبارزه به رهبران مذهبی اعتماد کرده‌اند، از آن روست

که تاریخ تشیع در ایران به راستی تاریخ مخالفت همیشگی با قدرت استبدادی بوده است. اگر بخواهیم دریابیم که چرا توده‌های در حال مبارزه، رهبران دینی را در رأس جنبش خود قرار داده‌اند باید نقش مهم اسلام شیعی در انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ - ۱۲۹۰ خورشیدی و نیز در جریان مبارزات ملی شدن نفت در زمان دکتر مصدق را به یاد آوریم. (که البته اینها تنها دو نمونه تاریخی هستند). میخائیل پاولوویچ^۱ در مقاله‌ای که در «مجله جهان مسلمان» تحت عنوان «[نقش] روحانیت شیعی در انقلاب ایران» (ص ۳۱۲) نگاشته است، دقیقاً همین نکته را یادآور می‌شود: «یکی از پدیده‌های منحصر به فرد انقلاب ایران، نقشی است که روحانیت شیعی در نهضت مشروطه این کشور ایفا کرده است. به راستی چه کسانی نخست قیام کردند و مردم را علیه شاه و درباریان شوراندند؟ چه کسانی در رأس نهضت ملی قرار گرفتند و به تدریج تمام طبقات مردم را به دنبال خود کشاندند؟ چه کسانی آشکارا و با اراده‌ای استوار، خواهان تدوین قانون اساسی، تأسیس مجلس شورا و مسئولیت وزرا گشتند؟ آنان روحانیون بودند، همان روحانی‌هایی که در تمام کشورهای دیگر، همواره مخالف اصلی هرگونه اصلاحات و هرگونه پیشرفت بوده است؛ اما اکنون، همین روحانیت در ایران - این سرزمین عجایب، سرزمین هزار و یک شب - به خاطر اندیشه‌های نو مبارزه می‌کرد و دشمن آشتی‌ناپذیر خودکامگی شاه بود».

«از میان صفوف روحانیت، انقلابیون متعددی بیرون آمدند که با ایثاری ستودنی در مبارزه برای پیشرفت و بهبود میهن خود، شرکت جستند. بسیاری از آنان کشته [شهید] شدند: عده‌ای با گلوله‌های ددمنشان و قزاقان [محمد علی] شاه از پای درآمدند. شماری دیگر با مجازات‌های وحشتناک در شکنجه‌گاه‌ها و سیاهچال‌های ایران که توصیف آنها اروپاییان را دچار وحشت می‌کند، جان سپردند.»

آنچه را که نقل کردیم، روشنگر جایگاه برجسته مذهب تشیع ایران در مبارزات آزادیخواهانه است. باید اضافه کنیم که این نگرش مخالفت‌آمیز با قدرت استبدادی، از

1. Michel Pavlovitch

آغاز پیدایش خود، همین ویژگی را داشته است.

در اینجا فرصت آن نیست که به بررسی علل گوناگون تاریخی، فرهنگی، فلسفی و دین‌شناختی تبیین‌کننده نقش کنونی اسلام شیعی در مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران بپردازم. از این رو، خوانندگان را به مطالعات متعددی که در این زمینه انجام شده است رجوع می‌دهم.

جایگاه برتری که روحانیت شیعی در حال حاضر یافته است، نه تنها معلول اهمیت عامل مذهبی، که نشأت گرفته از جنبه‌های دیگری است که نباید دست کم گرفته شوند. نخست نقش عامل مذهب در ایران، آن چنان در مجموعه‌ای از سنت‌های فرهنگی، جهان‌بینی و در شیوه زندگی مردم رسوخ کرده است که تاریخ آن از تنجیع ایرانی کهن‌تر است. مطلب دیگر آن که گرایش شدیدی میان خواست‌ها و توقعات مردم ایران و سنت‌های فرهنگی و اجتماعی هزاره‌ای آن وجود دارد. بی آن که بخواهیم در اهمیت این پدیده‌گزاره‌گویی کنیم، باید یادآور شویم که این پدیده هر بار بر حسب موقعیت مبارزه، شکل راستین «بازگشت به خاستگاه‌ها» و یک «بازآفرینی و احیای معنوی» را به خود گرفته است.

در اینجا لازم است به طور گذرا به تردیدها و ابهاماتی اشاره کنم که (گاه آگاهانه) بر برخی مسائل سایه افکنده است. وقتی از تنش‌های اجتماعی در ایران و نقش عامل مذهبی سخن گفته می‌شود، غالباً آن را به حساب توسعه اقتصادی بسیار سریع، صنعتی شدن سرسام‌آور و سیاست «نوسازی» بی‌رویه و خشن می‌گذارند، گاه از «گم‌کردگی هویت» ملتی نیز سخن گفته می‌شود که اکنون می‌خواهد خود را با ریشه‌ها و خاستگاه‌ها و گذشته‌های خود گره بزند. تصور می‌کنم به قدر کافی نشان داده‌ام که توسعه اقتصادی و صنعتی شدن، بیشتر افسانه بوده‌اند تا واقعیت و در خدمت سرپوش‌گذاشتن بر تاراج منابع کشور به سود سوداگران به کار گرفته شده‌اند. در مورد سیاست «نوسازی» نیز باید گفت که این کار بیشتر در زمینه مسائل سطحی (در رابطه با اکثریت مردم) انجام گرفته و بهتر است به جای «نوسازی» که عنوان چندان درستی نیست، بر غربی کردن اجباری تأکید کنیم: «مدرنیسم» [نوگرایی] (و اغلب با بدترین جنبه‌های آن) در واقع بر مردم (بیش

از ۶۰ درصد بی سواد) تحمیل شده بود، مردمی که برای این کار، نه مورد مشورت قرار گرفتند و نه هرگز می توانستند حرف خود را بزنند. وانگهی، روند نوسازی مدت ها پیش از سلطنت محمدرضاشاه آغاز شده بود: پدرش، رضاشاه، مسجدها را به توپ بست (که به عنوان پیکار ریشه ای با تعصبات مذهبی تلقی شد!) و در زمان رضاشاه بود که داشتن حجاب و چادر، با خودکامانه ترین روش ها ممنوع شد: پاسبانان شهربانی در خیابان ها، چادر را به زور از سر زنان می کشیدند.

پس چه جای شگفتی است اگر این گونه «نوسازی خودکامانه» کامیاب نباشد؟ بجز بعضی جنبه ها، مانند برابری اعلام شده زنان و مردان (که در عمل معلوم نبود چیست)، باید پذیرفت که سیاست «نوسازی» بیشتر مورد علاقه فشرخو و متمندان بود که سرانجام آنچه را عادت داشتند در جاهای دیگر بجویند در ایران می یافتند: شبکه های بانکی برای سوداگری های خود، هتل های لوکس برای خوش گذرانی، قمارخانه ها و کاباره ها برای تفریح (مثلاً در جزیره کیش که مجموعه ای از تفریحات برای میلیاردرها فراهم شده بود و هواپیماهای گنکوردها برای حمل و نقل به آنجا اختصاص داشت!).

اما مسأله از دست دادن هویت، حقیقت داشت. آیا گرایش مردم به یافتن ریشه های خود و پیوند با گذشته ای که به طرز خشنی از آنها دریغ شده بود، نشانه گرایش های ارتجاعی است؟ امروزه، غالباً رژیم شاه را قربانی «نوگرایی» خود در برابر جریان های گذشته گرا و ارتجاعی می دانند و فراموش می کنند که تا چند سال پیش، همین رژیم تردید نکرد که به نام اسلام کسانی را که خواهان عدالت و پیشرفت اجتماعی بودند سرکوب کند و چنان که گفتیم، این کار را نیز به نام احترام به سنت های اجدادی و ارزشهای مقدس اسلام انجام می داد!

بالاخره، این نکته را نیز بیفزایم که تا جایی که دریافته ام، این نه آیت الله خمینی، بلکه شخص شاه بود که خود را عارف نشان می داد و ادعا می کرد که بارها الهامات غیبی داشته است و تأکید داشت که رسالتی در این جهان دارد که باید آن را به انجام برساند! اکنون دوباره به مسأله نفوذ روحانیت شیعی باز می گردم و متذکر می شوم که محبوبیت کنونی آن خصوصاً مرهون شخصیت آیت الله خمینی است. در واقع، در میان

شخصیت‌های سیاسی (از جمله مذهبی)، ایشان عملاً یگانه کسی است که خواستار رفتن شاه و پایان یافتن حیات سلسله پهلوی شده و نیز عملاً تنها شخصیتی است که در این زمینه روحیه استوار و آشتی‌ناپذیری از خود نشان داده و از هرگونه مصالحه و سازش احتراز کرده است و این روحیه آشتی‌ناپذیری و سرسختی ایشان، منزلت والایی را برای ایشان در میان مردم ایران پدید آورده است. از سوی دیگر، آیت‌الله خمینی از سال ۱۳۴۲ - که به مخالفت سرسختانه با رژیم شاه برخاست و به تبعید ایشان منجر شد -

هم‌چنان این دیدگاه خود را حفظ کرد و هرگز از آن دست‌نکشید.
 در مورد مزبور، اگر بپذیریم که توده‌های مردم ایران به هنگام مبارزه خود، آیت‌الله خمینی را به رهبری پذیرفته‌اند و نه سایر رهبران مذهبی را، در آن صورت، نباید فراموش کرد که آیت‌الله خمینی از پانزده سال پیش، تکفیرها و دعوت‌های خود را برای مبارزه با «رژیم استبدادی و فاسد» شاه، آشکارا ابراز داشته است. به هر حال، از چند ماه پیش، دعوت ایشان با استقبال عظیم مردم روبرو شده است. این موضوع به روشنی نشان می‌دهد که گسترش قیام و مبارزه توده‌های ایرانی، این رهبر کهنسال دینی را در جایگاهی که امروزه دارد، قرار داده است.

اکنون که من این سطور را می‌نویسم، اعلام شده است که یک کابینه نظامی [کابینه ارتشبد از هاری] بر سر کار آمده است. این تحول به معنای پایان امیدهای سازش و راه حل‌های مصالحه‌آمیز است و چنین به نظر می‌رسد که آزمایش قدرت میان مردم و حکومت، اجتناب‌ناپذیر باشد.

نتیجه فوری این امر هر چه باشد، از این پس یک نکته مسلم است: این که توده‌های ستمدیده ایرانی به پا خاسته‌اند، و سرکوب، هر قدر هم که شدید باشد، برای خاموش کردن مبارزه، آنان در راه آزادی و پیشرفت اجتماعی، کارساز و کافی نخواهد بود.

شاهرخ وزیری

لوزان، آبان ۱۳۵۷

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

۱. ملاحظات مقدماتی

از نظر برخی تحلیلگران و مفسران سیاسی و اقتصادی، «سلاح نفت» کلید استراتژی توسعه بعضی کشورها نظیر: الجزایر، عراق، عربستان سعودی... و ایران است. در مورد کشور اخیرالذکر، یعنی ایران، می‌دانیم که از چند دهه پیش، تمام دنیا و بویژه جهان غرب نگران بحران‌های ادواری این کشور بوده‌اند، چه در مورد مسأله نفت، یا موقعیت استراتژیک ایران، یا نقشی که بایستی در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند ایفا کند؛ و نیز مخالفت مردم ایران با رژیم سرکوب و اختناق [پهلوی].

پس حق داریم بیندیشیم که نفت، موقعیت استراتژیک، نقش سیاسی و نظامی در منطقه و وجود حکومت استبدادی پیوندهای ناگسستنی با یکدیگر دارند و نیز حق داریم بکوشیم تا اهمیت نسبی هر یک از این عوامل را در تحولات ایران تعیین کنیم.

مسأله نفت (و مواد خام به طور کلی) بحث‌های جالبی در محافل مختلف را برانگیخته که اساساً در مورد اهمیت سرمایه مالی انباشته شده در اثر درآمدهای عظیم نفتی در مورد امکانات فزاینده صنعتی شدن کشوری مانند ایران است؛ در حالی که تا چندی پیش که زمان درازی از آن نمی‌گذرد، طبقات حاکم ایران را اساساً بازرگانان و زمین‌داران بزرگ تشکیل می‌دادند که طبیعتاً با یک سیاست اقتصادی مبتنی بر صنعتی شدن کشور چندان موافق نبودند، اما امروزه آنان در حال تبدیل شدن به شرکای نظام سرمایه‌داری

بین‌المللی هستند.

در این چهارچوب است که مسأله جایگاه و نقش ایران در صحنه بین‌المللی در راستای تحول مناسبات قدرت در مقیاس جهانی، مطرح می‌شود.

آیا کارکرد رژیم ایران با تحول جامعه ایرانی مطابقت دارد؟ چگونه می‌توان بقای نظام کنونی را، که زائیده کودتای سال ۱۳۳۲ است، تبیین کرد؟ آیا این بقا فقط با استفاده از ارعاب و گسترش دستگاه عظیم سرکوب مقدور شده است، یا عوامل اجتماعی - تاریخی ضروری، که سابقه آنها به گذشته‌های دور باز می‌گردد نیز در این امر سهیم بوده‌اند؟

به سخن دیگر، «مشروعیت» دولت «نوین» ایران مبتنی بر چه چیز است؟ مبتنی بر نفت است؟ آیا شالوده‌ای تاریخی برای یک دولت استبدادی نفتی در ایران وجود دارد؟ و اگر نفت است که تا حد زیادی «مشروعیت» این دولت را تعیین می‌کند، پس پیوندهای میان نفت و توسعه ایران، و مناسبات قدرت دولتی با نفت کدامند؟

اینها پرسش‌هایی هستند که من در جریان پژوهش خویش مطرح کرده‌ام و کوشیده‌ام به آنها پاسخ گویم. بدیهی است که من در صورت پرداختن به تحلیل تاریخی، بخت آن را خواهم داشت که پاسخ‌های روشنی به پرسش‌های بالا بدهم.

درک منظم جهش‌های متوالی این کشور - از موقعیت پیشین آن که رابطه تنگاتنگی با منافع اجتماعی، اقتصادی امپریالیسم دارد تا موقعیت کنونی آن - با رجوع الزامی به تاریخ، امکان‌پذیر است. این امر به مافرصت خواهد داد تا حوادثی را که در صحنه سیاسی روی داده‌اند و مبتنی بر گذار از مرحله استبداد آسیایی دولتی ارباب منابع آبی و ارضی به دولت استبدادی «نوین» که قدرتش متکی به ثروت‌های نفتی است، درک کنیم. این امر همچنین به ما امکان خواهد داد تا از حرکت طولانی مبارزات ملی‌گرایانه و میهن‌پرستانه و ضد امپریالیستی در مورد مسأله نفت، آگاهی یابیم و علل عمیق مخالفت مردم را با شکلی از قدرت؛ مخالفتی که گواه آن، وجود هزاران زندانی سیاسی و صدها مورد از اعدام مخالفان سیاسی است، دریابیم.

مطالعه رویدادهای مربوط به مسأله نفت در ایران، از دو نظر اهمیت دارد: از یک سو،

برای درک جامعه کنونی ایران اجتناب ناپذیر است و از سوی دیگر، به نظر من، برای فهم مسائل سایر کشورهای جهان سوم و امکانات حل این مسائل، آموزنده و روشن کننده است. چنان که خواهیم دید، ایران در این زمینه نقش پیش کسوت را ایفا کرده است (این نکته در مورد سیاست امپریالیستی نیز صدق می کند: چه از نظر موضوع خاص نفت و چه از لحاظ مثلاً، به کارگیری روش های مداخله گرانه سازمان سیا).

اگر این تحقیق بتواند عناصر درک واقعیت کنونی ایران را در اختیار خوانندگان قرار دهد و آنان را درباره مسائل مشخصی نظیر تسلط ظریف و دفاع از منافع خویش - که با مقاومت کشورهای تحت ستم برای آزادی از این سلطه برخورد می کند - به اندیشه و تأمل وا دارد؛ و اگر خواننده متقاعد شود که این مسائل چندان ساده هم نیستند، و نمونه ایران، پیچیدگی و تعداد عوامل مؤثر را به او بنمایاند و نشان دهد که آنها را به سادگی نمی تواند با اندیشه های کلیشه ای و قالبی و چند برجسب معین شناخت، آن گاه من به هدف خود دست یافته ام.

مایلم این مطلب را بیفزایم که قصد من از این تحقیق، نه تدوین رساله ای «محض» که برخی محافل دوستدار آن هستند، بلکه برعکس پژوهشی نظری بوده است که انگیزه آن اوضاعی بوده است که شخصاً (چه از نزدیک و سپس از دور) از زمان ملی شدن نفت در سال ۱۳۳۲، در آن زیسته ام.

۲. برنامه و طرح بررسی

بررسی من به طور خاص از سه بخش تشکیل شده است، و پیش از آن درباره این دیباچه، به چند نقطه اتکا که به نظرم مهم می رسیده اند، اشاره کرده ام.

سپس در بخش نخست که با توصیف شکل گیری [شیوه تولید] آسیایی آغاز می شود و با تحلیل رویدادهایی که به ملی شدن نفت انجامیدند به پایان می رسد، با اهمیت نقش نفت در نفوذ امپریالیستی در ایران، مبارزات امپریالیست ها با یکدیگر بر سر این نفوذ، سرکوب های سیاسی، امپریالیستی و مبارزات اجتماعی برای ملی کردن، آشنا خواهیم شد.

بخش دوم اساساً به حکومت مصدق، مبارزات داخلی و نفوذ آمریکا در ارتباط با مسأله نفت اختصاص دارد.

بالاخره، در بخش سوم به مبارزات کشورهای تولیدکننده نفت، که ایران نقش مهمی در آن دارد، و امکانات اقتصادی، سیاسی و نظامی که درآمد نفت در اختیار دولت ایران قرار داده است (تشکیل سرمایه ملی و خودمختاری نسبی دولت، صنعتی شدن کشور و غیره...) خواهیم پرداخت.

۳. چند نقطه اتکا

پیش از آغاز بخش نخست و به منظور امکان پیگیری بهتر این بررسی، مایلیم چند نکته اساسی را روشن کنم که به گمان من، در نظر داشتن آنها در طول مطالعه این کتاب اهمیت دارد و (امیدوارم) درستی آنها به تدریج بر خوانندگان آشکار خواهد شد.

از این رو، من از واژه‌های «برنهاد» [تز] و «فرضیه» [هیپوتز] استفاده نمی‌کنم. من در واقع نمی‌خواهم درستی و اعتبار تعدادی «تز» را که قبلاً از هر پژوهش برنهاد می‌شوند و می‌بایست راهنمای آن باشند اثبات کنم. اقدام من همانند کردار یک ریاضیدان نیست که قضایایی را اثبات می‌کند و در پایان کار خود، فرمول مشهور C.Q.F.D [آنچه می‌بایست اثبات کرد] را بیان می‌دارد. من در اینجا فقط می‌خواهم خطوط اصلی را روشن کنم که در آغاز کار، برای خودم نیز روشن نبوده‌اند، بلکه رفته رفته در جریان تفکر و تحقیق من روشن شده‌اند و به من امکان داده‌اند تا مسأله را در کلیت (و بنابراین در پیچیدگی) آن درک کنم و عناصر متفاوت و پیوندهای انجام دهنده آنها را دریابم.

من از آن رو این نکات اساسی را در آغاز بررسی خود مطرح می‌کنم که چنان که مارکس می‌گفت: «روش بیان و ارائه مطلب باید به طور صوری از شیوه پژوهش متمایز باشد. در کار پژوهش، باید موضوع را با تمام جزئیات در برابر خود نهاد، به تحلیل آشکال گوناگون گسترش آن پرداخت و پیوند درونی آنها را کشف کرد. (تکیه بر کلمات از من است). فقط وقتی این وظیفه انجام شد و تنها در آن هنگام است که حرکت واقعی می‌تواند در کلی خود انجام گیرد. اگر در این کار کامیاب شویم، به گونه‌ای که حیات ماده

در تولید کمال مطلوب انعکاس یابد، آن گاه این سراب فریبا می‌تواند یک ساختار پیش ذهنی را به تصور درآورد.»

ولی کوشش من آن نبوده است که توهم ارائه «یک ساختار پیش ذهنی» را داشته باشم. کار من ساده‌تر و فروتنانه‌تر است، و فقط می‌خواهم از ابتدا، چند نکته را که می‌بایست در آشکار کردن پیوندهای درونی، انجام تاریخی رویدادهایی که شرح می‌دهم و مسائلی که مطرح می‌کنم، سهم هستند، روشن کنم. پس من درباره موضوع مورد بررسی خود، قاعده نظری قاطعی ارائه نداده‌ام (و از این رو، کار من با اندیشه مارکس تفاوت دارد): بلکه برعکس خواسته‌ام مجموعه واقعیات‌ها و مسائلی را بیان کنم، و از همان ابتدا خطوط اصلی را معرفی نمایم که در واقع به تدریج برای خود من روشن شده‌اند. خواننده می‌تواند قضاوت کند که آیا این نکات اساسی «کارآیی عملی» داشته‌اند و آیا امکان درک واقعیت پیچیده مسائل را فراهم ساخته‌اند یا نه.

۱. به نظر اکثر محققانی که در مورد ایران کار کرده‌اند، شیوه تولید فئودالی تا پایان قرن ما (و حتی تا آغاز اصلاحات ارضی [در سال ۱۳۴۲ ه.ش.]) در ایران حاکم بوده است. باری، برخلاف این نظر، من معتقدم که فئودالیسم هرگز در ایران وجود نداشته است. در واقع از آغاز نظام شاهنشاهی ایران تا آغاز قرن بیستم، دو پدیده در تمامیت تاریخی ایران، ویژگی جامعه این کشور را تشکیل می‌دهند: نبود مالکیت خصوصی زمین به عنوان نهادی که به طور تاریخی مسلط باشد، و عدم وابستگی دهقانان به زمین. نبود تاریخی این دو خصوصیت - که شالوده نظام فئودالی اروپا را در سده‌های میانه تشکیل می‌داد - مرا وادار می‌کند که تعریف نظام فئودالی را برای جامعه پیش از سرمایه‌داری در ایران قبول نداشته باشم و اصطلاح «شیوه تولید آسیایی» را برای توصیف جامعه ایرانی پیش از سرمایه‌داری ترجیح دهم.

۲. در شکل‌بندی آسیایی جامعه ایران، بهره‌وری از زمین به عهده جماعات روستایی بود و فقط دولت، که شاه تجسم آن بود و تجلی این جماعات روستایی و قبیله‌ای محسوب می‌شد، مالک زمین‌ها به شمار می‌رفت و می‌توانست به میل و اراده خویش از آنها استفاده کند (اجاره دهد به اشخاص دیگری واگذار کند و نظایر آن). اما دولت از

آن‌رو از این امتیاز برخوردار بود که اداره‌کننده اقتصاد کشور و بویژه در عرصه کشاورزی به شمار می‌رفت. جماعات به او مالیات می‌پرداختند و دولت بدین گونه مازاد - بهره مالکانه - کشاورزی را از آن خود می‌کرد و می‌انباشت. این ثروت انباشته شده، قدرت اقتصادی نامحدودی به دولت اعطا می‌کرد و ظهور یک دیوانسالاری اداری، مالی و نظامی را تسهیل می‌نمود و قدرت یک قشر برتر را به آن می‌بخشید (سه تا از مهمترین وزارتخانه‌ها عبارت بودند از فواید عامه، مالیه و قشون).

بسیار جالب است که در این زمینه یادآور شویم که واژه فارسی «دولت» که هم به معنای «دولت» و هم «حکومت» است، در اصل به معنای «ثروت» و «مالکیت» است و هنوز هم همین معنا را دارد (گاه در بعضی جاها و اصطلاحات به معنای بخت و اقبال نیز به کار رفته است^۱). نه تنها در هم‌آمیزی دولت و حکومت در اینجا روشن است (و این امر به گذشته دور باز می‌گردد!) دولت یعنی حکومت و حکومت یعنی دولت، یعنی شاه (سپس می‌بینیم که در این مورد نیز نظام کنونی ایران در واقع ادامه دهنده یک شکل تباه شده و سنت‌های هزاران ساله است). نه فقط این درهم‌آمیزی روشنگرانه‌تر از یک عنوان است، بلکه معنی دارتر، آن است که ثروت را با دولت همسان می‌داند و کسانی را که مالکند همان مالکان قدرت می‌شمارد. کلمه فارسی «ملت» نیز پرمعناست و به معنای «تابع»^۱ می‌باشد.

قدرت توانگران (مالکان) بر تهیدستان (غیرمالکان) بدین گونه (از طریق همان واژه‌های زوج) با تسلط دولت بر ملت و با تبعیت ملت از دولت، نمودار می‌شود. زبان تحلیل، واقعیت بی‌واسطه است و آن را به نحوی شگفت‌انگیز بازمی‌تاباند.

۳. این امری تصادفی نیست که دولت توانسته است تمام این ثروت و قدرت را در اختیار خود گیرد: در کشوری که کم‌آبی و خشکسالی تقریباً همیشگی بوده است دولت بایستی خود را (و این ثروت را) در درجه نخست وقف آبیاری مصنوعی^۲ سازد که شرط

۱. کلمه ملت «برگرفته از لفظ عربی مله»، و در اصل به معنای کیش، آئین و مذهب است. (نک: فرهنگ نفیسی، جلد پنجم، ص ۳۴۹۰. و.)

۲. آبیاری به طور دائم در تمام طول سال از طریق رودخانه یا منبع دیگر (در برابر آبیاری بارانی). و.

گریزناپذیر وجود کشاورزی در یک چنین سرزمینی است. ایجاد شبکه‌های آبیاری آبراهه‌های مصنوعی زیرزمینی به نام کاریز یا قنات در سطح روستایی و منطقه‌ای (که از زمان بنیانگذاری شاهنشاهی ایران وجود داشته‌اند)، ساختن سدهای بزرگ و شبکه‌های متراکم ارتباطی، جز توسط دولتی متمرکز که از لحاظ اقتصادی و سیاسی حاکم بر جماعات متفاوت روستایی و قبیله‌ای باشد، امکان‌پذیر نبوده است. به این ترتیب، دولت به صورت عامل اصلی توسعه اقتصادی کشور درآمده است. دولت، بازرگانی خارجی را در انحصار خود داشت و از محل امتیاز واردات و صادرات که اعطا می‌کرد، عوارض دریافت می‌نمود. دولت، تمام ثروت‌های طبیعی کشور را در اختیار خود داشت و یگانه قدرتی بود که می‌توانست امتیاز بهره‌برداری آنها را به اشخاص دیگری واگذار کند.

نقش ایدئولوژیک دولت نیز کم اهمیت‌تر نبود: مذهب هر دوره، در واقع تبدیل به مذهب دولت می‌شد. و شاه تجسم و معرف و نماینده این مذهب به شمار می‌رفت. فرهنگ و هنر اساساً در دربارها شکل می‌گرفتند و گسترش می‌یافتند و خاستگاه طبقه روشنفکران (باسوادان) دیوانسالاری نظامی و غیرنظامی یا مذهبی بود.

۴. بدین سان، دولت (شاه) در درون خود، قدرت (اقتصادی، سیاسی و نظامی) نامحدودی دارد و اصطلاح «مستبد شرقی» از همین جا سرچشمه گرفته است. استبدادی که توسط دولت - شاه - بر اتباع آن تحمیل می‌شد، هم خاستگاه و هم توجیه خود را از ضرورت اجتماعی - اقتصادی حفظ قدرت مرکزی و حفظ وحدت «ملی» ناپایدار میان اقوام، طبقات، مناطق و قبایل گوناگون که غالباً متعارض هم بودند کسب می‌کرد تا بدین ترتیب نظام بهره‌کشی به سود لایه‌ها و طبقات حاکم را تداوم و جاودانگی بخشند. با این حال، هر بار که دولت در انجام وظیفه تاریخی خود موفق نمی‌شد، کشور دستخوش شورش‌های بزرگ کشاورزان، قبایل و دستمزد بگیران شهری می‌گردید. کشاورزان شورش‌های از پرداخت مالیات سر باز می‌زدند و بدین سان شالوده‌های قدرت دولت را ویران می‌کردند. از همین روست که تمام شورش‌های دهقانی در ایران در سراسر تاریخ این کشور، هدفشان کاهش مالیات بر زمین و حتی لغو آن بوده است. خواسته‌های شورش‌های دهقانی در ایران (برخلاف شورش‌های دهقانی سده‌های

میانه در اروپا) هرگز متوجه تقسیم زمین [اصلاحات ارضی] نبوده است.

هر قدر دولت - که تقریباً از همان ابتدا، منافع خود را با منافع همگانی (مجموع اتباع خود) همسان می دانسته - از سوی اکثریت مورد اعتراض و نکوهش قرار می گرفته است، خود را بیشتر بر فراز کسانی که این مشروعیت را به او بخشیده بودند و در اعمال قدرت و انجام وظایف به او کمک می کردند قرار می داد. زیرا امکانات مالی و نظامی که دولت و خدمتگزاران دولت در اختیار داشتند (و با کمک آن، نهادهای مختلف را نظارت می کردند) نظیر دربار، دیوانسالاری کارمندان بلند پایه و شهربان ها یا ساتراپ ها، این افراد را از امتیازات متعددی برخوردار می کرد که حاضر به چشم پوشی از آنها نبودند.^[۳] استبداد دولت پادشاهی در عین حال پاسخی بود به گرایش دائمی تمام اجزایی که ملت را تشکیل می دادند و می خواستند خود مختار باشند.

۵. با این حال، منشأ مبارزات و شورش ها، مراکز شهری بودند (شهرهای طفیلی آسیایی) که قدرت سیاسی نظام در آنجاها مستقر بود. روستاها رفته رفته نقش و اهمیت سیاسی خود را از دست داد و اقدام سیاسی اساساً محدود به شهرها شد. کشاورزان شورش می کردند (و برای دیگران به نبرد می پرداختند) اما نقش سیاسی مستقیمی در استقرار یک قدرت «آسیایی» جدید نداشتند. این نقش سیاسی توسط روشنفکران شهری، بازرگانان، پیشه وران و مزدبگیران شهری که در تماس با قدرت استبدادی بودند ایفا می شد.

وانگهی، همین طبقات و قشرهای اجتماعی بودند که (به تدریج) تبدیل به عامل های تاریخی و تحول جامعه ایران و توسعه بخش های نسبتاً «نوین» اقتصاد کشور (توسعه اقتصاد بازرگانی) شدند. نقش سیاسی آنها، با همه فراخی و دامنه ای که داشت، در جریان «انقلاب مشروطیت» تجلی کرد.

۶. اما توسعه جامعه ایران در اثر برخورد با شیوه تولید سرمایه داری، با بن بست روبرو شد، زیرا این شیوه برای نخستین بار در تاریخ بشریت، می خواست تحولات گوناگون ملی را وحدت بخشد و آن را در درون «تمدن جهانی» ذوب کند و بدین گونه راه را برای ایجاد «جهان بینی» خود هموار سازد. اما به علت ناتوانی شیوه تولید آسیایی

برای مقاومت در برابر نفوذ سرمایه بین‌المللی، بخش نفت به عنوان شالوده‌ای برای مداخلات سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیست‌های انگلیسی، آمریکایی و روسی با هدف تأمین سودهای کلان برای شرکتهای نفتی آنها (علاوه بر علل استراتژیک و اقتصادی کلی دیگر) به کار گرفته شد. از آن پس، کلیه مبارزات ضد امپریالیسی و ناسیونالیستی، و نیز تغییر رژیمها و حکومت‌ها، حول مسأله نفت و قدرت‌های بیگانه‌ای که از آن بهره‌برداری می‌کرده‌اند، می‌چرخیده است.

۷. اما ثروت‌های نفتی در عین حال شالوده‌ای بودند که بر روی آنها، دولت استبدادی با نهادهای خود، ارتش خود و پلیس سیاسی خود بنا شده بود؛ دولتی که، چه از لحاظ شکل و چه از نظر کارکرد خود، معرف ترکیب پیچیده‌ای از بقایای دولت آسیایی، ویژگی‌ها و روش‌های اداری دولت نوین سرمایه‌داری است. در واقع، شیوه تولید سرمایه‌داری ضمن ترکیب با بقایای اقتصادی شکل‌بندی آسیایی، موفق شد تابع زیربنای اقتصادی کشور باشد. با این حال، این تسلط زیربنایی فقط به کندی و به‌طور جزئی در سطح روبنایی (دولت و نهادهای آن، ایدئولوژی، فرهنگ) بازتاب یافت، زیرا بقایای اشکال آسیایی هنوز وسیعاً در این سطح برتری دارند. این جدایی میان زیرساخت و روساخت، به این واقعیت نیز قابل تبیین است که امپریالیسم نیز با استمرار دولت آسیایی موافق بوده است تا بدین ترتیب نفوذ اجتماعی-اقتصادی خود را آسان سازد. امپریالیسم در عین حال مرزهای «دولتی» امپراتوری آسیایی را محدود و تثبیت نمود و مرزهایی «ملی» سازگار با برخی توقعات ژئوپولیتیک خود را بر آن تحمیل کرده است.

۸. دولت استبدادی نوین ایران که در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ خورشیدی) به وجود آمد و در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) تقویت و تحکیم گردید^۱، ابزار تسلط مستقیم یک طبقه اجتماعی خاص نیست، بلکه دستگاه دیوانسالاری (نظامی، مالی و اداری) است که از بسیاری لحاظ یادآور دولت صنف‌گرای فاشیستی یا دولت [جمع‌گرای] استالینی در اتحاد شوروی می‌باشد: خودمختاری بسیار گسترده دولت نسبت به طبقات اجتماعی؛

۱. اشاره به مقدمات تأسیس حکومت پهلوی توسط رضاخان سردار سپه و استبداد حاکم بر ایران پس از سقوط دولت ملی دکتر مصدق است. و.

خودمختاری نسبی دربار و حتی شخص شاه که نقش یک بناپارت آسیایی را ایفا می‌کند؛ همذات‌انگاری میان شاه و دولت؛ درهم‌آمیزی بخش خصوصی و بخش عمومی، و سرانجام نقش اقتصادی دولت.

تضاد دیالکتیکی میان کل زیرساخت اقتصادی و جهش سریع و نهادهای پس‌مانده؛ میان خودمختاری و استقلال نسبی دستگاه دولتی و وابستگی (بویژه مالی و اقتصادی) آن به نظام سرمایه‌داری بین‌المللی؛ تضاد میان منافع تاریخی بورژوازی مالی - صنعتی (که خود دولت موجب توسعه آن بوده است) و کنش محدودکننده همین دولت؛ تعارض میان دولت (آمیخته با لیگارشی نفتی) و «ملت» (در اینجا یعنی مجموع اتباع آن)، و بالاخره تضاد میان کارکرد بناپارت‌گونه شاه و دستگاه دولتی از یکسو و وابستگی آنها به منافع بورژوازی ایران از سوی دیگر، همه این عوامل، وضع نامتعادل دائمی به وجود آورده‌اند که می‌تواند به سقوط و از هم پاشیدگی نظام استبدادی بینجامد.

دولت «نفتی» برای اینکه این فرایند را کند سازد و سلطه خود را حفظ کند، از تمامی موجودی زرادخانه سرکوبگرانه خویش علیه هر گونه اعتراض یا تردید به درستی نظم موجود، استفاده می‌کند. دولت استبدادی از هیچ اقدام سرکوبگرانه - از زیرپا گذاشتن ابتدایی‌ترین حقوق بشری تا از بین بردن هر گونه گروه‌بندی سیاسی و سندیکایی حقیقی - برای حفظ وجود خویش، کوتاهی نمی‌کند.

۹. یک سرمایه‌داری انباشته شده «مستقل» وجود دارد که ناشی از درآمدهای نفتی است و استقلال خاصی به رژیم ایران در برابر امپریالیسم می‌دهد. این «استقلال» (که من آن را داخل گیومه گذاشته‌ام تا از هر گونه درک نادرست جلوگیری کنم) در گزینش سیاست داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی؛ در واقع در تحکیم نظام سرمایه‌داری جهانی، سهم دارد و مطلقاً به معنای استقلال حقیقی نیست، بلکه برعکس به معنای وابستگی فزاینده این نظام و ادغام وسیع ایران در بازار سرمایه‌داری بین‌المللی است. پس ایران فقط تا جایی «مستقل» است که بتواند در نظام [جهانی] ادغام شود و قواعد بازی آن را بپذیرد: تقریباً می‌توان گفت که هر چه ادغام آن در نظام جهانی بیشتر باشد، امکان مانور آن در درون این نظام نیز بیشتر خواهد بود.

استقلال نسبی در عین حال مبتنی بر آن است که دولت ایران، با ادغام هر چه بیشتر در نظام سرمایه‌داری جهانی، این ادغام را بپذیرد و آگاهانه به دفاع از این نظام در سطح خود بپردازد. بنابراین، دولت ایران مسئولیت‌های مربوط به خود را می‌پذیرد، اما در عین حال توقعات یک دولت «بالغ» و «مسئول» را دارد که قادر است برای دفاع از نظامی که حفظ آن به بقای خودش مربوط می‌شود، به ابتکاراتی دست بزند.

این گذار از یک نقش منفعلانه به نقشی فعال، تا حد زیادی با توجه به وجود بحران در خود نظام سرمایه‌داری جهانی، قابل تبیین است: از یک سو، «بحران انرژی»، همراه با افزایش عظیم درآمدهای نفتی کشور، منابع مالی اجتناب‌ناپذیری در این تغییر و تحول را برای ایران فراهم آورده است؛ از سوی دیگر، بحران (و نیز بحران امپریالیسم) قدرت مسلط ایالات متحده آمریکا را مجبور ساخته تا از سیاست مداخله آشکار خودداری ورزد و دیگر به عنوان یگانه ژاندارم جهانی رفتار نکند، بلکه نقش مراقب اصلی را داشته باشد (که قدرت شوروی و ورود چین به عرصه سیاست بین‌المللی بی‌گمان در این انعطاف‌پذیری بی‌تأثیر نبوده‌اند). با وجود این، بدیهی است که هنگام پژوهش در علل یک چنین پدیده‌ای، عوامل تحول خاص جامعه مورد بررسی، چه ایران و چه آمریکا، را کاملاً در نظر داشته باشیم.

اما اگر بپذیریم که مفهوم وابستگی به غرب مستلزم یک رابطه واقعی دیالکتیکی است و نه رابطه‌ای خطی و یک سویه، در آن صورت این پرسش پیش می‌آید که بدانیم چگونه نقش ژاندارمی ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند را تعریف کنیم. همچنین مسأله تعریف مفهوم امپریالیسم و شبه امپریالیسم مطرح می‌شود.

در عین حال، باید این واقعیت را در نظر داشت که دلارهای نفتی انباشته شده، به ایران امکان داده‌اند که برنامه صنعتی شدنی کشور را تحقق بخشد. بدین سان، بر خلاف گذشته که بخش نفت [درآمدهای نفتی] منحصراً متوجه خارج بود، امروزه صنعت نفت تا حد زیادی در صنعتی شدن کشور سهیم شده است، صنعتی‌شدنی که باعث تغییرات اجتماعی مهم در درون جامعه ایران شده است و بویژه به رشد نسبتاً چشمگیر خرده‌بورژوازی شهری انجامیده که در درون آن، عناصر اصلی مخالفان رژیم رشد کرده‌اند.

با این حال، باید توجه داشت که ماهیت دولت ایران و سیاست بی‌عدالتی اجتماعی ملازم با آن، توسعه اجتماعی - فرهنگی کشور و صنعتی شدنی کامل آن را شدیداً محدود می‌سازند. این توسعه اساساً نابرابر است و به تقسیم کار جدید بین‌المللی که توسط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تحمیل شده وابسته است.

۱۰. بنابراین توسعه ایران تابع منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیک امپریالیسم بوده است، و جامعه ایران برای قدرت‌های مختلفی که باهم یا جداگانه به مداخله در امور ایران می‌پردازند تبدیل به آزمایشگاه تجربیات سیاسی و اقتصادی شده است. وضعیت کنترل منابع نفتی ایران، باعث شده است که این قدرت‌ها ضرورت استفاده از استراتژی‌ها و فنون گوناگون برای مداخلات مستقیم و غیرمستقیم در ایران را احساس کنند و به مورد اجرا گذارند: مداخله مستقیم و غیرمستقیم این قدرت‌ها در زندگی سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور، فساد حاکم بر دربار، وزیران و نمایندگان مجلس، و سرنگونی حکومت با کودتا؛ امپریالیست‌های بریتانیایی و آمریکایی از هیچ وسیله‌ای برای سلطه خود بر کشور و بر ثروت‌های نفتی آن کوتاهی نکردند. آیا نیازی به یادآوری است که نخستین اقدام پیروزمندانه در جهت سرنگونی یک حکومت قانونی توسط سازمان سیا، سرنگونی حکومت مصدق در ایران بوده است؟

ایران صحنه رقابت شدید و خونین بریتانیا، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی بر سر نفت بوده است. هر یک از این قدرت‌ها کوشیده است به کمک سرسپردگان خود در ایران، رقابش را از صحنه دور کند، یا در صورت عدم موفقیت، دست کم با قدرت (یا قدرت‌های) رقیب درباره تقسیم نفت ایران و حتی تقسیم خود کشور به تفاهم برسند. نگرش این قدرت‌ها و اراده آنها برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر ایران، البته با مقاومت داخلی نیز برخورد کرده و به ظهور نیروهایی سیاسی انجامیده است که موضع آنان درباره مسئله نفت و تلقی ایشان نسبت به قدرت‌های امپریالیستی، در کامیابی یا شکست آنان نقش تعیین‌کننده داشته است.

در این زمینه، تجربه اصیلی که در جریان ملی کردن نفت در ایران به دست آمد، نقشی که نیروهای سیاسی در داخل و خارج ایفا کردند، ناتوانی سیاسی بورژوازی ملی و

میهن پرست و روشنفکران «استالین زده»، علل و مقتضیات ناکامی این تجربه، تأثیر آن بر جنبش‌های ملی و ناسیونالیستی کشورهای دیگر و نیز بر نیروهای مخالف در خود ایران، همچنین نتایج و عواقب آن بر ماهیت دولت استبدادی - همه اینها نمونه بسیار گرانبهایی از بسیج مردم و ناکامی آن به علت نبود یک رهبری کارآمد و نقش ایفا شده توسط روشنفکران را در هدایت مبارزات سیاسی ضد امپریالیستی آشکار می‌سازد.

۱۱. روشنفکران برخاسته از خرده بورژوازی شهری، که مستقیماً تحت استثمار طبقات حاکم قرار نگرفته و سطح زندگی آنان غالباً بالاتر از طبقه متوسط است، امروزه مخالفان فعال دولت استبدادی در ایران را تشکیل می‌دهند. البته افرادی که این قشر اجتماعی را تشکیل می‌دهند، در برابر نظام خودکامگی که مانع رشد آزاد و تحقق قوای فکری می‌شود، حساس‌تر از کارگران و کشاورزان هستند. اما در عین حال برای ایشان نیز گریختن از ستم جامعه آسانتر است، جامعه‌ای که طی قرن‌ها، جز چند سال آزادی به شکل دموکراسی غربی، با آزادی آشنا نشده است.

در دوران گذشته، کسانی که برای نزدیکی به قدرت استبدادی، و حتی برای مخالفت آگاهانه با آن، به حد کافی باسواد بودند، از قشرها یا طبقاتی برمی‌خاستند که موقعیت و شغل آنان، ایشان را به نوعی به دربار وابسته می‌کرد: ساتراپی، دیوانسالاری، پیشه‌ورانی که برای شاه کار می‌کردند و نظایر آن.

وقتی ابتدا اسلام و سپس تشیع وارد ایران شد - سازگاری اسلام با ساخت آسیایی - و مذهب رسمی دولتی اعلام گردید، باسوادان می‌توانستند از اعضای روحانیت و اشخاصی باشند که به مکتب خانه‌های تدریس قرآن رفته بودند.

بدین ترتیب، از آغاز قرن جاری، اعضای طبقه روشنفکر برخاسته از روحانیت شیعی، دیوانسالاری و خرده بورژوازی شهری (پیشه‌وران، تجار)، یعنی کسانی که به آموزش و «فرهنگ» دسترسی داشتند، نقش مهمی در اعتراض به قدرت استبدادی و مخالفت و محکوم کردن قدرت‌های خارجی ایفا کردند. شهر، صحنه اصلی رویدادهای سیاسی شد. این روشنفکران و روحانیون بودند که در رأس «انقلاب مشروطیت» قرار گرفتند. همین روشنفکران و روحانیون بودند که در زمان ملی شدن نفت، خواست

توده‌های مردم ایران را بیان کردند و نظریه‌پرداز آن بودند. همچنین، مسئولین شکست‌ها و مدافعان نظم استبدادی نیز از میان روشنفکران و روحانیون بودند. البته این دو قشر برای ایفای نقش خاص خویش، همواره بر مبارزات توده‌ای شهری تکیه کرده‌اند. اما توده‌های کارگر و کشاورز به علت وجود سرکوب و اختناق و نبود اطلاعات، غالباً از تصمیم‌گیری‌های مراکز سیاسی به دور مانده‌اند و تقریباً هرگز نتوانسته‌اند ساخت‌هایی خودمختار پدید آورند و خود را از قیمومت روشنفکران رهایی بخشند. از این رو، تأکید بر تحلیل اهمیت نقش «جبهه ملی» دکتر مصدق و حزب توده و نیز بررسی روش‌های عمل آنها ضرورت دارد.

یادداشت‌ها

1. K. Marx, Le Capital, livre 1, Garnier - Flammarion, Paris, 1969 p. 583.

۲. بهترین مثال‌ها برای روشن کردن معانی متعدد کلمه «دولت»، در اشعار شاعر بزرگ ایران حافظ شیرازی آمده است و نقش مهمی در روشن کردن ابهامات و تضادهای معانی این کلمه دارد:

دولت فقر خدایسا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
در این بیت، شاعر ضمن بازی با دو مفهوم کلمه دولت (حکومت و ثروت)، واژه دولت را به عنوان مضاف فقر به کار می‌برد.

شاعر در شعر:

دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی تکلف بشنو: دولت درویشان است

نیز دولت را هم به معنای حکومت و هم ثروت به کار می‌برد.

شاعر در شعری دیگر، سومین معنای کلمه «دولت» یعنی بخت و اقبال و خوشبختی را مورد

استفاده قرار می‌دهد:

داتی که چیست دولت؟! دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن
چنان که می‌بینیم، شاعر در اینجا واژه «دولت» را به معنی بخت و خوشبختی و برکت به کار

می‌برد.

۳. «دولت خود کامه اساساً، و نه منحصرأً، یک دستگاه سرکوب است. دولت — در آغاز و پیش از آنکه تبدیل به نهاد سرکوب جامعه شود — به طور همزمان مجموعه‌ای از روابط اجتماعی خودمختار است. در ابتدا، دولت خود را همان جامعه می‌دانست و با آن هم‌ذات می‌پنداشت؛ و در حالی که خود از آن نشأت گرفته بود، در طی هزاران سال از آن بیگانه گشت و بیش از پیش تبدیل به قدرتی فراتر از جامعه و علیه آن شد».

(Wilhelm Reich , *La psychologie de mass de fascisme*, Ed. Payot, Paris, 1974, pp.235 - 236).

بخش یکم

تبرستان
www.tabarestan.info

از تاراج تا ملی کردن نفت،

یا چگونه لوله نفت جای قنات را گرفت

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل یکم

از کسب تا لغو امتیاز داری

۱. از شیوه تولید آسیایی تا امپریالیسم

برای درک بهتر ساز و کارهای مداخله، یعنی اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم در ایران و بویژه در عرصه نفت، ناگزیریم در یابیم که شیوه تولیدی حاکم بر ایران پیش از انهدام آن توسط شیوه تولیدی تحمیل شده از خارج، چه بوده است.

۱. اسطوره فئودالیسم در ایران^[۱]

تقریباً تمام مطالعاتی که صرف تحلیل ساخت پیش از سرمایه‌داری در ایران شده‌اند، شیوه تولیدی حاکم در این کشور را فئودالیسم پنداشته‌اند. این برداشت اصولاً از محافل دانشگاهی شوروی و آن محافل اروپایی سرچشمه می‌گیرد که تحت تأثیر عقاید رسمی [مارکسیسم] مسکو درباره پنج مرحله تکامل بشریت (شکار و ماهیگیری، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم) هستند. این عقاید، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، بر اکثر مطالعات انجام شده درباره تاریخ ایران اثر گذارده‌اند.

بررسی های پُل وی بی^۱ درباره جامعه ایران و بویژه در کتاب های دولت و فتودالیسم در ایران و در نفت و خشونت^[۲]، نمونه های نسبتاً جدیدی از این برداشت می باشند. بی گمان، این مطالعات و بویژه در مورد بررسی قدرت دولت در ایران، سودمندی خود را دارند. با این حال، هنگامی که پل وی بی ادعا می کند که فتودالیسم تا زمان اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ در ایران حاکم بوده است^[۳]، در واقع در این اشتباه شرکت می جوید. حقیقت آن است که وی بی درباره تاریخ ایران پژوهش دقیقی ندارد و به دوره ای طولانی اشاره ای نمی کند. از این رو، درباره خاستگاه این «فتودالیسم» که آن را اثبات شده می پندارد، هیچ گونه توضیحی نمی دهد - که البته قادر به این کار هم نبوده است - بلکه درباره وجود کنونی آن بحث می کند و هیچ دلیلی هم ارائه نمی دهد. از سوی دیگر، او در مطالعات خود، از نفوذ امپریالیسم و تغییراتی که در ایران پدید آورده است، برداشتی تجریدی دارد. او چون نمی تواند وجود مالکان بزرگ ارضی را قبل از «اصلاحات ارضی» توضیح دهد و تبیین کند، آنان را «فتودال ها» می نامد. او به عنوان توضیح، فقط به همین بسنده می کند که بگوید: «هنگام سقوط رضاشاه، دادگاه ها، تخصیص املاک را لغو می کنند؛ مالک کنونی با اسناد قدیمی مالکیت که خود و اجدادش هرگز در اختیار نداشته بودند به سرزمین خود باز می گردد...»^[۴] اما چگونه امکان دارد که در کشوری که از پیش از دو هزار سال پیش اسناد مکتوبی در تمام زمینه های زندگی اجتماعی - اقتصادی وجود داشته، مدعیان «مالکان» هرگز «سند مالکیتی» نداشته باشند؟ و آنگاه چگونه می توان مالکی را که فقط از زمان جنگ جهانی دوم خود را به عنوان مالک شناخته است «فتودال» دانست، آن هم در کشوری که بخش های مهم اقتصاد زیر تسلط سرمایه داری جهانی قرار دارد؟ افزون بر این، آیا فتودالیسم را می توان از خارج و توسط امپریالیسم تحمیل کرد؟ بی گمان، اگر پل وی بی بخواهد تبیینی تاریخی بیابد، در یافتن جامعه «فتودالی» خود دچار زحمت خواهد شد.

آنگاه ساخت پیش از سرمایه داری در ایران را چگونه می توان تعریف کرد؟

مارکس در ۲ ژوئن ۱۸۵۳ درباره ساخت اجتماعی در شرق، در نامه مهمی به انگلس نوشته است:

«برنیه^۱ با بیان این واقعیت که در کشورهای شرق - او از عثمانی، ایران و هندوستان سخن می‌گوید - مالکیت ارضی خصوصی وجود نداشته است شکل بنیادی تمام پدیده‌های شرق را به درستی آشکار می‌سازد. و این، حتی درباره خدای شرقی، کلید حقیقی محسوب می‌شود...» [۵]

و در ۶ ژوئن همان سال، انگلس به او پاسخ می‌دهد:

«به راستی نبود مالکیت ارضی کلید تمام مشرق زمین است. تاریخ سیاسی و مذهبی آنجا بر همین شالوده قرار دارد. اما چطور شده است که شرقیان مالکیت ارضی و حتی به شکل فئودالی آن را ندارند؟ من تصور می‌کنم که این امر اصولاً مربوط به اقلیم و شرایط زمین و به خصوص اراضی وسیع کویری باشد که از صحرا، عربستان، ایران، هندوستان، و تاتارستان تا ارتفاعات بلند آسیا را دربرمی‌گیرد. در این مناطق، آبیاری مصنوعی شرایط اولیه کشاورزی است. به هر حال، در این مناطق امر کشاورزی یا کار جماعات و ایالات است یا به حکومت مرکزی مربوط می‌شود...» [۶]

مارکس و انگلس بر اساس این عقیده، کوشیده‌اند نخستین سهم را در مطالعه آنچه که خود شیوه تولید آسیایی نامیده‌اند تا آن را از فئودالیسم متمایز سازند، داشته باشند. هدف من در اینجا تحلیل نوشته‌های مارکس و انگلس درباره شیوه تولید آسیایی نیست، بلکه می‌خواهم بر اساس تحلیل‌های مارکس (مثلاً در مکاتباتش با انگلس) وجود عناصر اساسی این ساخت تولیدی در ایران را اثبات کنم.

اما نخست باید ویژگی‌های این عناصر بنیادی را بیان کرد. من در این زمینه از ۱. مندل^۲ نقل قول می‌کنم که این خصوصیات اساسی را به شیوه زیر خلاصه کرده است:

۱. ویژگی «شیوه تولید آسیایی»، قبل از هر چیز، نبود مالکیت خصوصی زمین است.
۲. بر این اساس، اجتماع روستایی نیروی انسجام اصلی را حفظ کرده که در طی قرون

در برابر فتوحات خونین مقاومت کرده است.

۳. این انسجام درونی جماعت قدیمی روستایی، در اثر یگانگی درونی کشاورزی و صنعت دستی که در آنجا حفظ شده، تقویت گشته است.

۴. اما بنا به علل جغرافیایی و اقلیمی، کشاورزی در این مناطق مستلزم کارهای آبیاری عظیمی است: «آبیاری مصنوعی در آنجا شرط نخست کشاورزی است.» این آبیاری تقریباً در همه جا مستلزم وجود یک قدرت مرکزی تنظیم‌کننده و کارگزار کارهای بزرگ عمومی است.

۵. بر اساس واقعیت مذکور در فوق، دولت موفق شده است بخش اعظم مازاد تولید اجتماعی را در دست‌های خود متمرکز سازد، که باعث پیدایش قشرهای اجتماعی خاصی شده که از طریق این مازاد زیست می‌کنند و قدرت حاکم جامعه را تشکیل می‌دهند (و اصطلاح «استبداد شرقی» از همین جا سرچشمه گرفت است.) «منطق درونی» چنین جامعه‌ای تعیین‌کننده ثبات بسیار زیاد در روابط تولیدی اساسی است» [۷].
و آنگاه مندل درباره نقش طبقات اجتماعی در ساخت آسیایی می‌افزاید: «باید بر این واقعیت پای فشرده که این جامعه به علت نبود طبقات اجتماعی معین و شکل گرفته، به هیچ رو «ابتدایی» نیست. برعکس، در کنار دهقانان، نه تنها کارمندان بلندپایه دولتی وجود دارند، بلکه مالکان ارضی (که به طور غیرقانونی مالکیت زمین را به خود اختصاص داده‌اند) و بازرگانان و بانکداران نیز وجود دارند که بسیار ثروتمند هستند. اما آنچه ویژگی این طبقات را در «شیوه تولید آسیایی» تعیین می‌کند، این است که آنان در مقابل قدرت عظیم دولت هرگز قادر به کسب قدرت اجتماعی و سیاسی نیستند که در سایر کشورها نخست به پیدایش فئودالیسم و سپس سرمایه‌داری جدید انجامیده است.» [۸]

از سوی دیگر، منطق مقتدر و استوار ساخت آسیایی توسط گی دوکوا^۱ به خوبی روشن شده است. او می‌نویسد:

1. Guy Dhoquois

«این جوامع آگاهند که تابع زمانی ادواری می‌باشند. عقلانیت در اینجاها به حالت جنینی و بسیار وابسته به دولت باقی مانده است. به علت این واقعیت فرهنگی، و به سبب منطق نظام، فعالیت‌های نوآورانه در خارج از چارچوب این منطق به هیچ وجه امکان رشد ندارند.»

«بخش بازرگانی می‌تواند مهم باشد و گاه رشددهنده سرمایه‌داری شود، اما این بخش نیز وابسته به نیازهای اشراف و شاه یا فرمانرواست که مازاد محصول را در اختیار دارند. شهرها حالت انگلی دارند؛ به هزینه روستاها زندگی می‌کنند و تقریباً هیچ چیز به آنها نمی‌دهند، بلکه فقط امکان اندکی برای توسعه بازرگانی و پیشه‌وری شهری را فراهم می‌سازند. در نهایت، چیزی نیستند به جز «مقرامرا و شاهزادگان» و نماد قدرت استبداد. بخش مالی اساساً برای فرمانروای مستبدکار می‌کند، و بخش تجاری و مالی در محیطی هستند که از دیدگاه‌های گوناگون (اقتصادی، جامعه‌شناختی، سیاسی، فرهنگی) برای ابتکارات و ایجاد نوآوری‌های نوع نوین نامساعد است (...).

ویژگی شیوه تولید آسیایی (به معنای دقیق آن) تا حد زیادی، انسجام آن، و گرایش شدید آن به ثبات و به «احیاء» است. این انسجام از خصلت «سیبرنتیک» [فرمان‌شناسی] این الگو و از نقش هدایت‌کننده دولت سرچشمه می‌گیرد.»^[۹]

و سرانجام، چنان که مارکس درباره جماعات هندی می‌نویسد:

«سادگی ارگانیزم [نظام] تولیدی آن اجتماعات خود بسنده، پیوسته به شکلی واحد بازسازی می‌شود، و هر بار که به هر دلیل و ناگهان ویران گردد، خود را در همان جا و با همان نام از نو می‌سازد، و این کلید تغییرپذیری جامعه‌های آسیایی است که به نحوی شگفت با انقراض و بازسازی دائمی دولت‌های آسیایی، تغییرات شدید سلسله‌های آنان تضاد و مغایرت دارد. ساختار عناصر اقتصادی اساسی جامعه مصون از توفان‌های حوزه سیاست برجا می‌ماند.»^[۱۰]

الف - دو خصوصیت جامعه ایران

حیات اقتصادی ایران، دست کم تا آغاز قرن کنونی [قرن بیستم میلادی]، متأثر از دو

پدیده بوده است: از یک سو، نبود مالکیت خصوصی زمین، «حتی کلید حقیقی خدای شرقی»، و از سوی دیگر، کارهای بزرگ آبیاری.

پدیده نخست توسط ف. برنیه به خوبی روشن شده است و او می‌نویسد:

«این سه دولت عثمانی و ایران و هندوستان، که هر سه آنها مسأله مال من و مال تو را در مورد زمین و مالکیت اموال از بین برده‌اند، شالوده نیک و بد را در جهان می‌سازد...»^[۱۱]

دومین پدیده، یعنی ضرورت آبیاری به منظور توسعه کشاورزی در منطقه، بسیار اهمیت دارد: «گذار به سوی کاشت زمین از طریق آبیاری و ظهور زندگانی شهری ناشی از آن، در بسیاری از جاهای کره زمین که شرایط طبیعی امکان آن را فراهم ساخته پدیدار شده است... ما توسعه کشاورزی از طریق آبیاری زمین، وجود مازاد عظیم دائمی برای ادامه حیات، تخصصی شدن پیشه‌وری و کاردستی و توسعه متوالی شهرها را در دره نیل، و سواحل رودهای فرات و دجله در هزاره پنجم پیش از میلاد؛ و در دره هوانگ - هو در چین، در ایران و در جزیره قبرس در هزاره چهارم ق.م. باز می‌یابیم...»^[۱۲]

گوبلو^۱ درباره فن آبیاری می‌نویسد:

«از هنگام به کارگیری این فن در حدود آغاز هزاره نخست، دهکده‌ها و روستاها و شهرها پدید آمدند و رشد کردند و این پیدایش و رشد در یک حرکت رفاه طلبانه جمعی، چنان که به مثابه «فتح» مشترک طبیعت دشمن بود، انجام گرفت. بدین گونه بود که ساتراپی‌هایی پدید آمدند که داریوش بزرگ با غرور آنها را برمی‌شمارد.»^[۱۳]

و باز می‌گوید: «هلندی‌ها با هفت قرن کار سختکوشانه بر ۱/۵۰۰/۰۰۰ هکتار مرداب و دریا تسلط یافتند. ایرانیان طی سه هزار سال منطقه‌ای کویری را با کوشش مضاعفی فتح کردند.»^[۱۴] سپس این فن آبیاری ایرانیان توسط اعراب به آفریقای شمالی برده شد (که سیاهان صحرای آفریقا آن را «کار ایرانیان» می‌نامیدند).^[۱۵]

مسأله نبود آب و وسایل مورد استفاده برای حل آن، موتسکیو را نیز به ابراز بیاناتی

درباره ایران واداشته است:

«از مطالعه تنوع اقلیمی ایران و خشکی برخی مناطق، مونتسکیو به نتیجه ضرورت وجود یک حکومت استبدادی رسیده است. فاصله هر استان (ساتراپی) با استان دیگر، قائم مقام شاه یا فرماندار، شاهی که بر منطقه و ایالت خود حکومت می‌کرد، و فقط از شاهنشاه یا امپراتور فرمان می‌برد، وحدت امپراتوری را تأمین می‌کرد.»^[۱۶]

و این همان چیزی است که کارل مارکس در کتاب *گروندریسه* «وحدت عالی» یا «وحدت برتر» می‌خواند.

همچنین در مورد مسأله آب، بجاست این واقعیت را یاد آور شویم که در مناطقی از ایران در آنجاها صنعت قالی بافی توسعه یافته است، دقیقاً مناطقی هستند که آب یا وجود ندارد یا بسیار کم است و کشاورزی توسعه چندانی نیافته است (مانند کرمان یا کاشان)، حال آنکه در مناطق شمالی و شمال غربی ایران که آب فراوان است، صنایعی از این گونه کمتر یافت می‌شوند.

ب- ایران از قرن شانزدهم تا نوزدهم میلادی

الف) نبود مالکیت خصوصی زمین

در زمین‌های مورد بهره‌برداری، مالکیت خصوصی زمین به عنوان یک نهاد وجود ندارد.^[۱۷] تمام زمین‌های قلمروی پادشاهی به شاه تعلق دارند و این اوست که حق بهره‌برداری از زمین را به اشخاص یا نهادهای دیگر اعطا می‌کند.

میخائیل پاولوویچ در تحقیقی تحت عنوان «وضع ارضی در ایران در آستانه انقلاب» (که منظور انقلاب مشروطه است) و در سال ۱۹۱۰ انتشار یافته،^[۱۸] می‌نویسد: «... سراسر نواحی ایران - خاک‌ها و آب‌ها - به شاه، یعنی سایه خدا، [ظل الله] تعلق دارد. افزون بر این، در همه اوقات، شاه بر اساس حق فتح، یگانه مالک زمین‌های کشاورزی بوده است؛ پیروزی شاه، همانند تاج او، تمام سرزمین را با حق استفاده و سوءاستفاده، به او متعلق می‌سازد. لذا از لحاظ نظری، امپراتوری مایملک او به شمار می‌رود (...). در عمل، شاه مالک مطلق تمام سرزمین ایران نیست، بلکه نگهبان عالی و برتر آن است (...). پس مالکیت خصوصی زمین نمی‌تواند در ایران وجود داشته باشد.

شاه می‌تواند - و در صورت نیاز باید - تمام زمین‌های آزاد را برای بهره‌برداری در اختیار اشخاص مختلفی قرار دهد که به نوبه خود تعهد می‌کنند با پرداخت اجاره، به کشت و اصلاح و آبیاری زمین‌ها بپردازند. دارنده زمین (خان) باید یک‌دهم محصولات زمین‌های خود را به مالک، یعنی شاه، بدهد؛ مانند تمام کشورهای اسلامی، زکات (یا عُشریه) یگانه مالیاتی است که از لحاظ مذهبی مشروع و قانونی تلقی می‌شود. اما ممکن است خان یک‌دهم را نیز به عنوان زکات برای خودش بر دارد؛ در آن صورت بقیه به کشاورز تعلق دارد. این خان‌ها (تصرف‌کنندگان و دارندگان زمین) قبلاً کارمندان بلندپایه دولت و فرمانداران بخشی از زمین‌هایی بوده‌اند که در آن سکونت داشته‌اند. هر قطعه زمین غیرمسکونی بایستی به شاه برگردانده می‌شد.

«بدین ترتیب، بر اساس شریعت (قانون قرآنی)، شاه (شاهنشاه) و سایه خدا، با واگذاری زمین به خان‌ها، چه به رایگان و چه به صورت ملکی که واگذاری آن همراه با تعهد و الزام است، هرگز کاملاً از حقوق خود نسبت به زمین‌ها چشم‌پوشی نمی‌پوشید؛ او حق مالکیت کامل (خالصه مستقیم) را برای خود محفوظ می‌دارد و فقط از تصاحب و بهره‌برداری از زمین (خالصه مفید) صرف‌نظر می‌کند. شاه بر اساس حقوقی که بنا به اراده خداوند برای خود محفوظ داشته، می‌تواند در صورت عدم اجرای تعهدات از سوی تصاحب‌کننده، زمینی را که به او واگذار کرده است باز ستاند (...). کشاورزان و دهقانان آزاد هستند؛ می‌توانند بر اساس قوانین شریعت و قرآن مسکن خود را تغییر دهند، دهکده خود را ترک کنند و حتی از کشور مهاجرت کنند، اما باید تا حد معینی از خان‌ها اطاعت نمایند. خان‌ها در قلمروهای خود از حقوق اداری برخوردارند؛ اجرای عدالت و قوانین شرعی و عرفی بر عهده آنان است. خان‌ها در عین حال رؤسای نظامی نواحی خود محسوب می‌شوند و از این رو مجبورند در صورت دستور شاه، بلافاصله با تعدادی افراد مسلح به خدمت بروند.»^[۱۹]

در اینجا بهتر است به طور مشخص‌تر نشان دهیم که این اصول کلی مورد اشاره پاولوویچ، از قرن شانزدهم میلادی چگونه اجرا شده‌اند.

نخست، زمین‌هایی را که توسط شخص شاه یا دولت مورد استفاده قرار می‌گیرد

(زمین‌های خالصه) متمایز می‌کنیم؛ درآمد این زمین‌ها که البته بسیار زیاد بوده است، مستقیماً به شخص شاه تعلق دارد. مالیات پرداختی کشاورزان بسیار سنگین است و شاه بر چارپایان نیز حق دارد. باید افزود که در طی این دوره، درست همانند گذشته پیش از آن، شاه می‌تواند به بعضی اشخاص به عنوان کارکنان بلندپایه سلطنتی، یا اعضای دیوانسالاری دولتی یا سلسله مراتب نظامی، یا به برخی نهادها، حق اداره بعضی زمین‌ها را واگذار کند و از آنان مالیات بگیرد، و بخشی از آنها مورد استفاده دولت باشد که درآمد آنها را برای توسعه اقتصادی کشور (آبیاری، جاده‌سازی، و غیره...) به مصرف برساند. بر این اساس، می‌توانیم چهار نوع زمین را متمایز کنیم:

۱) در مورد خالصه‌جات می‌توان به دو دسته اشاره کرد:

زمین‌های مورد بهره‌برداری شاه به نام املاک سلطنتی. درآمد این املاک مستقیماً به شاه تعلق دارد و صرف هزینه‌های شخصی او می‌شود. شاه بر چارپایان و احشام نیز حق دارد و از این رو دهقانانی که در این زمین‌ها کار می‌کنند به شدت استثمار می‌شوند. در زمان شاه عباس اول (۱۵۸۷ - ۱۶۲۹ م. / ۹۶۶ - ۱۰۰۸ هجری خورشیدی) این املاک بسیار وسیع هستند (چون زمین‌های جدیدی به زیر کشت رفته‌اند).

ژوردان^۱ در مورد این زمین‌ها می‌نویسد: «شاه یک‌هشتم زمین‌های ایران و فارس را در مالکیت خود دارد (...). زمین‌های املاک سلطنتی، «پادشاهی» که اجاره داده شده‌اند به طور متوسط درآمدی معادل نیمی از محصول سالانه خود، که از روی بذر معلوم می‌شود، دارند...» [۲۰]

زمین‌ها یا املاک دولتی. اینها زمین‌هایی هستند که مورد بهره‌برداری دولت‌اند و عواید آنها برای ساختن راههای ارتباطی، نگهداری قشون، آبیاری کشور و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به نوشته شاردن^۲، تفاوت میان املاک سلطنتی و املاک دولتی «در این است که املاک

دولت تحت اداره یک والی قرار دارد که شاه کوچکی در ایالت خود محسوب می‌شود و درآمد اصلی را مصرف می‌کند. او عمّال و بویژه سپاهیان که دارد فقط سهم ناچیزی به شاه پرداخت می‌کنند که یا به صورت هدیه یا چنان که خواهم گفت بنابر حقوق خاصی است. اما املاک سلطنتی تحت اداره وزیر یا پیشکاری قرار دارد که عواید را برای شاه دریافت می‌کند. [۲۱]

در اینجا نقش ساتراپ‌ها (فرمانداران، وزیران) را در اداره این املاک مشاهده می‌کنیم. باید افزود که ساتراپ‌ها در این دوره می‌توانستند از حکومت مرکزی فاصله بگیرند ولی نمی‌توانستند به علت نقش آن در اقتصاد کشور، پیوند خود را با آن بگسلند.

۲) املاک خاص (تیول - اربابی).

اینها زمین‌هایی هستند که توسط شاه در اختیار خدمتگزاران دربار و دولت قرار داده شده است. بدین گونه، شاه بخشی یا تمام مازاد زمین را به برخی اشخاص (رؤسای قبایل خدمتگزار شاه، کارمندان بلندپایه دولت و نظایر آنان) اعطا می‌کند. این شیوه اعطای زمین که تیول [۲۲] نامیده می‌شود، بویژه در دوره سلسله صفویه در قرن شانزدهم میلادی رواج یافت. تیول به طور کلی به دو شکل وجود داشت:

تیول واگذار شده به یک شخص برای تمام عمر، یعنی برای مدت محدود ۹۹ ساله [۲۳]، که در آن مدت، این شخص می‌توانست از عواید این ملک برخوردار باشد و در عوض سالانه خراجی به شاه بپردازد.

ژوردان که در دوره قاجار (حدود ۱۸۱۴ م.) به ایران سفر کرده است در این باره می‌نویسد: «در ایران مالکیت ارضی و به معنای واقعی آن گونه که ما می‌فهمیم و در اروپا داریم، وجود ندارد. مالکیت، مبتنی به طول مدت بهره‌برداری است که حق آن توسط اجاره در برخی دوره‌ها تجدید می‌شود و نه برحسب مالیات یا بهره مالکانه. بنابراین می‌توان برای همیشه بهره‌برداری کرد، بدون آنکه مالک بود (تأکید از من است). [۲۴]

تیول واگذار شده برحسب دارا بودن و وظیفه یا شغلی در دولت که بنابراین به شغل بستگی دارد و نه به شخص. [۲۵]

درباره تیول، از یک کارشناس این موضوع نقل قول می‌کنیم. ژ. دمورگنی^۱ (نایب‌الحکومه مأمور در تهران، مستشار حقوقی دولت ایران و استاد مدرسه علوم سیاسی و مؤسسه پلی تکنیک [دارالفنون] تهران) در «درس اداره عملی و تطبیقی» که در دارالفنون تهران از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ (۱۲۹۲ تا ۱۲۹۳ ه. ش) تدریس کرده است می‌گوید: «می‌دانید که ملک به ندرت با ضبط و توقیف املاک و اموال افزایش می‌یافته است، بلکه همواره با تیول‌ها و عطایای شاهانه فقیرتر می‌شده است. تمام بلندپایگان و بزرگان رژیم سابق، املاکی وسیع، دهکده‌ها، بلوک‌ها و ولایات کاملی را به دست آورده بودند. روش اصلی کسب این املاک، عنایت شاهانه بود که غالباً نیز از سر غفلت انجام می‌گرفت. می‌توانید مطمئن باشید که دشمنان اصلی مشروطیت، سودبرندگان از این عطایا و مواجب‌گیران رژیم سابق بوده و اغلب هنوز هم هستند. آنان از آن بیم دارند که به نفع ایران جوان، سلب مالکیت شوند (...). در حال حاضر، بازسازی املاک دولتی دشوار خواهد بود، زیرا نبود قدرت پیش‌بینی و روحیه اسراف در بزرگان باعث شده است که بخش اعظم تیول‌های آنها به صورت رهن یا وثیقه در اختیار مؤسسات بزرگ مالی خارجی قرار گیرد.» [۲۶]

این قطعه از یک سو منشأ مالکیت خصوصی زمین را به ما نشان می‌دهد، و از سوی دیگر شیوه‌ای که سرمایه مالی در روستاها وارد می‌شده است. پیداست که بسیاری از این مالک - دزدان در سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ ه. ش) سلب مالکیت شده‌اند (دولت که به این املاک برای سرمایه‌گذاری نیاز داشت، املاک ضبط شده تیول‌داران و سودبرندگان از عطایای شاهانه را فروخت)، اما بعضی دیگر توانستند املاک خود را حفظ کنند.

به عشایر که به املاک بزرگ نیاز داشتند، تیول با شرایط آسان‌تری واگذار می‌شد. این نهاد حدود سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ ه. ش) ملغی شد اما بسیاری از تیول‌داران املاک خود را تا سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ ه. ش) حفظ کردند. از سال ۱۲۸۵ [یعنی سال انقلاب مشروطه]

این املاک که به طور نامشروعی کسب شده بود، «اربابی» نامیده شد. املاک اربابی مرکب از املاک بهره‌برداران کوچک بود و توسط کشاورزان - بهره‌برداران اداره می‌شد، یعنی توسط دهقانانی که به طور انفرادی و نه جمعی، مسئول قطعات زمین‌های خود بودند. یک سند رسمی نیز حقوق و تکالیف کشاورزان را مشخص می‌کرد.

۳) زمین‌های نهادهای دینی (املاک موقوفه)

در اینجا نیز، همانند موارد دیگر، این شخص شاه بود که حق بهره‌برداری از بعضی زمین‌ها را به مؤسسات مذهبی (مکان‌های مقدس، مساجد و غیره...) اعطا می‌کرد. این نوع اعطا از قرن هفدهم میلادی [از قرن یازدهم هجری] رواج یافته بود.

زمین‌های غیر قابل بهره‌برداری همگی به شاه تعلق داشت و او یگانه کسی بود که می‌توانست حق بهره‌برداری از آنها را در مقابل مقداری پول و برای قدرت ۹۹ سال به شخصی اعطا کند.

شاردن می‌نویسد: «می‌توان گفت تمام زمین‌هایی که ضبط نشده و در حال حاضر مسکونی نیستند یا در وضعی نیستند که چنان باشند، در هر جای مملکت شاهنشاهی به شاه تعلق دارند.» [۲۷]

۴) املاک عمومی

اینها زمین‌های مورد بهره‌برداری یا مورد استفاده عموم مردم یا کشاورزانی بودند که در یک روستا سکونت داشتند (گورستان‌ها، مراتع و غیره...). این زمین‌ها را در مناطق شمال غربی ایران «آبشچیو» (واژه‌ای روسی به معنای جماعات روستایی) [۲۸] می‌نامیدند.

ب) نظام مالیاتی

دریافت مالیات، به عنوان یکی از ستون‌های جامعه آسیایی، نیز منبع اصلی درآمد دولت در این دوره (از قرن شانزدهم تا نوزدهم میلادی) را تشکیل می‌داد. در دوره شاه

عباس اول، میزان مالیات کمتر بود، ولی سپس افزایش یافت و در پایان سده هفدهم (۱۶۹۸ میلادی/۱۰۷۷ ه. ش) به نهایت شدت خود رسید.^[۲۹] روشن است که مالیات ارضی در میان مالیات‌های گوناگون، مهم‌ترین بخش را تشکیل می‌داد و مبلغ آن بسیار بالا بود (۱۵ تا ۲۰ درصد محصول زمین). این مالیات‌ها شامل باغ‌ها (۵۰ درصد)، و احشام و چارپایان ($\frac{1}{7}$ پشم یا نوزادان حیوانات) و غیره می‌شدند. مالیات جداگانه‌ای نیز برای آب وجود داشت. در مورد تیول، بخشی از مالیات مربوط به کسی بود که بهره‌برداری (اداره) زمین را بر عهده داشت. شاردن در این باره می‌نویسد:

«درآمدهای شاه از دو منبع متفاوت تأمین می‌شوند: از املاک دولتی و از املاک سلطنتی. در املاک دولتی که حکومت‌های بزرگ محسوب می‌شوند... شاه شخصاً دارای زمین و ملک نیست. درآمدهایی که از آنها اخذ می‌شود «رسوم» نام دارد. رسوم را به عادی و غیرعادی یا فوق‌العاده تقسیم می‌کنند. رسوم عادی، مالیاتی است بر مقدار معینی از بهترین میوه‌های هر ایالت... رسوم غیرعادی از هدایا و نادرترین اشیایی تشکیل می‌شود که والیان می‌توانند اخذ کنند...»^[۳۰] و در موردی که به علت خشکسالی یا محصول بد، کشاورزان نتوانند این مالیات را بپردازند، شاردن می‌نویسد:

«پس دهقانان به هیئت گروهی و با تمام شواهدی که می‌توانند درباره اوضاع فلاکت‌بار خود نشان دهند، به آستانه دربار می‌روند، و چنان که گفتم، آنها را به مباشران هم نشان می‌دهند: شاخه‌های درختان خشکیده، محصولات تگرگ‌زده، میوه‌های گندیده، همراه با تصدیق نامه‌هایی از قضات محلی، و جلوی در کاخ گرد می‌آیند و منتظر می‌شوند تا شاه قدم به خیابان بگذارد، و آنگاه چنان که به آنان توصیه شده است با تمام قوا شروع به فریاد زدن می‌کنند، دستارهای خود را به زمین می‌کوبند، جامه‌های خود را می‌درند و خاک بر سر می‌ریزند.»^[۳۱] و بدین ترتیب بود که شاه درباره این موضوع تصمیم می‌گرفت.

و سرانجام، نقل قولی از دموورگنی به توصیف این نظام در پیش از جنگ جهانی اول می‌پردازد:

«حاکم و والی که رسماً توسط شاه و عملاً از سوی شورای وزیران منصوب می‌شود»

در واقع ایالت خود را با عوایدش می‌پذیرد. او هنگام حرکت از تهران، وقتی نخستین «پیشکش» را تهیه و تقدیم کرد، نوعی قرارداد میان او و حکومت در نوعی «کتابچه» به شکل رسمی و حکم مکتوب امضا می‌شود. این قرارداد بسیار ساده است و از چهار فصل تشکیل شده است: در اولی، مبالغ و دیون سنتی که حکومت امتیاز جمع‌آوری آنها را واگذار کرده؛ در دومی هزینه‌هایی که برعهده حاکم است؛ در سومی «تفاوت» میان هزینه‌ها و عواید که حاکم موظف است برای شاه بفرستد؛ در چهارمی، «مازاد»، «تفاوت عمل»، که شاه اجازه می‌دهد حاکمان و والیانش برای هزینه‌ها و منافع شخصی خود بردارند ثبت می‌شود» [۳۲]

مبالغ و دیون سنتی دریافتی توسط حاکم (یا والی) برای دولت، اساساً صرف نگهداری سپاهیان، کارهای عام‌المنفعه و نظایر آن می‌شود. گوبینو^۱ در این باره می‌نویسد:

«... دهقان، آزاد است و خود از طریق «کدخدا» یا «ریش سفید» که به منزله شهردار ده است، امور خود را سامان می‌بخشد؛ ولی دو نوع مالیات پرداخت می‌کند، یکی به دولت و دیگری به شکل بهره مالکانه دائمی به شخصی که او را مالک ده می‌نامند و هیچ حق دیگری به جز آنچه دریافت می‌کند، ندارد. (و نمی‌تواند این مبلغ را خودسرانه افزایش دهد، ولی اگر وضع ده خراب باشد، می‌تواند از دریافت آن چشم‌پوشد؛ و چون هر قدر محصولات فراوان و وضع ده خوب باشد، او عواید خود را دریافت می‌کند، به رفاه ده خود بسیار علاقه‌مند است و ناچار به رسیدگی است.» پیداست که در این مورد خاص، اصطلاح «مالک» نادرست است زیرا شخص مورد نظر کسی جز خدمتگزار دولت و شاه نیست. [۳۳]

از انواع دیگر مالیات، می‌توان به مالیات‌هایی که پیشه‌وران می‌پرداختند و مالیات مشاغل نامیده می‌شد، حق عبور برای نگهداری و مراقبت از جاده‌ها [عوارض راهداری] و حقوق گمرکی (که برحسب قیمت و وزن کالاها محاسبه می‌شد) اشاره کرد.

در پایان باید به یک واقعیت مهم اشاره کرد: در بودجه‌های گوناگون انتشار یافته توسط حکومت ایران در سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ (۱۲۸۹ تا ۱۲۹۳ ه. ش) - به جز یک مورد که مربوط به مالیات‌های اربابی پرداخت شده توسط مالکان - بهره‌برداران منطقه «خار» همراه با فهرست مالکان و روستاها می‌باشد (که بسیاری از آن‌ها در پی ضبط املاک جزو مایملک دولت خواهند شد) - فقط یک نوع مالیات ارضی ذکر شده است و آن هم مربوط به املاک سلطنتی یا دولتی (خالصه‌جات)^[۳۴] است و این ثابت می‌کند که مالکیت خصوصی زمین به عنوان یک نهاد، به هر حال تا زمان جنگ جهانی اول وجود نداشته است.

ج) نظام آبیاری و کارهای عام‌المنفعه

بخش اعظم مالیات‌ها به طور کلی صرف کارهای آبیاری، ساختن سدها و جاده‌ها و نظایر آن، که برای توسعه کشاورزی ضرورت دارد، می‌شده است. همچنین باید یادآور شد که کشاورزی و شیوه تولید آسیایی به علت نفوذ امپریالیستی (در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی) در حال افول بوده‌اند.

شاه عباس اول به کارهای عام‌المنفعه زیادی اقدام می‌کرد، از جمله ساختن کاروانسراها و راههای تجارتي. او بخصوص جاده‌ای کالسکه رو به طول ۲۷۰ کیلومتر در کرانه دریای خزر ساخت^[۳۵]، و نیز پل الله‌وردیخان (که نام وزیر اعظم بود) از دستاوردهای زمان اوست. بعدها یک شاه دیگر سلسله صفویه، شاه عباس دوم، این راه را ادامه دارد:

«بایستی منتظر قرن هفدهم میلادی نشست تا شاه عباس دوم صفوی در اصفهان سدّی با دریچه‌های متحرک بر یکی از نادرترین رودهای جهان بسازد، و آن همان پل معروف خواجو است که یکی از شاهکارهای معماری این پایتخت محسوب می‌شود.»^[۳۶]

در قرن هفدهم میلادی، به طور کلی آبیاری به چهار طریق انجام می‌گرفت:^[۳۷]

(۱) از نهرهایی که از کوهستان‌ها سرچشمه می‌گرفتند

۲) از طریق نهرهایی که از رودها سرچشمه می‌گرفتند

۳) توسط قنات‌ها یا کاریزها

۴) توسط چاه‌ها

قنات‌هایی به طول ۳۲ تا ۴۰ کیلومتر و با عمق ۱۰ تا ۱۵ متر وجود داشته‌اند.^۱

ژوردن گزارش می‌دهد:

«با توجه به نبود برف و باران، به کندن زمین می‌پردازند؛ وقتی به سنگ یا لایه‌ای خاک رس که آب روی آن قرار دارد برسند، شروع به حفر آبروهای زیرزمینی به نام «کاریز» می‌کنند؛ آب چاه‌های متعدد به همین طریق به محل واحدی هدایت می‌شود و از آنجا آبروی یگانه‌ای تا خارج از زمین حفر می‌گردد.»^[۳۸]

بدین ترتیب مسأله کشف و توزیع آب اهمیت خود را حفظ کرده بود. در اینجاست که نقش مهم «میراب»، که در تمام تاریخ ایران وجود دارد، ظاهر می‌شود. شاردن در این زمینه می‌نویسد:

«برای درک بهتر مسأله توزیع آب، باید دانست که هر ایالت یک مقام مسئول در این رشته دارد که او را «میراب» یعنی «امیر آب» می‌نامند که همه جا با دقتی فراوان امر توزیع آب را بر عهده دارد و همیشه افراد و کارکنان او در مسیر نهرها حضور دارند تا طبق دستور او، آب را منطقه به منطقه و مزرعه به مزرعه برسانند.»^[۳۹]

و در کتاب ژوردن نیز چنین می‌خوانیم:

«میراب عاملی است که از سوی مقامات عالی برای مراقبت از توزیع دقیق و صحیح آب منصوب شده است؛ در این راستا، می‌توان او را تقسیم‌کننده باروری زمین‌ها دانست. در ایران، توزیع آب رودها و چشمه‌ها به طور ماهانه یا هفتگی و بر اساس روش نسبتاً منحصر به فردی انجام می‌گیرد. روی نهری که آب را به سوی مزرعه هدایت می‌کند، یک فنجان مسی گرد بسیار ظریف که ته آن را سوراخ کرده‌اند قرار می‌دهند. آب از این سوراخ کم‌کم وارد فنجان می‌شود. وقتی فنجان پر شد و به ته آب رفت، زمان دریافت

۱. مترجم در بلوچستان با قنات‌هایی به طول بیش از ۱۰۰ کیلومتر برخورد کرده است. م

آب تمام می شود...» [۴۰]

اسناد کشف شده در «بالی» مربوط به سیستم آبیاری در سده‌های دهم و شانزدهم میلادی، قطعه نقل شده در فوق را تأیید می‌کنند. کارل ویتفوجل^۱ درباره این اسناد می‌نویسد:

«اسناد مربوط به شیوه آبیاری در ایران نشان می‌دهند که آب موجود با چه دقتی توزیع می‌شده است. این اسناد همچنین همکاری نزدیک و دقیق میان «امیر آب» (میراب)، کارکنان و معاونان و دستیاران، کارمندان ریبر دست آنها و رؤسای دهات را نشان می‌دهند. اسناد بالی ما را با شیوه کارکرد یک نظام هیدرولیک بسیار کامل آشنا می‌سازند.» [۴۱]

۱) تقسیمات کشوری و دیوانسالاری دولتی

تقسیمات کشوری در این دوره سده‌های شانزدهم تا نوزدهم میلادی، شبیه دوره شاهنشاهی هخامنشی است.

حکومت مرکزی ایران که پیش از به قدرت رسیدن سلسله صفویه ناتوان شده بود، در زمان شاه عباس اول تقویت شد. در واقع این صفویان بودند که قدرت مرکزی را که برای توسعه اقتصادی کشور ضروری بود به ایران بازگرداندند. با این حال، این تمرکز استبدادی دیری نپایید و بزودی شروع به از هم پاشیدن کرد.

در سده هفدهم میلادی با تقویت دیوانسالاری دولتی، وظایف و مشاغل عمومی گوناگون (خزانه‌دار، خزانه‌دار کل، خزانه‌دار املاک شاه، و فرماندهان قشون و نظایر آن). اهمیتی خاصی پیدا کردند. شاردن می‌نویسد:

«حاکمان یا والیان ایالات را «خان» می‌نامند که از واژه‌های به معنای زور و قدرت سرچشمه می‌گیرد و لقب سابق حکمرانان آسیا بوده است... وظایف خان یا حاکم، بویژه عبارت است از نگهداری سپاهیان ایالتی که دستمزد آنان از طریق عواید املاک ایالتی

تأمین می‌شود...» [۴۲]

پس ما در اینجا با همان اصل ساتراپ‌های زمان هخامنشیان روبه‌رو هستیم. باید توجه داشت که این ساتراپی‌ها از زمان هخامنشیان، چنان‌که ک. ویتفولگ به درستی می‌نویسد، از خودمختاری عملی و اداری معینی برخوردار بوده‌اند:

«امپراتوری ایران هخامنشی، چه از نظر خاستگاه‌ها و چه از لحاظ ساختارهای خود، با امپراتوری چین تفاوت داشت. وحدت چین طی قرن‌ها توسعه نهاده شده، تأمین شده بود و مراکز فرهنگ چینی به اندازه کافی بر جمعیت و نیرومند بودند تا نسبتاً به آسانی حاکمیت خود را بر مناطق دوردست اعمال کنند. اما برعکس، ایرانیان در طول عمر فقط یک نسل توانستند حاکمیت خود را فراتر از مرزهای میهن خویش و بر چهار کشور وسیع که هر یک فرهنگ خاص خود را داشتند، گسترش دهند: ماد (۵۴۹ ق. م.)، لیدی (۵۴۶ ق. م.)، بابل (۵۳۸ ق. م.) و مصر (۵۲۵ ق. م.). ایرانیان دودمانهای حاکم را در این چهار منطقه از قدرت برکنار کردند، و افزون بر این، با تقسیم این کشورها به تعدادی ایالات که هر یک تحت حکومت یک ساتراپ قرار داشت، نقشه سیاسی منطقه را دگرگون ساختند.

خصلت ناهمگن و مساحت بزرگ سرزمین‌های به تازگی به دست آمده، فاتحان ایرانی را مجبور کرد که آزادی فوق‌العاده‌ای برای ساتراپ‌های خود در امور سیاسی قائل شوند. یک ساتراپ، مقام خود را برای دوره‌ای طولانی حفظ می‌کرد و گاه می‌شد که پسرش جانشین او شود. به علاوه، گماردن ساتراپ‌های زیردست و نیز احتمالاً کارمندان بلندپایه محلی و به طور کلی مردم ناحیه خود، با او بود. او سپاهیان مزدور و گارد ویژه خود را داشت و به سپاهیان خود فرمان می‌راند. مدیریت مالیات‌های ایالتی نیز در دست او بود. روابط سیاسی با دولت‌های همسایه را نیز او برقرار و اداره می‌کرد. او می‌توانست - البته معمولاً با اجازه شاه بزرگ - به یک کشور همسایه لشگرکشی کند. دربار خود را داشت و با عظمت کامل یک شاه فرمانروایی می‌کرد. این رفتار شبه شاهانه ساتراپ، آشکارا مورد تأیید شاه ایران بود که ظاهراً فکر می‌کرد این بهترین شیوه برای حفظ منزلت و حیثیت او در مناطق دوردست است.

با این حال، شاه بزرگ در بسیاری موارد اساسی، نظارت دقیقی بر ساتراپ‌های خود داشت. او آشکارا نشان می‌داد که ارباب بزرگ است و ساتراپ‌ها رعایایی هستند که باید از او اطاعت مطلق داشته باشند. سیستم مرکزی ارتباطات و اطلاعات، بازرسی‌هایی که توسط کارمندان بلندپایه مرکزی انجام می‌گرفت، و نگهداری پادگانهای ایرانی در نقاط استراتژیک، مانع از آن می‌شد که ساتراپ‌ها خودسری کنند و یا به یک استقلال نظامی و مالی حقیقی دست یابند. مالیات‌گیری ساتراپ‌ها برحسب اصول مقرر توسط ادارات مرکزی انجام می‌گرفت و مبتنی بر تعهدات معینی نسبت به پایتخت بود. «محصول خراج، هر سال توسط ساتراپ‌ها به شوش فرستاده می‌شد و بر خراج موجود در پایتخت می‌افزود، و این کار پس از پرداخت مخارج سالانه انجام می‌شد، و آنگاه سرمایه‌های ذخیره شده در خزانه شاه را تشکیل می‌داد.»

شاه بزرگ، ساتراپ خود را نه مانند یک و اسال^۱ فنودال بلکه همچون کارمند ارشدی در ایالات می‌دانست. «شاه، ارباب تمام رعایای خویش است، و ساتراپ نماینده اوست؛ ساتراپ‌ها می‌توانند دلخواهانه در هر چیز دخالت کنند، نه فقط هنگامی که این کار برای منافع سلطنتی ضرورت دارد بلکه هنگامی که دلشان بخواهد.»

پس شاهنشاهی ایران یک «دولت دیوانسالار (ein Beamtenstaat) بود؛ و آزادی عمل اداری و نظامی ساتراپ به هیچ رو تزلزلی در ساختار اساسی سلسله مراتب دیوانسالاری که خود ساتراپ یکی از مهره‌های آن بود پدید نمی‌آورد.» [۴۳]

چنان که سپس خواهیم دید، این امر در عین حال بیانگر سهولتی است که چگونه برخی ساتراپ‌ها با ضعیف شدن قدرت مرکزی و ناتوانی آن در کنترل ایشان، خود را مالک یا حاکمان خودمختار اعلام می‌کردند. همچنین در اینجا یادآوری نقش «میراب» در این سلسله مراتب اجتماعی اهمیت دارد: «آخرین منصب دولتی، شغل میراب است» (...). هر ایالت میراب خاص خود را دارد که آب آبراهه‌ها را برای سیراب کردن زمین‌ها توزیع می‌کند و حقوق ویژه آن را دریافت می‌دارد...» [۴۴]

۱. (Vassal)، دست‌نشانده، و.

قدرت استبدادی، همانند دوره‌های پیش (بویژه دوره ساسانیان)، به هیچ رو کسی را که در راه اعمال قدرت مطلقه مانع می‌تراشید نمی‌بخشید. حتی «دادگر»ترین شاهان از این قاعده مستثنی نبودند. مثلاً شاه عباس اول صفوی که یک رشته اصلاحات اجتماعی-اقتصادی در کشور انجام داده بود، بخش اعظم مخالفان، از جمله پسر خود، را به هلاکت رسانید.^۱

شاردن، قدرت استبدادی عصر صفویان را چنین توصیف می‌کند:

«پس در حال حاضر، حکومت ایران از نوع پادشاهی، استبدادی و مطلقه است و همه قدرت‌ها در دست یک فرد متمرکز شده که چه از لحاظ معنوی و چه مادی، سلطان کشور است و ارباب کامل جان و مال اتباع خود محسوب می‌شود. بی‌گمان، هیچ پادشاهی در جهان قدرت مطلقه شاه ایران را ندارد، زیرا هر چه که او بخواهد دقیقاً و بدون توجه به اوضاع و احوال انجام می‌گیرد...» (تأکید از من است) [۴۵]

و حدود دو قرن بعد، یعنی در دوره قاجار، ژوردن می‌نویسد:

«گفتم که حکومت ایران پادشاهی است؛ شاید بهتر بود آن را حکومت ستمگرانه و جبارانه بنامم؛ زیرا چه نام دیگری می‌توان به نحوه کشورداری شاهزاده‌ای داد که قدرت او را هیچ فرمان دولتی متزلزل نمی‌سازد، که بنا به دلخواه و هوس خود می‌تواند هر رعیت بدبخت را که مورد بی‌لطفی قرار گرفته است از مال و حتی جان خود محروم سازد...» (تأکید از من است) [۴۶]

۲. امپریالیسم و افول شیوه تولید آسیایی در ایران

نظام سرمایه‌داری، که از قرن شانزدهم میلادی در اروپای غربی پدید آمد، نمی‌توانست به موجودیت خود ادامه دهد و توسعه یابد مگر آنکه بکوشد از مرزهای ملی خود فراتر برود، به سوی بازارهای خارجی بیش از پیش گام بردارد، تبدیل به یک نظام جهانی شود و سرانجام تقسیم کار بین‌المللی را پدید آورد.

۱. اشاره به قتل صفی‌میرزا (پسر ارشد شاه‌عباس) در سال ۱۰۲۲ ه. ق است. ظاهراً به او اتهام زندگانه‌گویی و عصیان بر پدرش را داشت. و.

اما سرمایه‌داری نیز، مانند هر فرایند تاریخی، به نحوی نابرابر در مکان و زمان توسعه می‌یابد. این توسعه «باروش‌هایی آشفته و ویرانگر برای خود آن [تحقق می‌یابد]، کشوری را در مقابل کشوری دیگر قرار می‌دهد، برخی بخش‌های اقتصاد جهانی را توسعه می‌دهد و باعث توقف یا کند شدن حرکت بخش‌های دیگر می‌شود».^[۴۷]

نیاز نظام سرمایه‌داری به صدور کالاهای خود، و به یافتن منابع جدید مواد خام، آن را به سوی فتوحات استعماری می‌راند و ناچار می‌کند که قوانین اقتصادی خود را بر ملل دیگر تحمیل کند و ساخت‌های [اقتصادی - اجتماعی] پیش از سرمایه‌داری را ویران نماید.

به هر حال، با آنکه خصوصیت سرمایه‌داری در نخستین مرحله توسعه آن، وجود رقابت آزاد میان یک رشته بنگاه‌های اقتصادی مستقل بود، از سالهای دهه ۱۸۸۰ میلادی به بعد، عوامل گوناگونی (بویژه انقلاب فن‌آوری و بحران‌های متوالی) باعث تمرکز شدید سرمایه‌ها شدند؛ کماکان بنگاه‌های بسیار بزرگ بر بازار تسلط دارند و کامیابی‌ها را میان خود تقسیم می‌کنند. از آن هنگام، سرمایه‌داری انحصارات (تراست‌ها، کارتل‌ها و نظایر آن) تا حد زیادی جانشین رقابت آزاد شده است. با این حال، هنوز رقابت میان انحصارات مختلف و میان بخش‌هایی که هنوز انحصاری نشده‌اند ادامه دارد.

انباشت سودهای اضافی انحصارات بزرگ، آنها را به سوی جستجوی امکانات جدید برای سرمایه‌گذاری می‌راند. به این ترتیب، گرایش به صدور سرمایه‌های انباشته شده در مرکز، به گرایش به صدور کالا افزوده می‌شود. این دوره‌ای است که صدور شیوه تولید سرمایه‌داری به سوی ملل پسرمانده در مرحله‌ی پیش از سرمایه‌داری، افزایش و تعمیم می‌یابد. سرمایه‌داری می‌خواهد ملل مختلف، بازارهای متفاوت و تاریخهای گوناگون را به طور دیالکتیکی وحدت بخشد.

در این هنگام است که دوره امپریالیسم آغاز می‌شود^[۴۸]، که ویژگی آن تسلط اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بر اقتصاد کشورهای «توسعه نیافته» (نسبت به هنجارهای سرمایه‌داری) می‌باشد. و ایران نیز از این لحاظ نمی‌توانست از این منطق سلطه بگریزد.

از آغاز قرن شانزدهم میلادی، مبادلات بازرگانی میان اروپا و ایران با شدتی فزاینده توسعه می‌یابد. ایران یک ماده اولیه صادر می‌کند [ابریشم] و بدین گونه در تشدید آهنگ انباشت سرمایه در اروپا و بویژه در انگلستان، شرکت می‌جوید. از اینجاست که ایران بیش از پیش وارد بازار سرمایه‌داری جهانی می‌شود و ساختار اقتصادی آن بر حسب نیازهای بازار اروپایی، رو به دگرگونی می‌گذارد. سرمایه‌داری اروپا از طریق و با واسطه دستگاه دولت آسیایی و با فشار بر شاه مستبد و دیوانسالاری دولتی (رؤسای قبایل، خانها و نظایر آنان) به داخل ایران نفوذ می‌یابد.

شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا به چند رویداد اشاره کنیم که نفوذ امپریالیسم بریتانیا را تسهیل کردند و افول ساخت آسیایی را تسریع نمودند.

در سال ۱۵۹۸ (۹۷۷ ه. ش)، بنیانگذار سلسله صفویه، شاه عباس اول^۱، سرآنتونی شِرتلی و رابرت شِرتلی^۲ را که دو برادر انگلیسی بودند به استخدام خود درآورد و وظیفه سازماندهی قشون و تقویت نیروی مرکزی [نیروی قزلباش] را به آنها سپرد. این دو برادر انگلیسی از فرصت استفاده کردند و شاه را به جنگ با ترکهای عثمانی و دادن امتیازات بازرگانی به انگلیسیان برانگیختند. آنان پس از آنکه مأموریت خود را انجام دادند، به سمت سفیران شاه ایران به اروپا رفتند و در امر صادرات انبوه کالاهای انگلیسی به ایران کوتاهی نکردند.

دو سال بعد، حکومت انگلیس، کمپانی هند شرقی را به منظور رقابت با پرتغالیان در هندوستان و خلیج فارس تأسیس کرد. در سال ۱۶۲۰ (۹۹۹ ه. ش) کمپانی هند شرقی با همکاری شاه عباس موفق شد پرتغال را در خلیج فارس شکست دهد. سه سال بعد، همین کمپانی به شاه ایران کمک کرد تا جزیره هرمز (در خلیج فارس) را که از سال ۱۵۱۵ (۸۹۴ ه. ش) آن را اشغال کرده بودند، از پرتغالیان بازپس بگیرد. این کمپانی انگلیسی و بازرگانان بریتانیایی، به عنوان پاداش، از شاه اجازه گرفتند که بندرعباس در خلیج فارس را در اختیار خود بگیرند. و این بندری بود که از قرن چهاردهم میلادی مرکز

۱. شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفوی بود نه شاه عباس - م.

ترابری و مبادله کالا میان اروپا، هندوستان و چین به شمار می‌رفت. تبدیل بندرعباس به یک مرکز تجارتی بزرگ انگلیسی، همراه با نفوذ انگلیسیان در زندگی اقتصادی و سیاسی ایران صورت گرفت، بویژه آن‌که فرآورده‌های وارداتی تجار انگلیسی از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی معاف شده بودند. از آن هنگام، انگلیسی‌ها به احداث جاده‌های مهم بازرگانی در سراسر ایران پرداختند که شهرهای بزرگ را به هم می‌پیوست. بدین سان از نیمه اول قرن هفدهم میلادی، اتباع انگلیسی کنترل تقریباً تمام بازرگان خارجی ایران را به دست گرفتند.

در حدود اواخر سده هفدهم میلادی، روستاهای ایران به تدریج روبه فقیر شدن نهادند. در واقع، افزایش مداوم مالیات‌های مختلف (مالیات بر فرآورده‌های کشاورزی، بر زمین و بر آب) برای دهقانان غیر قابل تحمل شده بود، با توجه به این‌که هیچ بهبودی هم در وضع کشاورزی رخ نداده بود. درآمدهای کلان ناشی از عوارض و مالیات‌های کشاورزی صرف هزینه‌های تجملی و نیازهای دربار می‌شد. انهدام قنات‌ها و شبکه‌های آبیاری رودخانه‌ها که در اثر غفلت قدرت مرکزی وقوع یافته بود، به زودی به خشکسالی و قحطی عمومی و کاهش (کمی و کیفی) تولیدات کشاورزی، و مهاجرت انبوه کشاورزان به شهرها انجامید. و در مناطقی که خشکسالی شدیدتر بود، صنعت قالی بافی رفته رفته جانسین کشاورزی شد.

در طی قرن نوزدهم میلادی، فرایند از هم پاشیدگی شیوه تولید آسیایی، بویژه در پی جنگ‌های متعدد خارجی، تسریع و تشدید شد. مثلاً نخستین جنگ ایران و روسیه که در ۱۸۰۳ (۱۱۸۲ ه. ش) شروع شد در ۱۸۱۳ (۱۱۹۲ ه. ش) به شکست نظامی ایران و امضای عهدنامه گلستان انجامید. جنگ دوم ایران و روسیه که در ۱۸۲۶ (۱۲۰۵ ه. ش) برپا شد، در ۱۸۲۸ (۱۲۰۷ ه. ش) با پذیرش عهدنامه ترکمانچای از سوی ایران پایان یافت. روسیه با عقد این دو معاهده، امتیازات بازرگانی، سیاسی و ارضی مهمی به دست آورد که در عین حال باعث تضعیف قدرت مرکزی (سلطنتی) ایران شد.

تضعیف قدرت استبدادی مرکزی در ایران، نتایج مهمی در پی داشت: در زمینه داخلی به نیروهای گوناگون عشایری و والیان ناراضی فرصت داد که علیه دولت مرکزی

سر به شورش بردارند و خواهان «خودمختاری» محلی شوند. در زمینه خارجی، به انگلستان امکان داد که باز هم بیشتر به تحکیم مواضع اقتصادی و سیاسی خود در ایران بپردازد.

با این حال، قدرت مرکزی پیش از آنکه بتواند نفسی تازه کند، درگیر جنگ دیگری شد. در واقع، سپاهیان ایران پس از بازگشت از جبهه روسیه، به افغانستان حمله کردند و در سال ۱۸۳۷ (۱۲۱۶ ه. ش) شهر هرات را اشغال نمودند. یک سال بعد، نادرشاه^۱ اتمام حجتی از انگلیس‌ها دریافت کرد، تا از محاصره هرات دست بردارد. بالاخره اختلاف ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۶ (۱۲۳۵ ه. ش) به اعلان جنگ انگلیس علیه ایران و اشغال جنوب ایران توسط نیروهای انگلیسی منجر شد. در سال ۱۸۵۷ (۱۲۳۶ ه. ش) پیمانی در پاریس بین دو کشور به امضا رسید که باز هم به انگلستان امتیازهای متعدد تجاری و سیاسی اعطا می‌کرد.

در آغاز سده بیستم میلادی، بخش‌های مهم اقتصاد ایران از طریق مبادلات بین‌المللی با بازار جهانی سرمایه‌داری پیوند خورده بود - ایران در عین حال تبدیل به بازاری برای محصولات کارخانه‌ای اروپاییان می‌شد - و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری شروع به تسلط بر اقتصاد ایران کردند، و در عین حال ترمزی برای توسعه آزاد نیروهای مؤلد ایران شدند. بدین گونه بود که رقابت کالاهای روسی و انگلیسی، صنایع کوچک محلی ایران را نابود کرد.

در عین حال، ورود سرمایه مالی به روستاها - از طریق وام‌های اعطایی به دولت و به والیان که سند زمین‌های دولتی را وثیقه می‌گذاشتند - شروع به ویرانی شالوده‌های شیوه تولید آسیایی کرد.

این فرایند، که از نیمه قرن نوزدهم میلادی آغاز شد، به تشکیل قشری از مالکان ارضی بورژوا در آغاز قرن بیستم انجامید. میخائیل پاولوویچ در سال ۱۹۱۰ (۱۲۸۹ ه. ش) نوشته است: «چون خان‌ها، که از ضعف دولت مرکزی سود می‌بردند،

۱. «محمدشاه قاجار» صحیح است. و.

همیشه به زمین‌های بایر دولتی تجاوز و دست‌اندازی می‌کردند، خالصه‌جات (املاک دولتی) رفته‌رفته کاهش یافتند و نابود شدند، افزون بر این‌که شاهان نیز به خاطر نیاز به پول، بسیاری از روستاها و زمین‌های آزاد را به خان‌ها فروختند (...). از نیمه دوم سده نوزدهم، نمایندگان سایر طبقات ملی، اساساً بورژوازی و روحانیت، شروع به خرید زمین‌ها کردند. با توسعه بازرگانی و افزایش صادرات برنج، پنبه، پشم، میوه‌جات و نظایر آن، ارزش زمین در نظر تجار، کارمندان بلندپایه و روحانیون افزایش یافت. تمام کسانی که پولی در اختیار داشتند، مشتاقانه شروع به خرید زمین از شاهان کردند. بدین ترتیب، بخش اعظم زمین‌ها از دست خان‌ها بیرون رفت. کلمه «خان» از بین رفته و همچنان معنای اقتصادی و اجتماعی پیشین خود را از دست می‌دهد (...). امروزه کلمه دیگری به نام «مُلک‌دار» داریم که به معنای زمین‌دار و مالک ارضی است. مُلک‌داری یک ساخت اجتماعی جدید است.

آشکار شدن افول شیوه تولید آسیایی، ضعف دولت مرکزی، تباهی کشاورزی (نبود آب)، و در نتیجه پیدایش خودمختاری، محدود به والیان و خان‌ها بود. این خان‌ها و والیان مناطق مختلف و صاحبان تیول به تدریج شروع به فاصله گرفتن از قدرت مرکزی کردند. در این دوره (۱۹۰۰ - ۱۲۷۹/۱۹۱۴ - ۱۲۹۳ ه. ش) مبارزات ضد امپریالیستی در ایران جریان داشتند و حاکمان و والیان و رؤسای قبایل رابه سوی موضع‌گیری به سود یکی از طرفین راندند.

امپریالیسم بریتانیا با تکیه بر بعضی خان‌ها (مثلاً خان‌های بختیاری) کوشید تا شالوده استواری در این کشور برای خود فراهم آورد. از این لحاظ، انقلاب مشروطه (۱۹۰۶ - ۱۲۸۵/۱۹۱۱ - ۱۲۹۰ ه. ش) یک مورد جالب است، چون به تجار، تولیدکنندگان جزء و برخی والیان اجازه داد که به حمله به استبداد آسیایی پردازند و شرایط رخنه و نفوذ آزادیخواهی و لیبرالیسم غربی را در ایران فراهم آورند (آزادی تجارت بدون دخالت دولت).

در سال ۱۹۲۱ (۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ ه. ش) انگلیسیان به رضاخان کمک کردند تا با یک کودتا قدرت را در کشور به دست گیرد. مأموریت او این بود که به برخی اصلاحات

بپردازد تا سوددهی سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی بیشتر شود. او ابتدا ماشین دولت مرکزی را (این بار در خدمت سرمایه‌داری بین‌المللی) دوباره به حرکت درآورد. وی با استواری و با توسل به زور، اکثر زمین‌هایی را که خان‌ها و والیان سابق (با استفاده از ضعف دولت مرکزی) صاحب شده بودند از چنگشان بیرون آورد. چند سال بعد، در ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ ه. ش) رضاخان در راستای منافع امپریالیسم، به ایجاد زیرساخت معین لازم برای بهره‌دهی سرمایه پرداخت. او برای این کار، به سرمایه نیاز داشت: یک قانون پارلمانی به او اجازه داد که به فروش املاک دولتی به اشخاص بپردازد. این فروش به ظهور مالکان بزرگ ارضی منجر شد. در این دوره، شنیدی رسمی به وجود آمد تا حق مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شود.

از این پس، شاهد پیدایش یک سازمان‌دهی دورگه هستیم که حاصل ترکیب انواع مناسبات تولیدی متداخل بود و بازار جهانی سرمایه‌داری بر آن حاکمیت داشت. [۵۰] بدین سان، انهدام تدریجی بخش‌های تولیدی آسیایی - بخشی که دیگر قادر به مقاومت در برابر رقابت امپریالیستی نبود - با پیدایش بخش‌های سرمایه‌داری گراینده به بازار جهانی و توسعه صادرات صنعت نفت همزمان شد.

۳. امتیازات انگلیس و روس در ایران در آغاز قرن بیستم

در سال ۱۹۰۰ (۱۲۷۹ ه. ش) بیش از ۹۰ درصد جمعیت ایران (حدود ۱۰ میلیون نفر) در بخش کشاورزی کار می‌کردند. میزان رشد جمعیت حدود ۰.۷۵٪ و میزان بیسوادی نزدیک به ۹۵ درصد بود. [۵۱] تولید ناخالص ملی این سال نزدیک به ۷۰ میلیون لیره، و درآمدهای کشور ۱/۳ میلیون لیره (که ۲۵ درصد آن از حقوق گمرکی، ۸ درصد از انحصارات دولتی و ۶۷٪ از عوارض و مالیاتهای مختلف بود) برآورد شده است. [۵۲] محصولات اصلی صادراتی ایران عبارت بودند از برنج و سایر غلات، میوه جات، پشم، فرش، تریاک؛ و محصولات وارداتی را چای، شکر و پارچه‌های پنبه‌ای تشکیل می‌دادند. طرف‌های اصلی بازرگانی ایران در این دوره، انگلستان و روسیه بودند که بازار ایران را میان خود تقسیم کرده بودند و می‌کوشیدند مواضع قبلی خود را مستحکم

سازند. در پایان قرن نوزدهم و آغاز سده بیستم، روسیه و انگلستان امتیازات بزرگ اقتصادی در ایران کسب کردند که بعداً به بررسی آنها خواهیم پرداخت

روسیه

در سال ۱۸۹۱ (۱۲۷۰ ه. ش) اتباع روسیه در تهران بانکی تأسیس کردند که سرمایه آن ۳۰ میلیون روبل بود.^۱ این بانک به زودی انحصار وام‌دهی بر مبنای وثیقه‌ها در ایران را به دست آورد.^[۵۳] در ۱۸۹۹ (۱۲۷۸ ه. ش) حکومت روسیه تمام عملیات این بانک را به دست گرفت و بدین ترتیب این بانک تبدیل به شعبه بانک دولتی روسیه در ایران گردید. طولی نکشید که بانک مزبور شروع به وام دادن مبالغ هنگفتی به پادشاهان و والیانی کرد که املاک دولتی را به وثیقه می‌گذاشتند.^[۵۴] این بانک در ۱۹۰۰ (۱۲۷۹ ه. ش) وامی به مبلغ ۲۲/۵ میلیون روبل به مظفرالدین شاه با بهره ۵ درصد اعطا کرد.^۲ خود این بانک این مبلغ را با بهره فقط ۳ درصد از بانک پاریس قرض کرده بود. شاه برای تضمین این وام، عایدات گمرکات خلیج فارس را در نزد بانک به وثیقه گذاشت.^[۵۵] در ۱۹۰۲ (۱۲۸۱ ه. ش) یک موافقتنامه بازرگانی میان دولتین ایران و روسیه امضا شد. زمینه این موافقتنامه را نوز^۳ بلژیکی، وزیر گمرکات فراهم کرده بود که در سال ۱۸۹۹ (۱۲۷۸ ه. ش) توسط شاه استخدام شده و از بدو ورود خود، به منافع تزار روسیه در ایران خدمت می‌کرد. بر اساس این موافقتنامه، دولت ایران متعهد می‌شد که تمام واردات از روسیه به ایران را از حقوق گمرکی و تمام صادرات به روسیه را از پرداخت مالیات معاف کند.^[۵۶] بدین ترتیب روس‌ها مواضع و تراز بازرگانی خود با ایران را مستحکم کردند و تجار ایرانی بیش از پیش به صورت انبوه به واردات کالاهای روسی روی آوردند.

در طی همین دوره، روسیه موفق به کسب امتیاز ساخت و بهره‌برداری از جاده انزلی-رشت، جاده جلفا-تبریز، راه آهن جلفا،^[۵۷] جنگل‌های مازندران، خطوط

۱. بانک استقراضی روس. و.

۲. بابت هزینه سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا. و.

تلگرافی جلفا - تبریز و نیز بهره‌برداری از نفت شمال و ماهیگیری در دریای خزر شد [۵۸]

انگلستان

در ۱۸۷۲ (۱۲۵۱ ه. ش)، بارون جولوس رویتر^۱ که بعدها خبرگزاری رویتر را تأسیس کرد) با یک «فرمان» موفق به کسب امتیازاتی شد که از جمله می‌توان به امتیازهای زیر اشاره کرد:

امتیاز ساخت راه آهن تهران به دریای خزر
امتیاز بهره‌برداری از جنگل‌های دولتی
امتیاز بهره‌برداری از تمام معادن کشور (نفت، زغال سنگ، مس، آهن، سرب و نظایران)
امتیاز اجرای کارهای لازم برای آبیاری
این امتیازات تحت فشار حکومت تزاری و پس از مسافرت شاه ایران به پترزبورگ، در سال ۱۸۷۳ (۱۲۵۲ ه. ش) لغو شدند.

اما چند سال بعد، در ۱۸۸۹ (۱۲۶۸ ه. ش)، همین جولوس رویتر اجازه تأسیس «بانک شاهنشاهی ایران» را برای یک دوره ۶۰ ساله و با حق نشر اسکناس به دست آورد. این بانک در واقع واسطه اصلی میان سرمایه‌داری اروپا و اقتصاد ایران شد. [۶۰]
در ۱۸۹۰ (۱۲۶۹ ه. ش) همین شخص موفق شد اجازه تأسیس «شرکت تنباکوی سلطنتی»^۲ را که متخصص تولید و فروش توتون و تنباکو بود و انحصار آن را به دست داشت کسب کند؛ انحصار توافق شده در سال ۱۸۹۲ (۱۲۷۱ ه. ش) در پی جنبش‌های مهم مردمی علیه بریتانیا لغو گردید. [۶۱] در ۱۸۹۹ (۱۲۷۸ ه. ش) بانک شاهنشاهی حق اداره گمرکات بوشهر را از شاه گرفت. [۶۲]

در ۱۹۰۳ (۱۲۸۲ ه. ش) انگلستان یک موافقتنامه بازرگانی با ایران امضا کرد که به آن دولت همان امتیازاتی را که روس‌ها در توافقنامه ۱۹۰۲ (۱۲۸۱ ه. ش) به دست آورده

1. Julius de Reuter

۲. معروف به امتیازنامه تنباکو. و.

بودند، اعطا می‌کرد، یعنی معافیت از حقوق گمرکی برای تمام واردات انگلیسی [بر مبنای اصل دول کامله الوداد].

در آغاز سده بیستم، امپریالیسم بریتانیا با یک ناوگان مرکب از ۴۰ کشتی، دریانوردی در خلیج فارس را کنترل می‌کرد. شرکت دریانوردی «برادران لینچ»^۱ که انحصار کشتیرانی بر رود دجله (تا بغداد) و بر رود کارون (تا اهواز) را در اختیار داشت، انحصار حمل و نقل میان اهواز و اصفهان را به دست آورد. جاده لینچ، با اتصال این دو شهر و عبور از مناطق قبایل بختیاری، به بندر بوشهر می‌پیوست که کالاهای بریتانیایی در آنجا تخلیه می‌شدند. [۶۳]

شرکتهای کشتیرانی «انگلستان - الجزایر»، «باکنال و وست هارتل پول»^۲ و «شرکت بمبئی و ایران» به حرکت منظم میان بندرهای ایران و اروپا اشتغال داشتند. شرکت «بریتیش ایندیا» نیز خدمت پستی میان بمبئی و ایران را انجام می‌داد. [۶۴]

در این زمان، بدهی‌های حکومت ایران (یعنی شاه) به انگلستان، پیوسته افزایش می‌یافت و چنان‌که جدول صفحه بعد نشان می‌دهد، در آستانه آغاز جنگ جهانی اول به ۷۵۴۲۸۱ لیبره رسید.

| مبلغ به لیور (لیبره) | |
|----------------------|---|
| ۳۱۴۲۸۱ | وام پرداختی در ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴ بانرخ بهره ۰.۵٪ |
| ۱۰۰۰۰۰۰ | مساعده شرکت انگلیسی - هندی در فوریه ۱۹۱۲ بانرخ بهره ۰.۷٪ |
| ۲۵۰۰۰۰ | مساعده شرکت انگلیسی - هندی در اوت ۱۹۱۲ بانرخ بهره ۰.۷٪ |
| ۱۵۰۰۰۰ | مساعده شرکت انگلیسی - هندی در نوامبر ۱۹۱۲ بانرخ بهره ۰.۷٪ |
| ۲۰۰۰۰۰۰ | مساعده شرکت انگلیسی - هندی در آوریل ۱۹۱۳ بانرخ بهره ۰.۷٪ |
| ۱۰۰۰۰۰۰ | مساعده شرکت انگلیسی - هندی در ماه مه ۱۹۱۳ بانرخ بهره ۰.۷٪ |
| ۷۵۴۲۸۱ | جمع کل قبل از جنگ جهانی اول |

منبع: کتاب آبی انگلیس، شماره ۲، ۱۹۱۳، به نقل از دمورگنی، ص ۳۷

تمام این امتیازات کسب شده توسط بریتانیا، زمینه را برای کسب امتیاز داری و اختصاص این امتیاز به حکومت بریتانیا آماده ساختند.

II. امتیاز داری

۱. چگونه می‌توان امتیاز نفت را به دست آورد؟

«سالنامه معادن» پاریس در فوریه ۱۸۹۲ (بهمن ۱۲۷۰) مقاله‌ای به قلم ژاک دومورگان^۱ (باستان‌شناس فرانسوی در جنوب ایران) چاپ کرده بود که به وجود احتمالی نفت در آن منطقه اشاره می‌کرد.^[۶۵] چند سال بعد، منشی سابق بارون دو رویتز به نام ادوارد گت^۲ این مقاله را به رییس گمرکات ایران ژنرال آنتوان کتابچی - که در آن زمان در پاریس بود - نشان داد.^[۶۶]

کتابچی به جستجوی سرمایه‌گذاران شایسته‌ای که علاقه‌مند به این قضیه باشند برآمد. او پس از تماس بیهوده با گروهی از سرمایه‌داران فرانسوی^[۶۷] با دوستش سرهنری دروموند وُلف^۳ (وزیر مختار سابق بریتانیا در تهران) تماس گرفت و وی ویلیام ناکس داری^۴، سرمایه‌گذار استرالیایی تبار^[۶۸] را به وی معرفی کرد.

بدین ترتیب کتابچی واسطه میان حکومت ایران و مردی شد که با بهره‌برداری و استخراج معادن طلای استرالیا ثروتمند شده بود.^[۶۹]

داری که تصمیم گرفته بود در اکتشاف نفت ایران سرمایه‌گذاری کند، هیئتی مرکب از هت. برلز^۵ و دستیار خود دالتون^۶ را به ایران فرستاد تا در مورد فرضیه‌های دومورگان درباره وجود نفت در ایران، تحقیق کنند.

جستجوهای انجام شده توسط این فرستادگان، نظر دومورگان را تأیید کرد و داری اقدامات خود را برای کسب امتیاز نفت آغاز کرد.

1. Jacques De Morgan

2. Edouard Catt

3. Sir Henry Drummond Wolff

4. William Knox D'arcy

5. H.T. Burls

6. Dalton

در ۱۹۰۱ (۱۲۸۰ ه. ش) وقتی آلفرد ماریوت^۱ وکیل قانونی داری و ژنرال کتابچی برای کسب امتیاز به ایران آمدند، نمی دانستند که با توجه به رقابت امپریالیسم روسیه و نفوذ آن بر مظفردالدین شاه^[۷۰]، آیا سلطان ایران آنان را افراد مورد حمایت امپریالیسم بریتانیا تلقی خواهد کرد یا خیر.

از این رو، ماریوت توصیه نامه‌ای از سِرهنری وُلف خطاب به سِرآرتور هاردینگ^۲ (کنسول انگلیس در تهران) در اختیار داشت که از نامبرده خواسته شده بود در نزد مقامات ایرانی به سود آنان مداخله کند.^[۷۱]

هاردینگ اقدام خود و نتایج آن را چنین توصیف می‌کند:

«صدراعظم [امین‌السلطان] اعلام کرد که حضراست با طرح ما موافقت کند، ولی توصیه کرد که بهتر است خود من نامه‌ای به فارسی حاوی اصول این طرح بنویسم تا در اختیار سفارت روسیه قرار گیرد. او می‌دانست که آقای ارگی روپولو^۳ خواندن خط فارسی بویژه حروف شکسته را نمی‌داند، چون این گونه خط حتی برای دانش‌آموزانی که با خط چاپی آشنا هستند ناخوانا است. همچنین اطلاع داشت که دبیر سفارت روس در امور شرقی، آقای استریتز^۴، یعنی تنها کسی که می‌تواند خط شکسته را بخواند، قصد ترک زرگنده (اقامتگاه تابستانی سفارت روسیه) را دارد تا در ییلاق‌های کوهستانی به گشت و گذار کوتاهی بپردازد. بنابراین، نامه را به زرگنده فرستاد و در آنجا به مدت چند روز، ترجمه نشده باقی ماند تا دبیر شرقی سفارت از ییلاق مراجعت کند. چون هیچ‌گونه اعتراضی به پیشنهادها مطرح شده در نامه از سوی وزیرمختار روسیه انجام نشد زیرا قادر به خواندن نامه نبود و از اهمیت محتوای آن اطلاع نداشت لذا همه اعضای دولت از تصمیم صدراعظم در موافقت با امتیاز داری حمایت کردند. وقتی آقای ارگی روپولو از جریان پیش آمده آگاه شد بسیار ناراحت شد ولی نمی‌توانست صدراعظم را به علت غیبت تصادفی خود و غیبت مترجم در سفارتخانه سرزنش کند. در نتیجه، وزیرمختار روسیه در برابر عمل انجام شده قرار گرفت.»^[۷۲]

1. Alfred Mariott

2. Sir Arthur Harding

3. M. Argyropala

4. M. Stritter

بدین گونه، به برکت نفوذ مقامات بریتانیایی، آقای داریسی توانست در ۲۶ مه ۱۹۰۱ (۵ خرداد ۱۲۸۰) امتیازنامه‌ای با شاه امضا کند که امتیاز استخراج نفت در منطقه بزرگی از ایران را به او می‌داد.

۲. مواد امتیازنامه داریسی

شاه مستبد ایران [مظفرالدین شاه] در این امتیازنامه موافقت کرده بود که داریسی از امکانات زیر برخوردار باشد: «امتیاز خاص و انحصاری برای کاوش، اکتشاف، استخراج، توسعه، آماده‌سازی برای تجارت و حمل و فروش گاز طبیعی، نفت، آسفالت [قیر]، موم معدنی در بخشی از کشور شاهنشاهی ایران برای مدت ۶۰ سال از تاریخ کنونی» [۷۳]

این امتیازنامه کمابیش به سلطه مقامات بریتانیایی بر بخشی از کشور ایران، از طریق داریسی، مشروعیت می‌بخشید، زیرا این تسلط شامل مناطق شمال کشور نمی‌شد که منطقه نفوذ روسیه به شمار می‌آمد. در واقع، این امتیازنامه تصریح می‌کرد که: «قطع نظر از آنچه در فوق ذکر شده، این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهد بود، ولی به شرطی که دولت علیه به هیچ کس اجازه ندهند که لوله‌های نفت به طرف رودخانه‌ها و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.» [۷۴] فصل ششم امتیازنامه داریسی]

به سخن دیگر، فقط دو دولت قدرتمند بریتانیا و روسیه می‌توانستند از امتیاز نفت در ایران برخوردار باشند، چون فقط آنها امکان صدور نفت را داشتند. این امر عملاً کشور را میان این دو تقسیم می‌کرد.

با این حال برتری بسیار مهم امتیاز داریسی در آن بود که از آن طریق، حکومت شاه از هرگونه دریافت مالیات یا عوارض در آن مورد صرف نظر می‌کرد: «تمام اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز به موجب فصل سوم، استملاک خواهد کرد و نیز تمام محصولات آنها که به خارجه حمل شود، از هر نوع مالیات و عوارض در مدت این امتیازنامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای تفتیش و تفحص و استخراج معادن و بسط آنها و نیز برای تأسیس لوله‌ها در وقت

دخول به ایران، به هیچ وجه من الوجوه حقوق گمرک را نخواهند پرداخت^[۷۵] [فصل هفتم امتیازنامه داری]

و تمام این امتیازات در مقابل میزان درآمدی که بیشتر جنبه ظاهری داشت به داری اعطا شده بود:

«بین صاحب امتیاز از یک طرف، و شرکتی که تأسیس کند، از سوی دیگر، قرار داده خواهد شد که یک ماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت، ابتدا صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیره انگلیسی نقداً و بیست هزار لیره دیگر سهام پرداخت شده به دولت علیه بدهد. علاوه بر آن، شرکت و تمام شرکت‌هایی که تأسیس خواهند شد، مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود، صدی شانزده به دولت علیه سال به سال کارسازی نمایند!»^[۷۶] [فصل دهم امتیازنامه داری]

بعداً خواهیم دید که چگونه این پرداخت حداقل طبق فصل مزبور نیز از سوی صاحب امتیاز رعایت نشد.

فصل مربوط به استخدام کارکنان در شرکت آینده، بهانه‌ای شد برای صاحب امتیاز و حکومت بریتانیا که عمل تبعیض آمیز خود نسبت به استخدام نکردن ایرانیان را توجیه کند. در این فصل قید شده بود که:

«کارگرانی که در خدمت شرکت کار خواهند کرد باید از اتباع اعلیحضرت شاهنشاه [ایران] باشند، به استثنای کارکنان فنی نظیر مدیران، مهندسان، حفاران و سرکارگران^[۷۷] (تأکید از من است) [فصل پانزدهم امتیازنامه داری]

این امتیازنامه که توسط داری و «حامیان» بریتانیایی او در وضعی کسب شده بود که دولت ایران یک قدرت استبدادی و تابع قدرتهای بزرگ امپریالیستی آن زمان بود، مقدر بود تا آماج تمام جنبش‌ها و تمام سازمان‌های ضد امپریالیستی ایران قرار گیرد که به اقدامات خود تا لغو آن ادامه دادند.

۳. «نخستین شرکت استخراج نفت»

داری می‌توانست بر اساس یکی از فصول امتیازنامه:

«یک یا چند شرکت برای بهره‌برداری از امتیاز تأسیس کند.»^[۷۸] نخستین شرکت، «شرکت بهره‌برداری اولیه»^۱ بود که در ۲۱ ماه مه ۱۹۰۳ (۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۲) با سرمایه ۶۰۰ هزار لیره، مرکب از ۶۰۰ هزار سهم یک لیره‌ای، در لندن تشکیل شد.^[۷۹] دولت ایران بر اساس این امتیازنامه، ۲۰ هزار سهم از این شرکت را دریافت کرد.^[۸۰] داری با تأسیس این شرکت، هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن این بود که سایر سرمایه‌داران بریتانیایی را به اقدام خود علاقه‌مند سازد. به هر حال، مدتی بعد لرد جان فیشر^۲ - هوادار سرسخت جایگزینی نفت به جای زغال‌سنگ در نیروی دریایی بریتانیا - فرمانده نیروی دریایی آن کشور شد و در نوامبر ۱۹۰۴ (آبان ۱۲۸۳) کمیسیونی را به ریاست لرد پرتیمن^۳ (معاون نیروی دریایی) مأمور مطالعه امکان جایگزینی نفت با زغال‌سنگ کرد.

فیشر در نظر داشت که سهمی در «شرکت بهره‌برداری اولیه» به دست آورد. اما مقاومت سرمایه‌داران در برابر مداخله احتمالی دولت در امور اقتصادی، از لحاظ مشارکت دولت بریتانیا در شرکت داری، موقتاً مانع از تحقق این امر شد. آن‌گاه فیشر پرتیمن را مأمور جستجوی سرمایه‌گذاران دیگر و علاقه‌مند کردن آنها به طرح داری کرد. پرتیمن به زودی با یک سرمایه‌گذار انگلیسی به نام لرد استراتکونا^۴ که صاحب منافع عظیمی در «شرکت نفت برمه»^[۸۲] بود تماس گرفت.

و بدین ترتیب بود که در مه ۱۹۰۵ (اردیبهشت ۱۲۸۴) یک شرکت سرمایه‌گذاری تأسیس شد: شرکت «سندیکای امتیازات» که سهام‌داران عمده آن لرد استراتکونا، شرکت نفت برمه و داری بودند.^[۸۳] از آن پس، این کارتل سرمایه‌گذاری در اکتشاف و بهره‌برداری از نفت جنوب ایران را بر عهده گرفت.

۴. از تقسیم ایران تا انقلاب مشروطه

اگر این موضوع حقیقت دارد که منافع رو به افزایش و کلان‌امپریالیسم بریتانیا در جنوب،

1. The first Exploitation Oil Co.

2. Lord John Fisher

3. Lord E. G. Pretyman

4. Lord Strathcona

هشدار برای شروع رقابت روسیه در شمال بود، گسترش مبارزات ضد امپریالیستی در ایران و در تمام منطقه در پی انقلاب ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ ه. ش) روسیه نیز، باعث تفاهم این دو قدرت امپریالیستی در ایران شد.

بدین ترتیب بود که در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۹ شهریور ۱۲۸۶ ه. ش) قراردادی میان سرآرتور نیکلسون^۱ (سفیر بریتانیا در مسکو) و الکساندر ایسولسکی^۲ (وزیر خارجه روسیه) در مورد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روسیه و انگلیس منعقد گردید. [۸۵]

این تقسیم اساساً در مورد مناطق نفتی جنوب و شمال کشور بود.
ماده اول قرارداد انگلیس و روسیه مقرر می‌داشت:

«دولت بریتانیا متعهد می‌شود در خطی که از قصر شیرین، اصفهان، یزد، کاخک گذشته و به نقطه‌ای در محل تقاطع مرز روسیه و افغانستان منتهی می‌شود، برای خود امتیازی، خواه سیاسی باشد و خواه تجاری از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، راه‌های شوسه، حمل و نقل، بیمه و غیره تحصیل نماید و از اتباع انگلیس با دولت ثالث در تحصیل این امتیازات پشتیبانی نکند و در صورتی که دولت روسیه در صدد تحصیل این قبیل امتیازات در این ناحیه باشد، دولت انگلیس، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم، مخالفتی ابراز نکند. بدیهی است محل‌های تعیین شده مزبور قطعه‌ای است که دولت بریتانیا متعهد می‌شود در صدد تحمیل امتیازات فوق‌الذکر در آنجا نباشد.

در ماده دوم این قرارداد، روسیه نیز برای منطقه جنوبی، خط تقسیم، تعهد مشابهی به عهده گرفته بود. [۸۷]

بدین گونه نه تنها امپریالیسم بریتانیا بهره‌برداری از معادن [نفت] جنوب را برای خود محفوظ می‌داشت، بلکه در عین حال دسترسی روسیه به خلیج فارس را ناممکن می‌ساخت. در این شرایط، مشارکت نیروی دریایی بریتانیا در عملیات داری سودبخش‌تر می‌شد.

با این حال، انعقاد قرارداد روسیه و انگلیس با وقوع انقلاب مشروطه ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱

1. Sir Arthur Nicolson

2. Alexander Isvolsky

هم‌زمان شد. انقلابی که در ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ ه. ش) در ایران آغاز گردید، خاستگاه‌های آن به مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استبدادی سالها پیش بازمی‌گشت.

در آستانه انقلاب مشروطه، ویژگی اوضاع اقتصادی ایران عبارت بود از نبود صنایع جدید، تباهی وضع کشاورزی و فقر فزاینده مردم شهری و روستایی. رقابت فرآورده‌های کارخانه‌ای وارداتی، صنعتگران و پیشه‌وران را نابود می‌کرد، و بازرگانان به دشواری می‌توانستند انحصار تجارت خارجی در دست بیگانگان (انگلیس و روسیه) و دربار را تحمل کنند. اکثر پیشه‌وران و کشاورزان خانه‌خواب برای جستجوی کار در باکو به سوی مرزهای روسیه روان بودند:

«پرولتاریای صنعتی باکو در حدود سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ ه. ش) حدود ۵۰ هزار نفر می‌شد که بیش از ۱۰ هزار نفر آنها ایرانی بودند. پیوندهایی که این کارگران با روستا و خانواده‌های خود که در ایران مانده بودند داشتند، تلاش آنان برای صرفه‌جویی به منظور بازپرداخت وام‌های خود به مباشران املاک یا برای باز کردن یک دکان، نشان‌دهنده میزان ضعف آگاهی و فعالیت آنان بود.»^[۸۹]

و اما انقلابی که در ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ ه. ش) در ایران به وقوع پیوست، دارای کادر رهبری بسیار ناهمگن بود. گرایش اکثریت در راستای منافع بورژوازی تجاری لیبرال و روحانیت شیعی بود. آنان خواهان آزادی تجارت در یک نظام شبه آسیایی بودند که بازرگانی توسط دولت نظارت می‌شد،^[۹۰] و همچنین علیه «مداخله خارجی‌ان در امور گمرکی و پستی، و سپس در بازرگانی داخلی» مبارزه می‌کردند.^[۹۱] یک جناح سوسیال دموکرات که تحت تأثیر انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه قرار داشت و وابسته به سوسیال دموکراسی روسیه و بین‌الملل دوم بود، می‌کوشید تا سرنوشت انقلاب را با منافع توده‌های استثمار شده و بویژه مهاجران ایرانی که در میدانهای نفتی باکو کار می‌کردند پیوند دهد.^[۹۲] و بالاخره دیوانسالاری دولتی تحت تأثیر دموکراسی بورژوایی، به طور کلی از بورژوازی تجاری حمایت می‌کرد. نمایندگان این دیوانسالاری در انقلاب، بعضی از والیان بودند و برحسب منافع خود، از قدرت استبدادی یا «آزادی» پشتیبانی می‌کردند.

در اوت ۱۹۰۶ (مرداد ۱۲۸۵) رهبران بورژوا - لیبرال با تکیه بر جنبش عظیم مردم، توانستند تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی را به مظفرالدین شاه بقبولانند.

اما پس از مدتی، در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ (۲ تیر ۱۲۸۷)، محمدعلی شاه که جانشین شاه قبلی شده بود، قانون اساسی و مجلس را منحل کرد و سلطنت مطلقه را بازگردانید. واکنش مردم در برابر این اقدام، بویژه در محافل سوسیال دموکرات، بسیار شدید بود. مبارزه‌ای مسلحانه آغاز شد که در آن، گرایش‌های گوناگون طرفداران انقلاب مشروطه به مخالفت با بازگشت سلطنت مطلقه آسیایی پرداختند.

مداخله بریگادهای قزاق به فرماندهی کلنل لیاخوف روسی - بریگادهایی که برای دفاع از منافع امپریالیسم روسیه تشکیل شده بود - علیه مشروطه خواهان، و به توپ بستن مجلس توسط افراد این بریگادها، ابعادی بین‌المللی به انقلاب مشروطه ایران بخشید.

مبارزان ایرانی با انتشار اعلامیه‌هایی، از مقامات و پارلمان‌های «جهان متمدن» (یعنی سرمایه‌داری غرب) تقاضای کمک کردند. بین‌الملل دوم [کمونیستی] تحت فشار حزب سوسیال دموکرات روسیه و بویژه لنین، تصمیم گرفت از انقلابیون ایران و بخصوص مبارزان سوسیال دموکرات حمایت کند.^[۹۳] در این زمان، تظاهرات متعددی برای پشتیبانی از مردم ایران توسط سوسیال دموکراتهای روسی، آلمانی، فرانسوی و انگلیسی در پاریس ترتیب داده شد.^[۹۴]

از آن زمان، امپریالیسم بریتانیا که در میان بورژوازی تجاری و الیان محلی هم‌پیمانانی یافته بود، از شاه و حامیان روسی او فاصله گرفت. بالاخره، مبارزه مسلحانه در سال ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ ه. ش) به خلع محمدعلی شاه از سلطنت و به سود برقراری سلطنت مشروطه انجامید.

بدین ترتیب، بر خلاف نظر بسیاری از تاریخ‌نگاران، انقلاب مشروطه ایران به هیچ وجه یک انقلاب بورژوازی به معنای کلاسیک این واژه نبود، زیرا با مناسبات تولیدی حاکم مبارزه نمی‌کرد. بلکه می‌توان آن را انقلابی علیه شکل حاکم استبدادی برخاسته از ساخت آسیایی رو به افول دانست. این امر همچنین بیانگر این واقعیت است که قانون

اساسی بورژوا - دموکراتیک (ملهم از قانون اساسی بلژیک) که دستاورد این انقلاب محسوب می‌شود، عملاً و بویژه در زمینه خصلت نمادین سلطنت (عدم مسئولیت شاه)، هیچ‌گاه رعایت نشد.

۵. «شرکت نفت ایران و انگلیس»

شرکت سندیکای امتیازات - که قبلاً به آن اشاره کردیم - بلافاصله پس از تأسیس، شروع به حفاری در جاهای متعددی در غرب کشور کرد. اما چون نتیجه‌ای نگرفت، منطقه را تغییر داد و به حفاری در منطقه مسجد سلیمان در جنوب پرداخت. سرانجام در همین محل و در ناحیه‌ای به نام «میدان نفتوم» بود که در ۲۶ مه ۱۹۰۸ (۵ خرداد ۱۲۸۷) نفت از زیرزمین فوران کرد.

امید بزرگی صاحب‌امتیاز و حامیان او - یعنی مقامات بریتانیایی - به تحقق پیوست، زیرا از آن پس، سوددهی سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در استخراج نفت ایران تضمین شده بود. با این حال، داری می‌بایست دو مسأله فوری را حل می‌کرد: نخست، تأمین امنیت استخراج در منطقه‌ای بسیار آشوب‌زده، و سپس بهبود ظرفیت مالی اقدام خود با تأسیس یک شرکت جدید.

باری، منطقه نفتی جنوب عملاً تحت سلطه ایل بختیاری بود؛^[۹۶] و از این رو داری به رؤسای این ایل پیشنهاد کرد که در مقابل همکاری ایشان، آنان را در منافع نفتی سهم کند. بدین سان بود که در فروردین ۱۲۸۸ «شرکت نفت بختیاری» با سرمایه ۴۰۰ هزار لیره که ۳۴ درصد سهام آن به رایگان در اختیار رؤسای آن ایل قرار گرفته بود تأسیس شد. متقابلاً قرار شد داری از وجود مردان مسلح و تفنگ‌چیان ایل مزبور برای تأمین امنیت منطقه خود استفاده کند.^[۹۷]

بدین ترتیب با تأمین امنیت استخراج، شرکت جدید «شرکت نفت ایران و انگلیس» در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ (۲۵ فروردین ۱۲۸۸) در لندن با سرمایه اولیه دو میلیون لیره انگلیس تأسیس شد. سهام این شرکت جدید در اختیار «شرکت نفت برمه»، «سندیکای امتیازات»، لُرد استراتکون و «شرکت بهره‌برداری اولیه» داری قرار داشت.^[۹۸]

در رأس این شرکت جدید، لرد استراتکون و چارلز گرینوی^۱ (بازرگان ثروتمند انگلیسی) قرار داشتند که به ترتیب رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل «شرکت نفت ایران و انگلیس» شدند. [۱۹۹]

یکی از نخستین اقدامات شرکت جدید، جستجوی زمینی برای احداث یک پالایشگاه بود که برای توسعه شرکت ضرورت داشت.

به هر حال، منطقه خوزستان، که حوزه عملیاتی صاحب امتیاز در آن قرار داشت، در آن زمان تحت حکومت و تسلط والی سابق آنجا یعنی شیخ خزعل بود. خزعل با استفاده از ضعف دولت مرکزی، زمین های متعلق به دولت را تصاحب کرده و برای قبولاندن به عنوان فرمانروای مطلق منطقه، تلاش می کرد. او با دفاع از منافع تاریخی بریتانیای کبیر در این منطقه، از پشتیبانی امپریالیسم بریتانیا برخوردار بود. از این رو، منطقی بود که «شرکت نفت ایران و انگلیس» به میانجی گری مقامات مسئول انگلیسی با شیخ خزعل تماس بگیرد تا بتواند زمین های لازم را به دست آورد. به این ترتیب بود که وزیرمختار دولت بریتانیا در ایران، سرپرسی کاکس^۲، با به حساب نیاوردن مقامات «قانونی» کشور، در ماه مه ۱۹۰۹ (اردیبهشت ۱۲۸۸) با خزعل وارد مذاکره شد. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ (۲۵ تیر ۱۲۸۸) موافقتنامه ای میان طرفین به امضا رسید که حاوی نکات زیر بود:

خرید زمین های آبادان از سوی شرکت نفت برای ساخت یک پالایشگاه.
دادن تضمین به شرکت نفت برای استقرار خطوط لوله نفتی در منطقه خوزستان.
حق کشتیرانی شرکت نفت بر روی کارون و شط العرب.
قرار گرفتن مردان مسلح شیخ در اختیار شرکت نفت.
پرداخت اجاره سالانه ۶۵۰ لیره برای مدت ۱۰ سال به صورت پیش پرداخت به شیخ خزعل و اجاره سالانه ۱۵۰۰ لیره پس از این دوره.
تضمین «حقوق» خزعل و جانشینان او در منطقه توسط بریتانیا.

1. Charles Greenway

2. Sir Percy Cox

اعطای یک وام ۱۰/۰۰۰ لیره‌ای به شیخ توسط حکومت بریتانیا. [۱۰۱]

این موافقتنامه که میان نماینده بریتانیا و شیخ خزعل به سود یک شرکت «خصوصی» به امضای رسید، در واقع این طرح‌های حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلیس را بر ملامی کرد:

(۱) عملاً دولت بریتانیا را به عنوان صاحب امتیاز حقیقی می‌نمایاند.

(۲) استفاده از شیخ خزعل - همانند ایلات بختیاری - به عنوان اهرم فشاری بر حکومت ایران برای کسب حداکثر امتیازات.

بعدها وقتی دولت بریتانیا تصمیم گرفت که یک دولت مرکزی نیرومند در ایران بر سر کار بیاید، این خدمتگزاران خود را به سود یک سیاست متفاوت قربانی کرد.

III. نفت ایران و جنگ جهانی اول

برپایی جنگ جهانی اول هم‌زمان بود با تشدید مبارزه میان قدرت‌های امپریالیستی به منظور تقسیم بازارها و منابع مواد اولیه در جهان.

در یک سو ملل امپریالیستی قدیمی مانند انگلستان و فرانسه وجود داشتند که از دیرباز جهان را میان خود تقسیم کرده بودند، و در سوی دیگر دولت‌های امپریالیستی جوان‌تر مانند آمریکا، آلمان و ژاپن قرار داشتند.

در واقع، آمریکا و فرانسه هدف یگانه‌ای را دنبال می‌کردند، که همانا تضعیف رقیب بریتانیایی بود. ایالات متحد آمریکا که بازارهای گسترده داخلی اش مدت درازی به او اجازه داده بود از مبارزه برای کسب مناطق نفوذ در جهان خود را برکنار نگهدارد، با توسعه خود در تکیه بر مبارزات آزادیخواهانه ملل استعمار شده تردید نمی‌کرد تا بدین وسیله رقبای خود را تضعیف و توسعه خویش را تسهیل کند.

مبارزه برای در اختیار گرفتن منابع و معادن نفت خاورمیانه با مشارکت حکومت بریتانیا، در «شرکت نفت ایران و انگلیس» شدت گرفت.

۱. مشارکت بریتانیا در شرکت نفت ایران و انگلیس

کمی پیش از آغاز جنگ جهانی اول، حکومت بریتانیا در صدد برآمد تا برنامه‌های

نفتی خود را به اجرا درآورد.

این کشور، ابتدا کنترل معادن جنوب را در اختیار گرفت و سپس نفت ایران را برای جایگزین کردن به جای زغال سنگ مورد استفاده قرار دارد و بدین گونه خود را برای درگیری در جنگ آماده ساخت.

در اکتبر ۱۹۱۱ (مهر ۱۲۹۰) چرچیل با به دست آوردن پست وزیر دربار، فرصت یافت تا افکاری را که چندی پیش لرد فیشر مطرح کرده بود به اجرا گذارد.

او در مورد استفاده از نفت نوشته است:

«امتیازات این ماده سوختی مایع، بی شمار و غیر قابل ارزیابی بود. نخست، موضوع سرعت آن بود. نفت با وزنی معادل با زغال سنگ، برتری عظیمی از لحاظ سرعت بر آن داشت (...). هنگام انتصاب من به مقام وزیر دربار، ماده کشتی سریع‌السير ساخته یا در حال ساخت بودیم که منحصراً سوخت آن از نفت بود، و دارای ۷۴ زیردریایی بودیم که جز با نفت نمی‌توانستند حرکت کنند...» [۱۰۳]

او در مورد تصمیم به استفاده از نفت در نیروی دریایی می‌نویسد:

«این را مقایسه کنید با تصمیم درباره تسخیر داردانل با کشتی‌های قدیمی‌ای که البته برتری خود را ثابت کرده بودند. تصمیم در مورد استفاده از نفت، جنبه حیاتی داشت؛ تصمیم درباره داردانل فقط یاری‌دهنده بود. اولی به موجودیت ما مربوط می‌شود و دومی به برتری ما.» [۱۰۴]

یک کمیسیون سلطنتی به ریاست چرچیل مأمور شد به بررسی امکان مشارکت دولت بریتانیا در «شرکت نفت ایران و انگلیس» بپردازد.

کمیسیون سلطنتی به ریاست آدمیرال سرادوارد اسلید^۱ (معاون شرکت نفت ایران و انگلیس) و به عضویت جان گدمن^۲ (استاد زمین‌شناسی دانشگاه بیرمنگام و مشاور نفتی «وزارت مستعمرات») در ۳ مارس ۱۹۱۳ (۱۲ اسفند ۱۲۹۱) گزارش زیر را تقدیم کرد: [۱۰۵]

«شرکت نمی‌تواند کارهای این امتیاز عظیم را به نحو کامل بدون کمک سرمایه اضافی

1. Sir Edward Slade

2. John Codman

گسترش دهد، و ما بخوبی درک می‌کنیم که دولت اعلیحضرت مسئله این کمک مالی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در صورتی که این تصمیم اتخاذ شود، ما فکر می‌کنیم که دولت باید در مدیریت سیاست کلی شرکت نقش اصلح را داشته باشد» [۱۰۶]

در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۱۴ (۲۷ خرداد ۱۲۹۳) پیشنهاد کمیسیون از سوی مجلس عوام انگلستان به تصویب رسید. اکنون راه برای تحقق طرح فیشر - چرچیل هموار شده بود. موافقتنامه‌ای میان حکومت بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس در ۲۰ مه ۱۹۱۴ [۱۰۷] (۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۳) به امضا رسید که براساس آن: [۱۰۸]

۱) شرکت نفت ایران و انگلیس با انتشار ۲ میلیون سهم عادی، سرمایه خود را افزایش می‌داد.

۲) نیروی دریایی بریتانیا در ۲ میلیون سهم عادی به قرار هر سهم یک لیره و نیز هزار سهام مرجح از قرار هر سهم یک لیره شریک شد.

۳) در نتیجه، اساسنامه شرکت تغییر کرد.

۴) توافقنامه‌ای میان نیروی دریایی و شرکت انجام گرفت که امکان تأمین نفت نیروی دریایی را فراهم می‌ساخت.

چرچیل در مورد موافقتنامه شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت بریتانیا می‌نویسد: «سلسله وقایعی ما را به سمت پیمان نامه نفت ایران و انگلیس سوق داد... ما به موافقتنامه و قرارداد شرکت ایران و انگلیس دست یافتیم که برای یک سرمایه اولیه دو میلیون لیره‌ای پیش‌بینی شده در بودجه (که سپس به ۵ میلیون رسید)، نه فقط برای نیروی دریایی سهم قابل توجهی از ذخیره نفت فراهم ساخت بلکه دولت [بریتانیا] رابه سمت نظارت بر امور نفتی هدایت کرد و منافع را برای آن به ارمغان آورد که در حال حاضر میلیون‌ها لیره استرلینگ ارزش دارند. این موافقتنامه امکان داد که صرفه‌جویی‌های فوق‌العاده کلانی در قیمت خرید نفت از سوی نیروی دریایی تحقق یابد. می‌توان تأکید کرد که مجموع منافع تحقق یافته و شایسته تحقق به برکت این قرارداد مالی، معادل مبلغی نه فقط کافی برای تمام برنامه‌های ساختن کشتی‌های بزرگ و کوچک در آن سال و تمام هزینه‌های حمل نفت در پیش از جنگ بود، بلکه به ما امکان داد به

پیش‌بینی ساخت کشتی‌های نیرومندی در سال‌های ۱۹۱۲، ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ نیز پردازیم. بزرگترین کشتی‌هایی که تاکنون در جهان طی این مدت زمان تاریخی توسط هر قدرت جهانی ساخته شده بودند به نیروی دریایی بریتانیا افزوده شدند بی‌آنکه کمترین هزینه‌ای برای آن انجام دهیم.»^[۱۰۹]

موافقتنامه نفت در ۷ ژوئیه ۱۹۱۴ (۱۶ تیر ۱۲۹۳) به تصویب مجلسین انگلستان رسید و سرمایه‌های لازم فراهم شد.

آدمیرال اسلید و لرد اینچ‌کیپ^۱ به مدیریت شرکت ملی نفت ایران و انگلیس منصوب شدند و حق و تو بر تمام تصمیمات به نمایندگان دولت بریتانیا داده شد.^[۱۱۰] دولت انگلستان در ۲۰ مه ۱۹۱۴ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۳) در نامه‌ای به شرکت نفت ایران و انگلیس، موارد و شرایطی را که ممکن بود استفاده از حق و تو را برای نمایندگان ضروری سازد برشمرد:

«مراقبت از آن گونه فعالیت‌های شرکت که ممکن است به مسائل سیاست خارجی، دریایی یا نظامی مربوط شود.

هرگونه پیشنهاد فروش مؤسسات یا تغییر در ماهیت شرکت.

فروش به خارجی‌ان و قراردادهای بلندمدتی که مزاحم اجرای تعهدات برعهده گرفته نسبت به نیروی دریایی شوند.»^[۱۱۱]

بدین ترتیب نظارت دولت بریتانیا بر شرکت نفت ایران و انگلیس جنبه قاطعی به خود گرفت. به نوشته فرانسوا پرو^۲، از این پس:

«تمام عناصر سیاسی، بر سرنوشت شرکت کاملاً تأثیر می‌گذارند. علاوه بر آن، سرنوشت سیاست در خاورمیانه با سرنوشت شرکت درهم می‌آمیزد.»^[۱۱۲]

۲. نفت و جنگ

با شروع جنگ جهانی [اول] مسأله محافظت از تأسیسات نفتی شرکت با شدت بسیار

مطرح شد چون «شرکت نفت ایران و انگلیس» تأمین‌کننده اصلی نفت نیروی دریایی بریتانیا بود. در واقع، مقدار نفتی که در اختیار نیروی دریایی انگلستان قرار می‌گرفت و در آغاز جنگ حدود ۲۷۰ هزار تن بود، در پایان جنگ به ۹۰۰ هزار تن در سال رسید.^[۱۱۳] افزون بر آن، قیمت فروش شرکت نفت به نیروی دریایی کمتر از قیمت اعلان شده بود.^[۱۱۴]

شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت انگلستان برای جلوگیری از این که مبادا تأسیسات نفتی تحت کنترل یک قدرت رفیق قرار گیرند، دو امکان را مورد بررسی قرار داده بودند - البته بی آنکه با دولت ایران مشورت کنند.^[۱۱۵]

(۱) منفجر کردن تمام چاه‌های نفت توسط مین‌هایی که قبلاً کارگذاری شده بود؛

(۲) بمباران پالایشگاه آبادان در صورت حمله دشمن.

اما رسیدن نیروهای کمکی هندی مانع از عملی شدن این نقشه شد. با این حال، نیروهای ترکیه عثمانی توانستند لوله نفت شرکت را قطع کنند.

لرد کُرژن^۱ در نطقی که در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸ (۳۰ آبان ۱۲۹۷) در لندن در ضیافتی که به مناسبت پیروزی در جنگ برپا شده بود ایراد کرد، نقش نفت در پیروزی امپریالیسم بریتانیا و متحدان وی را آشکار نمود:

«ما ناچار بودیم قدرت دولت را به نحوی کاملاً دقیق اعمال کنیم و کنترل فرآورده‌های اساسی برای حیات ملی خود را در دست داشته باشیم. از جمله مهم‌ترین این فرآورده‌های ملی و بین‌المللی، نفت بود (...).

اما با شروع جنگ، نفت و مشتقات آن، تبدیل به عواملی اصلی شدند که به خاطر آنها می‌توانستیم جنگ را هدایت کنیم و به پیروزی برسیم (...).

بدون نفت، چگونه می‌توانستیم حرکت ناوگان‌های خود را تضمین کنیم؟ چگونه می‌توانستیم به ترابری ضروری نیروها و مهمات خود در صحنه‌های مختلف جنگ پردازیم؟ (احسنت، احسنت!) (...).

در واقع، آینده نشان خواهد داد که متفقین پیروزی را روی دریای نفت به دست آورده‌اند (کفزدن شدید حضار) (...)

آن‌گاه گُرژن پس از روشن کردن نقش کمیسیون سلطنتی و شخص سرجان گُدمن، می‌افزاید:

«اما آقایان، اگر من به شرکت‌های بزرگ نفتی که منافع خود را تابع هدف‌های متفقین ساختند ادای احترام نکنم، این مرور کوتاه تاریخ نفت در زمان جنگ ناقص خواهد بود. من سپاس‌های ویژه خود را به شرکت استاندارد اوپیل^۱ و سایر شرکت‌های نفتی آمریکایی، به رویال داچ - شل^۲، به شرکت نفت ایران و انگلیس و به شرکت نفت انگلیس و مکزیک تقدیم می‌دارم...» [۱۱۶]

IV. از جنگ تا لغو امتیاز داری

جنگ باعث شد که نوعی گسیختگی میان اقتصاد جهانی و اقتصاد ایران، همانند اکثر کشورهای نیمه‌مستعمره، پدید آید؛ این گسیختگی بویژه در زمینه واردات ایران از بریتانیا و روسیه محسوس بود.

فراورده‌ها و کالاهای سرمایه‌ای [ماشین‌آلات] که سابقاً وارد می‌شدند، از آن پس می‌بایست - و می‌توانست - به علت افزایش قیمت‌ها و ضعف رقابت امپریالیستی و وقوع انقلاب روسیه، با کالاهای ساخته شده در خود کشور جایگزین شود.

بدین ترتیب بخشی از بورژوازی تجاری توانست به تولید کالاهای جانشین واردات روی بیاورد و بدین گونه به هسته یک بورژوازی «ملی» استحاله یابد که منافع سیاسی و اقتصادی آن لزوماً با امپریالیسم در یک راستا نبود. [۱۱۷]

پیروزی انقلاب اکتبر روسیه نیز که مناسبات نیروهای تاریخی را به سود کشورهای زیر سلطه امپریالیسم دگگون کرد، این گرایش را تشویق نمود.

نخست، تحت تأثیر انقلاب روسیه و پیوندهای ایجادشده میان انقلابیون روسی و

ایرانی، مبارزات مهم ضد امپریالیستی (از جمله نهضت جنگل که بعداً به آن خواهیم پرداخت) در ایران پدید آمدند.^۱ از سوی دیگر لغو امتیازات رژیم تزاری در ایران از سوی نخستین حکومت بلشویکی، نهضت مردمی گسترده‌ای پدید آورد که خواهان لغو امتیازات بریتانیایی نیز بود.^[۱۱۸]

از این پس، بورژوازی «ملی» جوان ایران، از طریق نمایندگان خود در درون دستگاه دولتی، در راه مطرح کردن خواست‌های مردمی به منظور لغو امتیازات نفتی گام برداشت.

۱. قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و مسئله نفت

در ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ه. ش)، لرد کُرژن، مغز متفکر استعمار انگلیس و خُبیره در سیاست ایران، لرد بالفور^۲ را در رأس وزارت امور خارجه قرار داد.^۳ او می‌خواست قراردادی را به ایران تحمیل کند و این کشور را عملاً به صورت تحت‌الحمایه بریتانیا درآورد.

مقامات بریتانیایی به منظور آماده کردن زمینه برای عقد این قرارداد در سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ه. ش) از احمدشاه (شاه وقت) خواستند تا وثوق‌الدوله، یکی از همکاران ایشان، را به مقام نخست‌وزیری بگمارد.^[۱۱۹] قرار شد که احمدشاه در برابر این خدمت مبلغی معادل ۱۵۰ هزار تومان در ماه از دولت انگلیس دریافت کند.^[۱۲۰] وقتی شرایط از سوی ایران آماده شد، آن‌گاه لرد کرزن می‌بایست اعضای دولت بریتانیا را نیز متقاعد می‌ساخت که موقعیت برای عقد قرارداد با ایران مساعد شده است.

۱. انقلاب جنگل در سال ۱۹۱۵ (۱۲۹۴ ش.) و پیش از پیروزی انقلاب روسیه پدید آمد و رهبر آن میرزا کوچک خان نیز در آغاز به هیچ وجه تحت تأثیر این انقلاب قرار نداشت - م.

2. Lord Balfour

۳. لازم به یادآوری است که کُرژن در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۹ عضو کابینه لئوید جرج بود و از ۱۹۱۹-۱۹۲۴ پست وزارت خارجه را به عهده داشت. لرد بالفور در طول جنگ وزیر درباری و در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۹ وزیر خارجه بود. و.

بنابراین گُرژن در تاریخ ۹ اوت ۱۹۱۹ (۱۸ مرداد ۱۲۹۸) یک یادداشت توضیحی تهیه کرد که در آن آمده بود:

«ما در جنوب غربی ایران دارای ثروت شایان توجهی از منابع نفتی هستیم که نیازهای نیروی دریایی بریتانیا را تأمین می‌کنند و در این منطقه از جهان منافع مهمی برای ما پدید آورده‌اند.» [۱۲۱]

در همان روز، قرارداد ایران و انگلیس میان وثوق‌الدوله و نماینده بریتانیا در تهران به امضا رسید، [۱۲۲] ضمن آنکه حکومت انگلیس با درخواست شاه ایران برای دریافت کمک مالی در تمام طول عمر او مخالفت می‌کرد:

«جناب اشرف والا

در زمینه توافقی که امروز میان دو دولت صورت گرفت و هدفش تحقق طرح اصلاحات در ایران بود، افتخار دارم نتیجه مذاکراتی را که با دولت خود درباره منافع اعلیحضرت [شاه ایران] در این مورد داشته‌ام، بنا به درخواست شما به اطلاع حضرت اشرف برسانم.

پس از تأمل و ملاحظات دوستانه در باب اظهارات حضرت اشرف به نام اعلیحضرت، دولت من عقیده دارد که به دست آوردن تصویب پارلمان در مورد کمک مالی به اعلیحضرت شاه ایران برای تمام عمر ایشان غیرممکن است. از سوی دیگر، دولت من آماده است که تا وقتی اعلیحضرت از صمیم قلب به حمایت از کابینه حضرت اشرف پای‌بند است، به کمک به ایشان ادامه دهد. (...).

امضاء: پ. ز. کاکس» [۱۲۳]

قراردادی که رهبران ایران - بدون تصویب مجلس شورای ملی - امضا کرده بودند، بخش‌های اصلی اقتصاد و اداره سیاسی - نظامی کشور را تحت کنترل دولت بریتانیا درمی‌آورد. در این قرارداد پیش‌بینی شده بود که دولت انگلستان «خدمات مشاوران کارشناس» را با هزینه دولت ایران برای کنترل اداره کشور در اختیار ایران قرار دهد. [۱۲۴]

در قرارداد همچنین قید شده بود که:

«حکومت بریتانیا به هزینه حکومت ایران، افسران، مهمات، ساز و برگ و تجهیزات نوینی را که لازم تلقی شوند تأمین خواهد کرد، یا یک کمیسیون مختلط کارشناسان نظامی انگلیسی و ایرانی بلافاصله با هدف تأمین نیازهای ایران از نظر تهیه یک نیروی [نظامی] یکپارچه که دولت پیشنهاد تأمین آن را جهت استقرار و حفظ نظم در کشور و در مرزها بدهد، تشکیل خواهد شد.» [۱۲۵]

همچنین پیش‌بینی شده بود که وامی به دولت ایران اعطا شود تا بتواند این طرح را تحقق بخشد.

باری، دولت انگلیس در برابر اعتراضات مردم که در اثر امضای قرارداد برانگیخته شده بود، تصمیم گرفت نخست‌وزیر و ثوق‌الدوله را که آماج همه‌گونه حمله قرار داشت قربانی کند. [۱۲۶]

شاه، به نوبه خود، حاضر بود هر خدمتی را به دولت بریتانیا انجام دهد به شرط آن‌که آن دولت به پرداخت پول ماهانه به او ادامه دهد. چنان‌که آقای نورمن^۱ (وزیرمختار انگلیس در تهران) در ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ (۴ خرداد ۱۲۹۹) خطاب به ارل گروزن نوشته است:

«دیروز، شاه پس از پایان مذاکرات، اظهار امیدواری کرد که به جای دولت کنونی [ایران] دولت دیگری بیاید که مورد قبول حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] باشد (...). زیرا او هرگز موافقت نخواهد که کمتر از مبلغ ۱۵۰ هزار تومان در ماه را دریافت کند (...).

من توصیه می‌کنم تا وقتی که نظر شاه [نسبت به ما] رضایت‌بخش است این کمک ادامه داشته باشد.

او در حال حاضر کاملاً آماده و مصمم به همکاری با ما به شیوه خویش است. بهترین روش برای حفظ او در این چارچوب، این است که هر قدر که می‌توانیم به او و نخست‌وزیرش پول بدهیم، زیرا این بهترین چیزی است که در دنیا دوست دارد.

تا وقتی که او بر تخت سلطنت نشسته است، همکاری وی برای موفقیت سیاست ما، اساسی است...» [۱۲۷]

اما لازم بود که در عین حال موافقت نمایندگان مجلس نیز جلب شود، زیرا قراردادی که به تصویب آنان نرسیده باشد هیچ اعتبار قانونی نداشت.

به هر حال، در این مورد نیز، روش مورد استفاده مقامات بریتانیایی با دفعه قبل تفاوتی نداشت: آنها با توسل به فساد و رشوه موافقت نمایندگان را کسب کردند.

و این شرکت نفت ایران و انگلیس بود که مبلغ لازم را تهیه کرد، با توجه به این که همین شرکت بود که از تصویب قرارداد بیش از همه سود می برد.
«راه حلی را که آقای نورمن به لرد گروزن ارائه داد چنین بود:

«محرمانه، تهران، ۲ دسامبر ۱۹۲۰ [۱۱ آذر ۱۲۹۹]

دیروز، نخست وزیر با لحن نسبتاً صریحی از من پرسید که آیا حکومت اعلیحضرت [شاه انگلیس] هنوز به تصویب قرارداد توسط مجلس بسیار علاقه دارد یا نه (...).

نخست وزیر آن گاه به من گفت که مذاکرات متعددی که در روزهای اخیر با روحانیون و نمایندگان مجلس داشته است، وی را متقاعد کرده اند که هیچ یک از آنان در غم سعادت و رفاه کشور خویش نیست و جز به پول به چیزی نمی اندیشد، و در نتیجه، یگانه راه برای او جهت متقاعد کردن مخالفان برای موافقت با قرارداد، خریداری حمایت آنان است. منافع بریتانیا در ایران آن قدر مهم است که حکومت اعلیحضرت [انگلیس] نمی تواند به خود اجازه دهد که آن را فدای صرفه جویی مختصری سازد. او در حال حاضر هنوز نمی تواند میزان دقیق مبلغ لازم را تعیین کند. این مبلغ ممکن است حدود ۱۰۰ هزار لیره یا کمی بیشتر باشد. او بعداً به اطلاع من رسانید که وقتی فهرست اشخاصی را که باید با رشوه خرید برای من بفرستد و بتواند تضمین مطلقاً بدهد که پول باید به صورت هدیه باشد و نه به صورت وام، در آن صورت به تصویب قرارداد موفق خواهد شد. خود او به هیچ وجه نمی خواست به دریافت رشوه آلوده شود.

من می گویم که با پذیرش نظر کنونی او (...)، حکومت اعلیحضرت باید این امکان را در نظر گیرد که منافع بریتانیا در ایران نباید قربانی شود، و حتی در صورتی که بخواهد

این مبلغ را فراهم کند، نمی‌تواند چنین کند، چون بودجه‌ای که برای خدمات سرّی در اختیار دارد برای این کار کافی نیست (...). اگر به راستی پول لازم باشد، نمی‌توانم عقیده‌ای جز آن داشته باشم که «شرکت نفت ایران و انگلیس» در قبال امتیازاتی که بتواند کسب کند این مبلغ را فراهم سازد، و یک عامل حکومت ایران بهتر است مأمور بررسی این نکته شود.

من به نخست‌وزیر خاطر نشان کردم که در صورت فراهم شدن پول، هرگز نباید پیش از تصویب قطعی قرارداد دیناری پرداخت شود و آنگاه اشخاص دریافت‌کننده رشوه، وعده‌های لازم را از بانک شاهنشاهی ایران برای مبالغ مورد نظر دریافت می‌کنند. «مدیر کل» [بانک] گفت که این ترتیب امکان‌پذیر است.

«مدیر کل» بانک با نخست‌وزیر هم‌عقیده است و فکر می‌کند که این زحمت برای بانک ارزش دارد تا به صرف هزینه‌ای تا ۲۵۰ هزار لیره برای نجات منافع خود در ایران بپردازد؛ اخراج او از این کشور، بانک را کاملاً از بین خواهد بود.» [۱۲۸]

واکنش آمریکا

رقابتی که میان انگلستان و ایالات متحد آمریکا برای تقسیم منابع مواد اولیه در ایران پدید آمده بود با امضای قرارداد [۱۹۱۹] ایران و انگلیس تشدید شد. آمریکا که متوجه شده بود از صحنه ایران کنار گذاشته شده است، از طریق رییس‌جمهور خود ویلسون^۱ در ۱۷ مه ۱۹۲۰ [۲۷ اردیبهشت ۱۲۹۹] واکنش نشان داد. ویلسون در مجلس سنا اعلام کرد: «در اثر این واقعیت که شرکت نفت ایران و انگلیس دارای حقوق انحصاری بر تمام امتیاز نفت برای یک دوره ۳۰ ساله از سال ۱۹۰۱ (۱۲۸۰ ه.ش) به بعد شده است، آمریکاییان در ایران کنار گذاشته شده‌اند. این برتری با امضای قرارداد ایران و انگلیس که اداره تمامی امور کشوری، لشگری و مالی کشور ایران را تحت نظارت بریتانیای کبیر قرار می‌دهد، قویاً تقویت شده است.» [۱۲۹]

با این حال، بریتانیایی‌ها به رغم تمام تلاش‌هایی که انجام دادند نتوانستند این قرارداد را به مردم ایران تحمیل کنند. در واقع، اشاعه مبارزه ضد امپریالیستی، نفوذ فزاینده انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و رقابت فرانسویها و آمریکایی‌ها مانع شدند تا نقشه‌های اِرنل گِرُژن عملی شود. مع ذلک، امپریالیسم بریتانیا ضمن تطبیق خود با وضع جدید، مرفق شد چند صباحی چرخشی به سود و برای نجات خود انجام دهد.

۲. گزارش مک لینتوک درباره نفت

در فردای جنگ جهانی اول، اولین اختلاف میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس بروز کرد. شرکت، که یکی از لوله‌های نفتی‌اش توسط ترک‌ها ویران شده بود، دولت را متهم به بی‌لیاقتی در تأمین امنیت اموال خویش کرد. شرکت به بهانه این حادثه، از پرداخت دیون خود به حکومت ایران خودداری ورزید. [۱۳۰]

مقامات حکومتی نیز به نوبه خود نکات زیر را متذکر شدند:

- ۱) شرکت نفت ضمن مذاکره مستقیم با رؤسای عشایر و خان‌ها، در تضعیف قدرت مرکزی ایران سهم بوده است. [۱۳۱]
- ۲) شرکت نفت به منظور کاهش سهم دولت ایران از منافع مشارکتش در «شرکت بهره‌برداری اولیه» («مبلغ اضافی ۲۰ هزار لیره استرلینگ با سهام کاملاً آزاد از شرکت نخست»)، به نحو زیر رفتار کرده است: «شرکت بهره‌برداری اولیه» نفت خام را به بهای هر تن ۱/۵ شیلینگ به «شرکت نفت بختیاری» فروخته و شرکت اخیرالذکر نیز همین نفت را به بهای هر تن ۸ شیلینگ به شرکت نفت ایران و انگلیس بازفروش کرده است. [۱۳۲] بدین ترتیب حکومت ایران به عنوان سهامدار «شرکت بهره‌برداری اولیه» زیان دیده است.

۳) شرکت نفت ایران و انگلیس با استخدام مَرّجح کارگران خارجی، تعهدات خود را

رعایت نکرده است.

۴) شرکت با ایجاد تلگراف بی سیم قوی در آبادان [و ارتباط مستقیم با خارج]، حاکمیت ملی کشور را نقض کرده است. [۱۳۳]

بحث درباره این موارد عدم توافق تا سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ه. ش) به هیچ نتیجه مشخصی نرسید، تا اینکه در این تاریخ حکومت ایران بنا به پیشنهاد دولت بریتانیا، تصمیم گرفت از خدمات یک مشاور مالی انگلیسی استفاده کند.

یک کارمند بلندپایه خزانه‌داری بریتانیا به نام سرسیدنی آرمیتاژ اسمیت^۱ از سوی دولت مأمور بود که به امور مالی ایران سامان دهد تا امید عقد قرارداد انگلیس و ایران او نیز پیشنهاد استخدام یک حسابدار سوگند خورده بریتانیایی به نام سرویلیام مک لیتوک^۲ را به عنوان مشاور نفتی، ارائه کرد. [۱۳۴]

در اکتبر ۱۹۱۹ (مهر ۱۲۹۸)، مک لیتوک مأمور شد تا گزارشی درباره اختلاف نظرهای دولت ایران و شرکت نفت تهیه کند.

او در ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ (۲۳ بهمن ۱۲۹۸) گزارش خود را [به دولت ایران] تقدیم کرد که در آن ذکر شده بود که در سال ۱۹۲۰، شرکت نفت ایران و انگلیس بابت مبلغ ۵۳۲ هزار لیره که بایستی به دولت ایران پرداخت می‌کرد، بدهکار است [۱۳۵]. به علاوه، گزارش مک لیتوک وجود بی‌نظمی‌های زیر در اعمال شرکت را آشکار می‌ساخت:

۱) هر سال شرکت پیش از کسر دیون، خودسرانه مبلغی را به عنوان استهلاک قروض قبلاً برداشت کرده است، حال آنکه دولت ایران به هیچ نحو در آن اقدام دخالت داده نشده است.

۲) سود سهام شرکت، پیش از کسر دیون پرداخت شده‌اند. به هر حال، این حق‌السهم‌ها، سرمایه برخی شعبات شرکت مانند «بریتیش تانکر»^۳ را به وجود آورده که شرکت نفت ایران و انگلیس حق مشارکت دولت ایران را در آن در نظر نگرفته است. سود سهام (۵ درصد) شرکت «بریتیش تانکر» فقط در آن دوره، سالانه به ۷۰ هزار لیره

1. Sir Sydney Armitage - Smith

2. Sir William Mac Lintock

3. British Tanker Co. Ltd.

استرلینگ می‌رسیده است.

۳) شرکت نفت مبلغ هزینه‌های مربوط به احداث لوله‌های نفتی را به حساب دولت ایران گذاشته و سال‌ها آن را از دیون خود حذف کرده است. در عین حال، به عنوان هزینه، مبلغ ۱۰ هزار لیره را در سال ۱۹۱۹ با همان هدف منظور داشته است و در واقع بدین صورت دولت ایران را دو بار بدهکار کرده است.

۴) دولت ایران در «شرکت بهره‌برداری اولیه» به نحوی مضاعف ذی نفع بود؛ اولاً به عنوان صاحب امتیاز، ثانیاً به عنوان سهامدار این شرکت، فرآورده‌های خود را به شعبه دیگری، یعنی به «شرکت نفت بختیاری» به قرار هر تنی یک شیلینگ می‌فروخت و این شرکت اخیر نیز دوباره آن را به شرکت نفت ایران و انگلیس بدون احتساب هزینه حمل و نقل به بهای هر تنی ۸ شیلینگ بازفروش می‌کرد. این بازی حسابداری، دولت ایران را از حق‌السهم خود محروم می‌کرد.

۵) هم‌چنین هر ساله اکثر مخارج شرکت نفت ایران و انگلیس به حساب شرکت بهره‌برداری اولیه گذاشته می‌شد تا از سود آن کاسته شود و نتیجتاً چیزی بابت سود سهام عاید دولت ایران نمی‌گردید.

۶) شرکت نفت به منظور جبران خسارت عشایر بختیاری که در زمین‌های آنها نفت استخراج می‌شد، آنها را در ۳ درصد منافع «شرکت بهره‌برداری اولیه» سهام کرده بود. و آن‌گاه ادعا می‌کرد که این درصد را باید دولت ایران بپردازد، حال آنکه بنابر بند ۳ امتیازنامه و بر اساس اصول اولیه حقوقی، شرکت بایستی یا این زمین‌ها را از مالکان آن خریداری می‌کرد یا با آنها به توافق می‌رسید بدون اینکه زبانی از لحاظ دیون بوجود آید.

۷) شرکت نفت ایران و انگلیس نفت را به بهای نازل به دولت بریتانیا می‌فروخت (جرچیل در ۱۹۲۳ [۱۳۰۲ ه.ش] مبلغ صرفه‌جویی شده توسط دریا داری انگلیس را ۷۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ برآورد کرده است). این کار به معنای تقلیل منافع صاحب امتیاز و سهامداران بود. [۱۳۶]

واکنش‌های اعتراض آمیزی که از سوی روشنفکران، روحانیان و روزنامه‌های مَترقی پس از انتشار گزارش مک لیتوک بروز کرد، مقامات بریتانیایی را مجبور کرد که امتیازاتی

بدهند تا اساس منافع خود را حفظ کنند. به این صورت که در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ (۱۴ خرداد ۱۲۹۹) قرارداد جدیدی میان دولت بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس از یک سو و سرآرمیتاژ اسمیت - به عنوان نماینده دولت ایران! - از سوی دیگر به امضا رسید که بر اساس آن، دولت ایران با دریافت ۵۰۰ هزار لیره از شرکت نفت، از هر گونه ادعای دیگر چشم می‌پوشید.

با توجه به اینکه قرارداد اخیرالذکر به هیچ رو ضامن منافع طبقات حاکم در ایران نبود، مجلس شورای ملی از تصویب آن خودداری ورزید.^[۱۳۷]

مع‌هذا مقامات بریتانیایی از طریق آرمیتاژ اسمیت - که به طرزی غیرعادی نماینده طرف ایرانی بود - از تحمیل قراردادی مشابه به دولت ایران صرف‌نظر نکردند و متن قرارداد مزبور با سرپوش‌گذاردن بر خلاف‌های افشا شده توسط مک‌لینتوک، تهیه شد. قرارداد دوم در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ (اول دیماه ۱۲۹۹) بین سرآرمیتاژ اسمیت و شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد گردید که بر اساس آن:^[۱۳۸]

۱) مبلغ یک میلیون لیره از سوی شرکت به حساب ایران واریز شود و بدین ترتیب تمام مطالبات دولت ایران تسویه گردد.

۲) پایه‌ای در نظر گرفته شود که بر اساس آن، منافع شرکت نفت محاسبه شده و در نتیجه مبلغ ۱۶ درصد حوالامتیاز دولت ایران پرداخت شود.

با این حال این قرارداد دوم نیز مورد تصویب مجلس ایران قرار نگرفت.^۱

۳. سالهای دهه ۱۹۲۰ و چرخش سیاست بریتانیا

آ - انقلاب گیلان و تضعیف موقعیت بریتانیا

الف) جنبش چریکی جنگل

در ۱۹۱۵ (۱۲۹۴ ه. ش) یک نهضت چریکی در جنگل‌های شمال ایران (در منطقه گیلان) شروع به فعالیت کرد. نهضت جنگل به رهبری یک ملی‌گرا و میهن‌پرست انقلابی

۱. این موضوع به شرح تفصیلی نیاز دارد. نک: ۵۰ سال نفت ایران (مصطفی فاتح) صفحات ۲۷۴ - ۲۷۸. و.

به نام میرزا کوچک خان^[۱۳۹] برای مبارزه با حضور انگلیسی‌ها و در ایران علیه سلطنت موجود ایران شکل گرفت. با این حال، نداشتن یک خط مشی سیاسی روشن، این نهضت را به زودی تبدیل به مجموعه‌ای از گرایش‌های گوناگون سیاسی کرد که تندروترین آنها به رهبری احسان الله خان هوادار سوسیالیسم انقلابی بود. جنبش جنگل با آنکه بر نیروی کارگران و دهقانان شمال متکی بود، اما هیچ برنامه اصلاحی کشاورزی یا مبتنی بر خواست‌های ویژه طبقه کارگر نداشت. پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و تحت تأثیر شعارهای بلشویک‌ها، میرزا کوچک خان به سوی روشنی‌شوروی روی آورد و از آن دولت تقاضای کمک مادی کرد.

از سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ه. ش) نیروهای انگلیسی در سطح وسیعی وارد ایران شدند تا از یک سو نهضت جنگل را سرکوب کنند و از سوی دیگر به روسیه شوروی حمله کنند. در عین حال در سطح بین‌المللی، شکست کمون‌های [انقلاب‌های کمونیستی] برلین و وین و سرکوب مجارستان سرخ در زمانی به وقوع پیوستند که جنگ داخلی در روسیه، دشوارترین مرحله خود را برای انقلابیون پشت سر می‌گذارد. در واقع، مداخله نیروهای فرانسوی - انگلیسی در روسیه و ورود سپاهیان دنیکین^۱ به اوکراین^۲ برای بلشویک‌ها مشکلات عظیمی بوجود آورد. انقلاب در اروپا عقب می‌نشست و در روسیه نیز هنوز کاملاً پیروز نشده بود. اما برعکس، راه شرق برای روسیه شوروی گشوده بود.

در ۵ اوت ۱۹۱۹ (۱۴ مرداد ۱۲۹۸) تروتسکی^۳ [کمیسر جنگ] یادداشتی سری از جبهه برای کمیته مرکزی حزب فرستاد که در آن تأکید شده بود حرکت انقلاب به سوی شرق مستلزم سازماندهی مجدد سیاست شوروی است:

«تردید نیست که ارتش سرخ ما در عرصه سیاست آسیایی، نیروی بسیار قوی‌تری را تشکیل می‌دهد تا در اروپا. در میدان کارزار آسیا، به جای آن‌که انتظار طولانی و ناراحت‌کننده‌ای را مانند اروپا پیش رو داشته باشیم تا ببینیم رویدادها چگونه تحول خواهند یافت، امکان مسلمی برای فعالیت پیش روی ما باز و گسترده است. راه

1. Dénikine

2. Ukraine

3. Trotsky

هندوستان می‌تواند در موقع مناسب راه آسان‌تر و سریع‌تر و عملی‌تری در مقایسه با راه مجارستان شوروی باشد. وزنه ارتش که ممکن است در موازنه اروپایی در حال حاضر تعیین‌کننده نباشد، امکان دارد بتواند روابط آسیایی مبتنی بر وابستگی استعماری را دگرگون سازد... و پیروزی چنین قیامی را در آسیا تضمین کند... که تاکنون ما توجه اندکی به تحریک و انقلاب در آسیا داشته‌ایم. با وجود این، اوضاع بین‌المللی به نحوی تغییر می‌یابد که به نظر می‌رسد راه پاریس و لندن از شهرهای افغانستان، پنجاب و بنگال می‌گذرد... مهم آن است که از این عامل بهره‌برداری کنیم و در جایی در اورال یا در ترکستان یک دانشگاه انقلابی، ستادهای مرکزی سیاسی و نظامی انقلاب آسیایی را تشکیل دهیم که... چه بسا فعال‌تر از کمیته اجرایی بین‌الملل سوم [کمیترون] باشند...» [۱۴۰]

اندیشه‌های مطرح شده توسط تروتسکی در این یادداشت، به زودی در ایران پیاده شدند.

در ۳۰ اوت ۱۹۱۹ (۸ شهریور ۱۲۹۸) کمیساریای امور خارجه روسیه، فراخوانی خطاب به «کارگران و دهقانان ایران» فرستاد. این فراخوان پس از نكوهش سیاست امپریالیسم بریتانیا و تزار روس در ایران، اعلام می‌داشت:

«زمان آزادی شما فرا رسیده است... به زودی زود ارتش سرخ دلاور ما از ترکستان سرخ عبور خواهد کرد و به مرزهای ایران ستمدیده خواهد رسید. توده‌های کارگران روس دست برادری به سوی توده‌های ستمدیده ایران دراز می‌کنند...» [۱۴۱]

در ۱۵ فوریه ۱۹۲۰ (۲۶ بهمن ۱۲۹۸) به ابتکار حزب عدالت (که در بهمن ۱۲۹۵ توسط ایرانیان مهاجر در روسیه ایجاد شده بود) تظاهرات بزرگی در تاشکند (پایتخت ازبکستان) برپا شد. در جریان این گردهمایی و تظاهرات، «ارتش سرخ ایران» شکل می‌گیرد و بی‌درنگ داوطلبان ایرانی و روسی برای مبارزه در کنار انقلابیون نهضت جنگل به هم می‌پیوندند. داوطلبان روسی، به رهبری یاکوف بلومکین^۱ (از نزدیکان

تروتسکی که در ۱۳۰۸/۱۹۲۹ ه.ش. به دستور استالین تیرباران شد) راهنمایی‌های لازم را برای عزیمت به ایران و مبارزه در آنجا، از مسکو دریافت کرده بودند.

ب) جمهوری شوروی گیلان

از ماه آوریل ۱۹۲۰ (فروردین ۱۲۹۹) ارتش سفید دنیکن که متحمل شکست‌های سختی شده بود، نیروهای خود را جمع کرد و به سوی ایران عقب نشست. ناوگان سفید دنیکن که در دریای خزر تحت تعقیب ناوگان سرخ به فرماندهی راسکولنیکوف^۱ قرار داشت، راه انزلی، یعنی یک بندر ایرانی در دریای خزر را در پیش گرفت.

تروتسکی در پیامی سرّی به لنین و چیچرین^۲ به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۲۰ (۳۱ فروردین ۱۲۹۹) آموزش‌هایی را که لازم بود برای راسکولنیکوف فرستاده شود، ارسال داشت، چراکه راسکولنیکوف اجازه خواسته بود دنیکن را در خاک ایران تعقیب کند. بر اساس این تعلیمات، راسکولنیکوف بایستی به مقامات ایرانی اطمینان می‌داد که پیاده شدن وی در خاک آن کشور صرفاً با هدف خلع سلاح سپاهیان دنیکن انجام گرفته است و به محض آنکه این هدف تحقق یافت، ارتش سرخ از انزلی خارج خواهد شد.^[۱۴۲]

در مه ۱۹۲۰ (اردیبهشت ۱۲۹۹) ارتش دنیکن به انزلی پناهنده شد و با کمک سپاهیان بریتانیایی مستقر در شمال ایران، امیدوار بود در مقابل ناوگان سرخ بلشویک‌ها به دفاع پردازد.^[۱۴۳] اما امیدهای دنیکن به زودی نقش بر آب شد چون در ۱۸ مه (۲۸ اردیبهشت) راسکولنیکف با کشتی جنگی خود به نام «کارل لیبخت»^۳ در انزلی پهلو گرفت و شکست قاطعی بر سپاهیان ارتجاع وارد آورد.^[۱۴۴]

راسکولنیکوف بی‌درنگ پس از پیاده شدن در بندر انزلی، با میرزا کوچک‌خان و سایر مبارزان جنگل تماس گرفت.

در ۲۰ مه (۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۹) سپاهیان سرخ به شهر رشت رسیدند و در آنجا مورد استقبال انقلابیون قرار گرفتند که قبلاً شهر را تسخیر کرده و نیروهای انگلیسی و

1. Roskolnikov

2. Tchitchérine [کمیسر امور خارجی]

3. Karl Liebknecht

ایرانی را از آنجا بیرون رانده بودند.

راسکولنیکوف در ۲۶ مه (۵ خرداد ۱۲۹۹) پیامی سرّی از تروتسکی دریافت داشت که دستورات زیر را به او می داد.

۱. در زیر پرچم روسیه هیچ گونه مداخله‌ای در امور داخلی ایران نکنید.

۲. از سپاهیان روسی در ایران استفاده نکنید.

۳. به اطلاع کوچک خان برسانید که روسیه در مورد بی طرفی و دوستی خود به دولت ایران اطمینان داده است و نمی تواند رسماً از انقلاب حمایت کند. سپاهیان و ناوگان روسیه باید بندر انزلی را ترک گویند، به نحوی که این احساس را ایجاد نکنند که روسیه می خواهد انزلی یا گیلان را اشغال کند.

۴. به کوچک خان کمک کنید و انقلاب ایران را تحت رهبری او قرار دهید و در صورت نیاز، داوطلب، اسلحه و پول در اختیار انقلابیون بگذارید.

۵. منطقه ایرانی تحت اشغال روسیه را در اختیار کوچک خان قرار دهید.

۶. اگر کوچک خان حضور کشتی‌های جنگی را در آب‌های ایران لازم بداند، چند قایق جنگی را در انزلی و جاهای دیگر با پرچم جمهوری آذربایجان نگهدارید.

۷. هرگونه پشتیبانی از کوچک خان باید به نام جمهوری آذربایجان باشد.

۸. یک [حکومت] شوراها در ایران را مخفیانه به وجود آورید.

۹. به انگلیس‌ها بقبولانید که ما قصد حمله به آنها در شرق و بخصوص در ایران را

نداریم...» [۱۲۵]

گفتگوهای میان راسکولنیکوف و انقلابیون جنگل سرانجام به اعلام «جمهوری سوسیالیستی شوروی گیلان» در تاریخ ۴ ژوئن ۱۹۲۰ (۱۴ خرداد ۱۲۹۹) در رشت انجامید. یک حکومت انقلابی موقت به ریاست میرزا کوچک خان تشکیل شد، و احسان‌الله خان به سمت فرمانده نیروهای مسلح آن منصوب گردید. [۱۲۶] آن‌گاه بی درنگ پیامی از سوی کوچک خان برای لتین فرستاده شد.

در این پیام، تشکیل جمهوری شوروی گیلان اعلام شده، و اظهار می داشت:

«... ما اعتقاد راسخ داریم که سراسر جهان به زودی تحت حکومت نظام آرمانی

بین‌الملل سوم قرار خواهد گرفت. [۱۴۷]

اما لنین در همان روز پیام دیگری نیز از تروتسکی دریافت داشت که به مواضع قبلی خود در مورد انقلاب شرق بازگشته بود:

«کلیه اطلاعات درباره اوضاع در خیه، ایران، باکو و افغانستان حاکی از آنند که یک انقلاب شوروی در این کشورها در حال حاضر بزرگترین مشکلات را برای ما ایجاد خواهد کرد. حتی در آذربایجان شوروی، جمهوری شوروی آنجا قادر نیست روی پای خودش بایستد... تا اوضاع در غرب تثبیت نشده و وضع صنایع و حمل و نقل ما بهبود نیافته است، لشکرکشی شوروی به شرق چه بسا بسیار خطرناکتر از جنگ در غرب باشد... در نزد بریتانیایی‌ها، خط مشی سیاسی کاملاً یکپارچه‌ای وجود ندارد... در شرق، ما باید کار سیاسی و فرهنگی و آموزشی انجام دهیم... ما باید از همه راهها و تمام وسایل برای رسیدن به تفاهم با انگلستان در شرق استفاده کنیم.» [۱۴۸]

با این همه، روند رویدادها در ایران ادامه داشت. رادک^۱ [رییس کمیترن] در مقابل اعتراض‌های رژیم ایران که بلشویک‌ها را متهم به اشغال شمال ایران می‌کرد، در ۱۰ ژوئن ۱۹۲۰ (۲۰ خرداد ۱۲۹۹) در روزنامه ایزوستیا^۲ نوشت:

«... در ایران نیروهای زمینی شوروی وجود ندارند، اما اندیشه‌های روسی و اندیشه‌های کمونیستی وارد ایران شده‌اند.» [۱۴۹]

و روزنامه ایزوستیای ۱۶ ژوئن ۱۹۲۰ (۲۶ خرداد ۱۲۹۹) دو پیام مبادله شده میان ارتش‌های سرخ ایران و روسیه را به چاپ رسانید. نخستین پیام از جانب میرزا کوچک‌خان، احسان‌الله خان و مظفرزاده به تروتسکی بود و اعلام می‌داشت که: «شورای انقلابی جنگ ارتش سرخ ایران که بنا به تصمیم شورای کمیساریای خلق تشکیل شده است، سپاس‌های قلبی خود را به ارتش و ناوگان سرخ ابلاغ می‌کند... زنده باد اتحاد برادرانه ارتش سرخ روسیه و ارتش جوان ایران! زنده باد اتحاد کارگران جهان و بین‌الملل سوم.» تروتسکی به این پیام چنین پاسخ داد: «خبر مربوط به تشکیل ارتش

سرخ ایران دل‌های ما را سرشار از شادی کرد... من، به نام ارتش سرخ کارگران روسیه، اعتقاد راسخ دارم که ایران تحت رهبری شورای انقلابی شما به استقرار عدالت، آزادی، استقلال و برادری دست خواهد یافت...» [۱۵۰]

در ۱۳ ژوئیه ۱۹۲۰ (۲۲ تیر ۱۲۹۹) ایزوستیا پیام احسان‌الله خان به نریمانف (رئیس شورای کمیسره‌های جمهوری آذربایجان) را چاپ کرد که در آن از بین‌الملل سوم تقاضای کمک شده بود:

«مردم مازندران علیه حکومت شاه قیام کرده‌اند. ارتش انقلابی مناطق حیاتی مازندران را تصرف کرده... بخشی از قزاقان شاه به اردوی ما پیوسته‌اند. دهقانان به سوی ما می‌آیند؛ پیش از یک‌هزار نفر به ارتش ما پیوسته‌اند. توده‌های کارگران مازندران هوادار جمهوری شوروی هستند. مردم مازندران در انتظار کمک بین‌الملل سوم به سر می‌برند. آنان امیدوارند که این کمک از آنان دریغ نشود و بنا به علل سیاسی یا دیپلماتیک از یاد نروند و تنها نمانند. زنده باد انقلاب جهانی! زنده باد بین‌الملل سوم.» [۱۵۱] در همان زمان، کمیته اجرایی بین‌الملل سوم، فراخوانی خطاب به «انقلابیون ایران و ارمنستان ترکیه» فرستاد و از آنها دعوت کرد تا در کنگره ملل شرق که قرار بود در ۲ سپتامبر ۱۹۲۰ (۱۱ شهریور ۱۲۹۹) در باکو تشکیل شود، شرکت جویند. [۱۵۲]

ج) ایجاد «حزب کمونیست ایران» و دسیسه‌های استالین»

به هنگام تأسیس بین‌الملل سوم، گروهی از ایرانیان عضو حزب عدالت در مراسم گشایش آن شرکت کرده بودند. حزب عدالت در فوریه ۱۹۱۷ (بهمن ۱۲۹۵) در باکو توسط مبارزان حزب سوسیال دموکرات پیشین ایران که در حزب بلشویک عضویت داشتند (حیدرخان عموافلی، سلطان‌زاده، جعفرزاده پیشه‌وری و سایرین) تأسیس شده بود.

در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ (۲ خرداد ۱۲۹۹) حزب عدالت نخستین کنگره خود را در بندر انزلی برگزار کرد و طی آن به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام داد و تصمیم گرفت به عضویت بین‌الملل کمونیستی درآید.

حزب کمونیست ایران از آغاز تأسیس خود، دارای گرایش‌های متعددی بود. یک گرایش که انترناسیونالیستی بود و تحت رهبری سلطانزاده نظریه‌پرداز آن قرار داشت. [۱۵۳] هوادار انقلاب سوسیالیستی بود، و گرایش دیگر به رهبری حیدرخان (دوست زمان کودکی استالین) و آبوگف^۱ از نظریه انقلاب بورژوا - دموکراتیک دفاع می‌کرد.

با این همه، قطعنامه مصوب کنگره، خط‌مشی سلطانزاده را پذیرفت:

«جهان بورژوایی قادر به پیشبرد صنعت جهانی از طریق شیوه‌های کهنه سرمایه‌داری نیست.

مبارزه‌ای که در سطح بین‌المللی میان طبقه کارگر و بورژوازی جریان دارد، به نتیجه‌ای جز از هم پاشیدگی صنعت سرمایه‌داری نخواهد انجامید.

وظیفه حزب کمونیست ایران مبارزه با سرمایه‌داری جهانی در کنار روسیه شوروی است...» [۱۵۴]

کمیته مرکزی انتخاب شده که شدیداً متمایل به خط‌مشی سلطانزاده بود، تصمیم گرفت در انقلاب گیلان شرکت جوید. اما نظریه حیدرخان که از سوی اوردژ نیکیدزه^۲ و استالین حمایت می‌شد، شعار انقلاب ارضی گیلان را نپذیرفت. از این رو، حزب در ژوئن ۱۹۲۰ (خرداد ۱۲۹۹) سلطانزاده را به مسکو فرستاد تا از نظر لنین درباره قضیه گیلان آگاه شود و در عین حال در دومین کنگره بین‌الملل کمونیستی شرکت جوید. [۱۵۵]

بدین ترتیب بود که سلطانزاده در تهیه بعضی تره‌های لنین درباره مسائل استعماری و ملی که به دومین کنگره بین‌الملل ارائه شد، شرکت داشت. او همچنین به عنوان نماینده کمونیست‌های شرق، به عضویت کمیته اجرایی بین‌الملل انتخاب شد.

در همین دوره، استالین و اوردژ نیکیدزه که مسئول سازماندهی و اجرای عملیات در گرجستان و قفقاز بودند، دخالت‌های خود در امور ایران را افزایش دادند.

در اواسط ماه سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹)، با دخالت استالین، چرخشی به سوی

راست در رهبری حزب کمونیست ایران انجام گرفت. در واقع به هنگام یکی از نشست‌های برگزار شده در باکو، سلطان‌زاده و رفقاییش از کمیته مرکزی حزب اخراج شدند و حیدرخان و نزدیکانش جای آنان را گرفتند. اما فراکسیون [اقلیت] انقلابی از پیروی از تصمیم استالین سر باز زد و همچنان خود را به عنوان یگانه کمیته مرکزی حقیقی تلقی می‌کرد. [۱۵۶]

به این ترتیب بود که استالین پس از ایجاد کمیته مرکزی دیگری به ریاست حیدرخان به موازات کمیته مرکزی سلطان‌زاده، دوست خود آبوگف را در شورای انقلاب گیلان وارد کرد. میرزا کوچک خان در نامه‌ای به لنین به تاریخ سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) نوشت: «بنا به دستور تلگرافی رفیق تروتسکی، رفیق کاژانف^۱ (فرمانده سپاهیان سرخ) در اختیار جمهوری ایران قرار گرفته و پذیرفته بود که در شورای انقلاب عضو شود. اما به علت مداخلات آبوگف که می‌خواست جای او را بگیرد، او به روسیه فراخوانده شد. حکومت انقلابی ایران به این اقدام اعتراض دارد... و خواهان بازگشت کاژانف به ایران است تا دوباره جای خود را در اختیار گیرد...» [۱۵۷]

در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۰ (۲ مهر ۱۲۹۹)، اوردژ نیکیدزه پیام زیر را برای لنین فرستاد: «اوضاع ایران خوب نیست: ما رشت را ترک کرده‌ایم و در ۱۳ ورستی [حدود ۱۴ کیلومتری] انزلی هستیم؛ من یک ناوشکن و دو قایق بزرگ دیگر به انزلی می‌فرستم. آیا چنین چیزی امکان دارد؟ قایق‌ها با پرچم آذربایجان حرکت می‌کنند. منتظر پاسخ شما هستم». و لنین به او پاسخ داد: «من مشغول مشورت با تروتسکی و کرسینسکی^۲ هستم؛ جزئیات بیشتری درباره وقایع رشت برآیم بنویسید؛ چه کسی در حال پیشروی است؟ با کدام قوا؟...» اوردژ نیکیدزه به لنین پاسخ داد:

«کرملین، مسکو، لنین

«پاسخ من این است: بنا به اظهار رفقای که از رشت آمده‌اند، این شهر از سوی بیش از دو هزار قزاق و ژاندارم ایرانی مورد حمله قرار گرفته است. مردان ما رشت را ترک

کرده‌اند و در ۱۲ ورستی انزلی متوقف شده‌اند. بنا به نظر کارشناسان نظامی، فرستادن ناوشکن‌ها، بندر انزلی را برای ما امن می‌کند. به طور کلی، مسأله باید به نحوی یکسره شود: یا باید حمله کرد و یا باید با حکومت شاه صلح کرد و انزلی را ترک گفت. وضع کنونی نمی‌تواند زیاد دوام بیاورد. من نامه‌ای طولانی توسط کیروف^۱ برای شما می‌فرستم که احتمالاً فردا به دست شما خواهد رسید.» [۱۵۸]

۲۰ اکتبر ۱۹۲۰ (۲۸ مهر ۱۲۹۹) کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که تحت تسلط رفقای استالین بود، در بیانیه‌ای اعلام کرد که نخستین مرحله انقلاب ایران مرحله بورژوا-دموکراتیک خواهد بود.

ب- سازش انگلیس و فرانسه در سان‌رمو

دولت بریتانیا، با توجه به اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در ایران، استراتژی خود را تغییر داد تا ثروت‌های نفتی خود را «نجات دهد». او در جستجوی متحدان جدیدی در میان رهبران ایران برآمد که قادر باشند نه تنها از منافع فوری انگلستان بلکه از منافع تاریخی آن کشور دفاع کنند: از این رو، بر عناصر میهن‌پرست و ملی‌گرا تکیه کرد تا مانع پیشرفت جنبش انقلابی بشود. از این رو، با فرانسه رقیب و شوروی «دشمن» وارد مذاکره شد و شرایط را برای ظهور «منجی اعظم» آماده ساخت.

فرانسه از سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) مجبور شده بود با بحران مواد و تدارکات نفتی که امنیت آن کشور را تهدید می‌کرد مقابله کند. برای یافتن راه حلی جهت این بحران، یک «کمیته عمومی نفت» به ریاست سناتور برانژه^۲ با هدف مذاکره با انگلستان و انعقاد توافقی با آن کشور درباره مناطق نفت‌خیزی که بر آن تسلط داشت، تشکیل شد. تلاش فرانسویان از آن رو با دشواری مواجه بود که حضور کشور انگلستان در خاورمیانه در پی متارکه جنگ در سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ه. ش) به لحاظ نظامی و حفظ ثروت‌های نفتی این منطقه بود. با این همه، امپریالیسم بریتانیا با توجه به مشکلات بزرگی که برتری وی را

مورد تهدید قرار داده بود، به سازش با رقیب فرانسوی تن درداد تا مشترکاً بخشی از ثروت‌های نفتی شرق و بویژه ایران را اداره کنند.

مذاکرات میان فرانسه و انگلستان در ژانویه ۱۹۱۹ (دی ۱۲۹۷) آغاز گردید و در ژوئیه ۱۹۱۹ (تیرماه ۱۲۹۸) به نخستین توافق انجامید که بر اساس آن، فرانسه ۲۵ درصد سهم «شرکت نفت ترکیه»^۱ را به دست آورد.^{۱۵۹۱} این توافق، زمینه را برای معاهده مهم‌تری که در سان رمو^۲ میان لوید جورج^۳ و ج. کدمن^۴ از سوی انگلستان و میلران^۵ و برتلو^۶ از سوی فرانسه امضا شد، آماده کرد، که به امپریالیسم بریتانیا امکان می‌داد موقتاً رقیب فرانسوی خود را بی‌طرف سازد تا بتواند مشائیل فوری‌تر خود و بویژه مسأله مربوط به از دست دادن برتری خویش را حل کند. مهم‌ترین مواد معاهده سان‌رمو را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:^{۱۶۰۱}

(۱) این معاهده مربوط به سرزمین‌هایی نظیر رومانی، آسیای صغیر، گالیسی، مستعمرات فرانسه، مستعمرات بریتانیا و جاهای دیگر بود.

(۲) دولت بریتانیا ۲۵ درصد از تولید نفت میدان‌های نفتی بین‌النهرین را در اختیار فرانسه قرار می‌داد.

(۳) دولت فرانسه می‌توانست نفت ایران را از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس خریداری کند.

(۴) دولت فرانسه حاضر شد دو خط لوله نفتی جهت انتقال نفت ایران و بین‌النهرین از مناطق تحت نفوذ آن کشور عبور کنند و به بنادر مدیترانه شرقی برسند.

بدین ترتیب انگلستان با راضی کردن فرانسه و احساس اینکه دست‌هایش از آن سو آزاد شده است، از آن پس می‌توانست با خیال راحت و به طور جدی به امور ایران بپردازد.

1. Turkish Petroleum

2. San - Remo

3. Lloyd George

4. J. Cadman

5. Millerand

6. Berthelot

پ - کودتای ۱۲۹۹

بنا به روح قرارداد ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ش.) ایران و انگلیس - که البته هیچ‌گاه مورد تصویب مجلس ایران قرار نگرفت - رهبران بریتانیا در فاصله ماه اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸) و ماه اکتبر ۱۹۲۰ (مهر ۱۲۹۹) کوشیدند تا مهار تمام نیروهای نظامی ایران را در اختیار گیرند.

نخستین اقدام آنان، جانشین کردن افسران روسی فوج قزاق^[۱۶۱] با نظامیان بریتانیایی بود. این وظیفه به عهده ژنرال آیرون ساید^۱ سپرده شد که در اکتبر ۱۹۲۰ (مهر ۱۲۹۹) به سمت فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران منصوب گردید.

آیرون ساید بلافاصله از دولت مشیرالدوله درخواست کرد که استمرار سلسلگی^۲ فرمانده تیپ قزاق و از مخالفان قرارداد ایران و انگلیس را از کار برکنار کند.

خودداری نخست‌وزیر از پذیرش درخواست آیرون ساید، به سقوط او از مقام خویش در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ (۴ آبان ۱۲۹۹) انجامید و سپهدار که به داشتن گرایش‌های انگلیسی شهرت داشت،^[۱۶۲] جانشین وی شد.

آن‌گاه بود که شاه بی‌درنگ درخواست عزل افسران روسی را پذیرفت. به این ترتیب، تیپ قزاق تحت کنترل ژنرال‌های انگلیسی، یعنی آیرون ساید و دیکسون^۳، درآمد.

اما شکست قرارداد ایران و انگلیس و ناکامی امپریالیسم بریتانیا در مبارزه علیه جنبش انقلابی [گیلان]، تدارک یک سیاست نوین را ضروری می‌ساخت.

لرد گرژن در پیام ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ (۷ آبان ۱۲۹۹) خود به نورمن وزیرمختار انگلیس در تهران، وظیفه او را چنین یادآور می‌شود:

«بدون شک می‌پذیرید که شما با تصمیم درباره اتخاذ «سیاست جدیدی» که در مورد انتخاب عوامل مسئول اجرای آن به عهده گرفته‌اید، ژنرال آیرون ساید و شخص شما مسئولیت سنگینی را پذیرفته‌اید که مستلزم توجیه موفقیت آن است.»^[۱۶۳]

لرد گرژن در تلگرافی خطاب به «دبیر امور هندوستان» در ۶ دسامبر ۱۹۲۰ (۱۵ آذر

1. Ironside

2. Straesselski

3. Dickson

۱۲۹۹) می‌نویسد:

«قراردادهای ایران و انگلیس در حال حاضر هرگز مورد تصویب [مجلس ایران] قرار نخواهد گرفت (...). بدین سان سیاست جدید ما در مورد ایران باید متکی به این ملاحظات باشد: ما باید رد قراردادهای را از طریق کاهش محتوای آنها به سطح قابل قبولی برای ایرانیان، جبران کنیم (...). ما در ایران فقط از یک طریق می‌توانیم مؤثر و کارآمد باشیم، و آن این است که موجبات رخنه افسران و مشاوران انگلیسی را در ارتش و ادارات ایران فراهم آوریم.» [۱۶۴]

بنابراین، از این پس، استراتژی جدید امپریالیسم مبتنی بود بر:

(۱) کمک به گروه جدیدی که قادر باشند مقامات دولت مرکزی را وادار به پذیرش قدرت گرفتن خود سازند.

(۲) همکاری با الیگارش‌های جدید رهبری که بتواند از منافع انگلستان دفاع کند و در عین حال تا حد معینی از خودمختاری، یعنی امکان مانور، برخوردار باشد.

(۳) اشغال آرام و تدریجی مقامات کلیدی در اقتصاد و اداره کشور.

الف) از سازماندهی کودتا تا نابودی جنبش انقلابی

یک گزارش دریاداری بریتانیا که در ۲۴ دسامبر ۱۹۲۰ (۳ دی ۱۲۹۹) در اختیار وزارت امور خارجه آن کشور قرار گرفته است، بار دیگر اهمیت نفت را در اجرای برنامه‌های جدید نشان می‌دهد:

«تولید نفت برای نیروی دریایی و کشتیرانی بازرگانی ضرورتی حیاتی دارد.

تولید کنونی میدان‌های جنوب ایران که بین ۵۵۰ تا ۵۰۰ هزار تن می‌باشد، سریعاً افزایش خواهد یافت (...) زیرا هزینه تولید نفت ایران ۶ تا ۷ برابر کمتر از جاهای دیگر است.

موقعیت جغرافیایی ذخایر نفتی ایران عنصر تعیین کننده استراتژی انگلستان است. در صورت پیش‌بینی جنگ و احتمال از دست دادن میدان‌های نفتی ایران، باید افزایش ذخایر سنگاپور و جاهای دیگر را پیش‌بینی کرد.

رجوع به منابع دیگر نفتی (تا جایی که امکان دارد) از لحاظ تأمین نیازهای نیروی دریایی، مستلزم هزینه فوق‌العاده زیادی است که باید در رابطه با ارزیابی هزینه‌هایی که حفظ امنیت جنوب ایران لازم دارد در نظر گرفته شود.» [۱۶۵]

موقعی که چارچوب کلی کار دوباره تعیین شد، ژنرال آیرون ساید با همکاری نورمن [وزیرمختار بریتانیا در ایران] به مسأله اجرای طرح‌های جدید ادامه داد. او از یک سو با سیدضیاءالدین طباطبایی (روزنامه‌نگار طرفدار بریتانیا و رئیس «کمیته آهن» [۱۶۶]) تماس گرفت و از سوی دیگر با رضاخان، یکی از نظامیان لایق و خوش سابقه که روابط صمیمانه‌ای با سیدضیاء داشت، تماس برقرار کرد. [۱۶۷]

رضاخان بویژه به علت محبوبیتی که در ارتش داشت، به زودی تبدیل به شخصیت کلیدی این برنامه شد. او در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۴ دی ۱۲۹۹) توسط ژنرال آیرون ساید به سمت فرمانده «تیپ قزاق» منصوب شد. [۱۶۸] انگلستان از آن پس راه حل واقعی را در مشت داشت.

با این حال، پشتیبانی از گروه تشکیل شده توسط رضاخان و سیدضیاءالدین برای به دست گرفتن قدرت، با ابقای شاه در مقام سلطنت، ارتباط داشت. [۱۶۹] بدین جهت ژنرال آیرون ساید به هنگام آخرین گفتگوی خود با رضاخان که در ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (۲۳ بهمن ۱۲۹۹) صورت گرفت به او گفت که نیروهای انگلیسی با قدرت گرفتن آنان مخالفت نخواهد کرد به شرط آنکه احمدشاه را بر سر تخت نگهدارند، و رضاخان نیز این شرط را پذیرفت. [۱۷۰]

دو روز بعد، آرمیتاژ اسمیت در یادداشتی که برای وزارت خارجه بریتانیا فرستاد، سهم خود را در تعریف سیاست جدید ادا کرد. او پس از تأکید بر این که اتخاذ هر موضع سیاسی «با ملاحظات مالی و نظامی تعیین می‌شود»، نتیجه گرفت که: «(...) اگر هر نوع حکومت مرکزی در ایران وجود نداشته باشد، آن‌گاه انقلابیون خواهند توانست، نخست عملاً [دو فاکتو] و سپس قانوناً [دو ژور] تبدیل به حکومت ایران شده [و قدرت مرکزی را به دست گیرند] و در آن صورت، شرکت نفت ناچار است مبالغ کلانی بپردازد که میزان آن به سرعت رو به افزایش خواهد گذاشت زیرا قدرت مخالفی که بر سر کار می‌آید

عملیات [شرکت نفت] را تسهیل نخواهد کرد (...). به طور خلاصه:

(۱) یا ایران برای دریافت کمک مالی و نیز کمک مشاوران نظامی به سوی ایالات متحده آمریکا گرایش و چرخش پیدا می‌کند،

(۲) یا دچار هرج و مرج می‌شود، که در آن صورت، اعلیحضرت انگلستان ناچار است برای محافظت از میدان‌های نفت هزینه‌ای نظامی را متحمل شود (...).

(۳) یا دولت اعلیحضرت، کشور ایران را به رغم خواست رهبران، نجات می‌دهد. برنامۀ ایران را به حال خود گذاشتن، قطعاً جذائیتی دارد (...). ولی متأسفانه اتباع و منافع بریتانیا نیز جزئی از این وضعیت خواهند بود» [۱۷۱]

ژنرال آیرون سایید در روز ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ (۲۶ بهمن ۱۲۹۹) پیش از ترک تهران به مقصد قاهره، با احمدشاه ملاقات کرد تا برای اجتناب از کودتا و استفاده از زور، «آوردن رضاخان بر سر قدرت» را به او القاء کند. اما شاه این پیشنهاد را نپذیرفت. [۱۷۲]

سرانجام در نیمه‌شب ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (دوم اسفند ۱۲۹۹) رضاخان در رأس تیپ قزاق خود به سوی تهران حرکت کرد و کودتای هوادار انگلیس را با تصرف تهران به انجام رساند. مقام نخست‌وزیری به سیدضیاء سپرده شد، در حالی که رضاخان پست وزارت جنگ را برای خود در نظر گرفت.

ژنرال آیرون سایید که تازه به قاهره رسیده بود، در مورد کودتای ایران اعلام کرد: «گمان می‌کنم که تمام جهان بر این تصورند که من این کودتا را ترتیب داده‌ام. و براستی که به معنای دقیق چنین بوده است.» [۱۷۳]

نورمن در پیام ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ (۶ اسفند ۱۲۹۹) خود به لرد گرزُن، خطوط اصلی سیاست جدید را چنین برشمرد:

«در پی القای سیدضیاء‌الدین، شاه بیانیه‌ای منتشر کرد و کودتا را به خود نسبت داد (...). (بسیار محرمانه).»

سید، گرایش‌ها و مقاصد سیاسی خود را به طور خصوصی برای من این چنین شرح داد: (...)

قرارداد [۱۹۱۹] ایران و انگلیس باید مورد نکوهش قرار گیرد، و در مورد چنین

نکوهشی، کاری از حکومت جدید ساخته نیست. تقبیح قرارداد باید همراه با بیانیه‌ای باشد که اعلام کند چنین عملی به معنای هیچ‌گونه دشمنی با بریتانیای کبیر نخواهد بود، و حکومت جدید خواهد کوشید تا حسن نیت [بریتانیا] را جلب کند، که شرط اساسی موجودیت ایران است.

اقداماتی فوری برای استخدام تعدادی افسران و مشاوران انگلیسی بر طبق قراردادهای خصوصی و گماردن آنان در تشکیلات مالی و نظامی انجام خواهد گرفت و از هر گونه قراردادهای آشکار میان دو دولت [ایران و انگلیس] در این مورد اجتناب خواهد شد؛ فعالیت‌های این اشخاص با حداکثر رازداری ممکن خواهد بود. بیانیه‌ای عمومی صادر خواهد شد که اعلام خواهد کرد دولت ایران از مستشاران کشورهای «مختلف» اروپایی برای همکاری دعوت می‌کند.

از مستشاران فرانسوی و آفریقایی و حتی شاید بعدها از روس‌ها، به تعداد اندکی دعوت خواهد شد که پست‌هایی را در وزارتخانه‌های بی‌اهمیت برعهده گیرند. منظور اصلی این است که با استفاده حداکثر از سایر مستشاران خارجی، بهانه انتقاد از بلشویک‌ها و ناراضیان گرفته شود، و ضمناً دو سازمان کلیدی در دست بریتانیا باقی بماند.

ارتشی مرکب از ۵۰۰۰ نفر افراد مسلح باید در قزوین تشکیل شود و از سرهنگ هادلستون تقاضا خواهد شد که فرماندهی آن را برعهده گیرد و سپاهیان ما را در جبهه بلشویک‌ها مستقر سازد. به فرمانده سوئدی نظمیه [شهربانی] دستور داده شده است که حقوق افراد خود و تعداد آنها را تا ۵۰۰ نفر افزایش دهد که اسماً برای حفاظت از سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های سیاسی ولی عملاً برای کنترل نمایندگی شوروی به محض ورود و فعالیت‌های بلشویک‌ها به طور کلی است (...).

او گفت که برای پرهیز از دشمنی با دولت شوروی، باید خصلتِ هوادارِ انگلیسی بودن حکومت جدید فعلاً و تا وقتی که مقدور است، آشکار نباشد (...). او عقیده دارد و مطمئن است که این سیاست در نهایت به بریتانیا اجازه خواهد داد که بیشترین امتیازاتی را که قبلاً امید به کسب آنها از طریق یک قرارداد، غیر عملی بود، به دست آورد.» [۱۷۴]

جالب است که در این باره، واکنش یکی از قدرت‌های بزرگ آن زمان را از زبان یک شخص درگیر در جریان نقل کنیم:

امیل لزوئور^۱، استاد دانشگاه تهران در زمان کودتای سال ۱۲۹۹ و مدافع سیاست فرانسه در ایران، درباره سیاست جدید بریتانیا چنین می‌نویسد:

«برچسب امپریالیسم به ما زدن و سرزنش کردن ما از این بابت، برچسبی خنده‌آور است. من طی مدت دو سال، هر روز رفتار انگلیسی‌ها در ایران را پیگیری کرده‌ام؛ آنان را دیده‌ام که حریصانه به گلوی ملتی کوچک و ضعیف و غیر مسلح جنگ انداخته‌اند و هدفشان فقط به دست آوردن امتیازات هرچه بیشتر بوده است - هر چند که قبلاً تقریباً تمام ثروت‌های آن را غارت کرده بودند - و می‌کوشیدند تا کمکی را تحمیل نمایند که آن کشور حاضر نبود به بهای گرانی آن را پذیرا شود.» [۱۷۵]

او درباره کودتای ۱۲۹۹ می‌نویسد:

«انگلیسی‌ها با این فکر که زمینه برای آنها کاملاً آماده است، واپسین تلاش خود را می‌کنند: کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹؛ (...) کودتایی که تحت تسلط و با سردمداری سیدضیاءالدین صورت گرفت؛ یعنی کسی که سراپا فدایی سفارت بریتانیا است؛ همان کسی که سال‌ها روزنامه رعد را اداره کرده و خود را وقف دفاع از سیاست بریتانیا در ایران نموده است.» [۱۷۶]

ما نمی‌خواهیم این تصور را ایجاد کنیم که آقای لزوئور فقط به خاطر حمایت از ملت ایران به سرزنش امپریالیسم بریتانیا پرداخته است. بلکه بازی سیاست مهم‌تر از آن بود که امپریالیسم فرانسه بتواند درباره اعمال انگلیسی‌ها سکوت کند.

در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) شاه همچنان تاج و تخت خود را حفظ کرده بود و در حالی که قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس به تازگی مورد نکوهش قرار گرفته بود، دولت جدید ایران یک «عهدنامه مودت»^[۱۷۷] با اتحاد شوروی امضا کرد. در این عهدنامه، حکومت شوروی از تمام امتیازاتی که حکومت تزاری کسب کرده بود

(جاده‌ها، راه‌آهن، خطوط تلگراف، بانکها و نظایر آن) صرف نظر کرد.

اما نکته مهم اینجاست که فراسوی عهدنامه مودت ایران و شوروی، آشکارا به نظر می‌رسید که انگلیسی‌ها و ایرانیان مورد حمایت ایشان موفق شده‌اند حکومت شوروی را درباره ماهیت حقیقی رهبران جدید ایران تا حد معینی فریب دهند.^[۱۷۸]

در واقع، در حالی که نورمن در ۳ مارس ۱۹۲۱ (۱۲ اسفند ۱۲۹۹) به لرد کُرژن می‌نوشت: «محافل انگلیسی در ایران از اوضاع جدید این کشور استقبال کرده‌اند، و این امر بهترین وضعیت را برای تأمین منافع بریتانیا پدید آورده است...»^[۱۷۹]، نهضت گیلان در آستانه فروپاشی بود.

در مه ۱۹۲۱ (اردیبهشت ۱۳۰۰) احسان‌الله خان در رأس افراد خود به سوی پایتخت سرازیر شد تا قدرت دولت مرکزی را قبضه نماید. اما به زودی ناچار شد بنا به درخواست افسران اعزامی از روسیه، پیشروی خود را متوقف سازد. در همان زمان، میرزا کوچک‌خان که به خاطر خط‌مشی خرده بورژوازی خود و نداشتن برنامه‌ای اساسی، در تضعیف نهضت جنگل سهیم بود، می‌کوشید تا مواضع به دست آمده خود را حفظ کند.^۱ با این حال، نه رضاخان و نه روتشتاین^۲ وزیرمختار دولت شوروی مایل نبودند که منطقه شمال، که راه بازرگانی بسیار مهمی به شمار می‌آمد، اشغال شود. از این رو، روتشتاین برای آشتی دادن کوچک‌خان و رضاخان پادرمیانی کرد. او در نامه‌اش به میرزا کوچک‌خان، این موضوع مهم را یادآور می‌شود: «شما درک می‌کنید که بر اساس مواد عهدنامه [مودت ایران و شوروی]، ما باید حکومت ایران را از وجود فعالیت‌های انقلابی ایمن سازیم. ما ناچاریم نیروهای خود را از آذربایجان و گیلان عقب بکشیم (...). ما با عقب کشیدن سپاهیان روسیه از گیلان و آذربایجان، نه تنها می‌خواهیم راهی را که ایران را به روسیه می‌پیوندد باز کنیم، بلکه ایران را به جهان خارج متصل گردانیم. به

۱. چنان که از نامه روتشتاین در چند سطر بعد نیز پیداست، این موضوع به اصطلاح خرده بورژوازی میرزا نبود که نهضت را به شکست کشانید، بلکه خیانت شوروی و سازش آن با انگلستان از یک سو و چپ روی جناح چپ و افرادی مانند احسان‌الله خان بود که باعث شکست جنبش جنگل شد - م.

عقیده من، هر میهن پرست و ناسیونالیست باید با شادی از چنین راه‌گشایی استقبال کند...»^[۱۸۰] روتشتاین در خاتمه نامه‌اش، به کوچک‌خان پیشنهاد کرد که انحلال مسالمت‌آمیز و آرام نهضت گیلان را بپذیرد. کوچک‌خان در پاسخ تأکید کرد که فقط انقلاب اجتماعی می‌تواند منافع مردم را حفظ کند، و آنگاه برای پذیرش آتش‌بس شرایطی قائل شد که مورد قبول رضاخان قرار نگرفت.

در این میان، مداخله دفتر باکو (به رهبری استالین) در امور ایران، پیوسته افزایش می‌یافت. لنین در یادداشت مورخ ۱۶ ژوئیه (۲۵ تیر ۱۳۰۰) برای چیچرین^۱ (کمیسر امور خارجی شوروی) یادآور شد که «روتشتاین شکایاتی از باکو دارد... (...). طرح‌های (متن) تصمیم کمیته مرکزی را به مولوتوف^۲ بدهید، ما آنها را با تلفن تأیید خواهیم کرد.»^[۱۸۱] مسئله مربوط به متنی بود که «تخطی مقامات باکو از سیاست دولت شوروی را در مورد روابط با ایران» نکوهش می‌کرد^[۱۸۲]، و در ۳ اکتبر ۱۹۲۱ (۱۱ مهر ۱۳۰۰) به تصویب کمیته مرکزی حزب رسیده بود. از سوی دیگر، موضع روتشتاین با نامه‌ای که لنین در ۱۳ اوت ۱۹۲۱ (۲۲ مرداد ۱۳۰۰) برای وی فرستاد تحکیم شد.^[۱۸۳]

در اکتبر ۱۹۲۱ (مهر ۱۳۰۰)، تحت فشار استالین، کمیته اجرایی بین‌الملل کمونیستی که در جلسات ۲۱ ژوئیه و ۲۶ اوت ۱۹۲۱ (۳۰ تیر و ۴ مرداد ۱۳۰۰) خود به قطعنامه‌هایی که فقط کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به رهبری سلطان‌زاده را به رسمیت می‌شناخت رأی داده بود، به تصمیمات پیشین خود بازگشت و از کمیته مرکزی دوم حمایت کرد به شرط آنکه سلطان‌زاده و رفقاییش را در درون خود بپذیرد. بالاخره همه این رویدادها در نوامبر ۱۹۲۱ (آبان ۱۳۰۰) به نابودی انقلاب گیلان انجامیدند. احسان‌الله خان که به آذربایجان شوروی پناهنده شده بود، چند سال بعد در یک «حادثه» از میان رفت. میرزا کوچک‌خان نیز در نوامبر ۱۹۲۱ (آبان ۱۳۰۰) یکه و تنها و رها شده در کوه‌های پربرف شمال ایران، در اثر سرما درگذشت. فرماندار منطقه دستور داد سر از جسد او جدا کنند و سر او را به عنوان «هدیه» برای رضاخان فرستاد.

1. Tchitchérine

2. Molotov

پس از فروپاشی جنبش گیلان، چیچرین (کمیسر امور خارجه دولت شوروی) در نوامبر ۱۹۲۱ (آبان ۱۳۰۰) ترازنامه زیر را از رویدادها ارائه داد:

«... در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۰ [۳۰ مهر ۱۲۹۹] کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اعلام کرد که انقلاب اجتماعی در ایران بایستی نخست مرحله انقلاب بورژوازی را پشت سر گذارد، که این امر به اقدامات حکومت شوروی گیلان در وارد کردن فوری کمونیسم به کشور پایان می‌داد. در ۲۵ اکتبر (۳ آبان) نماینده سیاسی فوق‌العاده ایران به مسکو آمد تا صلح را میان دو ملت برقرار کند. (...)

در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ (۲ بهمن ۱۲۹۹) رفیق روتشتاین رسماً به سمت وزیرمختار شوروی در ایران منصوب شد؛ کاراخان^۱ به کابینه جدید سپهدار که به دوستی با انگلستان مشهور بود، اطلاع داد که آذربایجان سرخ «سپاهیان» را از گیلان، که در آنجا به دفاع از مرزهایش می‌پردازد، عقب نخواهد کشید مگر آنکه انگلیسی‌ها نیز سپاهیان خود را از ایران بیرون ببرند. کابینه سپهدار افتتاح مجلس را به تعویق انداخت. در ۲۱ فوریه (۳ اسفند ۱۲۹۹) رضاخان این کابینه را ساقط کرد، و در ۲۶ فوریه (۷ اسفند) کابینه جدید سیدضیاء‌الدین [طباطبایی] قرارداد ایران و انگلیس را ملغی نمود و اجرای یک برنامه گسترده اصلاحات را مطرح کرد (...).

اما کابینه سیدضیاء با وجود طرفداری از سیاست انگلیس، سقوط کرد (...). از همان زمان، مرتبان نظامی انگلیس از کار معلق شدند؛ در ۱۸ سپتامبر (۲۷ شهریور ۱۳۰۰) مستشاران بریتانیایی خاک ایران را ترک کردند. تفرنگداران جنوب، که کادرها و افسران آنها انگلیسی بودند، از کار مرخص شدند. در ۳۰ اکتبر (۸ آبان) جبهه گیلان فروپاشید. از ۱۳ ژوئیه (۲۲ تیر) هیئت بازرگانی ما به ریاست رفیق بالگور^۲ در ایران است...» [۱۸۴]

بدین سان، امپریالیسم بریتانیا با کمک همکاران ایرانی خود موفق شد با استفاده از رضایت و خوش‌خیالی مقامات شوروی، دولت ایران و منافع نفتی خود را «نجات دهد» و نهضت انقلابی گیلان را نابود کند. از آن پس، بایستی قدرت رضاخان و دولت جدید،

که ماهیت بورژوازی آن حاصل وابستگی اش به سرمایه‌داری بین‌المللی (و ادغام در آن) و نه ناشی از مناسبات اجتماعی حاکم در درون کشور بود، تحکیم گردد.

ب) مسئله قدرت حکومت مرکزی و ماجرای شیخ خزعل

به زودی معلوم شد که تمام تلاش‌های سیدضیاء برای پوشاندن خصلت انگلیسی‌گرایانه کودتا ناکافی بوده است. به راستی نیز شخصیت سازشکار سیدضیاء مانع از موفقیت این حرکت می‌شد. از سوی دیگر، با توجه به هدف کودتا که انتقال قدرت به رضاخان یعنی سازماندهنده اصلی آن بود، حضور ضیاء‌الدین به هر حال نمی‌توانست جز جنبه موقت داشته باشد.

از این رو در مه ۱۹۲۱ (اردیبهشت ۱۳۰۰) سیدضیاء تبعید به اروپا (در مونترو واقع در سوئیس) را پذیرفت، و پس از او، به ترتیب قوام‌السلطنه^[۱۸۵]، مشیرالدوله، دوباره قوام‌السلطنه، سپس مستوفی‌الممالک، و باز هم مشیرالدوله به نخست‌وزیری رسیدند تا سرانجام فرد اخیرالذکر جای خود را در ۱۹۲۳ (۱۳۰۲ ش.) به رضاخان سپرد.

رضاخان پس از رسیدن به مقام نخست‌وزیری، وظیفه دشوار گسترش قدرت حکومت مرکزی به سراسر کشور را برعهده گرفت. بایستی جنبش انقلابی [میرزا کوچک‌خان] را سرکوب کند، والیان سابق را که با استفاده از ضعف قدرت مرکزی اعلان خودمختاری کرده بودند سر جای خود بنشانند، و سرانجام موقعیت مساعد برای ادغام بیشتر کشور در بازار جهانی سرمایه‌داری را فراهم سازد.

اما این ادغام و درهم جوشی جز با وجود یک گروه از رهبران - یک الیگارش - که همکار انگلیس باشند و نه مجری گوش به فرمان و دست‌نشانده آن، نمی‌توانست تحقق پذیرد؛ یعنی الیگارش‌ای که منافع طبقاتی خود را داشت و از آن دفاع می‌کرد و در عین حال در همین راستا با امپریالیسم همکاری می‌کرد.

از این دیدگاه، رضاخان از آغاز کار، همچون بناپارتنی^[۱۸۶] عمل کرد که ضمن دفاع از منافع تاریخی انگلستان، خودمختاری ویژه‌ای داشت که سپس به مخالفت با بریتانیا تبدیل شد.

او پس از سرکوب نهضت انقلابی به رهبری میرزا کوچک خان، با شیخ خزعل، که من به همکاری او با شرکت نفت ایران و انگلیس قبلاً اشاره کرده‌ام، وارد جنگ شد. شیخ که روی پشتیبانی بریتانیا حساب می‌کرد، با انتصاب رضاخان به مقام نخست‌وزیری مخالفت کرده بود. او در تلگرافی که به سفارتخانه‌های خارجی در تهران فرستاد، در مورد رضاخان متذکر شد:

«...» ما با مشاهده این مرد در مقام‌های نخست‌وزیری، فرمانده کل قوا و غاصب قدرت عالی در این کشور، او را جابر ملت و کشور می‌دانیم و تصمیم داریم تا پایان برای آزادی کشور خود با او مبارزه کنیم...» [۱۸۷]

باری، وقتی رضاخان خواست خزعل را از امتیازاتی که مظفرالدین‌شاه به او به عنوان والی خوزستان طی فرمانی اعطاء کرده بود محروم سازد، با اعتراض نیکولز^۱ رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس روبه‌رو شد:

«...» ما قصد آن نداریم که در نزد حضرت اشرف [رضاخان سردار سپه] از اعمال حکومت ایران، که، بنا به اطلاعی که به ما داده‌اند، از پذیرش قانونی خریدهای اخیر قطع‌زمین‌هایی توسط بانک شاهنشاهی خودداری کرده است زبان به شکوه گشاییم، اما باید اعلام کنیم که در این زمینه هیچ مکتوب ویژه‌ای که لغو فرمان‌های شیخ را به ما اطلاع دهد، دریافت نکرده‌ایم، لغوی که می‌تواند شالوده امتناع فوق‌الذکر باشد.

مع‌ذالک، ما از عواقبی که لغو فرمان‌های شیخ محمره [شیخ خزعل] توسط حکومت شما در پی خواهد داشت به خوبی آگاه هستیم، و فقط خاطر نشان می‌سازیم که چنین عملی امنیت دارایی‌های ما و کارمندانمان در عربستان [خوزستان] را به مخاطره می‌اندازد.

در مورد منشأ این فرمان‌ها، می‌دانیم که آنها در سال ۱۹۰۳ (۱۲۸۲ ه. ش) توسط مظفرالدین شاه برای جبران خسارت حقوق گمرکی که در آن زمان از شیخ پس گرفته شده بود به وی اعطا شده است. می‌دانیم که این فرمان‌ها حق تصاحب دائمی بخشی از

عربستان جنوبی [خوزستان] را به شیخ و جانشینان می‌بخشید و در عین حال ایشان را ملزم می‌کرد که سالانه مبلغ معینی به والی کل عربستان [خوزستان] بپردازند...»^[۱۸۸]

درست است که بنا بر شیوه تولید آسیایی حاکم بر ایران و قاعده والیگری، ادعای خزل و حامیان شرکت نفتی او بی‌پایه نبود، اما در آن دوره، این نوع قواعد دیگر رعایت نمی‌شد. در این صورت حمایت شرکت نفت از خزل را چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیا انگلیسی‌ها می‌خواستند بدین ترتیب با سیاست تمرکزگرایی رضاخان مخالفت کنند؟ به هیچ رو چنین نبود. در واقع شیخ فقط نقش یک سکه مبادله و یک اهرم فشار را داشت. زیرا از یک سو، قدرت رضاخان هنوز استوار نشده بود، و از سوی دیگر، فشار معینی بر او می‌توانست به او یادآور شود که «خودمختاری» وی حدودی دارد.

بعدها وقتی رضاخان در تحقق سیاست تمرکزگرایی مطلوبِ منافع شرکت نفت شایستگی لازم را نشان داد، بریتانیایی‌ها از پشتیبانی مهره مهم خود خزل به سود «منجی» ایران دست برداشتند.^[۱۸۹]

سرکلایو^۱، وزیرمختار انگلیس در تهران، ضمن گفتگویی که در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ه. ش) با نخست‌وزیر ایران داشت - در آن زمان رضاخان، شاه شده بود - با لحن صریحی گفت:

«ما هیچ دلیلی نداریم که با سیاست تمرکزگرایی اعلیحضرت مخالفت کنیم. ما در این زمینه با بختیارها و شیخ محمره مشکلات زیادی داشته‌ایم. بلکه برعکس، همواره به نحوی کاملاً وفادارانه رفتار کرده و همیشه برای تقویت و تحکیم قدرت مرکزی همه‌گونه مساعدت نموده‌ایم.»^[۱۹۰]

سرانجام، مسئله دیگری در مورد مبارزه رضاخان علیه شیخ خزل پیش آمد و آن نگرش اتحاد شوروی و بین‌الملل کمونیستی درباره این قضیه بود.

در واقع، اقلیت بزرگی از رهبران شوروی و بین‌الملل کمونیستی، رضاخان را از آغاز به قدرت رسیدن او، «ملی‌گرا» و «ضد امپریالیست» می‌دانستند. این تحلیل از لحاظ

1. Sir R. Clive

نظری، بویژه از سوی جناح استالین - چیچرین، پس از مرگ لنین مطرح شده بود. مقالات متعددی در ستایش از سیاست رضاخان در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ ه.ش) در ارگان رسمی بین‌الملل کمونیستی به چاپ رسید. آ. چروونی^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «وقایع ایران» که در دسامبر ۱۹۲۵ (آذر ۱۳۰۴) انتشار یافت، در مورد رضاخان نوشت: «کسی که در رأس ارتش ملی است و افسران و مشاوران بیگانه را اخراج کرده است، برای امپریالیست‌ها و ارتجاع فئودالی دشمن آشتی‌ناپذیر به شمار می‌رود و در عین حال بانی استقلال کامل ایران است.» [۱۹۱]

ترزهای کنگره ششم بین‌الملل کمونیستی در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ه.ش) مغشوش‌تر از تفسیر ذکر شده در فوق است:

«وقتی در ایران نیروهای ملی استوار شدند، انگلستان در ۱۹۲۴ (۱۳۰۳) شورش محمد خزعل را به وجود آورد که تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در املاک او قرار دارد.» [۱۹۲]

این تحلیل بین‌الملل کمونیستی استالین‌زده، در جریان همان کنگره، پاسخ زیر را از سوی هیئت نمایندگی حزب کمونیست ایران در پی داشت:

«این یک اشتباه است، شیخ خزعل علیه نیروهای ملی نجاتگیده است (...). در ایران به هیچ وجه استواری نیروهای ملی وجود نداشته، بلکه برعکس، تحکیم نیروهای ارتجاعی صورت گرفته است (...). چنین قواعدی در ترزهای کنگره ششم، به کلی غیرقابل قبول است.» [۱۹۳]

۴- سلسله جدید سلطنتی و شاه مستبد جدید

موفقیت مرحله نخست «سیاست جدید»، رضاخان و حامیان انگلیسی او را برانگیخت تا بقیه نقشه، یعنی برکناری سلسله را به مورد اجرا گذارند. بدین ترتیب بود که در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ (۹ آبان ۱۳۰۴)، یک مجلس مؤسسان تشکیل

شد که احمدشاه (آخرین پادشاه سلسله قاجار) را از سلطنت عزل و رضاخان را شاه جدید اعلام کرد. [۱۹۴]

اگر رضاخان، که از مدتی پیش گرایش‌های جمهوریخواهانه از خود نشان می‌داد، بالاخره خود را شاه نامید، احتمالاً از آن رو بود که در نظامی که هنوز بقایای شیوه تولید آسیایی - از جمله در سطح شکل‌های دولتی آن - وجود داشت، از بین بردن نظام سلطنت، بیشتر از تغییر سلسله خطر داشت.

سلطنت دیکتاتوری جدید البته نسبت به سیاست امپریالیستی، از سلسله قبلی بسیار مستقل‌تر بود. برعکس، وابستگی مستقیم آن به بازار سرمایه‌داری جهانی بسیار بیشتر بود.

دولت - و شاه - جدید، از ممنوع کردن هرگونه مخالفت تا کشتن و تبعید مخالفان، از هیچ کار سرکوبگرانه برای تحمیل و تحکیم خود ایا نداشت.

وقتی نظم بورژوازی در داخل کشور مستقر شد، رضاشاه مذاکرات جدیدی را با شرکت نفت ایران و انگلیس آغاز کرد. از ۱۹۲۶ (۱۳۰۵ ه. ش)، میرزا عیسی خان فیض، نماینده دولت ایران در نزد شرکت، مذاکرات با شرکت نفت را از سر گرفت. او می‌خواست بداند که آیا توافق به امضا رسیده میان آر‌میتاژ اسمیت و شرکت نفت در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ (اول دی ۱۲۹۹) - توافقی که هرگز مورد تصویب مجلس قرار نگرفت - تعهدی برای دولت ایران ایجاد کرده است یا نه.

آقای فیض در نامه‌ای به تاریخ ۹ مه ۱۹۲۸ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۷) به شرکت نفت، دیدگاه دولت خود را به صراحت بیان می‌کرد:

«بارها گفته و اکنون نیز در اینجا تکرار می‌کنم که آقای آر‌میتاژ اسمیت حق یا اجازه امضای توافقنامه درباره تغییرات در مفاد امتیاز داری را نداشته است (...). او با امضای قرارداد، مسلماً از حدود اختیارات خود تجاوز کرده است (...). این توافق ادعایی هرگز به طور رسمی مورد پذیرش یا تصویب دولت ایران قرار نگرفته است...» [۱۹۵]

تیمورتاش (وزیر دربار) [۱۹۶] در نامه دومی به سرگدمن به تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۲۸ (۲۱ مرداد ۱۳۰۷)، پس از یادآوری «اشتراک منافع» موجود میان ایران و انگلیس، «ملغی‌الاثـر

بودن امتیاز نامه داریسی» را متذکر می شود که به عقیده او بایستی «مورد تجدید نظر» قرار گیرد. [۱۹۷]

اما جان گدمن، رئیس هیئت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس، با این دید به مسائل نگاه نمی کرد. اگر او با پیشنهاد شراکت ۲۰ درصد سهام کمپانی برای ایران امتیازی به دولت ایران می داد، در عوض خواهان تمدید ۳۰ ساله امتیاز و پرداخت مبلغی معادل ۲ شیلینگ در هر تن بود. [۱۹۸] در هر حال، برای گدمن در کوتاه مدت، به هیچ رو این مسأله مطرح نبود که بورژوازی ایران را شریک معتبری بداند و نتیجتاً در کل امتیاز داریسی تجدید نظر کند.

دولت ایران هنگام آخرین سفر جان گدمن در ۱۳۰۷ به ایران، برای دومین بار درخواست های زیر را به طور فشرده با وی مطرح کرد: [۱۹۹]

۱) الغای امتیاز نامه داریسی و امضای امتیاز نامه جدیدی که حق مالکیت ایران بر منابع زیرزمینی خود را به رسمیت بشناسد.

۲) تحدید منطقه امتیاز به ۱۰۰ هزار مایل مربع.

۳) پرداخت مبلغ ۲ شیلینگ برای هر تن نفت خام استخراج شده توسط شرکت.

۴) تخصیص یک چهارم سهام شرکت برای دولت ایران.

این پیشنهادها یک بار دیگر نشان می داد که بورژوازی ایران می خواست که بدون مبارزه ضد انگلیسی، به سادگی خواستار توزیع مجدد ارزش اضافی به سود خویش بشود. اما چنین توزیع مجددی بدون کشمکش نمی توانست تحقق یابد.

در واقع، کادر رهبری ایران - که بعداً در اثر خواست های کارگران، به سمت درگیری با شرکت نفت سوق داده شد - از یک سو مجبور بود در برابر توقعات شرکت نفت مقاومت کند، و از سوی دیگر جنبش کارگری را برای تحقق هدف های سیاسی خاص خود مورد استفاده قرار دهد.

۵- اعتصاب عمومی کارگران نفت در سال ۱۳۰۸

با توجه این که بخش نفت بیشترین پیوند را با بازار جهانی امپریالیستی داشت، مبارزه

کارگران - که اکثر آنان منشأ روستایی یا عشایری داشتند - به سرعت و با شدت بسیار در این بخش گسترش یافت.

اهمیت مبارزه کارگران نفت از آن رو معلوم می شود که پس از هر اعتصاب مهم در بخش نفت، دولت ایران به سوی واکنش برای تغییر وضع موجود روابط خود با دولت بریتانیا رانده می شد.

شرکت نفت از زمان تأسیس آن، دارای دستگاه پلیسی ویژه خویش به نام «اداره تأمینات»^۱ بوده که وظیفه داشت «نظم» را در نواحی نفتی تأمین و خواست‌های کارگری در این بخش را سرکوب کند. مسئولان این تشکیلات شبه پلیسی عبارت بودند از دکتر ام. وای، یانگ^۲ و ای. اچ. او ال کینگتون^۳، به ترتیب پزشک شرکت و گروه‌بان سابق بریتانیا در ارتش هند.

کارگران بخش نفت در برابر تجهیزات پلیس شرکت و برای دفاع از منافع خود، هیچ وسیله‌ای جز سازمان سندیکایی خود را در اختیار نداشتند.

«اتحادیه کارگران نفت جنوب» که در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ ه. ش) به ابتکار حزب کمونیست ایران تأسیس شده بود، می‌کوشید تا افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار را برای اعضای خود کسب کند. در پایان سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ه. ش) اولین کنفرانسی که توسط اتحادیه ترتیب داده شد، ۲۰۰ هیئت نمایندگی کارگران را گرد هم آورد و تصمیم گرفت به مبارزه برای تحقق خواست‌های کارگران پردازد. کنفرانس دوم که در ژانویه ۱۹۲۹ (دی‌ماه ۱۳۰۷) برگزار شد، تصمیم گرفت روز اول ماه مه^۴ ۱۹۲۹ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۸) را اعتصاب عمومی اعلام کند.^[۲۰۰] اما بازداشت ۹۳ نفر از رهبران کارگران در ۲۹ آوریل (۹ اردیبهشت ۱۳۰۸) رهبران سندیکایی را ناچار کرد که تاریخ اعتصاب را به ۴ مه (۱۴ اردیبهشت) به تعویق بیندازد و جنبه سیاسی بیشتری به آن بدهند. بالاخره، اعتصاب عمومی بیش از ۹ هزار کارگر (از مجموع ۱۰ هزار نفر) در تاریخ ۱۴ اردیبهشت

1. Security office

2. M. Y. Young

3. E. H. O. Elkington

۱۳۰۸ آغاز شد. درخواست‌های اصلی اعتصاب‌کنندگان عبارت بود از:

افزایش ۱۵ درصد دستمزدها

پذیرش رسمی سازمانهای سندیکایی از سوی شرکت

پذیرش رسمی روز اول ماه به عنوان روز کارگر از سوی شرکت

محدود کردن ساعات کار روزانه کارگران کمتر از ۱۸ سال به ۷ ساعت.

چند ساعت پس از آغاز اعتصاب، صف اعتصاب‌کنندگان که با فریادهای «مرگ بر

شرکت نفت»، «مرگ بر امپریالیسم انگلیس» تظاهرات می‌کردند، مورد حمله پلیس و

سربازان (ایرانی) قرار گرفت. در جریان این تظاهرات، بیش از ۲۰ کارگر و ۱۵ پلیس

مجروح شدند. [۲۰۱]

این اعتصاب بدون آنکه تمام درخواست‌ها پذیرفته شود، پایان یافت. با این حال،

شرکت نفت درخواست افزایش دستمزدهای کارگران غیرماهر را پذیرفت. [۲۰۲]

اعتصاب سال ۱۳۰۸ نتایج مهم دیگری در پی داشت: ضمن آشکار کردن تبانی

دولت ایران با شرکت نفت در سرکوب اعتصاب، به صورت عامل فشار مهمی بر کادر

رهبری کشور درآمد تا امتیاز داری را لغو کنند.

۶. لغو امتیاز داری

الغای امتیاز داری در نامساعدترین شرایط بین‌المللی و مناسبات قدرت برای

امپریالیسم بریتانیا صورت گرفت. با این حال، این الغاء بدین معنا نبود که یک دولت ضد

امپریالیستی منابع طبیعی خود را در اختیار گرفته است، بلکه بیشتر نوعی بیان

درخواست معینی در درون بازار جهانی سرمایه‌داری از سوی یک شریک توسعه نیافته

بود.

آ- بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و کشمکش میان ایران و انگلیس

وضعیتی که بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ ه.ش) پدید آورد، اساساً دارای دو

پیامد بر ساختار جامعه ایران بود:

۱) گسستن نسبی اقتصاد ایران از بازار جهانی سرمایه‌داری که در اثر یک بحران بین‌المللی پیش آمد، به بورژوازی ملی جوان ایران - که پس از جنگ جهانی اول نیز تقویت شده بود - امکان شکوفایی داد و باعث تسهیل توسعه صنایع ملی در رابطه با واردات شد.

۲) فشار اعمال شده توسط این بورژوازی بر اقلیت رهبری بورژوازی در ایران، افزون بر فشار جنبش کارگری، باعث تقویت نقش بنایپارت مآبانه رضاشاه شد و به او امکان داد که از ضعف امپریالیسم بریتانیا بهره‌برداری کند و به سازش قابل قبول برای هر دو طرف، دست یابد.

این دو پدیده، به اضافه سردی شدید روابط انگلیس و آمریکا در مورد مسأله بدهی‌های متفقین به ایالات متحده آمریکا و تضاد فزاینده میان اتحاد جماهیر شوروی و بلوک غرب، مجموعاً به رضاشاه این فرصت را دادند که مسأله الغای امتیاز داری را مورد توجه قرار دهد.

پس از مدتی، وقوع دو حادثه، بهانه لازم و عینی را برای تحقق برنامه در اختیار رضاشاه نهادند. در ژوئن ۱۹۳۲ (خرداد ۱۳۱۱) شرکت نفت ترازنامه سال گذشته خود را انتشار داد. درآمدی که به دولت ایران تعلق می‌گرفت به مبلغ ۳۰۶۸۷۲ لیره در مقابل ۱۲۸۸۳۱۲ لیره برای سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ ه. ش) و ۱۴۳۷۰۰۰ لیره برای سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ه. ش) بالغ می‌شد. این کاهش دائمی سهم ایران، حکومت این کشور را واداشت تا با ارسال اعتراضیه‌ای برای شرکت، از دریافت عواید نفتی سال ۱۹۳۱ (۱۳۱۰) امتناع کند.^[۲۰۴] در همان زمان بانک انگلستان اعلام کرد که تصمیم دارد از عیار طلا به عنوان پشتوانه لیره صرف نظر کند. این تصمیم باعث سقوط ارزش لیره استرلینگ به یک سوم آن شد، و در نتیجه یک سوم درآمد نفت ایران از دست رفت چون سهم خود را با لیره دریافت می‌کرد.^[۲۰۵]

رضاشاه در آخرین اقدام برای سازش با شرکت در چارچوب امتیازنامه داری، وزیر دربار خود تیمورتاش را به لندن فرستاد. اما هیچ نتیجه‌ای از مذاکرات وی در لندن به دست نیامد.^[۲۰۶]

ب - شاه مستبد پرونده نفت را می سوزاند

رضاشاه در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۲ (۵ آذر ۱۳۱۱) هیئت وزیران به ریاست نخست وزیر مهدیقلی خان هدایت را احضار کرد. آنگاه از تیمورتاش (وزیر دربار) خواست که پرونده نفت را بیاورد، سپس پرونده را در آتش بخاری دیواری انداخت و به وزرا گفت:

«تا وقتی امتیاز را لغو نکرده‌اید از اینجا تکان نمی‌خورید.» [۲۰۷]

فردای آن روز، سید حسن تقی‌زاده (وزیر دارایی) با ارسال نامه‌ای، لغو امتیاز داری را به ب. ر. جکسون^۱ (مدیر مقیم شرکت نفت) اطلاع داد. [۲۰۸] در این نامه گفته شده بود که:

«بارها دولت ایران به شرکت نفت ایران و انگلیس اطلاع داده بود که امتیازنامه سال ۱۹۰۱ (۱۲۸۰ ه. ش) داری منافع دولت ایران را تأمین نمی‌کند و لازم است روابط میان دولت ایران و شرکت نفت بر اساس جدیدی که منافع واقعی ایران را در نظر گرفته باشد برقرار شود (...). در نتیجه وزیر دارایی بنا به تصمیم اتخاذ شده توسط دولت ایران، باید به شما اطلاع دهد که از این تاریخ امتیاز داری را لغو کرده و آن را باطل می‌داند.» [۲۰۹]

در این نامه همچنین اعلام شده بود که دولت ایران آماده ارائه امتیاز جدیدی به شرکت است، به شرط آنکه منافع دولت ایران در آن رعایت شود.

واکنش شرکت در ۲۸ نوامبر (۷ آذر) معلوم شد:

«... شرکت این عقیده را نمی‌پذیرد که شرایط امتیاز داری تأمین‌کننده منافع دولت ایران نیست، و در صورت واقعیت داشتن چنین امری، باز هم نمی‌پذیرد که حکومت حق داشته باشد امتیاز را [به طور یک‌جانبه] ملغی کند (...). مدیران شرکت امیدوارند که دولت ایران پس از بررسی مجدد، بی‌درنگ از نظر خود عدول کند.» [۲۱۰]

اما تصویب تصمیم دولت در اول دسامبر ۱۹۳۲ (۱۰ آذر ۱۳۱۱) توسط مجلس شورای ملی، امیدهای شرکت نفت در مورد تجدید نظر ایران از تصمیم قبلی خویش را، نقش بر آب کرد.

اتحاد شوروی در اعلام موضع خود درباره این قضیه تردید نکرد.

سردبیر روزنامه ایزوستیا در ۲ دسامبر ۱۹۳۲ (۱۱ آذر ۱۳۱۱) نوشت:

«چون در حال حاضر در مورد این مسأله حکومت ایران فقط در برابر یک تراست نفتی قرار نگرفته و بلکه علیه مجموع نیروی سیاسی و نظامی امپراتوری بریتانیا که در پشت سر شرکت نفت ایران و انگلیس قرار دارد به پا خاسته است، تصمیم به لغو امتیاز داری بی‌گمان کرداری بسیار دلیرانه است. این تصمیم تحقق نمی‌یابد مگر آن که بریتانیای کبیر در پی بحران اقتصادی جهانی از نقش تعیین‌کننده خود در جهان دست بردارد. کشمکش میان ایران و انگلیس، جدا از نتایجی که مذاکرات آینده در پی خواهد داشت، شکاف بزرگی در جبهه سیاست استعماری بریتانیای کبیر محسوب می‌شود.» [۲۱۲]

پ - سیاست تهدید و تحبیب

از آن پس، زورآزمایی میان دو طرف به امری پرهیزناپذیر تبدیل شد.

دولت ایران در روز ۱۱ آذر ۱۳۱۱ نامه زیر را از وزیرمختار بریتانیا در تهران دریافت

کرد:

«(۱) دولت پادشاهی انگلستان از مفادنامه ارسالی توسط وزیر دارایی ایران به مدیر

مقیم شرکت نفت ایران و انگلیس مورخ ۲۷ نوامبر (۶ آذر ۱۳۱۱) آگاه شده است (...)

(۲) علاوه بر آن، من مأموریت دارم اعلام کنم که گرچه دولت پادشاهی بریتانیا هنوز

هم امید دارد که دولت ایران تلاش خواهد کرد که از طریق مذاکرات مستقیم با شرکت

نفت به راه حلی دوستانه برسد، اما تردید ندارند که اگر لازم باشد، تمام اقدامات قانونی

ضروری را برای منافع عادلانه و بی‌چون و چرای خود به کار خواهد برد.

(۳) در پایان، افتخار دارم به اطلاع برسانم که دولت پادشاهی بریتانیا هیچ زیانی را به

منافع شرکت و هیچ مداخله‌ای را در مورد محل تأسیسات و نیز فعالیت‌های تجارتي

خود در ایران تحمل نخواهد کرد.» [۲۱۳]

انتشار این اعتراض‌نامه [و در غین حال تهدیدآمیز]، با تدارکات جنگی و احتمال

مداخله و بویژه در جنوب کشور همراه بود.

به جای ناوگان موجود بریتانیا در خلیج فارس، زره‌پوش‌هایی از کراچی آمدند و استقرار یافتند. نیروهای انگلیسی در عراق بسیج شدند، و تخلیه نیروهای بریتانیایی مستقر در عراق به تعویق افتاد. [۲۱۴]

البته تمام این آمادگی‌های رزمی بی‌گمان نه با هدف مداخله نظامی، بلکه برای نمایش قدرت انجام گرفت تا مذاکرات احتمالی جدید از موضع قدرت صورت گیرد. حکومت بریتانیا دیگر به نجات امتیاز داری نمی‌اندیشید، بلکه کوشش داشت تا امتیاز جدیدی به دست آورد که منافع اساسی شرکت نفت و دولت بریتانیا را حفظ کند و در عین حال در راه پویایی مبارزه ضد امپریالیستی در ایران از طریق شناسایی صوری حق حاکمیت دولت ایران بر ثروت‌های خود، ایجاد مانع کند.

ت. در برابر شورای «جامعه ملل»: سازش

در ۸ دسامبر ۱۹۳۲ (۱۷ آذر ۱۳۱۱) دولت بریتانیا اعلام کرد که اگر ایران «اطلاعیه خود درباره الغای امتیاز را در مدت یک هفته» پس نگیرد، موضوع را به دیوان بین‌المللی لاهه ارجاع خواهد داد. [۲۱۵]

حکومت ایران در پاسخ ۱۲ دسامبر ۱۹۳۲ (۲۱ آذر ۱۳۱۱) خود به این اخطار، تصریح کرد که: از یک سو مایل است با شرکت نفت به توافقی برسد که «منافع مشروع» آن را تضمین کند، و از سوی دیگر، تهدیدهای مرعوب‌کننده و فشارهای دولت بریتانیا مانع از رسیدن به یک توافق جدید خواهد شد. [۲۱۶]

به هر صورت، بریتانیا با نادیده گرفتن تمایل رهبران ایران به سازش، در موضع خود پافشاری کرد. چون دولت ایران صلاحیت دیوان لاهه را نپذیرفته بود لذا دولت انگلستان شکایت خود را در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۲ (۲۳ آذر ۱۳۱۱) در دبیرخانه جامعه ملل مطرح کرد. [۲۱۷]

شورای جامعه ملل نیز در جلسه ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲ (۲۸ آذر ۱۳۱۱) تصمیم گرفت که نشست بهمن‌ماه ۱۳۱۱ (ژانویه ۱۹۳۳) را به بحث درباره اختلاف ایران و انگلیس

اختصاص دهد.

نخستین نشست شورا که به بحث درباره این موضوع اختصاص یافت، در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳ (۶ بهمن ۱۳۱۱) برگزار گردید. نماینده انگلستان وزیر خارجه آن کشور سر جان سایمن^۱ و نماینده ایران وزیر دادگستری آقای داور بود.^[۲۱۸] هر دو طرف به زودی به حدود «خودمختاری» خود در درون نظام سرمایه‌داری پی بردند. آنها ناچار بودند به سازش برسند، که در اولین و دومین جلسه شورا نیز چنین شد.

در ۳ فوریه ۱۹۳۳ (۱۴ بهمن ۱۳۱۱) دکتر ادوارد بنش^۲ مخبر شورا گزارش داد: [۲۱۹] (۱) طرفین موافقت کرده‌اند که رسیدگی به دعاوی^۳ تا جلسه مه ۱۹۳۳ (اردیبهشت ۱۳۱۲) شورا به تعویق افتد.

(۲) طرفین موافقت کرده‌اند که شرکت نفت بی‌درنگ مذاکره با دولت ایران را آغاز کند.

(۳) اگر مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید، طرفین دوباره به شورا مراجعه می‌کنند تا نظرات خود را ارائه دهند.

بلافاصله پس از گزارش بنش، آقای ایدن^۳ نماینده بریتانیا اظهارات زیر را که کاملاً واقعیت داشت بیان کرد:

«در این قضیه، منافع حقیقی دولت ایران و منافع شرکت بزرگی که دولت پادشاهی بریتانیا از آن حمایت می‌کند، یکسان و مشابه است.» [۲۲۰]

مذاکرات که در ۴ فوریه ۱۹۳۳ (۱۵ بهمن ۱۳۱۱) در ژنو آغاز شد سرانجام در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ (۹ اردیبهشت ۱۳۱۲) به امضای امتیازنامه جدید نفتی میان دو کشور انجامید. [۲۲۱]

در ۵ ژوئن (۱۵ خرداد ۱۳۱۲) مجلس ایران توافق جدید را تصویب کرد. [۲۲۲] به طور کلی هیچ تغییری به جز تغییر در مدت قرارداد، صورت نگرفته بود.

تقی‌زاده وزیر دارایی وقت (و یکی از امضاکنندگان توافق) با آشکار کردن نقش

1. Sir J. Simon

2. Dr Edouard Bénéš

3. Eden

رضاشاه در رسیدن به توافق در ۱۹۴۹ (۱۳۲۸ ه.ش) در مجلس شورای ملی اظهار داشت:

«... خود رضاشاه راضی نبود، و هنگامی که آنها عقیده خود را در این باره بیان کردند با وحشت فریاد زد: «چی! این غیر ممکن است؛ شما می خواهید که ما که مدت ۳۰ سال پیشینیان خود را لعنت کرده ایم، خودمان مدت ۵۰ سال مورد لعن و نفرین فرزندانمان قرار بگیریم؟» اما در برابر پافشاری آنها بالاخره تسلیم شد. همگی ما به منتهی درجه حیرت زده بودیم.

این دوره چندان با امروز فاصله ندارد و اکثر آقایانی که در اینجا حضور دارند شاهد جو حاکم بوده اند. می دانند که در این کشور حق انتخابی برای هیچ کس وجود نداشت و در برابر اراده شاه مطلق العنان، هیچ گونه مقاومتی نه مؤثر و نه ممکن بود. من با آنکه امضایم را پای این قرارداد گذاشتم به هیچ وجه با آن موافق نبودم. اما اگر امتناع می کردم شخص دیگری جای مرا می گرفت و هیچ چیز نمی توانست نتیجه نهایی را تغییر دهد. من عملاً هیچ تفاوتی میان تعهد شفاهی اجباری، امضای اجباری و رأی اجباری یکصد نفر، که ادعای نمایندگی ملت را داشتند، نمی بینم.

ممکن است امضای مرا - گرچه زور بود - یک غفلت یا حتی یک تقصیر بدانید. اقرار می کنم که بهتر بود، حتی به قیمت جانم، از این خطا بپرهیزم؛ ولی ما فقط نمی خواستیم جان خود را نجات دهیم، بلکه قبل از پرهیز به نتایج وخیمی که لجاجت ما ممکن بود برای مملکت پیش بیاورد فکر می کردیم.

من هرگز با تمدید مدت امتیاز موافق نبودم و دیگران هم همین طور. اگر در این قضیه غفلت یا خطایی رخ داده به هیچ وجه به مجری امر مربوط نمی شود بلکه به کسی مربوط می شود که دستور اجرای آن را داده بود.» [۲۲۳]

یادداشت‌ها

۱. خلاصه‌ای از مطالعه چاپ نشده‌ای که مؤلف درباره شیوه تولید آسیایی در ایران انجام داده است.

2. Paul Vieille, « *la féodalité et l' Etat en Iran*, » Paris, Anthropos, 1975, et « *Petrole et Violence*, » Paris, Anthropos, 1974.

3. Paul Vieille, « *Petrole et Violence*, » op.cit P. 21

4. _____ , *Ia féodalité et l' Etat*, op. cit.P. 63

5. Marx et Engels, *Correspondances*, Moscou, Ed. du Progrès, 1971 , P. 74.

6. Ibid

از سوی دیگر، فریدریش انگلس در آنتی دورینگ می‌نویسد:

«هنگامی که آقای دورینگ ادعا می‌کند که برای بهره‌برداری از زمین‌های وسیع، وجود زمیندار و برده ضروری بوده است، این ادعا فقط این نتیجه «نوآوری آزاد و تخیل محض» خود ایشان است. در تمام مشرق‌زمین که دولت یا کمون [اجتماع] مالک زمین است، واژه زمیندار حتی در زبان‌هایشان وجود ندارد و آقای دورینگ در این باره می‌تواند اطلاعاتی از حقوق‌دانان انگلیسی کسب کند که در هندوستان می‌خواستند با تحمل رنج بسیار، به این پرسش پاسخ دهند که مالک زمین کیست؟ همانطور که هنری هفتاد و دوم سؤال می‌کرد: نگهبان شب کیست؟ در

شرق، نخست ترک‌ها در کشورهای تحت اشغال خود نوعی فتودالیسم اربابانه را مرسوم ساختند (...).

«در اینجا، مسأله تنها بر سر این است که تشخیص بدهیم سلطه سیاسی در همه جا، اجرای یک رسالت اجتماعی بوده است و سلطه سیاسی فقط زمانی استمرار دائم یافته است که به این رسالت اجتماعی خود نیز عمل کرده باشد. هرکس می‌دانست که این همه حکومت‌های مستبدی که در ایران و هندوستان طلوع و افول کرده‌اند، بیش از هر چیز مجری کل آبیاری دره‌ها و وادی‌هایی بوده‌اند که در آنجا بدون آنها هیچ‌گونه زراعتی میسر نبوده است.»

(F. Engels, *Anti-Dühring*, Paris, Ed. Sociales, 1963 PP. 209 et 212.)

7. E. Mandel, *La formation de la pensée économique de Karl Marx*, Paris, Maspéro, 1927, P. 114-115

همچنین بنگرید به:

Evguéni Varga, *Essai sur l'économie politique du Capitalism*, Moscou, Ed. du Progrès, 1967 PP. 370-394

جالب‌ترین کتاب درباره شیوه تولید آسیایی، نوشته ویتفوگل است:

KARL WITTFOGEL, *Le despotisme Oriental*, Paris, Minuit, 1964-1977.

همچنین بنگرید به پیشگفتار ویتفوگل بر چاپ سال ۱۹۷۷.

8. E. Mandel, op. cit., P.122

9. Guy Dhoquois, *Pour l'histoire*, Paris, Anthropos, 1971, PP. 83-84

10. K. Marx, *Le Capital*, Livre I, Paris, Flammarion, 1969, P. 264-265.

11. Francois Bernier, *Voyages ...*. Amesterdam, P. Marret, 1711, T.I, P. 310.

12. E. Mandel, *Traité d'économie marxiste*, T.I, Paris, Julliard, 1962, P. 40.

13. Henri Goblot, "Dans l'ancien Iran, les techniques de l'eau et la grande Histoire", in *Annales*, 18e année, mai-Juin 1963, P. 510.

14. Idem, P. 508

15. Idem, P. 513

روزا لوکزامبورگ درباره کارهای بزرگ آبیاری می‌نویسد:

«این وظایف بی‌گمان راه را برای تسلط سیاسی و بهره‌کشی اقتصادی از توده‌های کشاورز گشودند که فاتحان وحشی مشرق زمین - مغول‌ها، ایرانیان یا اعراب - همیشه در کشورهای مفتوحه علاوه بر قدرت نظامی، اداره کارهای بزرگ عمومی، که شرایط حیاتی برای کشاورزی بوده است را در دست داشته‌اند.»

Anthropos, Rosa Luxembourg, *Introduction à l'économie politique*, Paris, 1970, P. 158

16. Jeanne chaybany, *Les voyages en perse et la pensée française du XVIIIe siècle*, Paris, 1971, P. 217

۱۷. ویکتور برار در کتاب *انقلاب در ایران* می‌نویسد:

«اما تمام این مقایسه‌ها با فتودالیسم غربی ما، بی‌پایه است. در نزد ما، در کشورها و مناطقی که زندگی یکجانشینی دارند، روستاها در یک محل ثابت‌اند و کشاورزان وابسته به زمین مزروعی هستند، انسان نیز مانند زمین و حیوانات، ماده اولیه منفعت محسوب می‌شد؛ سرف (یا رعیت فتودالی) حتی عنصر اساسی نظام فتودالی ما بود. در ایران، روستائیان هرگز با سرواژ شخصی آشنا نبوده‌اند (... نظام ایرانی، مبتنی بر آزادی شخصی انسان‌ها و وابستگی مالیاتی ایشان به زمین، و قاعده‌اش چانه‌زنی دائمی است: کشاورزی که زمین را در اشغال خود دارد اجباراً باید مبالغی یا دیونی را پردازد، اما می‌تواند با فرار کردن، از پرداخت آنها شانه خالی کند. شاه، مأمور بلندپایه او یا کسانی که از عواید زمین بهره‌مند می‌شوند، می‌توانند خواستار مبالغ یا دیونی گردند، ولی مجبورند خود را با آنچه پرداخت‌کنندگان مالیات زمین در اختیار دارند تطبیق دهند در غیر این صورت، فرار کشاورزان، آنان را خانه‌خواب خواهد کرد...»

(Victor Berard, *Révolution de la perse*, Paris, Armand-colin, 1910, P. 321)

۱۸. میخائیل پاولوویچ [Mikhail Pavlovitch (Michel Veltman)] [۱۸۷۱ - ۱۹۲۷]

مبارز بلشویک که از سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ ه. ش) تا ۱۹۲۳ (۱۳۰۲ ه. ش) مقامات مهم متعددی در دولت شوروی داشته است. او به عنوان کارشناس مسائل شرق، در انقلاب مشروطه ایران شرکت داشت.

19. Michel Pavlovitch, "la situation agraire en perse à la veille de la

révolution" in: *Revue du Monde Musulman*, Paris, 1910, T.12 PP. 616-617.

20. Am. Jourdan, *La perse*, Paris, Ferra, 1814, T.3, P. 158

21. Jean Chardin, *Voyage en perse et autres lieux de l'Orient*, Paris, le Normant, 1811, t.6, P. 33

۲۲. «تیول، نهادی به قدمت خود ایران است: تمیستاد سه شهر میسی را به عنوان تیول دریافت کرد؛ ده هزار نفر از روستاهای به تیول داده شده به بیوه پاریسوتیس، بیوه داریوش دوم تعلق داشت.»

(Eugène Aubin, *La perse d'aujourd'hui*, Paris, Armand-Colin, 1908, PP. 267-268).

و ویکتور براز در مورد همین مسئله می نویسد:

«تیول ممکن است یک پاداش موقت و محدود باشد: شاه مالکیت زمین را حفظ می کند و فقط از درآمد آن، خواه کلاً یا جزئاً، خواه به رایگان خواه با دریافت مبلغی، چشم می پوشد، و این پاداش می تواند به هزار نوع باشد: در جایی کل مالیات، یعنی خمس؛ در جایی دیگر فقط بخشی از خمس؛ در جایی دیگر تمام یا بخشی از فقط اجاره روستا؛ در جایی دیگر انحصار آب یا جنگل.»

(V. Berard, op.cit., PP. 317-318

23. Ibid, P. 319

24. Jourdain, op.cit., T.3, P. 157

۲۵. بنگرید به تاریخ ایران از روزگار باستان تا پایان قرن هجدهم تألیف پیگولسوکایا، یاکوبوسکی، پتروشفسکی، استرووی و... انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ج ۲.

26. G. Demorgny, *Les institution financières en perse*, Paris, 1915, PP. 61-62.

27. Chardin, op.cit., P. 124

28. Voir Sultan-Zadé, "persija" (la perse), Moscou, Gesizdat, 1924

۲۹. بنگرید به همان کتاب، یادداشت شماره ۲۵

30. Chardin, op.cit., P. 133

31. Idem, P. 129
32. Demorgny, op.cit., PP. 57-58.
33. Arthur De Gobineau, *Trois ans en Asie (de 1885 à 1888)*, Paris Grasset, 1923, T.2, PP. 149-150.
34. Voir: Gouvernement iranien, *Compte général des finances perse*(1911-1912), Paris. Voir également: Demorgny, op.cit.
35. بنگرید به همان کتاب، یادداشت شماره ۲۵
36. H. Goblot , op.cit., P. 517
37. بنگرید به همان کتاب، یادداشت شماره ۲۵
38. Jourdain, op.cit., T.5, PP. 287-288.
39. chardin, op.cit., T.4 P. 221.
40. Jourdain, op.cit., T.3. P. 141.
41. K. Wittfogel, *Le despotisme Oriental*, Paris, Minuit, 1964, P.111. Voir également: D.L.
- Graadt Van Roggen, *Notice sur les Anciens Travaux Hydrauliques en Susian*, Chalons-sur-saône, Bertrend, 1905.
42. Chardin, op.cit., T.6, P. 37.

هرودوت درباره ساتراپی‌های داریوش می‌نویسد:

«سپس وی بیست ایالت در امپراتوری خود تأسیس و آنها را ساتراپی نام کرد و ساتراپ‌ها یا شهریان‌ها در آن ایالات برگماشت. داریوش برای تمام اقوام و طوایف مالیات مقرر داشت و نواحی همجوار را از جهت حُسن جریان اداری، تابع مرکز واحدی ساخت و اتباع شاه از جهت عایدات و مخارج محض تسهیل کار جزو این و یا آن ساتراپی شده بودند.»

(هرودوت، تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، کتاب سوم، ص ۲۲۲).

ورنه‌گروسه درباره وظایف ساتراپی‌ها می‌نویسد:

«... هر ساتراپی در رأس خود دارای سه مأمور ارشد سلطنتی بود: شخص ساتراپ که در اوایل فقط مسئول امور کشوری بود، منشی سلطنتی که مسئول مَهردارخانه خزانه‌داری بود، و

فرمانده سپاهیان. ساتراپ‌ها، منشی‌ها و سرداران تابع فرستادگان فوق‌العاده شاه بودند که گاه‌گاه برای بازرسی اداری ایالات می‌آمدند.»

(Gourset, *Histoire de l'Asie*, Paris, 1921, T.1, P. 35)

43. K. Wittfogel, op.cit., PP. 412-413

44. Chardin, op.cit., T.6, P. 96.

45. Idem, P. 18.

46. Jourdain, op.cit., T.3, P. 123.

47. L. Trotsky, *L'Internationale Communiste apres Lenine, L'Imperialisme, stade suprême du Capitalisme*, Moscou, Ed. du Prgris, 1969, P. 114

این اثر را باید با دید انتقادی خواند.

49. M. Pavlovitch, op.cit., PP. 617-618.

۵۰. اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲ ساختار «جماعات کشاورزی» را که در پس بقایای شیوه تولید آسیایی قرار داشت از میان برد. در این مورد بنگرید به کتاب تحقیقی جواد صفی، به نام «بُنه» (نظام‌های تولید کشاورزی پیش از اصلاحات ارضی) تهران، انتشارات طوس، ۱۳۵۳

51. Julian BHarier, *Economic Development in IRan, 1900-1970*, London, Oxford University press 1971, P.5.

52. Ibid, P.6.

53. Hossein Navai, *Les relations économiques irano-russes, 1917-1935*, Paris, Domat-Mont-chrétien, 1935, PP. 28-29.

54. Ibid, PP. 28-29.

55. Ibid, PP. 30-31.

56. Ibid, PP. 44-46.

57. Idem, PP. 32-33.

58. Idem, PP. 36-37.

59. Afchar. *La politique européenne en perse* (These, Lausanne), Berlin, Lib. Iranchahr, 1921, PP. 198-200.

60. Idem, P. 201

61. Idem, P. 203

62. H. Sotoudeh, *L' évolution économique de l'Iram et ses problèmes*, Thèse, Paris, 1936, P. 79.

همچنین بنگرید به و. برار، همان ص ۲۵۱

63. V. Berard, op.cit., PP. 132-134.

64. *Diplomatic and Consular Reports*, Nos 4134 et 4343, in: Berard, op.cit., P. 127

65. De Morgan, *Mission scientifique en perse*, Paris, 1905, T.3.

66. M. Nakhai, *Le pétrol en Iran*, Thèse, Bruxelles, 1938, P. 31

67. Idem, P. 31

۶۸. او که اصلاً از دوون شایر بود در سال ۱۸۶۵ با پدرش به کوئینزلند مهاجرت کرد و بعدها با همکاری برادران مورگان «شرکت معادن طلای مورگان» را برای بهره‌برداری از معادن طلای استرالیا تأسیس کرد.

(Henry Lomghurst, *Adventure in oil*, London, Sidgwick Jackson, 1959, P. 16).

۶۹. مصطفی فاتح، ۵۰ سال نفت ایران، تهران، چهر، ۱۳۳۵، ص ۲۵۰-۲۵۱

نیز بنگرید به عبدالحمید اعظم زنگنه، *نفت در ایران*، پایان‌نامه تحصیلی، پاریس، دوامون کرتین، ۱۹۳۳، ص ۸۴

70. Laurence Lockhaut, "The emergency of The Anglo-Persian Oil Company 1901-1914", in:

The economic history of Iran 1800-1914, New york

Charles ISSAVI, éditeur, 1971, P. 317.

۷۱. اعظم زنگنه، همان، ص ۸۵

نیز بنگرید به: علی محمد بنکدارپور، *نفت ایران* (پایان‌نامه تحصیلی، نوشاتل)، لیون

۱۹۵۳، ص ۶۱

72. Sir Arthur H. Harding, *A diplomatic in the East*, London, 1928,

PP. 278-279.

73. in: *Journal officiel de la Société des Nation*, Genève, decembre 1932,

PP. 2305-2307.

74. Ibid.

75. Idem, P. 2306.

76. Ibid.

77. Idem, P. 2307.

78. Idem, P. 2306

79. André Nouschi, *lutte pétrolière du Proche-Orient*, Paris, Flammarion, 1970,

P. 24.

نیز بنگرید به بنکدارپور، همان، ص ۹۶.

80. Benjamin Shwadran, *Middle East oil and great power*, New York-London, thomes and Hudson, 1955, P. 18.

نیز بنگرید به اعظم زنگنه، همان، ص ۹۶.

۸۱. مصطفی فاتح، همان، ص ۲۵۶ و Longhurst، همان، ص ۲۴.

82. Vladimir Ossetrov (pseudo: Iranski), "Essai sur la structure économique de l'Iran",

in: *Orient colonial, essais soio-économique*, symposium dirigé par sultan-zadé Moscou colonialnyi, mass 1924, P. 100

83. Nouschi, op.cit., PP. 24-25, voir également Ossetrov, op.cit., P. 100

84. Voir, à ce sujet: N.K. Belova, "Le parti social-démocrate d'Iran", in: George Haupt, *la deuxième internationale et l'orient*, Paris Ed. Cujas, 1967, PP. 387-408.

85. C. j. Low et M.I. Dockrill, *The Mirage of power*, London et Boston, Routledge and kegan Paul, 1972, vol.3, PP. 64-65.

۸۶. در مجله آینده، مجله سیاسی و فرهنگی، تهران، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ و ۱۳۲۳ - ۱۳۲۵، ج ۲،

شماره ۱، ص ۹۲.

۸۷. همان و همان جا

۸۸. در این باره بنگرید به: احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۱۶، چاپ

چهارم، ۱۳۳۶.

نیز بنگرید به:

E. G. Browne, *The persian revolution of 1905-1909*, London, University press, 1910, BennigsenCambridge

نیز بنگرید به:

Tria, "Les social-démocrates caucasiens dans la révolution persane", rapport présenté an Congrès de la IIe internationale à copenhagen (août 1910), in: *Revue du Monde musulman*, 1911, T.17, PP. 324-333.

89. Belova, op.cit., P. 388

90. Michel Povlovitch, "Le clergé chiite dans la révolution persane", in: *Revue du Monde musulman*, T.13, 1911, PP. 313-323

91. Bennigsen and Haupt, op.cit., P. 60

۹۲. درباره حزب سوسیال دموکرات ایران بنگرید به Belova، همان .

94. Bennigsen and Haupt, op. cit., PP. 68-69.

وانگهی، هنگام برگزاری اولین کنگره اقوام شرق (باکو ۱۹۲۰)، رادک اعلام کرد:

«رفقا، من فقط این را یادآور می‌شوم که مبارزه انگلیس و روسیه بر سر ایران، که مبارزه میان تزارسم و سرمایه‌داری انگلستان بود، با تقسیم ایران دوست‌داشتنی در سال ۱۹۰۷ پایان گرفت، و سپس موقعی که ژنرال قزاق لیاخوف، آزادی تازه به دست آمده ایران را خفه کرد. وقتی دسته‌های قزاق مجلس را به توپ بستند، و نمایندگان مردم انقلابی ایران را در کوچه‌های تهران و تبریز به دار آویختند، سرمایه‌داران انگلیسی به این بسنده کردند که با آسودگی خاطر اوضاع ایران را نظاره کنند.»

(*le premies congrés des peuples de l' Orient*, Bakou 1920, Editions de l'I. C., Paris, Maspéro, 1971, P. 53)

۹۵. مصطفی فاتح، همان، ص ۲۵۸ و زنگنه، همان ص ۹۷.

۹۶. عشایر ساکن در مساحتی نزدیک به ۷۵ هزار کیلومتر مربع در رشته کوه‌های زاگرس میان اصفهان و اهواز در جنوب غربی ایران. شمار آنها بنا بر سرشماری سال ۱۳۴۸، حدود ۶۰۰ هزار نفر است. در این باره بنگرید به:

Jean-Pierre Digard, "Histoire et anthropologie des sociétés nomades: le cas d'une tribu d' Iran" in: *Inter-science*, Paris, 1975, PP. 1423- 1435.

97. Avetis. S. Sultan-Zadé, *L'économie et les problèmes des révolutions nationales dans les pays du Proche et Extrême- Orient*, Moscou, Gosizdat, Janvier 1922, P. 46,

وانگهی بولارد در این باره می‌نویسد:

«در این فاصله، حمایت قاطع عشایر بختیاری که به طور سنتی دوست انگلستان بودند و اکنون در صنعت نفت منافعی داشتند، به تأمین امنیت میدان‌های نفتی کمک کرد.»

(Sir Reader W. Bullard, ambassadeur à Téhéran de 1939 à 1946, *Britain and The Middle East from The earliest time to 1950*, London, Hutchinsons University Library, 1951, P. 78).

98. L. P. Elwellsutton, *Persian Oil*, London, 1955, PP. 19-20

۹۹. فاتح، همان، ص ۲۵۸ – ۲۵۹

۱۰۰. خزعل ادعا می‌کرد که از منافع اقلیت عرب‌زبان جنوب ایران دفاع می‌کند و خواهان خودمختاری استان خوزستان بود که خودسرانه آنجا را «عربستان ایران» می‌نامید.

101. Sir Arnold T. Wilson, *Persia*, London, 1941, PP. 17-18, 92-93,

نیز بنگرید به:

Philippe Graves, *The life of sir Percy cox*, London, 1941, PP. 123-124.

۱۰۲. درباره تنها گذاشتن و رها کردن خزعل توسط انگلیسی‌ها بنگرید به: IV/3/c-b

103. Winston S. Churchill, *La crise mondiale*, Paris, Payot, 1925, T. I. P. 129.

104. Idem, P. 132.

105. E. Sutton, op.cit., P. 22 et Longhurst, op.cit., P. 52.

107. L. Lockhaut, op.cit., P. 322

و. پترن در سال ۱۹۳۲ ضمن تفسیر اقدام چرچیل، نوشت:

«شاگرد با استعداد لُرد فیشر، روی دست استاد خود بلند شد و باب مرحله جدیدی را در توسعه سیاست نفتی امپراتوری گشود. او توانست از ماه مه ۱۹۱۴، یعنی دو ماه پیش از اعلام جنگ جهانی، خرید بخشی از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را به دولت بریتانیا بقبولاند بدین ترتیب آن را ارباب موثر شرکت سازد.»

(Petrin, "La lutte pour le pétrole de la perse" in: *La correspondance internationale, Organe d'information de la III Internationale*, No 105, 14 décembre 1932, P. 1214).

108. Nouchi, op.cit., PP. 93-94.

109. Churchill. *La crise mondiale*, op.cit., PP. 133-134.

110. E. Sutton, op.cit., P. 33, et Ossetrov, op.cit., P. 101.

۱۱۱. نخعی، همان، ص ۴۵

112. François Perroux, "L'anglo-iranian Company et les effets de la domination", in: *Economie et sociétés*, T.2, No 7, Juillet 1968, P. 1729.

113. Bullard, op.cit., P. 76.

۱۱۴. در مورد توضیح قیمت‌های مختلف، بنگرید به بخش سوم، فصل ۲، II-2

۱۱۵. زنگنه، همان، صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

116. François Delaisi, *Le pétrole*, Paris, Payot, 1921, PP. 145-151.

117. Pierre Salama, *Le procès du sous-développement* Paris, Maspéro, 1972.

به نظر جزایری، پس از جنگ جهانی «تجار بزرگ با اطلاع از پیشرفت‌های فنی جهانی، کارخانه‌هایی برای ساخت کبریت در تبریز و پارچه‌بافی، در اصفهان احداث کردند...»

(Djazaeri, *La crise économique et ses répercussions en Iran*, thèse, Paris, 1938).

۱۱۸. در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸، لئون تروتسکی به دولت ایران اطلاع داد که روسیه شوروی از این

پس عهدنامه سال ۱۹۰۷ را «کاملاً بی اعتبار» می داند و از تمام امتیازهای حکومت تزاری در ایران چشم می پوشد.

(In: Louis Fisher, *The Soviets in world affairs 1917-1929*, New-Jersey, 1951, vol. 1, P. 90-93)

این اقدام، با نامه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ چیچرین به نخست وزیر ایران مورد تأیید قرار گرفت (در: نصرالله فاطمی، تاریخ دیپلماسی ایران ۱۹۱۷ - ۱۹۲۳) نیویورک، ۱۹۵۳، صص ۳۲۵ - ۳۲۹).

۱۱۹. وثوق الدوله (برادر قوام السلطنه) در ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ ه. ش) وزیر خارجه بود، سپس یکبار در ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ ه. ش) و بار دوم در ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ه. ش) نخست وزیر شد.

120. Her Majesty's stationery office, *Document on British Foreign policy 1919-1939* (D. B. F. P), London, 1952. first series. vol. 4. PP. 1125-1126.

121. Idem, doc. No 7.

۱۲۲. تلگراف ارسالی در اول دسامبر ۱۹۲۰ از سوی لرد کرزن به آقای نورمن، اختلاف نظر پدید آمده در مورد مسأله توزیع ۲۵۰ هزار لیبره واریز شده توسط حکومت بریتانیا میان رهبران ایران را نشان می دهد:

«وثوق الدوله تلگرافی از سپهدار دریافت کرد که او را متهم می ساخت ۲۵۰ هزار لیبره بابت عقد قرارداد دریافت کرده و او پاسخ داد که چنین مبلغی فقط می توانسته در رابطه با اسلحه و غیره باشد...»

با این حال، حضرت اشرف خواسته است شما مطلع باشید که مبلغ پرداختی توسط سرپرسی کاکس در مورد عقد قرارداد، در اثر اغوای صارم الدوله و شاهزاده فیروز بوده است که هر یک ۱۰۰ هزار تومان دریافت داشته اند: بقیه توسط صارم الدوله در اختیار خود حضرت اشرف قرار گرفته است، اما وثوق الدوله به آن دست نزده چون با این شیوه مخالف بوده است» (D. B. p، شماره ۵۹۳، ص ۶۴۸).

123. Idem, P. 1141, No 734 (texte en français).

124. Jacob C. Hurwitz, *Diplomacy in The Near and Middle East; a documentary record 1914-1956*, Princeton, Van Nestrand, 1956, vol 2, document No 26.

۱۲۵. همان (نیز بنگرید به مجله آینده، جلد یک، شماره ۱۲، صص ۷۷۶ - ۷۷۷).

۱۲۶. آقای چرچیل وزیرمختار انگلیس در تهران، در یادداشتی به تاریخ ۹ ژوئیه ۱۹۲۰ به وزارت خارجه بریتانیا، دلایل برکناری وثوق‌الدوله را چنین ذکر کرده است:

«الف. چون شاه او را دوست نداشت؛ ب. چون ما دیگر از او حمایت نمی‌کردیم؛ ج. چون او بیمار و خسته بود.»

(in: D. B. F. P. op. cit., No 507, 562)

127. D. B. F. P. op. cit., No 485, PP. 538-539.

128. Idem, PP. 648-649.

129. Delaisi, op. cit., P. 73.

130. Shawadran, op.cit., P. 34.

۱۳۱. فاتح، همان، ص ۲۷۴.

۱۳۲. همان و همان‌جا.

۱۳۳. همان، ص ۲۷۵.

۱۳۴. همان، ص ۲۷۶، نیز بنگرید به نخعی، همان، ص ۵۰.

135. Ossetrov, op.cit., P. 105.

۱۳۶. نخعی، همان، صص ۵۰ - ۵۱.

۱۳۷. فاتح، همان، صص ۲۷۶ - ۲۷۷.

۱۳۸. اوستروف، همان، ص ۱۰۵، نیز نگاه کنید به زنگنه، همان، ص ۱۴۱ و فاتح همان،

ص ۵۲-۵۳

139. Cf. Martchenko, "La Biographie de Kutchek-khan", in: *Revue du monde Musulman*, vol. XL-XLI, septembre-décembre 1920, PP. 99-116.

140. The Trotsky papers 1917-1922, London- Paris, Mouton and Co., Amsterdam, 1964, Document No 347, PP. 621-627.

141. Xenia Joukoff Eudin and Robert C. North, *Soviet Russia and The East 1920-1927*, California, Stanford University press, 1957, P. 175.

142. The Trotsky Papers, T.1, Doc. No 522, P. 147.

143. Demetrio Boersner, *The Bolshviks and The national and Colonial question, 1917-1928*, Thèse, Genève, E. Droz, 1925, P. 67.

144. Ducroq, "La politique du gouvernement des soviets en Perse" in: *Revue du Monde musulman* décembre 1922, vol. 52

145. Shapour Ravassani, *Die Sozialistische Bewegung in Iran seit Ende des 19. Jahrhunderts bis 1922*, Thèse, Hanoer, Techn. Univ. 1971

۱۴۶. در این باره بنگرید به: ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۵۱.

147. Eudin, op.cit., P. 97.

148. The Trotsky Papers, T. 1, Doc. No 556, P. 209.

149. Eudin, op.cit., P. 97.

150. Idem, P. 181.

151. Ducroq. op.cit., P. 91

152. L' Internationale communiste, (organe théorique du comité Exécutif de la III Internationale, en française), No 12 Juillet 1920.

۱۵۳. اوتیس میخائیلیان معروف به سلطانزاده، در ۱۸۸۹ در آذربایجان ایرانزاده شد. او که ارمنی تبار بود، در سن ۱۳ سالگی به روسیه مهاجرت کرد و در سال ۱۹۱۲ به عضویت حزب سوسیال دموکرات روسیه درآمد. در سال ۱۹۲۰ عضو کمیته اجرایی بین الملل کمونیست شد و از نزدیک با لنین و تروتسکی همکاری داشت. وی توسط دیوانسالاری استالینی متهم به «خیانت» و «انحراف چپ» شد و در ۱۶ ژوئن ۱۹۳۸ اعدام گردید. نام او در میان کسانی بود که پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی از آنان اعاده حیثیت شد. سلطانزاده آثار متعددی به زبان روسی درباره مسائل اجتماعی - سیاسی شرق و بویژه ایران به چاپ رسانید. در این مورد بنگرید به:

Sovietskaya Istoritcherka Inziklopedia, Moscou, 1971, P. 951. Et Branko Lazitch, *The Comintern: Historical Highlights*, London, 1966, P. 167.

درباره حزب کمونیست ایران، بویژه بنگرید به: «نخستین کنگره کمونیست های ایران» در نشریه:

بین الملل کمونیستی، شماره ۱۴، نوامبر ۱۹۲۰، صص ۲۸۶۷ - ۲۸۷۰ و:

A. Sultan-Zadé: "Der zweite Parteitag der KP des Iran", in: *Kommunistische Internationale* No 51, 21 décembre 1927, PP. 2517-1523.

154. L' Internationale communiste, novembre 1920 155. Eudin, op.cit., P. 99.

۱۵۶. اسماعیل رائین، زندگینامه حیدرخان، تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۶۶

۱۵۷. فخرایی، همان، ص ۲۸۲

158. The Trotsky Papers, op.cit., doc. 617 et 618, PP. 303-307

159. Noushi, op.cit., P. 52 et 57.

160. "la convention franco-anglaise de pétrole" in: *Le temps* du 25 Juillet 1920.

۱۶۱. تیپ (دیویزیون) قزاق که در سال ۱۸۷۹ (۱۲۸۵ ه.ش) توسط حکومت روسیه تأسیس شد مأموریتش حفظ منافع امپریالیسم روسیه در ایران بود. انگلستان نیز در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ ه.ش) نیروی ضربت خود در ایران را به نام «تفنگداران جنوب ایران» بویژه برای حفاظت از منافع نفتی خود بوجود آورد.

۱۶۲. احمد سلامتیان، تاریخ نقش سیاسی ارتش در ایران، پاریس، ۱۹۷۰، ص ۸۶. آیرون ساید درباره گفتگویی که با مشیرالدوله داشته است می نویسد:

«من نورمن را هشیار کرده بودم و دو نفری اتمام حجتی [اولتیماتومی] به استرارسلسکی فرستاده بودیم (...). من به نخست وزیر گفته بودم که از من خواسته بود مداخله نکنم و من خودداری کرده بودم، اما در آن زمان قزاق های ایران از هم پاشیده بودند و ما دیگر نمی خواستیم پول خود را با آنها به هرز دهیم...»

(Ironsides Ms diary entry for 24 October 1920 in: Richard H. Ullman, *Anglo-Soviet Relations, 1917-1921*, London, Oxford University press, Vol. 3, P. 377).

163. B. D. F. P., op.cit., No 521

164. Idem, Vol, 8, P. 675.

165. Idem, PP. 665-666.

166. Ducroq, op.cit., P. 141.

این یک انجمن سری بود که هدفش مبارزه با عناصر مترقی و انقلابی بود.
۱۶۷. درباره شخصیت رضاخان، آقای نورمن در ۳ مارس ۱۹۲۰ به کرزن نوشته است که وی
«یک افسر شرافتمند و لایق و بدون جاه‌طلبی‌های سیاسی است.»

(B. D. F. P., op.cit., No 681)

168. Ullman, op.cit., P. 386.

۱۶۹. لرد کرزن در پیام ۱۳ ژانویه ۱۹۲۱ خود به آقای نورمن می‌نویسد:
«باقی شاه بر تخت سلطنت، در صورت امکان، اهمیت دارد، زیرا تغییر سلسله باعث ایجاد
مشکلات و پیچیدگی‌هایی خواهد شد.» و آقای نورمن در ۳ فوریه پاسخ می‌دهد:
«وقتی نیروهای بریتانیایی ایران را ترک کنند - و اگر این کار با نظم انجام گیرد - تغییر شاه
شاید لازم باشد و بی‌نظمی جدی رخ نخواهد داد. اما من به امکان تغییر سلسله باور ندارم. یگانه
بدیل ممکن، جمهوری است که در آن صورت باید بیم داشت که به سرعت شکل شوروی را به
خود بگیرد...»

170. "Ironsides Ms Diary", op.cit., P. 387.

171. B. D. F. P., op.cit., P. 726.

172. "Ironsides Ms Diary", op.cit., 387.

173. "Ironsides Ms Diary, for 23rd february 1921" op.cit., P. 388

در موضوع کودتا، همچنین بنگرید به کتاب رونه گروسه:
René Grosset, L' Impérialisme britannique et la révolte des peuple, Paris.
Plon, 1924, PP. 95-105

174. B. D. F. P., op.cit., PP. 731-732

175. Emile Lesueur (استاد سابق دانشکده حقوق تهران) *Les Anglais en Perse*, Paris,
La Renaissance du liver, 19. PP. 7-8.

176. Idem, PP. 22-23.

۱۷۷. نخستین ماده عهدنامه حاکی از آن بود که:
«حکومت روسیه قاطعانه اعلام می‌کند (...) که از سیاست ستمگرانه حکومت رژیم
امپریالیستی روسیه نسبت به ایران، که با اراده کارگران و کشاورزان روسیه سرنگون شده است،

قاطعانه صرف نظر می‌کند...»

(In: G. Ducroq, op.cit., PP. 109-110)

۱۷۸. ف. روتشتاین وزیرمختار روسیه شوروی در ایران در مقاله‌ای به نام «درباره روابط ایران و روسیه مورخ ۱۷ اوت ۱۹۲۲، اعلام کرده بود که در سال ۱۹۲۱ تغییر اصولی در کشور رخ داده است و نتیجه می‌گرفت که:

«نگرش مساعد حکومت شوروی نسبت به سیاست رضاخان یکی از عواملی بود - به غیر از خطاهای حزب کمونیست ایران و ایدئولوژی خرده بورژوازی کوچک‌خان - که سرکوب انقلاب گیلان در نوامبر ۱۹۲۱ توسط رضاخان را تسهیل کرد.» بنگرید به یادداشت ۱۵۳ 179. B. D. F. P., op.cit., P. 736, No 688.

۱۸۰. فخرایی، همان، ص ۳۵۸

۱۸۱. لنین، مجموعه آثار، مسکو، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۰، ج ۴۵، ص ۲۳۹

۱۸۲. همان، یادداشت شماره ۲۳۶

۱۸۳. همان، ص ۱۹۳

۱۸۴. استخراج شده از گفتگویی با ۱. چیچرین در مجله

la correspondance internationale, 6 Novembre 1921.

تحلیل عللی نگرش شوروی در این دوره، تا جایی که از چارچوب این تحقیق فراتر نرود، من را در اینجا و ا می‌دارد که فقط به جنبه‌های سودمند در این باره پردازم. نخستین عنصر را ویکتور سرژ در اختیار ما می‌گذارد که درباره انقلاب گیلان می‌نویسد:

«ابتکار بخش اعظم نیروهای فعال، از روسیه بود. یک روشنفکر ایرانی به نام کوچک‌خان رهبر ملی جنبش بود؛ عکس او تا مدت‌های مدید در موزه‌های انقلاب باقی خواهد ماند. این عکس مردی بود بسیار لاغر، عینکی و با شکل اروپاییان [!؟]. من تصور می‌کنم که او یک مبارز ایده‌آلیست صادق بود. دو سه هزار چریک انتخاب شده از میان سپاهیان که در جنگ داخلی روسیه شرکت کرده بودند و اکثر آنان زبان فارسی را نیز نمی‌دانستند ارتش انقلابی [کوچک‌خان] را تشکیل می‌دادند [!؟]. آنان تحت فرماندهی دوست من یاکوف بلومکین قرار داشتند که او نیز در مسکو میرباخ سفیر آلمان را کشته بود و خودش در ۱۹۲۹ به خاطر ملاقات با تروتسکی [تبعید شده] در استامبول، تیرباران شد. بلومکین و کمیسرها پیش از دستورهای مستقیم مسکو

اطاعت می‌کردند و نه از دستورات کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی که از لحاظ نظری یگانه مقام ذیصلاح محسوب می‌شد، بلکه از کمیته مرکزی حزب روسیه که وفادارانه به آن تعلق داشتند. بدین ترتیب بود که آنان روزی در حین نبرد، دستور «متوقف و نابود کردن نهضت» را دریافت نمودند. کمیته مرکزی به ریاست لنین متقاعد شده بود که با توجه به افزایش پیچیدگی‌های بین‌المللی، باید روش مصالحه‌کارانه و آشتی‌جویانه‌ای با انگلستان و فرانسه در پیش گرفت و «انقلاب در ایران»، به نظر وی در آن شرایط، بیش از آنکه بیهوده باشد، مزاحم بود. میراز کوچک خان و دوستان ایرانی‌اش از اطاعت کردن سر باز زدند و حتی این مسأله پیش آمد که بهتر است با اسلحه کشته شوند. من نمی‌دانم بالاخره بر سر کوچک خان چه آمد، فقط از قول بلومکین می‌دانم که تصمیم کشتن او در صورت ادامه امتناع او از فروپاشی انقلاب گیلان آغاز شده بود. شورش همان‌گونه که آغاز شده بود، پایان یافت. چریک‌های روسی یا از مرز گذشتند یا سوار کشتی‌های بادبانی شدند و از طریق دریا به باکو برگشتند.»

(Victor serge, "La Révolution russe et l'Iran"

écrit en Janvier 1946 in: Spartacus, No 13 Janvier 1947, P. 23)

و لویی فیشر نیز در کتاب زندگی لنین تأیید می‌کند که فدار روتشتاین وزیر مختار شوروی در ایران - با حمایت لنین به رضاخان توصیه کرده بود که جنبش گیلان را از میان بردارد.

(Louis Fiseher, La vie de Lenine, Paris, 10-18, 1971, T.2. PP. 123-124.)

۱۸۵. قوام، برادر وثوق‌الدوله نخست‌وزیر اسبق بود. او وقتی نخست‌وزیر شد میلسپوی آمریکایی را جانشین مشاوران مالی انگلیسی کرد.

۱۸۶. بناپارتیسم به معنای وظیفه بناپارت گونه شاه:

مفهوم بناپارتیسم به عنوان شکلی از قدرت اجرایی، توسط کارل مارکس در کتاب هجدهم برومرلویی بناپارت مطرح و توضیح داده شده است. او می‌نویسد: «بناپارت به عنوان قوه مجریه‌ای که به نیروی مستقل از جامعه تبدیل شده است، احساس می‌کند که رسالت او تأمین «نظم بورژوازی» است. ولی نیروی این نظم بورژوازی، طبقه متوسط است. از این رو، او خود را نماینده طبقه متوسط می‌شمارد و فرمان‌ها را با همین مفهوم و روحیه صادر می‌کند. اما او فقط از آن جهت چیزی شده است که نیروی سیاسی این طبقه را درهم شکسته است و هر روز پیوسته در هم می‌شکند. (...). در عین حال، بناپارت خود را برخلاف بورژوازی نماینده دهقانان و به

طور کلی تمام مردم می‌داند و می‌خواهد طبقات پایین مردم را در چارچوب جامعه بورژوازی خوشبخت سازد (...). علت این رسالت پرتضاد بناپارت تضادهای دولت اوست که با گام‌هایی کورمال و مردد و حرکات نامعین و نوسانی خود می‌کوشد گاه این و گاه آن طبقه را یک روز جلب کند و یک روز مورد تحقیر قرار دهد و تمام این طبقات را به یکسان علیه خود برانگیزد.»

Le 18 Brumaire du L.B., PP. 353-354. *Oeuvres Choiesies*, T. T. Ed. du progrès, Moscou).

اما مفهوم بناپارتیسمی که مارکس توضیح می‌دهد با تحلیل مشخص قدرت گرفتن لویی بناپارت سازگار بود.

باری، در مورد رضاخان باید توجه داشته باشیم که دولت ایران در سال‌های دهه ۱۹۲۰ (۱۳۰۰ ه. ش) در سطح روبنا نمایانگر ساختار آسیایی رو به افول بود. بدین معنا که در سطح اعمال قدرت و نهادهای روبنایی، ایران میراث ساخت آسیایی را حفظ کرده بود. «بناپارت» رضاشاه بیشتر نزدیک به شاه آسیایی بود که خود را بر فراز طبقات گوناگون قرار می‌داد و با لویی بناپارت تفاوت داشت.

187. In: *International communiste*

ارگان تئوریک

کمیته اجرایی بین‌المللی سوم، به زبان فرانسه، شماره ۶، صص ۴۶۸-۴۶۹. ۱۸۸. همان، ص ۴۶۸.

189. Bullard, op. cit., P. 123.

190. Message de sir R. Clive à sir A. Chamberlain du 26 Août 1927, in : B. D.

F. P. , série I.A., vol. 3/ No 532

191. A. Tchervonny, "Les événements de perse" in: *Internationale communiste*, No 6, décembre 1925.

192. "Compte-rendu du VI congrès I. C., in: *Les correspondance international*, No 139, d'octobre 1928, P. 1528

193. Idem.

۱۹۴. «پس از الغای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، که از دستاوردهای لرد کرژن بود، روشن بود که ایران به سوی از هم پاشیدن و فروپاشی کامل پیش می‌رود. در آن زمان، یگانه امید، روی کار

آمدن یک مدیریت و دولت قدرتمند از درون کشور بود؛ سرپرسی لورین به حق و به درستی پیش‌بینی کرده بود که رضاخان برای این نوزایی شخص لایقی است. و بدین سان بود که سلسله قاجاریه از سوی مجلس شورای ملی برکنار شد.»

(Harold Nicolson, "ancien ambassadeur en Iran", friday morning 1941-1944, london, 1944, P. 7 in: J. Tavallali, *La parlement iranien*, thèse, lausanne, 1954, P. 108).

195. Journal officiel de La S.D.N. février 1933 PP. 298-299.

۱۹۶. از سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ه. ش) این تیمور تاش بود که مذاکرات با انگلستان را هدایت می‌کرد.

197. Journal officiel de La S.D.N. février 1933 P. 291.

۱۹۸. مصطفی فاتح، همان، ص ۲۸۷

۱۹۹. نامه تیمور تاش به فیض در ۴ مرداد ۱۳۲۸ در مجلس شورای ملی خوانده شد. در: فاتح، همان، صص ۲۸۷-۲۸۸

۲۰۰. صمد کامبخش، نگاهی به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، چاپ حزب توده به زبان فارسی در اروپا، ۱۹۷۲، صص ۲۵-۲۶.

۲۰۱. همان، ص ۳۶.

۲۰۲. فاتح، همان، ص ۴۲۹.

203. Arnold J. Toynbee, survey of international affairs, 1934, london, oxford, 1935, P. 237.

204. "Mémorandum du 19 décembre 1932 du Royaume-Uni", in: Journal officiel de la S.D.N., décembre 1932, P. 2300

205. Essad Bey, *lépopée du pétrole*, paris, payot 1934, P. 198.

۲۰۶. هنگام آخرین سفر تیمور تاش به لندن، کیف دستی او که حاوی اسناد محرمانه مذاکرات نفت بود، توسط یک جاسوس شوروی ربوده شد. بعدها روزنامه‌ها اعلام کردند که تیمور تاش در عین حال برای اتحاد شوروی جاسوسی می‌کرده و گم شدن اسناد محرمانه فقط یک صحنه‌سازی بوده است تا همکاری او را بهتر بیوشاند.

مدتی بعد از الغای امتیاز داری، تیمور تاش زندانی شد و سپس در زندان به قتل رسید.

(فاتح، همان، صص ۲۹۷-۲۹۸. و نیز نگاه کنید به:

Antoine zaschika, *la guerre secrète pour le pétrole paris*, 1933, P. 197).

۲۰۷. خاطرات هدایت در: فاتح، همان، ص ۲۹۷.

208. E. Sutton, of. P. 75

اسد بی می نویسد:

«در همان روز، ارزش سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در بازار بورس لندن ۲۰ درصد

کاهش یافت.» (Essad Bey, of. cit, p.200)

از سوی دیگر، به گفته زاشیکا، مأمور مخفی روسیه، م. اینهورن می بایست نقش مهمی در

تدارک تحقق امتیاز ایفا کرده باشد.

(Zaschika, of. cit., PP. 148-149)

و سرانجام، ژ. ب. در مقاله‌ای درباره مبارزه بر سر خلیج فارس، می نویسد که پس از الغای

امتیاز:

«اعلام می شود که در پی سقوط ارزش سهام، سهامداران در طی چند روز بیش از ۵ میلیون لیره از

دست داده‌اند...»

(In: la correspondance internatioal, No 2, 7 Janvier 1933, P. 17).

۲۰۹. یادداشت دولت انگلیس به شورای جامعه ملل در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲، در روزنامه رسمی

جامعه ملل متحد، دسامبر ۱۹۳۲، ص ۲۳۰۱.

۲۱۰. همان

211. Journal officiel de La S.D.N février 1933, P. 204

212. In: la correspondance internationale, No 104, 10 décembre 1932, P. 1204.

213. "Mémorandum du 19 décembre 1932 du Royaume-Uni" op. cit., P. 2302.

214. J. B. "La lutte pour le Golf persique" op. cit., P. 17,

نیز بنگرید به:

Alan W. Ford, the anglo - Iranian oil dispute of 1951-1952 U.S.A, University

of california press, 1994.

215. "Mémorandum du 19 décembre 1932 du Royaume-Uni", op. cit., P. 2303.

۲۱۶. یادداشت فروغی (وزیر امور خارجه ایران) در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۲ در:

نشریه رسمی جامعه ملل، فوریه ۱۹۳۲، ص ۳۰۰-۳۰۳.

۲۱۷. نشریه رسمی جامعه ملل، دسامبر، ۱۹۳۲، ص ۲۲۹۶.

۲۱۸. نخعی، همان، صص ۶۹-۷۰.

۲۱۹. در نشریه رسمی جامعه ملل، فوریه ۱۹۳۳، ص ۲۵۲.

مازیار، در مقاله‌ای با عنوان «مبارزه برای نفت ایران و وظایف حزب کمونیست ایران» در

ژانویه ۱۹۳۳ نوشت:

«در عین حال، رضاشاه می‌خواست از تضادهای میان قدرت‌های امپریالیستی استفاده کند و سرمایه‌های آلمانی، ایتالیایی، بلژیکی و فرانسوی را به سوی ایران بکشاند. با این همه، مواضع اصلی اقتصادی هنوز در اختیار امپریالیسم انگلستان هستند. مبارزه رضاشاه برای نفت ایران یک مبارزه ملی اصلاح‌طلبانه است که امکان کاپیتولاسیون [تسلیم] رضاشاه در مقابل امپریالیسم بریتانیا را در اوضاع و احوال کنونی فراهم می‌سازد. مسأله بر سر باز پس گرفتن نفت از سوی حکومت ملی نیست، بلکه نیرنگی است به زیان کارگران: رضاشاه می‌خواهد با شرکت نفت به توافق برسد و بحث فقط بر سر قیمت است.»

(In: la correspondance international, No 1, 4 janvier 1933, P. 10).

۲۲۰. نشریه رسمی جامعه ملل، فوریه ۱۹۳۳، ص ۲۳۵.

۲۲۱. اعلامیه بنش در نشریه رسمی جامعه ملل، ژوئیه ۱۹۳۳، ص ۸۲۷.

222. Shwadrان, of. cit., P. 50.

۲۲۳. صورت جلسات مجلس شورای ملی، دوره پانزدهم، ۲۷ ژانویه ۱۹۴۹ به نقل از پرویز

داور:

Parviz Davar, *Les fondements de La Nationalisation de L'industrie pétrolière en Iran*, Thèse, Bruxelles, 1973-1974, PP. 350-351.

از سوی دیگر، نماینده بریتانیا در شورای امنیت، سرگلاوین جب، در جلسه اول اکتبر

۱۹۵۱ (۱۳۳۰) اظهار داشت:

«... قرارداد ۱۹۳۳ شخصاً با اعلیحضرت شاهنشاه مرحوم رضاشاه پهلوی مورد مذاکره قرار گرفته است. بی‌گمان، رضاشاه پادشاهی مستبد بود و اگر شرکت نفت ایران و انگلیس با شخص او مذاکره نمی‌کرد به عقد قرارداد موفق نمی‌شد.»

(به نقل از داور، همان ص ۳۵۱)

فصل دوم

نفت شمال ایران و رقابت‌های امپریالیستی

I. امتیاز خوشتاریا

۱. ماجراجو و امتیاز نفت

ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۸۶۹ (۱۲۷۵ ه. ش) طی فرمانی استخراج نفت معادن محال ثلاثه (واقع در منطقه تنکابن)، کجور، و کلارستاق (واقع در مازندران) را به محمدولی خان خلعتبری ملقب به سپهدار اعظم اعطا کرد. خلعتبری در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۶ (۷ بهمن ۱۲۹۴) نیز طی توافقی امتیاز بهره‌برداری نشده خود را به دوست گرجی‌اش خوشتاریا^۱ برای مدت ۹۹ سال واگذار کرد.^[۱] باری، تحت فشار ارتش تزاری که شمال ایران را در اشغال داشت، حکومت ایران به میانجیگری وثوق‌الدوله در ۱۲ مارس ۱۹۱۶ (۲۱ اسفند ۱۲۹۴) امتیاز دومی را در اختیار خوشتاریا نهاد.^[۲] این امتیاز، «انحصار اکتشاف و استخراج نفت، گاز طبیعی و

1. Khochtaria

غیره... را در استان‌های گیلان، مازندران و استرآباد برای مدت ۷۰ سال در اختیار وی قرار می‌داد.» [۳]

با این حال، مجلس از تصویب این قرارداد خودداری ورزید، و حکومت ایران مجبور شد آن را بی‌هیچ قید و شرطی لغو کند و مراتب را به تمام هیئت‌های نمایندگی خارجی در ایران اطلاع دهد. [۴]

مدتی بعد، پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر به تمام امتیازات اخذ شده توسط حکومت تزاری و اتباع آن در ایران پایان داد. [۵]

اما خوشتاریا که ماجراجوی بزرگی بود، نمی‌خواست به این آسانی از امتیاز خود چشم‌پوشد. او ابتدا کوشید علاقه سرمایه‌داران فرانسوی و هلندی را به این امتیاز لغو شده جلب کند ولی موفقیتی به دست نیاورد. سپس با شرکت نفت ایران و انگلیس وارد مذاکره شد تا آنها را به خرید امتیاز متقاعد سازد.

حضور امپریالیسم بریتانیا با واسطه شرکت نفت در شمال ایران و کنار مرزهای نخستین دولت کارگری جهان، کامیابی غیرمنتظره‌ای برای حکومت بریتانیا محسوب می‌شد که به تازگی با عدم موفقیت در قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، متحمل شکست شده بود.

از این رو، شرکت نفت ایران و انگلیس با پرداخت مبلغ ۱۰۰ هزار لیره، امتیاز ملغی شده خوشتاریا را خرید و ضمناً او را نیز شریک کرد.

شرکت جدیدی به نام «شرکت نفت شمال ایران» که شعبه شرکت نفت ایران و انگلیس محسوب می‌شد در ۸ مه ۱۹۲۰ (۱۸ اردیبهشت ۱۲۹۹) در لندن با سرمایه ۳ میلیون لیره تشکیل گردید که ۲۵ درصد سهام آن به خوشتاریا تعلق داشت. [۷]

۲. از رقابت انگلیس و آمریکا...

دولت ایران به نخست‌وزیری بورژوازی وطن‌دوست مشیرالدوله پیرنیا، پس از اطلاع از تأسیس «شرکت نفت شمال ایران» یادداشت اعتراضیه‌ای برای سفارت بریتانیا در تهران فرستاد و بر بطلان امتیاز خوشتاریا تأکید کرد. [۸]

در همین زمان، ارل گُرژن به نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران نوشت:
«... فکر می‌کنیم زمان آن فرا رسیده است که دولت ایران قاطعاً مطلع شود که ما به نظر آن دولت درباره لغو امتیاز خوشناریا در مورد نفت و معادن اعتراض داریم و از شرکت نفت ایران و انگلیس در خرید این امتیازها که قانوناً به آن شرکت تعلق گرفته است پشتیبانی می‌کنیم.»^[۹]

اما امپریالیسم بریتانیا فقط با اعتراض ایران مواجه نبود. در واقع، دولت آمریکا نیز به نوبه خود به خاطر رقابت موجود میان دو قدرت به اقدام مزبور اعتراض کرد زیرا منافع شرکت‌های آمریکایی در تاراج ثروت‌های ایران را نادیده گرفته بود.

سخنرانی ۲۹ ژوئن ۱۹۲۰ (۸ تیر ۱۲۹۹) تامس دانل^۱ رئیس مؤسسه نفت آمریکا، مسأله مشارکت آمریکا را برای روزهای آینده روشن می‌سازد:

«همچنین من شگفت‌زده‌ام که می‌بینم دوستان انگلیسی من با این واقعیات که آزادی کاملی باید برای جستجو و اکتشاف زمین‌شناسی چنین فراورده مفیدی برقرار باشد، که تمام محدودیت‌های دولتی باید از بین بروند، و این که دولت‌ها - بویژه حکومت‌های دموکراتیک - نباید در امور اقتصادی اتباع خود یا اتباع سایر کشورها دخالت کنند، با من موافق نیستند. شرکت و مداخله دولت، به سود صلح جهانی در آینده نخواهد بود...»^[۱۰]
اندکی بعد، در اعلامیه‌ای که حسین علاء وزیر مختار ایران در واشنگتن انتشار داد، اظهار کرد که آماده است امتیاز مربوطه را به سرمایه‌داران آمریکایی واگذار کند.^[۱۱]

معاون وزارت خارجه آمریکا در ۱۲ اوت ۱۹۲۰ (۲۱ مرداد ۱۲۹۹) در پاسخ به این پیشنهاد اعلام کرد که شرکت استاندارد اویل در حال مذاکره درباره عقد قرارداد نفتی با مقامات ایرانی است.^[۱۲]

در این میان، بریتانیایی‌ها با بیشترین علاقه ممکن تحول مذاکرات ایران و آمریکا را دنبال می‌کردند. سرگادر^۲ در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۰ (۶ مرداد ۱۲۹۹) در پیامی برای ارل گُرژن

نوشت:

«... از یک سو وزارت جنگ [آمریکا] به ایران علاقه نشان می‌دهد و فعالیت استاندارد اویل را تشویق می‌کند. از سوی دیگر، سرهنگ هاسکل^۱ از هیئت کمک آمریکا به ارمنستان، ظاهراً عواملی [مخفی] در ایران دارد. من به تحقیقات خود ادامه می‌دهم. [۱۳]

باری، بریتانیایی‌ها با وجود نفوذ خود در ایران، نتوانستند مانع رخنه شرکت‌های آمریکایی به صحنه ایران از طریق شرکت نفت استاندارد اویل نیویورک بشوند. مذاکرات میان دولت [ایران] و استاندارد اویل سرانجام در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ (اول آذر ۱۳۰۰) با رأی موافق مجلس، به قانونی انجامید که تصریح می‌کرد:

«ماده ۱ - مجلس شورای ملی اعطای امتیاز نفت در استان‌های آذربایجان، گیلان، خراسان، استرآباد، و مازندران را به شرکت استاندارد اویل می‌پذیرد به شرط آن که:

ماده ۲ - مدت این امتیاز بیش از ۵۰ سال نخواهد بود.

ماده ۳ - بیش از ۱۰ درصد تمام فراورده‌های نفتی استخراج شده از چاه‌ها، قبل از آن

که هر گونه خرجی به آن تعلق گیرد، متعلق به حکومت ایران است...» [۱۴]

اعطای این امتیاز به استاندارد اویل، اعتراض تئودور روتشتاین [وزیر مختار شوروی در ایران] را در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۱ (۲ دی ۱۳۰۰) با استناد به مواد ۱۲ و ۱۳ عهدنامه مودت ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (۲ اسفند ۱۲۹۹) برانگیخت. [۱۵]

۳... تا سازش

وضع ایجاد شده در اثر ظهور شرکت‌های آمریکایی در صحنه نفت ایران، بریتانیایی‌ها را وادار کرد که برای تقسیم شیرینی، امتیازاتی بدهند. لرد کدمن (که در آن زمان مشاور فنی شرکت نفت ایران و انگلیس بود) در پاییز ۱۹۲۱ (پاییز ۱۳۰۰) سفری به ایالات متحد آمریکا کرد، با این هدف که با رؤسای

شرکت استاندارد اوپل سازش کند.^[۱۶] کدمن در طی مذاکرات خود با رقبای آمریکایی برای آنان توضیح داد که بر اساس مواد امتیاز داری، حق احداث لوله نفت به طرف خلیج فارس به شرکت نفت ایران و انگلیس تعلق دارد و استاندارد اوپل ناچار است برای انتقال نفت از شمال ایران یا با دولت شوروی به سازش برسد - که این سازش در آن زمان ممکن نبود^[۱۷] - یا با شرکت نفت ایران و انگلیس کنار بیاید. سرانجام آمریکاییان راه حل دوم - یعنی یگانه راه حل موجود را! - پذیرفتند. در ۳۱ دسامبر ۱۹۲۱ (۱۰ دی ۱۳۰۰) دولت آمریکا [وزارت خارجه] و سفارت انگلیس در واشنگتن در مورد مزبور به توافق رسیدند.^۱

توافق انجام شده نه تنها اعتراض دولت ایران را برانگیخت،^[۱۹] بلکه باعث خشم مردم و روزنامه‌ها در ایران شد که به نکوهش سیاست دولت پرداختند. روزنامه نهضت شرق در تاریخ ۱۲ فوریه (۲۳ بهمن ۱۳۰۰) نوشت:

«ما اعلام می‌کنیم که تصویب اعطای امتیاز نفت به استاندارد اوپل [از سوی مجلس شورای ملی] از سر ناآگاهی صورت گرفته است (...). ما علناً اعلام می‌کنیم که مردم ایران توافق صورت گرفته با استاندارد اوپل را باطل می‌دانند. اگر چند نماینده و وکیل سست عنصر که قبلاً قرارداد نفتی ایران و انگلیس را امضا کرده‌اند باز هم جرئت کنند و قرارداد این دو کمپانی را به رسمیت بشناسند، با قدرتی مرکب از جوانان ایثارگر و فعال سر و کار خواهند داشت که قادرند زنجیرهایی را که انگلستان بر گردنشان افکنده است پاره کنند. در آن صورت، آن‌گاه ایران کشوری آزاد خواهد شد.»^[۲۰]

در ۲ مارس ۱۹۲۲ (۱۱ اسفند ۱۳۰۰) مجلس شورای ملی زیر فشار افکار عمومی از

۱. توافقات صورت گرفته، عبارت بودند از: تصویب امتیاز نفت شمال ایران بین شرکت استاندارد اوپل و شرکت نفت ایران و انگلیس؛ مشارکت استاندارد اوپل در نفت عراق و کاوش نفت در فلسطین همچنین، توافق کلی طرفین در غالب عبارت زیر گنجانیده شده بود:
«اگر برای هر یک از دو دولت آمریکا و انگلیس لازم آید که تقاضای اقدامی درباره امتیاز خوشتراریا در ایران بنماید، هیچیک از دو دولت مزبور اقدام قطعی در این مورد، بدون اطلاع قبلی به طرف دیگر، به عمل نخواهد آورد.»

رأی دادن به طرح توافق میان دو شرکت که توسط مورگان شوستر^۱ (آمریکایی و مسئول مالیه ایران)^[۲۱] تقدیم شده بود خودداری کرد.

۴. شرکت سینکلر وارد بازی می‌شود

یک شرکت دیگر نفتی آمریکایی به نام «شرکت نفت سینکلر^۲» با استفاده از بحران ایجاد شده در اثر توافق استاندارد اوپل و شرکت نفت ایران و انگلیس^[۲۲]، و با تکیه بر گروهی از وکلای مجلس ایران که موافق ورود یک سرمایه آمریکایی «مستقل‌تر» بودند، با هواداران ایرانی خود تماس گرفت تا زمینه را به سود خود آماده سازد.^[۲۳] در ۸ ژوئن ۱۹۲۲ (۱۸ خرداد ۱۳۰۱) گروه نمایندگان موافق با ورود سینکلر به رهبری نصرت‌الدوله [فیروز]، ابتکار پیشنهاد اصلاح لایحه قانونی ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ (۱۱ اسفند ۱۳۰۰) را به مجلس، اصلاحیه‌ای که به سود سینکلر باشد، به عهده گرفت.^[۲۴] بدین ترتیب بود که در ۱۱ ژوئن ۱۹۲۲ (۲۱ خرداد ۱۳۰۱) مجلس شورای ملی پیشنهاد نمایندگان مبنی بر افزودن یک جمله بر ماده اول قانون ۲۲ نوامبر (اول آذر) را پذیرفت و بعد از نام «استاندارد اوپل» جمله: «یا یک شرکت معتبر و مستقل دیگر آمریکایی» را افزود.

وقتی زمینه بدین گونه آماده شد، نماینده سینکلر در ماه اوت ۱۹۲۲ (۱ مرداد ۱۳۰۱) به تهران آمد تا رسماً خواهان امتیاز نفت شمال بشود. با ورود نماینده سینکلر، میان دو جناح بورژوازی ایران در مجلس مبارزه درگرفت: دیوانسالاران دولتی و مالکان ارضی به رهبری قوام‌السلطنه متکی به سیاست انگلیس و ائتلاف میان شرکت نفت ایران و انگلیس و استاندارد اوپل، و نمایندگان خرده بورژوازی و بورژوازی ملی جدید طرفدار سینکلر بودند.

در چنین اوضاعی، نمی‌توان گفت که موضع شرکت نفت ایران و انگلیس روشن بود، و شاهد این مدعا فشرده‌ای از مقاله مجله «اخبار نفت» [اوپل نیوز] است که وابسته به منافع شرکت نفت ایران و انگلیس و حامی دیدگاه‌های آن بود که در شماره ۶ نوامبر

1. Morgan Shuster

2. Sinclair Consolidated Oil Corporation

۱۹۲۲ (۱۵ آبان ۱۳۰۱) خود درباره قضیه سینکلر نوشت:

«توجه به تعداد گزارش‌های دروغینی که با اعمال و حرکات یک شرکت بزرگ و خطرهایی که به همراه دارند مطرح شده است. با این حال، هرگز در مورد شرکت نفت انگلیس و ایران تا این حد نبوده‌اند. پیامی از آمریکن پرس از واشینگتن واصل شده است که تا جایی که ما توانسته‌ایم قضاوت کنیم، حاکی از این است که شرکت نفت ایران و انگلیس از حقوق امتیازات خود در استان‌های شمالی ایران چشم پوشیده است. این مسأله آن چنان از نظر ما حیرت‌انگیز بود که بی‌درنگ، به یک شخصیت مقیم تهران تلگراف کردیم و تقاضا کردیم که بلافاصله تمام اطلاعات مفید را در این باره برای ما ارسال کند. پاسخ را اکنون در دست داریم و در زیر ارائه می‌دهیم. همان‌طور که انتظار داشتیم، این پاسخ کاملاً تکذیب می‌کند که شرکت نفت از حقوق خود صرف‌نظر کرده و این اطلاعات را غلط می‌داند و معتقد است که این حقوق توسط دولت ایران به طور قانونی تضمین شده بوده‌اند.

پیام گزارشگر ما همچنین وضع مربوط به رقابت شرکت آمریکایی در این منطقه از ایران را روشن می‌سازد. شرکت نفت استاندارد اوایل قبلاً برای مشارکت در بهره‌برداری از این امتیازات، با شرکت نفت ایران و انگلیس - که بی‌گمان حقوق ارجحی بر آن دارد، اما با پذیرش یک شرکت آمریکایی، حسن نیت خود را نشان داده است - گام پیش‌نهاد است. شرکت نفت ایران و انگلیس بدین ترتیب پذیرفته است که در این اقدام اقتصادی بزرگ با یک گروه مهم دیگر همکاری کند و تمایل آشکار خود را برای تأمین رضایت آمریکاییان به دوستانه‌ترین وجه نشان داده است.

حکومت انگلستان که متکی به دیدگاه شرکت نفت ایران و انگلیس است، انتظار داشت که دولت آمریکا نیز چنین رفتاری داشته باشد. اوضاع به طرز معقول ادامه می‌یافت، احتمالاً بحث‌هایی که در اوضاعی آشفته از نظر دیپلماسی درگرفته بود پایان می‌پذیرفت.

سینکلر فقط به استدلال زیر بسنده کرد: چون حکومت آمریکا از لحاظ سیاسی از استاندارد اوایل حمایت می‌کند، هیچ دلیلی وجود ندارد که از من نیز پشتیبانی نکند.

ظاهراً این دیدگاه از سوی دیپلماسی آمریکا نیز پذیرفته شده است، گرچه گزارشگر ما در تهران آن را لزوماً اعلام نمی‌کند.

پس معلوم می‌شود که ما به چه راهی می‌رویم: روزی که دوهنی^۱ و همکارانش، شرکت تگزاس و نیم دوجین شرکت‌های دیگر آمریکایی خواهان حمایت دیپلماسی آمریکا شوند، منطقاً نمی‌توان این را از آنها دریغ کرد.

با اطلاعاتی که در دست داریم، در وضعی نیستیم که بتوانیم بگویم اتهامات ذکر شده در فوق چگونه برطرف خواهند شد؛ اما گزارشگر ما، با ایمانی که به گفته‌های او داریم، به روشنی نشان می‌دهد که شرکت نفت ایران و انگلیس در برابر چنین وضعی، خواهان رعایت حقوق خویش است و به هیچ وجه نمی‌خواهد از آن چشم‌پوشد.

نیروهای متعددی وجود دارند که می‌خواهند تخم نفاق پیاشند و موانعی میان شرکت نفت ایران و انگلیس و حکومت ایران ایجاد کنند و ما امیدواریم که بالاخره بهای این کار خود را پردازند.» [۲۶]

مبارزه ایجاد شده میان دو فراکسیون مجلس شورای ملی، با سقوط کابینه قوام که نماینده منافع شرکت نفت ایران و انگلیس بود پایان یافت و مستوفی‌الممالک بورژوا و دموکرات جای او را گرفت.

بدین ترتیب بود که در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۳ (۲۴ خرداد ۱۳۰۲) - چهار روز پس از ورود هری سینکلر به تهران [۲۷] - مجلس به قانونی رأی داد که بر اساس آن، به یک «شرکت مستقل آمریکایی» برای مدت ۴۰ - ۵۰ سال امتیاز نفت اعطا می‌کرد؛ قانونی که اساس قانونی اعطای امتیاز به کمپانی سینکلر در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۳ (۲۹ آذر ۱۳۰۲) را فراهم کرد. [۲۹]

۵. رسوایی و قتل به خاطر نفت

در پایان سال ۱۹۲۳ (اواخر پائیز ۱۳۰۲) یک رسوایی نفتی در ایالات متحد آمریکا

افشا شد.^۱ روزنامه‌های آمریکایی فاش ساختند که آلبرت فال^۲ یکی از وزیران کابینه [وزیر کشور] ذخایر نفتی منطقه «تی پات دم»^۳ را که متعلق به نیروی دریایی آمریکا بوده است به طور غیر قانونی به دوست خود و دوست رئیس جمهور هاردینگ^۴، یعنی به هری سینکلر [رئیس شرکت نفت سینکلر] اجاره داده و مبلغ ۲/۶۰۰/۰۰۰ دلار رشوه گرفته است.^[۳۰] در پس این افشاگری، سایه‌های شرکت نفت استاندارد اویل و شرکت نفت ایران و انگلیس که از حذف کردن رقیب مزاحم سود می‌بردند به چشم می‌خورد.^[۳۱]

اعلام این خبر، و سپس خبر بازداشت سینکلر، باعث واکنش دولت شوروی شد که ضمن ابطال امتیاز سینکلر در جزایر ساخالین، خود به فروش نفت روسیه پرداخت.^[۳۲] نتایج این تصمیم برای سینکلر نسبتاً وخیم بود، چون او نه تنها نفت روسیه را از دست می‌داد بلکه همچنین از امکان انتقال نفت شمال ایران از طریق روسیه شوروی نیز محروم می‌شد.

اما حادثه‌ای که سینکلر را به طور قاطع از صحنه ایران بیرون راند، در تابستان ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ ه. ش) در ایران رخ داد. در ماه ژوئن ۱۹۲۴ (خرداد ۱۳۰۳) یک سلسله تظاهرات و راه‌پیمایی‌های مذهبی از سوی مردم در تهران انجام گرفت.^۵ میجر [سرگرد] رابرت ایمبری^۶، معاون کنسول آمریکا، که به محل تظاهرات رفته بود کوشید تا با دوربین کوچک دستی خود چند عکس بگیرد. آنگاه، انبوه جمعیت که عکس گرفتن را توهین به مقدسات مذهبی تلقی می‌کردند به او حمله بردند و او را کشتند.^[۳۳] اگر به گفته بعضی منابع اعتماد کنیم، میجر ایمبری از طرفداران پروپا قرص اعطای امتیاز به سینکلر بود و

۱. معروف به Oil scandal در تاریخ سیاسی آمریکا. و.

2. Albert Fall

3. Tea Pat Dom

4. Harding

۵. مقصود از واژه «تظاهرات»، رفتن گروه‌های متعدد مردم به محل سقاخانه آقا شیخ هادی برای نذر و نیاز است، و نه تظاهرات سیاسی. و.

6. Major Robert Imbrie

۷. اشاره است به حادثه سقاخانه آقا شیخ هادی در تهران و قتل ایمبری - م.

هم او بود که آقای سینکلر را به نخست‌وزیر ایران معرفی کرده بود. [۳۴]

قتل ایلمبری باعث اعلام حکومت نظامی شد، و مبارزه آشکاری را میان دو جناح بورژوازی ایران برانگیخت که هر یک دیگری را متهم به قتل او می‌کرد. اما در واقع، مسئولان حقیقی این رویداد را بایستی در درون سرویس‌های جاسوسی بریتانیا جستجو کرد. [۳۵]

به نوشته روزنامه «نیویورک هرالد تریبون» مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۹ (۲ مهرماه ۱۳۰۸)، هارولد اسپنسر^۱ نامی (مأمور مخفی بریتانیا در خاور نزدیک) اعلام کرده بود: «ایلمبری توسط اوباشی کشته شد که از مقامات نفتی پول گرفته بودند و این مقامات بیم داشتند که مبادا امتیاز نفت شمال ایران به یک گروه آمریکایی به رهبری سینکلر واگذار شود...» [۳۶]. در پی این حادثه، شرکت سینکلر رسماً اعلام کرد که تصمیم دارد از امتیاز نفت شمال صرف‌نظر کند، و این پیروزی بزرگی برای شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکت استاندارد اویل به شمار می‌آمد!

II. نفت منطقه سمنان

در ۱۸۷۸ (۱۲۵۷ ه.ش) امتیاز (مالکیت) ۳۵ معدن مناطق شاهرود، بسطام، سبزوار، دامغان، و سمنان از سوی ناصرالدین‌شاه به دو بازرگان تهرانی داده شد. طبق اولین فرمان سلطنتی، انحصار استخراج معادن سرب و مس در منطقه شاهرود به حاجی علی اصغر تهرانی واگذار می‌شد و سه فرمان دیگر نیز مالکیت معادن مس، سرب، زغال سنگ و نفت کویر خوریان (واقع در سمنان) را به حاجی علی‌اکبر امیر معادن اعطا می‌نمود.

پس از درگذشت این دو بازرگان، وارثان آنان به فکر استفاده از این فرمان‌ها افتادند. در همان زمان، مقامات روسی می‌کوشیدند از طریق فعالیت‌های سردار اعظم (نوه ناصرالدین‌شاه) که مورد حمایت آنان بود، این معادن را تصاحب کنند. سردار اعظم

1. Harold Spencer

نفت شمال ایران و رقابت‌های امپریالیستی / ۱۶۳

مأمور شده بود امتیازات مزبور را برای مدت ۷۰ سال اجاره کند و بعداً آنها را در اختیار روس‌ها قرار دهد.^[۳۷] اما برپایی جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب اکتبر در روسیه به این برنامه پایان داد.

در سال ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ ه. ش)، خوشناریای گرجی که قبلاً درباره فعالیت‌های او سخن گفته‌ایم، با وارثین دو تاجر فوق‌الذکر تماس گرفت و موفق شد آن امتیازات را با شریک کردن وارثان در شرکتی که می‌خواست تشکیل دهد به دست آورد. در آغاز سال ۱۹۲۵ (زمستان ۱۳۰۳) خوشناریا «شرکت نفت گورین خویان» را با سرمایه ۵۰ میلیون ریال تأسیس کرد،^[۳۸] که سهام آن متعلق به خود او، دوستش [آقامیر] حمزاوی، بانک روسیه و مالکان سابق امتیازها (ستوده و ورثه امین معادن^۱) بود.

با این حال حفاری‌های انجام شده هیچ‌گونه نتیجه‌ای ندادند.

در سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۵) دولت ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس تقاضای کمک کرد تا بررسی کند و ببیند آیا نفت در منطقه سمنان وجود دارد یا نه؛ اما تحقیقات انجام شده به نتیجه منفی رسید. در ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ ه. ش) «شرکت تحقیقات ایران و فرانسه» در پاریس با هدف اکتشاف و استخراج نفت خوریان تشکیل گردید.^[۴۰] چندی بعد، در پی عدم موفقیت حفاری‌های انجام شده، این شرکت کار خود را تعطیل کرد و بدین ترتیب ماجرای نفت سمنان به پایان رسید.

III. امتیاز امیرانیان^۲

در ۱۷ ژانویه ۱۹۳۷ (۲۷ دی ۱۳۱۵) داور وزیر دارایی وقت، لایحه قانونی اعطای انحصار اکتشاف، بهره‌برداری و انتقال نفت شرق و شمال شرقی کشور به «شرکت نفت آمریکا و ایران» (امیرانیان) را برای مدت ۶۰ سال تقدیم مجلس کرد. مجلس ایران در ۴ فوریه ۱۹۳۷ (۱۵ بهمن ۱۳۱۵) این طرح را به تصویب رسانید.^[۴۲] نخستین اقدام شرکت، تأسیس یک شرکت حمل و نقل نفت و متخصص در ساخت لوله نفت به نام

۱. حاج میرزا علی‌اکبر ستوده نماینده ورثه امین معادن و حاج علی اصغر بود. و.

«شرکت لوله نفت ایران» با کمک «استاندارد اویل» بود. در ۴ فوریه ۱۹۳۷ (۱۵ بهمن ۱۳۱۵) دولت ایران امتیاز حمل و نقل نفت و ساخت لوله نفتی را به همان «شرکت لوله نفت» واگذار کرد.^[۴۳] در سپتامبر ۱۹۳۷ (شهریور ۱۳۱۶) شرکت امیرانیان از دولت شوروی حق استفاده از آب‌های آن کشور به منظور واردات ماشین‌آلات و تجهیزات خود به ایران را کسب نمود.^[۴۴] با این حال، در ژوئن ۱۹۳۸ (خرداد ۱۳۱۷) شرکت امیرانیان به دولت ایران اطلاع داد که از استخراج نفت شمال صرف‌نظر کرده است و توضیح داد که انگیزه تصمیم شرکت فقط رقابت بسیار شدید فرآورده‌های نفتی خارجی در بازارهای بین‌المللی بوده است...» اما شرکت، اعتقاد خود را مبنی بر وجود نفت در شمال ایران، ابراز کرد.^[۴۵]

یادداشت‌ها

۱. سلطان‌زاده، ایران، همان، ص ۴۴
اسدبیک ضمن توصیف شخصیت خوشتاریا، می‌نویسد:
«او زاده گرجستان و از اتباع وفادار تزار بود. خوشتاریا فوق‌العاده‌ترین ماجراجویی است که در تجارت شرق در طی دهه‌های اخیر ظهور کرده است.»
(Essad Bey, op.cit., P. 178).
2. Ossetrov, op.cit., P. 112.
۳. فاتح، همان، ص ۳۲۸
4. Ossetrov. op.cit., P. 112.
۵. بنگرید به فصل نخست از بخش یکم.
۶. فاتح، همان، ص ۳۳۱
7. Ossetrov. op.cit., P. 112.
۸. فاتح، همان، ص ۳۳۱
۹. پیام ۳۰ اوت ۱۹۲۰ در B. D. F. P، همان، ص ۶۰۰ شماره ۵۴۶.
10. in: Delaisi, op.cit., PP. 76-77.
۱۱. فاتح، همان، ص ۳۳۲
12. *Foreign Relations of The U.S; Diplomatic Papers*, washington, 1961, vol III

(1920), P. 353

13. B. D. F. P. op.cit., No 526, P. 578

۱۴. فاتح، همان، ص ۳۳۳.

۱۵. در این عهدنامه قید شده بود:

فصل دوازدهم - دولت شوروی روسیه پس از آن که رسماً استفاده از فواید اقتصادی، که مبتنی بر تفوق نظامی بود، صرف نظر نمود، اعلان می نماید که علاوه بر آنچه در فصول ۹ و ۱۰ ذکر شده، سایر امتیازات نیز که دولت سابق تزاری عنفاً برای خود و اتباع خود از دولت ایران گرفته بود، از درجه اعتبار ساقط می باشند.»

«فصل سیزدهم - دولت ایران از طرف خود وعده می دهد که امتیازات و مایملکی را که مطابق این عهدنامه به ایران مسترد شده است، به تصرف و اختیار و یا استفاده هیچ دولت ثالث و اتباع دولت ثالث واگذار ننموده و تمام حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران محفوظ بدارد.»

(In: Ducroq, op.cit., P. 113)

۱۶. زنگنه، همان، ص ۱۹۹

۱۷. روزنامه پراودا مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۲ می نویسد:

«این امتیازات در صورتی قابل بهره برداری هستند که قابل انتقال از طریق سرزمین روسیه باشند. حکومت روسیه، در مرز ایران و روسیه تحمل استقرار یک مرز سرمایه داری را که بتواند در فرصت مناسب امتیاز را تبدیل به یک پایگاه نظامی سازد که تهدیدی برای روسیه به شمار می رود نخواهد داشت.

(cité par Edward Carr, *la Révolution bolchévique 1917 1923*, trad. français, Paris, Ed. de Minuit, 1969-1924, T.3, P. 479.)

18. *Foreign Relations of United States*, op.cit., T.2, 1936 (sur l'année 1921), P. 65.

۱۹. فاتح، همان، ص ۳۳۶.

20. Cité par G. Ducroq, op.cit., P. 169. voir également: Ossetrov, op.cit.,

P. 114.

21. Shwadrom, op.cit., P. 88

۲۲. شرکت سینکلر که از حمایت هوور وزیر (بازرگانی آمریکا) برخوردار بود، یک امتیاز نفتی در جزایر ساخالین واقع در روسیه شوروی به دست آورده بود. بدین ترتیب امیدوار بود که بتواند با کمک شوروی، نفت ایران را از طریق خاک آن کشور عبور دهد.

۲۳. زنگنه، همان، ص ۲۰۱. نیز بنگرید به Sutton، همان، ص ۳۹.

24. Ossetrov. op.cit., P. 114.

۲۵. فاتح، همان، ص ۳۳۶.

۲۶. نشریه «اوایل نیوز» مورخ ۶ نوامبر ۱۹۲۲ (به نقل از دوکروک) مقاله «حکومت شوراها و مسأله نفت در ایران» در:

La Revue du Monde musulman, op.cit., PP. 169-170.

27. Essad Bey, op.cit., P. 115.

28. Ossetrov, op.cit., p115.

29. Shwdran, op.cit., P. 91

30. Essad Bey, op.cit., P. 290-291.

Voir également: Jean-Michel charlier et Pierre Demaret. *Hoover, le grand Patron du F. B. I*, Paris. Robert Laffont. 1976, P. 61

۳۱. در این باره در Correspondance Internationale مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۳۲، می‌توان چنین خواند:

«این مبارزه بر سر نفت شمال ایران، به علت رسوایی نفتی که در بهار ۱۹۲۴ در آمریکا رخ داد، برای مدتی به پس صحنه رانده شد. به یاد داریم که در جریان این رسوایی، معلوم شد که تعداد زیادی از دولتمردان آمریکایی آلوده فساد شده و از شرکت‌های نفتی آمریکایی رشوه دریافت کرده‌اند.

اقدام شرکت‌های انگلیسی - آمریکایی در چنگ انداختن به نفت شمال ایران، به این علت که دولت شوروی امتیازات نفتی کسب شده توسط حکومت تزاری در شمال ایران را به آن شرط لغو کرده بود که به سرمایه‌داران خارجی واگذار نشود.

سرمایه‌داری آمریکا بارها طی سال‌های اخیر کوشیده است تا به بازار ایران دست پیدا کند (مشارکت در ساخت راه‌آهن در ایران، مذاکرات استاندارد اوایل و سینکلو با دولت ایران درباره کسب امتیاز نفت، و بالاخره فعالیت ۵ ساله مشاور مالی آمریکایی، میل‌سپو، که طرحی برای «بازسازی اقتصادی» ایران به کمک سرمایه آمریکایی تهیه کرده بود). شکست این اقدامات، که بخش اعظم آن مروهون رقابت انگلیسی‌ها بود، به هیچ وجه «حرکت به سوی شرق» سرمایه‌داری آمریکا را تضعیف نکرد و آخرین اخبار حاکی از تلاش‌های بنگاه‌های اقتصادی متعدد آمریکایی (جنرال موتورز، فایو استون، یونیتد ایرکرافت کوپوریشن) برای جنگ‌اندازی به بازار ایران، این امر را به خوبی اثبات می‌کند.

(V. Petrin, "La lutte pour le pétrole de la Perse" op.cit., P. 1215)

۳۲. زنگنه، همان، ص ۲۰۴

۳۳. اسد بیک، همان، صص ۱۷۴ - ۱۷۵.

۳۴. همان، ص ۱۸۵

۳۵. همان، ص ۱۸۶

۳۶. به نقل از Zischka، همان، ص ۱۴۷

۳۷. فاتح، همان، ص ۳۴۴

۳۸. نخعی، همان، ص ۱۰۵

۳۹. فاتح، همان، ص ۳۴۷

۴۰. زنگنه، همان، ص ۲۱.

۴۱. این شرکت توسط Delaware Oil co (که برای استاندارد اوایل کار می‌کرد) و کمپانی

«تگزاس اوایل کو» کنترل می‌شد. (پی‌یر فونتن، جنگ سرد نفت پاریس، پایو، ۱۹۵۶،

صص ۱۴۰ - ۱۴۱)

۴۲. نخعی، همان، ص ۹۴.

۴۳. همان، صص ۹۹ - ۱۰۰.

44. Shwadram, op.cit., PP. 96-97

۴۵. نخعی، همان، صص ۱۹۱ - ۱۹۳.

فصل سوم

از تغییر شکل سلطه تا ملی شدن

I. امتیاز ۱۹۳۳

رهبان ایران قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه.ش) را یک پیروزی بر شرکت نفت ایران و انگلیس و نیز بر دولت انگلیس می‌پنداشتند.

از این رو، بهتر است «مزایا» و «زیان‌های» این «پیروزی» را بشناسیم. نخست، مزایای آن برای دولت ایران:

(۱) پذیرش اصل پرداخت حق الامتیاز برای هر تن به میزان ثابت «۴ شیلینگ برای هر تن نفت فروخته شده برای مصرف در ایران یا صادره از ایران»^[۱]

(۲) ماده مربوط به پرداخت ۱۶ درصد از سود خالص که در امتیاز داری قید شده بود، جای خود را به ماده دیگری می‌داد که قید می‌کرد: «پرداخت مبلغی معادل با ۲۰ درصد آنچه اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره به صاحبان سهام عادی کمپانی نفت ایران و انگلیس توزیع می‌گردد»^[۲] که به معنای افزایش درآمد دولت ایران بود.

(۳) حدود حوزه امتیاز نمی‌بایست از یکصد هزار میل مربع تجاوز نماید.^[۳] این مقدار مساحت از آن رو تعیین شده بود که بتوانند امتیازات دیگری به قدرت‌های جدید (بویژه

آمریکا) که در صحنه نفت ایران در پی ضعف نسبی امپریالیسم بریتانیا ظاهر شده بودند اعطا کنند. از سوی دیگر ماده ۳ نیز در همان راستا مقرر می‌داشت:

کمپانی حق غیر انحصاری ساختن و داشتن لوله‌های حمل نفت را خواهد داشت» [۴]
 (۴) ماده ۵ امتیاز پیش‌بینی می‌کرد که هرگونه توسعه خط تلگراف، راه آهن و تلفن می‌بایست با اجازه قبلی از دولت ایران انجام گیرد. [۵]

(۵) ماده ۱۶ مقرر می‌داشت، «مسلم است که کمپانی، صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را به اندازه‌ای که اشخاص ذی صلاحیت و باتجربه در ایران یافت می‌شود، از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیر فنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهند بود.» [۶]

(۶) برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت ایران، شرکت مبلغ یک میلیون لیره به حساب دولت ایران واریز خواهد کرد. [۷]

اکنون به بررسی چند نکته اساسی که منافع حقیقی امتیاز سال ۱۹۳۳ را برای امپریالیسم بریتانیا و شرکت نفت آشکار می‌سازد می‌پردازیم.

(۱) ماده ۲۶ این امتیاز، تاریخ انقضای آن را در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ (۱۰ دی ۱۳۷۲) قرار می‌داد [۸]، حال آنکه امتیاز داری - اگر لغو نمی‌شد - در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰ ه. ش) به پایان می‌رسید. بدین ترتیب امتیاز جدید، طول مدت را ۳۲ سال افزایش داده بود. اما این افزایش مدت، نفع دیگری برای کمپانی داشت که مهندس حسینی از یاران دکنتر مصدق آن را به خوبی روشن کرده است:

«وقتی در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ ه. ش) رضاشاه در حالت خشم قرارداد داری را پاره می‌کند، کمپانی پس از مذاکرات طولانی، افزایش سهم ایران را می‌پذیرد، و در عوض مدت ۳۲ سال به طول امتیاز می‌افزاید. خوب، حالا مهارت و تردستی کمپانی را ببینید: براساس برآوردهای بریتانیایی‌ها، جمع تأسیسات در آن زمان ۲۰۰ میلیون لیره ارزش داشت، یعنی ۳ درصد سود برای انقضای قرارداد در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) که ۳۰۰ میلیون لیره می‌شد. بدین ترتیب که به برکت تمدید قرارداد، کمپانی یک هدیه سالانه ۱۵ میلیون لیره‌ای به دست می‌آورد. باری، هرگونه افزایش موافقت شده در مورد ایران فقط

۵ میلیون لیره در سال می شود!»^[۹]

۲) کمپانی از پرداخت هرگونه حقوق گمرکی یا عوارض بر واردات لوازم ضروری برای ادامه عملیات و نیز بر صادرات نفت معاف می شد.^[۱۰] از سوی دیگر، در امتیاز به سود کمپانی، یک معافیت مالیاتی ۳۰ ساله برای تمام عملیات در ایران پیش‌بینی شده بود.^[۱۱]

۳) در ماده ۲۱ امتیاز قید شده بود که:

«این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آتیه به وسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچ یک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجرایی قابل تغییر نخواهد بود.»^[۱۲]

متقابلاً کمپانی انگلیسی:

«حق داشت در آخر هر سال مسیحی، این امتیاز را ترک نماید مشروط به اینکه دو سال قبل از آن، دولت را از نیت خود کتباً مطلع نماید.»^[۱۳]

این به معنای آن بود که مقامات ایرانی به یک رابطه قدرت که قبلاً هم به سود آنها نبود، مشروعیت بخشیده باشند. شرکت نفت ایران و انگلیس «این دولت درون دولت»^[۱۴] که با این امتیاز تقویت شده بود، فعالیت‌های خود را در زمینه بسیار مساعدتری از سر گرفت. توسعه فزاینده فعالیت‌ها به شرکت نفت امکان داد که در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) میدان نفتی «نفت سفید» را کشف کند. یک سال بعد، با راه‌اندازی پالایشگاه جدید کرمانشاه، «شرکت نفت کرمانشاه» توسط شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس شد.

و سرانجام در سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) بهره‌برداری از معادن آغاچاری و گچساران آغاز گردید.

II. اوضاع ایران در آستانه دومین جنگ جهانی

۱. درباره دیکتاتوری

از سالهای دهه ۱۹۳۰ [دهه ۱۳۱۰ ه. ش.] اقدامات سرکوبگرانه رضاشاه علیه

مخالفان و بویژه روشنفکران شدت گرفت. رضاشاه که از زمان به قدرت رسیدن از هیچ اقدام سرکوبگرانه در مورد سازمانهای سیاسی یا سندیکایی خودداری نکرده بود، در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ (۲۲ خرداد ۱۳۱۰) یک قانون ضد کمونیستی را که به «قانون سیاه» مشهور شده است، در مجلس شورای ملی به تصویب رسانید^۱، و بر اساس آن، سازمانهای سیاسی یا افرادی که گرایش‌های مارکسیستی داشتند ممنوع و مستوجب مجازات می‌شدند. با تصویب این قانون، شالوده‌ای «قانونی» برای اعمال پلیس سیاسی رضاشاه فراهم شد که در رأس آن شخصی به نام سپهریاس مختاری قرار داشت که به سرکوب مخالفان، بازداشت و قتل آنان و اعمال شکنجه در مورد تمام مخالفان سیاسی، از هر دسته و گروه، مشهور شده بود. در این باره یکی از مدافعان سلسله پهلوی یعنی آقای صاحب جمع، می‌نویسد:

«یک سیستم پلیسی بسیار مؤثر، و حتی به نظر بعضی‌ها زیاده از حد کارآمد، مورد استفاده قرار گرفت که تبدیل به قدرتمندترین ارگان کشور شد و عملاً بر جان و مال همه تسلط داشت.» [۱۷]

با این حال، در این فضای سرکوبگرانه، مثنی از روشنفکران در خارج از کشور به سازماندهی مقاومت ادامه دادند. در برلین، گروهی از مارکسیستها به رهبری دکتر تقی ارانی مجله «پیکار» را انتشار می‌دادند و در آن به انتقاد و نکوهش ترور و ارباب در ایران می‌پرداختند. دکتر ارانی پس از بازگشت به ایران در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹) همراه با رفقاییش به مبارزه خود ادامه داد و از سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۱) انتشار مجله ثنوریک مارکسیستی «دنیا» را آغاز کرد.

با این حال، این هسته مارکسیستی نتوانست بیش از چند سال فعالیت و دوام داشته باشد. صمد کامبخش، یکی از رفقای این گروه (و یکی از رهبران بعدی حزب توده!) دکتر ارانی و دوستانش را به پلیس لو داد و این عده که شمارشان به ۵۳ نفر می‌رسید (این عده بعدها به «گروه ۵۳ نفر» مشهور شدند) در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶) توسط پلیس

۱. «قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت»، مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰. و.

سیاسی رضاشاه بازداشت شدند و بر اساس «قانون سیاه» در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷) به زندانهای درازمدت محکوم گشتند. دکتر ارانی در سال ۱۹۴۰ (۱۳۱۹) در زندان به قتل رسید^۱ و رفقای پس از سقوط رضاشاه آزاد شدند.

باید در اینجا یاد آور شویم که لو دادن گروه ۵۳ نفر توسط کامبخش، که بعدها معلوم شد عامل مخفی استالین بوده است، امری تصادفی نبود^[۱۸]! در واقع، استالین مطلقاً نمی‌توانست بپذیرد که پس از نابود کردن «حزب کمونیست ایران» به کمک رضاشاه، گروه مارکسیستی دیگری که تحت کنترل او نباشد در ایران شکل بگیرد. نابودی عناصر ضد استالین «حزب کمونیست ایران» در محاکمات ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ ه. ش) مسکو نظیر سلطانزاده، شاهدهی است بر این واقعیت.

ولی گروه ارانی یگانه گروهی نبود که به مبارزه با خودکامگی رضاشاه برخاسته بود. جناح‌های دیگری نیز که نظام دیکتاتوری رضاشاهی را مورد تهدید قرار می‌دادند سرکوب می‌شدند. چنان که در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۸ (۱۳۱۲ و ۱۳۱۷ ه. ش) دو گروه از افسران مخالف دیکتاتوری به ترتیب به رهبری سرهنگ پولادین و سرهنگ [ستوان دوم محسن] جهانسوز بازداشت و تیرباران شدند.^[۱۹]

۲. اوضاع کلی اقتصادی

پیش از این یاد آور شدیم که در پی بحران اقتصادی جهانی سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ ه. ش) که باعث گسیختگی پیوندهای تجارتي میان ایران و بازار جهانی سرمایه‌داری شد، بر توسعه صنایع جانشین واردات افزوده شد و بدین گونه بود که بورژوازی ملی جوان ایران تقویت گردید. بخشی که این تحول در آن آشکارتر به چشم می‌خورد، بخش نساجی بود. در واقع در سال‌های میان ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ (۱۳۰۸ و ۱۳۱۲ ه. ش) شاهد ظهور کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی «میهن»، «ریزباف»، «رحیم‌زاده» و «زاینده‌رود» در منطقه اصفهان هستیم^[۲۰]. در عین حال، در همین دوره بود که کارخانه‌های «ریسندگی»

۱. بر اساس خاطرات رفقای او (انور خامه‌ای و خلیل ملکی و دیگران) دکتر ارانی در زندان بیمار شده و درگذشته است - م.

در سمنان و «بافندگی» در شیراز، کارخانه «ریسندگی و بافندگی» در اصفهان و کارخانه «حاجی ارهانی آقا» در یزد تأسیس شدند.^[۲۱]

به هر حال، امکانات مالی بورژوازی ملی جوان محدود بود و به زودی ناچار شد به سوی دولت روی آورد که یگانه مالک منابع مادی کافی برای کمک به توسعه این صنعت جدید محسوب می‌شد. از آن زمان، رخنه در دستگاه دولت و کنترل آن، به صورت مسئله‌ای حیاتی برای بورژوازی جوان درآمد. انباشت سرمایه ملی مستلزم خدمات دولتی و ابزارهای سیاسی و نظامی بود.^[۲۲]

در این راستا، نخستین اقدام ملیون عبارت بود از فشار آوردن بر مقامات دولتی - بویژه رضاشاه - تا آنان را به سوی پذیرش سیاست حمایت از اقتصاد ملی برانند. بدین سان بود که بین سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۴ (۱۳۱۱ و ۱۳۱۳ ه. ش) دولت رأساً ابتکار تأسیس کارخانه‌های متعددی را برعهده گرفت (کارخانه‌های سیمان، چای، قیر، پارچه، ابریشم، نساجی و کارخانه‌های متعدد تصفیه قند) که به زودی نقش مهمی در نیمه صنعتی شدن کشور ایفا کردند.^[۲۲]

با این همه، بی‌گمان مهمترین اقدام دولت همانا تصویب قانون ۲۵ فوریه و ۱۱ مارس ۱۹۳۱ (۶ اسفند و ۲۰ اسفند ۱۳۱۰) در زمینه انحصار تجارت خارجی بود.^[۲۳]

از سوی دیگر، قانون ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۲ (۱۹ تیر ۱۳۱۱) محدودیت‌های ایجاد شده از سوی دولت در مورد واردات را در مورد ماشین‌آلات، قطعات یدکی و ملزومات ضروری برای تأسیس صنایع جایگزین از میان می‌برد.^[۲۳] و سرانجام این که دولت جهت تهیه سرمایه‌های لازم برای توسعه صنایع، با تصویب قانون ژانویه ۱۹۳۳ (دی ۱۳۱۱) اجازه یافت که در یک مدت ۱۰ ساله کلیه اراضی دولتی را از طریق مزایده به اشخاص حقیقی به فروش برساند.^[۲۵] و بالاخره با قانون اول مارس ۱۹۳۶ (۱۰ اسفند ۱۳۱۴) دولت کنترل ارز در مورد تمام معاملات با خارج را برعهده گرفت.^[۲۶]

در آستانه جنگ جهانی دوم (در سال‌های ۱۹۳۷ - ۱۳۱۶/۱۹۳۸ - ۱۳۱۷ ه. ش) روابط بازرگانی میان ایران از یک سو و اتحاد شوروی و آلمان از سوی دیگر، به سطح بسیار بالایی رسید. تجارت خارجی ایران (به جز نفت) اساساً میان اتحاد شوروی

(۳۵/۹ درصد) و آلمان (۲۱/۱ درصد)، آمریکا (۱۰/۴ درصد) و بریتانیا (۸/۲ درصد) تقسیم می‌شد.^[۲۷] برعکس، با در نظر گرفتن صادرات نفت، انگلستان کماکان شریک تجاری اصلی ایران محسوب می‌شد، گرچه این موفقیت انگلستان در اثر رقابت آلمانی‌ها، رو به ضعف می‌رفت. در واقع، نزدیکی اقتصادی و سیاسی ایران و آلمان که از سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ ه. ش) رو به فزونی نهاده بود، نمی‌توانست بریتانیایی‌ها را بی‌تفاوت بگذارد. رخنه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آلمان - به عنوان یک کشور سرمایه‌داری - در ایران، برتری انگلستان را در تمام منطقه مورد تهدید قرار می‌داد آن هم در زمانی که خاورمیانه از موقعیت استراتژیک مهمی برخوردار شده بود.

۳. نفوذ آلمان

فرایند رخنه امپریالیسم آلمان در ایران که از فردای جنگ جهانی اول آغاز شده بود،^[۲۸] در آغاز جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. بین سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۳۲ (۱۳۰۶ و ۱۳۱۱ ه. ش) در حالی که شرکت هواپیمایی «یونکرس» آلمان تراپری هوایی میان دو کشور را برعهده داشت، رضاشاه از مهندسان و کارکنان فنی آلمانی برای ساخت راه آهن سراسری ایران دعوت کرد.^[۲۹] در ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ه. ش) دکتر بوتزکه^۱ به عنوان مشاور مالی دولت ایران استخدام شد. یک سال بعد، دکتر لیندن بلات^۲ به سمت مدیر بانک ملی ایران منصوب شد و پروفسور لوندهاف^۳ ریاست مدرسه صنعتی تهران را برعهده گرفت.^[۳۰]

در ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ ه. ش) قراردادی برای ساخت یک کارخانه ذوب آهن توسط آلمانی‌ها در ایران، بین دو دولت به امضاء رسید. البته اجرای این طرح در اثر شروع جنگ جهانی، متوقف ماند. در همین دوره، معماران و مهندسان آلمانی ساختمانهای عمومی متعددی در تهران بنا کردند که بویژه به ساختمان بانک ملی و ایستگاه راه آهن می‌توان اشاره کرد.^[۳۱]

1. Bötze

2. Linden Blatt

3. Londhaff

اما یورش حقیقی امپریالیسم آلمان به ایران در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ ه. ش.) آغاز شد و این زمانی بود که رایش [سوم] طی فرمانی اعلام کرد که ایرانیان شامل قانون نژادی نورمبرگ^۱ نمی‌شوند چون آنان نیز از «نژاد خالص آریایی» هستند. بی‌درنگ پس از انتشار این فرمان و به ابتکار روزنبرگ^۲، بروشورهای تبلیغاتی به چاپ رسیدند که روابط ایران و آلمان را به اوج رسانیدند و در میان مدارس ایرانی توزیع شدند. در همین زمان، دکتر شاخست^۳ (رئیس «رایش بانک») مسافرتی به ایران کرد تا یک قرارداد مهم تجارتي را امضا کند. در ۱۹۴۰ (۱۳۱۹ ه. ش.) هنگامی که آقای اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی به آلمان رفت و به حضور هیتلر و گورینگ^۴ رسید، رهبر «سازمان جوانان نازی» نیز سفری رسمی به تهران انجام داد.^[۳۲] تمام این فعالیت‌ها قاعدتاً به ورود انبوه عاملان و جاسوسان آلمانی به ایران برای تدارک حمله به اتحاد شوروی انجامید.

در اکتبر ۱۹۴۰ (مهر ۱۹۱۹) دو مأمور مخفی مهم آلمان به نام‌های رومان گامتا^۵ و فرانتس مایر^۶ به تهران آمدند. در آوریل ۱۹۴۱ (فروردین ۱۳۲۰) یک مأمور آلمانی دیگر به نام مایور یولیوس برتولت شولتس^۷ به تبریز رفت. نخستین اقدام مأموران آلمانی در طی زمستان ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ (۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ ه. ش.) ایجاد حزب یا سازمان «ملیون ایران» بود که ایرانیان هوادار نازی را در سازمانی واحد گرد می‌آوردند.^[۳۳] بالاخره، نزدیک به ۳۲۰۰ متخصص و مأمور آلمانی در این دوره در ایران کار می‌کردند^[۳۴]، و سهم تجارت ایران با آلمان به میزان ۴۵/۵ درصد (در مقابل ۸ درصد سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳) رسیده بود.^[۳۵]

در چنین اوضاع و احوالی، دستیابی به چاه‌های نفت ایران، تبدیل به مهمترین هدف سیاست توسعه‌طلبی امپریالیسم آلمان شده بود.

1. Nuremberg
3. Schacht
5. Goering
7. Franz Mayer

2. Rosenberg
4. Reichsbank
6. Roman Gametta
8. Major Julius Berthold Schulze

III. جنگ جهانی دوم و نفت ایران

اعلام بی طرفی دولت ایران در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ ه. ش.) نتوانست متفقین را فریب دهد و آنها در ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱ (۲۸ تیر ۱۳۲۰) از رضاشاه خواستند که آلمانی‌های مقیم ایران را اخراج کند. باری، برای بریتانیای کبیر، آن قدر که حفاظت از منافع نفتی خویش و شرکت نفت در ایران اهمیت داشت، مبارزه با نازیسم اهمیت نداشت؛ چنان که وینستون چرچیل نوشته است:

«چاه‌های نفت ایران نخستین عنصر با اهمیت در جنگ را تشکیل می‌دهند.» [۳۶] وزیر خارجه بریتانیا^۱ ضمن تأیید هدف‌های آن کشور، در یادداشتی که در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ (۳۱ تیر ۱۳۲۰) برای چرچیل می‌فرستد، می‌نویسد:

«من امروز صبح دوباره مسأله اعمال فشار بر ایران را بررسی کردم. هر قدر بیشتر امکانات را بررسی می‌کنم بیشتر برایم روشن می‌شود که هر چیز به یک عامل بستگی دارد: آیا ما می‌توانیم نیروهای کافی در عراق متمرکز سازیم تا از چاه‌های نفت ایران دفاع کنیم؟ حتی کمترین فشار اقتصادی بر ایران، در صورتی که نتوانیم از لحاظ نظامی این فشار را عملی سازیم، خطرناک است. زیرا شاه به خوبی آگاه است که چاه‌های نفت تا چه اندازه برای ما اهمیت دارند، و اگر از سوی ما احساس دشمنی کند، احتمال دارد که دست‌پیش را بگیرد (...). یک عنصر مهم دیگر، تقویت سریع عراق است. اگر روسیه مغلوب شود، ما باید خودمان برای اشغال حوزه‌های نفتی ایران آمادگی داشته باشیم (...).» [۳۷]

پیداست که موقعیت بسیار خطیر بود و بریتانیایی‌ها فقط می‌خواستند یک چیز را نجات دهند و آن هم چاه‌های نفت بود. پس لازم بود که پیش از اشغال ایران، تمام جزئیات را بررسی کنند. رهنمودهای چرچیل در ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۱ (۹ مرداد ۱۳۲۰) در این مورد، دقیقاً در همین راستا بودند:

«ما بدون داشتن برنامه‌های کاملاً روشن و مشخص برای مقابله با احتمالات گوناگون،

نباید به اقداماتی چنین خطرناک متوسل بشویم. مثلاً اگر نیروهای ایرانی مستقر در پیرامون چاه‌های نفت اهواز به همه کارمندان شرکت نفت حمله کنند و آنان را به گروگان بگیرند، چه اتفاقی خواهد افتاد (...)? آیا ویران کردن چاه‌های نفت برای اینکه به دست ما نیفتند برای آنان خطرناک است (...)? آیا نیروهای در اختیار ما آن قدر کافی هستند که بتوانند برغم مخالفت محلی و رسمی ایرانیان، میدان‌های نفتی را اشغال کنند (...)? این سؤالات و پرسش‌های بسیار دیگر، نیاز به بررسی دارند.^[۳۸] سپس او پیشنهاد می‌کند که کمیسیونی برای بررسی تمام این مسائل تشکیل شود.^{تبرستان}

۱. سقوط دیکتاتوری و تأسیس حزب توده

دولت ایران در پیامی که به تاریخ ۶ اوت ۱۹۴۱ (۱۵ مرداد ۱۳۲۰) برای متفقین فرستاد قاطعانه اعلام کرد که به هیچ رو «مأموران و اتباع» آلمانی مقیم ایران را اخراج نخواهد کرد.^[۳۹] این پیام، بهانه لازم را به نیروهای بریتانیایی و شوروی - و بعدها آمریکایی - داد تا بتوانند سرزمین ایران را در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) اشغال کنند.^[۴۰]

پس از آغاز عملیات اشغال، بی‌درنگ پالایشگاه آبادان تصرف شد و تحت کنترل واحدهای نظامی بریتانیایی قرار گرفت. در ۲۷ اوت (۵ شهریور ۱۳۲۰) نیروهای اشغالگر نخست‌وزیر ایران را تغییر دادند^۱ و محمدعلی فروغی جای علی منصور را گرفت، و یک روز بعد، نخست‌وزیر جدید فرمان رضاشاه را که به ارتش ایران دستور می‌داد دست از مقاومت بردارند، انتشار داد.^[۴۱] نیروهای بریتانیایی پس از آن‌که واحدهای مدافع شهر اهواز را وادار به تخلیه آن شهر کردند، «به آسانی» کنترل میدان‌های نفتی جنوب کشور را به دست گرفتند.^[۴۲]

رضاشاه که از سوی انگلیسی‌ها متهم به همکاری با نازی‌ها بود، مجبور شد توسط همان کسی که در روی کار آمدن وی کمک کرده بودند در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۶

۱. صحیح‌تر آن است که گفته شود علی منصور (نخست‌وزیر وقت) استعفا داد. و.

شهریور ۱۳۲۰) به نفع پسر ارشدش از سلطنت کناره‌گیری کند.^[۴۳]

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰) پیمان اتحاد سه‌گانه ایران، بریتانیا و اتحاد شوروی به امضا رسید که در آن، نیروهای متفق متعهد شده بودند به «تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال سیاسی ایران احترام بگذارند» و اعلام کردند که نیروهای اشغال‌کننده حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ، ایران را تخلیه خواهند کرد.^[۴۴]

در نوامبر ۱۹۴۲ (آبان ۱۳۲۱) نیروهای آمریکایی که در این زمان به نیروهای شوروی و بریتانیا در ایران ملحق شده بودند، نیروی «فرماندهی خلیج فارس» مرکب از ۳۰ هزار نفر نظامی به فرماندهی ژنرال دانلد ه. کائلی^۱ را تشکیل دادند.^[۴۵] سرنگونی دیکتاتوری رضاشاه توسط نیروهای متفقین، دوران کوتاهی از آزادی را در پی داشت که در طی آن، سازمان‌های سیاسی بسیاری، بویژه حزب استالینی توده، تشکیل شدند.

حزب توده در سپتامبر ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰) در جریان یک گردهمایی به ریاست سلیمان‌میرزا اسکندری (از شاهزادگان قاجار و پدر دبیر کل کنونی حزب^۲) که شخصی بورژوا - دموکرات بود تأسیس شد.^۳ نخستین اعضای این حزب جدید را روشنفکران مارکسیست تشکیل می‌دادند که از گروه ۵۳ نفر (گروه دکتر ارانی) برخاسته و پس از سقوط رضاشاه، از زندان آزاد شده بودند. بلافاصله عناصر استالینی، بویژه چند نفری که قبلاً عضو «حزب کمونیست ایران» بوده و توانسته بودند زنده بمانند، در حزب توده رخنه کردند. حضور ارتش سرخ در ایران، به حزب توده امکان داد که با عضوگیری از تمام عناصر فرصت‌طلب و جاه‌طلب، به سرعت گسترش یابد. این حزب به سرعت در مراکز کارگری و محافل روشنفکری که آن را یگانه امکان برای دستیابی به تغییرات واقعی می‌پنداشتند، جا باز کرد.

حزب توده که نتوانسته بود رهبرانی را برای حزب پرورش دهد و نیز این واقعیت که اعضای حزب، انقلاب اکتبر شوروی را با استالین همانند می‌انگاشتند، به سرعت تبدیل به ابزاری در اختیار دیوانسالاری استالینی شد. بنابراین، حزب توده هرگز یک حزب

1. Donal H. Conolly

۳. در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۲۰ و.

۲. ایرج اسکندری. و.

کمونستی، حتی در ابتدا استالینی، نبود. اساسنامه آن نیز هیچ اشاره‌ای به مارکسیسم نداشت. [۴۶]

۲. نخستین انتخابات پس از دوران دیکتاتوری

در اول دسامبر ۱۹۴۳ (۱۰ آذر ۱۳۲۲)، استالین، چرچیل و روزولت در کنفرانس تهران بیانیه مشترکی انتشار دادند که در آن زیان‌های وارده به ایران در اثر جنگ را پذیرفته و سه دولت متعهد می‌شدند که به ایران کمک اقتصادی بنمایند. افزون بر این، بیانیه تأکید می‌کرد که سه دولت به استقلال و حاکمیت ایران احترام گذاشته و آن را رعایت خواهند کرد. [۴۷] در همین زمان، نخستین انتخابات مجلس دوره چهارم پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه برگزار گردید. سازمان‌های سیاسی متعدد که با استفاده از نسیم آزادی شکل گرفته بودند در مبارزات انتخاباتی شرکت جستند.

با این حال، بریتانیایی‌ها که به خوبی می‌دانستند این آزادی اجباری ممکن است چه خطرهایی برای تسلط آنها در پی داشته باشد، بیکار ننشستند. آنان برای دومین بار از خدمتگزار تبعیدی خود سیدضیاءالدین طباطبایی کمک خواستند. او نیز در سپتامبر ۱۹۴۳ (شهریور ۱۳۲۲) از اقامتگاه خود در حیفا^۱ راهی ایران شد و بی‌درنگ به گردآوری عناصر هوادار انگلیس در یک سازمان سیاسی دست راستی به نام «حزب وطن» پرداخت و همین امر به او امکان داد که در انتخابات جدید شرکت جوید. [۴۸]

امپریالیسم بریتانیا به زودی توانست میوه ابتکار خود را بچیند. در واقع هنگام رأی‌گیری، حزب وطن اکثریت کرسی‌های مجلس شورا را به خود اختصاص داد. با این حال، در مقابل جناح راست، دو جناح دیگر نیز در انتخابات به موفقیت نسبی رسیده بودند. در یک سو، حزب استالینی توده قرار داشت که ۹ نماینده به مجلس فرستاد، و در سوی دیگر، نمایندگان ملی‌گرا و وطن دوست و ضد امپریالیست بودند که از منافع بورژوازی ملی (میهن دوست) دفاع می‌کردند و از پشتیبانی فراوان مردم برخوردار بودند.

رهبر این جناح اخیرالذکر، دکتر محمد مصدق بود که در سراسر زندگی سیاسی خود با دیکتاتوری رضاشاه مبارزه کرده بود.

در ۳۱ اوت ۱۹۴۴ (۹ شهریور ۱۳۲۳) کابینه جدید توسط نخست‌وزیر محمد ساعد تشکیل شد.^[۴۹] ضمن آن‌که تبلیغات طرفدار انگلیس نیز تشدید گردید. تبلیغاتی که رهبری آن با سرهنگ هابسون^۱ از شرکت نفت بود و در آن زمان در رأس «سازمان تدارک‌رسانی خاورمیانه» قرار داشت.^[۵۰] علاوه بر آن، سفارت بریتانیا در تهران نیز به یک مرکز تدارکاتی این تبلیغات تبدیل شده بود. خان لمبتون^۲، وابسته مطبوعاتی سفارت، هیچ فرصتی را برای فعالیت تبلیغاتی به سود حکومت خویش از دست نمی‌داد. روزنامه «تهران دیلی نیوز» که به فراوانی از سوی سفارت توزیع می‌شد به طور مؤثری در این تبلیغات سهیم بود.^[۵۱]

با این همه، انگلیسی‌ها دیگر ارباب مطلق ایران نبودند. آنان بویژه ناگزیر بودند که روی نفوذ فزاینده ایالات متحد آمریکا در ایران، حساب کنند.

۳. حضور آمریکاییان در ایران

در پایان سال ۱۹۴۲ (پائیز ۱۳۲۱) حکومت ایران برای دومین بار کارشناس مالی آمریکایی یعنی دکتر آرتور میلسپو^۳ را استخدام کرد تا به وضع مالی کشور سروسامان دهد.^[۵۲] در ۴ مه ۱۹۴۳ (۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۲) مجلس قانونی را تصویب کرد که به دکتر میلسپو اجازه می‌داد از خدمات متخصصان آمریکایی استفاده کند. پس از چند صبحی، تعداد ۳۵ کارشناس آمریکایی استخدام شدند و هفت سازمان ایرانی زیر کنترل مشاوران آمریکایی قرار گرفت. بدین سان ر. ویویان^۴ امور صنایع، ج. ت. هادسون^۵ امور عام‌المنفعه، ب. آی. لمب^۶ امور قیمت‌ها، ا. فرگوسن^۷ امور توزیع، و ف. ف. شیلدز^۸

1. Hobson

3. Arthur C. Millspaugh

5. G. T. Hudson

7. E. Ferguson

2. Miss A. Lambton

4. R. Vivian

6. B. I. Lamb

8. F. F. Shields

امور راه‌ها و حمل و نقل را هدایت می‌کردند. [۵۳]

در طی همان سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ ه. ش.) یک هیئت نظامی مهم آمریکا به ریاست ژنرال ریدلی^۱ و معاونت سرهنگ دامند^۲ به تهران آمد. همچنین به منظور ساماندهی وضع ژاندارمری ایران، دولت ایران سرهنگ نورمن شوراتسکف^۳ (رئیس پلیس سابق ایالت نیوجرسی) را استخدام کرد. [۵۴] یک کارشناس پلیسی دیگر به نام تیمرمن^۴ نیز بین سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ (۱۳۲۱ و ۱۳۲۳ ه. ش.) فعالیت‌های پلیس ایران را سرپرستی می‌نمود. و بالاخره از ژانویه ۱۹۴۵ (دی‌ماه ۱۳۲۳) ت. س. یانگ^۵ فرستاده «خدمات اطلاعاتی آمریکا» از طریق انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا» سرپرستی اشاعه تبلیغات وسیع هواداری از آمریکا را بر عهده گرفت. [۵۵]

۴. کنفرانس نفت در واشنگتن

به دنبال کنفرانس تهران، مبارزه بر سر نفت ایران میان شرکت‌های متعدد رقیب، آشکارا شدت گرفت. در اکتبر ۱۹۴۳ (مهرماه ۱۳۲۲) نماینده‌ای از شرکت «رویال داچ شل» برای درخواست امتیاز نفت جنوب شرقی کشور به تهران آمد [که یک شرکت انگلیسی - هلندی بود]. دو شرکت دیگر، و این بار آمریکایی، یعنی «استاندارد واکيوم اویل کو»^۶ (یکی از شعبه‌های استاندارد اویل نیوجرسی و سوکونی واکيوم^۷) و «سینکلر اویل کو» در فوریه ۱۹۴۴ (بهمن ۱۳۲۲) همین تقاضا را از مقامات ایرانی مطرح کردند. [۵۶]

کابینه ساعد برای آن‌که بتواند در مورد اعطای امتیاز به این شرکت‌ها تصمیم بگیرد، دو کارشناس آمریکایی به نام‌های هربرت هوور^۸ و آ. آ. کیرتیس^۸ را استخدام کرد تا به این موضوع رسیدگی کنند.

1. C. S. Ridley

2. Dumand

3. H. Norman Shwarzkoph

4. L. S. Timmermann

5. T. C. Young

6. Standard vaccum oil co

7. Secony-vaccum

8. Herbert Hoover et A. A. Curtice

اما شرکت‌های آمریکایی بایستی ابتدا موافقت شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت بریتانیا را کسب می‌کردند. از این رو، نخستین کنفرانس آمریکا و انگلیس درباره نفت در آوریل ۱۹۴۴ (فروردین ۱۳۲۳) در واشنگتن برگزار شد.

در مراحل اولیه این کنفرانس، افراد زیر شرکت داشتند: سرویلیام فریزر^۱ (از شرکت نفت ایران و انگلیس)، سرفردریک گادبر^۲ (از رویال داچ شل)، سرویلیام براون^۳ معاون ثابت وزارت بازرگانی بریتانیا، آ. و. کلارک^۴ (از دربارداری بریتانیا)، ف. هارمر^۵ (از خزانه‌داری بریتانیا)، ج. ه. لوراجتل^۶ (از وزارت خارجه)، ف. ک. استارلینگ^۷ (از وزارت انرژی بریتانیا)، چارلز رینر^۸ (مشاور نفتی)، و رالف. ک. دیویس^۹ (عضو نمایندگان مجلس آمریکا در کمیسیون مدیریت نفت در دوره جنگ)

در مراحل بعدی این کنفرانس از ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۴ (۳ مرداد ۱۳۲۳) این بار با حضور لرد بیور بروک^{۱۰} (وزیر تدارکات بریتانیا)، ریچارد لو^{۱۱} (وزیر انگلیسی)، کوردل هال^{۱۲} (وزیر خارجه آمریکا)، جیمز فورستال^{۱۳} (وزیر نیروی دریایی آمریکا) و شخصیت‌های مهم دیگر برگزار شد. این کنفرانس سرانجام به توافقی میان انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در ۸ اوت ۱۹۴۴ (۱۷ مرداد ۱۳۲۳) انجامید، توافقی که خط جداکننده‌ای میان نواحی نفتی مختلف می‌کشید.

این توافق هرگز مورد تصویب پارلمان‌های بریتانیا و آمریکا قرار نگرفت ولی مفاد اصلی آن عملاً به اجرا درآمد. [۵۹]

با این حال، هرگز نباید پنداشت که کابینه ساعدست‌های بازی برای اعطای امتیاز داشت. در ۱۰ اوت ۱۹۴۴ (۱۹ مرداد ۱۳۲۳)، دکتر رضا رادمنش (عضو فراکسیون حزب

1. Sir William Frasor

3. Sir William Brown

5. F. Harmer

7. F. C. Startling

9. Ralph K. Davies

11. Richard Law

13. James V. Forrestal

2. Sir. F. Godber

4. A. W. Clarke

6. J. H. Le Rougetel

8. Charles Rayner

10. Lord Beaverbrook

12. Cordell Hull

توده در مجلس و یکی از رهبران این حزب) پرسشی را از نخست‌وزیر درباره مذاکرات میان شرکت‌های نفتی آمریکایی و ایران مطرح نمود. او در این پرسش، بویژه تأکید کرد که:

«مایلم بگویم که من و رفقایم در هر حال با اعطای امتیاز به دولت‌های خارجی مخالف هستیم.»

ساعت در پاسخ به این پرسش اعلام کرد که نمایندگان مجلس را در جریان تحول مذاکرات خواهد گذاشت.^[۶۰]

دولت ایران در اثر فشار نمایندگان ملی‌گرا، کمی بعد مجبور شد تصمیم‌گیری در مورد هرگونه مذاکره درباره نفت در طول دوره جنگ را معلق بگذارد.

IV. استالینیسیم و نفت ایران

تباهی دستگاه حکومت شوروی - بنابه عللی که تحلیل آن از حوصله این تحقیق بیرون است - به صورت غضب قدرت توسط استالین و استالینیسیم نمودار شد. استالینیسیم فقط عبارت از اسقرار یک دیکتاتوری پلیسی، اعمال ارباب و وحشت، از میان بردن «دموکراسی کارگری» و نابود کردن انقلابیون در درون کشور نبود؛ بلکه افزون بر اینها، در سطح بین‌المللی نیز این معانی را داشت: منافع «انقلاب سوسیالیستی جهانی» را تابع نیازهای دیپلماسی کرملین کردن^۱، استفاده از احزاب استالینی شده و بهره‌برداری از نهضت‌های توده‌ای به عنوان وسیله‌ای در رقابت با دولت‌های غربی، و بالاخره کنار گذاشتن سیاست خارجی انقلاب اکتبر، و جستجوی مناطق نفوذ از طریق تقسیم جهان با قدرتهای بزرگ.^[۶۳]

در این چارچوب است که نگرش حکومت شوروی به مسأله نفت و سیاست ارتجاعی آن را در ارتباط با جنبش‌های توده‌ای در ایران باید مورد بررسی و تحلیل قرار داد. نگرش و سیاستی که در واقع امپریالیستی بود.

۱. چنان که در مورد میرزا کوچک‌خان در همین کتاب دیدیم، پایه‌گذار این سیاست خارجی در واقع خود لنین بوده است - م.

۱. اتحاد شوروی تقاضای امتیاز نفت می‌کند

در ششم سپتامبر ۱۹۴۴ (۱۵ شهریور ۱۳۲۳) هیئتی از شوروی به سرپرستی سرگئی کافتارادزه^۱ [معاون وزارت خارجه شوروی] به تهران آمد و پس از سفر کوتاهی به مناطق نفتی شمال کشور، تقاضای امتیاز بهره‌برداری نفت کویر خوریان را مطرح کرد. [۶۴] اما از آنجا که دولت ایران تصمیم گرفته بود تا مدتی که جنگ جهانی در جریان است هیچ گونه امتیاز نفتی به هیچ کشور خارجی ندهد، تقاضای شوروی مورد قبول قرار نگرفت: در ۱۱ اکتبر ۱۹۴۴ (۱۹ مهر ۱۳۲۳) دولت ایران رسماً اعلام کرد که نمی‌تواند چنین امتیازی را به دولت اتحاد شوروی اعطا کند. [۶۵]

خودداری ایران [۶۶] موجب مبارزه سیاسی بزرگی بین طرفداران و مخالفان اعطای امتیاز شد. کادر رهبری حزب توده که مدافع منافع دستگاه استالینی بود، به تبلیغ به سود اعطای امتیاز پرداخت، که چنان که می‌دانیم با سخنان قبلی دکتر رادمنش در مجلس تعارض داشت. فراکسیون بورژوا - دموکرات مجلس به رهبری دکتر مصدق نیز با اعطای هرگونه امتیاز مخالفت می‌کرد. سیاست دنباله‌روی حزب توده از مسکو، به فراکسیون مصدق امکان داد که در رأس جنبش مخالفت با اعطای هرگونه امتیاز نفت به خارجیان قرار گیرد.

کابینه ساعد که از یک سو تحت فشار حزب توده، و از سوی دیگر زیر فشار فراکسیون‌های ضد امپریالیستی بورژوازی قرار گرفته و قادر به حل مسئله نفت نبود در ۹ نوامبر ۱۹۴۴ (۱۸ آبان ۱۳۲۳) مجبور به استعفا شد و جای خود را به مرتضی قلی بیات نخست‌وزیر جدید داد. [۶۷]

این مبارزه سرانجام به آنجا منجر شد که مجلس طرح قانونی ۲ دسامبر ۱۹۴۴ (۱۱ آذر ۱۳۲۳)^۲ دکتر مصدق [۶۸] را پذیرفت که در آن قید شده بود.

«ماده اول - هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت

1. Serguie I. kavataradzé

۲. عنوان قانونی و صحیح آن، «قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت با خارجی» هاست. و.

می‌کنند، نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و غیرمجاور و یا نمایندگان شرکت‌های نفت، و هرکس غیر از اینها، مذاکراتی که صورت رسمی و قانونی دارد بکنند و یا اینکه قراردادی امضاء نمایند.

ماده دوم - نخست‌وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و به طرزى که دولت ایران معادن خود را استخراج و اداره می‌کند، مذاکره نمایند و باید مجلس شورای ملی را از جریان مذاکرات مستحضر نمایند.»

بالاخره در ماده ۳ این قانون، مجازات ۳ تا ۸ ساله حبس [مجرد] برای متخلفان پیش‌بینی شده بود.^[۶۹]

این قانون شالوده جنبش ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق را تشکیل داد. با این حال، رهبران شوروی حاضر به عقب‌نشینی نبودند. گرومیکو^۱ (سفیر وقت شوروی در آمریکا) در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۴ (۷ دی ۱۳۲۳) در پاسخ نامه مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۴۴ (۸ آبان ۱۳۲۳) استتینیوس^۲ وزیر خارجه آمریکا، نوشت:

«دولت شوروی نمی‌تواند این استدلال را بپذیرد که اعطای امتیاز نفت [ایران] به اتحاد شوروی ممکن است به حاکمیت ایران لطمه بزند. اگر این استدلال درست باشد، در این صورت، در درجه اول این بریتانیای کبیر است که، چنان که می‌دانیم، مدت درازی است که شرکت نفتی بزرگی در ایران دارد و به حاکمیت آن کشور لطمه می‌زند.»^[۷۰] به سخن دیگر، دستگاه استالینی [به جای پذیرش نقض حاکمیت ایران توسط انگلیس] حاضر بود به انکار این واقعیت پردازد که شرکت نفت ایران و انگلیس به حاکمیت آن کشور لطمه زده است به شرطی که خود، امتیاز نفت شمال را کسب کند. پس در اینجا یک چانه‌زنی صاف و ساده مطرح بود که در کنفرانس یالتا ادامه یافت.

۲. تقسیم نفت در یالتا

مسئله نفت ایران و تقاضای امتیاز از سوی اتحاد شوروی، در کنفرانس یالتا که در ۴

1. Gromyco

2. Stettinius

فوریه ۱۹۴۵ (۱۵ بهمن ۱۳۲۳) آغاز شد مطرح گردید. در واقع، جلسه مورخ ۸ فوریه (۱۹ بهمن ۱۳۲۳) به مسأله نفت ایران اختصاص داشت. در طی این جلسه، آقای ایدن^۱ (نماینده دولت بریتانیا) اعلام کرد که دولت متبوع وی: «در مورد نیاز شوروی به نفت ایران، بحثی [مخالفتی] ندارد و در چارچوب سیاست بریتانیا نیست که مانع به دست آوردن امتیاز نفت شمال ایران توسط اتحاد شوروی بشود. واقعیت این است که اتحاد شوروی بازار طبیعی این نفت محسوب می شود» و تصریح کرد که دولت بریتانیا هیچ مانعی در راه اعطای این امتیاز ایجاد نخواهد کرد.^[۷۱] بدین ترتیب حکومت بریتانیا تقسیم منابع نفتی [ایران] را می پذیرفت تا بتواند نفت جنوب را برای خود حفظ کند. پس از سخنان ایدن، آقای مولوتف^۲ [نماینده دولت شوروی] به تشریح روشی پرداخت که مذاکرات میان شوروی و حکومت ایرن جریان یافته و اظهار امیدواری کرد که این مذاکرات از سر گرفته شوند.^[۷۲] بالاخره استتینیوس نیز که نماینده دولت آمریکا بود، ضمن ابراز همبستگی با شوروی، اعلام کرد: «شرکتهای آمریکایی نیز قبلاً برای کسب امتیاز نفت با دولت ایران وارد مذاکره شده بوده اند اما این مذاکرات در پی تصمیم مجلس ایران قطع شده است. در نتیجه این شرکت ها نیز وضعی مشابه شوروی دارند...» پس از پایان مذاکرات، هیئت های انگلیسی و آمریکایی یک بار دیگر تصریح کردند که دولت های آنان با اعطای امتیاز استخراج نفت شمال ایران به اتحاد شوروی مخالف نیستند.^[۷۳]

بدین ترتیب، در این عرصه نیز مانند عرصه های دیگر، کنفرانس یالتا به اصل تقسیم جهان (و در اینجا، نفت ایران) میان سه قدرت بزرگ اعتبار و مشروعیت بخشید.^[۷۴] اما برپایی جنگ سرد و اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی باعث دگرگونی تصمیم مزبور شد و مبارزه برای ایجاد مناطق نفوذ میان دولت های آمریکا، بریتانیا و شوروی خصلتی مشخص تر یافت.

«کمیته فرعی افزایش توان تسلیحاتی کمیته هماهنگ کننده ناوگان جنگی آمریکا» در

گزارش محرمانه مورخ ۲۱ مارس ۱۹۴۶ (اول فروردین ۱۳۲۵) درباره سیاست آمریکا در ایران اعلام می‌کرد که: «سیاست ایالات متحده آمریکا نسبت به ایران، وجود یک موجودیت سیاسی [حکومت] قدرتمند را که قادر به حفظ امنیت داخلی خویش باشد، ملحوظ می‌دارد. ما برای دستیابی به این هدف، تجهیز ارتش و پلیس و ژاندارمری ایران با سلاح‌ها و تجهیزات را با نظر مساعد می‌نگریم...»^[۷۵] بدین ترتیب طی ماه مه ۱۹۴۶ (اردیبهشت ۱۳۲۵) آمریکا به ایران یک کمک نظامی شامل تجهیزات گوناگون نظامی، هواپیما، زرهپوش و نظایر آن را به ارزش ۶۰ میلیون دلار اعطا کرد تا «امنیت داخلی» کشور را تقویت کند.^[۷۶] در مورد بریتانیایی‌های نیز چنان‌که چرچیل می‌نویسد: «مسائل خطیر و ظریف نفت، کمونیسم و آینده ایران پس از پایان جنگ، در پس زمینه همچنان مطرح بود...»^[۷۷]

دولت شوروی نیز از آن پس جوایز ابزار و اهرم فشاری برای کسب امتیاز نفت شد.

۳. غائله آذربایجان و مسأله نفت

استان آذربایجان - غنی‌ترین استان ایران از لحاظ اقتصادی - دارای پیشینه مبارزاتی بسیار مهمی بود. سیاست تمرکز اجباری اعمال شده توسط رضاشاه^[۷۸]، بیشتر به زبان اقلیت‌های مختلف قومی به اجرا درآمده بود و از این رو مردم این استان از مدت‌های مدید از ستم حکومت مرکزی در رنج بودند.

در ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ ه. ش.) «حزب دموکرات آذربایجان» تشکیل شد. در میان رهبران این حزب، مبارزان سابق حزب کمونیست ایران از جمله جعفر پیشه‌وری وجود داشتند.^[۷۹] حزب دموکرات آذربایجان مناسب‌ترین موقع را برای تأسیس خود انتخاب کرده بود. در واقع، حضور ارتش سرخ و ضعف حکومت مرکزی به این حزب امکان داد که کامیابی‌های بزرگی به دست آورد.

در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ (۲۹ آبان ۱۳۲۴) «کنگره آذربایجان» با شرکت ۷۰۰ نماینده حزبی در تبریز گشایش یافت.^[۸۰] این کنگره اعلام کرد که مردم آذربایجان حق دارند «خود بر خویش حکومت کنند، در مجلس تهران نماینده داشته باشند، حکومت خاص

خویش را تأسیس کنند، و ضمن احترام به استقلال و تمامیت کشور، زبان خاص خود را مورد استفاده قرار دهند.»^[۸۱] این درخواست‌ها، خواست‌های تقریباً تمام مردم آذربایجان بود که فعلاً در انتخابات مجلس آذربایجان که از ۲۷ نوامبر تا ۳ دسامبر ۱۹۴۵ (۶ تا ۱۲ آذر ۱۳۲۴) برگزار شد، شرکت کردند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ (۲۱ آذر ۱۳۲۴) این مجلس، تشکیل «جمهوری خودمختار آذربایجان» را رسماً اعلام کرد و بلافاصله دولتی به ریاست جعفر پیشه‌وری تشکیل شد.^[۸۲]

به رغم ضعف و خطاهای رهبری حزب دموکرات آذربایجان مبنی بر نفوذ استالین‌گرایی، و وابستگی به ارتش سرخ - اصلاحات مهمی از سوی حکومت خودمختار انجام گرفت که مهمترین آنها عبارت بودند از:

- ۱) اصلاحات ارضی و توزیع رایگان زمین‌های متعلق به دولت و مالکان بزرگ میان کشاورزان فقیر و بی‌زمین.^۱
- ۲) ایجاد تعاونی ماشین‌های کشاورزی.
- ۳) ملی کردن بانک‌ها.
- ۴) انحصار بازرگانی خارجی.
- ۵) معافیت درآمدهای بسیار کم از پرداخت مالیات.
- ۶) ایجاد ساعات کار ثابت و نظارت کارگران بر بنگاه‌های اقتصادی.
- ۷) ایجاد مدارس و مرکز کارآموزی در روستا.
- ۸) ایجاد دانشگاه تبریز.^۲

۱. «در اصلاحات کشاورزی، هدف ریشه‌کن کردن نظام ارباب و رعیتی نبوده است. تقسیم اراضی نیز کلی و عمومی نبوده، فقط شامل جزئی از زمین‌ها یعنی اراضی خالصه [دولتی] و زمین داران فراری می‌شده و قسمت اعظم اراضی همچنان به صورت ارباب و رعیتی باقی مانده بود.» (عبدالله برهان، «درد زمانه و درد زمان» در: نگاه نو، شماره ۳۹) - م.

۲. «تأسیس دانشگاه از این هم مفتضحانه‌تر بود. این دانشگاه دارای یک ساختمان و سه استاد بود که دو دانشکده را اداره می‌کردند. مدیریت دانشکده پزشکی با دکتر جهانشاهلو بود که یک سال قبل تحصیلات پزشکی خود را در تهران نیمه تمام رها کرده و در تبریز یگانه استاد دانشکده و هم همه کاره آنجا بود. در دانشکده ادبیات دو استاد تدریس می‌کردند (پیشه‌وری و بی‌ریا) که هیچ یک از آن دو لیسانس هم نداشتند» (همان، ص ۱۰۵) - م.

در پی این اصلاحات، هزینه زندگی بین ۳۰ تا ۴۰ درصد کاهش یافت و وضع کارگران بهبود پیدا کرد.^[۸۳]

برای حکومت ایران، برای قدرت‌های غربی، و حتی برای اتحاد جماهیر شوروی، نمونه آذربایجان سرمشقی خطرناک و مفسری بود؛ نباید اجازه داده می‌شد که شیوع پیدا کند: پس نهضت می‌بایست پیش از آن‌که به تمام ایران سرایت کند سرکوب می‌شد. برای حکومت شوروی نیز این بازی [سیاسی] بسیار مهم بود، زیرا می‌خواست از این نهضت - و از آنچه نیرویش تشکیل می‌داد یعنی ارتش سرخ - برای اهدافی توسعه‌طلبانه خود و کسب امتیازات نفتی مورد آرزویش استفاده کند.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵ (۵ آذر ۱۳۲۴) بریتانیای کبیر از شوروی خواست که نیروهایش را از خاک ایران خارج کند و ضرب‌الاجل آن را ۲ دسامبر ۱۹۴۶ (۱۱ آذر ۱۳۲۵) تعیین کرد.^[۸۴] در جلسه مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۴۵ (۲۸ آذر ۱۳۲۴) کنفرانس مسکو، ف. بایرنس^۱ (وزیر خارجه آمریکا) از استالین درباره علت حضور نیروهای شوروی در ایران سؤال کرد. استالین این حضور را با نگرانی درباره حفظ میدان‌های نفتی باکو در مقابل هرگونه تهاجم احتمالی [آلمان] توجیه نمود و تصریح کرد که دولت او، براساس قراردادی که امضا کرده، حق دارد ارتش خود را تا ۱۵ مارس ۱۹۴۶ (۲۴ اسفند ۱۳۲۴) در ایران نگاهدارد.^۲

A- موافقتنامه قوام - سادچیکف

در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۹ دی ۱۳۲۴) دولت ایران به دخالت دولت شوروی در امور داخلی ایران اعتراض نمود^۳ و به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد.^[۸۶] با این حال، مؤثرترین اقدام سردمداران حکومت ایران توسط به احمد قوام (قوام‌السلطنه)^[۸۷] بود که او در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۶ (۷ بهمن ۱۳۲۴) جایگزین کابینه

1. F. Byrnes

۲. اشاره به فصل پنجم «پیمان اتحاد سه‌گانه» و مکاتبات سفیر شوروی با مقامات ایرانی است. و.

۳. ارتش سرخ مستقر در ایران، به نیروهای ایرانی اجازه حرکت به سمت شمال را نداد. و.

حکیمی شد. [۸۸]

در ۱۹ فوریه (۳۰ بهمن ۱۳۲۴) نخست‌وزیر جدید در رأس یک هیئت آشتی به مسکو عزیمت نمود. [۸۹] استالین در مذاکراتی که با قوام داشت، پیشنهادهای زیر را مطرح کرد:

اعطای عنوان فرماندار کل به نخست‌وزیر آذربایجان؛

این‌که حکومت آذربایجان وزیر جنگ و وزیر امور خارجه نداشته باشد؛

حکومت آذربایجان سالانه ۳۰ درصد از درآمد خود را به حکومت مرکزی تهران

تحويل دهد؛

ایجاد یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی که در آن، شوروی ها ۵۱ درصد و

ایرانیان ۴۹ درصد سهام را داشته باشند. [۹۰]

و دقیقاً همین نکته اخیر بود که برای حکومت استالین بیشترین اهمیت را داشت. قوام

در ۱۱ مارس (۲۰ اسفند ۱۳۲۴) با رد پیشنهادهای استالین به تهران بازگشت. مهلت

تعیین شده توسط متفقین برای خروج نیروهای شوروی از ایران در ۲ مارس (۱۱ اسفند

۱۳۲۴) منقضی شده بود. شوروی‌ها که هنوز نیروهای خود را از ایران خارج نکرده

بودند در ۴ مارس (۱۳ اسفند) یک اعتراض رسمی از سوی حکومت بریتانیا، و در ۶

مارس (۱۵ اسفند) اعتراض مشابهی را از سوی آمریکا دریافت کردند. [۹۱] در ۱۹ مارس

۱۹۴۶ (۲۸ اسفند ۱۳۲۴) حسین علاء نماینده دائمی ایران در سازمان ملل، موضوع را

به شورای امنیت ارجاع داد. [۹۲] اما مباحثات در این شورا به نتیجه‌ای نرسید.

در ۴ آوریل (۱۵ فروردین ۱۳۲۵) در پی تصمیم حکومت ایران برای پس گرفتن

شکایت خود - به علت مذاکراتی که با مقامات شوروی در جریان بود - شورای امنیت

تصمیم گرفت ادامه رسیدگی به شکایت ایران را تا ۶ مه ۱۹۴۶ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۵)

به تعویق بیندازد. [۹۳]

بالاخره مذاکرات میان دو دولت در ۵ آوریل ۱۹۴۶ (۱۶ فروردین ۱۳۲۵) به توافقی

میان قوام و سادچیکف^۱ (سفیر شوروی در تهران) انجامید که در آن قید شده بود:

« ۱- نیروهای ارتش سرخ حداکثر تا یک ماه و نیم از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ (۴) فروردین ۱۳۲۵) تمام سرزمین ایران را ترک خواهند کرد.

۲- توافق در مورد تشکیل یک شرکت مختلط نفتی ایران و شوروی و مواد آن موکول به تصویب مجلس شورای ملی ایران (دوره پانزدهم) و طی ۷ ماه آینده از تاریخ ۲۴ مارس (۴ فروردین ۱۳۲۵) خواهد شد.

۳- مسأله آذربایجان، که یک امر داخلی ایران تلقی می‌شود، توسط دولت ایران و مردم آذربایجان حل خواهد شد...» [۱۹۵]

در این توافق، رابطه میان مسأله نفت و امتیازات داده شده به قوام توسط حکومت شوروی در مورد مسئله آذربایجان آشکارا به چشم می‌خورد. جعفر پیشه‌وری پس از اطلاع از نتایج این توافق، تفسیر زیر را به عمل آورد:

«آنچه در این سند رسمی ما را شگفت‌زده می‌سازد این است که در آن، درباره مسائل نفت و انتخابات سخن می‌گویند و در واقع انسان احساس می‌کند از وجود او به عنوان یک وسیله استفاده کرده‌اند. مسأله نفت یک امر ساده اقتصادی و مربوط به سیاست خارجی است. به هر حال، درهم آمیختن این قضیه با قضیه آذربایجان چیزی مغایر با عقل سلیم است. این اصل که مسأله آذربایجان یک مسئله داخلی ایران است، حتی توسط آقای قوام پذیرفته شده است.» [۱۹۶]

البته پیشه‌وری از سیاست استالین تعجب کرده بود و این اظهارات نشان می‌دهند که او می‌کوشیده تا راه‌گزینی از این سیاست پیدا کند. با این حال، طبق توافق انجام شده، تخلیه ایران از نیروهای شوروی در ۹ مه ۱۹۴۶ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵) [۱۹۷] آغاز شد و بدین‌گونه راه سرکوب انقلاب آذربایجان توسط حکومت ایران هموار گردید. قوام در ابتدا برای به دست آوردن فرصت و تضعیف جنبش، به شگرد مذاکره با رهبران آذربایجان دست زد.

در ۲۳ مه ۱۹۴۶ (۲ خرداد ۱۳۲۵) هیئتی به ریاست مظفر فیروز (معاون نخست‌وزیر) راهی تبریز شد؛ در ۱۴ ژوئن ۱۹۴۶ (۲۵ خرداد ۱۳۲۵) او موفق شد به توافقی با رهبران آذربایجان دست یابد؛ توافقی که ضمن ارائه وعده‌هایی درباره بعضی

اصلاحات، خواسته‌های جنبش خودمختاری طلب را باطل می‌کرد (انحلال ارتش آذربایجان، کنترل گمرکات، امور مالی و حتی مجلس آذربایجان). [۹۸]

یک مانور ماهرانه دیگر قوام، وارد کردن سه وزیر توده‌ای در کابینه خود بود تا بدین وسیله فشار کارگران صنعت نفت را کاهش دهد و در عین حال آذربایجانیان را به مبارزه بطلبد. فراموش نکنیم که اگر در مرحله نخست، این خود شووری بود که مستقیماً از منافع نفتی خویش در ایران دفاع می‌کرد، در مراحل بعد در واقع حزب توده مأمور پیگیری این دفاع شده بود. بدین ترتیب بود که در ۲۴ اوت ۱۹۴۶ (۱۱ مرداد ۱۳۲۵) سه تن از رهبران حزب توده یعنی آقایان اسکندری، کشاورز و یزدی به ترتیب به مقام وزیران کار [پیشه و هنر] و فرهنگ و بهداری منصوب شدند. [۹۹]

اما طولی نکشید که حزب توده از همکاری خود با قوام مأیوس شد و وزیران توده‌ای در ۱۷ اکتبر همان سال (۲۵ مهر ۱۳۲۵) استعفا دادند. قوام که به نتیجه دلخواه رسیده بود، کابینه خود را ترمیم کرد^[۱۰۰] و برای درهم کوبیدن جنبش آذربایجان آماده شد. [۱۰۱] ارتش ایران با استفاده از «بی‌طرفی» استالین و رهبران حزب توده، در ۸ دسامبر (۱۷ آذر) به آذربایجان حمله برد و تبریز را در ۱۴ دسامبر (۲۳ آذر) تصرف کرد، بی‌آنکه با هیچ‌گونه مقاومتی روبه‌رو شود. [۱۰۲] در واقع، در ۱۲ دسامبر (۲۱ آذر ۱۳۲۵) استالینی‌ترین رهبر حزب دموکرات آذربایجان، یعنی بی‌ریا، به نام کمیته مرکزی حزب (و در واقع خودسرانه) بیانیه‌ای انتشار داد و از مردم دعوت کرد که در برابر نیروهای تهران مقاومت نکنند. با این حال، ارتش اعزامی از مرکز، سیاست زمین سوخته را در پیش گرفت و به اعدام‌های بی‌محاکمه، بمباران روستاها، شکنجه و تاراج آذربایجان پرداخت. [۱۰۳]

حزب توده ایران پس از این شکست، بی‌درنگ برای توجیه تسلیم خود و سیاست شوروی، اقدامات وسیعی کرد. احسان طبری، یکی از رهبران حزب، تا آنجا پیش رفت که نوشت تسلیم لازم بوده است و تسلیم «سودمند» بهتر از مقاومت «زیان‌آور» است. [۱۰۴]

دستگاه استالینی نیز که نهضت انقلابی آذربایجان را قربانی کرده بود تا امتیاز بزرگ

«خود» را بدست آورد، به نوبه خود در انتظار تصمیم‌های حکومت ایران نشست. حکومت ایران بلافاصله به شوروی پیشنهاد کرد که یک موافقتنامه نفتی امضا کنند با قید این که:

- (۱) شرکت نفت ایران و شوروی برای یک دوره ۵۰ ساله تشکیل شود.
- (۲) در ۲۵ سال اول، ۵۱ درصد سهام متعلق به شوروی و ۴۹ درصد متعلق به ایران و در ۲۵ سال دوم هر یک از طرفین دارای ۵۰ درصد سهام باشد.
- (۳) منافع به نسبت سهام میان طرفین تقسیم شود.
- (۴) بخش غربی آذربایجان، خارج از حوزه استخراج باشد.
- (۵) ایران میدان‌های نفتی و اتحاد شوروی مواد و مصالح و تجهیزات لازم برای استخراج و پالایش را فراهم سازند.

پس از این توافق، روزنامه «رهبر» متعلق به حزب توده با بی‌شرمی نوشت: «این یک مورد یکتا در تاریخ است. مواد این موافقتنامه یک بار دیگر نگرش با حسن نیت دولت شوروی نسبت به ملت ایران را به اثبات می‌رسانند.»^[۱۰۶] گرچه مواد موافقتنامه به ما نشان می‌دهد که با یک دولت امپریالیستی از نوع کلاسیک و متداول سر و کار نداریم، اما تردیدی نیست که روش‌های مورد استفاده استالینسم چندان با روش‌های امپریالیستی تفاوتی نداشته‌اند.

B- لغو موافقتنامه ایران و شوروی

چنان که می‌دانیم امتیاز نفتی اعطا شده به شوروی قابل اجرا نبود مگر آن‌که مجلس شورای ملی آن را تصویب می‌کرد. باری، هنگام مذاکرات مجلس در مورد این موضوع در ماه اوت ۱۹۴۷ (۱ مرداد ۱۳۲۶)، اپوزیسیون بورژوازی ملی به رهبری دکتر مصدق، به مخالفت با آن پرداخت و آن را مغایر با قانون مورخ ۲ دسامبر ۱۹۴۴ (۱۱ آذر ۱۳۲۳) مصوب مجلس^۱ دانست.^[۱۰۷] مصدق و یارانش که از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار

۱. قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت با خارجی‌ها. و.

بودند، سرانجام موفق شدند در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ (۳۰ مهر ۱۳۲۶) قانون رد موافقتنامه نفتی ایران و شوروی را به تصویب مجلس برسانند و در عین حال اعطای هرگونه امتیاز جدید به قدرت‌های خارجی را ممنوع سازند.^[۱۰۸]

به این ترتیب، در برابر روحیه تسلیم‌خواهی رهبران حزب توده، دکتر مصدق به عنوان قهرمان مبارزه برای استقلال ملی کشور به پا خاست.

رد موافقت‌نامه نفت و واکنش ایوان سادچیکف را برانگیخت و او در یادداشت اعتراضیه مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۴۷ (۲۹ آبان ۱۳۲۶) به دولت ایران اعلام کرد:

«تصمیم مجلس مبنی بر رد موافقتنامه درباره تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی برای استخراج نفت شمال، تبعیضی نسبت به شوروی محسوب می‌شود چون امتیاز انگلیسی - ایرانی جنوب ایران کماکان به قوت خود باقی است.»^[۱۰۹]

این اظهارات یادآور گذشته اندوهباری بود که تصور می‌رفت دیگر وجود ندارد، یعنی تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ به دو منطقه نفوذ روسیه تزاری و انگلستان.

۷. اعتصاب عمومی کارگران نفت

کارگران ایران، و بویژه کارگران صنعت نفت، در پایان جنگ جهانی دوم با استفاده از دوران آزادی، توانستند برای دفاع از منافع خود در سندیکایی سازمان یابند. بدین ترتیب بود که «اتحادیه سندیکای کارگران ایران» (ا. س. ک. ا) - که حزب توده در آن نقش مهمی داشت - در سال ۱۳۲۴ تشکیل گردید. این فدراسیون به رهبری یک «شورای متحده مرکزی»^[۱۱۰] در سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴) در نخستین کنگره «فدراسیون سندیکایی جهان» در پاریس شرکت جست. همچنین رهبر این فدراسیون یعنی یوسف افتخاری، در اکتبر ۱۹۴۵ (مهر ۱۳۲۴) در بیست و هفتمین اجلاس دفتر بین‌المللی کار شرکت کرد.^[۱۱۱]

در مورد کارگران صنعت نفت نیز این «اتحادیه کارگران نفت جنوب» بود که به عنوان شعبه‌ای وابسته به «ا. س. ک. ا.» مذاکرات را به نام آن هدایت می‌کرد.

در آغاز سال ۱۹۴۶ (زمستان ۱۳۲۴) سلسله حرکاتی در زمینه بهبود شرایط کار در

صنعت نفت جنوب، حکومت‌های انگلیس و ایران را مجبور کرده بود که به اقداماتی در این باره پردازند. از این لحاظ، هیئت بریتانیایی به سرپرستی مایکل فوت^۱ (نماینده حزب کارگر در پارلمان بریتانیا) و سرتیپ آ. ه. هد^۲ (نماینده حزب محافظه کار و بعدها وزیر جنگ) در فوریه ۱۹۴۶ (بهمن ۱۳۲۴) به آبادان عزیمت کرد. کمی بعد، یک هیئت ایرانی به سرپرستی مرتضی قلی بیات (وزیر دارایی) و حسین پیرنیا [مدیر کل امتیازات در وزارت دارایی] نیز به هیئت انگلیسی پیوست.^[۱۱۲] با این حال، هیچ یک از این دو هیئت نتوانستند خواسته‌های کارگران را تأمین کنند. این خواسته‌ها عبارت بودند از: [۱۱۳]

بهبود توزیع آب آشامیدنی

پرداخت دستمزد بابت ساعات اضافه کاری

استخدام تعدادی قابله برای زایمان زنان کارگر

تأمین نشدن خواسته‌های کارگران، به اولین اعتصاب انجامید که در ۱۴ مه ۱۹۴۶ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۵) در آغاچاری (شهر نفتی نزدیک آبادان) آغاز شد. در این اعتصاب، که از سوی شرکت غیرقانونی اعلام شده بود، بیش از ده هزار کارگر شرکت جستند.^[۱۱۴] فشار اعتصاب‌کنندگان، دولت را مجبور کرد که در ۱۸ مه (۲۸ اردیبهشت) به تهیه یک لایحه قانونی در مورد کار پردازد که قرار شد آن را به مجلس آینده پیشنهاد کند.

شرکت نفت و دولت بریتانیا نیز به نوبه خود سعی کردند تا پیش از آنکه اعتصاب به مناطق دیگر گسترش یابد به آن پایان دهند. از این رو، دومین هیئت مصالحه مرکب از جک جونز^۳ و فردریک لی^۴ (رهبران کنگره اتحادیه‌های صنفی) و و. ن. کاتبرت^۵ (نماینده محافظه کار) به آبادان رفتند و به مذاکره با اعتصاب‌کنندگان پرداختند.^[۱۱۵] اعتصاب‌کنندگان آغاچاری پس از آن که درخواست‌های آنان پذیرفته شد، در ۲۶ مه

1. Michael Foot

2. A. H. Head

3. Jack Jones

4. Frederick - Lee

5. W. N. Cuthbert

(۵ خرداد ۱۳۲۵) به اعتصاب پایان دادند.

اما یک هفته بعد، در دوم ژوئن (۱۲ خرداد)، در حالی که اعتصاب بزرگی از سوی حدود شش هزار کارگر در آبادان آغاز شد،^[۱۱۶] بیش از ۱۵۰۰ حقوق‌بگیر و کارگران پمپ بنزین‌های تهران نیز دست به اعتصاب زدند.^[۱۱۷]

امتناع دولت ایران و شرکت نفت از تأمین درخواست‌های محلی کارگران باعث شد تا آنان تصمیم بگیرند که به یک واکنش عمومی بپردازند و کل سیاست دولت را در مجموع مورد تهدید قرار دهند. «اتحادیه کارگران نفت جنوب» در بیانیه‌ای که در ۱۳ ژوئیه (۲۲ تیر) انتشار داد، درخواست‌های زیر را از دولت مطرح کرد:

عزل مصباح فاطمی، استاندار خوزستان؛

خلع سلاح عشایر بختیاری (به علت همکاری آنها با انگلیسی‌ها)؛

قطع مداخله شرکت نفت در امور داخلی کشور

پرداخت دستمزد روزهای اعتصاب و تعطیلی.^[۱۱۸]

یک اعتصاب عمومی به منظور حمایت از این درخواست‌ها در ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۶ (۲۳ تیر ۱۳۲۵) در تمام مناطق نفتی آغاز شد که بیش از صد هزار کارگر در آن شرکت کردند.^[۱۱۹] به محض آغاز این اعتصاب، تمام فعالیت‌ها در شهر آبادان تعطیل شد. یک کمیته اعتصابی از سوی کارگران تشکیل گردید که بویژه کنترل امور حمل و نقل را برعهده گرفت، ضمن آنکه موانعی را در جاده‌ها و راه‌ها تعبیه کرد تا مانع ورود غیرمجاز به این شهر شوند.^[۱۲۰]

حکومت نیز بی‌درنگ با اعلام حکومت نظامی، واکنش نشان داد تا بتواند اعتصاب را سرکوب کند.^[۱۲۱] نمایندگان کارگران، هاشم نجفی و حسین تربیت، نیز به نوبه خود در همان روز (تمام این حوادث در ۲۳ تیر رخ دادند) تلگرافی به (شورای مرکزی متحده) مخابره کردند و در آن درخواست‌های کارگران را برشمردند و درخواست کمک مالی به اعتصاب‌کنندگان کردند.^[۱۲۲] در پاسخ، سه نفر از رهبران شورای متحده مرکزی و حزب توده یعنی آقایان روستا، جودت و کیاری تلگراف زیر را فرستادند:

«رفقا! ما با رئیس ستاد ارتش مذاکره کردیم و به ما قول دادند که به فرماندار نظامی

دستور دهند که در اعتصاب کارگران دخالت نکند (... آرامش و خونسردی خود را حفظ کنید، لویی سیان^۱ روز چهارشنبه به تهران خواهد آمد...)» [۱۲۳]

یک بار دیگر، سیاست رهبران حزب توده به تسهیل سرکوب جنبش کارگران انجامید. بالاخره در ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۶ (۲۳ تیر ۱۳۲۵)، در ساعت ۷ شب، ارتش به روی کارگران اعتصاب‌کننده آتش گشود که در نتیجه ۴۷ نفر کشته و ۱۷۳ نفر زخمی شدند. [۱۲۴] چند روز بعد، به دستور «شورای اتحادیه کارگران نفت جنوب»، اعتصاب‌کنندگان به سرکارهای خود بازگشتند بی آنکه هیچ یک از درخواست‌های آنان پذیرفته شده باشد. در پی همین اعتصاب بود که سه تن از رهبران حزب توده در حکومت قوام به مقام وزارت رسیدند. [۱۲۵]

با این که جنبش کارگران نفت توسط بورژوازی سرکوب شد و نیز خیانت رهبران حزب توده به صورت همکاری با دولت، این جنبش موفق شد دوباره به پاخیزد. چند ماه بعد، در مارس ۱۹۴۷ (اسفند ۱۳۲۵)، در زمانی که فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری هیئتی را برای بررسی وضع کارگران به ایران فرستاد، احمد آرامش (وزیر بازرگانی و صنایع) نیز به آبادان رفت و با شرکت نفت توافق کرد که حداقل دستمزد کارگران از ۳۵ به ۴۰ ریال افزایش یابد، یعنی فقط ۵ ریال در روز. در ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۷ (۲۴ تیر ۱۳۲۶) نخست‌وزیر احمد قوام همراه با مظفر فیروز و احمد آرامش و دو نفر از نمایندگان حزب توده به آبادان رفتند. آنان پس از گفتگو با کارگران، بیانیه‌ای انتشار دادند که در آن، موافقت با پرداخت دستمزد در روزهای اعتصاب و تعطیل و افزایش دستمزدهای کارگران اعلام شده بود. [۱۲۷]

این مبارزه طولانی کارگران، سرانجام باعث شد که در ۷ ژوئن ۱۹۴۹ (۱۷ خرداد ۱۳۲۸) مجلس به تصویب قانونی درباره کارپردازان که اولین قانون در نوع خود در ایران محسوب می‌شد. [۱۲۸]

1. Louis Saillant [دبیرکل فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری]

VI. قرارداد الحاقی نفت و ترورهای سیاسی

۱. منشأ قرارداد الحاقی نفت

قانون ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ (۲۹ مهر ۱۳۲۶) دولت را مکلف می‌کرد که به اقداماتی جهت حفظ و حراست از حقوق ملی ایران در زمینه ثروت‌های خود بپردازد.^۱ در همان زمان، حسین پیرنیا (مدیر کل اداره امتیازات وزارت دارایی) به لندن رفت تا با مسئولان شرکت نفت ایران و انگلیس درباره چگونگی پرداخت دیون عقب‌افتاده آن شرکت به ایران، استخدام کارکنان ایرانی و محدود کردن تعداد کارکنان خارجی مذاکره کند.^[۱۲۹] مع‌ذالک این مذاکرات به علت سرسختی و آشتی‌ناپذیری شرکت، به هیچ نتیجه مثبتی نینجامید.

در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۸ (۲۳ خرداد ۱۳۲۷) عبدالحسین هژیر نخست‌وزیر جدید، کابینه خود را تشکیل داد و در روز هفدهم (۲۷ خرداد) در برابر مجلس متعهد شد که «تمام قوانین و بویژه قانون ۳۰ مهر ۱۳۲۶ را به مورد اجرا گذارد.»^[۱۳۰] این اظهارات مقارن بود با تصمیم شرکت نفت (که توسط حکومت بریتانیا دیکته شده بود) مبنی بر محدود کردن میزان حق‌السهم‌های سهامداران تا حداکثر ۳۰ درصد. هدف دولت بریتانیا از اتخاذ این تصمیم این بود که سهم دولت ایران را که قانوناً حق ۲۰ درصد سهام را داشت، محدود سازد.^[۱۳۱]

در سپتامبر ۱۹۴۸ (شهریور ۱۳۲۷) کابینه ایران^۲ با موافقت مجلس شورای ملی، دو کارشناس فرانسوی به نام‌های پروفیسور ژیدل^۳ و ژان روسو^۴ و دو کارشناس آمریکایی به نام‌های آ. آ. کیرتیس^۵ و ماکس تورنبرگ^۶ را استخدام کرد تا با شرکت نفت مذاکره

۱. این قانون که به صورت «ماده واحد» در تاریخ ۳۰ مهر ۱۳۲۶ به تصویب رسیده بود، مقرر می‌داشت که دولت در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران از حیث منابع ثروتش مورد تضییع واقع شده است (بویژه در مورد نفت جنوب)، به منظور استیفای حقوق مزبور، مذاکرات و اقدامات لازم را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع نماید. و.
۲. کابینه عبدالحسین هژیر. و.

3. Gidel

4. Jean Rousseau

5. A. A. Curtice

6. Max Thornburg

کنند. [۱۳۲] در ۲۶ سپتامبر (۴ مهرماه) یکی از مدیران شرکت نفت به نام ن. آ. گس^۱ به ایران آمد تا به مذاکرات با کابینه جدید ساعد، که جانشین کابینه هژیر شده بود [۱۳۳]، ادامه دهد. بحث‌های آغازین درباره تفسیر ماده ۱۶ امتیاز سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) [۱۳۴] بود^۲ و شرکت‌کنندگان در این مذاکرات عبارت بودند از آقایان وارسته (وزیر دارایی)، شادمان (وزیر اقتصاد) و پیرنیا از سوی ایران. این مذاکرات بدون هیچ نتیجه‌ای در ۱۳ اکتبر (۲۱ مهر) پایان یافت. [۱۳۵]

در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ (۳۰ دی ۱۳۲۷) یکی از وکلای مجلس به نام عباس اسکندری، دولت را درباره مسأله نفت جنوب استیضاح کرد. وی قبلاً نیز در شهریور ۱۳۲۷ برای نخستین بار دولت را استیضاح کرده بود. و طرحی را ارائه داد که ۹ نماینده دیگر ملی‌گرای مجلس آن را امضا کرده بودند، بر طبق این طرح، لغو امتیاز سال ۱۹۳۳ درخواست شده بود. [۱۳۶] اما این طرح در مجلس رأی نیاورد.

۲- ترور نافرجام شاه و لایحه الحاقی «گلشائیان - گس»

مذاکرات میان مقامات ایرانی و نمایندگان دولت بریتانیا از سرگرفته شد، اما در وضعیتی که از یک فشار استثنایی برخوردار بود. در واقع، در روز ۴ فوریه ۱۹۴۹ (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) هنگامی که شاه برای شرکت در مراسم سالگرد تأسیس دانشگاه تهران، به آنجا رفته بود، با گلوله‌های متعددی که فردی به نام ناصر فخرآزایی (خبرنگار روزنامه پرچم‌السلام) به او شلیک کرد، مجروح شد. ضارب بی‌درنگ و درجا کشته شد و شریک جرم او به نام عبدالله ارگانی (از اعضای حزب توده) دستگیر و زندانی گردید. بلافاصله پس از این سوءقصد، مقامات ایرانی حزب توده را مسئول دانستند و آن را غیرقانونی و منحل اعلام کردند. [۱۳۷] امروز به برکت افشاگری‌های دکتر فریدون کشاورز (به مصاحبه

1. N. A. Gass

۲. ماده ۱۶ قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه. ش.) حاکی از آن بود که شرکت باید صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را به اندازه‌ای که اشخاص ذی صلاحیت و باتجربه در ایران یافت می‌شود، از اتباع ایران انتخاب کند؛ و نیز طرفین توافق کرده بودند که یک طرح عمومی را مطالعه و تهیه نمایند که بر طبق آن، هر سال و مرتباً تعداد مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و به جای آنان از وجود کارکنان ایرانی استفاده شود. و.

پیوست رجوع کنید) می‌دانیم که این سوء قصد که منشأ آن هنوز ناشناخته مانده است، بدون اطلاع مقامات رسمی حزب توده و فقط توسط کیانوری رهبر حزب و عامل مخفی استالین ترتیب داده شده بود.

مرگ شاه در آن زمان به سود چه کسی و کدام قدرت بزرگ تمام می‌شد؟ به دشواری می‌توان پاسخ قطعی به این پرسش در اینجا داد. فقط این را می‌دانیم که به بهانه توطئه علیه دولت، حکومت نظامی اعلام شد و فشار گسترده‌ای علیه مخالفان رژیم و بویژه علیه اعضای حزب توده به راه افتاد. و درست در همین زمان بود که دولت ایران فرصت را برای مذاکره جهت رسیدن به یک توافق جدید در مسأله نفت، مغتنم شمرد!

در آغاز فوریه ۱۹۴۹ (اواسط بهمن ۱۳۲۷) آقای گس به تهران آمد و از روز ۹ فوریه (۲۰ بهمن ۱۳۲۷) مذاکرات با گلشائیان وزیر دارایی ایران را از سر گرفت. [۱۳۸] در جریان مذاکرات، یک کمیسیون ویژه مرکب از آقایان وارسته (از وزارت دارایی)، شادمان (وزیر کشاورزی) و پیرنیا (مدیر کل وزارت دارایی) درخواست‌های دولت ایران را در یک یادداشت ۲۵ نکته‌ای تقدیم نماینده شرکت نفت کرده که حاوی مسائل زیر بود: [۱۳۹] (۱) ناکافی بودن درآمد ایران از نفت [بر مبنای حق الامتیاز پرداختی]، در مقایسه با سایر کشورها

(۲) این واقعیت که پرداخت حق‌السهم دولت ایران (۲۰ درصد) از منافع، پس از کاهش مالیات بردرآمد واریز شده به حساب دولت بریتانیا محاسبه می‌شد. از سوی دیگر، در احتساب این ۲۰ درصد، منافع شعبات شرکت نفت ایران و انگلیس مبنای محاسبه قرار نمی‌گرفت.

(۳) پرداخت حق‌الامتیاز ایران به لیره انگلیسی صورت می‌گرفت که ارزش آن با طلا تضمین شده بود؛ و در این میان، شرکت نفت قیمت طلا در بازار آزاد را در نظر نمی‌گرفت بلکه قیمت رسمی آن را مبنای قرار می‌داد که بسیار پایین‌تر بود.

(۴) معافیت شرکت از پرداخت مالیات به ایران.

(۵) محدودیت نرخ سهم‌الشراکه به ۳۰ درصد.

(۶) فروش نفت به درياداری بریتانیا به بهایی کمتر از قیمت جاری.

۷) امتناع از اینکه دفاتر و حساب‌های شرکت نفت در اختیار حکومت ایران قرار گیرد.

۸) امتناع از کاهش دادن تعداد کارمندان خارجی.

۹) عدم پرداخت حق‌الامتياز از بابت مواد نفتی که شرکت ضمن عملیات خود، مصرف می‌کند.

۱۰) پالایش نفت خام در خارج از ایران.

۱۱) عدم استفاده از گاز نفت توسط شرکت.

با این حال، خودداری گس از در نظر گرفتن خواسته‌های دولت ایران، نمایندگان ایران (گلشائیان، پیرنیا، امامی و جهانگیر) را وادار به تحریر نامه‌ای به نخست‌وزیر کرد که بیهودگی ادامه مذاکرات را تصریح کرده و پیشنهاد رجوع به دیوان بین‌المللی لاهه را مطرح نموده بودند. [۱۴۶]

در ۲۱ آوریل ۱۹۴۹ (اول اردیبهشت ۱۳۲۸) هیئت وزیران در کاخ مرمر در حضور شاه تشکیل جلسه داد تا به این مسأله رسیدگی کند. در این جلسه، تصمیم گرفته شد از ارجاع قضیه به دیوان بین‌المللی لاهه صرف نظر شود و در عوض از شرکت نفت خواسته شود که از اول سال ۱۹۴۹ (دی ۱۳۲۸) درآمدی مطابق با آنچه که در سال ۱۳۲۷ پیشنهاد شده بود، یعنی ۱۶ شیلینگ و ۴ پنس برای هر تن نفت استخراج شده، به ایران بپردازد.

آقای گس و سرویلیام فریزر پس از آگاهی از تصمیم دولت ایران، روز بعد به دیدار نخست‌وزیر رفتند تا اعلام کنند که این درخواست را نمی‌پذیرند. در ۲۸ آوریل (۸ اردیبهشت ۱۳۲۸) سرویلیام فریزر به لندن رفت تا با دولت خود به مشورت بپردازد. [۱۴۲] چند روز بعد، هیئت وزیران ایران، با وجود مخالفت لندن، تصمیم گرفت به هر قیمت به مصالحه با شرکت نفت برسد. [۱۴۳] بدین ترتیب بود که سرانجام در ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹ (۲۶ تیر ۱۳۲۸) یک قرارداد الحاقی در مورد امتیاز ۱۹۳۳ میان آقای گس و گلشائیان وزیر دارایی ایران به امضا رسید. [۱۴۴] این توافق که به نام لایحه الحاقی

گلشائیان - گس معروف شده است، شامل ۱۱ ماده بود که موارد اساسی آن عبارت بودند از:

- (۱) این قرارداد جزء لاینفک قرارداد اصلی ۱۹۳۳ محسوب می شود.
- (۲) از آغاز سال ۱۹۴۸ (دی ۱۳۲۶) میزان حق الامتیاز سالانه پیش بینی شده در ماده ۱۰ امتیاز، از ۴ به ۶ شیلینگ در هر تن نفت افزایش می یابد.
- (۳) پرداخت میزان ۲۰ درصد از منافع شرکت بابت حق السهم دولت ایران، پیش از پرداخت مالیات به دولت انگلستان، صورت خواهد گرفت. به علاوه شرکت تعهد می کند که این مبلغ از ۴ میلیون لیره (در مقابل ۷۵۰ هزار لیره بر اساس امتیاز سال ۱۹۳۳) کمتر نباشد.
- (۴) این قرارداد پس از تصویب توسط مجلس [شورای ملی] قابل اجرا خواهد بود.
- (۵) مبلغ واریز شده برای جبران عدم پرداخت مالیات، از ۹ پنس به یک شیلینگ در هر تن افزایش می یابد.

بدین ترتیب، شرکت نفت و دولت انگلیس با دادن چند امتیاز کوچک، چنان که خواهیم دید، اصل امتیاز سال ۱۹۳۳ را نجات دادند. اما دشوارترین مرحله قضیه برای امپریالیسم و همپالگی های ایرانی آن، تصویب قرارداد جدید توسط مجلس بود. چون بیش از ده روز به پایان دوره پانزدهم مجلس باقی نمانده بود لذا دولت شتاب داشت تا از مجلس در این مدت برای این قرارداد رأی بگیرد.

از این رو، نخست وزیر محمد ساعد در ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۹ (۲۸ تیر ۱۳۲۸) طرح را به مجلس برد و در عین حال متن آن را در ۲۰ روزنامه انتشار داد. [۱۴۶] طرح در یک کمیسیون مختلط «دارایی و صنایع و حرف» با اکثریت اعضای دولت و به ریاست امیر نصرت اسکندری مورد بحث واقع شده بود. حضور سه عضو گروه مخالف در این کمیسیون مسلماً نمی توانست مانع پذیرش طرح این قرارداد قرار گیرد، و از این رو کمیسیون موافقت خود را با آن اعلام کرد.

با این حال، در ۲۳ ژوئیه (اول مرداد ۱۳۲۸)، یعنی روزی که نمایندگان مجلس می بایست به بحث درباره طرح پردازند، یکی از نمایندگان مخالف، یعنی حسین مکی،

اولین کسی بود که نام خود را در فهرست سخنرانان ثبت کرده بود. هدف او این بود که با یک سخنرانی طولانی مانع بحث در این باره و مآلاً رأی موافق به آن بشود. او رشته سخن را به دست گرفت و به اطاله کلام پرداخت: او بی‌وقفه مدت ۴ روز (!) حرف زد تا آنکه در ۲۶ ژوئیه (۴ مرداد) رئیس مجلس رسماً اعلام کرد که دوره مجلس پانزدهم به پایان رسیده است و بنابراین ادامه مذاکرات و رأی‌گیری به تعویق افتاده است بدون آنکه مجلس توانسته باشد در مورد قرارداد گس - گلشائیان مذاکرات را انجام دهد.

در طی ماه اکتبر (مهر ۱۳۲۸) همان سیال ساعدیه لندن رفت تا وسیله‌ای برای نجات قرارداد فوق‌الذکر بیابد. او از انگلیسی‌ها درخواست داشت که مسئله کاهش ارزش لیره استرلینگ را جبران کنند.^[۱۴۸] اما در طی گفتگوهایی که با وزیر خارجه انگلیس و هیئت مدیره شرکت نفت داشت، برایش روشن شد که بریتانیایی‌ها حتی حاضر نیستند قدمی برای همدستان ایرانی خود بردارند.^[۱۴۹]

۳- انتخابات جدید و تحکیم موقعیت مخالفان

انتخابات شانزدهمین دوره مجلس در پائیز ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) و در فضایی برگزار شد که اوضاع سیاسی کشور متشنج بود و مسأله نفت - و به سخن دقیق‌تر، موضوع قرارداد الحاقی - تمام حیات سیاسی کشور را تحت تأثیر خود قرار داده بود. چه از نظر مخالفان و چه از دید همدستان ایران سیاست بریتانیا، مسأله کسب اکثریت کرسی‌ها در مجلس جدید از اهمیتی حیاتی برخوردار بود.

باید یادآور شد که چند حادثه سیاسی به این انتخابات خصلتی استثنایی بخشیدند. مثلاً در ۴ نوامبر ۱۹۴۹ (۱۳ آبان ۱۳۲۸) هژیر وزیر دربار (نخست‌وزیر سابق) در مسجد سپهسالار ترور شد و به قتل رسید. این ترور باعث شد که انتخابات تهران که نتایج آن به نظر مخالفان تقلبی بود، باطل اعلام شود.^[۱۵۰] اما قتل هژیر در عین حال بهانه‌ای به دست جناح راست داد تا در ۱۳ نوامبر ۱۹۴۹ (۲۲ آبان ۱۳۲۸) یکی از همکاری‌کنندگان سابق با نازی‌های یعنی فضل‌الله زاهدی را به سمت رئیس شهربانی منصوب کند.^[۱۵۱] مجلس جدید، که اولین جلسه آن در ۱۹ مارس ۱۹۵۰ (۲۸ اسفند ۱۳۲۸) تشکیل

شد، شامل شمار زیادی از مبارزان ملیون مخالف دولت بود که تعداد آنان نسبت به دوره قبل بسیار زیادتر شده بود و با نام «جبهه ملی» تحت رهبری دکتر مصدق قرار داشتند و نخستین اقدام آنان نیز رأی عدم اعتماد به حکومت ساعد بود که ناچار به استعفا شد. در ۳۱ مارس (۱۱ فروردین ۱۳۲۹) علی منصور مأمور تشکیل کابینه جدید شد. منصور ضمن ارائه برنامه خود در ماه فروردین به مجلس، اعلام کرد که کابینه او به مسأله نفت نخواهد پرداخت. [۱۵۲]

در ۲۶ مه (۵ خرداد ۱۳۲۹) احمد دهقان از وکلای هوادار بریتانیا و سردبیر مجله «تهران مصور» به دست یکی از کارمندان شرکت نفت که عضو حزب توده بود به قتل رسید. این قتل را به خطا به محافل ملی‌گرای مذهبی نسبت دادند، حال آنکه در واقع دست پخت «کمیته ترور» حزب توده بود که در ۱۰ فوریه ۱۹۴۸ (۲۱ بهمن ۱۳۲۶) محمد مسعود روزنامه‌نگار را به قتل رسانیده و جریان ترور نافرجام شاه را ترتیب داده بود (بنگرید به نقش کیانوری) [۱۵۴]

۴- کابینه قدرتمند و کمیسیون جدید نفت

در ۲۰ ژوئن (۳۰ خرداد ۱۳۲۹) مجلس جدید کمیسیون جدیدی تعیین کرد تا به مطالعه طرح قرارداد الحاقی بپردازد و نتایج بررسی را به مجلس ارائه دهد. این کمیسیون که ۱۸ عضو داشت ریاستش با دکتر مصدق بود و تقریباً تمام اعضایش را افراد «جبهه ملی» تشکیل می‌دادند، بویژه حسین مکی که چهره شاخصی بود. [۱۵۵] از سوی دیگر، جناح راست در مقابل اوجگیری قدرت مخالفان در درون مجلس شورای ملی، از سرلشگر رزم‌آرا [۱۵۶]، فرد مورد اعتماد زمامداران ایران خواست تا یک کابینه قدرتمند تشکیل دهد. [۱۵۷] او نیز در ۲۶ ژوئن (۵ تیر ۱۳۲۹) جانشین منصور شد و مقامات کلیدی دولت خود را در اختیار نظامیان با سابقه گذاشت.

با این حال، رزم‌آرا ضمن تقاضای رأی اعتماد از مجلس در ۴ ژوئیه (۱۳ تیر) - رأی اعتمادی که به رغم مخالف شدید مخالفان به او داده شد - تمایل خود را به اینکه می‌خواهد مجلس طرح قرارداد الحاقی را تصویب کند پنهان نکرد. [۱۵۸]

سیاستی که رزم‌آرا دنبال می‌کرد چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ آیا او با پشتیبانی از طرح قرارداد الحاقی در واقع نمی‌خواست به طور ضمنی اعطای امتیاز به شوروی‌ها را تسهیل - و توجیه - کند؟ آیا تفاهمی پنهانی میان شوروی، انگلستان و رزم‌آرا انجام شده بود؟

با منابع و اسنادی که اکنون در اختیار داریم، پاسخ دقیق به پرسش‌های مزبور بسیار دشوار است. با این حال، می‌توانیم به چند عنصر روشن‌کننده در این پرونده اشاره کنیم.

۵. ملیون و قرارداد الحاقی

من در اینجا برای شناخت بهتر دیدگاه «جبهه ملی» درباره قرارداد الحاقی، به نقل قول از تحلیلی می‌پردازم که حزب «ایران»، یکی از احزاب تشکیل‌دهنده جبهه ملی، در این باره انجام داده است.

آقای مهندس کاظم حسینی (رهبر حزب ایران و یکی از اعضای کمیسیون نفت در مجلس) طی نطقی که در ۹ آوریل ۱۹۵۰ (۲۵ فروردین ۱۳۲۹) ایراد کرد، فاش ساخت که در پاریس با پروفیسور ژیدل (مشاور حقوقی دولت ایران) ملاقات کرده و او - بر خلاف اظهارات وزیر دارایی ایران - اعلام نموده که با چنین طرحی مخالف بوده است.^[۱۶۰] آن‌گاه آقای حسینی به طرح انتقادهای خود از قرارداد الحاقی پرداخت:^[۱۶۱]

(۱) ماده ۴ قرارداد در مورد اینکه میزان ۲۰ درصد حق‌السهم دولت ایران از سود شرکت هرگز کمتر از ۴ میلیون لیره نخواهد شد. در واقع شرطی قائل شده که همانا استمرار استخراج نفت خام است. در حالی که در ماده اول امتیاز ۱۹۳۳، پرداخت حداقل ۷۵۰ هزار لیره را تضمین می‌کرد (به دلیل ۴ شیلینگ از هر تن و ۲۰ درصد منافع) و این حاوی شرطی نیز نبود. در نتیجه، جایگزینی ماده ۴ قرارداد به جای ماده یک امتیاز، به معنای آن است که در صورت بروز جنگ یا اغتشاش یا هرگونه عاملی که باعث قطع استخراج نفت خام بشود، هیچ چیز نصیب ایران نخواهد شد.

از تغییر شکل سلطه تا ملی شدن / ۲۰۷

۲) در حالی که شرکت‌های ایرانی گاه ناچار بودند تا ۳۰ درصد سود خود را به دولت ایران به عنوان مالیات بپردازند، درصد پرداخت مالیات از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس از محل سود خود بر طبق این قرارداد، فقط ۲/۲ درصد است و این برای «جبران عدم پرداخت مالیات» به حکومت ایران تلقی شده است! شرکت در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) حدود یک میلیون و صد هزار لیره به عنوان جبران [عدم پرداخت مالیات] به دولت ایران پرداخته است، حال آنکه در همین زمان به حکومت بریتانیا مبلغ ۲۴/۴ میلیون لیره به عنوان مالیات بر سود پرداخته بوده است. [۱۶۲]

۳) طبق قرارداد، ما به التفات می‌بایست به لیره استرلینگ پرداخت شوند^۱. بنابراین، به دنبال کاهش ارزش لیره، ایران ۵ میلیون لیره (به نرخ هر لیره ۴ دلار) متحمل ضرر شده است. [۱۶۳]

۴) پروفیسور ژیدل برآورد کرد که:

الف) امتیاز ۱۹۳۳ بدتر از امتیاز داری است چون حاکمیت ایران را محدود کرده است؛

ب) با این حال، همان امتیاز ۱۹۳۳ نیز از سوی کمپانی رعایت نشده است؛

ج) ایران بایستی از قرارداد الحاقی و امتیاز ۱۹۳۳ خودداری ورزد. [۱۶۴]

این انتقادهای شالوده‌ای را تشکیل دادند که نیروهای میهن‌دوست براساس آن، وارد مبارزه با قرارداد الحاقی و ملی کردن صنعت نفت شدند. [۱۶۵]

۱. اشاره ب بند (ب) ماده ۴ قرارداد الحاقی، به شرح زیر است:

«چنان‌که بابت هر دوره مالی که برای آن حساب‌های کمپانی نفت ایران و انگلیس تنظیم شده است، جمع مبلغی که کمپانی باید طبق بند الف ماده ۴ قرارداد فعلی و جزء (۱-ب) ماده ۱۰ قرارداد اصلی به دولت بپردازد احياناً از چهار میلیون لیره استرلینگ کمتر بشود، کمپانی مابه‌التفاوت جمع مبلغ مزبور و چهار میلیون لیره استرلینگ را به دولت خواهد پرداخت...» - و.

۶- از رد قرارداد الحاقی تا ملی شدن نفت

کمیسیون نفت مجلس به منظور بررسی مسأله نفت و اظهار نظر درباره قرارداد الحاقی، از کابینه رزم‌آرا درخواست کرد که پرونده را در اختیار آن قرار دهد و نظر خود را هم درباره قرارداد مزبور اعلام دارد. با توجه به اینکه هیچ پاسخی از سوی رزم‌آرا به این درخواست داده نشد، کمیسیون نفت در جلسه ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۰ (۲۷ شهریور ۱۳۲۹) خود تصمیم گرفت طی یک مهلت ده روزه در مورد مسئله «عدم کفایت دولت در تأمین رعایت حقوق ملت ایران» در صورتی که دولت در این مدت در مورد قرارداد الحاقی اظهار نظر نکند، آن را استیضاح نماید.^[۱۶۶]

پس از پایان این مهلت، نمایندگان عضو کمیسیون نفت یعنی آقایان دکتر مصدق، مکی، حائری‌زاده، صالح، هدایتی و دکتر علوی کابینه رزم‌آرا را در جلسه شصت و پنجم مجلس (سه‌شنبه ۱۱ مهر ۱۳۲۹/۳ اکتبر ۱۹۵۰) استیضاح کردند.^[۱۶۷]

رفتار رزم‌آرا درباره این قضیه، مبهم و در واقع آشکارا متناقض بود. در دفعه نخست (۲۰ مهر ۱۳۲۹/۱۲ اکتبر ۱۹۵۰) او به مجلس اعلام کرد که با قرارداد مخالف است، اما چند روز بعد (۲۶ مهر ۱۳۲۹/۱۸ اکتبر ۱۹۵۰) در اظهارات خود در مجلس سنا درباره استیضاح، به تأکیدات پیشین خود بازگشت و موافقت خود با قرارداد را اعلام کرد. او در دومین اظهار نظر خود در برابر مجلس شورا از این موضع دوم روز ۲۶ مهر دفاع نمود.

در رأی‌گیری روز ۱۸ اکتبر (۲۶ مهر) اکثریت نمایندگان به رأی ممتنع متوسل شدند و بدین ترتیب حکومت رزم‌آرا را ابقا کردند. در همین جلسه، کمیسیون نفت اعلام کرد که قرارداد الحاقی برای حفظ منافع کشور کافی نیست و با تصویب این قرارداد مخالفت خواهد کرد.^[۱۶۸] مجلس در جلسه ۱۷ ژانویه ۱۹۵۱ (۲۷ دی ۱۳۲۹) کمیسیون نفت را مأمور کرد که طی مدت دو ماه رفتاری را که دولت باید در قضیه نفت در پیش بگیرد، با در نظر گرفتن رد طرح «گس - گلشائیان» توسط مجلس، تعیین کند.^[۱۶۹]

در این میان، در حالی که رزم‌آرا به مذاکرات پنهانی با شرکت نفت و مقامات انگلیسی برای رسیدن به سازش پرداخته بود،^[۱۷۰] حادثه دیگری رخ داد که موضع ملیون را استوارتر گردانید: و آن قراردادی بود که در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ (۹ دی ۱۳۲۹) میان

عربستان سعودی و شرکت آمریکایی آرامکو بر اساس تقسیم منافع به صورت ۵۰ درصد برای هر یک از طرفین [اصلی تنصیف منافع] به امضا رسید.

در این باره، جالب است اظهارات جورج آلن^۱ [سفیر آمریکا در ایران] را پس از قرارداد قوام - سادچیکف یادآور شویم که گفته بود: «برای یک کمپانی که بر اساس اصل بنگاه‌های اقتصادی خصوصی عمل می‌کند، غیرممکن است که ۵۰ درصد بپردازد و ورشکست نشود». آیا باید چنین پنداشت که رهبران آرامکو نمی‌دانسته‌اند چه چیزی در انتظار آنهاست؟ (بنگرید به یادداشت شماره ۱۰۶ این فصل).

در چنین وضعیتی بود که در ۳ مارس ۱۹۵۱ (۱۲ اسفند ۱۳۲۹) ملاقاتی در تهران میان رزم‌آرا از سوئی و شِفِرْد^۲ سفیر بریتانیا و نورت کرافت^۳ رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس انجام گرفت. در جریان این ملاقات، رزم‌آرا تمایل خود را به مذاکره با شرکت برای تقسیم منافع بر اساس ۵۰ - ۵۰ (متذکر می‌شویم تقسیمی که قبلاً توسط طرفین پذیرفته شده و در نامه محرمانه ۲۳ فوریه ۱۹۵۱ (۲ اسفند ۲۹) شِفِرْد به رزم‌آرا مورد تأیید قرار گرفته بود) اعلام کرد تا بدین ترتیب روی دست کمیسیون نفت بلند شود و با یک «پیروزی کاذب»^[۱۱۷۳] ملی شدن نفت را به تأخیر اندازد.

اما در روز ۷ مارس ۱۹۵۱ (۶ اسفند ۱۳۲۹) هنگامی که رزم‌آرا به «مسجد شاه» رفته بود^۴ توسط خلیل طهماسبی یکی از اعضای سازمان فدائیان اسلام به قتل رسید.^[۱۱۷۴] پس از قتل رزم‌آرا، حسین علاء که گرایش‌های انگلیسی داشت جانشین وی شد و در ۱۱ مارس (۲۰ اسفند) کابینه خود را تشکیل داد. و در روز ۱۵ مارس (۲۴ اسفند) کمیسیون نفت گزارش کار خود را به مجلس داد که در آن اعلام شده بود که در تاریخ ۸ مارس (۱۷ اسفند) به اتفاق آرا تصمیم زیر اتخاذ شده است:

«مجلس شورای ملی، نظر به اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از

1. George Allen

2. Shephard

3. Northkraft

۴. برای شرکت در مراسم ختم آیت الله فیض. و.

آنجایی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست، کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می‌نماید. [۱۷۵]

سپس کمیسیون، تصمیم قانونی زیر را برای تصویب، به نمایندگان مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد:

«مجلس شورای ملی تصمیم مورخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷، کمیسیون مخصوص نفت را تأیید و با تمدید مدت موافقت می‌کند.

اصلاحیه یک - کمیسیون نفت در صورت لزوم از کارشناسان ملی و خارجی استفاده خواهد کرد.

اصلاحیه دو - آقایان نمایندگان حق خواهند داشت در یک مهلت ۱۵ روزه پس از تشکیل کمیسیون، در جلسات آن شرکت کنند». [۱۷۶]

مجلس شورای ملی با دادن رأی موافق به این تصمیم قانونی [به صورت ماده واحده]، اصل ملی شدن نفت را که برای اعضای «جبهه ملی» بسیار گرامی بود پذیرفت. یک روز پیش از آنکه طرح کمیسیون نفت در مجلس به رأی گذاشته شود، سفیر بریتانیای کبیر در تهران نیز یادداشت زیر را برای نخست‌وزیر ارسال کرد، که طی آن بویژه به مطلب زیر اشاره شده بود:

«... دولت علیاحضرت [ملکه] با تأسف مطلع شده است که در پی عدم تصویب قرارداد [الحاقی] توسط مجلس، دولت شاهنشاهی ایران نمی‌تواند قرارداد مزبور را اجرا نماید. دولت انگلستان نمی‌تواند نسبت به امور شرکت نفت انگلیس و ایران که مهمترین بنگاه اقتصادی انگلیسی و حتی بین‌المللی است بی‌علاقه بماند. و بنابراین دولت علیاحضرت ملکه با نگرانی اطلاع حاصل کرده که کمیسیون نفت مجلس در نظر گرفته است این مؤسسه را قبل از پایان مدت امتیاز شرکت، ملی کند. دولت بریتانیا توجه دولت شاهنشاهی ایران را به رعایت برخی ملاحظات جلب می‌کند. در وهله اول، باید تفاوتی بین اصل ملی کردن و سلب مالکیت خصوصی از شرکتی که بر اساس تضمین یک پیمانی که با مذاکرات آزاد منعقد گردیده و تا سال ۱۹۹۳ معتبر است، و به اطمینان این تضمین، با اعمال حسن نیت مبالغی در پیشرفت این صنعت خرج کرده است، قائل شد.

چنانچه دولت شاهنشاهی ایران مسبوق است، شرکت خود را حاضر کرده است در باب قرارداد جدیدی بر اساس متساوی منافع داخل مذاکره گردد ولی شرکت نمی تواند چنین پیشنهادی را به فکر خود راه دهد تا مطمئن نگردد که قراردادی که در دست دارد تا انقضای مدت در اعتبار خود باقی خواهد بود. [۱۷۷]

نخست وزیر حسین علاء در ۷ آوریل (۱۸ فروردین ۱۳۳۰) به این اخطار سفیر انگلستان پاسخ داد و او و دوستان انگلیسی را سرزنش کرد که تغییرات پدید آمده در ایران را درک نکرده و نتوانسته اند حوادث را پیش بینی کنند. او بویژه نوشت:

«علی رغم تحولات پیش آمده در امور بین المللی به طور کلی و زندگی اجتماعی و افکار عمومی در ایران بویژه (...)، کمپانی هیچ توجهی به خواسته های مشروع ایران نکرده است (...). اصل ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آرا از سوی مجلس پذیرفته شده است، و در حال حاضر کمیسیون مخصوص نفت مشغول مطالعه چگونگی اجرای آن است تا پیشنهادهای خود برای تصمیم نهایی را تقدیم مجلس کند (...).» [۱۷۸]

اما بارزترین واکنش دیدگاه استعماری، متعلق به هفته نامه انگلیسی «اکونومیست» بود که چند روز پس از رأی موافق مجلس به اصل ملی شدن، نوشت:

«پس بدین ترتیب پیشنهادهای و تصمیم هایی که از سوی میان روترین افراد به دور از جو مسموم تهران ارائه شده بودند، در اثر رویدادها کنار گذاشته شده و بیهوده و باطل گشته اند. به این دلیل و از آن رو که ایرانیان نیز مانند همه مسلمانان، جز به قدرت و زور احترام نمی گذارند شاید بهتر باشد که یکی دو کشتی جنگی در خلیج فارس در نزدیکی آبادان مانور بدهند. شاید هم بهتر باشد که دولت بریتانیا خود را آماده تقویت پایگاههای راف در عراق بنماید تا در صورت وخیم شدن اوضاع، آمادگی دفاع داشته باشد. ویروس ناسیونالیسم در خاور میانه زود پخش می شود (...). آثار اقدام ایران از هم اکنون در عراق ظاهر شده است، چرا که جنبشی برای خلع ید از میدان های نفتی در حال شکل گیری است. در قاهره نیز گروهی از سیاستمداران می خواهند از کانال سوئز خلع ید کنند (...). اگر ایرانیان از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید کنند، احتمال دارد که سایر کشورهای خاور میانه نیز از آنان سرمشق بگیرند» [۱۷۹] (همه جا تأکید من است)

VII. به سوی کنترل صنعت نفت

۱- اعتصابات جدید کارگری

اعتصابات و تظاهراتی که در ماه اسفند ۱۳۲۹ در مناطق نفتی برپا شدند، موضع طرفداران ملی شدن نفت را بیشتر تقویت کردند. این بار مسأله مسکن در کانون خواسته‌های کارگران قرار داشت. در واقع، شرکت نفت به بهانه این که چند خانه برای تعداد معدودی از کارگران ساخته بود، تصمیم گرفت که کمک هزینه مسکن کارگران فاقد مسکن را قطع کند تا بدین ترتیب در میان صفوف ایشان بذر نفاق بپاشد. کارگران بندر معشور^۱ نیز در پاسخ به این اقدام شرکت نفت، در روز اول فروردین ۱۳۳۰ دست به اعتصاب زدند. پس از چند ساعت، اعتصاب به آجاجاری و نفت سفید نیز سرایت کرد. تعداد کل اعتصاب‌کنندگان در این سه منطقه، در آن زمان از شش هزار نفر بیشتر نبود.

کمی پس از آغاز این جنبش، کارگران مسجد سلیمان و کارآموزان «دانشکده کارآموزی» آبادان نیز به رفقای اعتصابی خود پیوستند. آن‌گاه درخواست‌های جدیدی به خواسته‌های اولیه افزوده شدند و کارگران خواستار انتخاب نمایندگان کارگران در خارج از مناطق متعلق به شرکت نفت و توقف همکاری میان وزیر آموزش و پرورش و شرکت نفت در «مدرسه فنی آبادان» شدند.^[۱۸۰]

کابینه علاء در برابر این حرکت جمعی که خصیصه ضد امپریالیستی آن آشکار بود، واکنش خشن و شدیدی نشان داد و در روز ۲۶ مارس ۱۹۵۱ (۶ فروردین ۱۳۳۰) حکومت نظامی برقرار کرد و برای سرکوبی اعتصاب‌کنندگان، چندین تانک به آنجا فرستاد.^[۱۸۱] دو روز بعد نیز دولت بریتانیا به نوبه خود اعلام کرد که ناوهای «فلامینگو» و «وایلدگوز» به سوی آبادان حرکت کرده‌اند تا «از منافع بریتانیا محافظت کنند» و به کشتی زرهی و جنگی «گامبیا» نیز دستور داده شده است که بندر مالت را به قصد خلیج فارس ترک گوید.

۱. یکی از بخش‌های شهرستان خرمشهر است که در شمال شرقی بندر شاهپور [امام خمینی] قرار گرفته است. و.

جنبش اعتصابی با راه‌پیمایی بیش از ده هزار کارگر اعتصابی در آبادان در روز ۲۹ مارس (۹ فروردین) روحیه پیکارگرانه خود را نشان داد. این تظاهرات توسط ارتش که به روی کارگران تیراندازی کرد و سه نفر از آنها را کشت، در هم شکسته شد. اما مداخله خشونت‌بار ارتش، کارگران را نومید نکرد بلکه به همبستگی درونی آنان افزود. چند روز بعد، بیش از هزار کارگر شاغل در بخش لوله‌های نفت و نیز کارگران راه‌آهن منطقه به اعتصاب‌کنندگان پیوستند و یک اعتصاب همبستگی را برپا کردند.

در ۱۱ آوریل ۱۹۵۱ (۲۲ فروردین ۱۳۳۰) «دانشکده کارآموزی»^۱ واردوی کارآموزان توسط نیروهای دولتی اشغال شد. پاسخ کارگران نیز سریع بود: روز بعد، تظاهرات بیش از دو هزار کارگر اعتصابی در بندر معشور آغاز شد. این تظاهرات نیز که همدها کارگر در آن شرکت داشتند توسط ارتش سرکوب گردید، ارتش دوباره به سوی انبوه مردم تیراندازی کرد و دو کارگر کشته و ۲۰ نفر مجروح شدند. در بعدازظهر همان روز (۲۳ فروردین)، میتینگ بزرگی در اردوگاه کارآموزان تشکیل شد که هدف آن جلوگیری از بازداشت رهبران کارگران توسط ارتش بود. اما باز هم ارتش در کشتن شش کارگر و زخمی کردن ۳۰ نفر دیگر تردید نکرد.^[۱۸۲]

در این شرایط، هربرت موریسون^۱، از حزب کارگر (که چه طنزی در این نامگذاری است!) و وزیر خارجه انگلیسی، در مجلس عوام اعلام کرد:

«ما حق هر اقدام مناسب برای حفظ جان و مال اتباع بریتانیایی را برای خود محفوظ می‌داریم و دولت ایران را مسئول تمام اقداماتی می‌دانیم که ممکن است به جان یا اموال اتباع بریتانیا یا منافع دولت بریتانیا لطمه بزند.»^[۱۸۳]

از سوی دیگر در حالی که ناو «ورن»^۲ به خلیج فارس رسید بود، ناو جنگی «یوربالوس»^۳ نیز فرمان پیوستن به ناو «گامبیا»^۴ را دریافت کرد.^[۱۸۴]

اما سلحشوری کارگران ایران تنها نتیجه‌اش روشن کردن همکاری دولت ایران و نیروهای سرکوبگر آن با امپریالیسم بریتانیا نبود. بلکه سیاست فرصت‌طلبانه رهبران

1. Herbert Morisson

2. Wern

3. Euryalus

4. Gambia

حزب توده و نقاط ضعف ملیون ایرانی و بویژه جبهه ملی را نیز در مبارزه ضد امپریالیستی آن آشکار کرد. این درست است که بورژوازی ملی به رهبری دکتر مصدق در مبارزه خود علیه امپریالیسم بر بسیج توده‌های مردم تکیه می‌کرد، اما این کار را به خاطر دفاع از منافع سیاسی و اقتصادی خویش انجام می‌داد و نه برای دفاع از منافع کارگران به عنوان یک طبقه. بدین ترتیب بود که در روز ۱۶ آوریل ۱۹۵۱ (۲۷ فروردین ۱۳۳۰) آیت‌الله کاشانی رهبر مذهبی و نماینده روحانیت شیعی طرفدار مصدق اعلام کرد که اعتصاب کارگران «به منافع بریفانیای کبیر خدمت میکند» و از آنان خواست تا دست از اعتصاب بردارند.^[۱۸۵] فردای آن روز، خود دکتر مصدق نیز پس از آنکه از تریبون مجلس اعلام نمود که مدافع منافع کارگران است، اعلامیه جبهه ملی خطاب به کارگران اعتصابی را قرائت کرد:

«... شرکت نفت این بار مستقیماً و بدون حاجت به پرده‌پوشی، شما کارگران هنرمند ایرانی را که در سخت‌ترین شرایط زندگی به حساب یغمای پنجاه ساله شرکت به استخراج طلای سیاه مشغول بوده‌اید (... به اعتصاب واداشته (...). جبهه ملی در عین حال که جداً از دولت می‌خواهد هر چه زودتر شرکت نفت را مکلف کند آن نسبت از حقوق و اضافات کارگران را که برخلاف حق به منظور ایجاد نگرانی و برای اجرای نقشه‌های شوم خود کسر کرده پردازد، از هموطنان و برادران کارگر خود تمنا دارد با نهایت هوشیاری و بیداری و در کمال آرامش و خونسردی مراقب این تحریکات و دسایس مدام حریف کهنه‌کار باشند. (...)[۱۸۶]»

بدین گونه، جبهه ملی به جای تشویق مبارزه ضدبریتانیایی اعتصاب‌کنندگان می‌کوشید تا جنبش آنها علیه شرکت نفت را به نام ضرورت وحدت ملی تمام طبقات تحت رهبری ملیون، از هم بپاشد. بنابراین درمی‌یابیم که اعتصابگران به علت نداشتن استقلال سازمانی و وانهادن شدن، هم از سوی رهبران حزب توده و هم رهبران جبهه ملی، ناچار شده‌اند بدون اینکه به خواسته‌های خود برسند از اعتصاب دست بردارند و

به سرکار برگردند.^۱

با این همه، کارگران با بسیج بی مانند خود موفق شدند در تغییر رابطه قدرت‌ها شرکت جویند، تغییری که به سقوط حکومت علاء و نخست‌وزیری دکتر مصدق انجامید.

۲. از کنفرانس انگلیس و آمریکا تا حکومت مصدق

در ۴ آوریل ۱۹۵۱ (۱۵ فروردین ۱۳۳۰) هربرت موريسون [وزیر خارجه بریتانیا] به مجلس عوام اطلاع داده بود که مایل است با آمریکاییان به مذاکره پردازد تا بتواند به توافقی با آنان در زمینه سیاست مشترک انگلیس و آمریکا، در ایران دست یابد. در ۹ آوریل ۱۹۵۱ (۲۰ فروردین ۱۳۳۰) کنفرانسی با شرکت سراولیویر فرانکس^۲ (سفیر بریتانیا در واشنگتن)، جفری فرولونگ^۳ رئیس اداره خاور میانه در وزارت خارجه انگلیس) و ن. آ. گس (نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس) در واشنگتن آغاز به کار کرد.^[۱۸۷] تشکیل این کنفرانس، آشکارا نشانگر وجود اختلاف نظر میان آمریکا و بریتانیای کبیر در مورد مسئله نفت ایران بود. در حالی که آمریکاییان می‌خواستند به انگلیسی‌ها بقبولانند که اصل ملی شدن نفت را بپذیرند تا اصل [تخصیص] منافع را از طریق سازش با مصدق نجات دهند. انگلیسی‌ها در امتناع خود از پذیرش هرگونه تغییر پافشاری می‌کردند. کنفرانس در روز ۱۹ آوریل ۱۹۵۱ (۳۰ فروردین ۱۳۳۰) با بیانیه دین آچسن^۴ [وزیر خارجه آمریکا] پایان یافت که در آن این وزیر آمریکایی مسئولیت مشکلات احتمالی را ناشی از سرسختی و سازش ناپذیری بریتانیایی‌ها دانسته بود.^[۱۸۸] از سوی دیگر، در ۲۶ آوریل ۱۹۵۱ (۶ اردیبهشت ۱۳۳۰) نخست‌وزیر حسین علاء

۱. این عقیده مؤلف، محل تردید است و بیانگر دیدگاه خاص ایشان نسبت به مسائل کارگری است. واقعیت این بود که در صورت ادامه اعتصابها، بی‌شک نیروی دریایی بریتانیا وارد عمل می‌شد و تمامی تأسیسات نفتی را نصرف می‌کرد؛ و آن‌گاه مسئله ملی کردن نفت منتفی می‌شد. به عقیده این قلم، رویه آیت الله کاشانی و دکتر مصدق کاملاً درست و به جا بود. و.

2. Olivier Franks

3. Geoffrey Furlonge

4. Dean Acheson

زیر فشار مردم و نمایندگان ملیون ناچار به استعفا شد. و مجلس با ۷۹ رأی موافق از مجموع ۱۰۰ رأی، به دکتر مصدق پیشنهاد کرد کابینه جدید را تشکیل دهد. مصدق شرط پذیرش نخست‌وزیری خود را رأی مجلس به قانون ملی شدن نفت که کمیسیون ویژه نفت آن را تهیه کرده بود، قرار داد. و بدین ترتیب بود که در ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ (۸ اردیبهشت ۱۳۳۰) کمیسیون مخصوص نفت گزارش خود را به شکل یک طرح قانونی تقدیم مجلس کرد.

این طرح قانونی در مورد ملی کردن صنعت نفت که اکثریت نمایندگان مجلس آن را پذیرفتند، بویژه اعلام می‌کرد:

ماده (۱) - به منظور ترتیب اجرای قانون مورخ ۲۴ و ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ راجع به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور هیئت مختلطی مرکب از پنج نفر از نمایندگان سنا و پنج نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی به انتخاب هر یک از مجلسین و وزیر دارائی وقت یا قائم مقام او تشکیل می‌شود.

ماده (۲) - دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط بلافاصله از شرکت سابق نفت ایران و انگلیس خلع ید کند. چنانچه شرکت برای تحویل فوری به عذر وجود ادعایی به دولت متغذّر شود دولت می‌تواند تا میزان ۲۵ درصد از عایدات جاری نفت را پس از وضع مخارج بهره‌برداری برای تأمین مدعا به احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی الطرفین دیگر ودیعه گذارد.

ماده (۳) - دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به مطالبات و دعاوی حقه دولت و همچنین به دعاوی حقه شرکت رسیدگی نموده نظرات خود را به مجلسین گزارش بدهند که پس از تصویب مجلسین به موقع اجرا گذاشته شود.

ماده (۴) - چون از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ که ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس سنا نیز رسیده است کلیه درآمد نفت و محصولات نفتی حق مسلم ملت ایران است دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به حساب شرکت رسیدگی کند و نیز هیئت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون تا تعیین هیئت عامله در امور بهره‌برداری دقیقاً نظارت نماید.

ماده (۵) - هیئت مختلط باید هر چه زودتر اساسنامه شرکت ملی نفت را که در آن هیئت عامله و هیئت نظارتی از متخصصین پیش‌بینی شده باشد تهیه و برای تصویب به مجلس پیشنهاد کند. [۱۹۰]

پذیرش این قانون توسط مجلس [۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰] امکان نخست‌وزیری دکتر مصدق را فراهم ساخت. مصدق در ۴ مه ۱۹۵۱ (۴ اردیبهشت ۱۳۳۰) کابینه‌اش را تشکیل داد و برنامه‌اش را به مجلس تقدیم کرد:

(۱) اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور (...). و استفاده از درآمدهای آن برای تقویت اقتصاد کشور و سعادت و رفاه عمومی
(۲) اصلاح قانون انتخابات مجلس و آئین‌نامه انجمن‌های ایالتی. «(۱۹۱۱)»
وقوع این رویدادها هشداری جدی به مقامات بریتانیایی بود که تمایل آنان به دستیابی به یک سیاست مشترک انگلیسی و آمریکایی در این قضیه را تشدید کرد.
تنها یک روز پس از انتصاب مصدق به مقام نخست‌وزیری، مجله بریتانیایی «اکونومیست» نوشت:

«اگر چنین است که مهمترین سرمایه‌گذاری انگلیس در آن سوی دریاها از طریق زور و اجبار لطمه ببیند، آن‌گاه هر امتیاز نفتی در خاورمیانه در معرض تهدید همین سرنوشت قرار خواهد گرفت (...). آیا به این دلیل آمریکایی‌ها نیز نگران این مبارزه هستند، و چقدر تأسف بار و نگران‌کننده است که ملاحظه می‌شود توصیه‌های آمریکایی‌ها تا کنون به عوض تقویت راه حل بریتانیایی، به تضعیف آن پرداخته‌اند. کاملاً سواى گرایش وزارت خارجه به اشتباه اندیشی درباره سودهایی که محرک ملیون در خاورمیانه هستند و وسایلی که در اختیار دارند، رقت‌انگیز است که دکتر مصدق این اندیشه را در سر دارد که گروهی از تکنسین‌های آمریکایی را سریعاً استخدام کند تا اداره صنعت غصب شده از مالکان بریتانیایی را بر عهده بگیرند (...). کل ساختار سیاست غرب به نحوی خشن در ایران به بازی گرفته شده است. بحران کنونی شاید که تا حدی معلول اشتباهات سیاست بریتانیا باشد، اما بی‌گمان بیشتر از بحران کره که ناشی از خطاهای سیاست آمریکا بود، نمی‌باشد. این الزامی است که آمریکا نیز مانند انگلستان، با وفاداری کامل عملی به

حمایت از شریک خود پردازد...»^[۱۹۲] (تأکید از من است).

آن‌گاه این مقاله یک بار دیگر بر نکات زیر تأکید می‌کرد:

(۱) سرمشقی که ممکن است سایر مردم منطقه در جهت مبارزه ضدامپریالیستی در عرصه نفت از ایران بگیرند و خط «مُسری» که ناظران انگلیسی آشکارا نشان داده‌اند.

(۲) وجود رقابت میان موقعیت رو به افول بریتانیا و منافع آمریکا که در منطقه رو به صعود است.

(۳) ضعف قدرت بریتانیا در منطقه که ناچار شده برای ایجاد یک «اتحاد مقدس» به آمریکا روی آورد و با این کار برتری آمریکا را بپذیرد.

ما بعداً عللی را که به قدرت رسیدن دکتر مصدق، نظیر شالوده‌های سیاست ملی‌گرایی او را تسهیل کردند بررسی خواهیم کرد. اما پیش از پایان دادن به این فصل، بهتر است برخی جنبه‌های سیاست امپریالیسم بریتانیا و شرکت نفت را روشن کنیم.

VIII. جنبه‌هایی از فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس از ۱۹۱۳ تا ۱۹۵۱

پیش از پرداختن به مسأله ملی کردن نفت و ورود به جزئیات مبارزه ایران و انگلیس در این زمینه، بهتر است بعضی جنبه‌های فعالیت این شرکت را به منظور درک بخش دوم این کتاب یادآور شویم.

۱. تولید و سود

الف - تولید نفت خام

در این باره فقط متذکر می‌شویم که هدف اساسی شرکت نفت ایران و انگلیس همانا افزایش دائمی تولید نفت بوده است. در جدول ۱، افزایش تولید در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۵۰ نشان داده شده است.

جدول ۱

| سال | تولید (میلیون تن) | سال | تولید (میلیون تن) |
|------|-------------------|------|-------------------|
| ۱۹۱۲ | ۰/۰۰۰۰۰۴۳ | ۱۹۳۲ | ۶/۴۴۶ |
| ۱۹۱۳ | ۰/۰۰۰۰۰۸۰ | ۱۹۳۳ | ۷/۰۸۷ |
| ۱۹۱۴ | ۰/۲۷۳ | ۱۹۳۴ | ۷/۵ |
| ۱۹۱۵ | ۰/۳۴۵ | ۱۹۳۵ | ۷/۵ |
| ۱۹۱۶ | ۰/۴۴۹ | ۱۹۳۶ | ۸/۲ |
| ۱۹۱۷ | ۰/۶۴۴ | ۱۹۳۷ | ۱۰/۲ |
| ۱۹۱۸ | ۰/۸۹۷ | ۱۹۳۸ | ۱۰/۲ |
| ۱۹۱۹ | ۱/۱۰۶ | ۱۹۳۹ | ۹/۶ |
| ۱۹۲۰ | ۱/۳۸۵ | ۱۹۴۰ | ۸/۶ |
| ۱۹۲۱ | ۱/۷۴۳ | ۱۹۴۱ | ۶/۶ |
| ۱۹۲۲ | ۲/۳۲۷ | ۱۹۴۲ | ۹/۴ |
| ۱۹۲۳ | ۲/۹۵۹ | ۱۹۴۳ | ۹/۷ |
| ۱۹۲۴ | ۳/۷۱۴ | ۱۹۴۴ | ۱۳/۳ |
| ۱۹۲۵ | ۴/۳۳۴ | ۱۹۴۵ | ۱۶/۸ |
| ۱۹۲۶ | ۴/۵۵۶ | ۱۹۴۶ | ۱۹/۲ |
| ۱۹۲۷ | ۴/۸۳۲ | ۱۹۴۷ | ۲۰/۲ |
| ۱۹۲۸ | ۵/۳۵۸ | ۱۹۴۸ | ۲۴/۹ |
| ۱۹۲۹ | ۵/۴۶۱ | ۱۹۴۹ | ۲۶/۸ |
| ۱۹۳۰ | ۵/۵۲۹ | ۱۹۵۰ | ۳۱/۸ |
| ۱۹۳۱ | ۵/۰۷۵ | | |

منبع: از ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۳، وزارت صنایع و معادن، «سالنامه آماری»، تهران ۱۹۵۸-۱۹۵۹ در:

Longrigg, SH, Oil in

The middle East, london, 1968, P. 20

از ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۰: Mikdashi

ب - سودها و بدهی‌ها

جمع سرمایه‌گذاری‌های شرکت نفت از آغاز تأسیس آن تا زمان ملی شدن، بالغ بر ۲۱/۶۵۶/۲۵۲ لیره بوده است که ۵/۰۰۰/۰۰۰ لیره آن را دولت بریتانیا سرمایه‌گذاری کرده بود. در این دوره، سهامداران شرکت مبلغ کل ۱۱۵/۰۰۰/۰۰۰ لیره بابت سود سهام دریافت داشته‌اند (که ۴۹/۰۰۰/۰۰۰ لیره به دولت بریتانیا به عنوان سهامدار پرداخت شده) در حالی که رقم ۴۰۰ از ۵۰۰ میلیون لیره (تقریباً) دوباره در فعالیت‌های شرکت در سراسر جهان سرمایه‌گذاری شده است. [۱۹۳]

از سوی دیگر، سرویلیام فریزر رئیس هیئت مدیره شرکت نفت با ارائه آخرین ترازنامه شرکت تا قبل از ملی شدن (تا ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰/۱۰ دی ۱۳۲۹)، اعلام کرد: «سود تجارتمی این گروه معادل با ۶۲۲/۳۰۰/۸۱ لیره است که بالاترین رقم را تاکنون نشان می‌دهد. این رقم در مقایسه با سود سال پیش، که ۳۸/۶۶۶/۴۸۵ لیره پس از تشکیل ذخیره ۳۴/۱۹۵/۳۷۲ لیره برای استهلاک دارایی‌های ثابت، اکتشاف نفت، منافع و تقسیم هزینه‌های نگهداری بوده است.

اندوخته متناسب در سال ۱۹۴۹ بالغ بر ۲۴/۳۵۳/۹۲۰ لیره بوده است. سود خالص ۱۱۵/۴۹۵/۹۹۴ لیره قبل از تشکیل اندوخته، در مقایسه با ۶۳/۰۲۰/۴۰۵ لیره سال قبل، ناشی از سایر فعالیت‌های سودآور شرکت بوده است.» [۱۹۴]

منافع شرکت در ایران به نحو عظیمی کلان بوده است.

جدول ۲، وضع کمپانی در سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۳۰ را نشان می‌دهد.

گفتنی است که سود شرکت نفت در سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۰، چهار برابر مبلغ پرداختی در همین دوره به دولت ایران بوده است.

در مورد دوره ۱۹۳۱ تا ۱۹۵۰، جدول ۳ اطلاعات دقیقی می‌دهد که از نظر مقایسه آموزنده است.

جدول ۲

| سال | سود خالص (به هزار لییره) | بدهی های پرداختی (به هزار لییره) | سود سهام پرداختی به سهامداران (%) |
|---------|-----------------------------|-------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱۹۱۳-۱۴ | ۲۴ | | |
| ۱۹۱۴-۱۵ | ۶۴ | | |
| ۱۹۱۵-۱۶ | ۸۶ | | |
| ۱۹۱۶-۱۷ | ۳۴۴ | ۱۳۲۶ | ۶ |
| ۱۹۱۷-۱۸ | ۷۸۰ | | ۸ |
| ۱۹۱۸-۱۹ | ۷۳۶ | | ۱۰ |
| ۱۹۱۹-۲۰ | ۱۸۴۹ | ۴۶۹ | ۲۵ |
| ۱۹۲۰-۲۱ | ۳۲۶۴ | ۵۸۵ | ۲۰ |
| ۱۹۲۱-۲۲ | ۳۷۷۹ | ۵۹۳ | ۲۰ |
| ۱۹۲۲-۲۳ | ۳۴۳۱ | ۵۳۳ | ۱۰ |
| ۱۹۲۳-۲۴ | ۳۵۱۷ | ۴۱۱ | ۱۰ |
| ۱۹۲۴-۲۵ | ۴۰۶۹ | ۸۳۱ | ۱۲/۵ |
| ۱۹۲۵-۲۶ | ۴۳۹۷ | ۱۰۵۴ | ۱۷/۵ |
| ۱۹۲۶-۲۷ | ۴۸۰۰ | ۱۴۰۰ | ۱۲/۵ |
| ۱۹۲۷-۲۸ | ۴۱۰۶ | ۵۰۲ | ۷/۵ |
| ۱۹۲۸ | ۳۶۸۶ | ۵۲۹ | ۹/۳۷۵ |
| ۱۹۲۹ | ۴۲۴۷ | ۱۴۳۷ | ۲۰ |
| ۱۹۳۰ | ۳۷۸۵ | ۱۲۸۸ | ۱۵ |
| جمع | ۴۶۹۶۱ | ۱۰۹۵۸ | |

منبع: ستون های ۱ و ۳: Mikdashi، همان

ستون ۲: در: "Mémorandum du gouvernement de Sa majerté dans le

Royaume-Uni" au conseil de sécurité, le 19 décembre 1932, in:

Journal de la S.D.N, op. cit./P. 2299

جدول ۳

| سال | سود خالص (به هزار لییره) | مالیات‌های پرداختی به انگلستان (به هزار لییره) | مبالغ پرداختی به ایران (به هزار لییره) | سود سهام پرداختی به سهامداران (%) |
|------|-----------------------------|--|--|---|
| ۱۹۳۱ | ۲۳۱۹ | ۶۷۱ | ۱۳۳۹ | ۵ |
| ۱۹۳۲ | ۲۳۸۰ | ۱۹۵ | ۱۵۲۵ | ۷/۵ |
| ۱۹۳۳ | ۲۶۵۴ | ۳۰۵ | ۱۸۱۲ | ۷/۵ |
| ۱۹۳۴ | ۳۱۸۳ | ۵۱۲ | ۲۱۹۰ | ۱۲/۵ |
| ۱۹۳۵ | ۳۵۱۹ | ۴۰۹ | ۲۲۲۱ | ۱۵ |
| ۱۹۳۶ | ۶۱۲۳ | ۹۱۱ | ۲۵۸۰ | ۵۰+۲۵ |
| ۱۹۳۷ | ۷۴۵۵ | ۱۶۵۲ | ۳۵۴۵ | ۲۵ |
| ۱۹۳۸ | ۶۱۰۹ | ۱۱۵۷ | ۳۳۰۷ | ۲۰ |
| ۱۹۳۹ | ۲۹۸۶ | ۱۹۵۶ | ۴۲۷۱ | ۵ |
| ۱۹۴۰ | ۲۴۸۲ | ۲۹۷۵ | ۴۰۰۰ | ۵ |
| ۱۹۴۱ | ۳۲۹۲ | ۲۹۲۱ | ۴۰۰۰ | ۷/۵ |
| ۱۹۴۲ | ۷۷۹۰ | ۴۹۱۸ | ۴۰۰۰ | ۲۰ |
| ۱۹۴۳ | ۵۶۳۹ | ۷۶۶۳ | ۴۰۰۰ | ۲۰ |
| ۱۹۴۴ | ۵۶۷۷ | ۱۰۶۳۶ | ۴۴۶۴ | ۲۰ |
| ۱۹۴۵ | ۵۷۹۲ | ۱۰۳۸۱ | ۵۶۲۴ | ۲۰ |
| ۱۹۴۶ | ۹۶۲۵ | ۱۰۲۷۹ | ۷۱۳۲ | ۳۰ |
| ۱۹۴۷ | ۱۸۵۶۵ | ۱۵۲۶۶ | ۷۱۰۴ | ۳۰ |
| ۱۹۴۸ | ۲۴۰۶۵ | ۲۸۳۱۰ | ۹۱۷۲ | ۳۰ |
| ۱۹۴۹ | ۱۸۳۹۰ | ۲۲۴۸۰ | ۱۳۴۸۹ | ۳۰ |
| ۱۹۵۰ | ۳۳۱۰۳ | ۵۰۷۰۷ | ۱۶۰۳۲ | ۳۰ |
| جمع | ۱۷۱۵۰۸ | ۱۷۴۳۰۴ | ۱۰۱۸۰۷ | |

منبع: Mikdashi: of. cit., PP. 109-110

آنچه در این جدول تکان دهنده است، عدم تناسبی است که میان مبالغ پرداختی به دولت ایران و جمع مالیات‌های پرداختی شرکت نفت به حساب دولت بریتانیا وجود دارد. [۱۹۵] در واقع، جمع مبالغ دریافتی در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۰ توسط دولت ایران - مالک حقیقی ثروتهای نفتی - به ۱۰۱/۸۰۷/۰۰۰ لیره استرلینگ می‌رسد، حال آن‌که دولت بریتانیا در همین دوره فقط بابت مالیات بر درآمد، مبلغ ۱۷۴/۳۰۴ میلیون لیره از شرکت نفت دریافت داشته است.

افزون بر این، به گفته ا. ساتن^۱، معافیت از حقوق گمرکی که به سود شرکت نفت بوده، سالانه ۶ میلیون لیره به ایران زیان رسانده است، حال آن‌که مجموع درآمد سالانه ایران از محل عواید نفت ۷ میلیون لیره بوده است. [۱۹۶]

در مورد دوره ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۲، یادداشت مورخ ۱۸ ژانویه ۱۹۳۳ (۲۸ دی ۱۳۱۱) دولت ایران به شورای جامعه ملل، این بی‌عدالتی را چنین نکوهش می‌کند:

«اگر دولت ایران به جای برقراری دریافت حق‌الامتياز، تمام معادن را به رایگان در اختیار صاحب امتیاز قرار می‌داد در عوض فقط مالیات عادی از او دریافت می‌کرد، از ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۲ مالیات دریافتی فقط از طریق گمرک بالغ بر ۱۹/۹۹۸/۵۰۹ لیره و ۱۶ شیلینگ می‌شد، در حالی که به عنوان حق‌الامتياز از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲ فقط حدود ۱۱ میلیون لیره دریافت کرده است.» [۱۹۷]

شرکت همچنین از شیوه‌های دیگری برای به حداقل رساندن حق‌الامتياز استفاده می‌کرد:

(۱) ماده ۱۰ امتیاز داری تصریح می‌کرد که شرکت باید ۱۶ درصد منافع خالص سالانه خود را به دولت ایران بپردازد. باری، نه تنها این سهم هرگز تا سال ۱۹۱۹ پرداخت نشد [۱۹۸]، بلکه از آن سال به بعد، شرکت روش‌های تقلب‌آمیزی را به کار گرفت تا حتی الامکان حقوق دولت ایران را از ۱۶ درصد منافع کاهش دهد. پیام‌ارسالی ۲۰ مه ۱۹۲۰ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۹) لرد گروزن به سرپرسی کاکس در تهران به خوبی

نمایانگر این شیوه است:

- «شرکت نفت در مورد تعریف گستره مالی که حق ۱۶ درصد به آن تعلق می‌گیرد حمایت بسیار مهمی از سوی سر ج. سایمون^۱ دریافت داشته است. [۱۹۹]
- مع هذا شرکت می‌تواند همواره از طریق ایجاد سایر شرکت‌های وابسته برای فعالیت در خارج از ایران، از مشکلات پرهیز کند.
- این کار را باید به نحوی انجام داد که دولت ایران حتی در صورتی که بر پایه ۱۶ درصد پافشاری کند، چیز زیادی به دست نیاورد.» [۲۰۱]
- (۲) شرکت، نفت را به دولت بریتانیا به قیمتی کمتر از قیمت معمول در بازار می‌فروخت و بدین ترتیب با کاهش سهم سود فروش، سهم ایران (۱۶ درصد) را از سود فروش کاهش می‌داد. [۲۰۱]
- (۳) شرکت نفت از طریق بانک انگلستان، با نرخ ارز به زیان ایران بازی می‌کرد؛ در حقیقت، شرکت ترازنامه خود را با لیره استرلینگ تهیه می‌کرد ولی حق‌الامتیاز ایران را بر حسب پول ایران پرداخت می‌نمود.
- باری، بانک انگلستان اندکی قبل از پرداخت هر حق‌الامتیاز، به طور مصنوعی ارزش لیره نسبت به واحد پول ایران را پایین می‌آورد و بدین ترتیب مبلغ نهایی واریز شده حق‌الامتیاز را کاهش می‌داد. [۲۰۲]
- (۴) با آنکه دولت ایران بایستی ضمناً ۱۶ درصد منافع کسب شده توسط شعبات و شرکت‌های وابسته به شرکت نفت ایران و انگلیس در سراسر جهان را دریافت کند، شرکت نفت تا پایان فعالیت خود در ایران، از پذیرش این تقاضا سر باز زد.
- (۵) قرارداد ۱۹۳۳ پیش‌بینی می‌کرد که ایران ۲۰ درصد سود سهام توزیع شده میان سهامداران در هر سال را دریافت کند. باری، در ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ (۳۰ خرداد ۱۳۲۷) دولت بریتانیا از شرکت نفت درخواست کرد که سهم سهامداران را حداکثر تا ۳۰ درصد محدود سازد، در حالی که این سهم پیوسته رو به فزونی داشت و قبلاً از حد ۳۰ درصد

فراتر رفته بود.

شرکت به این طریق می‌خواست سهم دولت ایران (۲۰ درصد) از کل سود سهام توزیع شده را محدود سازد. [۲۰۳]

پ - فعالیت‌های بین‌المللی شرکت نفت ایران و انگلیس

شرکت نفت به برکت سودهای انباشته شده از طریق استخراج و بهره‌برداری از نفت ایران، تبدیل به یک امپراتوری نفتی در سراسر جهان گردید و بدین ترتیب مؤثرترین ابزار در خدمت دولت بریتانیا شد.

شعبات اصلی و شرکت‌های وابسته به شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۵۲:

(۱) در بریتانیای کبیر:

بی پی [بریتیش پترولیوم]، با مسئولیت محدود (عدن)

بی پی (اژه)، با مسئولیت محدود

بی پی (استرالیا)، با مسئولیت محدود

بی پی (هند)، با مسئولیت محدود

بی پی (پاکستان)، با مسئولیت محدود

بی پی آف‌گریس (یونان)، با مسئولیت محدود

بصره پترولیوم کمپانی، با مسئولیت محدود

بریتانیک استیتس، با مسئولیت محدود

بریتیش پترولیوم کیمیکال، با مسئولیت محدود

کندلز، با مسئولیت محدود

کانسالی‌تیدر ری‌فاینریز، با مسئولیت محدود

دارسی اکسپلوریشن کمپانی، با مسئولیت محدود

فورث کیمیکال، با مسئولیت محدود

ایرانو پروداکتس، با مسئولیت محدود

فرست اکسپلوریشن کو، با مسئولیت محدود

لاند تانکر کو، با مسئولیت محدود

ایراک [عراق] پترولیوم کمپانی، با مسئولیت محدود

کنت اویل ریفاینری، با مسئولیت محدود

کرمانشاه پترولیوم کو، با مسئولیت محدود

خانقین اویل کمپانی، با مسئولیت محدود

لوبریکانتیز پرودیوسرز، با مسئولیت محدود

مرریتیم ریفاینریز، با مسئولیت محدود

کویت اویل کمپانی، با مسئولیت محدود

موصل پترولیوم، با مسئولیت محدود

نشنال اویل ریفاینریز، با مسئولیت محدود

اسکاتیش اویلز، با مسئولیت محدود

اسکاتیش اویلز اند شل - مکس، با مسئولیت محدود

شل - مکس و بی پی، با مسئولیت محدود

اسوشیتید اتیل کو، با مسئولیت محدود

کانسا لیدتید پترولیوم کمپانی، با مسئولیت محدود

تانکر اینشورنس کو، با مسئولیت محدود

ترینداد نورترن آریاس، با مسئولیت محدود

فروش ها به هند و پاکستان توسط شرکت های زیر تأمین می شدند:

برمه - شل اویل استوریج اند دیستریبوتینگ کو آو ایندیا با مسئولیت محدود

برمه - شل اویل استوریج اند دیستریبوتینگ کو آو پاکستان با مسئولیت محدود

۲) در کشورهای مشترک المنافع

استرالیا: استرایلین پترولیوم کمپانی پروپرتی، با مسئولیت محدود

کامن ولث اویل ریفاینریز، با مسئولیت محدود

آیسلند اکسپلوریشن کو، با مسئولیت محدود

| | |
|-----------|---|
| مالت: | بی پی مالتا، با مسئولیت محدود |
| نیوزیلند: | بریتیش پترولیوم کمپانی آو نیوزلند |
| نیجریه: | شل - دارسی پترولیوم دولوپمنت کو آو نیجریا، با مسئولیت محدود |

۳) در کشورهای خارجی

| | |
|----------------------|---|
| الجزایر: | سوسیته دزوئیل اِ پترول بی پی دالژری اس.آ. |
| اتریش: | بی پی بنزین اوند پترولئوم آ.گ. |
| بلژیک: | بی پی بلژیوم اس.آ. |
| | آنگلو بلژ دِ پترول اس.آ. |
| | سوسیته اندوستریل بلژ دِ پترول اس.آ. |
| دانمارک: | بی پی اولی - کمپاگنیت آ/اس |
| مصر: | آنگلو - اجیپشن اویل فیلدز، با مسئولیت محدود |
| فرانسه: | سوسیته ژنرال دزوئیل و پترول ب. پ اس. آ |
| آفریقای غربی فرانسه: | سوسیته دِ پترول ب. پ دافریک اکسیدانتال |
| آلمان: | ب. پ بنزین اوند پترولئوم - گ. م. ب. ه |
| هلند: | بنزین ان پترولئوم هاندل ماتشاپیج. ن. و |
| ایسلند: | ب. پ. آ. ایسلندی هلو تافلاگ |
| ایتالیا: | بریتانیکا پترولی اس. پ. آ. ایندوستریا رافیناتسیونه اولی مینرالی |
| مراکش: | سوسیته دزوئیل دو پترول ب. پ دو ماروک اس. آ. |
| نروژ: | نورسک برائن دسلولژه آ/اس |
| سوئد: | اسونسکا ب. پ اولیاک تیولاگ |
| سوئیس: | ب. پ. بنزین اوند پترولئوم آ.گ |
| تونس: | سوسیته دزوئیل دو پترول ب. پ دو تونیزی اس. آ. |

منبع: «اکنونمیست» ۷ ژوئن ۱۹۵۲

(این فهرست دقیقاً همان فهرست نشریه «اکنونمیست» است)

۲. شرایط اشتغال در صنعت نفت

رشد طبقه کارگر ایران اساساً در ارتباط با صنعت نفت و در مناطق تحت تسلط شرکت نفت صورت گرفت. همچنین در این مناطق، و نیز از سوی شرکت نفت، بود که این طبقه بیشترین سرکوب‌ها را تحمل کرد. من قبلاً هنگام بحث درباره اعتصابات کارگری در مورد شرایط بد کار و زندگی کارگران و روش‌های مورد استفاده شرکت برای سرکوب جنبش‌های آنها سخن گفته‌ام. در اینجا به طور فشرده به دو جنبه از شرایط کارگران اشاره می‌کنم.

الف - سیاست تبعیض

مسأله استخدام کارگران و کارکنان ایرانی در شرکت نفت، از همان ابتدای تأسیس شرکت، مورد اختلاف دولت ایران و شرکت نفت بود. در تمام دوره امتیاز داری، سیاست شرکت مبتنی بود بر اینکه کارکنان ارشد و کاردانان فنی خود را فقط از میان انگلیسی‌ها و هندی‌ها استخدام کند. کارگران ارشد [متخصص] اساساً از هندیان استخدام می‌شدند که به علت وابستگی کشورشان به انگلستان، رده‌بندی آنان بسیار آسان‌تر بود. کارگران ایرانی در آخرین رده قرار داشتند و کمترین دستمزدها را می‌گرفتند. [۲۰۴]

جدول زیر (شماره ۴) توزیع مشاغل بر حسب ملیت در سال ۱۹۳۱ (در آبادان و سایر مناطق نفتی) را نشان می‌دهد:

جدول ۴

| ایرانی | انگلیسی | دیگران | |
|--------|---------|--------|----------------|
| ۱۲ | ۱۰۴۷ | ۶ | کارمندان |
| ۸۵۵ | - | ۷۸۱ | زیردستان |
| ۲۶۰۴ | - | ۸۵۴ | کارگران متخصص |
| ۴۶۴۳ | - | ۵۲۵ | کارگران ماهر |
| ۸۸۰۸ | - | ۵۰۱ | کارگران ساده |
| ۲۰۸۹ | - | | کارگران روزمزد |
| ۱۹۰۱۱ | ۱۰۷۴ | ۲۶۶۷ | جمع |

منبع: اعظم زنگنه، همان، ص ۱۲۰

از تغییر شکل سلطه تاملی شدن / ۲۲۹

باید تأکید کرد که رده‌های گوناگون (کارگران متخصص، ماهر، ساده) با تعریفی که امروزه، مثلاً از کارگر متخصص ارائه می‌دهند، سازگار نیست.

بدین ترتیب ایرانیان در ۱۹۳۱ (۱۳۱۰ ه. ش.) بیش از ۹۴ درصد کارگران شرکت نفت را تشکیل می‌دادند، حال آن که فقط ۱/۱۲ درصد آنان جزو کارمندان بودند. این وضعیت بعدها در اثر مبارزات کارگران ایرانی که حکومت را وادار کردند از شرکت نفت بخواهد که تعداد بیشتری کارگر ماهر ایرانی استخدام کند، تغییر کرد.

جدول ۵، تحول توزیع کارکنان از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۹ را نشان می‌دهد:

جدول ۵

کارمندان، کارگران بسیار ماهر و ماهر ایرانی و خارجی شرکت نفت در آبادان و سایر

مناطق نفتی

| سال (از اول ژانویه) | کارمندان | | کارگران بسیار ماهر | | کارگران ماهر | |
|------------------------|----------|-------|--------------------|-------|--------------|-------|
| | ایرانی | خارجی | ایرانی | خارجی | ایرانی | خارجی |
| ۱۹۳۵ | ۷۵۷ | ۱۳۵۳ | ۲۷۹۴ | ۵۳۴ | ۴۲۲۴ | ۴۹ |
| ۱۹۳۶ | ۷۸۷ | ۱۳۲۶ | ۳۱۹۰ | ۶۰۹ | ۴۵۶۱ | ۱۹ |
| ۱۹۳۷ | ۱۰۱۸ | ۱۲۲۹ | ۲۳۲۳ | ۵۵۵ | ۴۷۵۸ | ۲ |
| ۱۹۳۸ | ۱۲۶۶ | ۱۳۳۸ | ۴۱۶۶ | ۵۵۳ | ۵۴۰۲ | - |
| ۱۹۳۹ | ۱۵۰۳ | ۱۷۴۴ | ۵۵۱۶ | ۹۷۹ | ۷۰۴۱ | - |
| ۱۹۴۰ | ۱۵۲۳ | ۱۴۶۵ | ۴۸۹۴ | ۸۰۸ | ۶۹۶۳ | - |
| ۱۹۴۱ | ۱۵۲۴ | ۱۲۱۲ | ۳۷۲۴ | ۸۶۷ | ۶۰۰۸ | - |
| ۱۹۴۲ | ۱۲۲۱ | ۱۰۷۶ | ۳۸۹۲ | ۷۲۷ | ۶۵۳۹ | - |
| ۱۹۴۳ | ۱۱۷۴ | ۱۵۶۰ | ۵۸۸۰ | ۱۳۰۴ | ۹۳۳۵ | - |
| ۱۹۴۴ | ۱۳۴۵ | ۱۹۲۸ | ۵۳۶۲ | ۱۵۵۴ | ۹۸۷۸ | - |
| ۱۹۴۵ | ۱۴۷۹ | ۲۴۷۸ | ۶۲۵۴ | ۱۵۵۲ | ۱۴۰۴۸ | - |
| ۱۹۴۶ | ۱۹۶۴ | ۲۸۱۱ | ۷۲۰۳ | ۱۷۰۹ | ۱۵۷۲۲ | - |
| ۱۹۴۷ | ۲۳۷۶ | ۲۷۵۵ | ۷۳۴۷ | ۱۴۷۳ | ۱۸۴۹۸ | - |
| ۱۹۴۸ | ۳۱۴۰ | ۲۹۶۱ | ۷۷۱۷ | ۱۳۴۵ | ۱۹۰۶۰ | - |
| ۱۹۴۹ | ۴۳۴۳ | ۳۲۹۶ | ۱۲۲۰۳ | ۱۱۷۳ | ۱۵۴۶۵ | ۹ |
| | (۲) | (۳) | (۴) | (۴) | (۵) | (۵) |

ارقامی که در این جدول آمده‌اند توسط شرکت نفت تهیه شده‌اند و یگانه ارقام در دسترس هستند.

۱- کارگران بسیار ماهر شامل استادکاران و سایر کادرها هستند. رؤسای خدمات

فنی

یا «سراستاد کار» جزو کارمندان محسوب شده‌اند.

۲- شامل ۵۴۰ کارورز یا کارآموز

۳- سرکارگران متخصص برای اولین بار جزو این ارقام به حساب آمده‌اند.

۴- کارگران ماهر رده یک، برای نخستین بار جزو این ارقام آمده‌اند

۵- فقط رده‌های ۲ و ۳

منبع: BIT: شرایط کار... همان، صص ۱۸ - ۱۹ (یادداشت‌ها نیز از BIT هستند)

و بالاخره جدول ۶، توزیع مشاغل برحسب ملیت را قبل از ملی شدن (اسفند ۱۳۲۹)

نشان می‌دهد:

جدول ۶

| کارکنان | ایرانی | غیرایرانی | جمع |
|------------------|--------|-----------|-------|
| ارشد | ۳۰ | ۸۹ | ۱۱۹ |
| سایرین | ۵۴۹۲ | ۳۵۲۴ | ۹۰۲۶ |
| کارگر | | | |
| رتبه بالا | ۱۷۵۵۰ | ۸۹۱ | ۱۸۴۴۶ |
| رتبه میانی | ۱۲۲۲۵ | ۱ | ۱۲۲۲۶ |
| رتبه پایین | ۴۴۱۱ | - | ۴۴۱۱ |
| غیر ماهر | ۱۳۹۲۵ | - | ۱۳۹۲۵ |
| کارآموز و کارورز | ۳۳۹۲ | - | ۳۳۹۲ |
| کارمندان پیمانی | ۱۳۶۰۳ | - | ۱۳۶۰۳ |
| جمع | ۷۰۶۲۸ | ۴۵۲۰ | ۷۵۱۴۸ |

Source: Anglo- Iranian Oil Company: "The Anglo-Iranian Oil Company and Iran", Juillet 1951, london P.14.

ب - شرایط مسکن

شهرهای آبادان و مسجد سلیمان اساساً در ارتباط با صنعت نفت و نیازهای شرکت نفت پدید آمده و گسترش یافته بودند. به تدریج با توسعه شهرها، تعداد خانه‌های بسیار محقر و حتی حلبی‌آبادهای محل سکونت کارگران ایرانی رو به گسترش نهاد. در پایان سال ۱۹۴۹ (۱۳۲۸ ه.ش.) نزدیک به ۹۰ درصد کارمندان - تقریباً تماماً خارجی - در خانه‌های ساخته شده توسط شرکت نفت اقامت داشتند، حال آن‌که بخش کوچکی (۵۲۹۸ نفر) از ۳۱۸۷۵ کارگر ایرانی توسط شرکت اسکان داده شده بودند.

گزارش BIT مذکور در فوق می‌گوید:

«در هر حال، اکثریت عظیم کارگران نفت در محلات بسیار پرجمعیت منطقه شهری سکونت دارند که در آنجا غالباً یک خانواده کامل یا سه چهار فرد مجرد فقط در یک اتاق اقامت کرده‌اند. اجاره‌ها بسیار سنگین است (...) و بالاخره سایر کارگران نیز در خانه‌های گلی یا اتاق‌هایی که با هر نوع مصالحی ساخته شده‌اند زندگی می‌کنند...» [۲۰۶]

بدین سان، هزاران کارگر ایرانی تا قبل از ملی شدن صنعت نفت، در کپه‌های اطراف شهر آبادان که به «حصیرآباد» و «حلبی‌آباد» معروف بود زندگی می‌کردند. [۲۰۷]

فروشگاه‌های شرکت نفت تا سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه.ش.) فقط به انگلیسی‌ها جنس می‌فروختند. فقط هنگامی که این فروشگاه‌ها برای وارد کردن کالاهای خود از معافیت گمرکی برخوردار شدند به شرط آن‌که به کارگرانی ایرانی نیز جنس بفروشند، درهای خود را به روی ایرانیان نیز گشودند.

از سوی دیگر، باشگاه‌ها، سینماها، اتوبوس‌ها، استخرها و تأسیسات ورزشی و حتی بیمارستان‌های شرکت همگی انحصاراً در اختیار شهروندان بریتانیایی و احياناً برخی از کارکنان بلندپایه ایرانی بود.

در مورد فعالیت‌های شرکت نفت، در پایان به نقل قولی از ونسان مونتئی^۱ بسنده

می‌کنم که می‌نویسد:

«شرکت نفت در مساحتی بالغ بر یکصد هزار کیلومتر مربع حاکم مطلق است و با کارکنان، تأسیسات، خدمات آموزشی و اطلاعاتی و پلیس ویژه خویش دولتی را در درون دولت [ایران] تشکیل می‌دهد. به نمایندگان ملکه مهربان خود توصیه می‌کند از

دخالت زیاد در امور داخلی ایران پرهیز کنند. اما غالباً باید موافقت خود را با تعیین نخست‌وزیر اعلام کند، نمایندگان مجلس را برگزیند و تعداد آرای «آزاد» را انتخاب نماید.» [۲۰۹]

تبرستان

www.tabarestan.info

یادداشت‌ها

1. In: *Journal officiel de la S. D. N.*, décembre 1933 (texte en français).
تحلیل مفصلتر امتیاز ۱۹۳۳ را در: داور، همان، نگاه کنید.
2. *Idem*, art. 10, alinéa B.
3. *Idem*, art. 2. P. 1653.
4. *Idem*, P. 1654.
5. *Ibid.*
6. *Idem*, art. 16, P. 1657
7. *Idem*, art. 23, P. 1659
8. *Ibid.*
9. Rapportée par Edouard SABLIER, "Veillée d' armes en Iran", in: *Le Monde*, 9 mai 1951, P. 2
10. Art. 6 de l'accord, *Journal officiel de la S.D.N.* op. cit., P. 1956.
11. *Idem*, art. 11, P. 1956.
12. *Idem*, art. 21, P. 1658.
13. *Idem*, art. 25, P. 1959.
14. Lord GLADWYN, *The Memoirs*, london, 1972, P. 21

۱۵. در ۲۵ دسامبر ۱۹۳۴ (۴ دی ۱۳۱۳) دولت ایران رسماً تغییر نام «پرس» را به نام باستانی کشور یعنی «ایران» اعلام کرد و شرکت نفت می‌بایست از آن پس جای شرکت نفت انگلیس و پرس، انگلیس و ایران نامیده می‌شد.

۱۶. مصطفی فاتح، همان، ص ۳۱۰

۱۷. فریدون صاحب جمع «ایران پهلوی‌ها» (با پیشگفتار شاه)، پاریس، ۱۹۶۶، ص ۸۱.

۱۸. بنگرید به مصاحبه پیوست همین کتاب.

۱۹. سلامتیان، همان، ص ۱۱۳.

[در مورد ماجرای سرهنگ پولادین و ستوان جهانسوز، بنگرید به: ارتش و حکومت پهلوی، استفانی کرونین، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران، ۱۳۷۷، نشر خجسته، صفحات ۲۸۸-۲۸۴ و واقعه اعدام جهانسوز و ریشه‌های سیاسی و اجتماعی آن، نجفقلی پسیان، تهران، ۱۳۷۰، انتشارات مدبر.و.]

20. A.C. KIA [کیا] *Essais sur L'histoire Industrielle de L'Iran*, These, paris, 1939, P. 130.

۲۱. ح. ستوده، همان، ص ۲۱۷

۲۲. همان، ص ۲۱۹. همچنین بنگرید به خلیل اعلامی:

Khalil ALAMI, *Le redressement économique de L'Iran*, Thèse, paris, 1939, P. 116.

۲۳. اعلامی، همان، ص ۱۴۲.

۲۴. همان، ص ۱۹۰.

۲۵. ستوده، همان ص ۱۹۷.

26. A. AMINI (امینی) *L'institution du monopole du commerce extérieur en perse*, Thèse, paris, 1932, P. 212

۲۷. اعلامی، همان، ص ۱۵۰.

۲۸. درباره فعالیت‌های امپریالیسم آلمان در ایران تا پایان جنگ جهانی اول، بنگرید به مقاله «سیاست شرقی آلمان در ایران» در: مجله جهان مسلمان، پاریس، ژوئن ۱۹۲۳، ج ۵۴.

29. George LENCZOWSKI, *Russia and The west in Iran, 1918-1948*, New

york, Greenwood press, 1968, P. 153.

30. Idem, P. 160.

31. Idem, P. 156.

32. Idem, P. 161

33. Idem, P. 165

34. Léonard MOSLEY, *La guerre du pétrole*, paris, presse de la cité, 1974, p.205.

35. LENCZOWSKI *Russia and the west in Iran, 1918-1948* op. cit., P. 156.

36. Winston CHURCHILL, *La deuxième guerre mondiale*, Genève, services S.A./ 1971, T. 6. P. 105.

37. In: CHURCHILL, *La deuxième guerre mondiale*, op.cit.,p.107

38. Idem, P. 109.

39. Ibid.

40. LENCZOWSKI, *Sussia and the west in IRAN, 1918-1948.*, P. 168.

41. Idem, PP. 169-170.

42. Churchill. op. cit., P. 111.

مقامات بریتانیایی به منظور توجیه مداخله نظامی خود در ایران، در ۱۹ نوامبر ۱۹۴۱ (۲۵

آبان ۱۳۳۰) توسط رادیوی بی بی سی اطلاعاتی منتشر کردند که بویژه تأکید می کرد:

«دیپلماسی بریتانیا به طور کلی مبتنی بر دوستی است؛ چنان که در مورد ایران چنین بوده

است؛ اما دو نوع دوستی وجود دارد: یکی بی غرضانه و دیگری مغرضانه.

دوستی ما به ایران بی غرضانه است چون ایران ملت بزرگی است که به علت سهم خود در

علوم، فلسفه، هنرها و ادبیات در تاریخ نقش داشته و آثار خود را بر بسیاری از عرصه های تمدن

جهانی بر جا نهاده است.

اما دوستی بریتانیا نسبت به ایران، یا هر کشور دیگری، نمی تواند بی غرضانه باشد چون در

سیاست نمی توان بی غرض بود.

اگر این واقعیت را در نظر بگیرید، می توانید داوری درستی درباره کردار گذشته، اکنون و آینده

حکومت بریتانیا داشته باشید.

حکومت بریتانیا نمی‌تواند از این اصل فاصله بگیرد که: در امور داخلی ایران دخالت نخواهد کرد مگر آنکه مقتضیات ایجاب کنند.

بریتانیا می‌تواند در امور داخلی ایران مداخله کند در صورتی که ببیند منافع بریتانیا در ایران مورد تهدید قرار گرفته‌اند...» (به نقل از داور، همان، ص ۱۱۵).

43. E. SUTTON, op. cit., P. 105.

رضاشاه توسط دولت بریتانیا به جزیره موریس تبعید شد و سپس به ژوهانسبورگ انتقال یافت و در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ (۴ مرداد ۱۳۲۳) در آنجا درگذشت.

44. "The Tri-partite Treaty of Alliance", in: Arthur C. MILLSAUGH, *Americans in persia, washington, 1946*, PP. 276-279.

45. LENCZOWSKI, *Russia and the west in Iran...*, P. 273.

۴۶. درباره این مسائل، بنگرید به مصاحبه با دکتر فریدون کشاورز.

47. *Foreign relations of the United States, Diplomatic papers, Washington, 1961*, T. 1, portant sur l'année 1943, PP. 646-647.

۴۸. میلسپو، همان، صص ۷۸ و ۱۱۴

حزب «وطن» در ۱۳۲۴ نامش را به «اراده ملی» تغییر داد و روزنامه «رعد امروز» را چاپ می‌کرد. سید ضیا، که در انتخابات سال ۱۳۲۳ به مجلس راه یافته بود، در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۳ مجلس درباره سیاست بریتانیا گفت:

«از نظر انگلیسی‌ها دو دسته اشخاص وجود دارند: دوستان و دشمنان. دوست آنان بودن هیچ فایده‌ای برای کشور ندارد و حتی مضر است، اما دشمن آنان بودن یعنی مرگ». (به نقل از داور، همان، ص ۱۳۹)

۴۹. میلسپو، همان، ص ۹۲

50. LENCZOWSKI, *Russia and the west in Iran...* op. cit., P. 257.

51. *Idem*, P. 259.

۵۲. دکتر میلسپو در نامه اول دسامبر ۱۹۴۳ خود به رییس جمهور روزولت می‌نویسد: «ایران سه بار از کمک اداری آمریکایی‌ها برخوردار شده است:

- (۱) مأموریت مالی شوستر در ۱۹۱۱ که در همان سال استعفا کرد.
(۲) اولین مأموریت مالی میلسپو ۱۹۲۲-۱۹۲۷ (...)
(۳) دومین مأموریت مالی میلسپو در ۱۹۴۳ با مأموریت دیگری در وزارت جنگ و وزارت کشور (ژاندارمری و شهربانی)، وزارت کشاورزی و وزارت بهداری...» در:

Foreign relations of the United States, Diplomatic papers, Washington, 1961, T.1 (sur l'année 1943), P. 629.

53. LENCZOWSKI, *Russia and the west...*, op. cit., P. 264.

54. Ibid, PP. 271-272.

نیز بنگرید به میلسپو، همان، ص ۴۴.

کارآمدی شوارتسکف پس از دخالت او در ماجرای کودک ربایی لیندبرگ، در آمریکا شهرت یافته بود.

۵۵. میلسپو، همان، ص ۴۴

56. E. SUTTON, op. cit., P. 108.

نیز بنگرید به فاتح، همان، ص ۳۲۵-۳۵۳

۵۷. هم او (هربرت هوور) بود که در ۱۳۳۳ قرارداد میان کنسرسیوم نفت و حکومت ایران را ترتیب داد. او سپس معاون رئیس جمهور آمریکا شد.

58. E. SUTTON, op. cit., P. 108.

نیز بنگرید به Lenczowski، همان، ص ۲۱۶

59. E. SUTTON, op. cit., PP. 129-130.

۶۰. فاتح، همان، ص ۳۵۴

61. E. SUTTON, op. cit., P. 108.

62. Cf. L. TROTSKY, *La Révolution trahie*, Paris, Ed. de Minuit, 1975. Voir également: *Ante Ciliga, Dix ans aux pays du mensonge déconcertant*, Paris, Champ libre, 1977.

63. Cf. L. TROTSKY, *L' Internationale communiste après lénine*, Paris,

P.U.F., 19..., vol. 2.

64. E. SUTTON, op. cit., P. 109.

65. In: *Soviet foreign policy during the patriotic war* (documents and materials), London & New York, vol. 2, janvier 1944 - décembre 1944, PP. 164-166.

۶۶. که سفیران انگلیس و آمریکا او را تشویق کرده بودند (میلسپو، همان، ص ۱۸۹)

۶۷. در ۶ نوامبر ۱۹۴۴ (۱۵ آبان ۱۳۲۳) روزنامه رهبر (ارگان حزب توده) به نمایندگی از سوی ۳۷ روزنامه، خواستار شرکت در «جبهه آزادی» شد - ائتلاف روزنامه‌های دمکراتیک که در تیر

۱۳۲۲ هنگام استعفای ساعد پدید آمده بود. (Lenczowski همان، ص ۲۲۲)

۳۸. فاتح، همان، ص ۳۵۶

۶۹. در: اسناد نفت، چاپ وزارت امور خارجه و اداره کل انتشارات و تبلیغات، تهران، ۱۳۰۹، ص ۲۴.

70. *Foreign relations of the United States, Diplomatic Papers, Malta and Yalta* (1945), Washington, 1955, P. 335.

71. Idem, P. 739.

72. Idem, P. 739.

73. Idem, P. 740

مجله انگلیسی «اکنومیست» در شماره ۳۰ مارس ۱۹۴۶ خودنوشت:

«اگر روسیه در شمال ایران فقط خواهان آن چیزی است که بریتانیای کبیر در جنوب کشور به دست آورده است. پس باید از این درخواست‌ها به عنوان خواسته‌های «کاملاً مشروع» استقبال کند. اگر قصد روسیه این است، بهترین راه حل کمک به کسب آن چیز است که «حق» دارد.»
۷۴. در این باره سِر ل. وودوارد می‌نویسد:

«حکومت بریتانیا می‌خواست یک کمپانی انگلیسی در امتیازات جدید در جنوب شرکت داشته باشد - به نحوی که بر منافع «استرلینگ اویل» بیفزاید - اما اگر در پی توصیه‌ها و تشویق‌های بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها، حکومت ایران از درخواست روسیه در شمال خودداری می‌ورزید، روسها نیز مراقب بودند که هیچ امتیازی در جنوب داده نشود.»

(Sir Llewellyn WOODWARD, *British foreign policy in the second world war*,

London, Her Majesty's stationery office, 1962, P. 317).

75. *Foreign relations of the United States - 1946*, U.S. Government Printing Office, Washington, 1972, vol. 1, PP. 1158-1159.

۷۶. سربولارد، همان، ص ۱۴۴

۷۷. چرچیل، همان، ص ۱۱۲

۷۸. درباره سیاست تمرکزگرایی، بنگرید به فصل اول «سلطنت جدید».

۷۹. پیشه‌وری در ۱۸۹۳ (۱۲۷۲ ه. ش.) در آذربایجان ایران زاده شد و در سن ۱۲ سالگی به قفقاز مهاجرت کرد. او در تأسیس حزب کمونیست ایران و نیز در جنبش جنگل شرکت داشت. وی محرک ایجاد سازمان‌های سندیکایی بود و مسئولیت انتشار روزنامه «حقیقت» (ارگان شورای سندیکایی) را بر عهده داشت. در ۱۹۳۰ (۱۳۰۹) بازداشت و در ۱۹۴۰ (۱۳۱۹) به کاشان تبعید شد و پس از سقوط رضاشاه توسط متفقین آزادی خود را به دست آورد. (زندگینامه او به قلم خودش، در روزنامه «آزیر» که سردبیر آن بود، در شماره ۹۱ سال ۱۳۲۲ به چاپ رسیده است). درباره ایجاد حزب دموکرات آذربایجان، بنگرید به مصاحبه با دکتر کشاورز

۸۰. پرویز همایون‌پور، قضیه آذربایجان، تز، لوزان، پایو ۱۹۶۷ ص ۶۴.

۸۱. همان، صص ۶۴-۶۵.

82. LENCZOWSKI, *Russia and the west in Iran...*, op. cit., P. 289.

در روز ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵ (۲۲ آذر ۱۳۳۴) پادگان تبریز به تصرف انقلابیون درآمد و حزب دموکرات بدین ترتیب کنترل تمام منطقه را به دست گرفت. (سلامتیان، همان، ص ۱۲۳)

۸۳. همایون‌پور، همان، صص ۱۴۴-۱۴۶

84. James-Francis BYRNES (ancien Secrétaire d'Etat américain), *Speaking frankly*, London, Toronto, 1947, P. 118.

85. *Ibid*, P. 119.

۸۶. سلامتیان، همان، ص ۱۲۵

۸۷. بارها نخست وزیر بود و بویژه در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ ه. ش.)

88. LENCZOWSKI, *Russia and the west in Iran...*, P. 295.

۸۹. میلسپو، همان، ص ۱۹۵

۹۰. فاتح، همان، ص ۳۷۳.

91. LENCZOWSKI, *Russia and the west in Iran...*, P. 297.

۹۲. میلسپو، همان، صص ۱۹۵-۱۹۶

۹۳. همایون پور، همان، ص ۱۱۲

درباره این ماجرا، آقای مظفر فیروز (معاون نخست‌وزیر در آن زمان) می‌نویسد:

«هنگامی که ما با حسن نیت کامل مشغول مذاکره با روس‌ها در تهران بودیم، (...)، نماینده ما [در سازمان ملل] یعنی حسین علاء برخلاف دستورالعمل‌های ما، روس‌ها را با گفته‌های خشنی که اربابان انگلیسی - آمریکایی‌اش که تمام عمر به آنها خدمت کرده بود به او آموخته بودند، در نیویورک تحریک می‌کرد (...).

قوام یک تلگراف جدی با عبارات محکم برای علاء فرستاد و او را نکوهش کرد و به او گفت که تا چه حد باعث زحمت دولتی شده است که مدعی خدمتگزاری به آن است.

(Mozafar FIROUSE, *L'Iran face à l'imposture de l'histoire*, Paris, L'Herne, 1972, PP. 85-86).

این اظهارات، بیان نکته‌ای را ضروری می‌سازد. بر اساس اطلاعاتی که ما در اختیار داریم، قوام السلطنه بازی دوگانه‌ای را انجام می‌داد: از یک سو علاء را تشویق به حمله به اتحاد شوروی می‌کرد، و از سوی دیگر تلگرافی رسمی در عدم تأیید او می‌فرستاد. این کار به آن منظور بود که به شوروی‌ها وانمود کند که اگر با او مذاکره نکنند ممکن است خود را با عناصر دست راستی‌تر مواجه ببینند.

۹۴. میلسپو، همان، ص ۱۹۶

۹۵. روزنامه ظفر (ارگان رسمی شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران ایران)، ۱۸ فروردین ۱۳۲۵.

۹۶. ظفر، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۵

97. LENCZOWSKI, *Russia and the west in Iran...*, P. 301.

۹۸. روزنامه نیویورک تایمز، ۱۵ ژوئن ۱۹۴۶.

99. LENCZOWSKI, *Russia and the west in Iran...*, P. 303.

۱۰۰. همان، ص ۳۰۶

درباره مسأله روابط قوام السلطنه و وزرای توده‌ای، بنگرید به مصاحبه دکتر کشاورز در پیوست.

۱۰۱. از سوی دیگر، قوام در ۹ تیر ۱۳۲۵ «حزب دموکرات» را تأسیس کرد تا بتواند در انتخاب دی ماه ۱۳۲۵ شرکت کند.

102. LENCZOWSKI, Russia..., op. cit., 309.

و. ا. داگلاس، قاضی سابق دادگاه عالی آمریکا، خشونت‌های ارتش ایران در آذربایجان را با این عبارات نکوهش کرد:

«ارتش ایران (...) ردپاهای خشونت باری در گذرگاه‌های خود بر جا گذاشت. به زنان و دختران تجاوز کردند. خانه‌ها را غارت کردند، چارپایان را زدیدند (...). غیرنظامیان را تاراج کردند، و در پس خود، مرده‌ها و ویرانه‌ها بر جای گذاشتند.»

William O. DOUGLAS, *Stangly Lands and Friendly people*, 1952, P. 45.

از سوی دیگر ایرج اسکندری رهبر حزب توده می‌نویسد:

«مبارزان و رهبران دموکرات آذربایجان قهرمانانه مردند (...). نام‌های تیمسار عظیمی و ۲۶ یار ارتشی او که در حال خواندن سرود «انترناسیونال» تیرباران شدند، نام داداش تقی‌زاده و آزاد وطن، این دو کارگر مبارز که بالای دار رفتند، در حالی که به مردم اطمینان می‌دادند که دموکراسی و سوسیالیسم پیروز خواهد شد (...).»

(در: همایون پور، همان، ص ۱۷۷)

لازم به یادآوری است که جعفر پیشه‌وری، رهبر و بنیانگذار حزب دموکرات آذربایجان که پس از شکست به اتحاد شوروی پناهنده شد، در یک «حادثه» اتومبیل که توسط گ. پ. اُ تدارک دیده شده بود به قتل رسید و علت این کار مخالفت او با سیاست استالین بود.

۱۰۴. «نامه مردم» (ارگان حزب توده)، اول دی ماه ۱۳۲۵. در ۲۱ آذر ۱۳۳۱، روزنامه «به سوی آینده» متعلق به حزب توده می‌نویسد: «مردم آذربایجان و کردستان در آذر ۱۳۲۵ بنا به ملاحظات سیاست بین‌المللی و برای جلوگیری از یک جنگ جهانی جدید که امپریالیست‌ها می‌خواستند راه بیندازند تن به تسلیم دادند.»

۱۰۵. همایون پور، همان صص ۱۸۴-۱۸۵. نیز بنگرید به:

"La Documentation française", *Le pétrole du Moyen - Orient*, No 1200. 16

septembre 1949, P. 32.

۱۰۶. به نقل از همایون پور، همان، ص ۱۸۵. باید افزود که آمریکا احساس می‌کرد در این وضع تقسیم نفتی میان انگلستان و اتحاد شوروی، سرخودش بی‌کلاه مانده و به آن دولت خیانت شده است. مظفر فیروز واکنش آمریکا در برابر این قرارداد را این چنین توصیف می‌کند:

«پس از امضای قرارداد نفت، من جورج سفیر آمریکا را بنا به تقاضای او در دفترم پذیرفتم. او فوق‌العاده ناراحت و عصبی وارد دفتر من شد و علیه قرارداد نفتی که با شوروی امضا کرده بودیم اعتراض کرد و گفت که این امر برخلاف منافع ملی ایرانیان است. من به او گفتم که اظهاراتش به منزله دخالت غیرقابل قبول در امور داخلی ایران است و من بیانات او را به عنوان سفیر آمریکا که صلاحیت ندارد به حکومت ایران بگوید چه چیزی به نفع ملت اوست، رد می‌کنم. به او اطلاع دادم که چون ما سیاست درهای باز را دنبال می‌کنیم، اگر او بتواند یک شرکت آمریکایی را به ما معرفی کند که حاضر باشد دقیقاً همین شرایط را بپذیرد که ما با شوروی قرارداد امضا کرده‌ایم، با آن شرکت برای استخراج نفت در بخشی از ایران که زیر پوشش امتیاز ایران و انگلیس نباشد نیز قرارداد امضا خواهیم کرد. جورج آن پاسخ داد که ممکن نیست یک شرکت که بر اساس اصول بنگاه‌های اقتصادی خصوصی کار می‌کند، ۵۰ درصد بپردازد چون ورشکست خواهد شد.»

(فیروز، همان، ص ۹۳)

در مورد رقابت میان سه قدرت فوق‌الذکر، نیز بنگرید به کتاب:

Thomas PATERSON, *Soviet-American Confrontation*, Baltimore & London, The John Hopkins University Press, 1973, PP. 177-183.

۱۰۷. مسأله مربوط به قانون تعلیق اعطای هرگونه امتیاز به خارجیان است.

۱۰۸. با توجه به اهمیت این قانون، ما مواد اصلی آن را ذکر می‌کنیم:

«با توجه به اینکه نخست‌وزیر وارد مذاکره و امضای قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ در مورد ایجاد یک شرکت مختلط ایران و شوروی همراه با حسن نیت و تفسیر مفاد ماده دوم قانون ۲ دسامبر ۱۹۴۴ شده است، و اینکه به نظر مجلس شورای ملی، این تفسیر با روح قانون فوق‌الذکر مطابقت ندارد، مجلس مذاکرات

و توافق انجام شده را باطل می‌داند (...)

– اعطای هر گونه امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت و مشتقات آن به خارجی‌ان و تأسیس هر گونه شرکت با مشارکت بیگانگان در این باره مطلقاً ممنوع است (...).

– دولت باید در تمام مواردی که حقوق ملت ایران بر منابع ثروت کشور – چه زیرزمینی و چه غیر از آن – و بویژه مربوط به نفت جنوب مطرح است، اقدامات لازم را برای تأمین حقوق ملی انجام داده و مجلس شورای ملی را مطلع سازد (...).

(J.C. HUREWITZ, op. cit., P. 280).

(اسناد نفت، همان، صص ۲۵-۲۶ و)

۱۰۹. فاتح، همان، صص ۳۸۲-۳۸۳

۱۱۰. «شورای متحده مرکزی» از «شورای مرکزی کارگران و کشاورزان» (۱۵۳ هزار عضو)، «شورای مرکزی سندیکاهای متحده کارگران» (۲۰۰ هزار عضو)، «سندیکای کارگران و پیشه‌وران» (۳۵ هزار عضو)، «سندیکای کارگران و کشاورزان» (۱۰ هزار عضو)، و «اتحادیه کارگران نفت جنوب» تشکیل شده بود. ارگان رسمی شورای متحده مرکزی، روزنامه «ظفر» بود. (دفتر بین‌المللی کار، شرایط کار در صنعت نفت ایران، ژنو، ۱۹۵۰، صص ۵۶-۵۷).

۱۱۱. سازمان بین‌المللی کار در دومین اجلاس خود از پذیرفتن «شورای متحده مرکزی» در صفوف خود به علت مواضع ضد امپریالیستی آن خودداری ورزید. این شورا در ۱۹۴۹ به «فدراسیون جهانی سندیکاهای آزاد» که از شوروی الهام می‌گرفت پیوست. (روزنامه رهبر، انتشارات حزب توده، ۱۷ تیر ۱۳۲۴).

112. E. SUTTON. op. cit., PP. 142-143.

نیز بنگرید به فاتح، همان، ص ۴۳۷.

۱۱۳. فاتح، همان، ص ۴۳۸.

114. E. SUTTON, op. cit., P. 143.

۱۱۵. فاتح، همان، ص ۴۳۸.

116. E. SUTTON, op. cit., P. 144.

۱۱۷. فاتح، همان، ص ۴۳۹.

۱۱۸. فاتح، همان، ص ۴۳۹.

۱۱۹. ظفر، ۲۴ تیر ۱۳۲۵.

۱۲۰. سرکلار مونت اسکراین، جنگ جهانی در ایران، لندن، ۱۹۶۲، ص ۲۴۲

121. E. SUTTON, op. cit., P. 147.

۱۲۲. ظفر، ۲۴ تیر ۱۳۲۵.

۱۲۳. همان و همان جا.

لویی سیان در ۳۰ تیر ۱۳۲۵ به تهران آمد. او دبیرکل «فدراسیون جهانی سندیکاهاى آزاد» بود.

124. E. SUTTON, op. cit., P. 148.

۱۲۵. در ۲۶ تیر (۱۷ ژوئیه) کشتی‌های جنگی انگلیسی و نیروهای مستقر در هند، برای این که قدرت خود را به رخ نیروهای ایرانی بکشند، راهی آبادان شدند.

(E. SUTTON, op. cit., P. 148).

126. E. SUTTON, op. cit., P. 151-153.

۱۲۷. فاتح، همان، ص ۴۴۰

128. LENCZOWSKI, *Oil and State in the Middle East*, New York, Cornell University Press, 1960, P. 256.

مظفر فیروز می‌نویسد:

«من برای اولین بار در تاریخ ایران، وزارت کار را تأسیس کردم و یک قانون کار را به اجرا گذاردم که حداقل دستمزد را تثبیت می‌کرد (...). شرکت نفت ایران و انگلیس در جنوب ایران، با مشاهده این که حکومت [ایران] مصمم به اصلاحات است و چون نمی‌خواست قانون جدید کار را رعایت کند که برای شرکت به بهای هزینه‌گزافی تمام می‌شد، و بنا به سایر علل سیاسی، شروع به تحریک و دسیسه کرد و شورش‌هایی به راه انداخت که اشخاص زیادی در آن کشته و مجروح شدند و اعتصاب عمومی کارگران نفت آغاز شد. اوضاع وخیم بود و انگلیسی‌ها در پی فرصت بودند تا به بهانه حفاظت از اتباع خود نیرو به ایران گسیل دارند.»

(فیروز، همان، ص ۹۱).

از سوی دیگر، باید تصریح کرد که تأسیس وزارت کار محصول مبارزه کارگران بود و نه معلول حسن نیت آقای فیروز. و از سوی دیگر، این آقا در آن زمان عضو حکومتی بود که مسئول کشتار اعتصابیون توسط نظامیان به شمار می‌رفت.

129. E. SUTTON, op. cit., P. 156.

۱۳۰. فاتح، همان، ص ۳۸۷.

131. E. SUTTON, op. cit., P. 164.

132. Idem, P. 165.

۱۳۳. فاتح، همان، ص ۳۸۷.

۱۳۴. بنگرید به ماده ۱۶ امتیاز ۱۹۳۳، بخش نخست، فصل ۳، ا.آ.

135. E. SUTTON, op. cit., P. 170.

136. Idem, P. 171.

137. Idem, P. 171.

138. SUTTON, op. cit., P. 172.

۱۳۹. گزارش کمیسیون نفت که توسط حسین مکی تقدیم شد، در: صورت جلسات مذاکرات مجلس، جلسات ۹۱-۹۳، از ۱۹ تا ۲۶ آذر ۱۳۲۹

نیز بنگرید به: SUTTON, op. cit., P. 165-169.

۱۴۰. حسین مکی، کتاب سیاه، تهران، ۱۳۲۹، ص ۵۳۵

۱۴۱. سند شماره ۱۱۲ «پرونده محرمانه نفت» به نقل از مکی، همان، ص ۵۳۸

۱۴۲. اسناد ۱۱۳-۱۱۴ «پرونده محرمانه نفت» در: مکی، همان، ص ۳۹۹.

۱۴۳. فاتح، همان، ص ۳۹۵.

۱۴۴. بنکدارپور، نفت ایران، تزه، نوشتاتل، ۱۹۵۳، ص ۸۲

۱۴۵. در: «اسناد نفت»، همان، صص ۲۸-۳۱.

146. E. SUTTON, op. cit., P. 176.

147. Idem, P. 179.

۱۴۸. این مسأله مربوط به کاهش ارزش لیره استرلینگ در سپتامبر ۱۹۴۹ است.

۱۴۹. تلگراف ارسالی مورخ ۲۹ مهر ۱۳۲۸ از سوی محمد ساعد به شاه، در: مکی، همان، ص ۵۴۳.

۱۵۰. درباره ابطال این انتخابات، بنگرید به: داور، همان، صص ۱۴۳-۱۴۵.

۱۵۱. در مورد زاهدی، نگاه کنید به بخش دوم، فصل دوم، یادداشت شماره ۴۱.

152. SUTTON, op. cit., P. 182.

153. Idem, P. 182.

۱۵۴. محمد مسعود، سردبیر روزنامه «مرد امروز»، در ۲۱ بهمن ۱۳۲۶ در برابر چاپخانه روزنامه خود به قتل رسید. او که به خاطر مواضع ضد امپریالیستی، ضد سلطنتی و ملی‌گرایی خود شهرت داشت، هیچ فرصتی را برای حمله به شاه و خانواده‌اش در روزنامه خود از دست نمی‌داد. چند روز پیش از کشته شدن، در روزنامه‌اش اعلام کرده بود که در آینده نزدیک اسناد مربوط به فعالیت‌های مخفی شاهدخت اشرف خواهر شاه را فاش خواهد کرد. اما دکتر کشاورز در افشاگری‌های خود این مطلب را انکار کرده است (بنگرید به مصاحبه پیوست).

۱۵۵. فؤاد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، ۱۳۵۲، صص ۸۴.

۱۵۶. رزم‌آرا در مقام رئیس ستاد ارتش، نقش مهمی در سرکوب جنبش آذربایجان بازی کرده بود. او را رقیب شاه می‌دانستند. یکی از اولین اقدامات وی، تعطیل کردن «صدای آمریکا»، یعنی رادیویی بود که در خدمت تبلیغات آمریکایی قرار داشت.

157. E. SUTTON, op. cit., P. 183.

۱۵۸. رزم‌آرا در روز سه‌شنبه ۶ تیر کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. در جریان معرفی او به مجلس، دکتر مصدق اعلامیه جبهه ملی را قرائت کرد که به مردم درباره روی کار آمدن یک «کابینه قدرتمند» و در واقع یک «کودتای خزنده و پنهان» هشدار می‌داد. مراسم معرفی وزرا بارها با ابراز مخالفت شدید نمایندگان جبهه ملی قطع شد که رزم‌آرا را دیکتاتور و نوکر منافع انگلیس و آمریکا می‌نامیدند.

(«صورت جلسات مذاکرات مجلس»، جلسه ۴۱، ۶ تیر ماه ۱۳۲۹).

۱۵۹. حزب «ایران» در سال ۱۳۲۳ توسط مهندس فریور و دکتر معظمی تأسیس شد. این حزب در برنامه بورژوا - دموکراتیک خود، از استقلال ملی دفاع میکرد و اصلاحات ارضی و رشد صنعتی شدن کشور از برنامه‌هایش بود. اکثریت اعضای حزب ایران را روشنفکرانی تشکیل

می‌دادند که در اروپا تحصیل کرده بودند، و ارگان آن نیز نشریه «شفق» نام داشت.

۱۶۰. کاظم حسینی، خیانت گلشائیان در مورد نفت جنوب و تکذیب پروفیسور ژیدل، نشریه شماره ۹ حزب ایران، تهران، ۱۳۲۹، ص ۵۴.

۱۶۱. حسینی، همان، ص ۶

۱۶۲. همان، ص ۸

۱۶۳. همان، صص ۱۰-۱۱

۱۶۴. همان، ص ۵۲.

۱۶۵. اینها همان انتقاداتی هستند که بعداً حکومت مصدق در گزارشی درباره تاریخچه نفت جنوب که برای هریمن ارسال می‌دارد درباره قرارداد الحاقی ذکر می‌کند. («اسناد نفت»، همان، صص ۳۲۸-۳۴۶).

۱۶۶. صورت جلسات مذاکرات مجلس، جلسه ۶۵، سه‌شنبه ۱۱ مهر ۱۳۲۹.

167. SUTTON, op. cit., P. 183.

۱۶۸. صورت جلسات مذاکرات مجلس، جلسات ۹۱ تا ۹۳، از ۱۹ تا ۲۶ آذر ۱۳۲۹.

۱۶۹. همان، ص ۳۳

۱۷۰. روزنامه «شاهد» که به جبهه ملی نزدیک بود و در ۱۰ آذر ۱۳۲۹ اعلام کرده بود قصد دارد مکاتبات محرمانه میان رزم‌آرا و سفیر بریتانیا را انتشار دهد، پس از انتشار بی‌درنگ توسط رزم‌آرا توقیف و ممنوع شد.

171. SHWADRAN, op. cit., P. 105.

۱۷۲. فؤاد روحانی، همان، ص ۹۱.

فرضیه‌ای وجود دارد که بر اساس آن، رزم‌آرا می‌خواست ضمن اعطای امتیازات نفت به بریتانیایی‌ها، کسب همان امتیازات برای شوروی‌ها در شمال ایران را تسهیل کند.

۱۷۳. روحانی، همان، صص ۹۳-۹۴.

۱۷۴. بوچکارف معتقد است که رزم‌آرا قربانی «مبارزه بی‌امان» میان امپریالیسم آمریکا و انگلیس شد و عاقبت به دست انگلیسی‌ها به قتل رسید.

(Y. BOTCHKAREV, Le CENTO et les trusts pétroliers, Moscou, Novosti, 19, P. 37.)

من تصور نمی‌کنم که انگلیسی‌ها دلایل معتبری برای از بین بردن رزم‌آرا را داشته‌اند و اگر نیز چنین بوده، بی‌گمان به علت همکاری او با آمریکایی‌ها نبوده است، چون به هیچ رو او به آنان نزدیک نبود. چیزی که به هر حال بسیار پرمعناست، این است که پس از قتل رزم‌آرا، مقاله پر مدح و ستایشی در روزنامه روسی «پراودا» به او اختصاص داده شد. و این نخستین بار بود که این روزنامه سرمقاله خود را به ستایش از رهبر یک حکومت خارجی از بین رفته اختصاص می‌داد (حتی برای کندی نیز بعداً چنین نکردند).

۱۷۵. اسناد نفت، همان، ص ۳۴.

۱۷۶. همان، ص ۳۸.

۱۷۷. همان، صص ۳۵-۳۷.

۱۷۸. همان، ص ۴۱.

۱۷۹. اکونومیست، ۲۴ مارس ۱۹۵۱، ص ۶۷۱.

180. SUTTON, op. cit., PP. 209-210.

181. SHWADRAN, op. cit., P. 107.

182. SUTTON, op. cit., PP. 210-211.

183. Idem, P. 211.

184. Idem, P. 211-212.

185. Idem, P. 13.

۱۸۶. صورت جلسات مذاکرات مجلس، جلسه ۱۳۶، سه شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۳۰.

دو روز بعد، آقای سهیلی (سفیر ایران در لندن) طی یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام داشت:

«تحریکات اخیر در جنوب ایران باعث تأسف و بیزاری تمام ایرانیان است. دولت سعی کرده

است با اراده‌ای راسخ نظم و آرامش را در سراسر کشور برقرار سازد (...).»

(در: اسناد نفت، همان، ص ۵۷).

187. SUTTON, op. cit., P. 213.

188. SUTTON, op. cit., P. 214.

۱۸۹. نامزدی مصدق برای مقام نخست‌وزیری توسط مخالفان او و بویژه جمال امامی پیشنهاد

شده بود، که آن را نوعی مبارزه‌جویی تلقی می‌کرد، زیرا هیچ کس تصور نمی‌کرد مصدق چنین

- مسئولیتی را قبول کند با توجه به این که بارها عدم تمایل خود را به این مقام ابراز داشته بود.
۱۹۰. اسناد نفت، همان، ص ۶۸-۶۹ و نیز بنگرید به:
- SUTTON, op. cit., PP. 216-217.
۱۹۱. فاتح، همان، ص ۴۱۱.
۱۹۲. اکونومیست، ۵ مه ۱۹۵۱.
193. SUTTON. op. cit., P. 84.
۱۹۴. در اکونومیست، اول دسامبر ۱۹۵۱.
۱۹۵. شرکت نفت به جای پرداخت مالیات بردرآمد به دولت ایران، این مالیات را به دولت انگلیس می پرداخت.
196. SUTTON. op. cit., P. 84.
197. *Journal officiel de la S.D.N.*, février 1933, P. 290.
۱۹۸. یادداشت ۱۸ ژانویه ۱۹۳۳ دولت ایران، در:
Journal officiel de la S.D.N., février 1933, P. 290.
۱۹۹. قاضی انگلیسی، و وزیر دادگستری از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶.
200. In: B.D.F.P., Lère série, vol. 13, No 429, P. 484.
۲۰۱. زنگنه، همان، صص ۱۳۶-۱۳۷.
202. OSSETROV. op. cit., P. 106.
203. Sutton, op. cit., P. 164.
۲۰۴. حداقل دستمزد روزانه از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۱، ۴۰ ریال (۰/۸۴ دلار) بود.
(G. LENCZOWSKI, *Oil and States in The Middle East*, op. cit., P. 296).
۲۰۵. دفتر بین‌المللی، کار شرایط کار....، همان، ص ۴۰.
۲۰۶. همان، ص ۴۱.
۲۰۷. فاتح، همان، ص ۴۳۵.
- داور در این باره می نویسد: «شهر کارگری که کاملاً به اداره شرکت انگلیسی وابسته بود، آشکارا اصل سیاست دنبال شده را منعکس می ساخت: ساکنانش در کلبه‌هایی که به کمک قطعات چوب، کفش کهنه و سفال شکسته، ورقه‌های آهن زنگ زده، آهن سفید حلبی‌ها و شاخه

و برگ‌های نخل ساخته شده بود زندگی می‌کردند. خانه‌های ساخته شد، احتیاجات یک دهم کارگران را نیز تأمین نمی‌کرد. اتاق‌های آنها کوچک، تاریک و غیربهداشتی بود. سه تا چهار نفر در هر اتاق زندگی می‌کردند.

کارگران حتی آب لوله‌کشی نداشتند و برای به دست آوردن آن مجبور بودند به حوضچه‌های موجود در خیابان‌ها - که همیشه هم نزدیک محل سکونتشان نبود - بروند و غالباً پشت یک صف طولانی بایستند تا نوبتشان برسد.»

(داور، همان، ص ۳۱۸).

۲۰۸. فاتح، همان، ص ۴۲۲.

۲۰۹. ونسان موتتی، ایران، پاریس، انتشارات سوی، ۱۹۵۷، ص ۲۵.

بخش دوم

تبرستان
www.tabarestan.info

از ملی شدن نفت

تا سرکوب حکومت ملی

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل یکم

کابینه اول مصدق

I. اوضاع بین‌المللی

از ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ ه. ش.) اقتصاد جهانی دچار سیر قهقرایی شده و بیکاری در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری و بویژه در ایالات متحد آمریکا بیداد می‌کرد؛ بخصوص در بخش مواد اولیه، تولید اضافی وجود داشت.

با آغاز جنگ کره^۱، اقتصاد جهانی توانست به یاری صنعت اسلحه‌سازی، دوباره به وضع خود سامانی ببخشد و بدین گونه اوضاع نابسامان را سروصورتی دهد. افزایش تقاضای مواد اولیه (بویژه نفت) - در ارتباط با جنگ کره - باعث افزایش بهای این محصولات شد. آنگاه بود که ایالات متحده آمریکا که اقتصادی در حال تحول داشت، تبدیل به انبار مواد اولیه جهان سرمایه‌داری شد چراکه این مواد اولیه در آنجا انباشته شده بودند.

از سوی دیگر، برتری صنعتی و مالی آمریکا به آن کشور امکان داد که «رهبری»

جهان سرمایه‌داری را در دست گیرد. از این رو، اردوی سرمایه‌داری در گرد آمریکا شکل گرفت.

بورژوازی بریتانیا که در وضعی نبود که بتواند با سلطه آمریکا مخالفت کند، تن به حمایت از سیاست آمریکا در چین و کره داد، با این امید که بتواند بعدها روی کمک آمریکا برای درهم کوبیدن جنبش‌های ضد امپریالیستی خاورمیانه و بویژه ایران حساب کند.

در ایران، بورژوازی ملی که درگیر بحران مالی و خیمی بود، به سیاست ملی کردن ثروت‌های ملی کشور روی آورد تا بتواند امکانات مالی لازم برای گسترش و پیشرفت خویش را تأمین کند.

II. بنیادهای سیاست ملی‌گرایی

مفاهیم و برداشت‌های اجتماعی - سیاسی حکومت مصدق - و جبهه ملی - را می‌توان با ویژگی‌های زیر تشریح کرد:

۱. سیاست موازنه منفی^[۱]

دکتر مصدق در برابر کسانی که - اعضای هیئت حاکمه - سیاست همکاری فعال با امپریالیسم (حضور انگلیس در جنوب و طرد شوروی از شمال) را موعظه می‌کردند و در برابر حزب توده که طرفدار موازنه مثبت (حضور انگلیس در جنوب و حضور متعادل‌کننده شوروی در شمال) بود، سیاست «موازنه منفی» را پیش نهاد. این مفهوم که شالوده سیاست مصدق را تشکیل می‌داد، مبتنی بود بر اخراج امپریالیسم بریتانیا از جنوب - ملی کردن صنعت نفت - و دور نگهداشتن شوروی از امور شمال ایران. شالوده سیاست «استقلال ملی» مصدق چنین بود.

۲. دفاع از سلطنت مشروطه

مصدق در سراسر عمر خود، در راه احترام و رعایت قانون اساسی و سنت پارلمانی

که میراث انقلاب مشروطه بود مبارزه کرد.^[۲] پس به آسانی درمی‌یابیم که یکی از اصول قانون اساسی که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» شعار و سلاح اساسی او را تشکیل می‌داد و خاستگاه اختلاف نظرهای او با شاه بود. از سوی دیگر، دفاع از آزادی‌های دموکراتیک (و بویژه انتخابات آزاد) جایگاه برجسته‌ای در برنامه حکومت او داشت.

۳. جبهه واحد ضد امپریالیستی

مصدق می‌پنداشت که می‌تواند تمام طبقات اجتماعی ایران را در مبارزه با امپریالیسم بریتانیا بسیج کند و متحد سازد، و هنگامی که مبارزه در جبهه «بیرونی» به پایان رسید، در دومین مرحله به اصلاحات در داخل کشور پردازد، و منظور از این اصلاحات نیز اصلاحات بورژوا - دموکراتیک بودند نه اقدامات ضد سرمایه‌داری^[۳]. او در یکی از سخنرانی‌های رادیویی خود در ۱۸ فروردین ۱۳۳۱ اعلام کرد:

«و همان‌طور که غالباً متذکر شده‌ام، من اصلاحات ارضی را که در کشور باعث اغتشاشات مهمی می‌شود، در حالی که در جبهه خارجی مشغول نبرد هستیم، صحیح نمی‌دانم، تا بدین ترتیب مبارزه در دو جبهه را به ملت ایران تحمیل کنم. بدین جهت سعی کرده‌ام که تا جایی که مقدور است وضع موجود را در امور داخلی حفظ کنم...»

با این حال، در اواخر حکومت خود، وقتی متوجه شد که جناح‌های ارتجاعی داخلی مانع از مبارزه مؤثر او علیه قدرت‌های خارجی می‌شوند در حالی که نهضت ملی ایران نیز به اوج گسترش خود رسیده است، ناچار شد در دو جبهه بجنگد.

۴. «اقتصاد بدون نفت»

این سیاست اقتصادی مبتنی بود بر کنار گذاشتن اقتصاد صادرات تک‌محصولی (نفت) و کمک به پیشرفت سایر بخش‌های اقتصادی. این نظریه، در ابتدا مورد نظر مصدق نبود - چون او نخست بر امکان فروش نفت در بازار بین‌المللی و بویژه به آمریکاییان حساب می‌کرد - اما کمی پیش از سقوط خود، به این نتیجه رسید که محاصره اقتصادی امپریالیستی (معلول همبستگی مؤثر دولت‌های ذی‌ربط) به ایران

اجازه نمی‌دهد که نفت خود را به بازار جهانی سرازیر سازد. با این حال، این چهار اصل بنیادی که می‌بایست راهنمای فعالیت‌های حکومت مصدق باشند، رفته‌رفته با گسترش مبارزه مردم در ایران و سخت‌تر شدن سیاست امپریالیستی، دچار تغییرات مهمی شدند.

در عین حال باید یادآور شد که مصدق به عنوان یک سیاستمدار، ترکیبی اصیل از یک ساتراپ آسیایی و یک دولتمرد بورژوا - دموکرات غربی بود.

III. نخستین گام‌ها

مصدق در نخستین نطق خود خطاب به ملت در ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ بویژه کارگران را مخاطب قرار داد و از آنان خواست تا «نظم و آرامش» را رعایت کنند و به مناسبت تظاهرات اول ماه مه [روز جهانی کارگر] (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰) مانع از بروز هرگونه اغتشاش شوند.^[۴] در واقع، لازم بود که به بسیج کارگران مسیر داده می‌شد و مبارزه آنان را بدین ترتیب از مبارزه علیه طبقات حاکمه داخلی تبدیل به مبارزه علیه دشمن خارجی می‌نمود. مصدق در روز ۶ مه ۱۹۵۱ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰) یادداشت اعتراض آمیزی از هربرت موریسون (وزیر امور خارجه بریتانیا) دریافت کرد که از او می‌خواست تا مذاکرات با شرکت نفت را از سر گیرد.^[۵] او دو روز بعد، در پاسخ به این یادداشت تأکید کرد که:

«(...) دولت ایران با استفاده از حاکمیت خود، امیدوار است توانایی‌های اقتصادی کشور را تقویت کند و بدین سان شرایط را برای تحقق سعادت همگانی و خاتمه دادن به فقر و نارضایتی عمومی آماده سازد (...) و بدین طریق مانع از هرگونه اغتشاش و آشوب شود (...)».^[۶] در ۷ مه ۱۹۵۱ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰) هیئت نمایندگی شرکت سابق نفت قصد خود را برای مراجعه به دادگاه بین‌المللی لاهه (بنا به مواد ۲۲ و ۲۶ امتیاز داری) اعلام کرد و لُرد رادکلیف^۱ را به عنوان مدافع شرکت معرفی نمود.^[۷] در ۱۳ مه (۱۴

1. Lord Radcliffe

اردیبهشت ۱۳۳۰) نخست وزیر با فرمانی به همه ادارات کشور دستور داد که در مکاتبات خود برای اشاره به کمپانی نفت، از اصطلاح «شرکت سابق» استفاده کنند.^[۸] در ۱۷ مه ۱۹۵۱ (۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰) دولت انگلستان تذکریه‌ای را برای حکومت ایران فرستاد که در آن پس از اشاره به اقدام غیرقانونی ایران [در ملی کردن صنعت نفت]، اعلام می‌کرد: «(...) این طبیعی است که یک دولت مستقل حق داشته باشد با رعایت قانون به ملی کردن بخش‌های بازرگانی داخلی مرزهای خود پردازد و میزان ضرر و زیان را تعیین کند. اما دولت ایران گویی دقیقاً نمی‌خواهد از چنین حقوقی استفاده کند. (...) شرکت نفت در وضع کنونی از این پس به یگانه راه ممکن متوسل خواهد شد و آن: رجوع به دادگاه است (...). در این قضیه منافع حکومت اعلیحضرت [ملکه انگلیس] و منافع شرکت نفت ایران و انگلیس یکسان هستند...»^[۹]

نکته جالب اینجاست که دولت انگلیس در این تذکریه تلویحاً می‌پذیرفت که دولت ایران در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه. ش.) با مردود نشمردن امتیاز ۱۹۳۳، از خصلت یک «دولت مستقل» چشم پوشیده است!

از سوی دیگر، حکومت آمریکا در ۱۸ مه (۲۸ اردیبهشت) بیانه‌ای انتشار داد که در آن اعلام می‌شد:

«شرکت‌های نفتی آمریکایی که مجهزترین شرکت‌ها برای بهره‌برداری از منابع مهم و پیچیده نفت، نظیر منابع ایران، هستند، به حکومت آمریکا اطلاع داده‌اند که به علت اقدام یک جانبه دولت ایران علیه شرکت انگلیسی، مایل نیستند مسئولیت بهره‌برداری منابع نفت ایران را به عهده بگیرند (...).»^[۱۰] و بیانه در پایان به طرفین توصیه می‌کرد که اختلافات خود را به نحو دوستانه حل کنند.

مصدق که در آغاز می‌پنداشت می‌تواند به شرکت‌های آمریکایی نفت بفروشد و بدین ترتیب حکومت آمریکا را بی‌طرف نگاه دارد، از این بیانه نومید شد.

وزیر دارایی ایران [محمدعلی وارسته] در پاسخ ۲۰ مه ۱۹۵۲ (۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰) خود به تذکریه انگلستان، متذکر شد که مسأله ملی کردن مربوط به «حق حاکمیت ملت ایران» است، و بنابراین در صلاحیت هیچ دادگاه بین‌المللی نمی‌باشد. او

در عین حال، به شرکت سابق نفت پیشنهاد می‌کرد که درخواست‌های خود را ارائه دهد. [۱۱]

یک روز بعد، دولت ایران به بیانیه آمریکا پاسخ داد. محتوای این پاسخ، توهمات بورژوازی ملی ایران و حکومت مصدق را درباره نیت خیرخواهانه حکومت آمریکا را روشن می‌سازد:

«... تا دو روز پیش [یعنی قبل از انتشار بیانیه فوق‌الذکر آمریکا] مقامات آمریکایی پیوسته اعلام کرده بودند که در امر نفت بی‌طرف هستند، و ملت ایران انتظار داشت که این دیدگاه بی‌طرفانه حفظ شود. از این رو تعجب آور است که می‌بینیم حکومت آمریکا نگرش خود را تغییر داده و می‌خواهد به ایران نشان دهد که منافع او کدام است (...). در نتیجه، انتظار داریم که از این پس ملت بزرگ آمریکا که شیفته آزادی است (... از نگرش بی‌طرفانه و دوستانه خود در این امر چشم‌پوشد.» [۱۲]

از سوی دیگر، مصدق در ۲۴ مه ۱۹۵۱ (۳ خرداد ۱۳۳۰) طی یک کنفرانس مطبوعاتی در برابر روزنامه‌نگاران خارجی، اعلام کرد که برای بالا بردن سطح زندگی مردم به سرمایه‌نیاز دارد و سخنان خود را با این اظهارات پایان داد:

«سرمایه‌های لازم را یا می‌توان از خارج قرض کرد یا از درآمدهای داخلی به دست آورد که مهمترین آنها درآمدهای نفت جنوب هستند.» آن‌گاه کنفرانس مطبوعاتی خود را با تقاضای کمک از «ملل آزاد» به ملت ایران در مبارزه خویش پایان بخشید. [۱۳] در آن زمان، مصدق هنوز به اندیشه «اقتصاد بدون نفت» نرسیده بود، و برای خروج از بحران روی درآمدهای نفتی که ممکن بود از فروش نفت به دولت‌های سرمایه‌داری (آمریکا، فرانسه، آلمان، ایتالیا و...) نصیب ایران شود حساب می‌کرد.

با این همه، حکومت بریتانیا به اعمال فشار بر دکتر مصدق ادامه داد. در ۲۷ مه ۱۹۵۱ (۶ خرداد ۱۳۳۰) سفیر بریتانیا در تهران نامه‌ای به وزیر خارجه ایران فرستاد که در آن اعلام می‌کرد حکومتش خود را ناچار می‌بیند به دیوان داوری لاهه مراجعه کند و از آن دادگاه بخواهد تأیید کند که:

(۱) حکومت ایران قانوناً ملزم به تن دادن به رأی دادگاه در مورد اختلاف با شرکت

نفت ایران و انگلیس است.

۲) حکومت ایران نمی‌تواند، حتی با انتشار رسمی یک قانون، قرارداد امتیاز را بدون موافقت قبلی شرکت نفت لغو کند.^[۱۴]

در پی نامه سفیر بریتانیا، در ۳۱ مه ۱۹۵۱ (۱۰ خرداد ۱۳۳۰) هری ترومن رئیس جمهور آمریکا پیام زیر را برای مصدق فرستاد:

«من نگرانی شدید ایالات متحده آمریکا را نسبت به اختلافات میان ایران و بریتانیای کبیر در زمینه فعالیت‌های شرکت نفت ایران و انگلیس اعلام می‌کنم (...). من اطمینان دارم که عالیجناب در می‌یابید که چرا در وضع کنونی هیچ اقدامی نباید مانع حل این امر شود، چون حل این قضیه برای جهان آزاد بی‌نهایت اهمیت دارد (...).»^[۱۵]

در واقع، قصد ترومن آن بود که در زمانی که نفت ایران و پالایشگاه آبادان می‌توانست نقش مهمی در جنگ کره داشته باشد، راه مصالحه‌ای بیابد تا بتواند از منافع اساسی «جهان آزاد» حراست کند.

مصدق در پاسخ ۱۰ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۰ خرداد ۱۳۳۰) خود به این پیام، از ترومن درخواست کرد که ارزش «شکیبایی ملت ایران را بشناسد که ضمن تحمل انواع مشکلات، سرخوردگی‌ها و محرومیت‌ها، توانسته است تاکنون در برابر تبلیغات شدید انقلابی مقاومت کند (...).»^[۱۶]

به عبارت دیگر، مصدق می‌خواست به ترومن بفهماند که اگر به ایران کمک نکند، ملت ایران ممکن است راه انقلاب را برگزیند و نه فقط منافع امپریالیست‌ها در کوتاه مدت، بلکه سلطه بورژوازی ملی و متحدان آن را به خطر بیندازد و منافع امپریالیست‌ها در منطقه را در بلندمدت مورد تهدید قرار دهد.

IV. هیئت جکسون

در سوم ژوئن ۱۹۵۱ (۱۳ خرداد ۱۳۳۰) نماینده شرکت سابق نفت به وزیر خارجه ایران اطلاع داد که دولت بریتانیا آماده مذاکره است.^[۱۷]

در روز ۱۰ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۰ خرداد ۱۳۳۰) هیئتی به ریاست بازیل جکسون^۱ (نایب رییس هیئت مدیره شرکت سابق) و مرکب از ناول گس^۲، الکینگتون^۳ (یکی از مدیران شرکت که از ۱۲۹۷ تا ۱۹۳۷ مدیر کل آن بود)، و سرتامس گاردینر^۴ (نماینده بریتانیا در هیئت مدیره شرکت نفت)^[۱۸] تشکیل شد. در همان روز، «هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران» مرکب از آقایان مهدی بازرگان، عبدالحسین علی آبادی و سهام السلطان بیات به آبادان رفتند تا به اداره امور شرکت بپردازند. رسیدن این هیئت به آبادان و مراسم جایگزینی پرچم ایران به جای پرچم بریتانیا برفراز بنای رسمی شرکت، با شور و شادمانی مردم همراه بود.^[۱۹]

بیانیه‌ای که به این مناسبت انتشار یافت اعلام می‌کرد:

«کارشناسان، کارکنان ارشد و کارگران ایرانی و خارجی شرکت سابق نفت در مقام‌های خود باقی می‌مانند و از این پس به عنوان کارمندان شرکت ملی نفت ایران تلقی خواهند شد.^[۲۰]

مع‌ذالک دولت انگلستان در برابر مدیریت امور شرکت سابق در آبادان توسط مقامات ایرانی بی‌اعتنا نماند. در ۱۱ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۱ خرداد ۱۳۳۰)، سرفرانسیس شفرود سفیر بریتانیا در ایران، در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد که سه کشتی جنگی و یک ناوشکن انگلیسی، در خلیج فارس حضور یافته‌اند تا به قول او، از وقوع هرگونه «حادثه غیرمنتظره» جلوگیری کنند.^[۲۱] بدین گونه، «مذاکرات» میان هیئت جکسون و دولت ایران در سایه آمادگی‌های جنگی و زیر حمایت توپ‌های بریتانیایی! شروع شد. در نخستین جلسه که در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۴ خرداد ۱۳۳۰) برگزار شد، هیئت ایرانی پیشنهاد کرد:

(۱) هیچ اقدامی نباید توسط عوامل شرکت سابق در خوزستان بدون موافقت «هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران» انجام گیرد.

(۲) هیئت مدیره موقت باید بتواند تمام درآمدهای ناشی از فروش نفت را در اختیار

1. Basil Jackson

2. Naville Gass

3. E. H. O. Elkington

4. Sir Thomas Gardiner

داشته باشد تا ۲۵ درصد آن را برای جبران خسارت شرکت سابق در بانک بگذارد. در دومین جلسه که از ۱۷ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۷ خرداد ۱۳۳۰) برگزار شد، ب. جکسون یک مهلت دو روزه خواست تا پاسخ لندن به پیشنهادهای ایران را دریافت کند.^[۲۴] در روز ۱۹ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) افراد دو هیئت برای سومین بار گرد آمدند و جکسون پیشنهادهای متقابل شرکت سابق را مطرح کرد:^[۲۵]

۱) شرکت نفت انگلیس یک پیش‌پرداخت ۱۰ میلیون لیره‌ای از مجموع مبلغی که به دولت ایران بدهکار است می‌پردازد. سپس از ماه تیر ۱۳۳۰ تا رسیدن به توافق نهایی، هر ماه مبلغ ۳ میلیون لیره به ایران می‌پردازد. حکومت ایران نیز متقابلاً متعهد می‌شود که مانع فعالیت‌های شرکت نشود تا مذاکرات قطع نگردد.

۲) تأسیسات شرکت در اختیار شرکت نفت ملی ایران قرار می‌گیرد. این شرکت متعهد می‌شود که این تأسیسات را در اختیار شرکت جدید نفت ایران و انگلیس که بعداً تشکیل خواهد شد قرار دهد. شرکت ملی نفت ایران در هیئت مدیره شرکت جدید حضور خواهد داشت.

۳) تمام تأسیسات مربوط به توزیع و فروش شرکت سابق در ایران به یک شرکت ایرانی که مسئول فروش و توزیع نفت خواهد بود فروخته خواهد شد.

۴) شرکت تقاضای وزیر دارایی مبنی بر در اختیار گذاشتن تمام درآمدهای نفت به شورای اداری موقت را رد می‌کند.

باید متذکر شد که این پیشنهادها تقریباً همگی همان محتویات قرارداد الحاقی بودند؛ بنابراین حتی اصل ملی شدن را نمی‌پذیرفتند. از این رو، دولت ایران نمی‌توانست آنها را بپذیرد. با این حال، در ۱۹ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) وزیر خارجه بریتانیا پیشنهادهای شرکت را به مجلس عوام ارائه داد و دولت ایران را تهدید کرد که اگر نتواند از جان اتباع بریتانیایی حفاظت کند با مقاله به مثل بریتانیا مواجه خواهد شد.^[۲۶]

مصدق با پافشاری بر مواضع خود در ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱ (۳۰ خرداد ۱۳۳۰)، مجلس شورای ملی را در جریان پیشنهادهای جکسون قرار داد. نمایندگان با ۹۱ رأی از مجموع ۹۳ رأی، این پیشنهادها را رد کردند و بدین ترتیب مجدداً به کابینه مصدق رای اعتماد

دادند. [۲۷]

جکسون با تحمل شکست در مانورهای خود برای محو کردن مسئله ملی شدن، در همان روز رأی‌گیری، تهران را ترک کرد و هنگام عزیمت اعلام نمود:

«تا وقتی که حکومت کنونی در ایران بر سر کار است، هیچ امیدی برای از سرگیری مذاکرات وجود نخواهد داشت.» [۲۸]

۷. اجرای قانون ملی شدن و تهدیدهای امپریالیستی

هیئت وزیران در ۱۹ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) تشکیل شد و در مورد نحوه اجرای قانون ملی شدن نفت، دو تصمیم زیر را اتخاذ کرد:

۱) انحلال دفتر اطلاعات شرکت سابق.

۲) برداشتن تابلوها و پلاک‌ها و اعلان‌ها و... شرکت نفت ایران و انگلیس و قرار دادن تابلوها و... «شرکت ملی نفت ایران» به جای آنها. [۲۹]

فردای آن روز، هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران با انتشار بیانیه‌ای دو تصمیم دیگر حکومتی را اعلام کرد: [۳۰]

۱) تمام کارگران و کارمندان شرکت سابق (چه ایرانی و چه خارجی) کارمند شرکت ملی نفت ایران محسوب می‌شوند و نتیجتاً می‌توانند به کار خود ادامه دهند و دستمزدها و حقوق مقرره خود را دریافت کنند.

۲) هر کشتی که از دادن «رسید تحویل نفت» خودداری کند، حق حرکت از آبادان را ندارد.^۱

این اقدام اخیر، واکنش هربرت موریسون را برانگیخت و در نطق ۲۶ ژوئن ۱۹۵۱ (۵ خرداد ۱۳۳۰) خود در مجلس عوام، تصمیم ایران را به نمایندگان مجلس انگلیس اطلاع داد.

«(...) در نتیجه، شرکت با موافقت دولت انگلیس به تمام نفتکش‌هایی که بندر آبادان

۱. چون مصدق مایل نبود جریان صدور نفت قطع شود، لذا دستور داد تحویل نفت به کشتی‌های انگلیسی، با دریافت رسید صورت گیرد. و.

را ترک می‌کنند دستور داده است که در صورت لزوم نفت خود را مجدداً خالی کنند (...). «موریسون سپس اعلام کرد که حکومت ایران مسئول حفظ «جان و مال اتباع بریتانیایی» است و در صورت لزوم، انگلستان مستقیماً برای تأمین این حراست مداخله خواهد کرد:

«پارلمان می‌تواند مطمئن باشد که ما خود را برای این اقدام آماده کرده‌ایم و می‌توانیم سریعاً وارد عمل شویم (...). می‌توانم به نمایندگان اطلاع دهم که به ناوشکن «موریس» دستور داده شده است که به سوی آبادان حرکت کند (...).» [۳۱] خبرستان
چند روز پس از این سخنرانی، دو کشتی جنگی دیگر بریتانیایی به نام‌های «ورن» و «فلامینگو» در سواحل ایران به ناو «موریس» ملحق شدند. [۳۲]

با وجود این تهدیدها، در روز ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱ (۷ تیر ۱۳۳۰) مهندس بازرگان به سمت مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد و جای اریک دریک^۱ مدیرعامل شرکت سابق را که دو روز قبل ایران را ترک کرده بود، گرفت. [۳۳]

در همان روز ۷ تیر، دکتر مصدق پیامی به کارکنان ارشد خارجی شرکت سابق (که اکثراً بریتانیایی بودند) فرستاد و آنها را مطمئن ساخت که جان و مال و موقعیت شغلی آنان محفوظ است. [۳۴] اما آنان در اثر تبلیغات بریتانیا، پیشنهاد مصدق را رد کردند و چند روز بعد به طور جمعی استعفا دادند. [۳۵]

در روز ۳۰ ژوئن ۱۹۵۱ (۹ تیر ۱۳۳۰) مقامات دادگستری ایران دستور بازرسی خانه ریچارد سدان^۲ نماینده شرکت سابق نفت در ایران را صادر کردند تا پرونده‌ها و اسناد شرکت سابق را که او به طور غیرقانونی چند روز پیش به خانه خود انتقال داده بود ضبط کنند. [۳۶]

در اول ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۰ تیر ۱۳۳۰) در پی خودداری نفتکش‌ها از بارگیری نفت و عزیمت تدریجی کارکنان بریتانیایی، پالایشگاه آبادان فعالیت‌های خود را تعطیل کرد. [۳۷]

VI. موضع آمریکا

آچسن وزیر امور خارجه آمریکا طی بیانیه‌ای در ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱ (۶ تیر ۱۳۳۰) نوبیدی خود را از امتناع دولت ایران از آخرین پیشنهادهای بریتانیا و نگرانی ایالات متحده آمریکا از قطع تولید پالایشگاه آبادان را اعلام کرد.^[۳۸] البته در اوج جنگ کره، این تعطیلی هم برای آمریکا و هم برای بریتانیا که هواپیماهای نظامی شان در آبادان بسزین‌گیری می‌کرد باعث زحمت زیادی می‌شد - در واقع، از آغاز جنگ کره، آمریکایی‌ها مجبور بودند منابع انرژی لازم برای دخالت ارتش خود را فراهم سازند. از همین رو بود که ترومن در ۳ اکتبر ۱۹۵۰ (۱۱ مهر ۱۳۲۹) «سازمان نفت برای امور دفاعی» را تأسیس کرده بود که وظیفه آن تأمین نفت مورد نیاز ارتش آمریکا بود.^[۳۹]

باری، تعطیلی پالایشگاه آبادان که بخش اعظم نفت غرب را تأمین می‌کرد ضربه‌ای جدی بر فعالیت‌ها و امکانات سازمان نفت برای امور دفاعی بود. از این رو، این سازمان با استفاده از ماده ۷۰۸^[۴۰] مربوط به «قانون تولید دفاعی» سال ۱۹۵۰، ۱۹ شرکت آمریکایی را در گروهی به رهبری «کمیته عرضه نفت خارجی» گرد آورد تا برای نبود نفت ایران چاره‌اندیشی کند.^[۴۱]

یک روز پس از اظهارات آچسن، مصدق پیامی برای رئیس جمهور ترومن فرستاد. مصدق پس از یادآوری مواضع اصولی حکومت خود، گفته بود:

«با ملاحظه این رویدادها و با توجه به روابط دوستانه‌ای که همواره میان ملت‌های ایران و آمریکا وجود داشته است، صادقانه امیدوارم که این مناسبات حسنه قطع نشوند، و آمریکا، این ملت بزرگ و گرامی، همچنان هوادار سرسخت مبارزه ملت‌ها برای آزادی و حاکمیت باشد.

من اعتقاد دارم که حکومت‌های کشورهای آزاد جهان و بخصوص حکومت آمریکا، از کمک به آمال ملی ایران در این امر دریغ نخواهند کرد.»^[۴۲]

یک بار دیگر، ما شاهد تضاد سیاست مصدق هستیم: تحقق آمال ملی ایران به کمک

«حکومت‌های کشورهای آزاد»^۱. باری، برخلاف توهمات مصدق، حکومت آمریکا، انگلستان را تنها نگذاشت.

طی ماه ژوئیه ۱۹۵۱ (تیر ماه ۱۳۳۰) یک هیئت بریتانیایی به آمریکا عزیمت کرد و از «کمیته عرضه نفت خارجی» تقاضای کمک کرد. گزارشی در این باره، توسط کمیته مزبور به وزارت خارجه آمریکا ارائه شد و «تفاهم» ۱۹ شرکتی که قبلاً درباره آنها سخن گفتیم، در خدمت حکومت بریتانیا قرار گرفت تا بتواند کمبود نفت بریتانیا را که با ملی شدن نفت ایران پیش آمده بود جبران کند. بدین ترتیب بود که در پی این تصمیم، مشتریان شرکت نفت سابق ایران و انگلیس برای تهیه نفت مورد نیاز، به شرکت‌های آمریکایی مراجعه کردند و تحریم نفت ایران با این شیوه آغاز شد.^[۴۳]

واقعیت این است که امپریالیسم آمریکا با این «کمک» خود به بریتانیا، سیاست رقابت خویش در مقابل آن کشور را تقویت کرد. مسأله اساساً برای ایالات متحد آمریکا بدین صورت بود: از یک سو، تحت فشار قرار دادن شدید اقتصاد ایران، و از سوی دیگر، از طریق کمک به بریتانیا، ایجاد شکاف در منافع نفتی بریتانیا در خاور میانه به سود شرکت‌های آمریکایی، و بدین‌گونه تضعیف سلطه سیاسی بریتانیا در این منطقه.

VII. در دادگاه لاهه

پس از شکست مذاکرات هیئت جکسون، حکومت بریتانیا در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱ (اول تیر ۱۳۳۰) به دیوان بین‌المللی لاهه رجوع کرد تا خواهان اقدامات تأمینی شود به نحوی که دولت ایران را مجبور سازد وضع موجود را تا اعلام نهایی رأی دادگاه حفظ کند.^[۴۴] درخواست انگلستان توسط دادگاه به دولت ایران اطلاع داده شد و تاریخ تشکیل جلسه دادگاه برای ۳۰ ژوئن ۱۹۵۱ (۸ تیر ۱۳۳۰) مقرر گردید،^[۴۵] آن گاه [۷ تیر ۱۳۳۰] حکومت ایران به صلاحیت دادگاه در رسیدگی به این موضوع اعتراض کرد و اعلام

۱. این سیاست مصدق نه تنها متضاد و توهم‌آمیز نبود، حتی براساس تحلیل مارکسیستی استفاده از تضاد میان امپریالیست‌ها، کاری درست و منطقی بود، اما سیاست غلط حزب توده و استالین و همکاری پنهان آنها با سیاست انگلستان، آن را عقیم گذاشت - م.

داشت با توجه به اینکه دادگاه صلاحیت رسیدگی به اختلافات میان دو دولت را دارد و نه میان یک دولت و یک شرکت خصوصی، لذا دولت ایران از شرکت رسمی در جلسه ۸ تیره خودداری می‌ورزد.^[۴۶] با این حال، هیئتی مرکب از آقایان دکتر شایگان، حسن صدر و پارسا به لاهه رفت تا به عنوان ناظر در جلسات دادگاه حضور یابد و مواضع ایران را به رئیس و قضات دادگاه اطلاع دهد.^[۴۷]

در ۵ ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۴ تیر ۱۳۳۰)، دادگاه لاهه - با ۱۰ رأی موافق در مقابل ۲ رأی مخالف اعلام داشت که دولت انگلستان صلاحیت اقامه دعوی از سوی شرکت سابق نفت را دارد و اقدامات تأمینی زیر را به طرفین توصیه کرد.

(۱) دو دولت باید مراقب باشند که هیچ اقدامی به عمل نیاید که مانع اجرای عملیات صنعتی و تجاری شرکت نفت به روال سابق باشد.

(۲) عملیات شرکت در ایران، باید مانند گذشته در دست خود شرکت باشد، اما یک هیئت نظارت بر عملیات مزبور نظارت خواهد کرد.

(۳) یک کمیسیون مختلط [هیئت نظارت] با توافق دو دولت تشکیل گردد تا اجرای تصمیمات متخذه را تضمین کند و درآمدهای نفت را تا زمان اخذ تصمیم نهایی در بانکی به ودیعه بگذارد.^[۴۸]

فردای آن روز، موریسون طی یک یادداشت رسمی از دولت ایران خواست تا این اقدامات را به مورد اجرا گذارد، ولی درخواست او بیهوده بود چون دولت ایران از پذیرش حکم دادگاه لاهه خودداری ورزید.^[۴۹] با این حال، دولت ایران برای رفع هر گونه سوء تفاهم ناشی از امتناع خود از اجرای اقدامات مزبور، موضع خود را روشن کرد. در تلگرافی که باقر کاظمی وزیر خارجه ایران در ۹ ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۸ تیر ۱۳۳۰) برای دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاد، مواضع حکومت خود را به شرح زیر روشن نمود:^[۵۰]

(۱) دادگاه لاهه برای توجیه حکم خود به اعلامیه ۲ اکتبر ۱۹۳۰ (۱۰ مهر ۱۳۰۹)^۱ و قانون ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ (۲۸ شهریور ۱۳۱۱)^۲ استناد کرد و بدین ترتیب احکام دیوان

۱ و ۲. دولت ایران طبق اسناد مزبور، صلاحیت اجباری دیوان لاهه را در دعاوی میان دولت‌ها پذیرفته بود.

لايه را براي حكومت ايران لازم الاجرا دانسته است. اما اعلاميه فوق‌الذکر صلاحيت دادگاه لايه و لازم‌الاجرا بودن آراء آن را در مورد دعاوي مربوط به حوزه قضايي ايران، رد کرده است. [۱۵۱]

(۲) از اين رو، رسيدگي به دعاوي شرکت سابق نفت (يک شرکت خصوصي) و دولت ايران فقط و فقط در صلاحيت دادگاه‌هاي ايراني است.

(۳) در حالي که خودِ حكومت بریتانیا برخی شاخه‌هاي اقتصاد را مانند زغال سنگ و فولاد ملي کرده است، از پذيرش اين حق براي ايران امتناع مي‌کند.

(۴) دولت ايران با توجه به نگرش نادرست دادگاه بين‌المللي، از امروز اعلاميه ۲ اکتبر ۱۹۳۰ آن را ملغي مي‌داند.

در پي اين رویدادها، انزوای ايران بيش از بيش احساس شد و بويژه در سطح اقتصادي و اجتماعي تظاهر کرد. مصدق براي رفع انواع مشکلات، اقدامات خاصي را در نظر گرفت و در ۱۱ ژوئيه ۱۹۵۱ (۲۰ تير ۱۳۳۰) ضمن سخنراني در مجلس، ضمن يادآوري نتايج شوم تسلط خارجي بر امور سياسي و اقتصادي، اعلام کرد:

«در حال حاضر سه نوع مشکل وجود دارد: مشکل اول، کمبود ارز است که معلول قطع پرداخت شرکت سابق نفت مي‌باشد (...). از اين رو با کمک متخصصان يک طرح قانوني تهيه شده است که پيش‌بيني مي‌کند به طور موقت و تدريجي مقداري لييره استرلینگ از ذخاير ارزي خود از محل پشتوانه اسکناس برداشت کنيم تا بتوانيم ارز بخش مهمي از نيازهاي وارداتي مملکت را تأمين نماييم (...). مشکل دوم مربوط به اجرائي قانون ملي شدن نفت و ضرورت نگهداري تاسيسات عظيم آن است که مستلزم صرف هزينه است تا وقتي که بتوانيم روابط تجارتي خود را با مشتريان سابق از سر بگيريم (...). يک طرح قانوني در دست تهيه است که انتشار اوراق قرضه ملي تا حدود دو ميليارد ريال را پيش‌بيني مي‌کند (...). و بالاخره، براي رفع مشکلات ناشي از بيکاري و توسعه توليد، بايد به اقدامات فوري متوسل شد. در نتيجه بايد مذاکرات با «بانک صادرات و واردات ايالات متحده» را از سرگرفت تا بتوانيم تقاضاي يک اعتبار ۲۵

میلیون دلاری کنیم که پس از ۱۵ سال مستهلک شود و از این وام برای خرید ماشین‌آلات کشاورزی و راه‌سازی استفاده کنیم. ماشین‌ها باید هر چه زودتر خریداری و میان کشاورزان توزیع شوند تا تولید انواع محصولات، و بخصوص چغندر قند و پنبه، افزایش یابد؛ و بدین ترتیب کاهش حجم واردات قند و شکر و افزایش صادرات پنبه و سایر محصولات کشاورزی میسر گردد (...). [۵۲]

مجلس در روزهای ۱۸ و ۲۵ مرداد ۱۳۳۰، این پیشنهادها را پذیرفت. من بعداً درباره نتایج این اقدامات به هنگام تحلیل وضع اقتصادی سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰، سخن خواهم گفت.

VIII. مسافرت آورل هریمن

دولت آمریکا به قصد تحکیم موقعیت خود [در ایران] و نجات دادن منافع عمومی امپریالیسم، آورل هریمن^۱ [نماینده ترومن رییس جمهور آمریکا] را مامور کرد که به ایران سفر نماید. هریمن، همراه با رییس اداره خاورمیانه در وزارت خارجه آمریکا به نام راتتری^۲ و والتر لوی^۳ کارشناس نفت، در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۱ (۲۳ تیر ۱۳۳۰) به تهران آمد. [۵۳] ورود او به تهران، با تظاهرات بزرگ ضد امپریالیستی که بویژه از سوی حزب توده ترتیب داده شده بود، مواجه شد. تظاهرکنندگان می‌خواستند از یک سو پرده از چشم چهره فریب‌کار آمریکا بردارند، و از سوی دیگر به مصدق هشدار دهند که پنهان از چشم مردم ایران به معامله با آمریکا پردازد.

اما یکبار دیگر، ماهیت [استبدادی] دولت ایران و نقاط ضعف کابینه بورژوا - دموکراتیک آن به صورت سرکوب تظاهرکنندگان توسط نیروهای پلیس ظاهر شد، و در این تظاهرات ۲۰ نفر کشته و بیش از دویست نفر مجروح شدند. [۵۴]

بلافاصله پس از ورود هریمن به تهران، مذاکرات میان هیئت‌های آمریکایی و ایرانی شروع شد. در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۱ (اول مرداد ۱۳۳۰) دولت ایران مواضع قطعی خود را به

1. Averl Harryman

2. M. Rountree

3. Walter Levy

شرح زیر به هریمین ابلاغ کرد: [۱۵۵]

۱) اگر دولت انگلستان (به وکالت از سوی شرکت سابق نفت) اصل ملی شدن صنعت نفت را بپذیرد، حکومت ایران نیز به نوبه خود حاضر است با نمایندگان بریتانیا وارد مذاکره شود.

۲) بنا به «اصل ملی شدن» نفت، باید پیشنهاد کمیسیون مخصوص نفت که مورد تصویب مجلس قرار گرفته است، به موجب قانون اجرای ملی شدن نفت مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰) مورد پذیرش قرار گیرد. تبرستان
هریمین در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۱ (۵ مرداد ۱۳۳۰) تهران را به قصد لندن ترک کرد تا پیشنهادهای ایران را به مقامات بریتانیایی اطلاع دهد. [۱۵۶] نتایج سفر هریمین، در سوم اوت ۱۹۵۱ (۱۲ مرداد ۱۳۳۰) با نامه‌ای که کاردار سفارت بریتانیا در تهران [میدلتون] برای دولت ایران فرستاد، معلوم شد. در این نامه، دولت بریتانیا - به نام خود و به نام شرکت سابق - اصل ملی شدن نفت ایران را پذیرفته بود و اعلام می‌کرد که بزودی یک هیئت ویژه به ریاست یک وزیر به تهران خواهد آمد تا مذاکرات لازم را انجام دهد. با این حال، در این نامه هیچ اشاره‌ای به قانون اجرای ملی شدن نفت مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰) نشده بود. [۱۵۷] در همان روز، هریمین بیانیه‌ای انتشار داد و در آن رضایت خاطر دولت آمریکا را در مورد سازش صورت گرفته میان طرفین ابراز داشت. [۱۵۸]

هیأت بریتانیایی به سرپرستی ریچارد استوکس^۱ [وزیر مشاور و مهربار سلطنتی] در ۴ اوت ۱۹۵۱ (۱۲ مرداد ۱۳۳۰) به تهران آمد. [۱۵۹]

IX. هیئت استوکس

امپریالیسم بریتانیا چند روز پیش از آمدن هیئت انگلیسی، به ایران به تقویت قوای نظامی خود در خلیج فارس پرداخت و ناوزرهی اوریالوس و چهار ناوشکن را به آنجا

فرستاد.^[۶۰] مجله انگلیسی «اکونومیست» در ایران باره نوشت:

«... در حالی که مذاکرات در تهران جریان دارد، موضع این مذاکرات با حضور نیروی دریایی انگلیس در مناطق شمال خلیج فارس که در حال حاضر شامل یک ناو زرهی، ۴ ناوشکن، ۲ ناو محافظ و ۲ ناو تانک بر می شود شدیداً تقویت شده است.»^[۶۱]

این امر شیوه مذاکره کردن امپریالیسم را به خوبی نشان می دهد.

هیئت بریتانیایی پیش از آغاز گفتگوها، سفری به جنوب ایران و بویژه آبادان کرد، و ریچارد استوکس همانند یک «منجی»، اعلام کرد:

«ما از شرکت نفت علاقه مندتر هستیم؛ ما باید جایایی را در ایران حفظ کنیم تا بتوانیم آن را از کمونیسم نجات دهیم.»^[۶۲]

جلسات مذاکرات دو هیئت در ۸ اوت ۱۹۵۱ (۱۴ مرداد ۱۳۳۰) آغاز شد. در روز ۱۳ اوت ۱۹۵۱ (۲۱ مرداد ۱۳۳۰) ریچارد استوکس یادداشتی شامل ۸ پیشنهاد را تسلیم ایران کرده که شاید مهمترین آنها به طور خلاصه عبارت بودند از:^[۶۳]

۱) شرکت نفت تمام تأسیسات و ماشین آلات و... خود را در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار خواهد داد.

۲) یک موافقتنامه بلندمدت میان شرکت و شرکت ملی نفت ایران درباره تأسیس یک سازمان خرید به منظور صدور نفت ایران از سوی شرکت سابق امضاء خواهد شد.

۳) شرکت ملی نفت ایران می تواند از سوی خود، قراردادهای دیگری را برای فروش [مقادیر اضافی] نفت منعقد سازد، به شرط آنکه این معاملات آسیبی به فعالیت سازمان خرید فوق الذکر نرسانند.

۴) سازمان خرید، یک شبکه جهانی حمل و نقل و توزیع نفت در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار خواهد داد.

۵) سازمان خرید، نفت ایران را به صورت فوب^۱، کمتر از کاهش مساوی به سود شرکت ملی نفت و پس از کسر هزینه ها خریداری خواهد کرد.^۲

۱. (Free on board; Fob); تحویل کالا در بندر صدور. و.

۲. چون مطلب بسیار خلاصه شده و قابل فهم نیست، لذا عین پیشنهاد هیئت استوکس در زیر می آید:

۶) تأسیسات و تجهیزات و ماشین آلات «شرکت نفت کرمانشاه» که نفت را برای مصرف داخلی ایران، استخراج و تصفیه می‌کند، با شرایط مساعد به دولت ایران منتقل خواهد شد.

از آنجا که این پیشنهادها اساساً تفاوت چندانی با پیشنهادهای قبلی جکسون نداشتند، دولت ایران در ۱۸ اوت ۱۹۵۱ (۲۷ مرداد ۱۳۳۰) آنها را رد کرد.

در جریان مذاکرات بعدی که در ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) با حضور هریمن انجام گرفت، استوکس برای حفظ ظاهر پیشنهاد تأسیس یک «سازمان مدیریت» را مطرح کرد، که توسط شرکت ملی نفت ایران اداره شود ولی مدیرعامل آن یک انگلیسی باشد که توسط شرکت سابق تعیین شود، چون به گفته او کارکنان انگلیسی حاضر نبودند زیر دست یک مدیر ایرانی کار کنند.^[۶۴] در ۲۱ اوت (۳۰ مرداد ۱۳۳۰) استوکس اعلام کرد که پیشنهادهای ۸ ماده‌ای خود را پس می‌گیرد و یک روز به دولت ایران مهلت می‌دهد تا انتصاب یک انگلیسی در رأس «شرکت مدیریت» را بپذیرد.^[۶۵]

پاسخ قطعی به مانورهای استوکس، در ۲۲ اوت ۱۹۵۱ (۳۱ مرداد ۱۳۳۰) توسط مجلس داده شد که با رد پیشنهادهای استوکس به کابینه مصدق مجدداً رأی اعتماد داد. استوکس و هریمن پس از تحمل این شکست، کمی بعد تهران را ترک کردند.

ناکامی استوکس یک بار دیگر ثابت کرد که:

گرچه درست بود که مصدق آماده مصالحه با انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بود، ولی نمی‌خواست (و نمی‌توانست) به هیچ طریق اجرای قانون ملی شدن نفت را نادیده بگیرد.

→

۵- برای این که «سازمان خرید» که موضوع پیشنهاد می‌باشد، بتواند تعهد خرید مفادیر زیادی نفت از ایران طی سال‌های متمادی بنماید، شرایط تجارتي بایستی به نوعی تعیین شود که از شرایطی که سازمان خرید در سایر نقاط، چه به وسیله خرید و چه به وسیله مباشرت تولید، می‌تواند به دست آورد، کم‌صرفه‌تر نباشد. به این معنا که «سازمان خرید»، نفت را به قیمت‌های تجارتي «فوب» تحویل به کشتی در بندر ایران، خواهد خرید و در قیمت مزبور تخفیفی به این شرح، منظور خواهد شد: این تخفیف به طور کلی مساوی خواهد بود با سودی که برای شرکت ملی نفت ایران پس از وضع تخفیف و هزینه تهیه نفت برای فروش به سازمان خرید، باقی می‌ماند. و.

رهبان بریتانیا و آمریکا می‌خواستند به هر قیمتی که شده از پیروزی ایران جلوگیری کنند تا مبادا برای ملل دیگر سرمشقی ایجاد شود و به این ترتیب، خطر استمرار مبارزات ضد سرمایه‌داری به وجود آید.

X. پیروزی آبادان

مصدق در نطقی که در ۵ سپتامبر ۱۹۵۱ (۱۳ شهریور ۱۳۳۰) در مجلس سنا ایراد کرد، بویژه اعلام نمود:

«دولت ایران در آخرین جلسه مذاکره با هیئت انگلیسی، پیشنهادهای اصلی خود را به آقای استوکس ارائه کرده است (...).

اما از آنجا که هیئت‌های اعزامی شرکت سابق نفت، وارد شدن به مذاکره را نمی‌پذیرند و ترجیح می‌دهند دفع‌الوقت کنند تا از موقعیت سود ببرند و مشکلات مالی برای دولت و ملت ایران بوجود آورند، دولت قصد دارد یک مهلت دو هفته‌ای به آنها بدهد تا بر پایه پیشنهادهای مطرح شده، مذاکره از سر گرفته شود (...).

با پایان گرفتن این مهلت، اگر هیچ پاسخ رضایت‌بخشی دریافت نشود، اجازه اقامت کارمندان شرکت سابق نفت در ایران، لغو خواهد شد (...)[۶۷]

این تصمیم دولت، نخست توسط سنا به تصویب رسید و سپس به صورت یادداشتی تسلیم دولت انگلستان شد [۶۸] و آن دولت نیز به زودی واکنش نشان داد.

در ۱۰ سپتامبر (۱۸ شهریور) دولت بریتانیا اعلام کرد که از این پس، از تبدیل لیره استرلینگ سپرده شده به بانک انگلستان به حساب بانک ملی ایران به دلار، خودداری خواهد کرد. ایران جزئی از منطقه استرلینگ است و درآمدهای نفتی آن که اجباراً باید به بانک انگلستان سپرده شوند نمی‌توانند جز در این منطقه به مصرف برسانند (مگر آنکه بانک انگلیس بپذیرد که دارایی‌های ایران را به دلار تبدیل کند). از سوی دیگر، دولت بریتانیا در عین حال اعلام کرد که مانع از صادرات کالا [های انگلیسی] به ایران خواهد شد. [۶۹]

بدین سان، دولت ایران که قصد داشت بخشی از لیره استرلینگ خود را که پشوانه

ارزی این کشور را تشکیل می داد به دلار تبدیل کند تا بتواند به خرید کالا از آمریکا پردازد ناگهان با یک بن بست روبه رو شد.^[۷۰] این اقدامات تحریم اقتصادی، همراه با افزایش اقدامات نظامی بریتانیا در خلیج فارس بود.

با این حال، دولت ایران به رغم تمام فشارهای امپریالیستی، تصمیمی را که قبلاً گرفته بود به مورد اجرا گذاشت. در ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ (۲ مهر ۱۳۳۰) به کارمندان بریتانیایی شرکت سابق نفت اطلاع داده شد که باید تا ۴ اکتبر (۱۱ مهر ۱۳۳۰) ایران را ترک کنند.^[۷۱]

در این شرایط، یک گروه ۳۳ نفری از وکلای ارتجاعی مجلس (به رهبری جمال امامی و دکتر طاهری) که در ماه شهریور برای اخلال در فعالیت های دولت شکل گرفته بود،^۱ موضع خود را سخت تر کرد.^[۷۲] روش این گروه آن بود که مجلس را از اکثریت بیندازند و بدین ترتیب مانع رأی گیری در مجلس شوند. اما هنگامی که در ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ (۵ مهر ۱۳۳۰) همین نمایندگان بر آن شدند تا بازی کوچک خود را از سر گیرند، دکتر مصدق مجلس را ترک کرد و به میان انبوه جمعیتی که در جلوی مجلس در میدان بهارستان اجتماع کرده بودند رفت و اعلام نمود:

«مجلس اینجا است نه آنجایی که مشتی مخالف منافع کشور جمع شده اند.»^[۷۳]

همان هنگامی که مصدق این کلمات را می گفت، واحدهای ارتش ایران پالایشگاه آبادان را تصرف کرد.

در صبح روز ۴ اکتبر ۱۹۵۱ (۱۱ مهر ۱۳۳۰) تعداد ۳۵۰ نفر از کارکنان شرکت سابق نفت و در رأس آنها میسون^۲، راس^۳ (مدیران شرکت سابق) و میجر کاپر^۴ آبادان را به مقصد بصره ترک کردند.^[۷۴] اخراج بریتانیایی ها از ایران، مرحله مهمی در مبارزه مردم و دولت ایران علیه امپریالیسم بریتانیا بود، و نتایج آن بعدها فراسوی سرزمین ایران نیز

۱. فراکسیون محافظه کاری که سرسپرده دربار بود و نسبت به قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس ابراز نگرانی می کرد. و.

2. Mason

3. Ross

4. Major Capper

XI. در شورای امنیت

در ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ (۵ مهر ۱۳۲۰) در آستانه اخراج کارکنان انگلیسی شرکت سابق از ایران، دولت انگلیس به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. این شورا در اول اکتبر ۱۹۵۱ (۸ مهر ۱۳۳۰) تشکیل جلسه داد و با وجود مخالفت نمایندگان شوروی و یوگسلاوی، شکایت بریتانیا را در دستور کار خود قرار داد. [۷۶] با پیشنهاد هیئت ایرانی، شورا تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱ (۱۷ مهر ۱۳۳۰) را برای مذاکرات تعیین کرد تا دکتر مصدق بتواند شخصاً در جلسات شورا شرکت جوید. [۷۷]

ده روز بعد، یعنی در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱ (۱۸ مهر ۱۳۳۰) دولت انگلیس از دیوان داوری لاهه درخواست کرد اعلام کند که قانون ابطال امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس مغایر با قوانین بین‌المللی بوده است [۷۸]، تا بتواند موضع بهتری برای پاسخگویی به تصمیم ایران در برابر شورای امنیت داشته باشد.

در ۸ اکتبر ۱۹۵۱ (۱۶ مهر ۱۳۳۰) دکتر مصدق در رأس هیئتی، تهران را به قصد نیویورک ترک کرد [۷۹]

مصدق در جلسه ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱ (۲۳ مهر ۱۳۳۰) شورای امنیت، دیدگاه حکومت خود را مطرح کرد و استدلال‌های بریتانیا را رد نمود. آنگاه الهیار صالح (سفیر ایران در ایالات متحد آمریکا و نیز در سازمان ملل متحد) رشته سخن را به دست گرفت و اعلام کرد:

«نکته اساسی اینجاست که شورای امنیت برای رسیدگی به این مسأله، نه صلاحیت دارد و نمی‌تواند داشته باشد. دلیل آن نیز ساده است: منابع نفت ایران، درست مانند دریاچه‌ها، رودها و کوه‌های ایران، دارایی مردم ایران محسوب می‌شود. فقط مردم ایران می‌توانند در این باره تصمیم بگیرند که چه بر سر این منابع، توسط چه کسی و چگونه، باید بیابد...» [۸۰]

سرانجام در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۱ (۲۷ مهر ۱۳۳۰) با پیشنهاد آقای لاکوست^۱ نماینده فرانسه، شورای امنیت به تعلیق مذاکرات درباره ایران تا زمان اعلام نظر دادگاه لاهه رأی داد (۸ نماینده رأی مثبت، یوگسلاوی و بریتانیا رأی ممتنع و شوروی رأی منفی دادند).^[۸۱]

XII. پیشنهادهای تازه

هیئت ایرانی در مدت اقامت خود در واشنگتن، چند پیشنهاد از سوی «اتحادیه همکاری بین‌المللی»^۲ و «بانک بین‌المللی عمران و توسعه» دریافت کرد. «اتحادیه» پیشنهاد می‌کرد که این اتحادیه اصل ملی شدن نفت را بپذیرد و قراردادی با شرکت سابق و دولت ایران منعقد سازد که براساس آن شرکت سابق، نفتکش‌ها و فروش را تأمین کند و ایران نفت خام و «اتحادیه» سرمایه‌های لازم را فراهم سازند. مع‌ذالک این پیشنهاد از سوی هیئت ایرانی رد شد زیرا وابستگی ایران به شرکت سابق و به «اتحادیه»، باعث بی‌اعتباری اصل ملی شدن نفت می‌شد.^[۸۲]

دومین پیشنهاد که آن نیز در همین راستا اصل ملی شدن را به طور کامل نادیده می‌گرفت از سوی «بانک بین‌المللی عمران و توسعه» بود که رئیس آن ل. گارنر^۳ در ۱۰ نوامبر ۱۹۵۱ (۱۹ آبان ۱۳۳۰) پیشنهاد کرد صنعت نفت ایران را اداره کند، سرمایه‌های لازم را فراهم سازد و محصولات نفتی شرکت سابق را به قیمت خلیج فارس بفروشد.^[۸۳]

اولین پیشنهاد در ۲۶ دسامبر ۱۹۵۱ (۵ دی ۱۳۳۰) به علت نادیده گرفتن اصل قانون ملی شدن از سوی دکتر مصدق رد شد.

با این حال، «بانک بین‌المللی عمران و توسعه» که نماینده غیرمستقیم منافع دولت بریتانیا بود، عقب‌نشینی نکرد. دو نفر از نمایندگان آن بانک، آقایان هکتور پرودوم^۴

1. Lacoste

2. International co - operative allianlf

3. L. Garner

4/ Hector Prudhomme

(مدیر بخش وام‌ها) و تورکیل رieber^۱ (مشاور نفتی) با موافقت مقامات بریتانیایی در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۱ (۱۰ دی ۱۳۳۰) به تهران آمدند تا راه حل تازه‌ای بیابند.^[۸۵]

آنان به محض ورود به ایران، نامه ل. گاردنر را که حاوی پیشنهادهای زیر بود تسلیم مقامات ایرانی کردند:^[۸۶]

(۱) صنعت نفت توسط کمیته‌ای مرکب از اشخاص بی طرف و منتخب بانک بین‌المللی عمران و توسعه اداره شود.

(۲) برای اجرای موافقتنامه، اختیارات کامل به بانک بین‌المللی عمران و توسعه داده شود.

(۳) خدمات بانک مزبور موقت باشد.

(۴) بانک بین‌المللی عمران و توسعه هیچ سودی از خدمات خود دریافت نکند.

(۵) بانک موقتاً هزینه عملیات را برعهده گیرد.

(۶) قراردادی میان بانک و ایران در مورد استخراج و فروش نفت منعقد گردد.

(۷) بخشی از منافع خالص فروش نفت به ایران، بخشی به خریدار عمده، تعلق گیرد و بقیه برای جبران خسارت بعدی شرکت سابق نفت در بانک بین‌المللی عمران و توسعه سپرده‌گذاری شود.

اما مصدق بر مواضع خود باقی ماند و در ۳ ژانویه ۱۹۵۲ (۱۳ دی ۱۳۳۰) این پیشنهادها را رد کرد و اعلام نمود که پذیرش آنها به منزله عقب‌نشینی است.^[۸۷]

چند روز بعد (۱۰ ژانویه ۱۹۵۲/۲۰ دی ۱۳۳۰)، چرچیل (که برای سازش با آمریکایی‌ها در آمریکا به سر می‌برد) و ترومن در یک بیانیه مشترک اعلام کردند که در مورد مسئله ایران دیدگاه‌های مشابهی دارند.^[۸۸] البته این امر برای کسانی که نزدیکی مواضع دو امپریالیسم در این ماجرا را می‌دانستند شگفت‌آور نبود.

با این همه، نخستین ناکامی هیئت «بانک بین‌المللی عمران و توسعه» باعث ناامیدی دولت‌های بریتانیا و آمریکا نشد، چون تصمیم گرفته بودند تا پایان کار، از این مؤسسه

استفاده کنند. از این رو هیئت دوم بانک بین‌المللی عمران و توسعه، این بار به سرپرستی شخص ل. گارنر و مرکب از آقایان کلارک^۱ (مشاور حقوقی) و زیپ کوویتز^۲ (مشاور اقتصادی) در ۱۱ فوریه ۱۹۵۲ (۲۱ بهمن ۱۳۳۰) به تهران آمدند.

دولت ایران و هیئت اعزامی بانک پس از چند جلسه گفتگوی بی‌حاصل، یک هفته بعد، بیانیه مشترکی انتشار دادند و تأیید کردند که مذاکرات به علت اختلافات عمیق موجود میان طرفین شکست خورده است.^{۱۹۰}

چنان که انتظار می‌رفت، عدم موفقیت مذاکرات با بانک مزبور، تشدید فشار اقتصادی بر ایران را در پی داشت.

در واقع، در ۲۰ مارس ۱۹۵۲ (۲۹ اسفند ۱۳۳۰)^۳ وزارت خارجه آمریکا در بیانیه‌ای اعلام کرد که دولت ایالات متحده آمریکا قادر نیست کمک اقتصادی به ایران (طبق درخواست دولت ایران) را توجیه کند، چون برای ایران مقدور است درآمد شایسته‌ای از صنعت نفت خود، بدون زیان وارد آوردن به تمایلات ملی خویش، به دست آورد. این بیانیه در عین حال از پیشنهادهای بانک بین‌المللی حمایت می‌کرد و به دولت ایران توصیه می‌نمود که از این فرصت برای بهبود وضع مالی خود استفاده کند.^{۱۹۱}

از آن پس، کابینه مصدق ناچار بود هم با محاصره اقتصادی مورد تفاهم انگلیسی و آمریکا و هم با حملات ارتجاع داخلی مقابله کند.

1. Clarck

2. Zip Kowitz

۳. به نظر می‌رسد تاریخ ۲۵ مارس (۴ فروردین ۳۱) صحیح باشد. و.

یادداشت‌ها

۱. بنگرید به: حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی، تهران، ۱۳۲۷ و ۱۳۳۰، ۲ ج، انتشارات تابان.
۲. در این باره بنگرید به فصل اول بخش یکم.
۳. باید مثلاً این واقعیت را یادآور شد که مصدق به بهانه اینکه اوضاع واحوال مساعد نیست از اصلاحات ارضی خودداری کرده بود.
۴. اسناد نفت، همان، ص ۶۷
5. SUTTON, op. cit., P. 219
۶. اسناد نفت، همان، ص ۷۴
۷. همان، ص ۷۶
۸. همان، ص ۷۷
۹. همان، ص ۸۱-۸۳ (تاکید از من)
۱۰. همان، ص ۷۸-۸۰
۱۱. همان، ص ۸۴-۸۵
۱۲. همان، ص ۸۶-۸۷
۱۳. همان، ص ۹۰-۹۴

۱۴. همان، ص ۱۰۰
۱۵. همان، ص ۱۰۸-۱۰۹ (تاکید از من)
۱۶. همان، ص ۱۱۷
17. SHWADRAN, op. cit., P. 113-114.
18. SUTTON, op. cit., P. 228. et Ford, op. cit., P. 63.
۱۹. روحانی، همان، ص ۱۲۴. نیز بنگرید به Sutton، همان، ص ۲۳۵
۲۰. اسناد نفت، همان، ص ۱۲۲.
۲۱. همان، ص ۱۲۸.
۲۲. هیئت ایرانی مرکب بود از آقایان وارسته (وزیر دارایی)، دکتر شجاعی (وزیر فرهنگ)، یوسف مشار (وزیر پست و تلگراف و تلفن)، دکتر شایگان (نماینده کمیسیون مختلط)، و کاظم حسینی (معاون وزارت دارایی). (Sutton، همان، ص ۲۳۰).
۲۳. روحانی، همان، ص ۱۴۸.
۲۴. همان، ص ۱۵۱.
۲۵. همان، ص ۱۵۲-۱۵۳
۲۶. اسناد نفت، همان، ص ۱۳۸-۱۴۱.
27. SUTTON, op. cit., P. 231
۲۸. روزنامه تایمز، ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱.
۲۹. فاتح، همان، ص ۵۳۴
۳۰. اسناد نفت، همان، ص ۱۴۲-۱۴۳.
۳۱. همان، ص ۱۶۵-۱۶۷
۳۲. روحانی، همان، ص ۱۲۸
33. SUTTON, op. cit., P. 239.
۳۴. اسناد نفت، همان، ص ۱۵۹
۳۵. روحانی، همان، ص ۱۶۱
۳۶. همان، ص ۱۵۹
37. SUTTON, op. cit., P. 239

۳۸. اسناد نفت، همان، ص ۱۷۰-۱۷۱

روزنامه «لوموند» شماره ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱، ص ۳، گزارش می‌دهد:

ژنرال هیورلی در جریان اقامه شهادت در برابر کمیسیون تحقیق درباره قضیه مک آر تور، انگلیسی‌ها را متهم به «حرص و آز» در ایران کرد و اظهار عقیده نمود که «این امپریالیست‌ها هستند و نه کمونیست‌ها که منشأ مشکلات غرب در ایران می‌باشند.»

39. Gerald D. NASH *United States Oil Policy, 1890-1964*, Washington, library of Congress, 1968, P. 195.

۴۰. این مقررات، شرکت‌های نفتی را از مقررات قانون ضد تواسست و کنترل کمیسیون فدرال بازرگانی آزاد می‌ساخت.

41. G. NASH, op. cit., P. 196.

۴۲. لوموند، ۲۹ ژوئن ۱۹۵۱

43. Leonard M. FANNING, *foreign Oil and the Free World*, London, Hill Book and Co. 1954.

نیز بنگرید به: روحانی، همان، ص ۱۷۶

44. FORD, op. cit., P. 76-77

۴۵. اسناد نفت، همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۲.

۴۶. تصمیم به عدم مشارکت در ۲۹ ژوئن در دادگاه اعلام شد، همراه با متنی درباره تاریخچه قضیه. (اسناد نفت، همان، ص ۲۰۵-۲۳۱).

۴۷. روحانی، همان، ص ۱۸۱

48. International Court of Justice, *Anglo-Iranian Oil Co. Case Request for the indication of interim measures of protection*, 5 juillet 1951, In: Reports 1951, P. 89-95 et Le Monde, 7 juillet 1951, P. 4.

49. A. FORD, op. cit., P. 88.

۵۰. اسناد نفت، همان، ص ۲۸۸-۲۹۳

۵۱. اعلامیه ۲ اکتبر ۱۹۳۰ جزو استثنائات، آشکار می‌سازد:

«اختلافات در مورد مسائلی که طبق حقوق بین‌المللی، انحصاراً به صلاحیت قضایی ایران مربوط می‌شوند.» (P.I.C.J. Série D. 6, 1953)

۵۲. اسناد نفت، همان، ص ۳۱۰-۳۱۹

۵۳. فاتح، همان، ص ۵۵۲. نیز بنگرید به Sutton، همان، ص ۲۴۵

54. E. SUTTON, op. cit., P. 244

«لوموند» در شماره ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۱ می‌نویسد: حوادث روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۱ [۴ آذر ۱۳۳۰] وجود مبارزه در درون دولت را آشکار می‌سازند. مثلاً، در حالی که مصدق از ارتشیان خواسته بود که علیه تظاهرکنندگان وارد عمل نشوند، رئیس شهربانی به تشویق سرلشگر زاهدی (وزیر کشور) به افراد پلیس دستور داد به روی مردم آتش بگشایند. (سلامتیان، همان، ص ۱۴۲).

۵۵. متن در: اسناد نفت، همان، ص ۳۶۷

۵۶. روحانی، همان، ص ۱۹۳.

۵۷. اسناد نفت، همان، ص ۳۷۴-۳۷۵.

۵۸. همان، ص ۳۸۰-۳۸۱

۵۹. «لوموند» ۵-۶ اوت ۱۹۵۱.

هیئت بریتانیایی مرکب بود از سر داندل فرگوسن (معاون ثابت وزارت انرژی)، دکتر و. ل. ف. نوتال (مشاور فنی همان وزارتخانه)، م. ت. فلت (مدیر امور مالی وزارت خزانه‌داری)، پ. ا. رمزیوتام - (مدیر بخش روابط اقتصادی وزارت امور خارجه)، ا. ه. ا. ال‌کینگتون (یکی از مدیران شرکت سابق نفت) و چهار عضو مدیریت شرکت سابق. از سوی ایران، آقایان وارسته، متین‌دفتری، شفق، صالح، شایگان، سنجابی و حسینی شرکت داشتند

(E. SUTTON, op. cit., P. 249)

60. SUTTON, op. cit., P. 242.

نیز بنگرید به Ford، همان، ص ۱۰۳

61. The Economist, 4 août 1951, P. 273.

62. SUTTON, op. cit., P. 251.

۶۳. در: فاتح، همان، ص ۵۵۶-۵۶۰. نیز بنگرید به Ford، همان، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۶۴. روحانی، همان، ص ۲۰۲.

65. SUTTON, op. cit., P. 253-254.

66. FORD, op. cit., P. 110.

نخستین واکنش آمریکا پس از عزیمت هریمن، این بود که در روز ۲۹ اوت [۱۹۵۱ / ۱۹ شهریور ۱۳۳۰] لوی هندرسن، عنصر «مطمئن» را جانشین هنری گریدی سفیر آمریکا در تهران کرد که مضمون به موافقت با اقدامات مصدق بود.

(روحانی، همان، ص ۲۰۹-۲۱۰)

۶۷. فاتح، همان، ص ۵۶۳

68. FORD. op. cit., P. 114.

۶۹. مجله اکونومیست، ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱.

۷۰. روحانی، همان، ص ۲۱۲

71. E. SUTTON. op. cit., P. 257.

باید یادآور شد که حکومت مصدق از طرف توده‌های مردم ایران فقط به خاطر اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت به قدرت رسیده بود بنابراین میان استعفا یا تحقق این امر، راه دیگری برای انتخاب نداشت.

۷۲. لوموند، ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۱

۷۳. روحانی، همان، ص ۲۱۶.

74. Henry LONGHURT, op. cit., P. 143

کنت راس اعلام کرد:

«متأسفم که دستاورد همه عمر خود را پشت سر می‌گذارم»

(لوموند، ۴ اکتبر ۱۹۵۱)

۷۵. درباره بازتاب‌های کشمکش ایران و انگلیس در جهان عرب، ژ. بربی می‌نویسد: «درگیری ایران مصدق با بریتانیای کبیر که از منافع شرکت نفتی خود حمایت می‌کند، با علاقه زیادی از سوی افکار عمومی اعراب دنبال می‌شود. ملیون عرب بعدها «قضیه مصدق» را به یاد خواهند آورد تا نشان دهند که زمانه تغییر کرده است.»

(Berreby), *Le pétrole dans la stratégie mondiale*, Paris, 1974, P. 161).

۷۶. لوموند، ۳ اکتبر ۱۹۵۱

۷۷. روحانی، همان، ص ۲۲۰. نیز بنگرید به Sutton، همان، ص ۲۶۰

78. SHWADRAN, op. cit., P. 128.

۷۹. این هیئت بویژه مرکب بود از آقایان متین دفتری، صالح، بیات، شایگان، سنجابی، بوشهری، فاطمی، بقایی و غیره (روحانی، همان ص ۲۲۲).

80. United Nations Security Council, *Official Record, 560th meeting (october 15, 1951)*, P. 6.

81. SUTTON. op. cit., P. 264.

۸۲. روحانی، همان، ص ۲۲۹. نیز بنگرید به Sutton، همان ص ۲۷۴.

83. SHWADRAN, op. cit., P. 132.

84. SUTTON, op. cit., P. 275.

۸۵. آنتونی ایدن در این باره می‌نویسد:

«بانک بین‌المللی عمران و توسعه به ما کمک کرد. نمایندگان این بانک پس از هماهنگی و مشورت با ما، به ایران رفتند تا اطلاعاتی درباره شرایط و اوضاع مناطق نفتی کسب کنند. هیئتی در ماه فوریه با طرحی برای به راه انداختن دوباره صنعت نفت، از راه رسید.» (سر آنتونی ایدن، *خاطرات*، ترجمه فرانسه، پاریس، پلون، ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۲۲۹).

۸۶. روحانی، همان، ص ۲۴۶-۲۴۷.

87. FORD. op. cit., P. 159.

88. E. SUTTON, op. cit., P. 277.

۸۹. روحانی، همان، ص ۲۵۱.

90. International Bank for Reconstruction and Development; press Release No 28, du 3 avril 1952.

مصدق در سخنرانی ۲۲ مه ۱۹۵۲ [۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۱] خود در مجلس سنا، به دو اختلاف نظر اساسی که میان بانک بین‌المللی عمران و توسعه و کابینه او پدید آمده بود اشاره کرد:

۱) بانک خواهان بازگشت متخصصان بریتانیایی است، حال آن که دولت ایران معتقد است که متخصصان را از هر ملیتی که بخواهد استخدام کند.

۲) بانک از کار کردن برای دولت ایران امتناع می‌کند، چون نمی‌خواهد اصل خلع ید از شرکت سابق را بپذیرد. (فاتح، همان، ص ۵۹۰)

۹۱. روحانی، همان، ص ۲۵۷.

در ۱۲ فوریه ۱۹۵۲، لوی هندرسن سفیر آمریکا در تهران اعلام کرده بود که «بانک صادرات و واردات آمریکا» از در اختیار نهادن یک وام ۲۵ میلیون دلاری مورد تقاضای حکومت مصدق خودداری کرده است.

فصل دوم

از پیروزی تا شکست

۱. ارتجاع سازمان می‌یابد

با وجود این که مصدق قصد داشت از مبارزه در جبهه داخلی بپرهیزد، اما عوامل ارتجاع طی گذر روزها به خوبی محاسبه کرده بودند که نیروی اصلی مصدق در قاطعیت اکثریت خردکننده مردم است که نهایتاً کل نظام بهره‌کشی را مورد حمله قرار می‌داد. امپریالیسم انگلیس و آمریکا که دریافته بود دیگر ممکن نیست مصدق را مجبور سازد به عقب بازگردد - به علت پویایی ذاتی مبارزه توده‌ای او که خود در برانگیختن آن سهم داشت - از این رو، شروع کرد به کمک کردن به ارتجاع داخلی برای تشکّل آن. و این امر بیشتر از آن رو آسان بود که ارتش و شهربانی، که ستون‌های حقیقی نظام سیاسی ایران را تشکیل می‌دادند، زیر سلطه عناصر دست راستی ارتجاع قرار داشتند. بدین ترتیب بود که سازمان‌های دست راستی (مانند حزب نوفاشیستی «سومکا» یا حزب ناسیونالیستی راست گرای «پان ایرانیسم» به تلاش‌های خود افزودند و کوشیدند

تا یک فضای نا ایمن دائمی (استراتژی تنش) ایجاد کنند.^۱

باری، در برابر این سازمان‌های دست راستی، فقط حزب توده بود که به عنوان [تنها] سازمان سیاسی چپ کشور، که دارای بهترین تشکیلات بود، می‌توانست خود را تحمیل کند. «جبهه ملی» مصدق حتی سعی نکرده بود یک ساختار سازمانی صحیح که قادر باشد حملات گروه‌های دست راستی و فاشیستی را خنثی کند، به وجود آورد. گرچه درست بود که در آغاز، بسیج خود به خودی و خود سازمانی توده‌ها یک عامل مهم برای خنثی کردن مانورهای ارتجاعی به شمار می‌آمد، اما این بسیج رفته رفته ناتوانی خود را در برابر سازمان‌یابی مجدد جناح راست نشان داد.

حکومت ایران در برابر تحرکات رو به گسترش مخالف ارتجاعی که کمک دیپلمات‌های بریتانیایی نیز تلاش آنها را تسهیل می‌کرد، در روز ۱۲ ژانویه ۱۹۵۲ (۲۱ دی ۱۳۳۰) رسماً دستور داد که تمام کنسولگری‌های انگلیس در ایران تعطیل شود. این اقدام در پی یادداشتی که چند روز قبل [۱۸ دی ۱۳۳۰] از طرف وزارت خارجه ایران به سفارت بریتانیا در تهران فرستاده شد، و در آن دولت ایران علیه مداخلات دیپلمات‌های انگلیسی در امور داخلی ایران اعتراض می‌کرد. انجام گرفت.^{۱۱}

چند ماه بعد، در حالی که یک جو بی‌ثباتی سیاسی در کشور فرمانروا بود، دادگاه بین‌المللی لاهه برای اظهار نظر در مورد شکایت انگلستان تشکیل جلسه داد [خرداد ۱۳۳۱]. ریاست هیئت ایرانی را شخص دکتر مصدق بر عهده داشت و دو مشاور حقوقی از دفتر بروکسل به نام آنری رولن^۲ و مارسل اسلوزنی^۳ او را همراهی می‌کردند.

دکتر مصدق در اولیه جلسه دادگاه که در ۹ ژوئن ۱۹۵۲ (۱۴ خرداد ۱۳۳۱) برگزار

۱. گمان می‌رود که حزب پان ایرانیسم به رهبری داریوش فروهر را که بعدها به «حزب ملت ایران» تغییر نام داد و همواره در کنار مصدق باقی ماند، جزو سازمان‌های دست راستی ارتجاعی محسوب داشتن، دور از انصاف تاریخ‌نویسی باشد که فقط از نویسندگانی که عینک چپ بر چشم زده‌اند و در نتیجه چپ می‌بینند بر می‌آید. ارسلان پوریا، از مهمترین رهبران سازمان جوانان حزب توده، که در آن روزگار پیوسته سرگرم بیکارهای خیابانی با پان ایرانیست‌ها بود، خود در کتاب کارنامه مصدق این حزب را به منزله سازمان جوانان «جبهه ملی» ارزیابی کرده است - م.

شد، اعلام کرد:

«شرکت نفت ایران و انگلیس به بهانه حفظ امنیت در مناطق نفتی، یک نیروی پلیس مخفی حقیقی داشت که در ارتباط نزدیک با اینتلجنس سرویس بود و حوزه عمل آن فقط به خوزستان، یعنی ناحیه استخراج نفت، محدود نمی شد بلکه سراسر کشور را دربرمی گرفت و شعبات آن به تمام طبقات اجتماعی نفوذ کرده بودند، بر مطبوعات اثر می گذاشتند، روی افکار عمومی کار میکردند، و الهام بخش مداخلات آشکار نمایندگان، دیپلمات ها یا صاحبان صنایع بریتانیایی در امور کشور بودند. بدین ترتیب شرکت نفت بدون برخورد با هیچ مقاومتی، نه از سوی مجلس شورای ملی که انتخابات کاذب آن دست پخت خود آنها بود، نه از سوی حکومتی که بر حسب امیال خود آنها تشکیل می شد، تبدیل به دولتی درون دولت شده بود که مقدرات کشور را در دست داشت. مدت ۳۰ سال چنین بود وضع انقیاد و فساد که کشور در آن غرق شده بود.»^[۳]

II. ۳۰ تیر: پیروزی مردم کوچه و خیابان

در پی گشایش دوره هفدهم مجلس قانونگذاری (۲۷ آوریل ۱۹۵۲ / ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱) مصدق طبق سنت قانون اساسی، استعفای دولت خود را تسلیم شاه کرد. با این حال، مجلس در ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۲ (۱۹ تیر ۱۳۳۱) با ۵۲ رأی مثبت در مقابل ۳ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع، مصدق را در مقام نخست وزیری ابقا کرد! در چنین شرایطی، مصدق با آگاهی بر این که خطر اصلی و مهم از جانب ارتش و شهربانی است، ترجیح داد که شخصاً پست وزیر جنگ را در کابینه جدید داشته باشد، و این مقامی بود که تا آن زمان از سوی دربار در اختیار نظامیان دست راستی گذاشته می شد. این خواست مصدق با مخالفت شاه روبرو شد که قانوناً بایستی با انتصاب مصدق به سمت وزیر جنگ موافقت کند؛ از این رو، مصدق ناچار شد در ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۲ (۲۵ تیر ۱۳۳۱) استعفا دهد.

مصدق در واقع با توسل به استعفا، مانند بارهای دیگری که خود را در این بن بست می یافت، به نیروی مردم تکیه می کرد؛ چه برای طبقات مختلف مردم و چه برای

انقلابیون، رفتن او به منزله شکست مبارزات ضد امپریالیستی بود.

پس از استعفای مصدق، شاه با اتکاء به بورژوازی ایران و مالکان اراضی که به جناح هوادار انگلستان تعلق داشتند، متوسل به احمد قوام (قوام السلطنه) شد که همیشه در مواقع دشوار برای سرمداران هیئت حاکمه ایران خود را ناجی منافع اساسی بورژوازی و امپریالیسم نشان داده بود.^[۵] بدین سان، در بعدازظهر ۱۷ ژوئیه (۲۶ تیر)^[۶] قوام از طرف شاه مأمور جانشینی مصدق و تشکیل کابینه شد و در اولین مصاحبه خود با خبرگزاری یونایتد پرس اعلام کرد:

«من هرج و مرج در ایران را تحمل نمی‌کنم»^[۷]

واکنش مردم در مقابل انتصاب قوام، سریع و شدید بود. در سراسر کشور تظاهرات مردمی بی‌درنگ سازمان داده شد و طرفداران مصدق و مبارزان حزب توده (که حزبی ممنوع بود ولی عملاً در دوره مصدق فعالیت نیمه قانونی داشت) شانه به شانه هم به مبارزه پرداختند و نقش سازماندهی حزب توده در تمام این دوره نقشی قاطع بود.^۱ مبارزه میان انقلاب و ارتجاع در روز تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به اوج خود رسید. دستور اعتصاب عمومی که از سوی جبهه ملی و سندیکاها^[۸] برای آن روز صادر شده بود، کاملاً اجرا شد. تمام مردم تهران و شهرهای بزرگ کشور با فریادهای «یا مرگ یا مصدق» و «مرگ بر قوام» به خیابان‌ها ریختند. پیکاری نابرابر میان مردم و ارتش، که بنا به فرمان قوام و شاه خیابان‌ها را در اختیار داشت، درگرفت.

در تهران، ظرف چند ساعت، ده‌ها هزار تظاهرکننده به پیکاری بی‌سابقه با ارتش پرداختند و خود را جلوی تانک‌ها انداختند و از غرش مسلسل‌ها نهراسیدند. سرانجام در بعدازظهر ۳۰ تیر، پس از آن که ده‌ها تظاهرکننده به قتل رسیدند، بیشتر ارتشیان و افراد پلیس در کار خود سست شدند و تغییر رأی دادند و برادرانه به مردم پیوستند.^[۹] افسران و سربازان از تانک‌های خود پیاده شدند یا مسلسل‌ها را ترک گفتند، پاگون‌ها و نشان‌های خود را کردند و خود را به آغوش مردم انداختند. پیکار خیابانی [مردم] پیروز

۱. بنا به شهادت تمام ناظران عینی و مورخان غیرتوده‌ای، حزب توده فقط در بعدازظهر ۳۰ تیر وقتی متوجه شد که از غافله عقب مانده است، وارد تظاهرات شد - م.

شده بود.

در بعدازظهر روز ۳۰ تیر، مصدق با فرمانی از سوی شاه، که دیگر نمی‌توانست در برابر اراده ملت مقاومت کند، دوباره نخست وزیر شد. او دوباره به قدرت برگشت ولی، این بار نه با رأی مجلس بلکه در پی قیام عمومی که مستقیماً به او مشروعیت ملی می‌بخشید.^[۱۰] مردم هنوز تحت تأثیر شوک و تکان اولین پیروزی بزرگ خود بودند، که ناگاه خبر پیروزی دوم خود را نیز شنیدند و این پیروزی در عرصه بین‌المللی بود: در روز ۳۱ تیر ۱۳۳۱ دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه با ۹ رأی موافق در برابر ۵ رأی مخالف، رأی زیر را صادر کرد:

«دادگاه نمی‌تواند این نظر را که بنا بر آن، قرارداد امضا شده میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس خصلتی دوگانه داشته باشد بپذیرد، این فقط یک قرارداد امتیاز میان یک دولت و یک شرکت خارجی است. حکومت انگلستان در این قرارداد نقشی نمی‌تواند داشته باشد؛ براساس این قرارداد، هیچ تعهدی میان دولت ایران و دولت بریتانیا وجود ندارد...»^[۱۱]

بدین‌گونه، دولت انگلستان و جناح راست ایران، دو شکست متوالی را در صحنه داخلی و در عرصه بین‌المللی، یکی پس از دیگری متحمل شدند.

روز ۲۷ ژوئیه (۵ مرداد ۱۳۳۱) مصدق کابینه جدید خود را به مجلس معرفی کرد که در آن مقام وزارت جنگ را شخصاً برعهده گرفته بود. در روز ۳ اوت (۱۲ مرداد ۱۳۳۰) مجلس به قانونی رأی داد که بر اساس آن، احمد قوام به علت مسئولیت خود در کشتار عمومی ۳۰ تیر، تحت تعقیب قانونی قرار گرفت (قوام در اول مرداد در قم بازداشت شده بود)^[۱۲] و تمام اموال منقول و غیرمنقول او به نفع دولت مصادره شد.^[۱۳] به موجب همین قانون، مجلس به مدت شش ماه به مصدق اختیارات کامل داد تا بتواند از یک سو به اصلاح نظام اقتصادی و پولی، قانون انتخابات، دادگستری، ادارات عمومی و اصلاح قانون مطبوعات بپردازد، و از سوی دیگر اساسنامه لازم برای شرکت ملی نفت

۱. خلاصه رأی دیوان لاهه، در منبع زیر موجود است: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران (فؤاد روحانی)،

را تهیه کند. [۱۴]

با این حال، گرچه درست است که قیام مردمی ۳۰ تیر به منزله گسست با گذشته بود، اما ارتجاع به هیچ روی در هم نشکسته بود. داود منشی زاده رهبر حزب نوفاشیستی «سومکا» هنگام بازداشت خود در ۲۵ اوت ۱۹۵۲ (۳ مرداد ۱۳۳۱) به روزنامه ها گفت: «ایران امروز در همان شرایط آلمان سال ۱۹۳۰ است. حکومت مرکزی تمام اقتدار خود را از دست داده است. عقاید مارکسیستی در میان توده های مردم که از تباهی اقتصادی به فلاکت افتاده اند نفوذ عمیقی کرده اند، و نیز در میان روشنفکرانی که دیگر ایمانی به سرنوشت کشور ندارند. دکتر مصدق برای بیرون کشیدن نفت از چنگال انگلستان مبارزه می کند، همان طور که جمهوری وایمار برای رهایی از قرارداد ورسای تلاش می کرد. اما نظام ناسیونالیستی که مین های کمونیستی در زیر آن کار گذاشته شده است، همان طور که سوسیال دموکراسی آلمان خرد شد، نابود خواهد شد.» [۱۵]

راست آن است که در چنین اوضاعی، نه بورژوازی ملی و نه رهبری سیاسی درون «جبهه ملی» و نه رهبری استالینی حزب توده، هیچ یک (چنان که بعداً خواهیم دید) توانستند از فرصت تاریخی که در اختیار ایشان توسط حوادث ۳۰ تیر قرار گرفته بود استفاده کنند و ملت را به سوی پیروزی قطعی بر قدرت های خارجی هدایت نمایند.

III. حرکت جدید انگلیس و آمریکا

به دنبال صدور حکم دادگاه لاهه، وزارت امور خارجه ایران [در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱] یادداشتی به سفارت بریتانیا در تهران فرستاد و درخواست های زیر را مطرح کرد:

شرکت سابق نفت مبلغی را که متعلق به ایران است ولی شرکت همواره از پرداخت آن خودداری کرده است، به ایران بپردازد؛

دولت بریتانیا مانع فروش نفت ایران نشود.

افزون بر آن، این یادداشت اعلام می کرد که شرکت سابق نفت از حق مراجعه و شکایت در نزد دادگاه های ایرانی برخوردار است. [۱۶]

در ۲۷ اوت ۱۹۵۲ (۵ شهریور ۱۳۳۱) لوی هندرسن سفیر آمریکا و جورج میلتون^۱ کاردار بریتانیا با مصدق ملاقات کردند و پیام مشترک ترومن و چرچیل، مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۲ [۲۹ مرداد ۱۳۳۱] را به او تقدیم کردند. مصدق پس از خواندن متن پیام، اظهار کرد که مفاد آن منطبق با انتظارات ملت ایران نیست و بهتر بود دو دولت مزبور پس از تبادل نظر، پاسخ یادداشت مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ دولت ایران را می‌دادند.^[۱۷] نمایندگان انگلستان و آمریکا گفتند در این صورت بهتر است موضوع این پیام، محرمانه بماند تا آنان نظر دکتر مصدق را به دولت‌های متبوع خویش گزارش کرده و در ظرف یک هفته نتیجه را اطلاع دهند. در روز ۸ شهریور ۱۳۳۱، نمایندگان مزبور جواب دولت‌های خود را به دکتر مصدق اظهار نمودند.^[۱۸] [به این مضمون که مطلب همان است که قبلاً ابلاغ شده و چون پیام مشترک از روی حسن نیت تنظیم شده لذا در ملت ایران حسن اثر خواهد نمود.] [دکتر مصدق ضمن تکرار نظر سابق خود، اظهار داشت که متن پیام را منتشر کرده و پاسخ پیام به نحو مقتضی داده خواهد شد.] پیام مشترک دو رئیس دولت، دارای پیوستی ضمیمه‌ای پیشنهادهای زیر بود:^[۱۹]

۱- موضوع غرامتی که باعث ملی شدن مؤسسات شرکت نفت ایران و انگلیس (واقع در ایران) باید پرداخت شود، با در نظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده است، و با توجه به کلیه دعاوی متقابل طرفین، به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع خواهد شد.

۲- نمایندگان مناسبی از طرف دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس تعیین خواهند شد که با یکدیگر مذاکره کنند و ترتیب جریان نفت را از ایران به بازارهای دنیا بدهند.

۳- چنانچه دولت ایران با پیشنهادهای مندرج در دو بند فوق موافقت فرمایند:

الف - نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس برای حمل نفتی که هم اکنون در ایران ذخیره است، اقدام به تهیه وسایل لازم خواهند نمود؛ و به محض اینکه موافقت‌هایی

درباره قیمت حاصل شود و شرایط فنی برای بارگیری اجازه دهد، بابت هر مقدار نفتی که بتوان هر چه زودتر حمل کرد پرداخت مقتضی به عمل خواهد آمد.

ب - دولت علیا حضرت ملکه انگلستان تضییقات موجود نسبت به صادرات (کالا) را به ایران و نسبت به استفاده ایران از (وجه) استرلینگ مرتفع خواهد نمود.

ج - دولت ایالات متحده آمریکا فوراً مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض به دولت ایران برای کمک در رفع مشکلات بودجه‌ای آن دولت، خواهد پرداخت.

این پیام، باج‌خواهی اقتصادی انگلیس و آمریکا را برای مجبور کردن مصدق به پذیرش مشارکت شرکت سابق در اداره صنعت نفت ایران، آشکارا نشان می‌داد.

مصدق در کنفرانس مطبوعاتی ۱۵ سپتامبر (۲۴ شهریور ۱۳۳۱) خود، پاسخ این پیام را داد و طی آن اعلام نمود:

(۱) پس از صدور رأی دادگاه لاهه، هیچ دادگاه بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به اختلاف ایران و انگلیس را ندارد، مرگ محاکم ملی ایران؛

(۲) دولت ایران حاضر است نفت را به هر خریداری بفروشد به شرط آن که در امور اداری و فنی صنعت نفت دخالتی نکند.

مصدق کنفرانس مطبوعاتی خود را با تصریح این نکته پایان داد که پیام مشترک ترومن و چرچیل نشان می‌دهد که حکومت بریتانیا تصور می‌کند با تحمیل محدودیت‌ها نسبت به ایران، می‌تواند ملت ایران را تحت فشار قرار داده و وادار به پذیرش تمامی شرایط بریتانیا کند. [۲۰]

رد پیشنهادهای موجود در پیام ترومن - چرچیل، چند روز بعد توسط مجلسین ایران به تصویب رسید و بدین ترتیب مجدداً به کابینه مصدق رأی اعتماد دادند. [۲۱]

IV. قطع رابطه سیاسی

پس از رد پیشنهادهای انگلستان و آمریکا توسط دولت ایران، یک تهاجم تبلیغاتی ضد ایرانی توسط قدرت‌های بزرگ امپریالیستی و وسایل اطلاعاتی آنها آغاز گردید.

دکتر مصدق در یک نطق رادیویی که در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۲ (۲۴ مهر ۱۳۳۱) ایراد کرد،

پس از نگرش تهدیدها و فشارهای حکومت بریتانیا بر ملت ایران، قطع رابطه سیاسی میان دو کشور را اعلام کرد.^[۲۲] این تصمیم در ۲۲ اکتبر (۳۱ مهر ۱۳۳۱) طی یادداشتی به سفارت بریتانیا اعلام شد و دیپلماتهای آن کشور در اول نوامبر ۱۹۵۲ (۱۰ آبان ۱۳۳۱) تهران را ترک کردند.^[۲۳]

یک بار دیگر باید یادآور شد که علت موجّه این قطع رابطه این بود که دولت بریتانیا توسط نمایندگان و ایادی خود در ایران به ارتجاع کمک می‌کرد و علیه دولت دکتر مصدق به دسیسه مشغول بود.

۷. اتحاد مقدس

با سرکار آمدن چرچیل، مغز متفکر امپریالیسم بریتانیا، و نیز انتخاب آیزنهاور به سمت رئیس جمهور آمریکا^[۲۴]، فرایند تفاهم میان انگلیس و آمریکا درباره مسأله نفت ایران تسریع شد.

پیش از آنکه در تحلیل جزئیات تفاهم انگلیس و آمریکا جلوتر برویم، باید در اینجا این واقعیت اساسی را متذکر شویم که این تفاهم نه معلول احساسات کمک متقابل و دوستی میان دو ملت (!) بلکه ناشی از دیالکتیک اشتراک و رقابت منافع بود. سیاست دائمی ایالات متحده آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم به این سو، این بود که جایی در خاور میانه و بویژه در ایران پیدا کند. امپریالیسم آمریکا برای تحقق این هدف و با در نظر گرفتن رویدادهای سیاسی ایران، از آغاز روی دو احتمال کار می‌کرد:

الف) یا حکومت مصدق (به هر نحو) به آمریکا اجازه می‌داد که در منطقه مستقر شود و به استخراج و بهره‌برداری از نفت جنوب پردازد. در این فرضیه، آمریکا با سنت نیک دموکراتیک و آزادیخواهی خود برای حمایت از ایران در برابر بریتانیا، هیچ مسأله و مشکلی نداشت و حتی می‌توانست تا آنجا پیش رود که به خرید نفت ایران توسط شرکت‌های خود پردازد.

ب) یا جنبش توده‌ها برای ملی کردن تبدیل به یک جنبش انقلابی پویا می‌شد و حکومت مصدق را وادار می‌کرد که در راه ملی شدن کامل نفت پافشاری کند، که در آن

صورت، آمریکا برای دفاع از «جهان آزاد» در کنار بریتانیا قرار می‌گرفت. اما این کار را با کمک امپریالیسم رقیب با سیاست «تهدید و تحییب» انجام می‌داد: از یک سو اجازه می‌داد که بریتانیا در باتلاق ایران فرو رود و در مسائل اقتصادی و سیاسی سرگردان بماند؛ از سوی دیگر، ضمن کمک و حمایت از دولت مزبور، تا آخرین لحظه صبر می‌کرد تا شرکت‌های آمریکایی بتوانند به خرید نفت ایران پردازند (بدین ترتیب به تلاش‌های بریتانیا ضربه بزنند): این امکان همانند یک شمشیر داموکلس بود که بالای سر امپریالیسم بریتانیا نگاه داشته می‌شد؛ وسیله‌ای بود برای باج‌خواهی [فشار] برای وادار کردن امپریالیسم بریتانیا به پذیرش آقای و برتری رقیب آمریکایی خود و بازکردن راه ایران به روی آن دولت (و کمپانی‌های نفتی اش).

در واقع، آنچه عملاً اتفاق افتاد فرضیه دوم بود. بریتانیا خود را در موضع دادخواه می‌دید و رفته رفته در آستانه طرد شدن از منطقه بود.

کاردار سفارت بریتانیا، قبل از ترک تهران در پی قطع رابطه سیاسی، در نامه‌ای به ایدن وزیر خارجه جدید بریتانیا، نوشته بود:

«اگر بتوانیم این اندیشه را که آمریکاییان علیه ما کار می‌کنند و حامی دکتر مصدق و جبهه ملی هستند از مغز ایرانیان بیرون کنیم، در آن صورت سخت‌ترین ضربه را به دکتر مصدق وارد کرده‌ایم.» [۲۵]

مدتی بعد، در ۴ نوامبر ۱۹۵۲ (۱۳ آبان ۱۳۳۱) ملاقاتی در پاریس میان ایدن [وزیر خارجه انگلستان] و دین آچسن (وزیر خارجه آمریکا) ترتیب داده شد تا این «ضربه سخت» به مصدق وارد شود.

ایدن درباره این ملاقات می‌نویسد: «من در ۴ نوامبر با هواپیما به پاریس رفتم تا نخستین مذاکرات را با وزیر خارجه آمریکا انجام دهم (...). ما درباره ایران پنج بار مذاکره کردیم. من در طول اقامت ده روزه‌ام در پاریس، هر بار ساعت‌ها با وزیر خارجه آمریکا مذاکره کردم. در ابتدا، دیدگاه‌های ما درباره آینده ایران، تفاوت زیادی داشت (...). من این استدلال را نمی‌پذیرفتم که یگانه راه چاره ممکن یا مصدق است یا تسلط کمونیسم. تصور من این بود که اگر مصدق سقوط کند، جای حکومت او را می‌تواند

حکومتی منطقی تر بگیرد که بتوان با آن به توافق رضایت‌بخشی رسید (...).

ما پس از بحث و مذاکره، انتقادهای خود را به پیشنهادهای آمریکا مطرح کردیم. آمریکاییان از ما خواستند تا دقیقاً راه حلی عملی و قابل پذیرش را که در نظر داریم ارائه دهیم. من آن‌گاه پیشنهاد مشارکت آمریکا در عملیات را مطرح کردم (...). من با بررسی مسأله، نشان دادم که هر دو کشور ما در اثر عدم توافق چقدر زیان دیده‌اند. من به آمریکایی‌ها گفتم که در این قضیه، مصدق در مورد رو در رو قرار دادن آمریکاییها و انگلیسی‌ها حساب باز کرده است.^۱ آن‌گاه افزودم که باید به این بازی خاتمه داد و یگانه وسیله، مشارکت منافع آمریکایی‌ها است (...)[۱۲۶].

به زودی نتیجه این ملاقات معلوم شد. در واقع، وزارت خارجه آمریکا در ۶ دسامبر (۱۵ آذر ۱۳۳۱) بیانیه‌ای انتشار داد که در آن اعلام می‌کرد:

«... ما تصور می‌کنیم که صدور، توزیع و فروش فراورده‌های نفتی توسط ایران به مقادیر اندک و با صرف نظر کردن از خدمات شرکت‌های نفتی، نفتکش‌های آنها و جریان توزیع در محل، به هیچ وجه مسأله نفت را حل نمی‌کند و جز درآمدی اندک برای ایران به بار نمی‌آورد. در واقع، چنین به نظر می‌رسد که این شیوه صدور نفت، مسائل و مشکلات حقوقی پیچیده‌ای پدید می‌آورد که راه حل مسأله نفت را به خطر می‌اندازد. دولت آمریکا با در نظر گرفتن وضع کنونی، معتقد است که اشخاص و شرکت‌های ذی‌علاقه باید در این مورد قضاوت کنند و تصمیم به خرید یا عدم خرید نفت ایران بگیرند، مشکلات را حل کنند و مخاطرات حقوقی چنین عملی را بر عهده بگیرند...» [۲۷]

بریتانیا که می‌خواست به هر قیمت مانع خرید نفت ایران توسط شرکت‌های آمریکایی شود، با انتشار بیانیه مزبور خیالش آسوده شد.

در ماه دسامبر ۱۹۵۲ (دی ۱۳۳۱) ملاقات دومی میان آپچسن و ایدن در پاریس انجام

۱. چنان که می‌بینیم سیاست مصدق در استفاده از تضاد میان آمریکا و انگلیس درست بوده است و فقط چپ‌های ایران و در رأس آنها حزب توده با سیاست «توده نفتی» خود پیوسته آب به آسیاب انگلیسی‌ها می‌ریخته‌اند و بنابراین تحلیل‌نویسنده که پیوسته آمریکا و انگلیس را در کنار هم می‌پندارد درست نیست - م.

گرفت، [۲۸] که طی آن وزیر خارجه آمریکا پیشنهادهای زیر را به انگلیسی‌ها ارائه داد: [۲۹]

شرکت‌های نفتی آمریکایی و «بانک جهانی» مبلغی به عنوان جبران خسارت به شرکت نفت ایران و انگلیس پرداخت کنند. این مبلغ سپس از منافع دولت ایران کسر خواهد شد.

شرکت‌های آمریکایی و شرکت نفت ملی ایران مشترکاً یک شرکت جدید ایرانی - آمریکایی تأسیس کنند که استخراج و مالایش نفت را به عهده بگیرد. آن‌گاه فراورده‌های نفتی بر پایه یک قرارداد دراز مدت به شرکت‌های آمریکایی و شرکت نفت ایران و انگلیس فروخته خواهد شد.

این پیشنهادها گام مهمی به سوی تحکیم تفاهم انگلیس و آمریکا، به سوی مشارکت قطعی شرکت‌های آمریکایی در استخراج نفت ایران، و نیز به سوی طرد (تدریجی) بریتانیا از منطقه بود.

VI. اوضاع اقتصادی ایران و فروش نفت در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲

تا کنون دیدیم که چگونه کشوری که می‌کوشید نخستین گام‌ها را در راستای آزادی سیاسی و اقتصادی بردارد و سرکردگی انحصارهای امپریالیستی را به خطر بیفکند، با محاصره اقتصادی و خرابکاری سیاسی دولت‌های امپریالیستی روبرو شد.

این واقعیت، مصدق را، که در آغاز روی فروش نفت خام ایران به شرکت‌های آمریکایی حساب می‌کرد و ادار نمود تا در سیاست خود تجدیدنظر کند و به گسترش اندیشه خود در زمینه «اقتصاد بدون نفت» پردازد.

مصدق این چرخش سیاسی را در جلسه‌ای مرکب از ۵۹ نماینده مجلس دوره هفدهم که در ۱۲ آوریل ۱۹۵۲ (۲۳ فروردین ۱۳۳۱) برگزار شد اعلام کرد:

«ما فکر می‌کردیم خودمان ۵ میلیون تن نفت از ۳۲ میلیون تنی که محصول سال گذشته شرکت سابق نفت بود تولید کنیم و بدین ترتیب بخشی از درآمدهای فروش نفت

را صرف هزینه استخراج و بخشی دیگر را صرف هزینه‌های مالی خود سازیم (...). فکر می‌کردیم که اگر ما به درآمد نفت احتیاج داریم، حکومت انگلستان نیز به نفت احتیاج دارد (...). اما متأسفانه حکومت انگلستان توانست نیازهای خود را با کمک آمریکا تأمین کند (...). و بدین ترتیب با منصرف کردن کسانی که مایل بودند از ما نفت بخرند، ما را تحت فشار قرار دهد...» [۳۰]

به هر حال، مصدق با وجود تمام تلاش‌هایش، نتوانست جلوی خرابی وضع اقتصادی کشور را بگیرد. به راستی او برای تحقق سیاست «اقتصاد بدون نفت» خود، بایستی به یگانه اقدامی که واقعاً مؤثر بود دست بزند و آن: ملی کردن بخش‌های حیاتی اقتصاد (تجارت خارجی، بانک‌ها و صنایع بزرگ) کشور بود.^۱ اما ملی کردن نمی‌توانست واقعاً از لحاظ اقتصادی مؤثر باشد (به دلیل خرابکاری اقتصادی هماهنگ ارتجاع داخلی و فشارهای امپریالیستی خارجی) مگر آنکه تولید کنندگان، خود به اداره بخش‌های ملی شده پردازند. این به معنای حذف قدرت سیاسی طبقات حاکم و قطع رابطه ریشه‌ای با تقسیم کار بین‌المللی بود که از سوی امپریالیسم تحمیل شده بود و چنان که بعداً خواهیم دید، از لحاظ تاریخی ناممکن بود.

پیداست که مصدق و جبهه ملی، به علت محدودیت‌های تاریخی، نمی‌توانستند چنین برنامه‌ای را پیاده کنند و تحقق بخشند. می‌فهمیم که چرا دکتر مصدق در برابر خرابی وضع اقتصادی، فقط متوسل به خدمات کارشناسان اقتصادی بیگانه شد. در سپتامبر ۱۹۵۲ (شهریور ۱۳۳۱) دکتر شاخت^۲ وزیر اقتصاد سابق هیتلر (۱۹۳۳-۱۹۳۷) به ایران آمد تا به وضع اقتصاد ایران سر و سامانی بخشد. پس از او، در ماه اکتبر (مهر) کامیل گوت^۳ رئیس «صندوق بین‌المللی پول» راهی ایران شد. [۳۱]

با این همه، هیچ بهبود جدی در وضع اقتصادی پدید نیامد؛ از آن پس، تشدید بحران

۱. پیچیدن چنین نسخه‌ای برای مصدق و ایران، از سوی کسی که دیدگاهی مارکسیستی دارد البته بعید نیست. اما برای کسی که ریشه استبداد آسیایی را (همانند خود مارکس) در همین «ملی بودن» [بخوانید دولتی بودن] تمام بازرگانی و امور مالی صنایع بزرگ می‌داند، بسیار تناقض‌آمیز می‌نماید - م.

2. Dr. Schacht

3. Camille Coust

اقتصادی فقط می‌توانست دخالت سیاسی قدرت‌های سرمایه‌داری را بیشتر تسهیل کند. اینک اوضاع اقتصادی ایران را در این دوره (۱۹۵۱-۱۹۵۲) به طور مختصر شرح می‌دهیم:

۱. تجارت خارجی

عدم موازنه میان واردات و صادرات که با توقف صادرات نفت ایجاد شده بود از یک سو، و افزایش واردات فراورده‌های اولیه لازم (شکر و دیگر مواد غذایی، دارو و غیره) از سوی دیگر، در دوره ملی شدن نفت افزایش یافت. جدول زیر کسری تراز بازرگانی میان سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۳ (۱۳۳۰-۱۳۳۲) را نشان می‌دهد:

جدول ۱

| کسری به میلیون ریال | سال (شروع از اول فروردین) |
|---------------------|---------------------------|
| ۲۷۲۲ | ۱۹۵۱-۱۹۵۰ |
| ۴۴۴۱ | ۱۹۵۲-۱۹۵۱ |
| ۷۴۰۴ | ۱۹۵۳-۱۹۵۲ |
| ۸۵۷۰ | ۱۹۵۴-۱۹۵۳ |

منبع: فؤاد روحانی، همان، ص ۳۸۷

در آن دوره هر ۱۰۰ ریال تقریباً معادل با ۱/۳۰ دلار بود.

متوجه می‌شویم که کسری تراز بازرگانی میان سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۴ پیوسته ادامه داشته است، و در آغاز سال ۱۹۵۴ (دی ماه ۱۳۳۳) یعنی کمی بعد از سقوط مصدق، سه برابر بیشتر از زمان آغاز حکومت او بوده است.

من قبلاً اشاره کردم که دولت برای آن که بتواند کالاهای سرمایه‌ای یا محصولات استراتژیک [کالاهای ضروری] را وارد کشور کند، از ۱۴ میلیون لیره‌ای که پشتوانه ارزی پول ایران بود، برداشت کرده بود. اما تصمیم بانک انگلیس مبنی بر جلوگیری از تبدیل لیره‌های متعلق به ایران به دلار، مشکلات اضافی پدید آورد و دولت را مجبور کرد که در

۲۶ دسامبر ۱۹۵۱ (۵ دی ۱۳۳۰) سیاست محدودیت واردات را در پیش گیرد. [۳۲] این اقدامات باعث افزایش تقاضای ارز و کاهش ارزش ریال در برابر دلار شدند. دولت برای متوقف کردن روند این کاهش، انحصار تبدیل ارز را در اختیار بانک ملی نهاد تا به بانک امکان دهد که [نرخ رسمی] دلار را در رابطه با ریال پایین بیاورد. [۳۳]

۲. وضع پولی

حکومت مصدق در برابر بحران مالی ناشی از الغاء حق الامتیاز نفتی، اقدام به نشر اسکناس [اضافی] از محل پشتوانه ارزی دولت در بانک ملی کرد. این کار باعث تشدید تورم شد. جدول ۲ نمودار تغییر ترکیب پشتوانه پول است:

جدول ۲

| پشتوانه | پایان سال ۱۳۳۲ | پایان سال ۱۳۳۳ |
|----------------|--|--|
| طلا | ۳۹/۶۳ درصد | $\left\{ \begin{array}{l} ۳۷/۷۶ \\ ۲/۲۴ \end{array} \right.$ ۴۰ درصد |
| ارز | ۶/۳۳ | |
| جواهرات سلطنتی | $\left\{ \begin{array}{l} ۳/۰۴ \\ ۵۱/۰۱ \end{array} \right.$ | ۶۰ |
| تعهد دولت | | |
| | ۱۰۰ | ۱۰۰ |

منبع: فؤاد روحانی، همان، ص ۳۸۳

۳. بودجه

کسری بودجه در اسفند ۱۳۲۹ به حدود ۳۰۰۰ میلیون ریال رسیده بود. مقداری از این کسری از طریق برداشت ۱۴ میلیون لیره از پشتوانه اسکناس و مقداری با قانون اوت ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] جبران شد که به دولت اجازه می داد که معادل ۲۰۰۰ میلیون ریال اوراق قرضه ملی منتشر کند. با وجود این، کسری بودجه در سال ۱۳۳۱ تقریباً برابر سال قبل بود. [۳۴]

۴. هزینه زندگی

خرابی اوضاع اقتصادی کشور، بویژه در کاهش قدرت خرید مردم و بخصوص کارگران شهری و روستایی احساس می‌شد. جدول ۳ بالا رفتن هزینه زندگی را نشان می‌دهد:

جدول ۳

| سال (شروع سال از اول فروردین) | شاخص کل بهای عمده فروشی در تهران | شاخص کل هزینه زندگی در ایران |
|-------------------------------|----------------------------------|------------------------------|
| ۱۹۴۹-۱۹۵۰ (۱۳۲۹) | ۵۹۰ | ۷۸۴ |
| ۱۹۵۰-۱۹۵۱ (۱۳۳۰) | ۶۳۱ | ۸۴۹ |
| ۱۹۵۱-۱۹۵۲ (۱۳۳۱) | ۶۷۱ | ۹۰۹ |
| ۱۹۵۲-۱۹۵۳ (۱۳۳۲) | ۸۵۷ | ۹۹۲ |
| ۱۹۵۳-۱۹۵۴ (۱۳۳۳) | ۹۵۰ | ۱۱۵۱ |

نرخ پایه سال ۱۳۱۵ = ۱۰۰

منبع: مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۶۷، بهمن ۱۳۳۴ - صص ۸۰۰-۸۰۲

به نقل از: روحانی، همان، ص ۳۹۱

۵. فروش نفت در دوره بحران، و فعالیت شرکت‌های راهزن دریایی

رهربان ایران به علت تحریم نفت ایران از سوی دولت بریتانیا، با تمام وسایل می‌کوشیدند تا خریدارانی برای نفت پیدا کنند.

در ژانویه (یا فوریه) ۱۹۵۲ (۱۳۳۰)، کنت دلا زونکا^۱ مؤسس شرکت [ایتالیایی] «اتته پترولیفر و مدیو - اورنیت» (E.P.I.M.)^[۳۵] به دولت ایران پیشنهاد کرد که نفت خام ایران را به بهای هر تن ۸ دلار (قیمت بازار هر تن ۱۳ دلار بود) خریداری کند. در ۱۸ فوریه ۱۹۵۲ (۲۹ بهمن ۱۳۳۰) قراردادی میان طرفین به امضا رسید^[۳۶] و حدود اواخر ماه مه

1. Comte Della Zonca

(اوایل خرداد ۱۳۳۱) نفتکش رُز ماری که توسط EPIM کرایه شده بود، ایران را با ۶۰۰ تن نفت خام ترک کرد تا آن را به شرکت بوبن برگ در سوئیس تحویل دهد.^[۳۷] در ۱۷ ژوئن (۲۷ خرداد ۱۳۳۱) نفتکش رزماری به بندر عدن رسید و در آنجا توسط مقامات انگلیسی توقیف شد: مالک نفتکش که یک ایتالیایی به نام ریتسی^۱ بود، از شرکت سابق نفت رشوه دریافت کرده و به فرمانده کشتی دستور داده بود در بندر عدن توقف کند! در ۱۰ دسامبر ۱۹۵۲ (۱۹ آذر ۱۳۳۱) دادگاه استعماری عدن به نفع حکومت بریتانیا رأی داد و محموله کشتی به شرکت سابق نفت تحویل داده شد.^[۳۸]

توافق دوم با شرکت «سوپر» (و این شرکت نیز ایتالیایی بود) برای مبادله نفت در مقابل کالاهایی که ایران نیاز داشت به عمل آمد. در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ (۳۰ دی ۱۳۳۱) نفتکش «میرثیلا» ۵ هزار تن نفت خام به مقصد ونیز بارگیری می‌کرد. این کشتی در اول فوریه (۱۲ بهمن ۱۳۳۱) به ونیز رسید و شرکت سابق نفت از مقامات قضایی آن شهر درخواست کرد که آن نفتکش را توقیف کنند. اما این بار شرکت سابق موفق به تحمیل اراده خود نشد و در ۱۱ مارس (۲۰ اسفند ۱۳۳۱) قاضی ماستروبونو^۲ حکم به نفع ایران صادر کرد. صدور این حکم، شرکت «سوپر»^۳ را ترغیب کرد که بر اساس حکم دادگاه ایتالیایی به واردات خود ادامه دهد: بدین ترتیب نفتکش‌های آلبا^۴، سالسا^۵، و پیکا^۶ نفت ایران را حمل کردند.^[۳۹]

دولت بریتانیا و شرکت سابق که نتوانسته بودند در حکم دادگاه‌های ایتالیایی اعمال نفوذ کنند، مستقیماً به دولت ایتالیا شکایت بردند و آن دولت نیز بلافاصله به واردکنندگان ایتالیایی دستور دارد از وارد کردن نفت ایران خودداری کنند.

سومین قرارداد در فوریه ۱۹۵۳ (بهمن ۱۳۳۱) با نمایندگان شرکت ژاپنی «ایده میتسو»^۷ منعقد شد. در ۱۰ آوریل ۱۹۵۳ (۲۱ فروردین ۱۳۳۲) نفتکش «نیسیو

1. Rizzi

3. Supor

5. Salsa

7. Idemitsu

2. Mastrobuono

4. Alba

6. Pica

مارو»^۱ به آبادان رسید تا نفت خام بارگیری کند. این بار نیز شرکت سابق نفت به دادگاه توکیو شکایت کرد، اما این دادگاه استدلال‌های انگلیسی‌ها را رد کرد و با حکم خود در ۲۶ مه ۱۹۵۳ (۵ خرداد ۱۳۳۱) به نفع ایران رأی داد. بدین ترتیب نفتکش نی‌سیومارو توانست دوبار نفت آبادان را بدون حادثه به ژاپن حمل کند.

آن‌گاه حکومت بریتانیا، این بار نیز بر دولت ژاپن فشار آورد تا آن دولت نیز در ماه مه (خرداد) اعلام کرد که دیگر هیچ اعتباری در اختیار شرکت ایده‌ماتسو برای خرید نفت نخواهد گذاشت، و از این رو فروش نفت به ژاپن نیز قطع شد.^{۱۴۰} جدول ۴، کل فروش نفت در دوره بحران را نشان می‌دهد.

جدول ۴

| نفتکش | واحد: تن |
|-------------------|----------|
| رزماری | ۶۰۰ |
| میرئینلا (۳ سفر) | ۱۵۰۰۰ |
| آلبا (۲ سفر) | ۲۲۰۰۰ |
| سالسو | ۱۲۰۰۰ |
| نیسیومارو (۳ سفر) | ۵۴۰۰۰ |
| جمع | ۱۰۳۶۰۰ |

منبع: روحانی، همان، ص ۴۰۴

VII. ارتجاع داخلی به سیاست حمله روی می‌آورد

در ۱۳ اکتبر ۱۹۵۲ (۲۱ مهر ۱۳۳۱) دولت دستور بازداشت تیمسار حجازی (رئیس سابق شهربانی) را به علت عضویت در گروهی به رهبری بعضی سناتورهای، که در صدد سرنگونی دکتر مصدق بودند، صادر کرد. رئیس این گروه، سرلشگر زاهدی (همکار سابق نازی‌ها)^[۴۱] توانست به علت مصونیت پارلمانی خود، از بازداشت در امان

بماند. [۴۲]

در ۶ ژانویه ۱۹۵۳ (۱۶ دی ۱۳۳۱) حزب توده چندین تظاهرات ترتیب داد که به علت درگیری با جناح راست افراطی، به خشونت کشیده شد و به دولت فرصت داد تا حکومت نظامی اعلام کند. در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ (۳۰ دی ۱۳۳۱) مجلس با ۵۹ رأی از مجموع ۷۷ نفر، اختیارات کامل دکتر مصدق را یک سال دیگر تمدید کرد، و آنگاه بود که حکومت نظامی تهران با استفاده از مقررات حکومت نظامی در ۲۵ فوریه ۱۹۵۲ (۶ اسفند ۱۳۳۱) سرلشگر زاهدی را بازداشت کرد. [۴۳]

۱. ماجرای نهم اسفند

در همان روز ۶ اسفند ۱۳۳۱، شاه، مصدق را به کاخ خود احضار کرد تا به او اطلاع دهد که قصد دارد برای معالجات پزشکی به اروپا مسافرت کند.

روز ۹ اسفند، یعنی روز عزیمت شاه، مصدق برای شرکت در مراسم خداحافظی با شاه، به کاخ سلطنتی رفت. در این ضمن، تعداد زیادی از افسران بازنشسته مرتجع و اویاش به او حمله بردند تا وی را بکشند. مصدق به برکت نگهبانان شخصی خود، توانست زنده بماند. سپس شایعاتی در سراسر شهر پخش شد که مصدق را متهم می‌کرد که می‌خواسته شاه را از ایران اخراج کند. در شب آن روز، مصدق در جلسه غیرعلنی مجلس برای نمایندگان توضیح داد که این ماجرا برای حذف او از قدرت انجام گرفته است. [۴۴]

۲. قتل رئیس شهربانی

در ۲۶ آوریل ۱۹۵۳ (۳۱ فروردین ۱۳۳۲) سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی مصدق توسط افرادی ناشناس ربوده شد. یک هفته بعد [۷ اردیبهشت] جسد او در غاری نزدیک تهران پیدا شد. او را با شکنجه به قتل رسانده بودند. اعلامیه دولت که در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲ انتشار یافت حاکی از آن بود که تحقیقات نشان داده‌اند که ربودن و قتل رئیس شهربانی توسط گروهی از مخالفان دولت با همکاری افسران بازنشسته

مرتجع انجام گرفته است. این اعلامیه، مستقیماً افرادی مانند سرلشگر زاهدی و دکتر بقایی (نماینده مجلس) را در مظان اتهام قرار می‌داد. [۴۵]

این قتل آشکارا ثابت می‌کرد که ارتجاع داخلی دوباره سازمان یافته و خود را آماده سرنگونی حکومت مصدق و خفه کردن پویایی انقلابی توده‌های مردم ایران کرده است. باید یادآور شد که ربودن افشار طوس در پی ملاقات ایدن (در پایان ماه اسفند ۱۳۳۱) با دوستان آمریکایی اش به منظور متقاعد کردن ایشان به مداخله علیه مصدق انجام گرفته بود. ایدن در نامه‌ای به چرچیل در همین زمان، می‌نویسد:

«در طول ملاقاتی که با رئیس جمهور [آمریکا] داشتم، آقای دالس [وزیر خارجه] در بخشی از این مذاکرات حضور داشت، اما نماینده دائمی آمریکا در سازمان ملل، در تمام طول مذاکرات شرکت داشت. رئیس جمهور عقیده داشت که این تأسف بار و غم‌انگیز است که قراردادی با ایران بسته شود که تیشه به ریشه قراردادها با سایر کشورهای تولیدکننده نفت می‌زند، اما ضمن پذیرش آن، به نظر می‌رسید که آماده است بر شرکت‌های نفتی آمریکایی فشار وارد آورد و تا هر جا که مقدور باشد مصدق را در مقام خود حفظ کند، زیرا او را یگانه امید غرب در ایران می‌پنداشت...» [۴۶]

اما آیزنهاور سرانجام نظر بریتانیایی‌ها را پذیرفت، و علت خاص آن نیز امکان مشارکت شرکت‌های آمریکایی در استخراج نفت ایران و نیز این موضوع بود که جلوگیری از جنبش توده‌ها در ایران، امری ناگزیر و ضروری به نظر می‌رسید.

VIII. مداخله آمریکا

در ۲۸ مه ۱۹۵۳ (۷ خرداد ۱۳۳۲) مصدق که هنوز به کمک آمریکا امید داشت، نامه‌ای برای آیزنهاور رییس‌جمهور آمریکا فرستاد و خواستار کمک‌های مالی آمریکا شد. «... ملت ایران امیدوار است که با کمک و یاری دولت آمریکا، موانع فروش نفت ایران مرتفع شود و اگر دولت آمریکا احیاناً نمی‌تواند این موانع را از میان بردارد، لااقل یک کمک اقتصادی کافی به ایران بکند تا این کشور بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید...» [۴۷]

آیزنهاور در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ (۱۲ تیر ۱۳۳۲)، در پاسخ به پیام مصدق، نامه‌ای خطاب به مصدق ارسال داشت که در بخشی از آن آمده بود:

«... صرفاً سعی من توضیح این نکته است که با این اوضاع و احوال، چرا حکومت دول متحده اکنون در مقام و موقعیتی نیست که بتواند بیش از پیش به ایران کمک کند یا نفت ایران را خریداری نماید...» [۴۸]

بدین ترتیب دولت آیزنهاور انتخاب خود را کرده بود و مصدق دیگر نمی‌توانست به آن سو امید داشته باشد. فقط در این هنگام بود که او حمله‌ای را در جبهه داخلی و به نیروهای متفق امپریالیسم تدارک دید و نخستین قدم او این بود که از شر نمایندگان مرتجعی خلاص شود که تعداد آنها باعث مزاحمت می‌شد: دژ واقع بسیاری از نمایندگان که در آغاز راه از او حمایت کرده بودند، وقتی احساس کردند که نهضت مردم تندتر و عمیق‌تر می‌شود به مصدق پشت کردند و به مخالفان او پیوستند.

۱. همه‌پرسی عمومی

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۳ (۲۴ تیر ۱۳۳۲) ۲۷ نماینده عضو فراکسیون جبهه ملی به طور جمعی استعفا دادند و چند روز بعد ۲۵ نماینده دیگر نیز که طرفدار مصدق بودند به آنان پیوستند، و این کار به منظور اعتراض به مانورهای نمایندگان دست راستی مجلس بود که مثلاً با عدم حضورهای دائمی و غیبت به هنگام مذاکرات، مجلس را از حد نصاب رأی‌گیری محروم می‌ساختند. این استعفاها مجلس را فلج کرد و چون اکثریت نمایندگان وجود نداشت، لذا مجلس عملاً تعطیل گردید. [۴۹]

آن‌گاه مصدق به منظور خلاص شدن از مجلس دوره هفدهم، تصمیم گرفت مستقیماً با ترتیب دادن یک همه‌پرسی به مردم رجوع کند. او تصمیم خود را در یک سخنرانی رادیویی در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ (۵ مرداد ۱۳۳۲) به اطلاع عموم رسانید:

«در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست به همین جهت دولت در این لحظه حساس تاریخی، مشکلی را که با آن مواجه شده با ملت در میان می‌گذارد و راجع به این مجلس از خود مردم سؤال می‌شود که اگر با ادامه وضع

کنونی مجلس تا سپری شدن دوره هفدهم تقنینیه موافقت دارند دولت دیگری روی کار بیاید که بتواند با این مجلس همکاری کند و اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافقت رأی به انحلال آن بدهند تا مجلس دیگری تشکیل بشود که بتواند در تأمین آمال ملت با دولت همکاری کند.» [۵۰]

ذکر این نکته جالب است که حق همه‌پرسی [رفراندوم] در قانون اساسی ایران پیش‌بینی نشده بود. ابتکار این عمل با مصدق بود که حقوق مردم را فراتر از قانون اساسی پیش برد. چندان تردید نیست که مصدق، که در سوئیس اقامت کرده بود، بسیار مایل بود که ایران از الگوی سوئیس در عرصه حقوق مردم تقلید کند.

از سوی دیگر، حرکت مصدق در این اوضاع، نمایانگر شخصیت اوست: هر بار که مانع بزرگی در راه او سبزی می‌شد مستقیماً و فراسوی سازمان‌ها و احزاب به مردم رجوع می‌کرد؛ اما این کار را علی‌رغم هر چیز در چارچوب قانون انجام می‌داد و نیاز به حاکمیت ملی را یادآور می‌شد؛ بنابراین، او هیچ‌گاه از چارچوب قانون دموکراتیک بورژوازی فراتر نمی‌رفت.

در مورد چگونگی رأی‌گیری نیز باید یادآور شد که ساکنان روستاها، در شهرها رأی می‌دادند. به علاوه، زنان، نظامیان، افراد شهربانی و ژاندارمری حق رأی نداشتند.

این همه‌پرسی در روزهای ۳ اوت ۱۹۵۳ (۱۲ مرداد ۱۳۳۲) در تهران و ۱۰ اوت (۱۹ مرداد) در سایر شهرها برگزار شد. چنان که انتظار می‌رفت، ۹۹ درصد آرای مردم به سود انحلال مجلس بود. [۵۱]

پیداست که در برابر چنین نتیجه قاطعی با چنین اتفاق آراء، عده‌ای با اشاره به نتایج گوناگون مشابه در کشورهای دموکراتیک از یک سو و اکثریت قاطع در بعضی نظام‌های خودکامه از سوی دیگر، فریاد تقلب در همه‌پرسی را سر دادند؛ و این ظاهراً از آن رو بعید نبود که تقلب در انتخابات در ایران پیش از مصدق، تبدیل به قاعده‌ای شده بود و امروزه نیز هنوز چنین است. از این رو، مهم است که واکنش پرزیدنت آیزنهاور را بدانیم

که در درستی نتیجه همه‌پرسی تردید نداشت و با اشاره به تفسیر موزلی^۱ (خبرنگار روزنامه‌های انگلیسی و آمریکایی) در مورد همه‌پرسی اظهار داشت: «حقیقت ما را مجبور می‌کند که بگوییم این پیرمرد پیژاماپوش [یعنی مصدق] به هیچ وجه نیازی به دستکاری و تقلب در همه‌پرسی‌اش را نداشته است، چون انبوه مردم ایران، به استثنای ارتش و پلیس و زمین‌داران بزرگ، پشتیبان او بوده‌اند.» [۵۲]

دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه ایران طی تفسیری درباره نتیجه همه‌پرسی، در شب ۱۰ اوت ۱۹۵۳ (۱۹ مرداد ۱۳۳۲) اعلام کرد: «نمایش عظیم و حیرت‌انگیز نتایج همه‌پرسی در ایران، یک بار دیگر تأیید می‌کند که ادامه سیاست لرد گرژن در شرق برای همیشه محکوم شده است و دیگر نمی‌توان «ایرانی» یا «شرقی» را در پرونده‌های کمپانی هند شرقی یا بریتیش پترولیوم بازساخت. در این قرن بیداری و انقلاب در شرق، باید این کلیشه‌های پوسیده را سوزانید...» [۵۳]

از آن پس، مرز درون جامعه ایران مشخص شده و وقوع درگیری تبدیل به امری اجتناب‌ناپذیر شده بود.

۲. سیا وارد عمل می‌شود

حکومت آمریکا به منظور نجات منافع اقتصادی و (بویژه نفتی) آینده خود برای متوقف ساختن روند انقلابی، شروع به بررسی چگونگی مداخله در ایران کرد تا جریان تاریخ را «تصحیح» کند. تصمیم نهایی در آغاز سال ۱۹۵۳ (دی‌ماه ۱۳۳۱) و در جریان کنفرانسی که در وزارت خارجه آمریکا برگزار شد گرفته شده بود و در جریان این کنفرانس، سازمان «سیا» - مؤثرترین ابزار مداخله امپریالیسم آمریکا - وظیفه خود دانست که این «تصحیح» تاریخی را به مورد اجرا گذارد.

پس اکنون مسأله این است که ساز و کار یکی از اولین عملیات مهم «سیا» را نشان دهیم، عملیاتی که از آن پس بارها در سایر کشورهای جهان تکرار شد. [۵۴]

در ۶ ژوئیه ۱۹۵۳ (۱۵ تیر ۱۳۳۲) یکی از عوامل سیا به نام سرگرد کریمیت روزولت (کیم روزولت)^۱ برادرزاده پرزیدنت [فرانکلین] روزولت، با عبور از مرز قصر شیرین (مرز ایران و عراق) وارد ایران شد. او از طرف آلن دالس^۲ رئیس سازمان سیا و برادر جان فاستر دالس^۳ (وزیر خارجه آمریکا) مأموریت داشت تا «به هر وسیله ممکن، به رژیم مصدق پایان دهد»^[۵۵]. کیم روزولت چند بار با سرلشگر زاهدی - که در ۲۶ اسفند ۱۳۳۱ آزاد شده و مدتی بود به طور پنهانی زندگی می‌کرد - ملاقات کرد تا ترتیب برنامه دخالت سیا را بدهند.^[۵۶] روزولت موفق شد که هسته‌ای مرکب از زاهدی، پسرش اردشیر، امیران ارتش یزدان‌پناه، اویسی و خاتمی، سرهنگ نصیری، سرهنگ آتابای و دو غیر نظامی به نام‌های امیر متقی و [اسدالله] علم، که همگی آماده همکاری با سیا بودند، تشکیل دهد.^[۵۷]

در روز ۲۵ ژوئیه (۳ مرداد ۱۳۳۲) شاهدخت اشرف (خواهر شاه) که توسط مصدق تبعید شده بود، از اروپا به تهران بازگشت. فردای آن روز، دربار شاهنشاهی بیانیه زیر را انتشار داد:

«با توجه به اینکه والاحضرت اشرف پهلوی دیروز بعد از ظهر بدون اجازه اعلیحضرت شاهنشاه و بدون تأیید قبلی دربار شاهنشاهی وارد تهران شده‌اند، پس از کسب اجازه از اعلیحضرت شاهنشاه از شاهدخت خواسته شد که فوراً ایران را ترک گیرند.»^[۵۸]

شاهدخت اشرف، تهران را در ۳۰ ژوئیه (۸ مرداد) ترک کرد و به سوئیس رفت و در آنجا ظاهراً در ۱۰ اوت (۱۹ مرداد) ملاقات‌هایی با آلن دالس رئیس سیا و لوی هندرسن سفیر آمریکا در تهران داشته است.^[۶۰]

در همان زمان، یک مأمور دیگر سیا به نام ژنرال شوارتسکف، که قبلاً از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ ژاندارمری ایران را اداره کرده و با بسیاری از افسران ایرانی و بخصوص

1. K. (kim) Roosevelt

2. Allen Dulles

3. John Foster Dulles

سرلشگر زاهدی دوست شده بود، به ایران آمد؛^[۶۲] چنان که تولی^۱ می‌نویسد: «ژنرال در مدت اقامت خود در ایران، با شاه و مهم‌تر از آن، با یکی از همکارانش در شهربانی یعنی با ژنرال زاهدی وابستگی و پیوند یافته بودند.»^[۶۳] در ۱۳ اوت ۱۹۵۳ (۲۲ مرداد ۱۳۳۲) شاه که طبق نقشه روزولت، دو روز پیش به رامسر در کنار دریای خزر عزیمت کرده بود، طی صدور فرمانی مصدق را برکنار کرد و سرلشگر زاهدی را به جای او به نخست‌وزیری برگمارد.

اما هنگامیکه سرهنگ نصیری برای ابلاغ فرمان شاهانه به دکتر مصدق در شب ۲۴ مرداد به در خانه مصدق رفت، توسط سرهنگ ممتاز که مسئول حفاظت از خانه نخست‌وزیر بود بازداشت شد.

بدین سان، مصدق که از پیش از تدارک کودتا آگاه شده بود توانست این اولین اقدام را بی‌اثر سازد و روز ۲۵ مرداد بسیاری از شرکت‌کنندگان در این کودتای شکست خورده از جمله ارنست پرون سوئسی توقیف شدند.^[۶۵] با این حال، زاهدی توانست از بازداشت بگریزد و همراه با کیم روزولت در محلی در شمیران مخفی شود.^[۶۶]

شاه که با فاش شدن نقشه کودتا رسوا شده بود، در روز ۲۵ مرداد همراه با ملکه ثریا،

ایران را از طریق بغداد به مقصد رُم با یک هواپیمای بیج کرافت ترک کرد.^[۶۷]

بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مردم تهران اختیار خیابان‌ها را به دست داشتند و خود بر خویش حکومت می‌کردند. مجسمه‌های شاه و پدرش سرنگون و در خیابان‌های تهران به زمین کشانده شدند و افراد غیرنظامی جای پاسبانان شهربانی و نظامیان را در خیابان‌ها گرفته بودند، البته بدون آن‌که واقعاً هیچ وسیله دفاع از خود را در اختیار داشته باشند. به علت تعلل مصدق به عنوان نخست‌وزیر و حزب توده به عنوان یگانه سازمانی که می‌توانست در مقابل کودتا بایستد، اوضاع به زودی به سود ارتجاع تغییر کرد.

۳. «توطئه برده‌فروشان»

رییس جمهور آیزنهاور در خاطرات خود می‌نویسد:

«مصدق در همه‌پرسی که انجام داد (...) ۹۹/۴ درصد آرا را به سود خود به دست آورد. سقوط ایران به دامان یک دیکتاتوری مورد حمایت کمونیست‌ها امری فوری به نظر می‌رسید (...) ولی ما لحظه‌ای از تلاش برای سامان دادن به اوضاع باز نایستادیم. من هر روز با کارکنان ارشد وزارت خارجه، وزارت دفاع و سازمان سیا جلسه داشتم و گزارش‌های نمایندگان خود در محل را که فعالانه یا طرفداران شاه همکاری می‌کردند می‌خواندم.» [۶۸]

اندیشه‌ای که جناب پرزیدنت ایالات متحده آمریکا درباره «دیکتاتوری» مطرح می‌کرد، حیرت‌انگیز بود: آیا کسب ۹۹/۴ درصد آرای موافق مردم، برای «جهان آزاد» به معنای رفتن به سوی دیکتاتوری بود؟

بویژه این‌که آیزنهاور پنهان نمی‌کند که «مأموران آمریکا در محل» علیه حکومتی توطئه می‌کردند که تقریباً اعتماد تمام کشور را به دست آورده بود. بدین سان بود که «سیا» می‌خواست ایران را از دست مردمش نجات دهد!

در ۲۶ مرداد، شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ) را که سردسته معروف چاقوکشان تهران بود به حضور کیم روزولت بردند و روزولت حمایت وی را با پرداخت پول کلانی جلب کرد. [۶۹] روز بعد، لوی هندرسن (سفیر آمریکا) به بانک ملی رفت و دلارهای فرستاده شده توسط دولت خود را به پول ایرانی تبدیل کرد تا بتواند آنها را میان «شرکت‌کنندگان در قیام» توزیع کند.

سپس همه چیز برای کودتا آماده بود و سیا می‌توانست نقشه خود را به اجرا گذارد. کیم روزولت در این باره می‌گوید:

«حداکثر ۶ یا ۸ مأمور سیا وجود داشت. در مورد پولی که در اختیار ما بود، من فعلاً چیزی به یاد ندارم ولی تصور می‌کنم که می‌توانستیم روی ۷۰۰ یا ۸۰۰ هزار دلار حساب کنیم. اما فقط ۱۰ هزار دلار آن را در جریان عملیات خرج کردیم (...). البته ایرانیان خودشان به خوبی سازمان یافته بودند و تنها چیزی که به آن نیاز داشتند حمایت و نوعی

رهبری حرفه‌ای بود (...). و این کار زیاد مشکل نبود چون هسته استوار عناصر ایرانی آماده عمل شده بودند. چیزی که لازم بود، کمکی معین، حمایت معین و کمی پول، هر یک بسته به مورد، بود.» [۷۱]

عملیات سیا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شد:

«چهارشنبه ۲۸ مرداد، روز سرنوشت بود؛ چهار روز پس از «پیروزی» مصدق، پایتخت مملو از نیروهایی شده بود که آماده مقابله با قیام جدیدی بودند اما شور و نشاطی نداشتند. وقتی آن دسته‌های تظاهرکننده‌ای که تشکیل آنها در تهران دیگر بسیار عادی شده بود به وجود آمد، هشداری برای ارتشیان نبود. در میان آنها، بندبازها [اکروباتی‌ها] معرکه‌گیرها، پهلوانان، کشتی‌گیرها، مشت‌زنان به چشم می‌خوردند (...). آن‌گاه با علامتی که داده شد، آن دسته با فریادهای «زنده باد شاه» و «مرگ بر مصدق» تبدیل به دسته تظاهرکننده خوب سازمان‌یافته‌ای گردید. عده‌ای از مردم به آنها ملحق شدند، در حالی که گروهی از آنان در جیب‌هایشان دلارهای آمریکایی تبدیل به اسکناس ایران شده را داشتند.» [۷۲]

روزنامه فرانسوی لوموند در شماره ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ (۲۶ شهریور ۱۳۳۲) درباره این روز می‌نویسد:

«جنوب شهر تهران محله‌ای است که با کلبه‌های مفلوک [آلونک‌ها] نیمی از جمعیت شهر در این کلبه‌ها، در خانه‌های محقر تودرتو و متعفن انباشته شده‌اند و فلاکت و فقر و بیماری و مواد مخدر و هرزگی حاکم بر آنهاست. از این گودال‌ها بود که روز چهارشنبه ۲۸ مرداد، انبوه جمعیت به سوی مرکز شهر به راه افتاد (...). [م...م] بیش از ۴ میلیون تومان (۴۰۰ هزار دلار) در میان مردمی که آماده همه کار بودند توزیع کرده بودند. روزنامه مخفی حزب توده به نام «مردم»، حتی شماره چک بانکی را که مأموران آمریکایی آن را به اسکناس ایرانی تبدیل کرده‌اند ذکر می‌کند:

چک شماره ۷۰۳۳۵۲ بانک ملی به مبلغ ۳۲/۶۴۳/۰۰۰ ریال که در مقابل ۳۹۰/۰۰۰

دلار در وجه آقای ادوارد ر. دانلی^۱ پرداخت شده است.

بدین ترتیب بود که مصدق سرنگون گردید و زاهدی جای او را گرفت و شاه به کشور بازگشت. کادر رهبری حزب توده - یگانه سازمانی بود که می توانست به برکت سازمان نظامی و غیرنظامی خود، مانع از کودتا شود - به تمام اعضای خود از جمله به صدها افسر، فرمان داد که به هیچ عملی دست نزنند و اجازه دهند بورژواها به سر و کول هم بکوبند. [۷۴]

اقلیتی که قدرت را به دست گرفت، پیوسته دم از «قیام ملی» می زد. ولی چنان که تولی می نویسد:

«این ادعا باطل است که ایرانیان خودشان مصدق را سرنگون کردند: این کار از «الف» تا «ی» دست پخت آمریکایی ها بود.» [۷۵] ویکتور مارکتی^۲، مأمور سابق سیا، نیز می گوید:

«کیم روزولت، از خانواده روزولت از اویستر بی (Oyster Bey)، رهبری کودتای ۱۳۳۲ را در دست داشت و محمد مصدق نخست وزیر ایران را سرنگون کرد.» [۷۶]

۴. اشاره به چند دیدگاه درباره کودتا

واکنش ها و موضع گیری ها درباره کودتا کم نبودند و بی مناسبت نیست که در این جا به بعضی از مهمترین آنها اشاره کنیم:

سرآنتونی ایدن می نویسد: «خبر سقوط مصدق هنگامی به من رسید که در یک کشتی، همراه با همسر و پسر، در دریای مدیترانه در آب های یونان دوران نقاهت بیماری ام را می گذرانیدم. آن شب، آسوده خوابیدم.» [۷۷]

به نظر رییس جمهور آیزنهاور: «طی مدت سه سال، ایران برای نخستین بار روی آرامش به خود دید و دوباره آزاد شد.» [۷۸]

اما یک شهروند دیگر آمریکایی، ویلیام داگلاس^۳، قاضی دیوان عالی ایالات متحد

1. Edvard R. Donnaly

2. Victor Marcheth

3. William D. Douglas

آمریکا در شنبه ۱۵ ژوئیه ۱۹۶۱ (۲۴ تیر ۱۳۴۰) به تلویزیون آن. بی. سی اظهار داشت: «او [مصدق] برای اولین بار کوشید تا دموکراسی را در روستاهای ایران وارد کند (...). اما اتحاد میان وزارت خارجه آمریکا و وزارت خارجه بریتانیا با کمک و حمایت نیروی دریایی وزارت دفاع آمریکا، او را سرنگون کرد.»

از سوی دیگر، تام بریدن^۱ (معاون سابق سیا که در آن زمان ریاست بخش عملیات مخفی سازمان را برعهده داشت) در سال ۱۳۵۳ به تلویزیون سوئیس گفت: «این اولین بار نبود که عملیاتی با موفقیت در خارج انجام می‌گرفت؛ اما بی‌تردید از لحاظ وسعت عمل، نخستین عملیات به شمار می‌آمد، چراکه دارای ابعاد پیچیده خطرناکی بود لیکن بهره‌گیری از عامل پول و استفاده از افرادی معدود، به طرز کاملاً موفقیت‌آمیز اجرا شد. عملیات مزبور به نوعی باعث پختگی سازمان سیا شد.» [۷۹]

با وجود این، پرمعناترین واکنش (و چقدر دیر) متعلق به حزب توده به هنگام برگزاری پلنوم چهارم حزب (خرداد - تیر ۱۳۳۶) بود که کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌های متعددی درباره «نگرش حزب در مقابل بورژوازی ملی، جبهه ملی، دولت مصدق و مسئله ملی کردن صنایع نفت» به تصویب رسانید. کمیته مرکزی در یکی از این قطعنامه‌ها اعلام کرد:

«کادر رهبری حزب ما متوجه تفاوت اصلی موجود میان دو قشر مهم بورژوازی در کشوری مانند ایران نشد، و در عمل نتوانست تمایزی میان بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور^۲ قائل شود (...). حزب ما که بورژوازی ملی ایران و ماهیت آن را نشناخته بود، و نیز ارزیابی نادرست از خصلت ضد امپریالیستی جبهه ملی، باعث شدند که این حزب مرتکب خطاهای سیاسی خطیری شود (...). و در مبارزه ضد استعماری، ابتکار سیاسی

1. Tom Braden

۲. (Comprador)؛ در اصل به معنای یک بازرگان محلی در یک سرزمین تحت استعمار است که واسطه‌ی بین سرمایه خارجی و بازار محلی است و مواد مورد نیاز تولیدکنندگان یا بازرگانان خارجی را خریداری می‌کند. از دیدگاه مارکسیسم کلاسیک، بورژوازی کمپرادور قشر بالای طبقه بورژوازی را تشکیل داده و پایگاه اجتماعی خود را مدیون انحصارات خارجی است؛ و مآلاً علاقه‌مند به حفظ و استمرار وضعیت استعماری نظام اجتماعی مرتبط با آن می‌باشد. و.

عملاً در طی این دوره از دست ما خارج شد. (...). به جای حمایت از شعار ملی کردن نفت در سراسر کشور که از پشتیبانی توده‌های عظیم مردم برخوردار بود، و عنصر اساسی وحدت تمام نیروهای ضد امپریالیستی به شمار می‌رفت، حزب ما شعار لغو امتیاز نفت جنوب و ملی کردن نفت جنوب را پیش کشید (...). شعارهای حزب ما درباره نفت مبتنی بر تحلیل غلطی بود که بر اساس آن از یک سو قضیه ملی کردن نفت فقط به دلیل تضاد میان دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس مطرح شده بود، و از سوی دیگر پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت از طرف امپریالیسم آمریکا برای به زانو در آوردن امپریالیسم رقیب پیش کشیده شده بود؛ پس ما می‌بایست به طور کلی، در راه شعار ملی کردن نفت و طرفداران آن مبارزه می‌کردیم (...).»^[۱۵]

در قطعنامه دیگری درباره «اشتباهات کادر رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» پلنوم به تحلیل علل ضعف رهبری، از دیدگاه خود، پرداخت:

(۱) رخنه کردن دیدگاه خرده بورژوا مآبانه در کادر رهبری، که در نوسان‌های تاکتیکی چپ روانه و راست روانه حزب و روش‌هایی تجلی می‌کرد که با اصول سازگاری نداشتند و بوروکراتیک [دیوانسالار؛ تشکیلاتی] بودند.

(۲) اختلافات نظر شدید در درون کادر رهبری که فعالیت آن را فلج کرده بود.

(۳) ضعف دموکراسی سازمانی و شکنندگی پیوندهای کادر رهبری با توده حزبی و قشرهای وسیع مردم (...).

قطعنامه با اشاره به روز کودتا، تصریح می‌کرد:

«پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد [۱۳۳۲]، رفقا خطر یک کودتای جدید را پیش‌بینی می‌کردند، اما تصور نمی‌کردند به این زودی رخ دهد. پس از وقوع کودتا (...) و به منظور پرهیز از عملی که مغایر با سیاست مصدق باشد، رفقای ما به او تلفن کردند. با این حال، به پاسخ مصدق قانع شدند که می‌گفت دولت بر اوضاع مسلط است و خیالشان راحت باشد. با پیشرفت روند کودتا آن‌گاه که حوادث بیش از پیش تهدیدکننده شدند، رفقا دوباره به مصدق تلفن کردند و او گفت که دیگر کاری نمی‌تواند انجام دهد و از ما خواست که خودمان هر کاری از دستان برمی‌آید انجام دهیم. ابتدا رفقا پنداشتند که

همه چیز تمام شده است و در ساعت سه بعد از ظهر وقتی می خواستند کاری انجام دهند، تماس‌ها در تمام حزب عملاً قطع شده بود...» [۸۰]

این «توضیحات» دیررس حزب توده نیاز به تفسیر و تعبیر دارد. هدف این «توضیحات» سرگشته و پریشان، در واقع سرپوش گذاردن بر موضع‌گیری حزب توده است، نه نتیجه تحلیل وضعیت بر اساس یک تئوری و برنامه سیاسی، بلکه بیشتر با نوسان‌های سیاست شوروی مطابقت دارد.

در غیر این صورت، این‌که حزب توده حتی در روزهای پس از کودتا هیچ تلاشی نکرده است تا از طریق سازمان‌های مخفی خود بویژه سازمان نظامی که صدها افسر ارتش ایران (حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ افسر!) در آن عضو بودند و هنگامی که سرکوب هنوز به اوج خود نرسیده بود به اقدامی دست بزنند چگونه قابل درک است؟

وانگهی، باید متذکر شد که حزب توده یک حزب کمونیستی که در طی یک مبارزه سیاسی طولانی شکل گرفته و سپس دچار انحطاط استالینی شده باشد نبود، بلکه از آغاز حزبی با الهامات استالینی بود.

و بالاخره، اگر این موضوع درست باشد که اتحاد شوروی از حزب توده (و قبل از آن از حزب دموکرات آذربایجان و پیش از نابودی آن) به عنوان یک اهرم فشار مهم و ابزاری برای مداخله مؤثر در ایران استفاده می‌کرد تا حداقل امتیاز نفت شمال ایران را به دست آورد (و حتی آذربایجان ایران را ضمیمه خاک خود کند)، این موضوع نیز درست خواهد بود که اتحاد شوروی نمی‌خواست شاهد باشد که در کنار دروازه‌های خود، پیروزی یک جنبش بورژوا دمکراتیک رادیکال را ببیند، که می‌توانست به آسانی به یک جنبش انقلابی پویا تبدیل شود و وضع موجود منطقه را مورد تهدید قرار دهد و در اوج جنگ سرد، تنش‌های وخیمی میان اتحاد شوروی، بریتانیا و آمریکا ایجاد کند. به عقیده من، تحلیل مزبور بیانگر نگرش شوروی و مآلاً حزب توده نسبت به نهضت دکتر مصدق و برپایی کودتا است.

بدین ترتیب هدف سرنگونی دکتر مصدق توسط سازمان سیا، فقط حذف یک نخست‌وزیر ضد امپریالیست نبود، بلکه بویژه سرکوب یک نهضت مردمی و ازین‌بردن

جنبشی انقلابی بود که خطر آن را داشت که نه تنها از نهضت میهن پرستانه فراتر رود، که از رهبری استالینی حزب توده نیز تجاوز کند. در این راستا، سرنگونی حکومت دکتر مصدق دقیقاً یک اقدام ضد انقلابی بود و نه فقط یک کودتا. از آن پس، راه نفوذ قطعی امپریالیسم آمریکا در ایران گشوده شد.

تبرستان

www.tabarestan.info

یادداشت‌ها

۱. مصطفی فاتح، همان، ص ۵۸۴
2. E. SUTTON, op. cit., P. 134.
- نیز بنگرید به: Shwadran، همان، ص ۱۳۴
این هیات مرکب بود از دکتر شایگان، اللهیار صالح، مهندس کاظم حسینی، دکتر علی آبادی و دکتر مظفر بقایی.
3. International Court of Justice, *The Anglo-Iranian Oil Case*, Leyde, 1952, P. 439.
۴. فؤاد روحانی، همان، ص ۲۸۷-۲۸۵
۵. قوام بارها پُست نخست‌وزیری، را بویژه در سالهای ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ ه. ش.) و ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ ه. ش.) برعهده گرفته بود.
۶. فؤاد روحانی، همان، ص ۲۸۷
۷. در: لوموند، شماره ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲
۸. لوموند، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲
۹. لوموند، ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲
۱۰. لوموند در سرمقاله ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ خود با لحن تلخی می‌نویسد:

یقین است که امروزه ارباب واقعی ایران، مردم عادی کوچه و خیابان هستند. ولی بی‌گمان فاتح حقیقی، افراطیون توده‌ای هستند که سازمان خود، شعارهای ضد سلطنتی خود و فریبندگی درخشش انقلاب را در ایران دارند.»

از سوی دیگر، شاه ایران در مصاحبه‌ای با وارن روزنامه‌نگار، حادثه سی تیر را به نحو زیر تفسیر می‌کند:

«ما مدت دو روز حکومت قوام‌السلطنه را داشتیم، اما با تظاهراتی که علیه وی انجام گرفت مجبور شد بروم و مصدق پیروزمندانه برگشت.» در پاسخ به گفته وارن که آیا بازگشت مصدق «نوعی سیلی زدن» برای او محسوب نمی‌شود، شاه می‌گوید: «چرا، می‌توان این طور گفت، اما این سیلی زدن در عین حال علیه کسانی بود که به عمق اندیشه من فکر نمی‌کردند که باید برای عمل منتظر فرصت مناسب بود. در واقع من با آنچه اتفاق افتاد موافق نبودم. من موافق نبودم که قوام‌السلطنه بر سر کار بیاید؛ من طرفدار نوعی حکومت انتقالی بودم، که یکی از افراد گروه مصدق نخست وزیر شود اما خود او نباشد. متأسفانه فرصت را از من گرفتند.» (اولیویه وارن، شیرو خورشید! مصاحبه با شاه ایران، پاریس، استوک، ۱۹۷۶، صص ۱۱۷-۱۱۸). شاه بدین ترتیب می‌پذیرد که برای انتصاب قوام به نخست‌وزیری، بر او فشار وارد می‌کرده‌اند اما نمی‌گوید این فشار را چه کسانی وارد می‌کرده‌اند.

11. International court of Justice, *The Anglo-Iranian Oil Case*, op. cit., P. 112.

نیز بنگرید به: لوموند، شماره ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۲، ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲

۱۲. لوموند، ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۲، ص ۳

۱۳. لوموند، ۵ اوت ۱۹۵۲.

۱۴. روحانی، همان، ص ۲۹۰.

۱۵. مصاحبه با دو موروی [J.M.De Moreuil] در لوموند، ۲۷ اوت ۱۹۵۲ ص ۲

۱۶. فؤاد روحانی، همان ص ۲۹۷-۲۹۸

۱۷. اعلامیه مصدق در ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۲ از رادیو خوانده شد. در فاتح، همان ص ۶۱۱.

۱۸. لوموند، ۳۱ اوت ۱۹۵۲

۱۹. فؤاد روحانی، همان، ص ۳۰۰-۳۰۱

۲۰. فاتح، همان، ص ۶۱۶-۶۲۲

۲۱. فؤاد روحانی، همان، ص ۳۰۷

۲۲. فاتح، همان، ص ۶۲۹-۶۳۴. نیز بنگرید به لوموند، ۱۷ اکتبر ۱۹۵۲

23. SUTTON, op. cit., P. 285

۲۴. آیزنهاور توسط شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری و بویژه شرکت‌های نفتی به قدرت رسید.

اوکانر در این باره می‌نویسد:

«برآوردهای هزینه مبارزه انتخاباتی تا صد میلیون دلار می‌رسید و شرکت‌های

نفتی نیمی از آن را تأمین کرده بودند، و همه را نیز منحصراً به سود آیزنهاور»

(In: Harvey O'Connor, L'Empire du pétrole, paris, seuil, 1958, P. 124)

۲۵. ایدن، همان، ص ۲۳۳.

۲۶. همان، ص ۲۲۳-۲۲۶

۲۷. به نقل از فاتح، همان، ص ۶۳۸-۶۳۹

۲۸. اکونومیست، ۲۰ دسامبر ۱۹۵۲

۲۹. فاتح، همان، ص ۶۴۰

۳۰. فؤاد روحانی، همان، ص ۲۸۳-۲۸۴

31. SUTTON., op. cit., P. 290.

۳۲. روحانی، همان، ص ۳۸۵

۳۳. همان، ص ۳۸۶

۳۴. همان، ص ۳۹۱

۳۵. «در تهران شرکتی به نام» اینترنشنال پرایز کورپوریشن» وجود داشت که به حساب

کمپانی ایتالیایی کار می‌کرد و جزو مدیران آن یک مسلمان سوئسی به نام ادوارد دوفور بود که

با یک خانم ایرانی از خانواده ثروتمند شیبانی ازدواج کرده بود و نیز جیمز رافائل کارمند سابق

شرکت آرامکو» (Sutton، همان، ص ۲۹۷)

36. Sutton., op. cit., P. 297.

۳۸. اکونومیست، ۲۱ ژوئن ۱۹۵۲

۳۸. فؤاد روحانی، همان، ص ۴۰۰-۳۹۹. نیز بنگرید به Sutton، همان، ص ۲۹۷

۳۹. فؤاد روحانی، همان، ص ۴۰۰-۴۰۱. نیز بنگرید به Sutton، همان، ص ۲۹۸.

40. E. SUTTON., op. cit., P. 299.

۴۱. لشگر زاهدی مهمتری شخصیت جناح ارتجاعی در ایران بود و از این رو لازم است که در اینجا چند کلمه‌ای درباره او بنویسیم تا درک بیشتری از نقشی که بعداً ایفا کرد، داشته باشیم. او بین سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ و در زمانی که شوارتسکف شهربانی ایران را تجدید سازمان می‌داد، رییس شهربانی کل کشور بود. فیتزرومک لین (مأمور مخفی بریتانیا در ایران در دوره جنگ و نماینده محافظه کار مجلس عوام انگلیس) در خاطراتش می‌نویسد؛ هنگامی که در پائیز ۱۹۲۱ جزو هیئت نمایندگی انگلیس به ایران رفته بود، ژنرال بایون (رییس ستاد ارتش) و سر ریدر بولارد (سفیر انگلیس در تهران) به او گفته بودند:

«چنین به نظر می‌رسد که از مدتی پیش نشانه‌هایی از تدارک نظامی در جنوب ایران به چشم می‌خورد. عشایر قشقای و بختیاری به مأموران آلمانی پناه می‌دهند و به نظر می‌رسد که قادرند هر لحظه که بخواهند قیام کنند (...). بدتر از آن، این است که احتمال دارد نیروهای ایرانی مستقر در جنوب کشور به نفع شورشیان وارد عمل شوند.»

و مک لین ادامه می‌دهد که آنان درباره زاهدی فرمانده نیروهای ایران، اظهار داشتند:

«همه می‌دانند که زاهدی یکی از بدترین معامله‌گران ایران است و مقدار زیادی گندم ذخیره و احتکار کرده است (...). با مأموران مخفی آلمان در کوه‌های ایران رابطه دارد (...). و مشغول زمینه‌چینی برای ایجاد یک شورش عمومی علیه نیروهای متفقین است...»

و بدین ترتیب مک لین از سوی مخاطبان خود مأمور می‌شود که به این قضیه بپردازد. او، زاهدی را می‌رباید و با یک هواپیما به فلسطین انتقال می‌دهد که تا پایان جنگ در آنجا می‌ماند. مک لین ادامه می‌دهد:

«در اتاق تیمسار [زاهدی] مقدار زیادی اسلحه خودکار ساخت آلمان، زیر جامه‌های ابریشمی، تریاک، فهرست اسامی با عکس‌های روسپی‌های اصفهان و نامه‌های زیاد و اوراقی پیدا کردم که با خودم به کنسولگری بردم (...). یکی از اولین نامه‌هایی که وجود داشت، نامه اخیر آقای بود که عنوان کنسول کل آلمان در جنوب ایران را به خود داده بود (...). او در این نامه از کارهای زاهدی با تأیید یاد می‌کرد و خواهان وسایل تازه‌ای بود. خواندن این نامه هیچ تردیدی

باقی نمی‌گذاشت: بنابراین موقع بازداشت تیمسار بود.»

(Fitzroy Mac Lean, *Diplomate et France-tireur*, paris, Gallimard, 1952, P. 411-412, P. 245-246 et 253 in: *L'Empire américain*, Claude Julien, paris, Grasset, 1973, P. 411-412).

۴۳. فاتح، همان، ص ۶۵۰-۶۵۱.

۴۴. سخنرانی رادیویی مصدق در ۶ آوریل ۱۹۵۳ در:

Recueil des discours historiques de Mossadegh, Front national, 1967.

۴۵. فؤاد روحانی، همان، ص ۳۶۳

۴۶. ایدن، همان، ص ۲۳۶-۲۳۷ (تاکید از من)

47. Cité par Dwight D. Eisenhower, *Mes années à la maison Blanche*, paris, Laffont, 1963, T.I. P. 198.

48. Idem, P. 199.

۴۹. فؤاد روحانی، همان، ص ۳۶۶

۵۰. روزنامه باختر امروز (روزنامه ارگان جبهه ملی، متعلق به حسین فاطمی)، ۵ مرداد

۱۳۲۲، شماره ۱۱۵۷

51. E. SUTTON, op. cit., P. 313.

نتایج به شرح زیر بود:

| رأی منفی | رأی مثبت | |
|----------|----------|------------|
| ۱۱۵ | ۱۵۵۵۴۴ | تهران |
| ۱۷۰ | ۱۵۳۰۰۰۰ | سایر شهرها |

(منبع: روحانی، همان، ص ۳۱۶)

52. MOSLEY, op. cit., P. 316.

۵۳. روزنامه باختر امروز، شماره ۱۱۶۹، ۲۰ مرداد ۱۳۳۲

۵۴. بویژه دز گواتمالا، کوبا و شیلی.

55. G. De Villiers, *L'irrésistible ascension du Shah d'Iran*, paris, plon, 1975, P. 221.

۵۶. مصاحبه کیم روزولت، در دسامبر ۱۹۷۳، به نقل از G. Devilliers، ص ۲۲۲.
۵۷. مصاحبه با امیر متقی معاون وزارت دربار در دسامبر ۱۹۷۳ و ژوییه، به نقل از منبع قبلی، ص ۲۲۳.
۵۸. روزنامه ژورنال دو تهران (به زبان فرانسه)، ۲۷ ژوییه ۱۹۵۳.
۵۹. همان، ۲ اوت ۱۹۵۳.
60. Andrew Tully, *Central Intelligence Agency, traduction, français, paris, Stock,* 1962, P. 97
- نیز بنگرید به موزلی، همان ص ۳۱۴.
۶۱. بنگرید به صفحه ۱۲۷
۶۲. روزنامه نیویورک تایمز، ۹ اوت ۱۹۵۳.
۶۳. تولی، همان، ص ۹۸
۶۴. ژورنال دو تهران، ۱۲ اوت ۱۹۵۳.
۶۵. همان، ۱۷ اوت ۱۹۵۳.
۶۶. مصاحبه با کیم روزولت، به نقل از دوویلیه، همان، ص ۳۳۷
۶۷. ایدن می نویسد:
- «او [مصدق] که متکی به «اراده اظهار شده ملت بود» در ۱۴ اوت از شاه خواست مجلس را منحل کند. فردا شب، یک کودتای سلطنتی می خواست تیمسار زاهدی را نخست وزیر کند، اما سازماندهی بد و فاش شدن راز باعث شد این کودتا شکست بخورد و شاه به طرف بغداد پرواز کرد.» (ایدن، همان، ص ۲۳۹).
۶۸. آیزنهاور، همان، ص ۲۰۰. تأکید از من است.
۶۹. دو ویلیه، همان، ص ۲۳۸-۲۳۹.
۷۰. این موضوع را چارلز بنل، دوست پهلوی ها، در دسامبر ۱۹۷۳ در اصفهان تعریف کرده است (در: دو ویلیه همان، ص ۲۳۹).
۷۱. مصاحبه کیم روزولت در Temps présents (مجله تلویزیونی سوئیس - رومانند) درباره «سیا»، ۲ دسامبر ۱۹۷۵ و درباره جنگ سرد نفت، ۵ فوریه ۱۹۷۶
۷۲. تولی، همان، ص ۹۹

۷۳. به نقل از کلود ژولین، همان، ص ۴۰۷

درباره توزیع پول میان نزدیک‌ترین همکاران امپریالیسم آمریکا، ابوالقاسم امینی، یکی از افراد جناح شاه در آن زمان، در نامه مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۶۱ به روزنامه «باختر امروز» [چاپ اروپا] می‌نویسد:

«... وقتی من مقام خود را در وزارت دربار به دست آوردم [کفیلی وزارت دربار]، یکی از دوستانم که نمی‌توانم نامش را ذکر کنم و اکنون در اروپا به سر می‌برد، حامل پیامی از سوی یک سفیر خارجی بود و با من دیدار کرد (...). او به من گفت که خارجیان حاضرند مبلغ ۵ میلیون دلار به صورت رایگان و بلاعوض برای سرنگون کردن مصدق خرج کنند و او فکر می‌کرد که «این احتمالاً برای برادر شما سرهنگ امینی است» که در آن زمان فرمانده ژاندارمری بود (...). من در این باره با سرهنگ امینی صحبت کردم ولی او امتناع کرد (...). همگان وقایعی را که پیش آمد و منجر به سقوط دکتر مصدق شد می‌دانند. مرا زندانی کردند و هم اکنون از کشورم تبعید شده و در رُم هستم. برادرم دکتر امینی به مقام سفیر ایران در آمریکا منصوب شده بود. من یک بار هنگام عبور او از رُم، با او دیدار کردم. هنگام ملاقات به آنچه اتفاق افتاده بود و به مبلغی که بابت آن می‌بایست پرداخت می‌شد اشاره کردم. او پاسخ داد: «درست است، مبلغ ۵ میلیون دلار واریز شده بود اما از ترس این که مبادا اصراف شود یا به جیب افراد خاصی برود، من آن را بلافاصله به حساب خزانه دولت واریز کردم. نخست وزیر (زاهدی) درباره این مبلغ از من جويا شد. به او پاسخ دادم که آن را به حساب خزانه واریز کردم. او اعتراض کرد و گفت این مبلغ را نمی‌بایستی به خزانه واریز می‌کردید بلکه باید به من می‌دادید که در این راه خرج کرده بودم. من ناچار شدم به کسانی که پول را پرداخت کرده بودند مراجعه کنم و آنان دو میلیون دلار دیگر پرداختند که من آن را به آقای زاهدی دادم...»

(به نقل از شمس‌الدین امیر علایی، رژیم‌های سیاسی و کنسرسیوم نفت در ایران

(۱۹۵۳-۱۹۶۲) تز، اکس آن پروانس، پانسه اونیورسیتی، ۱۹۶۳، ص ۷۱ و ۷۲)

۷۴. نگاه کنید به مصاحبه دکتر کشاورز در بخش پیوست.

۷۵. تولی، همان، ص ۱۰۰

76. Victor MARCHETTI & John MARKS, *la C.I.A. et le culte du, renseignement, traduction française paris, Laffont, 1975, P. 50.*

نقشی که کیم روزلت در کودتا بازی می‌کرد توسط مقاله چ. مورفی نیز تأیید شده در شماره ژوئن ۱۹۷۵ (ص ۹۰) مجله آمریکایی «فورچون» به چاپ رسیده است. از سوی دیگر، چارلز الکساندر در کتاب زیر، نقش سیا و روزولت را در ایران آشکار می‌سازد:

Par ailleurs, Charles C. ALEXANDER, met en évidence, dans son livre, *Holding the line-the Eisenhower Era 1952-1961* (Bloomington & london, Indiana University, press, 1975, P. 74)

باید یادآور شد که کیم روزولت پس از کودتا، معاون شرکت «گلف اویل» شد.

۷۷. ایدن، همان، ص ۲۳۹.

۷۸. آیزنهاور، همان، ص ۲۰۳.

79. In: *Temps présents*, 2 décembre, 1975.

۸۰. کمیته اجرایی حزب توده، اسناد مربوط به پلنوم چهارم کمیته مرکزی، اروپا، ژوئن - ژوئیه ۱۹۷۵ (انتشار داخلی). نیز بنگرید به مصاحبه دکتر کشاورز در بخش پیوست کتاب حاضر.

بخش سوم

تبرستان
www.tabarestan.info

از سرسپردگی تا مطالبه خواسته‌ها

(۱۹۵۴-۱۹۷۵)

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل یکم

کنسرسیوم نفت

پایان جنگ کره^۱ و کاهش تقاضای تسلیحات، مشکلاتی برای اقتصادهای سرمایه‌داری و بویژه آمریکا پدید آورد. ایالات متحده آمریکا که خود اقتصادهای اروپایی پس از جنگ را احیا کرده بود، اکنون خود را با رقابت آنها روبرو می‌دید. افزون بر این، رقابت میان خود اقتصادهای اروپایی بویژه میان آلمان و فرانسه، نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش یافته بود.

در مورد روابط میان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و کشورهای توسعه نیافته نیز باید گفت که سهم صادرات کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای مصرفی با دوام به سوی کشورهای توسعه نیافته به زیان فراورده‌های نیمه ساخته شده افزایش یافت. از سوی دیگر، مبادلات میان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و کشورهای توسعه نیافته نسبت به مبادلات میان خود کشورهای پیشرفته کاهش پیدا کردند. برعکس، کشورهای غیر سرمایه‌داری^۲ مبادلات خود با کشورهای سرمایه‌داری توسعه نیافته را گسترش دادند.

۲. کشورهای دارای رژیم سوسیالیستی. و.

۱. در سال ۱۹۵۳. و.

اضافه تولید مواد اولیه - اضافه تولید متناسب با افزایش تقاضا در اثر جنگ کره - باعث پایین آمدن قیمت‌ها در این بخش شد. همچنین کاهش تقاضای ناشی از ساخت مواد اولیه مصنوعی در کشورهای پیشرفته، و استفاده از بخشی از مواد اولیه توسط خود کشورهای توسعه نیافته‌ای که در مسیر صنعتی شدن قرار گرفته بودند، در این کاهش بها مؤثر بود.

با این حال، می‌توان تأکید کرد که اهمیت نقش نفت در اقتصاد جهانی کمتر نشد؛ و حتی وابستگی اروپا و آمریکا به نفت خاورمیانه بیشتر هم شد. در این چارچوب بود که آمریکا کوشش کرد تا حلقه زنجیر بنیادی امپریالیستی، یعنی خاورمیانه را، محکم‌تر کند.

۱. محکم کردن حلقه زنجیر

نخستین وظیفه حکومت کودتا در ایران از میان بردن تمام سازمان‌ها و تمام گروه‌های سیاسی پیشرو و پاکسازی ارتش از طریق اعدام نظامیان مترقی بود.^۱ از هنگام پیروزی کودتا، سیاست منظم بازداشت‌ها، زندانی کردن‌ها و اعدام‌های سریع طرفداران مصدق^۲ و بویژه اعضای حزب توده آغاز گردید. از جمله، اولین تظاهرات دانشجویان در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشکده فنی دانشگاه تهران با مداخله ارتش به خون کشیده شد و ۳ نفر از دانشجویان به قتل رسیدند. با این حال، تصفیه ارتش بویژه با هدف نابودی «سازمان نظامی حزب توده (که نه تحت رهبری نهادهای حزبی بلکه زیر رهبری کیانوری قرار داشت) خونین‌تر از همه بود. بیش از ۵۰۰ افسر، سرگرد و سرهنگ اعدام^۳ و بیش از

۱. اشاره به شبکه نظامی حزب توده است. و.

۲. از میان هواداران دکتر مصدق، فقط دکتر حسین فاطمی در سال ۱۳۳۳ اعدام شد. و.

۳. این رقم و افعلاً اغراق‌آمیز و دور از واقعیت است. تعداد افسران توده‌ای که به اعدام، حبس ابد، ۱۵ سال حبس، ۱۰ سال حبس مجرد، ۸ سال حبس مجرد، ۷ سال حبس مجرد، ۵ سال حبس مجرد، ۳ سال حبس مجرد، و ۱۸ ماه حبس مجرد محکوم شدند، به ترتیب عبارت بودند از ۲۷ نفر، ۵۲ نفر، ۹۲ نفر، ۱۱۹ نفر، ۷۹ نفر، ۷ نفر، ۵ نفر، ۳۸ نفر، ۳۶ نفر، ۵ نفر. تعداد بازداشت‌شدگان حزب توده (که اکثر آنان آزاد شدند) به رقم ۳۶۴۴ نفر رسید. (نک: کمونیزم در ایران، صفحات ۸۲۶ - ۹۲۹). تعداد طرفداران غیر نظامی دکتر مصدق، که بازداشت شدند، از رقم یکصد نفر تجاوز نمی‌کند. و.

۷۰۰ نفر از طرفداران غیرنظامی مصدق و حزب توده نیز دستگیر و زندانی شدند. ارباب به صورت رسمی و آشکار، بازداشت‌های خودسرانه و حذف فیزیکی یکی از نخستین «دستاوردهای» کابینه جدید [زاهدی] بود. با این همه، حل بحران مالی یکی از مهمترین نگرانی‌های دولت را تشکیل می‌داد، اما می‌توانست از آن پس، روی کمک‌های مالی عمده آمریکا حساب کند.

یکی از مأموران خبری «سیا» در پیامی که پس از «پیروزی کودتا» برای آیزنهاور فرستاد، نوشت:

«شاه نسبت به گذشته چندان متأسف نیست ولی به راستی عقیده دارد که انگلیس و آمریکا - بویژه بریتانیا - اشتباهاتی مرتکب شده‌اند و در گذشته مداخله‌های نسنجیده‌ای در ایران کرده‌اند (...). او نیز مانند ژنرال [سرلشگر] زاهدی بر نیاز فوری ایران به کمک اقتصادی سریع و اساسی [آمریکا] تأکید می‌کند. شاه درباره لزوم کمک‌های نظامی نیز صحبت کرد (...). او نیز مانند بسیاری از اعضای هیئت نظامی ما، عقیده دارد که با یک کمک مناسب [نظامی]، ایران می‌تواند به حلقه بسیار مفیدی در دفاع از جهان آزاد تبدیل گردد.» [۳]

این پیام روشن، بیانگر دو جنبه اساسی از سیاستی بود که بایستی در پیش گرفته می‌شد:

۱) بایستی از لحاظ اقتصادی و نظامی به بورژوازی ایران کمک شود تا بتواند به دفاع از خود - و مآلاً دفاع از منافع سرمایه‌داران - در مقابل «خطراتی» که آن را تهدید می‌کنند بپردازد، بی‌آنکه حکومت آمریکا هر بار نیازی به مداخله مستقیم داشته باشد.

۲) بایستی شکل مناسبات امپریالیستی موجود تغییر کند، یعنی اصل ملی شدن پذیرفته شود، چون بورژوازی ایران خاطر نشان می‌ساخت که می‌خواهد به عنوان شریک ایالات متحد آمریکا تلقی شود.

در ۴ سپتامبر ۱۹۵۳ (۱۳ شهریور ۱۳۳۲) لوی هندرسون به سرلشگر زاهدی اطلاع داد که قرار است دولت آمریکا یک کمک فنی ۲۳/۴ میلیون دلاری در چارچوب برنامه «اصل چهار» در اختیار ایران قرار دهد.^[۴] فردای آن روز، دولت ایران از طریق آیزنهاور

مطلع شد که ایالات متحده آمریکا یک کمک اضافی ۴۵ میلیون دلاری به عنوان «کمک اقتصادی فوری» به حساب ایران واریز کرده است. در مجموع کمک آمریکا به ایران در سال ۱۳۳۲ بالغ بر حدود ۸۵ میلیون دلار می‌شد.^[۵]

از سرگیری روابط سیاسی میان بریتانیا و ایران در ۵ دسامبر ۱۹۵۳ (۱۴ آذر ۱۳۳۲) با انتشار یک بیانیه مشترک آغاز شد؛^[۶] در ۲۱ دسامبر ۱۹۵۳ (۳۰ آذر ۱۳۳۲) دنیس رایت^۱، کاردار بریتانیا، وارد تهران شد و سپس در ۱۸ ژانویه ۱۹۵۴ (۲۹ بهمن ۱۳۳۲) سیراجر استیونس^۲ به تهران آمد.^[۷]

اما فقط رهبران آمریکا و بریتانیا نبودند که از تغییرات پیش آمده در ایران، سود بردند. در واقع در ۲۹ دسامبر ۱۹۵۳ (۸ دی ۱۳۳۲) اولین موافقتنامه تجاری میان کابینه زاهدی و دولت شوروی به امضا رسید. دومین موافقتنامه نیز در خرداد ۱۳۳۳ میان دو دولت امضا شد.

و سرانجام در دوم دسامبر ۱۹۵۴ (۱۱ آذر ۱۳۳۳) سومین موافقتنامه اتحاد شوروی و ایران منعقد گردید که بر اساس آن، حکومت شوروی دیون زمان جنگ دوم خود به ایران را بازپرداخت می‌کرد و ۱۱ تن شمش طلای ایران و کالاهایی به ارزش ۸۵۰۰۰۰۰۰ دلار را که قبلاً از پس دادن آنها به کابینه مصدق خودداری کرده بود به حکومت زاهدی مسترد می‌داشت^۳ (شمش‌ها به ایران تعلق داشتند و پس از اشغال ایران، متفقین از بیم

1. Denis Wright

2. Sir Roger Stevens

۳. عنوان صحیح آن، «موافقتنامه راجع به حل مسائل مرزی و مالی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران» است. (نک: مجموعه قراردادهای ایران و شوروی، دفتر حقوقی وزارت امور خارجه ایران، صفحات ۲۹۹-۳۰۷).

اما ماجرای شمش‌های طلای ایران، حکایت دیگری است. در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای انگلیس و شوروی، دولت ایران (بر طبق پیمان اتحاد سه‌گانه، مورخ ۱۳۲۰) تمهید کرد که برای تأمین پرداخت‌های ریالی متفقین در ایران، مقداری اسکناس در اختیار آنها قرار دهد. به همین منظور، در اسفند ۱۳۲۱، موافقتنامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان دولت شوروی در تهران به امضا رسید که بر طبق آن، دولت شوروی تعهد کرد که در مقابل ریال‌های دریافتی، چهل درصد ارزش تضمین شده به طلا (دلار آمریکا) و شصت درصد شمش طلا به نسبت دو پنجم و سه پنجم به بانک ملی ایران بپردازد.

پس از پایان جنگ و خارج شدن نیروهای شوروی از ایران، بانک ملی از این بابت مبلغ ۲۰ میلیون دلار (۱۲ میلیون دلار به صورت شمش طلا و ۸ میلیون دلار به صورت دلار اسکناس) از بانک دولتی شوروی بستانکار

آنکه مبادا به دست ارتش آلمان بیفتد آن را به مسکو منتقل کرده بودند.^[۹]

II. تغییر... در استمرار

۱. هیئت هربرت هوور

در ۱۷ اکتبر ۱۹۵۳ (۲۵ مهر ۱۳۳۲) هربرت هوور^[۱۰]، فرستاده ویژه جان فاستر دالس به تهران آمد تا به «مطالعه» سوابق مسأله نفت پرداخته و راه حلی برای سازش طرفین پیدا کند.^[۱۱] وظیفه او تحقق هدف‌های زیر بود:

۱) مشارکت شرکت‌های آمریکایی در استخراج و بهره‌برداری از نفت ایران.

۲) پذیرش اصل ملی شدن نفت ایران، به عنوان عملی انجام شده.

۳) جبران خسارت شرکت سابق نفت ایران و انگلیس.^[۱۲]

هوور در طی اقامت خود در تهران، توانست موافقت اصولی رهبران ایران را برای تأسیس یک کنسرسیوم بین‌المللی نفت با مشارکت شرکت‌های آمریکایی، به دست آورد.^[۱۳] آن‌گاه آمریکا در صدد برآمد تا موافقت انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها را نیز جلب کند.

در ششم دسامبر ۱۹۵۳ (۱۵ آذر ۱۳۳۲) رییس جمهور آیزنهاور و نخست وزیران بریتانیا و فرانسه تشکیل جلسه دادند تا درباره مسأله نفت ایران و کانال سوئز به بحث بپردازند. سازشی که در میان سه قدرت پدید آمد، امکان تأسیس کنسرسیوم بین‌المللی نفت را فراهم ساخت.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۵۳ (۲۵ آذر ۱۳۳۲) پنج شرکت آمریکایی (استاندارد اوایل، نیوجرسی، سوکونی و اکیوم اوایل، استاندارد اوایل، کالیفرنیا، گلف اوایل و تگزاس اوایل)، شرکت نفت فرانسه (CFP)، شرکت هلندی رویال داج شل و شرکت انگلیسی بی پی

→

شد. دولت شوروی با وجود درخواست‌های مکرر مصدق، از استرداد این شمش‌ها خودداری کرد، و سرانجام در هفته دوم خرداد ۱۳۳۴، آن را به دولت ایران مسترد کرد. (نک. تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، انتشارات عطایی، صفحه ۳۸۵). و.

(یعنی بریتیش پترولیوم؛ پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آمریکا و بریتانیا اصل ملی شدن نفت ایران را پذیرفتند و از این رو شرکت سابق نفت ایران و انگلیس به علل اجتماعی، تغییر نام داد و به بریتیش پترولیوم تبدیل شد) گرد آمدند تا درباره طرح مشترک خود به گفتگو بپردازند. این مذاکرات در ۹ آوریل ۱۹۵۴ (۲۰ فروردین ۱۳۳۳) به تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی انجامید که بایستی قراردادی با دولت ایران امضا کند.^[۱۵] در این کنسرسیوم جدید، بریتیش پترولیوم ۴۰ درصد، رویال داچ شل ۱۴ درصد، شرکت‌های آمریکایی ۴۰ درصد^[۱۶] و کمپانی شرکت نفت فرانسه ۶ درصد سهام را در اختیار داشتند.^[۱۷]

۲. قرارداد ایران و کنسرسیوم

در ۶ فوریه ۱۹۵۴ (۱۷ بهمن ۱۳۳۲) تورکیلد رieber^۱ (رئیس سابق شرکت نفت تگزاس^[۱۸]) و مشاور سابق نفتی بانک بین‌المللی عمران و توسعه) بنا به دعوت دولت ایران به تهران آمد تا به عنوان مشاور اقتصادی به حکومت زاهدی کمک کند. چند روز بعد، مشاور دیگری به نام داون پورت^۲ (حقوقدان آمریکایی) نیز به او پیوست.^[۱۹] این دو مشاور زمینه را برای آمدن یک هیئت ۲۰ نفری از شرکت‌های مختلف در ۱۱ فوریه ۱۹۵۴ (۲۲ بهمن ۱۳۳۲) آماده ساختند (۷ نماینده از بی پی، ۹ نماینده از شرکت‌های آمریکایی، ۲ نماینده از شل و ۲ نماینده از شرکت نفت فرانسه). این هیئت پس از مطالعه شرایط از سرگیری تولید نفت آبادان، چند روز بعد ایران را ترک کرد.^[۲۰] در ۱۳ مارس ۱۹۵۴ (۲۲ اسفند ۱۳۳۲) یک کمیسیون فنی توسط دولت ایجاد شد^۳ تا با همکاری مشاوران آمریکایی به مطالعه شرایط مذاکره با کنسرسیوم بپردازد. یکی از اعضای کمیسیون فنی،^۴ آقای فؤاد روحانی، درباره رفتار مشاوران آمریکایی استخدام

1. Torkild Rieber

2. Daven Port

۳. کمیسیون مشورتی در سطح وزرا با عضویت این افراد: عبدالله انظام (وزیر خارجه)، دکتر علی امینی (وزیر دارایی)، دکتر شادمان (وزیر اقتصاد)، حاج محمد نمازی (به عنوان کارشناس صنعت نفت آمریکا)، و شرکت موقت نصرالله انظام (سفیر ایران در واشنگتن) و علی سهیلی (سفیر ایران در لندن). و.

۴. دکتر فؤاد روحانی سمت مشاور را در این کمیسیون داشت. و.

شده توسط دولت می نویسد:

«مشاوران به طور کلی همیشه بحث را به مزایایی که ایران از فروش بسیار زیاد نفت عایدش می شد می کشاندند، و این که این ممکن نبود مگر از طریق سازش با شرکتهای بزرگ و از این رو ایران بایستی شرایط کمپانی ها را بپذیرد...»^[۲۱]

در جلسه ۲۴ مارس ۱۹۵۴ (۴ فروردین ۱۳۳۳) دکتر علی امینی وزیر دارایی ایران، شرایط پیشنهادی کنسرسیوم نفت را پذیرفت، و در ۱۰ آوریل ۱۹۵۴ (۲۱ فروردین ۱۳۳۳) شورای وزیران یک کمیسیون مرکب از دکتر امینی، مرتضی قلی بیات (رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران) و [فتح الله] نوری اسفندباری (عضو شورای عالی برنامه) را مأمور کرد تا پس از انجام مذاکرات لازم با کنسرسیوم بین المللی، به توافق مورد نظر دست یابند.^[۲۲] فردای آن روز، نمایندگان کنسرسیوم (اورویل هاردین^۱ و هاوارد پیج^۲ از شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی، ج. ه. لادون^۳ از شرکت رویال داچ شل و ه. ا. اسنو^۴ از بریتیش پترولیوم) وارد پایتخت ایران شدند!^[۲۳]

مذاکرات میان امینی و نماینده کنسرسیوم [هاوارد پیج] به مدت سه ماه در تهران به درازا کشید و در پایان ماه اوت ۱۹۵۴ (اوایل شهریور ۱۳۳۳) موافقتنامه از سوی هر دو طرف آماده شد.^[۲۴] با این همه، مخالفت هایی با این قرارداد از سوی مردم نشان داده شد. در ۲۹ اوت ۱۹۵۴ (۷ شهریور ۱۳۳۳) دهها افسر، کارگر و آموزگار که متهم به ممانعت از تصویب قرارداد جدید بودند، بازداشت شدند. در ۲۲ شهریور ۱۳۳۳، تعداد افراد بازداشت شده تا ۶۰۰ نفر افزایش یافت که ۱۳۰ نفر آنها از کارگران پالایشگاه آبادان بودند.^[۲۵] بنابراین در فضایی از وحشت و ارباب پلیسی بود که قرارداد نهایی در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۴ (۲۸ شهریور ۱۳۳۳) میان امینی و نماینده کنسرسیوم بین المللی [هاوارد پیج] به امضا رسید.^[۲۶]

کمیسیون تحقیق پارلمانی فرانسه در گزارش آبان ۱۹۵۳ خود درباره این قرارداد

می نویسد:

1. Orville Hardin
3. J. H. Loudon

2. Howard Page
4. H. E. Snow

«با این حال شرکت‌های آمریکایی موفق شدند با بهره‌گیری از بحران نفت ایران در سال ۱۳۳۰، سلطه خود را بر خاورمیانه مسجل سازند. در واقع، فقط مداخله آمریکا توانست مصدق را سرنگون کند و نتیجه این همبستگی، ورود شرکت‌های آمریکایی با ۴۰ درصد سهام در کنسرسیوم بین‌المللی بود که در ۱۳۳۳ برای بهره‌برداری و استخراج امتیازات سابق شرکت نفت ایران و انگلیس تشکیل گردید.» [۲۷]

اما اجرای قرارداد منعقد شده با کنسرسیوم مشروط به تصویب آن توسط پارلمان ایران بود، و از این رو انتخابات سال ۱۳۳۳ می‌بایست مطابق میل رژیم کودتا انجام گیرد.

۳. انتخابات در چشم جهان آزاد

دولت زاهدی برای آن‌که ظاهری قانونی به کابینه خود بدهد در اسفند ۱۳۳۲ انتخابات مجلس شورای ملی را به همان شیوه‌ای که حکومت را به دست آورده بود برگزار کرد.

هفته نامه «تایم» آمریکا این انتخابات را چنین توصیف می‌کند:

«شهر تهران در مدت سه روز، ۱۲ نماینده خود را برای مجلس شورای ملی انتخاب کرد (...). بنا به سنت ایرانی، همه چیز با تقلب نسبتاً آشکاری بخوبی سپری شد. پیش از آن‌که اولین رأی‌دهنده ورقه رأی خود را به صندوق بیندازد، هر ۱۲ نفر نماینده خوشبخت قبلاً «انتخاب» شده بودند. همگی از طرفداران سرلشگر زاهدی بودند (...). یک رأی‌دهنده، رأی خود را انداخت و بعد سه مرتبه با احترام به صندوق تعظیم کرد. وقتی از او پرسیدند چرا این کار را می‌کند گفت: «این صندوق یک جعبه جادویی است؛ آدم به نفع مصدق رأی می‌دهد ولی در داخل صندوق رأی تبدیل به ورقه‌ای به نفع زاهدی می‌شود» (...).

«غولی با ریش تویی سیاه به اسم شعبان جعفری، بی‌آنکه حکومت از او بخواهد، همراه با رفقای گردن کلفت خود، به حوزه‌های رأی‌گیری هجوم می‌برد. او که به شعبان

بی‌مخ معروف است، از محله‌های پست تهران برخاسته و قبلاً قهرمان کشتی^۱ بوده است. این مرد بی‌مخ، اکنون برای آن‌که وفاداری خود را نسبت به زاهدی نشان دهد گردن کلفت‌های چاقوکش خود را به حوزه‌های رای‌گیری هدایت می‌کرد. به راحتی رأی‌دهنده‌ها را از صف انتظار بیرون می‌آورد و جیب‌های آنان را می‌گشت. اگر رأیی برخلاف زاهدی در جیب آنان پیدا می‌کرد یا کتک مفصلی به آنان می‌زد یا با چاقو زخمی‌شان می‌کرد و آنگاه اگر طرف زنده مانده بود او را به نزدیکترین پلیس تحویل می‌داد تا بازداشتش کند و به زندان ببرد.^[۲۸]

بدین ترتیب بود که انتخابات به سبک دموکراسی غربی که از سوی «جهان آزاد» تحمیل شده بود، برگزار گردید.

و همین نمایندگانی که با چنین انتخاباتی سر از صندوقهای رأی در آورده بودند، در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴ (۲۹ مهر ۱۳۳۳) با ۱۱۳ رأی موافق در مقابل ۵ رأی مخالف (متعلق به کسانی که احتمالاً زیاده از حد میانه‌رو بودند!) قرارداد امضا شده با کنسرسیوم را تصویب کردند و درباره سرنوشت کشور تصمیم گرفتند.^[۲۹]

۴. مواد قرارداد ایران و کنسرسیوم

مهمترین مواد قرارداد میان دولت ایران و کنسرسیوم بین‌المللی را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

(۱) طرف‌های این قرارداد عبارتند از کنسرسیوم بین‌المللی ثبت شده در لندن تحت نام «ایرانین اویل پارسیپیتز لیمیتد»^۲ مرکب از شرکت‌های بریتیش پترولیوم (۴۰ درصد سهام)، رویال داچ شل (۱۴ درصد سهام)، گلف اویل (۷ درصد)، موبیل اویل (۷ درصد)، استاندارد اویل نیوجرسی (۷ درصد)، سوکال (۷ درصد)، تکزاکو (۷ درصد) شرکت نفت فرانسه (۶ درصد)، ایریکون^۳ (۵ درصد) از یک طرف، و دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران^[۳۱] از طرف دیگر، منعقد می‌گردد.

۱. ورزشکار باستانی. و.

۲) دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران مالک معادن و تأسیسات نفت هستند.

۳) ایرانین اوپل پارسیپنتز لیمیتد» دو شرکت استخراج («شرکت‌های عامل را که برای شرکت ملی نفت ایران کار می‌کنند) تأسیس می‌نماید.

این دو شرکت شامل یک شرکت استخراج و تولید و یک شرکت پالایش است. [۳۲]

۴) هر شرکت عضو کنسرسیوم، شرکت بازرگانی خاص خود را تأسیس می‌کند که هر سال باید مقدار نفت خامی را که نیاز دارد اعلام کند. تولید کلی نفت برحسب نیازهای اعلام شده مشخص خواهد شد. [۳۳]

۵) این قرارداد برای یک دوره ۲۵ ساله از تاریخ اجرای قرارداد است، اما کنسرسیوم می‌تواند سه بار و هر بار برای مدت ۵ سال آن را تمدید کند. [۳۴]

۶) مبلغی معادل ۱۲/۵ درصد تولید سالانه نفت (به قیمت‌های اعلان شده) از سوی کنسرسیوم به شرکت ملی نفت ایران به عنوان «پرداخت ثابت» پرداخت می‌شود.

۷) دولت ایران مالیاتی معادل ۵۰ درصد از سود کنسرسیوم را وصول می‌کند. مبلغ (ذکر شده در ماده ۶) جزئی از همان ۵۰ درصد خواهد بود. [۳۶]

۸) کنسرسیوم می‌تواند به احداث خطوط راه آهن، جاده‌ها، بندرها، فرودگاه‌ها و خطوط تلگراف و تلفن پردازد. دولت ایران نمی‌تواند از اعطای اجازه برای احداث تأسیسات فوق‌الذکر «بدون ذکر دلیل»، امتناع یا تأخیر کند. [۳۷]

آشکارا پیداست که در مواد این قرارداد، یگانه «امتیاز» کسب شده توسط دولت ایران، افزایش میزان وصول مالیات از سود کنسرسیوم است. برعکس، این قرارداد، قانون ملی شدن نفت را نادیده می‌گرفت زیرا این شرکت‌هایی خارجی بودند که به استخراج و بهره‌برداری زیرزمین و نفت ایران مشغول می‌شدند و بویژه مقدار لازم تولید و قیمت و مقصد فروش را خودشان تعیین می‌کردند.

۵. قرارداد رفع خسارت

مذاکرات درباره جبران خسارت شرکت سابق (بریتیش پترولیوم آینده) در ۲۰ آوریل ۱۹۵۴ (۳۱ فروردین ۱۳۳۳) میان دکتر امینی، (وزیر دارایی) سراستیونس (سفیر

انگلستان در تهران) و اسنو (مدیر شرکت سابق) آغاز شد.^[۳۸] در ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۴ (۹ مرداد ۱۳۳۳) دولت آمریکا پذیرفت که طی مدت ده سال، مبلغ کلی ۲۵ میلیون لیره به عنوان خسارت به شرکت سابق بپردازد^[۳۹]، و دولت ایران نیز پذیرفت که مبلغ ۲۱ میلیون لیره به عنوان خسارت کلی برای استهلاک دیون تأسیسات متعلق به شرکت سابق، غرامت پرداخت کند. واریز این مبلغ بایستی تا سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) پایان می پذیرفت. در آن تاریخ، مجموع مبلغ پرداخت شده توسط شرکت‌ها و دولت‌های مختلف - و بویژه دولت ایران - به بریتیش پترولیوم (شرکت سابق) به عنوان جبران خسارت، بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار می شد.^[۴۰]

حقیقت آن است که از لحاظ قانونی، این مبلغ به دولت ایران تعلق داشت زیرا مالک ثروت‌های خویش بود، و نه به بریتیش پترولیوم که امتیاز آن لغو شده بود. بدین ترتیب نه تنها قدرت‌های سرمایه‌داری و شرکت‌های عضو کنسرسیوم در عمل از اصل ملی شدن نفت تخطی کردند، بلکه به خاطر یک ملی شدن ظاهری و صوری، پرداخت خسارت را به دولت ایران تحمیل نمودند!

III. پیمان سنتو، حمایتی از شرکت‌های نفتی

نتیجه نفوذ پیوسته رو به افزایش امپریالیسم آمریکا در کنترل ثروت‌های نفتی خاورمیانه، ایجاد یک سازمان نظامی جمعی با هدف حفظ منافع آمریکا (هم نفتی و هم معدنی [منابع معدنی منطقه] و استراتژیک، مثلاً ایران) در برابر «خطر کمونیسم» (در داخل و خارج) در کشورهای منطقه و پر کردن جای خالی اتحادهای نظامی پیشین بریتانیا بود.^[۴۱] در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ (۱۵ اسفند ۱۳۳۳)، یک قرارداد نظامی در این راستا میان ترکیه و عراق امضا شد که بریتانیا نیز در ۴ آوریل (۱۴ فروردین ۱۳۳۴) به آن پیوست. پاکستان هم در ۲۳ آوریل ۱۹۵۵ (۲ اردیبهشت ۱۳۳۴) به نوبه خود عضویت این پیمان را پذیرفت. اما بدون عضویت ایران، هدف آمریکاییان حاصل نمی شد. سپهد زاهدی برای تصمیم‌گیری در این باره تردید داشت. از این رو، در اثر فشار آمریکایی‌ها، حسین علاء که موافق این پیمان نظامی بود و به داشتن گرایش‌های آمریکایی شهرت

داشت جای او را گرفت و نخست‌وزیر شد.^۱

بوچکارف^۲ در این باره می‌نویسد:

«حسین علاء در ابتدا طرفدار عضویت ایران در این پیمان بود، ولی یک جریان نیرومند هوادار بی‌طرفی، در میان محافل رهبری ایران علیه او وجود داشت (...). در آغاز اکتبر ۱۹۵۵ (اواسط مهر ۱۳۳۴) سفیر آمریکا در تهران با حسین علاء ملاقات کرد و تهدید نمود که اگر ایران عضویت این پیمان را نپذیرد، در ارتش «تفرقه» ایجاد می‌شود. هواداران پیمان بغداد از این حرکت خشن برای اعمال فشار دربار شاه استعفا کردند و ایران اعلام کرد که تصمیم گرفته است عضو پیمان شود.» [۴۲]

بدین سان با عضویت ایران در این پیمان [۱۹ مهر ۱۳۳۴]، تولد پیمان بغداد رسماً اعلام شد.

با این حال، با بیرون رفتن عراق از این پیمان در سال ۱۳۳۸ - که نتیجه تغییر رژیم در آن کشور بود و سلطنت سرنگون گردید - پیمان بغداد به «سازمان پیمان مرکزی» [سنتو] تغییر نام داد.^۳ بریتانیا مشارکت در پیمان را به عنوان عضو رسمی پذیرفت، حال آنکه آمریکا ترجیح داد بی‌آنکه رسماً عضو شود تمام فعالیت‌های این پیمان را تحت نظر داشته باشد و سرپرستی کند.^۴ اهمیت نقش ایران در سنتو به هیچ روی قابل چشم‌پوشی نیست. در واقع، ایران توانست به علت موقعیت سیاسی و استراتژیک خود، منافع نفتی و نظامی سرمایه‌داری بین‌المللی را حداقل در منطقه خلیج فارس تضمین کند. [۴۳]

۱. سبهد زاهدی در ۱۶ فروردین ۱۳۳۴

2. Botchcharev

۳. دولت عراق در ۲۵ مارس ۱۹۵۹ (۴ فروردین ۱۳۳۸) از پیمان بغداد خارج شد، چراکه رژیم عبدالکریم قاسم بساط حکومت سلطنتی عراق را برچیده بود. از تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۹ (۲۷ مرداد ۱۳۳۸) نام پیمان بغداد به سازمان پیمان مرکزی (سنتو) تغییر یافت. و.

۴. عضویت آمریکا به صورت «عضو ناظر» بود. و.

یادداشت‌ها

۱. بنگرید به مصاحبه با دکتر کشاورز در بخش پیوست.
2. International Commission of Jurists, *Human Rights and The Legal System in Iran*, Genève, 1976, P. 7.
- نیز بنگرید به سلامتیان، همان، ص ۱۶۲.
3. In: EISENHOWER: op. cit., P. 201-202
۴. «اصل چهارم»، یک برنامه کمک به کشورهای توسعه نیافته بود که ترومن آن را به مورد اجرا گذاشت. در این مورد بنگرید به:
William WARNE, *Mission for peace: piont 4 in Iran Bobbs-Merril Company*, New York, 1956.
۵. آیزنهاور، همان، ص ۲۰۲
۶. نیویورک تایمز، ۶ دسامبر ۱۹۵۳.
۷. روحانی، همان، ص ۴۱۴-۴۱۵
8. Walter Z. LAQUER, *The Soviet Union and the Middle East*, London, 1959, P. 207.
۹. فیروز کاظم‌زاده، «روابط ایران و شوروی» در:

The Soviet Union and the Middle East - the post - World war II Era, Stanford, California, Edited by Lederer & Vucinich Hoover Institution Press, 1974, PP. 55-78.

۱۰. هربرت هوور پسر رئیس جمهور اسبق آمریکا [هربرت کلارک هوور]، مشاور ویژه جان فاستر دالس در امور نفت. بود. او در سال ۱۳۲۳ در ایران اقامت داشت.

11. SHWADRAN , op. cit., P. 180.

نیز بنگرید به Sutton، همان، ص ۳۱۶.

۱۲. در نامه ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۵ (۲۲ تیر ۱۳۴۴) جان فاستر دالس به امانوئل سلر (رئیس کمیسیون حقوقی سنا) آمده است:

« کمی پس از به قدرت رسیدن زاهدی، من از آقای هربرت هوور خواهش کردم که به تحقیقات مقدماتی برای یافتن پایه و شالوده‌ای منطقی بپردازد تا این اختلاف را حل کند. برای یافتن چنین مبنایی، در نظر گرفتن چند حقیقت موجود لازم بود (...). اولاً، بایستی این واقعیت پذیرفته می‌شد که دولت ایران تأسیسات نفتی را ملی کرده بود و هر راه حل عملی بایستی لزوماً بر پایه این اصل باشد. ثانیاً هیچ پیشنهادی معتبر نبود مگر آن که پرداخت خسارت ناشی از ملی شدن را به شرکت سابق نفت تضمین می‌کرد (...). از نظر آمریکا لازم بود که از آن پس راه برای مشارکت شرکت‌های آمریکایی گشوده شود.»

(به نقل از: روحانی، همان، ص ۴۲۱-۴۲۲)

۱۳. اوکانر می‌نویسد:

«هربرت هوور با پذیرش و سپاس از خدماتش و بدون این که هرگز علناً افکارش را درباره سیاست خارجی بیان کند، به سمت معاون وزارت خارجه منصوب شد.» (O'Connor، همان، ص ۲۲۹)

۱۴. آیزنهاور می‌نویسد:

«تحت ترتیبات خاص وزارت دادگستری مبتنی بر ضرورت امنیت [منافع] ایالات متحده آمریکا، شرکت‌های نفتی آمریکایی در این کنسرسیوم شرکت کردند بدون آن که از تحت تعقیب قرار گرفتن طبق قانون ضد تراست بیمی داشته

باشند.»

«آیزونهاور، همان، ص ۲۰۳»

15. SHWADRAN, op. cit., P. 181.

۱۶. سهام شرکت‌های نفتی آمریکایی به این ترتیب تقسیم شده بود: استاندارد اوایل نیوجرسی (۰.۷٪)، استاندارد اوایل کالیفرنیا (۰.۷٪)، موبیل اوایل (۰.۷٪) تگزاس اوایل (۰.۷٪)، گلف اوایل (۰.۷٪)، ایرکون (مستقل‌ها) (۰.۵٪).

17. SHWADRAN, op. cit., P. 182.

هری مگدوف درباره مشارکت آمریکاییان می‌نویسد:

«در حالی که شرکت‌های آمریکایی قبل از جنگ جهانی دوم کمتر از ۱۰ درصد ذخایر امتیازات نفتی خاورمیانه را در دست داشتند و بریتانیا ۷۴ درصد را در اختیار داشت، این وضعیت اکنون معکوس شده است: آمریکا از این پس حدود ۵۹ درصد را تحت کنترل دارد و سهم بریتانیا به کمی بیش از ۲۹ درصد تنزل کرده است. لازم نیست علل این وارونگی وضع را در فواتری یا کارآیی صنعت نفت آمریکا جستجو کرد، بلکه بیشتر مربوط است به سیاست آن کشور در خاور میانه، استفاده از کمک‌هایی که در طول جنگ جهانی دوم به متفقین کرده بود، برنامه کمک به کشورهای خارجی پس از جنگ، درایت وزارت خارج آمریکا و سایر سازمانهای دولتی آن کشور.»

(Harry MAGDOFF, *L'âge de l'impérialisme*, Paris, Maspéro 1970, P. 43-44.

۱۸. اوکانر درباره ت. ریبر می‌نویسد:

«هواداری بسیار علنی او از هیتلر منجر به استعفای ریبر در سال ۱۹۴۰ شد.»

(O'CONNOR, op. cit., P. 228)

۱۹. روحانی، همان، ص ۴۲۶

۲۰. همان، ص ۴۲۸

۲۱. همان، ص ۴۲۹

۲۲. همان، ص ۴۳۰-۴۳۱

هارولد نیکلسون در نامه مورخ ۸ آوریل ۱۹۵۴ به ساکویل وست می‌نویسد:

«من با آنتونی ایدن در «کارلتون گاردنز» شام خوردم. شام آشتی کنان با سفیر ایران بود. ولتون، هزبرت موریسون و جان مود و اعضای وزارت خارجه نیز حضور داشتند. آنتونی به من گفت که قرارداد مربوط به نفت عملاً تکمیل شده و جز به علت وجود مانع قانونی درباره بنگاه‌های اقتصادی، به تأخیر نمی‌افتد. او گفت که این مسئله حتی از مسأله کانال سوئز مهم‌تر است.»

(Harold Nicolson, *Diaries and Letters, 1945-1962*, London, Collins, 1968, P. 258).

۲۳. ایدن درباره کنسرسیوم می‌نویسد:

«مذاکرات برای تشکیل کنسرسیوم، به نحو اجتناب‌ناپذیری فوق‌العاده پیچیده بود (...). بایستی درباره این که شرکت نفت انگلیس و ایران در برابر چشم‌پوشی از بخشی از منافع خود در نفت ایران، از سایر شرکت‌ها چه چیزی دریافت کند، توافق می‌شد. شرکت‌های نفتی این مسائل را با سرعتی قابل ملاحظه حل کردند. آنهایی که به کنسرسیوم پیوستند، قبول کردند که ابتدا ۳۲ میلیون لیره پردازند، به اضافه سهم آنها از محل صادرات نفت، که مبلغ ۱۸۲ میلیون لیره می‌شد و می‌بایست ۲۰ ساله مستهلک شود.»

(ایدن، همان، ص ۲۴۳)

۲۴. نیویورک تایمز، اول سپتامبر ۱۹۵۴.

25. SUTTON, op. cit., P. 326.

۲۶. روحانی، همان، ص ۴۳۸.

۲۷. کمیسیون تحقیق پارلمان فرانسه، گزارشی درباره شرکت‌های نفتی عامل در فرانسه، پاریس، ۱۰-۱۸، ۱۹۷۴، ص ۷۷.

۲۸. مجله تایم، ۲۲ مارس ۱۹۵۴، به نقل از ش. ژولین، همان، ص ۴۱۴-۴۱۵.

نیز بنگرید به اوکانر، همان، ص ۲۲۸.

۲۹. نیویورک تایمز، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۴.

۳۰. «ایرکون ایجنسی لیمیتد» مرکب از ۹ شرکت مستقل زیر بود:

۱- ریچفیلد اوایل کو، ۲- آمریکن ایندپندنت اوایل کو، ۳- سیگنال اوایل آندگزکو، ۴- گتی اوایل

کو. ۵- تایید واتر اوایل کو، ۶- آتلانتیک ریفاینینگ کو، ۷- استاندارد اوایل کو (اوهایو)، ۸- سان جاسنتو پترولیوم، ۹- هنکوک اوایل کو.

31. Jean-Marie CHEVALIER, *Le nouvel enjeu pétrolier*, Paris, Calmann-Lévy, 1973, P. 53.

32. Idem. P. 53.

به منظور غلبه کردن بر ممنوعیت قانون ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) که اعطای هر گونه امتیاز به خارجیان را ممنوع می‌کرد، در قرارداد با کنسرسیوم قید شده بود که کنسرسیوم مرکب از دو شرکت خواهد بود که برای ایران کار خواهند کرد، یکی در زمینه تولید و دیگری در زمینه پالایش.

۳۳. همان، ص ۵۳

بدین ترتیب تعداد کل شرکت‌های عضو کنسرسیوم به ۱۸ می‌رسید.

۳۴. روحانی، همان، ص ۴۶۵

۳۵. همان، ص ۴۶۵

۳۵. همان، ص ۴۴۴

بر طبق قوانین آمریکا، مبالغ پرداختی از سوی شرکت‌های نفتی به عنوان «حق امتیاز» به کشورهای تولیدکننده نفت، مشمول مالیات بر درآمد نمی‌شود. باری، با توجه به اینکه اصطلاح «حق امتیاز» که استفاده از آن در چارچوب یک امتیاز توجیه پذیر است، نمی‌توانست در این متن مورد استفاده قرار گیرد. به علت پذیرش صوری اصل ملی شدن نفت ایران - طرفین روی اصطلاح «پرداخت ثابت» توافق کردند. اما در واقع اصولاً چیزی تغییر نکرده بود: کنسرسیوم یک «حق امتیاز» به دولت ایران می‌داد و نام آن را «پرداخت ثابت» می‌گذاشت.

۳۶. همان، ص ۴۷۴.

۳۷. امیر علایی، همان، ص ۹۸

۳۸. روحانی، همان، ص ۴۸۲

۳۹. ایدن، همان، ص ۲۴۴

۴۰. روحانی، همان، ص ۵۰۳

41. Pierre FONTAINE, *Le pétrole du Moyen-Orient et les trusts*, Paris, 1960, P. 191.

42. Y. BOTCHKAREV, op. cit., P. 20-21.

۴۳. پتراوول در این باره می‌نویسد:

«دیپلماسی آمریکا کوشش زیادی به خرج داد تا از وجود سنتو که هدف آن حفظ کشورهای تولیدکننده نفت این منطقه در مقابل مداخله خارجی بود ولی در واقع آنها را زیر نفوذ مسلط آمریکا قرار می‌داد، استفاده کند. این تلاش‌های دیپلماتیک موفق شدند ترکیه، پاکستان و ایران را به عنوان اعضای منطقه‌ای این سازمان متحد سازند. تشکیل سنتو در ۱۹۵۵ به آمریکا امکان داد که آزادتر نفس بکشد. اما نباید فراموش کرد که کشورهای اصلی تولیدکننده، به استثنای ایران، از شرکت در این پیمان خودداری کردند چون از منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا بیشتر شاکی بودند تا از خطر فرضی اتحاد شوروی».

(Peter ODELL, *Le pétrole et le pouvoir mondial*, traduction. française, Ed.

Alain Moreau, Paris, 1973, P. 31).

فصل دوم

از مطالبات تا قدرت مالی

۱. اوضاع عمومی در سالهای دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰)

۱. در سطح بین‌المللی

از سالهای دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) فرایند دگرذیسی نظام سرمایه‌داری جهانی، پس از جنگ جهانی دوم تشدید شد و شکل آشکارتری به خود گرفت. این فرایند که به نظر ۱. مندل^۱ آغازگذار از امپریالیسم کلاسیک» به «سومین مرحله سرمایه‌داری» است به طور کلی در عرصه‌هایی ظهور می‌کند که مستقیماً به مطالعه کنونی مربوط شده و به صورت زیر هستند:

۱) کاهش قیمت مواد اولیه و رقابت فراورده‌های مصنوعی و ترکیبی باعث فقر بیشتر صادرکنندگان این مواد می‌شوند. کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته می‌خواهند مواد اولیه را با صنایع بزرگی که بهره‌وری زیادی دارند تولید کنند. بدین ترتیب این پدیده باعث نابودی «تقسیم کار ایجاد شده در قرن نوزدهم می‌شود. در برابر توسعه ناگهانی تولید

1. Mandel

مواد اولیه در کشورهای مادر و استعمارگر و در برابر ناهماهنگی جدید ایجاد شده در اثر تولید مواد اولیه و تولید فراورده‌های نهایی، تقسیم کار رنگ می‌بازد. در همین راستا، ساختار سرمایه انحصارگر خود کشورهای امپریالیستی نیز دچار دگر دیسی شده است. در حالی که صادرکنندگان در کشورهای استعمارگر، در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در زمینه کالاهای مصرفی، زغال سنگ و فولاد تمرکز می‌یافتند، مرکز ثقل صنایع صادراتی پس از بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ و بویژه پس از جنگ جهانی دوم بیش از پیش جابه‌جا شد و جای خود را به ماشین‌آلات، حمل و نقل و کالاهای سرمایه‌ای داد (...). و همین عامل است — نه ملاحظات بشردوستانه سیاسی — که علت وجودی «ایدئولوژی کمک به توسعه» در کشورهای استعمارگر را تشکیل می‌دهد.^[۱]

۲) اگر تا آن زمان سرمایه‌ها اساساً به سوی کشورهای توسعه نیافته هدایت می‌شدند، از آن زمان به بعد، سرمایه‌ها می‌خواهند بیشتر در خود کشورهای سرمایه‌داری به کار افتند و سرمایه‌گذاری بشوند، و این امر نه به دلیل وجود ارزش افزوده بالاتر است — چون بهره‌وری سرمایه‌گذاری در یک کشور توسعه نیافته هنوز بسیار بالاست — بلکه اساساً به دلیل گسترش مبارزات ضد امپریالیستی و مخاطره شدید ناشی از روند خلع ید و ملی کردن در کشورهای توسعه نیافته و نیز به علت ظهور شاخه‌های جدید صنعتی در کشورهای استعمارگر است.^[۲]

۳) در حالی که تا پایان سالهای دهه ۱۹۵۰ سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای توسعه نیافته به سوی بخش‌های تولیدی برای بازارهای خارجی (مواد اولیه صادراتی) هدایت می‌شد، سرمایه‌های خارجی از آن پس — و بنا به دلایلی که ذکر کردم — مایل‌اند به سوی بخش‌های تولیدی برای بازارهای داخلی و منطقه‌ای هدایت شوند. این پدیده جدید باعث دگرگونی شدید در ساختارهای قدیم اجتماعی — اقتصادی این کشورها می‌شود (اصلاحات به اصطلاح ارضی و «انقلاب‌های سبز یا سفید»)، و در عین حال آهنگ صنعتی شدن نابرابر کشورهای توسعه نیافته را تشدید می‌کند.^[۳]

۴) یک واقعیت مهم دیگر، تباهی روابط مبادله‌ای^[۴] میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای تولیدکننده مواد اولیه است.

در واقع، بنا به آمار رسمی، میان سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۸، تعداد کالاهای ساخته شده‌ای که کشورهای توسعه نیافته می‌توانسته‌اند از طریق درآمد صادراتی خود از کشورهای پیشرفته خریداری کنند از ۹۰ درصد به ۶۴ درصد (سال پایه = ۱۹۵۷) تنزل کرده است. این پدیده باعث کاهش بهای مواد اولیه و نیز نرخ سود انحصارات در این بخش‌ها می‌شود. همین موضوع، سرمایه‌گذاران امپریالیست را مجبور می‌کند که بیشتر به سوی بخش‌های صنایع تبدیلی روی آورند.

۲. اوضاع ایران: «انقلاب سفید»

سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) با یک بحران ساختاری عمیق در اقتصاد ایران آغاز شد، ورشکستگی تجار بازار، افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها و فقر کارگران و کشاورزان، فضایی از نارضایتی عمومی پدید آورده بود که «ثبات» سیاسی نظام را به طور جدی تهدید می‌کرد. تظاهرات گسترده دانشجویان و دانش‌آموزان، با همکاری کارگران، نشانه دیگری از این بحران بود.

انتخابات فرمایشی کابینه دکتر اقبال در دی‌ماه ۱۳۳۹ باعث تظاهرات و اعتراضات دانشجویی و دانش‌آموزی شد. اعتصاب دانشجویی بزرگی در دانشگاه تهران علیه حکومت صورت گرفت و در روز ۴ اسفند ۱۳۳۹، هنگامی که نخست‌وزیر (اقبال) برای شرکت در یک مراسم دانشگاهی به دانشگاه تهران رفته بود، هزاران دانشجو به تظاهرات پرداختند و اتومبیل او را آتش زدند.^[۵] دکتر اقبال که نمی‌توانست با جنبش اعتراضی علیه انتخابات فرمایشی که در سراسر ایران رو به گسترش بود مقابله کند، ناچار به استعفا شد و جای خود را به مهندس جعفر شریف امامی داد.^۱

اما شریف امامی نیز ناچار شد در اثر فشار مردم استعفا دهد.^۲ در واقع، روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ تظاهراتی با حضور بیش از ۱۰ هزار نفر از معلمان در تهران ترتیب

۱. کابینه اقبال در ۶ شهریور ۱۳۳۹ استعفا کرد و جعفر شریف امامی در ۷ شهریور مأمور تشکیل کابینه جدید شد. و.

۲. شریف امامی در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰ استعفا کرد. و.

داده شد که به خاطر خواسته‌های صنفی و درخواست افزایش حقوق و نیز برای اعتراض علیه سیاست سرکوبگرانه حکومت، دست به اعتصاب زده بودند. ارتش و پلیس بی‌درنگ به تظاهرکنندگان حمله کردند و یک معلم در اثر گلوله به قتل رسید.^۱ گسترش اعتصابات و تظاهرات در پی قتل این معلم، حکومت شریف امامی را در ۱۷ اردیبهشت ناچار به استعفا کرد.^[۶]

دو روز بعد [۱۶ اردیبهشت]، شاه در اثر فشار آمریکایی‌ها، دکتر امینی^[۷] را مأمور تشکیل کابینه کرد. امینی چند روز پس از اعتصاب خود، از شاه درخواست کرد تا مجلس تشکیل شده بر اساس انتخابات فرمایشی را منحل کند، و قول داد که انتخابات آزادی برگزار خواهد کرد. امینی در یک سخنرانی طولانی در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ از رادیو [تهران]، درباره بحران اقتصادی کشور اظهار داشت: «مسئله اصلی اقتصادی در ایران که تقریباً تمام مردم را دچار مشکل کرده است، سطح زندگی بسیار پایین مردم و کمبود کالاهای اساسی است. قیمت‌های بسیار بالای مواد غذایی، صعود شدید هزینه زندگی به طور کلی، کمبود مسکن مناسب، اجاره‌های بسیار بالا و بالاخره ناشایستگی مقامات مسئول برای اجرای یک برنامه دقیق و عملی به منظور پایین آوردن و تثبیت قیمت‌ها و مهار کردن تورم تهدیدکننده، اینها فوری‌ترین مشکلات و مهم‌ترین مسائلی هستند که باید مورد بررسی قرار گیرند.»

وامینی درباره مبارزه با فساد و برنامه اصلاحات خود، تاکید کرد: «پول‌های کلانی به جیب سوداگران نامشروع رفته، و میلیون‌ها دلار به حساب‌های مخفی در بانک‌های سوئیس یا آمریکا حواله شده است؛ (...) باید جلوی معاملات نامشروع و فساد را گرفت. با پشتیبانی ملت، من می‌توانم فساد را ریشه‌کن کنم، فقط با کمک ملت است که می‌توانم به جهادی حقیقی برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی لازم بپردازم. من رسماً

۱. در تاریخ مزبور، تعداد زیادی از آموزگاران و دبیران مدارس در برابر مجلس (میدان بهارستان) دست به تظاهرات زدند و دکتر خانعلی (دبیر دبیرستان جامی) بر اثر شلیک گلوله سرگرد شهرستانی (رییس کلانتری میدان بهارستان) به قتل رسید. کابینه شریف امامی در مجلس استیضاح شد و وی در ۱۴ اردیبهشت استعفا کرد. (نک: تاریخ معاصر ایران، جلد سوم، انتشارات عطایی، صفحه ۱۷۷). و.

به ملت هشدار می‌دهم: آنهایی که منافعشان در اثر برنامه اصلاحات من به خطر افتاده است توطئه خواهند کرد تا مرا سرنگون کنند...»^[۸]

دکتر امینی با کلامی آزادی‌خواهانه سخن گفت تا تنش موجود را کاهش دهد. مثلاً برای اولین بار پس از کودتا، به جبهه ملی اجازه داد که در ۳۰ تیر ۱۳۴۰ میتینگ را در استادיום بزرگ جلالیه [پارک لاله فعلی] برگزار کند که بیش از صد هزار نفر در آن شرکت کردند.^[۹] همچنین به کمک حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی خود (که گرایش‌های سوسیال دموکرات داشت) پایه‌های اصلاحات ارضی را که آمریکایی‌ها مایل به تحقق آن در ایران بودند پی‌ریزی کرد.

با این وصف، طولی نکشید که امینی هم با شاه اختلاف پیدا کرد، زیرا شاه نمی‌توانست برنامه اصلاحات او را بپذیرد و او را رقیب خطرناکی برای خود تلقی می‌کرد. امینی همچنین با روشنفکران و دانشجویان که، مهم‌تر از هر چیز، خواستار برگزاری انتخابات آزاد بودند، درگیر شد. بدین سان بود که پس از اخراج چند دانش‌آموز مبارز از دبیرستان بزرگ دارالفنون تهران، یک اعتصاب همبستگی در روز اول بهمن ۱۳۴۰ در دانشگاه تهران و تمام دبیرستان‌های پایتخت ترتیب داده شد.

در پی اعلام این اعتصاب، چتربازان برگزیده ارتش در همان روز به دانشگاه تهران حمله کردند و به سرکوب و حشیاانه اعتصابیون پرداختند.^[۱۰] دکتر فرهاد (رئیس دانشگاه تهران) که از این تجاوز و حشیاانه و غیرمنتظره غافلگیر شده بود، در نامه‌ای به دکتر امینی نوشت:

«به دنبال مکالمه‌ای که امروز صبح ساعت ۱۱ داشتیم، سربازان و چتربازان دانشگاه تهران را اشغال کردند. هیچ دلیلی برای نقض حقوق دانشگاه و تجاوز به حریم دانشگاه وجود نداشته است. سربازان و چتربازان پس از ورود [به محوطه دانشگاه] به پسران و دختران به یکسان حمله بردند؛ (... تعداد زیادی از دانشجویان تا سرحد مرگ کتک خوردند. من هرگز تا این حد خشونت، سببیت و وحشی‌گری از سوی نیروهای دولتی را، نه دیده و نه شنیده‌ام. بعضی از دانشجویان دختر در کلاسهای درس، مورد تجاوز سربازان قرار گرفته‌اند. واریسی ساختمان‌های دانشگاه منظره‌ای را به ما نشان داد که قابل

قیاس با حمله ارتشی وحشی به هنگام هجوم به سرزمین دشمن بود. کتاب‌ها پاره شده‌اند، قفسه‌ها شکسته‌اند، ماشین‌های تحریر خرد شده‌اند، وسایل آزمایشگاه‌ها دزدیده یا ویران شده‌اند، دفترها، نمکت‌ها، صندلی‌ها، درها و پنجره‌ها و حتی دیوارها با وحشی‌گری سربازان ویران شده‌اند (...). تمام رؤسای دانشکده‌ها و خود من استعفای خود را تقدیم شما می‌کنیم و تا وقتی که مسئولان این وحشیگری به مجازات نرسیده‌اند این استعفا معتبر خواهد بود.»^[۱۱]

می‌توان از خود پرسید که چه کسی به سربازان و چتربازان دستور اشغال دانشگاه را داده بود! همه نشانه‌ها حاکی از آن است که چنین دستوری نمی‌توانست از طرف امینی باشد زیرا این امر باعث سقوط او شده بود. فرض نزدیک به حقیقت آن است که این دستور از سوی دربار بوده است.

حقیقت مطلب آن است که شاه تصمیم گرفته بود با دو رقیب تسویه حساب کند: دکتر علی امینی که به اصلاحاتی دست زده بود که بعدها شالوده «انقلاب سفید» را تشکیل داد، و سپهبد تیمور بختیار (ملقب به «جلاد» از سوی مردم) بنیانگذار و اولین رئیس ساواک که توانسته بود از طریق ارباب، بر تمامی حیات سیاسی کشور مسلط بشود، و در پی ملاقات با کندی (رئیس جمهور آمریکا) در سال ۱۳۳۹، تصمیم گرفته بود با کمک ساواک و عشایر بختیاری که خود به آنها تعلق داشت یک جمهوری طرفدار آمریکا در ایران به وجود آورد.^[۱۲] شاه موفق شد با مانورهای ماهرانه، موقتاً از شر بختیار خلاص شود. او در خرداد ۱۳۴۰ بختیار را از مقام ریاست ساواک برکنار کرد و در ۶ بهمن ۱۳۳۹ او را به ژنو تبعید نمود.^[۱۳]

اما برای خلاص شدن از دست امینی، شاه نیاز به کنار آمدن با کندی داشت. از این رو، شاه در فروردین ۱۳۴۱ رهسپار آمریکا شد تا از کندی تقاضای کمک اقتصادی کند و به او پیشنهاد دهد که حاضر است در نبود امینی به اصلاحات او ادامه دهد.^[۱۴]

سپس در ۲۵ تیر ۱۳۴۱ امینی را به دربار احضار کرد و به او دستور داد استعفا دهد. امینی که اعتبار خود را نزد مردم از دست داده بود ناچار به پذیرش استعفا شد و شاه دوست خود اسدالله علم را به نخست‌وزیری منصوب کرد.

وقتی امینی کنار رفت، شاه مسئولیت اجرای «انقلاب سفید» انگيخته از سوی آمریکاییان و شروع شده توسط امینی و حسن ارسنجانى را - که کشاورزان به او «حسن جونى» می‌گفتند - شخصاً برعهده گرفت. ^[۱۵] این اصلاحات برای سرمایه‌داری ایران ضرورت داشت، زیرا تمرکز ثروت در دست قشری محدود و غیرمولد (یعنی مالکان ارضی آسیایی - سرمایه‌دار) و محدودیت بازار داخلی و ساختار عقب‌مانده روستاها که مانع افزایش میزان سود سرمایه‌های می‌شد، اینها عواملی بودند که باعث می‌شدند با انجام اصلاحات ارضی، سرمایه‌ها در بخش‌های تولیدی اقتصاد ایران به کار افتند و راه بازارهای داخلی و خارجی را پیش گیرند.

شاه در ششم بهمن ۱۳۴۱ برای ایجاد یک شالوده قانونی و مردمی جهت اصلاحات خود یک همه‌پرسی برگزار کرد. برپایی این همه‌پرسی، با توجه به فقدان هرگونه آزادی، با مخالفت دانشجویان و محافل مذهبی که به خصلت خودکامه این عمل اعتراض داشتند، روبرو گردید. اوج مخالفت با طرح شاه - کندی، شورش‌ها و تظاهرات بزرگ خرداد ۱۳۴۲ [و بویژه روز ۱۵ خرداد] در تمام شهرهای ایران بود. در تهران، صدها هزار تظاهرکننده ساعت‌های متمادی به درگیری با واحدهای نخبه‌گارد شاهنشاهی پرداختند که مردم را به مسلسل بستند: «در حالی که تانک‌ها و زره‌پوش‌ها به میان تظاهرکنندگان می‌روند، خمپاره‌ها فضایی از وحشت به وجود آورده‌اند. انبوه مردم وحشت‌زده از جایی پراکنده می‌شوند و در جایی دیگر دوباره گرد هم می‌آیند «پیکارها» سه روز ادامه می‌یابد. تعداد قربانیان در سراسر کشور بسیار زیاد است و یک روزنامه چاپ تهران می‌نویسد که حدود هزار تا ۹ هزار نفر از نیروهای مخالف شاه هواداری می‌کنند.» ^[۱۶]

البته این مهمترین نهضت مردمی از زمان کودتای ۱۳۳۲ بود، اما خشونت سرکوب نیز به همان اندازه شدید بود. از آن پس، شاه توانست با اطمینان به اجرای برنامه خود بپردازد.

انقلاب سفید هدف‌های زیر را دنبال می‌کرد:

- (۱) اجرای اصلاحات ارضی محدود و از میان بردن مالکیت‌های بزرگ ارضی نیمه سرمایه‌داری به منظور ایجاد امکانات جدید.

۲) انهدام کشاورزی سنتی به سود شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری کشاورزی - صنعتی.

۳) کاستن از نارضایتی عمومی برای احتراز از «انفجار» اجتماعی با اعطای بعضی امتیازات بسیار محدود به کارگران و کشاورزان.

۴) سرمایه‌گذاری سودآور (قابل تحمل از سوی سرمایه‌داری بین‌المللی) درآمدهای نفتی و سرمایه‌های خارجی در بعضی بخش‌های صنعتی.

اصلاحات ارضی که شالوده انقلاب سفید را تشکیل می‌داد، به ترتیب زیر انجام گرفت:

در مرحله اول که سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ را شامل می‌شد، دولت بخشی از زمین‌های مالکان بزرگ ارضی را خریداری کرد. آنگاه آنها را به کشاورزانی فروخت که بایستی قیمت آن را طی اقساط ۱۵ ساله بپردازند. اما این قانون فقط شامل حال کشاورزان می‌شد که ده سال بود زمینی را کشت می‌کردند و ۸ درصد کشاورزان ایران را تشکیل می‌دادند. در مرحله دوم که ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۶ را در برمی‌گرفت، به مالکان امکان داده می‌شد که زمین‌های اضافی خود را به کشاورزان یا به دولت بفروشند یا به آنها اجاره دهند یا به تشکیل شرکت‌های کشاورزی [تعاونی] بپردازند که سهام آنها میان مالکان، زارعان و دولت تقسیم شود. اما اکثر کشاورزانی که از همین شرکت‌های تعاونی وام گرفته بودند تا بتوانند سهم خود را پرداخت کنند، مجبور شدند به عنوان کارگر کشاورزی برای مالکان سابق یا دولت به کار بپردازند تا به این ترتیب وام آنان مستهلک شود. بدین ترتیب بود که در بلندمدت، اکثر آنان زمین‌های خود را دوباره به مالکان سابق که اداره‌کنندگان جدید شرکت‌ها شده بودند فروختند و روستاها را ترک کردند. بدین سان فقط حدود ۵ درصد از مجموع کشاورزان به برکت «انقلاب ارضی» صاحب زمین شدند. در مورد مالکان نیز باید گفت؛ آنهایی که ضرورت تغییرات را «درک کرده بودند»، با استفاده از سرمایه‌ای که از فروش زمین به دولت به دست آورده بودند به فعالیت‌های صنعتی پرداخته یا شرکت‌های کشت و صنعت تشکیل دادند، اما اقلیتی که سعی کرد در برابر تغییرات مقاومت کند سرکوب شد. سومین و آخرین مرحله اصلاحات از ۱۳۴۶ آغاز می‌شد و

مبنتی بود بر تشویق توسعه شرکت‌های سرمایه‌داری سهامی و کشت و صنعت از طریق اقدامات دولتی.

اصلاحات یاد شده به نابودی مالکان بزرگ ارضی نیمه سرمایه‌دار و به سود شرکت‌های بزرگ کشت و صنعت و تشکیل یک قشر ممتاز کشاورز که مشتریان خوبی برای بازار فراورده‌های صنعتی بودند انجامید. بدین سان اصلاحات ارضی تا حدی به صنعتی شدن کشور از طریق تزریق دلارهای نفتی که امکانات سرمایه‌گذاری‌های تولیدی را فراهم کرد منجر شد. از سوی دیگر، باعث کمبود مواد غذایی و افزایش بیکاری در اثر مهاجرت دائمی کشاورزان فقیر شده به شهرها شد.^[۱۷] هدف انقلاب سفید، نابودی «فتودالیسم»^[۱۸] نبود، که چنان که در آغاز کتاب گفتم، اصولاً در ایران وجود نداشت، بلکه باعث ادغام هرچه بیشتر اقتصاد ایران در فرایند اقتصاد جهانی شد.

در سطح اجتماعی و سیاسی نیز انقلاب سفید ظهور یک الیگارشی جدید را تسهیل کرد. این الیگارشی تشکیل می‌شد از بورژوازی صنعتی بومی - بویژه شامل آنچه از بورژوازی ملی زمان مصدق باقی مانده بود و مالکان ارضی سابق که داوطلبانه به صف بورژواها پیوسته بودند - و یک قشر دیوانسالار دولتی بسیار پرشمار و مقتدر و سرمایه‌دارانی که از طریق سرمایه‌گذاری مشترک مستقیماً با سرمایه‌های خارجی شریک شده بودند.

یکی دیگر از نتایج مهم این تغییرات، تقویت نقش اقتصادی و سیاسی «دولت - شاه» بود که بدین ترتیب وظیفه و کارکرد بناپارت گونه شاه را استوارتر می‌ساخت تا شاه به دفاع از منافع توسعه یافته‌ترین قشر بورژوازی ایران و سرمایه بین‌المللی بپردازد ولی ضرورتاً فاصله خود را با این بورژوازی حفظ کند تا در مواقع لزوم بتواند به اصلاحات اجتناب‌ناپذیر بپردازد.

بالاخره، انقلاب سفید باعث ظهور نیروهای جدیدی (طبقه کارگر پیشرفته، خرده بورژوازی شهری نیرومند) در کشور شد که می‌توانست با الیگارشی و یا امپریالیسم مبارزه کند.

با در نظر گرفتن تمامی این عوامل است که می‌توان به تحلیل مناسبات جدید میان ایران و کارتل بین‌المللی نفت پرداخت. با این حال، مسأله مبارزه کشورهای تولیدکننده نفت برای افزایش قیمت‌های نفت و نقش ایران در این مبارزه، مستلزم آن است که درباره تحول قیمت‌های نفت و تشکیل کارتل، به یک یادآوری تاریخی بپردازیم.

II. قیمت نفت و کارتل بین‌المللی

۱. شکار جرگه^۱

جنگ قیمت‌ها^{۲۰} که میان شرکت‌های مختلف نفتی از آغاز قرن بیستم میلادی درگرفته بود، میزان سود شرکت‌ها را بشدت تهدید می‌کرد. از این رو، این شرکت‌ها به منظور کنترل قیمت‌ها و پرهیز از رقابت ویرانگر، تصمیم گرفتند یک کارتل بین‌المللی نفت به وجود بیاورند.

رقابت میان شرکت آمریکایی سوکونی (که نفت اتحاد شوروی را به بهایی نازل می‌خرید) و شرکت رویال داچ شل که در معرض خطر نابودی قرار گرفته بود، فرصت خوبی برای تشکیل کارتل پیش آورد. در ۱۹۲۸، سرهنری دتردینگ^۲ (رئیس شرکت رویال داچ شل) از سرجان گُدمن (رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس و ایران) و و. س. تیگل^۳ (رئیس شرکت استاندارد اویل نیوجرسی) دعوت کرد تا در ملک او به نام آچناکاری^۴ به شکار جرگه بروند و ضمناً درباره ترتیبات کارتل آینده بین‌المللی نفت گفتگو نمایند.^[۲۱]

اصول بنیادی پذیرفته شده در [قرارداد] آچناکاری به ترتیب زیر بودند:^[۲۲]
حفظ وضع موجود سال ۱۹۲۸ در مورد وضعیت کنونی شرکت‌های نفتی در بازار جهانی

۱. شکار گروهی، برگزاری شکار به وسیله گروهی از شکارچیان؛ مجازاً به معنای بغما و چپاول به وسیله یک گروه است. و.

2. Sir Henry Deterding

3. W. C. Teagle

4. Achnacarry [واقع در اسکاتلند]

تثبیت قیمت نفت خام بر اساس قیمت خلیج مکزیک (بالاترین قیمت).
تثبیت هر سه ماه یک بار سهمیه‌های تجارتی نفت.
قرار دادن اضافه تولید نفت در اختیار اعضای کارتل با قیمت ارزان.
در ۱۹۲۹، به ابتکار شرکت استاندارد اویل نیوجرسی، ۱۷ کمپانی «شرکت صادرات نفت» را تشکیل دادند. هدف از تأسیس این شرکت، تثبیت قیمت‌ها و سهمیه‌ها برای هر عضو بر اساس صادرات آن شرکت در سال ۱۹۲۸ بود. اما دولت آمریکا در سال ۱۹۳۰ این شرکت را غیرقانونی اعلام کرد.

سپس در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴، سه پیمان میان شرکت‌های نفتی با هدف تنظیم بازار مصرف و تکمیل قرارداد آچناکاری به امضا رسید. بالاخره، عضویت چهار شرکت دیگر آمریکایی (گلف اویل، تگزاس اویل، سوکونی و اکیوم - که بعداً سوکونی موبیل اویل شد - و استاندارد اویل کالیفرنیا) و پیوستن آنها به توافقهای پیشین (از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴) باعث تولد کارتل «هفت خواهران» یا «بزرگان» شد. [۲۳]

۲. تحول قیمت‌های اعلان شده

در عرصه نظری، سه نوع قیمت در بازار بین‌المللی نفت وجود دارد:

(۱) قیمت انتقالی: یعنی قیمت فروش نفت خام میان شرکت‌های شریک
(۲) قیمت واگذاری: یعنی قیمت تجارتی که یک شرکت مستقل، نفت خام خود را به شرکت دیگری می‌فروشد.

(۳) قیمت اعلان شده: یعنی قیمت قراردادی میان خریدار (عامل یا پالایشگاه) و فروشنده در ارتباط با یک معدن معین که دیون و مالیاتها بر اساس آن محاسبه می‌شوند. این قیمت با قیمت واقعی فروش نفت خام در محل اعلان، مطابقت ندارد؛ [۲۴] و بالاتر از قیمت تولید انفرادی در محل تولید است، اما از قیمت بازار پایین‌تر است. [۲۵] قیمت‌های اعلان شده در سال ۱۹۴۴ در خاورمیانه متداول شدند.

تا سال ۱۹۵۰، هفت خواهران نفتی بر بازار جهانی نفت مسلط بودند، و تحت حمایت آمریکا بر اساس قیمت خلیج مکزیک، یعنی بالاترین قیمت، که برحسب

نیازهای اقتصاد آمریکا تغییر می‌کرد، قیمت‌های اعلان شده را تعیین می‌کردند.^[۲۶] این سیستم که «گالف پلاس»^۱ نامیده می‌شد به شرکت‌های نفتی امکان می‌داد که «نفت خام خاورمیانه خود را که به قیمت بسیار نازلی تولید می‌شد و سود ناشی از تفاوت قیمت را به خود اختصاص می‌داد، به حداکثر قیمت به فروش برسانند.»^[۲۷]

باری، در جریان جنگ جهانی دوم، وزارت درياداری انگلستان از فروش نفت خاورمیانه به بهای خلیج مکزیک خودداری ورزید و به سیستم «گالف پلاس» اعتراض کرد. بدین ترتیب، شرکت نفت ایران و انگلیس قیمت پایه دومی را مقرر داشت (این بار بر اساس قیمت آبادان که در دسامبر ۱۹۴۷ از سوی کنترول پذیرفته شد.^[۲۸] در این سیستم جدید، معروف به «سیستم پایه دوگانه»، سود سالانه شرکتها بر اساس هزینه‌های اجاره کشتی برحسب فاصله جغرافیایی کاهش می‌یافت. اما شرکت‌ها کماکان به دلیل پایین بودن هزینه تولید نفت در خاورمیانه، سود هنگفتی نصیبشان می‌شد.

در جدول زیر، تغییرات صورت گرفته در هزینه‌های تولید نفت خام در مناطق مختلف (به دلار) نشان داده شده است.

| سال | آمریکا | ونزوئلا | خاورمیانه |
|------|--------|---------|-----------|
| ۱۹۵۰ | ۱/۱۸ | ۰/۳۰ | ۰/۱۳ |
| ۱۹۵۱ | ۱/۳۲ | ۰/۳۷ | ۰/۱۱ |
| ۱۹۵۲ | ۱/۵۸ | ۰/۴۲ | ۰/۱۷ |
| ۱۹۵۳ | ۱/۶۹ | ۰/۴۱ | ۰/۱۱ |
| ۱۹۵۴ | ۱/۸۶ | ۰/۳۹ | ۰/۱۱ |
| ۱۹۵۵ | ۱/۸۸ | ۰/۴۱ | ۰/۱۲ |
| ۱۹۵۶ | ۱/۹۴ | ۰/۸۱ | ۰/۱۶ |
| ۱۹۵۷ | ۱/۹۵ | ۰/۹۵ | ۰/۱۷ |
| ۱۹۵۸ | ۱/۷۳ | ۰/۵۸ | ۰/۲۱ |
| ۱۹۵۹ | ۱/۶۹ | ۰/۴۱ | ۰/۱۹ |
| ۱۹۶۰ | ۱/۶۳ | ۰/۲۴ | ۰/۱۵ |

منبع: بانکِ چیس منهاتان (سرمایه‌گذاری ثابت توسط صنعت جهانی نفت، نیویورک، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲)

نقطه‌ای که قیمت‌های خام دو خلیج با یکدیگر تلاقی می‌کردند و برابر می‌شدند، در دریای مدیترانه و نزدیک جزیره مالت قرار داشت از آن زمان، کشورهای واقع در شرق مالت ناگزیر بودند نفت خاورمیانه را بخرند و سایر کشورهای نفت خلیج مکزیک را خریداری کنند. با این حال، با پایین آمدن قیمت نفت خام خاورمیانه، «بزرگان»، کشورهای اروپایی را مجبور کردند که نفت خاورمیانه را خریداری کنند و بدین ترتیب نقطه تعادل قیمت‌ها به سوی غرب تغییر مکان داد. بالاخره در ژوئیه ۱۹۴۹، کارتل تصمیم گرفت ساحل شرقی آمریکا (نیویورک) را به عنوان نقطه‌ای طرف انتخاب کند. [۲۹]

در ۱۹۶۲، قیمت‌های اعلان شده خلیج فارس بین $1/28$ و $1/59$ دلار در هر شبکه در برابر ۳ دلار برای قیمت مشابه خلیج مکزیک تعیین شدند. [۳۰]

III. ایجاد سازمان اوپک

از سال‌های دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۰)، در پی توسعه شرکت‌های وابسته به کارتل و تقویت بورژوازی‌های کشورهای تولیدکننده نفت - پس از ادغام بسیار بیشتر این کشورها در فرایند جهانی تولید سرمایه‌داری - هفت خواهران یا «بزرگان» رفته رفته تسلط مطلق خود را بر بازار بین‌المللی نفت از دست دادند.

کاهش ۱۸ درصد قیمت نفت خام، یک بار در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) و بار دوم در ۱۹۶۰ (۱۳۳۹)، فرصتی برای دولت‌های کشورهای تولیدکننده نفت (که از زمان تشکیل کنگره نفت کشورهای غربی در سال ۱۹۵۹، با یکدیگر در تماس بودند) پیش آورد تا برای ایجاد یک گروه فشار برای درخواست توزیع عادلانه‌تر مازاد عواید نفتی بین کشورهای مصرف‌کننده و خودشان و برای چرخاندن قانون بازی ارزش به سود خود به تفاهم برسند.

در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ (۲۳ شهریور ۱۳۳۹) کشورهای ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا در کنفرانسی که در بغداد برگزار شد، «سازمان کشورهای صادرکننده

نفت» [اوپک] را تأسیس کردند، و در مراحل بعد، کشورهای الجزایر، اندونزی، لیبی، نیجریه، قطر و ابوظبی نیز به آنها پیوستند.

هدف اوپک، تأثیرگذاری روی قیمت‌ها و ایجاد یک سیستم مالی مشترک بود تا بتواند بعداً تولید نفت کشورهای عضو را در کنترل خود داشته باشد.^[۳۲] در آوریل ۱۹۶۱ (فروردین ۱۳۴۰) دبیرخانه اوپک در ژنو مستقر شد که اما بعداً در دسامبر ۱۹۶۵ (آذر ۱۳۴۴) به وین منتقل گردید.

اوپک از زمان تشکیل و به رغم اختلاف منافع^۱ که در بطن آن وجود داشت، بر شرکت‌های نفت فشار آورد تا سهمی از منافع اضافی را نصیب بورژوازی کشورهای تولیدکننده سازد. از سوی دیگر، در هنگام برگزاری گردهمایی‌های گوناگون اوپک، قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های متعددی در همین راستا انتشار یافتند.

اعلامیه اوپک در کنفرانس سران دولت‌های عضو در الجزیره در ۶ مارس ۱۹۵۷ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) بویژه تأکید داشت:

«پادشاهان و رؤسای کشورها بر همبستگی کشورهایشان برای حفظ حقوق و منافع مشروع ملت‌هایشان مجدداً تأکید نموده و حقوق مالکیت و غیرقابل انتقال کشورهای خود بر مالکیت، بهره‌برداری و تعیین قیمت برای منابع طبیعی خود را مجدداً اعلام نموده و هر نوع فکر یا تمایلی را که بخواهد این حقوق اساسی را نادیده بگیرد، مردود می‌شمارند.»^[۳۳]

IV. بحران نفت یا هرج و مرج سیستم؟

وخامت روابط مبادله‌ای از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ به زیان کشورهای صادرکننده نفت، انحصارگران نفتی را وادار کرد که به علت پایین آمدن قیمت نفت و نرخ سود در بخش نفتی، به کاهش سرمایه‌گذاری، پایین بودن بهره‌وری و قابلیت تولید در بخش استخراج نفت نسبت به بخش تبدیلی آن تن در دهند.^[۳۴]

روابط مبادله‌ای اوپک، ۱۹۵۸-۱۹۶۸ (۱۹۵۸ = ۱۰۰)

| سال | شاخص ارزشهای واحد N.U | شاخص قیمت‌های | روابط مبادله‌ای |
|------|-----------------------------|---------------|-----------------|
| | صادرات جهانی مواد ساخته شده | اعلام شده | نفت خام |
| ۱۹۵۸ | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| ۱۹۵۹ | ۹۹ | ۹۱ | ۹۲ |
| ۱۹۶۰ | ۱۰۱ | ۸۹ | ۸۸ |
| ۱۹۶۱ | ۱۰۲ | ۸۸ | ۸۶ |
| ۱۹۶۲ | ۱۰۲ | ۸۸ | ۸۶ |
| ۱۹۶۳ | ۱۰۳ | ۸۸ | ۸۵ |
| ۱۹۶۴ | ۱۰۴ | ۸۸ | ۸۵ |
| ۱۹۶۵ | ۱۰۶ | ۸۸ | ۸۳ |
| ۱۹۶۶ | ۱۰۹ | ۸۸ | ۸۱ |
| ۱۹۶۷ | ۱۱۰ | ۸۸ | ۸۰ |
| ۱۹۶۸ | ۱۰۹ | ۸۸ | ۸۱ |

منبع: اوپک، «مثالی از همکاری نیمه منطقه‌ای و توسعه تجارت»، ژوئیه ۱۹۷۰، وین

۱. بحران ۱۹۷۰-۱۹۷۱ و نقش ایران

در پی رونق بخش صنایع در ۱۹۷۲-۱۹۷۳ که به دنبال سیر قهقرایی نسبی سال ۱۹۷۰-۱۹۷۱ در این بخش پیش آمده بود، و پس از عرضه کمتر نفت، قیمت نفت در بازار افزایش یافت.^[۳۵] این افزایش قیمت به نوبه خود موجب موجی از سرمایه‌گذاری در بخش انرژی گردید، آن هم در شرایطی که هزینه‌ها افزایش می‌یافت.^[۳۶] بحران (کمبود) نفت در آغاز دهه ۱۹۷۰ ظاهر شد و اساساً معلول جدایی میان چرخه سرمایه‌گذاری در صنعت تبدیل مواد اولیه - که حدود ۴۰ درصد آن را مصرف می‌کند - و تولید کالاهای نهایی بود؛ فاصله‌ای که از نابرابری سرمایه‌گذاری میان بخش‌های صنعت تبدیل و استخراج این ماده اولیه یعنی نفت حاصل شده بود.

مع ذلک، عوامل متعدد دیگری نیز در گسترش این بحران در این دوره دخیل بودند: (۱) کاهش عرضه ناشی از بسته شدن لوله نفتی اعراب^۱ که در ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) ۱۷ درصد تولید عربستان سعودی را به مدیترانه انتقال می داد.

این کاهش در سال ۱۹۷۰ هنگامی تشدید شد که لیبی که به تازگی نفت خود را ملی کرده بود تصمیم به کاهش تولید گرفت. [۳۷]

(۲) بهره برداری از معادن جدید از سال ۱۹۷۰ (آلاسکا، دریای شمال) هزینه تولید بیشتری را نسبت به قبل می طلبید و بدین ترتیب به بالا رفتن قیمت ها کمک کرد. [۳۸] پس به آسانی قابل درک است که در چنین وضعیت مطلوبی، چگونه بورژوازی های کشورهای تولیدکننده نفت، به عنوان مالکان معادن در درون نظام سرمایه داری جهانی، مبادرت به این کردند که از کشورهای مصرف کننده و شرکت های نفتی خواستار افزایش سهم خود از سود اضافی نفت بشوند.

اما این بحران برای شرکت های نفتی، تا حدی بویژه برای آمریکا نیز سود آور بود. در واقع، شرکت های نفتی از این وضع برای به دست آوردن سود بیشتر، استفاده کردند، چنان که جدول زیر این امر را بخوبی نشان می دهد:

سودهای شرکت های نفتی (به میلیون دلار)

| نام شرکت | ۱۹۷۱ | ۱۹۷۲ | ۱۹۷۳ |
|--------------------------|-------|-------|-------|
| بریتیش پترولیوم | ۸۷ | ۳۵ | ۱۳۵ |
| استاندارد اویل ایندیانا | ۹۳/۳ | ۱۰۷/۳ | ۱۴۷/۳ |
| گلف اویل | ۱۴۱ | ۱۱۰ | ۲۱۰ |
| استاندارد اویل کالیفرنیا | ۱۳۵ | ۱۵۰ | ۲۲۶ |
| موویل اویل | ۱۳۴/۱ | ۱۴۰/۹ | ۲۳۱/۲ |
| تکزاکو | ۲۱۸/۲ | ۲۰۷/۴ | ۳۰۷/۴ |
| رویال داچ پترولیوم | ۲۰۹/۳ | ۱۱۰/۵ | ۴۱۳/۷ |
| اکسون | ۳۵۷ | ۳۵۳ | ۶۳۸ |

منبع: «روزنامه لوموند»، پرونده ها و اسناد، «نفت»، مارس ۱۹۷۴، صفحه ۳

در مورد میزان سودی که در این رهگذر نصیب امریکا شد، البته نباید غلو کرد. ریچارد نیکسون به محض احراز مقام ریاست جمهوری امریکا، دستور داد کمیسیونی تشکیل شود تا سهمیه‌های داخلی با سهمیه وزارت نفت را تثبیت کند. با این حال، نتایج این کمیسیون برای رئیس جمهور راضی‌کننده نبودند و او تصمیم گرفت بدین منظور کمیسیون دومی را تشکیل دهد. کمیسیون تحقیق فرانسه در این مورد می‌نویسد:

«نتایج این کمیسیون دوم به ارائه گزارش پربینیک^۱ در ۱۹۷۱ انجامید که می‌توان آن را به ترتیب زیر خلاصه کرد: در صورت ثابت ماندن قیمت نفت، واردات نفت از خاورمیانه در سال ۱۹۸۰ به ۲۳ درصد و در سال ۱۹۸۵ به ۳۰ درصد می‌رسید؛ با کاهش ۸۰ سنت در قیمت‌ها، به ۴۱ درصد در ۱۹۸۰ و ۵۲/۵ درصد در ۱۹۸۵ می‌رسید. حفظ سهم خاورمیانه [در واردات نفتی آمریکا] در حد ۱۰ درصد، مستلزم افزایش قیمت نفت داخلی آمریکا تا ۷۳ سنت بالاتر از قیمت‌های ۱۹۶۹ بود.

از آن پس، بنا به برآورد کمیسیون و با در نظر گرفتن میزان کسری انرژی در آمریکا، تدوین یک استراتژی جدید لازم بود. مانع اصلی این استراتژی جدید آن است که قیمت نفت خام خاورمیانه زیاده از حد پایین است و هرگونه واردات کنترل نشده ضربه‌ای برای ثبات قیمت‌های نفت داخلی آمریکا خواهد بود و آن را تنزل خواهد داد.

رویکرد این دو کمیسیون به مسأله، یکی از لحاظ اقتصادی و دیگری استراتژیک، باهم تناقض داشت. یکی می‌خواست قیمت‌ها را پایین بیاورد و دیگری می‌خواست بالا ببرد. یگانه وسیله آشتی دادن این دو گرایش، یعنی حل بحران انرژی در آمریکا، بالا بردن نفت خام خاورمیانه در سطحی بود که با قیمت‌های داخلی آمریکا همساز باشد.

ملاحظات استراتژیک مبتنی بر این واقعیت بود که افزایش کامل یا تقریبی توسط کشورهای مصرف‌کننده صورت گیرد و طی آن هزینه تولید انرژی افزایش یابد، به طوری که قدرت رقابتی صنعتی این کشورها ضعیف شود و ملاً کسری تجاری و کسری تراز

پرداخت‌های آمریکا در دوره‌ای که دلار مورد تهدید بود کاهش یابد^۱ (...).

تأمین نیازهای نفتی ایالات متحده، ارتباط مستقیمی با ثبات سیاسی کشورهای خاورمیانه بدون دخالت مستقیم آمریکا داشت.» [۳۹]

ژ. م. شوالیه^۲ با این تحلیل و نتایج آن موافق است و می‌نویسد: «آمریکا کاملاً از این موضوع نفع می‌برد که در سال ۱۹۷۰ قیمت نفت خام غیرآمریکایی بالا برود» و تأکید می‌کند که به همین دلایل، شاه ایران به پاخاسته و سخنگوی کشورهای تولیدکننده نفت شده تا «تقاضاهای آنها را در مسیر مورد نظر آمریکا سوق دهد و قیمت نفت خام غیرآمریکایی را بالا ببرد که به نحو معجزه‌آسایی برابر با تفاوتی است که قیمت نفت خام خاورمیانه را از نفت خام آمریکا متمایز می‌ساخت.» [۴۰]

از سوی دیگر، و. ه. اوپنهایم^۳ در مقاله‌ای در نشریه «فارین پالیسی» (زمستان ۱۹۷۶ - ۱۹۷۷) عناصر جالب یک تحلیل درباره نقش آمریکا در افزایش قیمت نفت تا سال ۱۹۷۴ را ارائه می‌دهد. نامبرده بویژه اختلافات موجود در درون دولت آمریکا درباره پذیرش یا عدم پذیرش افزایش قیمت نفت خاورمیانه را آشکار می‌سازد. او بویژه به تحلیل استدلال‌های طرفداران افزایش قیمت می‌پردازد که مهمترین آنها به نظر او، موارد زیر هستند:

۱- افزایش قیمت نفت باعث می‌شود که محصولات آمریکایی در ارتباط با فراورده‌های اروپای غربی و ژاپن قابل رقابت‌تر شوند.

۲- آمریکا از سرمایه‌گذاری مجدد دلارهای نفتی در کشور خود و خرید تجهیزات صنعتی و نظامی توسط کشورهای تولیدکننده نفت سود بسیاری خواهد برد.

۳- درآمدهای نفتی بعضی کشورهای تولیدکننده مانند ایران، به رژیم‌های این کشورها امکان خواهد داد که از یک سو وضع زندگی مردم خود را بهبود بخشند و از

۱. لازم به یادآوری است که بحران دلار در اوایل دهه ۱۹۷۰ (در اثر هزینه‌های سنگین آمریکا در جنگ ویتنام) باعث شد که ارزش دلار سقوط کند و بازرگانی خارجی آمریکا دچار کسری مداوم بشود. نویسنده می‌خواهد این مطلب را بگوید که تحمیل افزایش قیمت نفت به کشورهای صنعتی، باعث می‌شود که کالاهای آنان با هزینه بیشتری تولید شده و قدرت رقابتی خود را در برابر کالاهای آمریکایی از دست بدهد. و.

سوی دیگر بتوانند مخالفان خود را سرکوب کنند.

۴- افزایش قیمت نفت باعث تسهیل استقلال انرژی آمریکا خواهد شد، و نظایر

آن [۴۱]

اما مؤلف این مقاله با تکیه بر اظهارات متفاوت و مطالعاتی که توسط کارشناسان انجام گرفته است، می‌پذیرد که آمریکا فقط به طور محدودی به هدف‌های مزبور دست یافته است. او بویژه می‌نویسد: «از اول ژانویه ۱۹۷۴ (دی ماه ۱۳۵۲)، اوپک قیمت‌ها را بیش از آنچه خواسته یا ناخواسته برای آمریکا قابل پذیرش بود، افزایش داده است.» [۴۲]

من با این واقعیت موافقم که حکومت آمریکا - مانند شرکت‌های نفتی - از بحران نفت سود برده است؛ اما فکر نمی‌کنم که برعکس، این توضیح که بر اساس آن، آمریکا فقط در افزایش قیمت نفت مؤثر بوده است، موضوعی را که قبلاً بیان کردم، نادیده می‌انگارد، یعنی این تبیین که تغییرات ایجاد شده در روابط میان بورژوازیهای - یا اگر ترجیح می‌دهید بگویم طبقات حاکمه - کشورهای تولیدکننده از یک سو، و کشورهای مصرف‌کننده و شرکت‌های نفتی از سوی دیگر در این افزایش نقش اصلی را داشته‌اند.

بدیهی است که شرکت‌ها در مورد حفظ قیمت‌های نفت خام صادراتی در بالاترین سطح سقف آن، علاقه خاص داشته‌اند تا به این ترتیب سرمایه‌گذارهای انجام شده در منابع انرژی خود (دریای شمال، آلاسکا، انرژی هسته‌ای و غیره...) را سودآور سازند، اما در عین حال نباید فراموش کرد که بالا بودن زیاده از حد قیمت‌های نفت خام که بر بازار نفت آن چنان تأثیری بگذارد که سود اضافی شرکت‌های انحصارطلب را تحت تأثیر قرار دهد و بر منافع فوری سرمایه‌داری اثر بگذارد و باعث کسر تراز پرداخت‌ها در کشورهای مصرف‌کننده و تشدید بحران پولی شود، مورد تمایل آنها نبوده است. [۴۳]

از این رو، به نظر من، نقش ایران (که در سال‌های ۱۹۷۵ - ۱۳۵۴/۱۹۷۶ - ۱۳۵۵ پیوسته خواهان افزایش قیمت‌ها بود) در بحران ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ فقط به سود امپریالیسم آمریکا عمل کردن نبود؛ چنان‌که ب. دری کرسنزو^۱ می‌نویسد:

«اما ایران در این بحران امپریالیسم که از ۱۹۷۰ آغاز شد، فقط عامل فرمانبردار امپریالیسم نیست. حکومت شاه مانند یک کشور بالغ که راه سرمایه‌داری را انتخاب کرده و دیگر نمی‌خواهد عامل امپریالیسم باشد، طالب اقدام به سود خویش است.» [۴۴]

من هنگام بحث درباره نفت و سرمایه مالی، دوباره به این مسأله باز خواهم گشت.

۲. موافقتنامه تهران

بیست و یکمین کنفرانس وزرای اوپک که در دسامبر ۱۹۷۰ (آذر ۱۳۴۹) در کاراکاس برگزار شد، قطعنامه ۱۲۰ را تصویب کرد که خواستار مذاکره با شرکت‌ها برای تأمین موارد زیر شده بود: [۴۵]

– تعیین رقم ۵۵ درصد به عنوان حداقل نرخ مالیات بردرآمد خالص شرکت‌های عامل نفت در کشورهای عضو اوپک.

– تنظیم قیمت‌های اعلان شده بر اساس بالاترین قیمت.

– حذف کامل تخفیف‌های اعطایی به شرکت‌های نفتی از اول ژانویه

۱۹۷۱.

حکومت ایران در پی صدور این قطعنامه، از شرکت‌های عضو کنسرسیوم نفت درخواست کرد که نمایندگان خود را جهت مذاکره به تهران بفرستند. هیئت‌های مذکور در ۱۲ ژانویه ۱۹۷۱ (۲۲ دی ۱۳۴۹) به تهران آمدند اما از مذاکره درباره یک توافق جدید یا قراردادی تازه با اوپک، خودداری کردند.

کشورهای عضو اوپک در مقابل این امتناع، تصمیم گرفتند کنفرانسی در تهران برگزار کنند تا به تغییرات مطلوب دست یابند. [۴۶] آن‌گاه شرکت‌ها که تا آن زمان به بهانه وجود قوانین ضد تراست از مذاکره جمعی با اوپک خودداری می‌کردند، در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۱ (۲۶ دی ۱۳۴۹) اعلامیه‌ای منتشر کردند که به اوپک پیشنهاد برگزاری اجلاس مشترکی از شرکت‌ها و کشورهای عضو اوپک را می‌کرد. در ۱۴ ژانویه ۱۹۷۱ (۲۴ دی ۱۳۴۹) نمایندگان بریتانیا، فرانسه و هلند – یعنی کشورهای متبوع شرکت‌های غیرآمریکایی – به واشنگتن فراخوانده شدند تا کارت‌تل نفتی خود را رسمیت بخشند و بدین ترتیب خود را

در مقابل قوانین ضد تراست حفظ کنند. [۴۷]

در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۱ (۲۶ دی ۱۳۴۹) پانزده شرکت نفتی یادداشتی منتشر کردند که پیشنهادات زیر را به اوپک ارائه می‌داد.

– تجدید نظر در قیمت‌های اعلان شده و تعدیل مجدد آنها برحسب تورم موجود تثبیت مالیات بر درآمد شرکت‌ها در سطح ۵۵ درصد.

– تعدیل مجدد موقت تفاوت قیمت‌های نفت خام حمل شده از لیبی و نفت حمل شده در فواصل کوتاه جغرافیایی. [۴۸]

در ۲۴ ژانویه ۱۹۷۱ (۴ بهمن ۱۳۴۹) شاه ایران طی یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد:

«اگر به ما می‌گویند که آنها (شرکت‌های نفتی) اکنون تبدیل به یک کارتل شده‌اند، اگر آنها فکر می‌کنند که در پس این کارتل، نفوذ کشورهای بزرگ هم وجود دارد، یعنی نفوذ امپریالیسم صنعتی و نو استعماری، پس من باید به آنها هشدار دهم» [۴۹]

این هشدار و اخطار بورژوازی‌های کشورهای اوپک در چارچوب نظام سرمایه‌داری، به شرکت‌ها و قدرت‌های امپریالیستی بود.

چهار روز بعد، ۱۶ نماینده کارتل به تهران آمدند تا به مذاکره درباره منطقه خلیج فارس بپردازند.

این مذاکرات در ۱۴ فوریه ۱۹۷۱ (۲۵ بهمن ۱۳۴۹) به موافقتنامه تهران انجامید: [۵۰]

- ۱) افزایش ۳۵ سنت در هر بشکه برای قیمت‌های اعلان شده
- ۲) تثبیت نرخ مالیات بر درآمد شرکت‌ها در سطح حداقل ۵۵ درصد.
- ۳) حذف کامل تخفیف‌های اعطایی به شرکت‌های نفتی
- ۴) اتخاذ روش جدیدی بر اساس میزان مرغوبیت نفت؛ یعنی افزایش ۲ سنت در هر بشکه بر اساس درجه ۱. پی. آی (API) برای نفت دارای درجه بالاتر از ۴۰. پی. آی و کاهش ۱/۵ سنت در هر بشکه برای نفت دارای درجه پایین‌تر از ۴۰. پی. آی [۵۱]: نتیجه این روش، تعیین ارزش جدیدی برای نفت خام سنگین بود، چون باعث افزایش تقاضا برای آن و

کاهش تقاضای نفت سبک به دلیل افزایش قیمت نفت آن بود.^۱
 (۵) افزایش سالانه ۲/۵ درصد به قیمت‌های اعلان شده به منظور جبران تورم [در کشورهای تولیدکننده نفت].
 (۶) تثبیت عمومی قیمت‌های اعلان شده و نرخ مالیات بردرآمد برای مدت ۵ سال.
 (۷) عدم اجبار شرکت‌ها به سرمایه‌گذاری بخشی از سودهای خود در فعالیت‌های نفتی موجود.

اجرای موافقتنامه تهران باعث افزایش ۳۵ تا ۴۹/۵ سنت در قیمت هر بشکه نفت برحسب مرغوبیت نفت خام و نیز افزایش آن بین ۷۷/۴ و ۹۲/۳ سنت در هر بشکه از ۱۴ نوامبر ۱۹۷۱ تا اول ژانویه ۱۹۷۵ شد. [۵۲]

جدول زیر، تغییر قیمت‌ها در مورد ایران را نشان می‌دهد:

| دوره (از): | قیمت اعلان شده نفت خام سبک (به دلار آمریکا) | قیمت اعلان شده نفت خام سنگین (به دلار آمریکا) | افزایش درآمد در هر بشکه صادراتی (به درصد) |
|-----------------|---|---|---|
| ۱۵ فوریه ۱۹۷۱ | ۲/۱۷ | ۲/۱۲۵ | ۰/۲۸ |
| اول ژوئن ۱۹۷۱ | ۲/۲۷۴ | ۲/۲۲۸ | ۰/۳۴ |
| اول ژانویه ۱۹۷۲ | ۲/۲۷۴ | ۲/۲۲۸ | ۰/۳۲ |
| اول ژانویه ۱۹۷۳ | ۲/۳۸۱ | ۲/۳۳۴ | ۰/۳۸ |
| اول ژانویه ۱۹۷۴ | ۲/۴۹ | ۲/۴۴۳ | ۰/۴۴۵۰ |
| اول ژانویه ۱۹۷۵ | ۲/۶۰۳ | ۲/۵۵۳ | ۰/۵۱ |

منبع: مؤحد، همان، ص ۱۸۳

۱. لازم به یادآوری است که قیمت نفت خام را معمولاً بر مبنای وزن مخصوص آن (سبک یا سنگین بودن) تعیین می‌کنند، زیرا پالایش نفت سبک آسانتر بوده و طبعاً قیمت آن نیز بالاتر خواهد بود. برای تعیین درجه سبکی و سنگینی نفت، از «سیستم درجه‌ای پی. پی. آی» حروف روی مؤسسه نفت آمریکا (American Petroleum Institute) استفاده می‌شود. در این مقیاس، به مایعی که وزن مخصوص آب را داشته باشد درجه ۱۰ داده می‌شود و هرچه وزن مخصوص یک نفت خام بیشتر باشد، درجه‌ای پی. پی. آی آن کمتر خواهد بود. و بالعکس. سیستم ای. پی. آی بر اساس فرمول‌هایی مشخص صورت می‌گیرد. (تک: نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، جلد سوم، صفحات ۱۹۱-۱۹۲). و.

بدین ترتیب، طبقات حاکمه کشورهای تولیدکننده نفت موفق شدند سهم بسیار بیشتری از سود خالص نفتی را به خود اختصاص دهند، حال آنکه شرکت‌های نفتی نیز با امتناع از سرمایه‌گذاری مجدد سود خود در محل، مبالغ مهمی را آزاد می‌کردند که به آنها امکان می‌داد برای توسعه انرژی‌های جانشین (نفت آلاسکا و دریای شمال، زغال سنگ، نیروی هسته‌ای و غیره) به کار گیرند و منابع انرژی خود را گوناگون سازند، و این کار از طریق افزایش بهای نفت امکان‌پذیر می‌شد. [۵۳]

۷. «ملی کردن» دوباره

«هگل در جایی نوشته است که تمام رویدادها و شخصیت‌های تاریخی دوباره تکرار می‌شوند، اما فراموش کرده است بیفزاید: اولین بار به صورت تراژدی و دومین بار به صورت کمدی» (کارل مارکس، هجدهم برومر لویی بناپارت)

شاه ایران با بهره‌گیری از دگرگونی روابط میان شرکت‌های نفتی و بورژوازی‌های غربی از یک سو، و طبقات حاکمه کشورهای تولیدکننده از سوی دیگر، در ۲۳ ژانویه ۱۹۷۳ (۳ بهمن ۱۳۵۱) به کنسرسیوم نفت که مشغول مذاکره با دولت ایران بود دو راه حل پیشنهاد کرد: [۵۴]

۱) یا قرارداد ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) تا پایان آن (در ۱۳۵۸/۱۹۸۷) رعایت شود به شرط آنکه درآمد ایران هیچ‌گاه کمتر از درآمد همسایگانش نباشد و تولید نفت به ۸ میلیون شبکه در روز برسد؛

۲) یا دولت ایران کنترل کامل صنعت نفت را خود به دست گیرد و متقابلاً متعهد می‌شود که در بلندمدت نفت شرکت‌ها را تأمین کند.

مشاهده می‌شود که هر دو راه حل تا حدی به موقعیت برتر شرکت‌های نفتی لطمه می‌زد و گامی بلندتر به سوی دگرگونی روابط داخلی بازار بین‌المللی سرمایه‌داری بود. پذیرش نخستین پیشنهاد از سوی کنسرسیوم، به افزایش دیون آنها می‌انجامید و

مستلزم سرمایه‌گذاری بود که شرکت‌ها آمادگی انجام آن را نداشتند. پیشنهاد دوم با آن‌که موقعیت مسلط شرکت‌ها را تهدید می‌کرد، اما این حُسن را داشت که آنها را در موقعیت «مشتری ممتاز و برتر» قرار می‌داد و در عین حال سرمایه آنها را جهت سرمایه‌گذاری لازم برای اکتشاف در تولید انرژی‌های جانشین آزاد می‌کرد.

از این رو، پس از مذاکرات طولانی، قراردادی در فوریه ۱۹۷۳ (بهمن ۱۳۵۱) در سن موریتس میان شاه و شرکت‌های عضو کنسرسیوم به امضا رسید.^[۵۵] امضای نهایی این قرارداد در ۲۴ مه ۱۹۷۳ (۳ خرداد ۱۳۵۲) انجام گرفت.^۱ بر اساس این قرارداد، ایران کنترل صنعت نفت خود را دوباره به دست می‌گرفت و تأمین نفت خام شرکت‌ها را برای ۲۰ سال تضمین می‌کرد. با وجود این، بنا به نوشته منابع متعدد، گویا دولت ایران با ۲۰ درصد کاهش قیمت نفت در هر بشکه موافقت کرده بود، که می‌توانست سال ۱۹۹۴ (۱۳۷۳) ادامه یابد.^[۵۶]

مواد این قرارداد را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- کنسرسیوم در سال‌های ۱۹۵۵ - ۱۹۷۱

کنسرسیوم در طی فعالیت‌های مستقیم خود در ایران که امتیازات مهمی را نصیب آن کرد، به منافع عظیمی دست یافته است:

۱. در بهمن ۱۳۵۱ که شاه برای تعطیلات زمستانی به «سن موریتس» (واقع در سوئیس) رفته بود، نمایندگان کنسرسیوم با شاه ملاقات کردند و مذاکراتی را درباره تجدید نظر در خرداد ۱۳۳۳ با وی به عمل آوردند. در پایان این مذاکرات، توافق‌هایی صورت گرفت که تحت عنوان «یادداشت سن موریتس» در پنجم اسفند ۱۳۵۱ منتشر شد. مذاکرات شرکت ملی نفت ایران با نمایندگان کنسرسیوم بر مبنای یادداشت سن موریتس، از یازدهم اسفند آغاز شد و در سوم خرداد ۱۳۵۲ به پایان رسید. قرارداد جدید در مرداد ۱۳۵۲ به تصویب مجالس ایران رسید و به اجرا درآمد. این قرارداد از اهمیت زیادی برخوردار بود، زیرا مبنای «قانون جدید نفت» بود که بعداً به تصویب مجالس ایران رسید. و.

از مطالبات تا قدرت مالی / ۳۶۹

نفت صادراتی کنسرسیون و وجوه پرداختی به دولت ایران در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۶۴

| سال | صادرات نفت (میلیون تن) | دولت ایران (هزار لییره) | خالص (الف) (هزار لییره) | خالص (هزار لییره) | نرخ بازده محاسباتی (%) |
|-------|---------------------------|----------------------------|----------------------------|----------------------|------------------------------|
| پایان | (۱) | (۲) | (۳) | (۴) | $۴:(۳) \times ۱۰۰$ |
| ۱۹۵۵ | ۱۴/۷ | ۳۲۳۲۴ | ۸۲۵۳۷ | ۳۲۳۲۴ | ۳۹/۲ |
| ۱۹۵۶ | ۲۴/۲ | ۵۴۷۹۲ | ۸۵۸۲۰ | ۵۴۷۹۲ | ۶۳/۸ |
| ۱۹۵۷ | ۳۲/۷ | ۷۶۰۳۸ | ۹۳۸۳۰ | ۷۶۰۳۸ | ۷۰/۷ |
| ۱۹۵۸ | ۳۷ | ۸۸۳۳۹ | ۱۰۵۰۳۸ | ۵۸۱۹۳ | ۵۶/۷ |
| ۱۹۵۹ | ۴۱/۷ | ۹۳۷۴۵ | ۱۱۶۶۲۰ | ۶۲۴۹۷ | ۵۳/۶ |
| ۱۹۶۰ | ۴۷/۵ | ۱۰۱۸۷۷ | ۱۲۰۱۸۱ | ۶۷۹۱۸ | ۵۶/۵ |
| ۱۹۶۱ | ۵۳ | ۱۰۷۵۵۵ | ۱۱۷۳۴۵ | ۷۱۷۰۳ | ۶۱/۱ |
| ۱۹۶۲ | ۶۰ | ۱۱۹۱۹۰ | ۱۰۹۴۰۲ | ۷۹۴۶۰ | ۷۲/۶ |
| ۱۹۶۳ | ۶۷/۱ | ۱۳۷۴۰۰ | ۹۷۵۹۷ | ۹۱۶۰۰ | ۹۳/۸ |
| ۱۹۶۴ | ۷۶/۵ | ۱۷۱۵۰۰ | ۹۵۰۰۷ | ۱۱۴۳۳۳ | ۱۲۰/۳ |
| جمع | ۴۵۴/۴ | ۹۸۲۷۶۰ | ۱۰۲۳۷۷۰ | ۷۰۹۵۵۸ | |

الف = جمع دارایی‌ها - بدهی‌های جاری

منبع: ستون‌های ۱ و ۲ در: زهیر مقداشی تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه،

همان جدول، صفحه ۲۲۴؛ جدول‌های ۳ و ۴، صفحه ۲۲۱

به طوری که از این جدول برمی آید، سود خالص کنسرسیون در دوره ۱۹۵۵-۱۹۶۴ معادل با ۷۰۹/۵۵۸/۰۰۰ از بابت صادرات ۴۵۴/۴ میلیون تن نفت بوده است، حال آنکه کامل کل دریافتی‌های دولت ایران، یعنی مالک ثروت‌های زیرزمینی، به ۹۸۲/۷۶۰/۰۰۰ لییره استرلینگ می‌رسد.

از سوی دیگر، میزان متوسط سود ۶۹/۳ درصد به دست آمده در این دوره، افشاگر

گسترده‌گی فعالیت امپریالیستی کنسرسیوم در ایران است.

برای دوره ۱۹۶۵-۱۹۶۹ کل درآمد ایران از صدور ۴۸۱/۴ میلیون تن نفت خام توسط کنسرسیوم، ۱۳۷۱/۴ میلیون لیره بوده است.^[۵۷] و سرانجام برای سال ۱۹۷۰، کنسرسیوم مبلغ ۱۰۶۴/۱۶ میلیون دلار در مقابل ۱۱۸/۶۰۰/۰۰۰ بشکه نفت صادراتی به ایران پرداخته است.^[۵۸]

در مورد وضع مالی کنسرسیوم، جدول زیر شاخص‌هایی را برای دوره ۱۹۶۶-۱۹۷۱

ارائه می‌دهد:

۲- سرمایه به کار افتاده توسط کنسرسیوم (میلیون دلار)

| سال | سرمایه ثابت | | سرمایه جاری | اکتشاف و حفاری | جمع کل |
|------|-------------|----------|-------------|----------------|--------|
| | صنعتی | غیرصنعتی | | | |
| ۱۹۶۶ | ۴۸/۲ | ۳/۹ | ۴/۵ | ۱۴/۵ | ۷۱/۱ |
| ۱۹۶۷ | ۳۳/۹ | ۴/۲ | ۳/۱ | ۲۲/۱ | ۶۳/۳ |
| ۱۹۶۸ | ۳۹/۶ | ۲/۶ | ۲/۶ | ۲۷/۱ | ۷۱/۹ |
| ۱۹۶۹ | ۶۹/۱ | ۱/۷ | ۲/۲ | ۲۶/۹ | ۹۹/۸ |
| ۱۹۷۰ | ۲۵/۷ | ۱/۷ | ۱/۹ | ۲۹ | ۵۸/۳ |
| ۱۹۷۱ | ۸۰/۶ | ۱/۲ | ۱/۷ | ۲۸/۱ | ۱۱۱/۶ |

منبع: بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه و بیلان، ۱۹۷۱، جدول ۷۵

(۱) مدت این قرارداد برای یکدوره بیست ساله از زمان تصویب آن است [از ۱۳۵۱ تا

[۱۳۷۱

(۲) استفاده از کلیه تأسیسات و پالایشگاه آبادان به شرکت ملی نفت ایران منتقل

می‌شود.^[۵۹]

(۳) شرکتهای عضو کنسرسیوم یک «شرکت خدماتی» تأسیس می‌کنند که به شرکت

ملی نفت ایران در بهره‌برداری نفت و سایر کارهای مربوطه کمک خواهد کرد.^[۶۰]

(۴) تامین مالی کلیه عملیات از جمله کارهای «شرکت خدماتی» به عهده شرکت ملی

نفت ایران خواهد بود.^[۶۱]

۵) شرکت ملی نفت ایران هر سال تأمین مقدار نفت لازم برای اعضای کنسرسیوم را (بر طبق میزان اعلام شده در هر سال) بر عهده خواهد گرفت.

۶) تولید سالانه نفت خام ایران تا ۱۹۷۶ به ۴۰۰ میلیون تن خواهد رسید^۱ و سهم نفت خام تولید شده توسط شرکت نفت تا سال ۱۹۸۱، ۲۰ درصد کل تولید را تشکیل خواهد داد.^۲

برای آن که درآمد کامل ایران در هر بشکه نفت، کمتر از درآمد سایر کشورهای خلیج فارس در همان زمان نباشد، نفت خام به شرکت‌های بازرگانی کنسرسیوم به قیمت شامل هزینه تولید، به اضافه سهم ثابت ۱۲/۵ درصد و مالیاتی که در صورت لزوم مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت فروخته خواهد شد.^[۶۲]

سر دبیر روزنامه لوموند ضمن تفسیر قرارداد کنسرسیوم و ایران، در تاریخ ۲۵ مه ۱۹۷۳ (۴ خرداد ۱۳۵۲) نوشت:

«شاه ایران به برکت قراردادی که با کنسرسیوم نفت بسته است، از این پس از امکانات مالی لازم برای گسترش نفوذ خود در خلیج فارس برخوردار خواهد بود. شرکت‌های نفتی - و نیز دولت آمریکا - متقاعد شده‌اند که امتیازی که به شاه داده‌اند، سرمایه‌گذاری فوق‌العاده‌ای است که منافع آنها را بهتر تأمین خواهد کرد.»^[۶۳]

هویدا (نخست وزیر وقت ایران) هنگام تقدیم لایحه قرارداد به مجلس شورای ملی در ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۳ (۲۸ تیر ۱۳۵۲)، اعلام کرد:

«۲۳ سال پیش قانون ملی شدن نفت در مجلس ایران به تصویب رسید، ولی عملاً فقط امروز است که این قانون به طور کامل اجرا می‌شود. از این پس، سرنوشت صنعت

۱. طبق ماده ۱۶ قرارداد ۱۳۵۱، دولت ایران بایستی تا اکتبر ۱۹۷۶، روزانه هشت میلیون بشکه نفت تولید کند. طبق فرمول محاسباتی فنی، اگر رقم مزبور را در عدد ۵۰ ضرب کنیم (تبدیل «بشکه در روز» به حدود تقریبی «تن در سال») رقم ۴۰۰ میلیون تن به دست می‌آید. و

۲. مشارکت ایران در تولید نفت، به این صورت پیش‌بینی شده بود: ۲۵٪ از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷؛ ۳۰٪ در ۱۹۷۸؛ ۳۵٪ در ۱۹۷۹؛ ۴۰٪ در ۱۹۸۰؛ ۴۵٪ در ۱۹۸۱؛ ۵۱٪ در ۱۹۸۲. ترتیب مزبور کاملاً شبیه قرارداد آرامکو با عربستان سعودی بود. (نک: نفت، سیاست و کودتا در خاور میانه، جلد چهارم، صفحات ۲۱۱-۲۱۲). و.

نفت ما، در دست خود ما قرار دارد و این حکومت است که سالانه بر حسب نیازهای مالی خویش، درباره حجم تولید نفت تصمیم خواهد گرفت.» [۶۴]

چه طنز دردناکی در این واقعیت نهفته است که همان کسانی که قبلاً با سرسختی (و حمایت امپریالیسم) با ملی کردن نفت توسط دکتر مصدق مخالفت می‌کردند (و من قبلاً به آن اشاره کردم)، جرئت میکنند که ۲۳ سال بعد، از «عدم اجرای کامل» قانون ملی شدن صحبت کنند! اما این اظهارات مبین آن است که دولت ایران تا آن تاریخ و به رغم تمام ادعاهای خود، حاکم بر ثروت‌های نفتی خویش نبوده است.

با این حال، این ملی کردن جدید با ملی کردن مصدق تفاوت داشت، زیرا برخلاف آن، باز هم ایران را به درون بازار سرمایه‌داری جهانی می‌راند و مبین تحکیم نقش بورژوازی ایران در جهان سرمایه‌داری بود.

ژ. م. شوالیه می‌نویسد که کشورهایمانند ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی «حاضرند به بهره‌برداری از ثروت‌های معدنی خود از طریق همکاری بسیار نزدیک با شرکت‌های بزرگ بین‌المللی ادامه دهند. آنها می‌پذیرند که مازاد نفتی خود را صادر کنند و در کنار کارتل نفت، به گسترش صنعت نفت جهانی کمک مالی نمایند.» [۶۵]

من عقیده دارم که این همکاری نشان می‌دهد که طبقات حاکم این کشورها - بویژه ایران - در چارچوب نظام سرمایه‌داری بین‌المللی، به حدی از «خودمختاری» دست یافته بودند. به نظر من، این پدیده همراه است با میزانی از توسعه اقتصادی این کشورها، «توسعه» اقتصادی که همراه باتشدید و تعمیق نابرابریهای اجتماعی و فقر بوده است.

یادداشت‌ها

1. E. MANDEL, *le troisième âge du capitalisme*, Paris, Union générale d'éditions, 1976, Tome 1. P. 117-118.

2. Idem , P. 116-117

3. Pierre SALAMA, op. cit., P. 160.

این صنعتی شدن «یعنی فقط شکل کنار هم قرار گرفتن توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی تغییر می‌کند...»

(MANDEL, op. cit., Tome 2, P. 119.).

۴. مبادله نابرابر میان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و توسعه نیافته بازتاب دو سطح نابرابر بهره‌وری ملی کار است؛ این تغییر مقداری از کار ارزشمند و ارزش‌گذاری شده کشورهای امپریالیستی در مقابل مقداری از کار برتر ارزش‌زدایی شده کشورهای توسعه نیافته است. بدین ترتیب، کالاهایی که محصول کار کشورهایی است که بهره‌وری کارشان بسیار زیاد است، فراتر از ارزش خود فروخته می‌شوند. (بنگرید به مندل، همان، ج ۲، ص ۳۰ و بعد).

5. Coordinating Secretarial of National Unions of Students (COSEC), Iran, 1961-1962, *A Report of the Research and Information Commission of the International Student Conference* P. 18.

6. Idem. P. 19.

۷. پس از کودتا، امینی در دولت زاهدی وزیر بود. او بود که مذاکرات با کنسرسیوم نفت را اداره می‌کرد. او از خاندان قارجار بود و به خاطر برداشت‌های آزادیخواهانه و هوادار آمریکایی خود، شهرت داشت.

۸. به نقل از بهمن نیرومند، *ایران نمونه‌ای از کشوری در حال توسعه یا دیکتاتوری جهان آزاد*، ترجمه فرانسسه، پاریس، ژوئیلار، ۱۹۶۷، صص ۱۶۱-۱۶۲ گزارش شده همچنین توسط: G. De VILLIERS, *L'irrésistible Ascension du Shah d'Iran*, Plon, Paris, 1975, p.303.

9. COSEC, op. cit., P. 19.

۱۰. خاطرات شخصی

11. COSEC, op. cit., PP. 20-21.

۱۲. تایم، ۱۶ ژوئن ۱۹۶۱

سرتیب بختیار پس از کودتا فرماندار نظامی تهران شد. او با تأسیس ساواک، که خود نخستین رئیس آن بود، قدرت شاه را تحکیم کرد. شهرت او در ایران به خاطر رسمیت بخشیدن به شکنجه و اعدام مخالفان رژیم بود. او به مخالفان شاه پیوست و مدتی نیز جناح راست را علیه شاه رهبری می‌کرد. بعدها برای رهبری عملیات خود، در عراق مستقر شد. اما در ۱۱ اوت ۱۹۷۰ (۳۱ مرداد ۱۳۴۹) به دست دو مأمور ساواک که با ربودن هواپیمایی به عراق در تشکیلات او نفوذ کرده بودند، به قتل رسید.^۱

۱۳. روزنامه منچستر گاردین، اول فوریه ۱۹۶۲

۱۴. هفته نامه نیوزویک ۱۶ مه ۲۳ آوریل ۱۹۶۲

15. Lucien REY, "Iran aujourd'hui" in: *Revue Internationale du Socialisme*, No 10, Juillet - août 1965, PP. 571-579.

نیز بنگرید به:

Georges BLADWIN (membre du "Harvard Advisory Group of Iranian plan

۱. طبق اعلام رسمی مقامات ایرانی، نامبرده به دست یک عضو سازمان امنیت و در یک شکارگاه اطراف بغداد، به ضرب پنج گلوله از پا درآمد. و.

Organisation"), *planning and Development in Iran*, Baltimore, John Hopkins Press, 1967.

۱۶. اریک رولو، «ایران ده سال پس از مصدق» در روزنامه لوموند، ۲۰ فوریه ۱۹۶۴.

۱۷. در این زمینه بنگرید به:

- A.K.S. LAMBTON, *The persian land reform*, 62-66 Oxford, Charedon press, 1969.

محسن محسنی، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و روابط اقتصادی خارجی ایران،

پتروشیمی، تز، گرونوبل، ۱۹۷۶

- کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان، همان، ص ۳۳-۳۵.

۱۸. پل وی‌بی در مطالعه خود به نام «امپریالیسم، حکومت مطلقه، اصلاحات ارضی» پس از تأکید بر این که به دنبال اصلاحات ارضی، «مالکیت بزرگ ارضی و فئودالیت ایران به عنوان ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم بر روستاها ناپدید شده است...» اعلام می‌کند که اصلاحات ارضی به معنای استقرار «یک سازمان اقتصادی - اجتماعی است که به نحو عجیبی یادآور شیوه تولید آسیایی می‌باشد».

(در کتاب: نفت و خشونت، پاریس، آنتروپو، ۱۹۷۴، ص ۲۱ و ۴۲).

در اینجا همان درآمیختگی و خطایی وجود دارد که من در آغاز کتاب به آن اشاره کردم:

از یک سو، فئودالیسم هرگز در ایران وجود نداشته است، «مالکیت بزرگ ارضی و فئودالیت ایرانی» نمی‌توانسته به «عنوان ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم بر روستاها ناپدید شود»؛ و از سوی دیگر، سازمان اقتصادی ناشی از اصلاحات ارضی بسیار آشکارا سرمایه‌داری است؛ گرچه به خاطر بعضی ویژگی‌هایش «به نحو عجیبی یادآور شیوه تولید آسیایی است»، و این از آن روست که بر ویرانه‌های آن بنا شده است!

۱۹. مهاجرت پیوسته انبوه کشاورزان به سوی شهرهای بزرگ و پرولتر آنان، در تقویت کمی طبقه کارگر سهم داشته است. همچنین موضوع در مورد تقویت خرده بورژوازی شهرها نیز مصداق دارد.

۲۰. قاعده‌بندی نظری که بتواند به نحوی دقیق شکل‌بندی قیمت نفت در نظام سرمایه‌داری

را بیان کند چیست؟

یکی از جالبترین تبیین‌ها در این زمینه، توسط م. ماسارا در دو مقاله منتشره در مجله «نقد اقتصاد سیاسی» انجام شده است.

۲۱. گزارش کمیسیون تحقیق فرانسوی، همان، ص ۷۲.

22. Daniel DURANT, *La politique pétrolière internationale*, PUF, Que Sais-je?, Paris, 1962 PP. 11-12.

23. D. DURANT, op. cit., P. 13-15

سناتور چرچ (رییس کمیسیون فرعی بنگاه‌های اقتصادی چند ملیتی در سنای آمریکا) درباره شرکت‌های تشکیل دهنده کارتل بین‌المللی اعلام کرد: «از ۱۵ بنگاه اقتصادی بسیار مهم چند ملیتی در جهان امروز، هفت تای آنها شرکت‌های نفتی هستند. این شرکت‌ها (اکسون، گالف، تگزاکو، موبیل، استاندارد اویل، گالیفرنیا، رویال داچ شل و بریتیش پترولیوم) ارقام کارکرد اقتصادی سالانه‌شان بالاتر از محصول ناخالص ملی کشورهایی نظیر هند، لهستان، برزیل، سوئد و جمهوری دمکراتیک آلمان است»
(در: گزارش کمیسیون فرانسوی، همان، ص ۱۶)

۲۴. قیمت‌های اعلان شده، در پایان قرن نوزدهم میلادی در ایالات متحده آمریکا باب شدند: در آن زمان، شرکت استاندارد اویل در دفاتر خود قیمت خرید نفت خام را طبق تمایل تولیدکننده اعلام می‌کرد.
(گزارش کمیسیون تحقیق فرانسوی، همان، ص ۷۱)

شاه ایران طی یک کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۲ نوامبر ۱۹۷۴ (۱۱ آبان ۱۳۵۳) در تهران پیشنهاد کرد که قیمت اعلان شده حذف شود و به جای آن قیمت واحد برقرار گردد.
(لوموند، ۱۲ نوامبر ۱۹۷۴، ص ۱۴)

25. MASSARAT, "Crisse de l'énergie ou crise du capitalisme à l'échelle mondiale" op. cit., P. 16

26. Mustafa El-SAYED, *L'organisation des pays exportateurs de pétrole*, Thèse, Imprimerie nationale Genève, 1967, P. 126.

27. J. M. CHEVALIER, op. cit., P. 36.

28. D. DURANT, op. cit., P. 48.

29. CHEVALIER, op. cit., P. 36-37.

30. EL-SAYED, op. cit., P. 128.

۳۱. BRP در فرانسه، جاپانز اکسپورت اوپیل کو در ژاپن، اکسیدانتال در آمریکا، ENi در ایتالیا، و بدون فراموش کردن نقش اتحاد شوروی.

32. J.M.CHEVALIER, op. cit., P. 55-56

در قطعنامه اول اوپیک، کشورهای عضو:

– تأیید می‌کنند که دیگر نمی‌توانند در برابر نحوه عمل شرکت‌ها برای ثابت نگه داشتن قیمت‌های بی‌تفاوت بمانند؛

خواهان آن هستند که شرکت‌های نفتی ثبات قیمت‌ها را حفظ کنند و از هر گونه نوسان محفوظ نگهدارند.

۳۳. در «لوموند»، ۲۰ مارس ۱۹۷۵، ص ۳۴

۳۴. «گات» در گزارش سال ۱۹۷۴ خود اعلام می‌کند که از نیمه دوم این سال، روابط مبادله‌ای باز هم به سود محصولات ساخته شده کارخانه‌ای تغییر کرده‌اند.

(در: لوموند، ۲-۳ نوامبر ۱۹۷۵، ص ۱۹)

35. A.UDRY, "Boom et déclin des matières premières" in: *Correspondance de presse internationale* (INPRECOR) (organe bi-mensuel d'information du Secrétariat Unifié de la IVe Internationale), Bruxelles, juin 1975, No 27/28.

۳۶. «تا سال ۱۹۷۰، معادن جدید که از آنها شروع به بهره‌برداری شده بود تا افزایش تقاضا تأمین شود، هزینه بسیار کمی داشت و حتی به تدریج کمتر هم شد. به نظر می‌رسد این وضع در ۱۹۷۰ تغییر کرده است.» (ژ. شوالیه، همان، ص ۷۷)

۳۷. همان، صص ۶۷-۷۱

۳۸. همان، صص ۸۳-۸۴

۳۹. گزارش کمیسیون تحقیق فرانسوی، همان، ص ۹۵-۹۶

۴۰. ژ. شوالیه، همان، ص ۹۴

41. V.H. OPPENHEIM, "Why Oil prices Go Up. The past: We pushed them", in: *Foreign Policy*, No 25, Winter 1976-1977, PP. 24-58.

42. Idem, P. 40.

۴۳. م. لسر، دیپلمات آمریکایی، در ۱۹۷۶ در تلویزیون سوئیس گفت:

«... ما دوست داریم شاهد تنزل قیمت‌ها در سطحی بسیار کمتر از حالا باشیم. با

این حال، قیمت‌ها نباید آن قدر پایین بیایند که باعث دلسردی برای

سرمایه‌گذاری در مقایسه بزرگ و در بلندمدت در منابع جدید نفت و در سایر

شکل‌های انرژی‌جانشین بشوند.»

(In: Temps Présents, 5 février 1976).

از سوی دیگر، روزنامه لوموند، ۳۰ ژوئیه ۱۹۷۶ (ص ۲۱) گزارش می‌دهد که در پی ملی

شدن شعبه ونزوئلایی و سقوط لیره و لیر، سود کمپانی اِکسون ۳ درصد کاهش یافته است.

44. Bernard DI CRESCENZO, *Crise de l'énergie ou crise politique?*

Editions sociales, Paris. 1974, P. 83.

۴۵. محمود منتظر الظهور، «سازمان کشورهای صادرکننده نفت» (اوپک) در:

Documentation française, Notes et Etudes documentaires, Nos 4133-4134, 15 novembre 1974, P. 25.

۴۶. محمدعلی موحد، *نفت ما و مسائل حقوقی آن*، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۳،

ص ۱۶۹ و ۱۷۱

۴۷. شوالیه، همان، ص ۹۸

۴۸. همان، ص ۹۹

۴۹. لوموند، ۲۶ ژانویه ۱۹۷۱

50. T.RIFAL, *Les prix du pétrole*, Technip, Paris 1974, P. 278.

۵۱. درجه اِ. پی. آی (API) واحد اندازه‌گیری غلظت نفت خام است. افزایش اِ. پی. آی با

افزایش سبکی نفت خام مطابقت دارد.

۵۲. گزارش کمیسیون تحقیق فرانسوی، همان، ص ۸۹

53. Voir DELORME, "Déclin ou victoire du Cartel du pétrole" in:

Critiques de l'économie politique, No 4-5, Juillet-décembre 1971, P. 290-293.

۵۴. لوموند، ۲۶ ژانویه ۱۹۷۳، ص ۳۲

۵۵. لوموند، ۲۸ فوریه ۱۹۷۳.

۵۶. لوموند، ۳ مارس ۱۹۷۳.

57. Iranian Oil Operating Companies, Annual Review, in: BHARIER, Economic Development of Iran, op. cit., P. 165.

58. Middle East Economic Survey, 3 septembre 1971.

۵۹. تهران اکونومیست، ۴ اوت ۱۹۷۳، ص ۴۷

۶۰. همان، ص ۴۵

۶۱. همان، ص ۴۴

۶۲. ماده ۵ تهران اکونومیست، همان، ص ۴۳

شرکت‌های عضو کنسرسیوم تجارتي عبارتند از: گالف اویل، موبیل اویل، اکسون، استاندارد اویل، کالیفرنیا، تگزاکو، بریتیش پترولیوم، شل پترولیوم، شرکت نفت فرانسه، آمریکن ایندپندنت اویل کو، آتلانتیک ریچفیلد کو، کنتیننتال اویل کو، گنی اویل کو، چارتر اویل کو، استاندارد اویل اوهایو.

۶۳. لوموند، ۲۵ مه ۱۹۷۳.

۶۴. همان، ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۳، ص ۲۲

۶۵. شوالیه، همان، ص ۱۲۲

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل سوم

نفت، سرمایه مالی و نظامیگری

۱. نفت و سرمایه مالی

افزایش قیمت‌های اعلان شده نفت - و در نتیجه، افزایش درآمد و سود کشورهای اوپک - که از چند سال قبل پیش‌بینی و اعلام شده بود، از زمان اعلام جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) آشکارا تشدید شد.

از چند سال پیش، انباشت درآمدهای کلان ارزی در نزد طبقات حاکمه کشورهای تولیدکننده نفت باعث پیدایش یک سرمایه مالی «خودمختار» در این کشورها و بویژه در ایران شد.

از آن زمان، بحث درباره مسأله امپریالیسم و خرده امپریالیسم اهمیت فراوانی پیدا کرد. اکنون می‌توان پرسش‌های زیر را مطرح کرد:

آیا پیدایش سرمایه مالی «خودمختار» در برخی کشورهای تولیدکننده به آن معناست که این کشورها تبدیل به قدرت‌های امپریالیستی شده‌اند؟

آیا نظریه لنینیستی امپریالیسم در اینجا صادق است؟

۱. مندل در مقاله‌ای به نام «ظهور سرمایه مالی جدید خودمختاری عربی و ایرانی»

این مسأله را تحلیل کرده و بسط داده است.^[۱]

مَدَدَل در مقاله دومی به نام «باز هم درباره پیدایش سرمایه مالی خودمختار در بسیاری از کشورهای نیمه مستعمره»^[۲] به این پرسش باز می‌گردد و پس از تصریح این مطلب که به نظر لنین ظهور امپریالیسم با وجود پنج خصلت مطابقت دارد (که سرمایه مالی یکی از این پنج خصلت است) می‌نویسد:

«اگر سرمایه مالی را به عنوان «آمیزه سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی» تعریف کنیم، و نه به عنوان مجموع پنج خصلت امپریالیسم، در آن صورت، متوجه می‌شویم که با بازی قانون توسعه نابرابر و مرکب، ناشی از تأخیر انقلاب سوسیالیستی جهانی، هم این خصلت و هم یکی از پنج خصلت دیگر را می‌توان در کشورهای نیمه مستعمره (در کشورهای غیرامپریالیستی) در زمینه‌ای کاملاً متفاوت باز یافت بدون این که هیچ شباهتی میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای نیمه مستعمر مشاهده کرد (...).

پس مسأله به صورت زیر است: آیا در اوضاع و احوال معینی در یک کشور نیمه مستعمره، بورژوازی ایجاد شده می‌تواند «از فرار مرحله سرمایه‌داری رقابت آزاد و تمرکز تدریجی بنگاه‌های اقتصادی و صنعتی موجود جهش کند» و به مرحله صنعتی شدن گام بگذارد، بویژه در بخش صنایع سنگین یا تولید کالاهای مصرفی پردوام؟ بنگاه‌های اقتصادی که از لحاظ اکثریت سهام، دیگر مالک سرمایه امپریالیستی نیستند و یک سرمایه صنعتی تدریجاً انباشته شده بر آنها حاکم نیست بلکه یک سرمایه مالی با منشأ غیرصنعتی بر آنها حاکم است؟ داده‌های تجربی باعث می‌شوند که به این پرسش، پاسخ مثبتی داده شود»^[۳]

و سپس نتیجه می‌گیرد:

«در دوره امپریالیستی، و بویژه کاپیتالیسم جدید (Spätkapitalismus) دوره امپریالیستی، برای بورژوازی کشورهای نیمه مستعمر امکان ندارد که به تکرار مراحل «رشد سازمانمند» پردازند که خاص توسعه سرمایه‌داری کشورهایی است که سابقه پیشرفت صنعتی دارند (بریتانیا، بلژیک، فرانسه، آلمان، آمریکا). (...).

به هر صورت، امروزه جایی برای سرمایه‌داری مبنی بر رقابت آزاد در کشورهایی

نظیر برزیل، ایران یا عربستان سعودی وجود ندارد، مگر در بخش‌های حاشیه‌ای و غیرمهم صنعتی و «خدمات». بنابراین، نفوذ و رسوخ سرمایه خصوصی در عرصه صنایع بزرگ از آغاز شکل سرمایه مالی داشته است؛ سرمایه‌ای که منشأ آن صنعت نبوده بلکه به واسطه بانک‌ها و گروه‌های مالی بر صنعت تسلط دارد.»^{۱۴}

اما آیا از این رو می‌توان تأکید کرد که پیدایش این سرمایه مالی «خودمختار» به معنای آن است که این رژیم‌ها دیگر به نظام غربی وابسته نیستند؟ پاسخ مندل به این پرسش، منفی است:

«اقلیت طبقه حاکمه ایران و اعراب که در سرمایه مالی خودمختار این کشورها نفوذ کرده و آن را اداره می‌کند، نه از مدیران تشکیل شده و نه از مهندسان، بلکه متشکل از مالکانی است که، از طریق اشکال تسلط انگلی بر زمین و دولت حاکمیت و چیرگی دارند.»

این فقط بدان معنا نیست که دانش فنی باید از کشورهای امپریالیستی وارد شود و در نتیجه وابستگی آن کشورها به کشورهای امپریالیستی را حفظ کند، بلکه در عین حال بدان معناست که این سرمایه مالی جدید (نظیر سرمایه مالی روسیه قبل از ۱۹۱۷) هیچ تمایلی به انقلاب ارضی واقعی ندارد، چون آن را از بخش مهمی از دارایی‌هایش محروم می‌سازد. حال آن که می‌دانیم بدون یک چنین انقلاب ارضی، هیچ گونه گسستگی اساسی با توسعه نیافتگی امکان ندارد.»^{۱۵}

این نکته را نیز باید به این تحلیل افزود که خودمختاری سیاسی این رژیم‌ها در عین حال در اثر دیالکتیک وابستگی، محدود شده است: از یک سو، بورژوازی‌های این کشورها، به عنوان دارندگان ثروت‌های نفتی، ناچار به دفاع از منافع ویژه خود هستند - منفعی که همیشه لزوماً با منافع کشورهای غربی مطابقت ندارد - و از سوی دیگر، به علت وابستگی خود به نظام سرمایه‌داری جهانی، سخت‌نگران توسعه سیستم سرمایه‌داری جهانی می‌باشند چون با بحران این سیستم خود نیز عمیقاً آسیب خواهند دید.

شاه ایران در مصاحبه‌ای با مجله «لوپوان» گفت:

«چطور انتظار دارید که من در آرزوی انهدام جهان غرب باشم؟ من خود به این جهان تعلق دارم. به همین دلیل است که تاجایی که بتوانم به آن کمک می‌کنم.»^[۶]

در نتیجه، «خودمختاری» سیاسی و مالی در این چارچوب، همان طور که قبلاً گفتم، به معنای ادغام روزافزون در نظام سرمایه‌داری بین‌المللی است.

۱. سرمایه مالی و ذخایر ارزی

پیدایش سرمایه مالی در کشورهای اوپک، چنان‌که در جدول زیر نشان داده شده است، با رشد و افزایش ذخایر ارزی این کشورها متجلی می‌شود:

ذخایر مالی (به میلیارد D.T.S (حق برداشت مخصوص از صندوق بین‌المللی پول)

هر D.T.S = ۱/۱۸ دلار)

| اوت ۱۹۷۵ | ۱۹۷۴ | ۱۹۷۳ | |
|-------------|-------------|-------|-----------------------|
| ۱۱۷/۹(+۲/۶) | ۱۱۵/۳(-۰/۵) | ۱۱۵/۸ | کشورهای صنعتی |
| ۴۶/۷(+۹/۹) | ۳۹/۲(+۲۶/۸) | ۱۲/۴ | کشورهای صادرکننده نفت |
| ۲۵/۹(+۰/۲) | ۲۵/۷(+۱/۶) | ۲۴/۱ | کشورهای فقیر |

منبع: لوموند، ۲۳ دسامبر ۱۹۷۵، ص ۱۷.

بویژه در مورد ایران، بنا به آمار صندوق بین‌المللی پول، ذخایر ارزی این کشور بین اکتبر ۱۹۷۳ (مهر ۱۳۵۲) و پایان فوریه ۱۹۷۴ (اوایل اسفند ۱۳۵۲) ۲۰ درصد افزوده شده و به مجموع ۱/۴۹۲ میلیارد دلار رسیده است.^[۷] در ماه مه ۱۹۷۶ (اردیبهشت ۱۳۵۵) این مبلغ به ۸/۶۲۸ میلیارد دلار رسیده است.^[۸] از سوی دیگر، اختلاف تراز پرداخت‌های ایران در ۱۹۷۴-۱۹۷۵ بالغ بر ۵/۲ میلیارد دلار بوده است.^[۹]

۲. سرمایه مالی و بانک‌های معاملاتی

درآمد ایران از فروش نفت از چند سال پیش پیوسته رو به افزایش بوده است. در واقع، جمع این درآمدها برای دوره ۱۹۷۳-۱۹۷۷ (۱۳۵۲-۱۳۵۶) نزدیک به ۱۰۸ میلیارد دلار برآورد شده است.^[۱۰] درآمد نفت ایران در ۱۹۷۴ (۱۳۵۳)^[۱۱] تا ۱۷/۹

میلیارد دلار (و بنابراین به ۳/۷ برابر سال قبل) و در ۱۹۷۵ به ۲۲ میلیارد دلار و در ۱۹۷۶ به ۲۲ میلیارد دلار رسید.^[۱۲] از سوی دیگر، برآورد می‌شود که برای دوره اول فروردین ۱۳۵۴ تا اول فروردین ۱۳۵۵، سهم درآمدهای نفتی در بودجه کشور ۲۱۹۰۷ میلیون دلار بوده است؛ بنابراین، این سهم نسبت به سال قبل ۹/۳ درصد افزایش داشته است.^[۱۳]

از جانب دیگر، اگر سرمایه مالی را به عنوان سرمایه بانکی سرمایه‌گذاری شده در بخش‌های تولیدی اقتصاد - چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم - تعریف کنیم، در جهان این سال‌ها، پیدایش بانک‌های بزرگ معاملاتی در ایران (بانک‌های سرمایه‌گذاری تأمین مالی طرح‌های صنعتی) نشانه آشکار پیدایش سرمایه مالی است. باید متذکر شد که سرمایه مالی از لحاظ ماهیت خود، هم با سرمایه بانکی و هم با سرمایه صنعتی تفاوت دارد و از آنها فراتر می‌رود.

همچنین باید یادآور شد که اصطلاح «سرمایه مالی» در اینجا دقیقاً برابر آنچه هیلفردینگ از این سرمایه تعریف کرده و لنین آن را به همان معنا پذیرفته است نیست. در اینجا، تفاوتی که هنگام بحث درباره مسأله وجود یا عدم یک «امپریالیسم ایرانی» اهمیت می‌یابد، میان از یک سو، سرمایه مالی به عنوان اختلاط سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی که فرض را بر این می‌گذارد که این دو، مرحله جریان سرمایه پیشرفته هستند، و از سوی دیگر سرمایه مالی ناشی از سرمایه‌گذاری درآمد سالانه نفتی در بعضی بخش‌های صنعتی، وجود دارد. این تفاوت که باید آن را به یاد داشت، مانع از آن نمی‌شود که تجلیات این دو متغیر سرمایه مالی غالباً مشابه یکدیگر باشند. فقط نکته اینجاست که در ایران، سرمایه مالی از ادغام سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی که از پیش وجود داشته و توسعه یافته باشد زاییده نشده است. در آغاز، در ایران صنعتی وجود نداشته یا بسیار ضعیف بوده است، که البته خود صنعت نفت مستثنی است. پس سرمایه مالی بر اساس درآمد نفت پدیدار می‌شود و توسعه می‌یابد، و این کار با جهشی از فراز

مراحل میانی انجام می‌گیرد، و چنان‌که دیدیم از زمانی صورت می‌گیرد که سرمایه‌داری جهان، بعضی کشورها مانند ایران را به سوی صنعتی شدن می‌راند. بنابراین، سرمایه مالی یکباره و همزمان با جهش صنعتی شدن به وجود می‌آید؛ و کثرت بانک‌های گوناگون، نه یکی از شرایط وجود آن بلکه یکی از نتایج پیدایش آن است.

این بانک‌ها نقش بیش از پیش مهمی در اقتصاد ایران و در روابط مالی ایران با سرمایه بین‌المللی ایفا می‌کنند.

در زیر، به مهمترین بانک‌هایی که در مثال‌های اخیر در ایران تأسیس شده‌اند اشاره می‌کنیم:

۱) بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران

این بانک در ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) با سرمایه ۹۶۰ میلیون ریال تأسیس شد. این یک بانک خصوصی است که ۸۲ درصد سهام آن متعلق به سرمایه‌گذاران ایرانی و ۱۸ درصد متعلق به بانک‌ها و مؤسسات خارجی است (AID, BIRD، بانک جهانی و غیره). این بانک بخش اعظم سرمایه‌گذاری‌ها در بخش صنعتی و بویژه در مؤسساتی که با سرمایه‌گذاری مشترک تأسیس شده‌اند را کنترل می‌کند. در ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) حدود ۷۵ بنگاه صنعتی تحت کنترل این بانک بوده‌اند.

۲) بانک شهریار

این یک بانک خصوصی است که در ۱۳۵۲ با سرمایه ۵ میلیارد ریال تأسیس شده است.

۳) بانک داریوش

این نیز یک بانک خصوصی است که در ۱۳۵۲ با سرمایه ۲ میلیارد ریال تأسیس شده و ۳۵ درصد سهام آن به بانک‌های خارجی تعلق دارند.

۴) بانک سرمایه‌گذاری صنعتی ایران و انگلیس

بانک خصوصی که با مشارکت سرمایه‌گذاران بریتانیایی تأسیس شده است و سرمایه آن به ۸ میلیون لیره می‌رسد. [۱۵]

۵) بانک بین‌المللی ایران

این یک مؤسسه مختلط است که در مرداد ۱۳۵۴ با سرمایه ۲ هزار میلیون ریال تأسیس شده است و ۳۵٪ سهام آن به «چیس منهتان بانک»، ۲۲ درصد به دولت ایران و ۴۳ درصد به صاحبان صنایع خصوصی تعلق دارد.^[۱۶]

۶) بانک ایران و عرب

این بانک در سال ۱۳۵۴ با سرمایه یک میلیارد ریال تأسیس شد. ۳۵ درصد سهام متعلق به سرمایه‌گذاران عرب است.^[۱۷]

افزون بر اینها، دولت‌های ایران و ونزوئلا تصمیم گرفته‌اند که یک بانک ایران و ونزوئلا تأسیس کنند.

از سوی دیگر، کنفرانس مقدماتی برای تأسیس یک مرکز مالی بین‌المللی انگلیسی - ایرانی در مهرماه ۱۳۵۴ در تهران با شرکت بیش از صد نماینده مالی بریتانیایی به ریاست سر دنیس هیلی^[۱۹] وزیر خزانه‌داری انگلستان برگزار شد که گواهی است بر فعالیت سرمایه مالی ایران.

مع ذلک مهمترین مؤسسه صنعتی و مالی متعلق به دولت ایران کماکان «شرکت ملی نفت ایران» است که درباره آن بعداً سخن خواهیم گفت.

۳. استفاده از دلارهای نفتی

دلارهای نفتی انباشته شده توسط طبقات حاکمه کشورهای تولیدکننده نفت می‌تواند به پنج شیوه مورد استفاده قرار گیرند:^[۲۰]

انباشت پول در بانکهای مرکزی به عنوان پشتوانه پول ملی

سپرده‌گذاری کوتاه مدت در بانک‌های خارجی

هزینه‌های غیرتولیدی: مثلاً واردات کالاهای کارخانه‌ای یا سرمایه‌گذاری‌های

داخلی مستقیم

سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت در خارج از کشور: مثلاً مشارکت در موسسات صنعتی

و مالی خارجی، تشکیل صندوق سهام یا سهام شرکت‌ها و خریداری مستغلات.

جدول زیر میزان استفاده از دلارهای نفتی توسط کشورهای تولیدکننده نفت را (به

میلیون دلار، به نرخ جاری) نشان می دهد:

| ۱۹۷۸ | | | ۱۹۷۴ | | | ۱۹۷۳ | | | کشور منطقه |
|-------|-------|--------|-------|-------|-------|------|-------|-------|--|
| (۳) | (۲) | (۱) | (۳) | (۲) | (۱) | (۳) | (۲) | (۱) | |
| ۵۴۶۳۰ | ۴۴۲۵۰ | ۹۸۸۸۰ | ۴۴۶۶۰ | ۱۰۳۶۰ | ۵۵۰۲۰ | ۷۵۵۰ | ۷۲۸۰ | ۱۳۸۳۰ | کشورهای خلیج فارس و از جمله |
| ۳۲۹۰ | ۲۱۹۶۰ | ۲۵۲۵۰ | ۹۹۲۵ | ۵۰۴۵ | ۱۴۹۷۰ | ۴۱۰ | ۳۴۷۰ | ۳۸۸۰ | ایران |
| ۵۱۳۴۰ | ۲۲۲۹۰ | ۷۳۶۳۰ | ۳۴۷۳۵ | ۵۳۱۵ | ۴۰۰۵ | ۶۱۴۰ | ۳۸۱۰ | ۹۹۵۰ | کشورهای عرب (عربستان، عراق، کویت، امارات) |
| ۶۸۸۰ | ۱۰۰۰۰ | ۱۶۸۸۰ | ۶۹۸۰ | ۴۶۸۰ | ۱۱۶۶۰ | ۵۵۰ | ۳۸۳۰ | ۳۲۸۰ | الجزایر و لیبی |
| ۱۳۴۰ | ۲۸۹۰۰ | ۲۷۵۶۰ | ۹۸۳۰ | ۹۲۰۰ | ۱۹۰۳۰ | ۱۱۷۰ | ۶۹۶۰ | ۵۷۹۰ | سایر کشورهای تولیدکننده نفت (اندونزی، نیجریه، ونزوئلا، کواتور) |
| ۶۰۱۷۰ | ۸۳۱۵۰ | ۱۴۳۳۲۰ | ۶۱۴۷۰ | ۲۴۲۴۰ | ۸۵۷۱۰ | ۴۸۳۰ | ۱۸۰۷۰ | ۲۲۹۰۰ | جمع |

(۱) درآمدهای نفتی دولتی

(۲) کل واردات

(۳) (۱) - (۲)، تراز درآمدهای فراهم برای سرمایه گذاری خارجی، کمک ها و وام ها

منبع: روزنامه لوموند «پرونده ها و اسناد»، شماره ۲۰، آوریل ۱۹۷۵، ص ۲

ما اکنون به نحوی مفصلتر، شیوه ای را که دولت ایران دلارهای نفتی خود را در دوره

۱۹۷۳ - ۱۹۷۶ (۱۳۵۲ - ۱۳۵۵) مورد استفاده قرار داده است بررسی خواهیم کرد.

A - سرمایه گذاریهای بلند مدت در خارج از کشور، کمک ها و هدایای مالی

۱. مشارکت در کرویپ

در ۱۲ ژوئیه ۱۹۷۶ (۲۱ تیر ۱۳۵۵) قراردادی میان دولت ایران و شرکت کرویپ

آلمان به امضاء رسید که بر اساس آن، دولت ایران با خرید ۲۵/۴ درصد سهام شرکت

کرویپ با آن شریک می شد.

«کروپ هوتن ورکه»^۱ در واقع یکی از شعبات شرکت کروپ بود که طی ۱۶۲ سال هرگز سرمایه‌های بیگانه را به خود راه نداده بود. مبلغ کل این قرارداد بالغ بر ۲۰۰ میلیون مارک می‌شد. طبق همین قرارداد، یک شرکت مشترک سرمایه‌گذاری در زوریخ تأسیس شد که ۵۰ درصد سهام آن به ایران تعلق داشت.^[۲۱]

این البته نخستین مرحله از نزدیکی میان دولت ایران و شرکت آلمانی بود. در واقع، در ۱۹ اکتبر ۱۹۷۶ (۲۷ مهر ۱۳۵۵) قراردادی در تهران میان وزیر اقتصاد ایران، وزیر اقتصاد آلمان و رئیس هیئت مدیره شرکت کروپ به امضاء رسید که بنابر آن، دولت ایران در ۱/۲۵ درصد سرمایه شرکت فرید کروپ GmbH مشارکت می‌کرد. شرکت کروپ دارای ۱۳۰ شعبه است و ۷۹ هزار کارمند و کارگر دارد. رقم معاملات آن در سال ۱۹۷۵ بالغ بر ۱۰/۷ میلیارد مارک بوده است.^[۲۲]

۲. مشارکت در کارخانه اتمی تریکاستن

در ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ (۴ اسفند ۱۳۵۳) ایرن و فرانسه قراردادی امضا کردند که طبق آن، دولت ایران یک اعتبار ۱ میلیارد دلاری در اختیار کمیساریای [سازمان] فرانسوی انرژی اتمی (C.E.A) برای ساختن کارخانه تریکاستن^۲ جهت تولید اورانیوم غنی شده برای شرکت ارودیف (Eurodif) قرار می‌داد. در این قرارداد، همچنین تأسیس یک شرکت مالی فرانسوی - ایرانی پیش‌بینی شده بود که ۲۵ درصد سهام ارودیف را در دست داشت (سهامی که به نحو زیر میان دو شریک تقسیم می‌شد: ۶۰ درصد سهام متعلق به C.E.A و ۴۰ درصد متعلق به سازمان انرژی اتمی ایران.^[۲۳])

۳. صندوق بین‌المللی پول

طبق قراردادی که در ۲۲ اوت ۱۹۷۴ (۳۱ مرداد ۱۳۵۳) میان صندوق بین‌المللی پول و هفت کشور تولیدکننده نفت به امضاء رسید، این کشورها جمعاً ۳/۴ میلیارد دلار به آن

1. Krupp Hüttenwerke

2. Tricastin

صندوق وام دادند. در میان این هفت کشور، وام ایران به آن صندوق به میزان ۸۸۷/۱ میلیون دلار برای یک دوره هفت ساله بانرخ بهره ۷ درصد بود. [۲۴]

۴. صندوق بین‌المللی کشاورزی

در سپتامبر ۱۹۷۶ (شهریور ۱۳۵۵) دولت ایران ۱۰۴/۷۵ میلیون دلار در صندوق بین‌المللی کشاورزی سرمایه‌گذاری کرد و بدین ترتیب سهام مهمی از آن صندوق را به خود اختصاص داد.

۵. کمکها، هدایای مالی و وام‌ها در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵

در سال ۱۹۷۴، دولت ایران کمک‌ها و هدایای مالی بسیاری به سایر کشورها کرد که بعضی از آنها عبارتند از:

- ۱۰۰ میلیون دلار کمک مالی به بنگلادش

- ۲۵۰ میلیون دلار کمک مالی به هندوستان

- ۵۰ میلیون دلار کمک مالی به سوریه

- ۱ میلیارد دلار کمک مالی به مصر

- ۱۰ میلیون دلار کمک مالی به سنگال

- ۲۵۰ میلیون دلار کمک مالی به پاکستان

- ۲ میلیارد دلار کمک مالی به افغانستان

- ۱ میلیون دلار هدیه به دانشگاه جورج واشنگتن

این سیاست، ابتدا در ۱۹۷۵ به رغم محدودیت‌های ناشی از کاهش نسبی درآمد

نفت ایران، ادامه یافت:

- ۲۰۰ میلیون دلار اعتبار به لهستان [۲۷]

- ۲۰۰ میلیون دلار اعتبار به مصر [۲۸]

- ۶۳۰ میلیون دلار اعتبار به هندوستان [۲۹]

- ۴۱/۹ میلیون دلار اعتبار به ترکیه [۳۰]

با این حال، در ژوئیه ۱۹۷۵ (تیر ۱۳۷۴) «شورای سرمایه‌گذاری‌ها و کمک‌های اقتصادی» تصمیم گرفت اعطای هرگونه اعتبار یا وام به خارج را متوقف سازد. علت این تصمیم، کاهش درآمد نفت ایران در سال ۱۹۷۵ و کمبود ارز بود. با این حال، «شورا» اعلام کرد که دولت ایران به تعهدات خود وفادار خواهد ماند و پرداخت اعتبارات و وام‌های تعهد شده تا آن تاریخ تا مجموع ۱۰ میلیارد دلار انجام خواهد گرفت.^[۳۱]

با این همه، دولت ایران از اعطای یک وام ۳۰۰ میلیون دلاری به شرکت هواپیمایی پان آمریکا، که در فوریه ۱۹۷۵ تصمیم آن را اتخاذ نموده بود، صرف نظر کرد.^[۳۲]

بدین ترتیب جمع سرمایه‌گذاری‌ها، اعتبارات و کمک‌های خارجی در ۱۹۷۴-۱۹۷۵ به ۱۶۱/۲ میلیارد ریال رسید (که ۱۱/۴ درصد کل ارز و ۵/۸ درصد کل تولید ناخالص ملی کشور را تشکیل می‌داد) و این مبلغ برای سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶ بالغ بر ۱۶۷/۵ میلیارد ریال بود.^[۳۳]

B - طرح‌های سرمایه‌گذاری و واردات تجهیزات تولیدی

به برکت درآمد نفت، در سال‌های اخیر طرح‌های مهمی تهیه و برخی از آنها اجرا شد.

من به مهمترین آنها در زیر اشاره می‌کنم:

۱) ساختمان ذوب آهن اهواز با شرکت تراست آلمانی تیسن^[۳۴]

۲) ساختمان پالایشگاه آبادان با همکاری تیسن آلمان و فلورنورکورپوریشن آمریکا.^[۳۵]

۳) امضای یک رشته قراردادهای همکاری در سال ۱۹۷۴ با ایتالیا در زمینه اجرای طرح‌های مشترک پتروشیمی و متالورژی (فلزشناسی) که هزینه کل آنها از ۳ میلیارد دلار فراتر می‌رفت.^[۳۶]

۴) در پی سفر ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه به ایران در آغاز اکتبر ۱۹۷۶ (اواسط مهر ۱۳۵۵) یک رشته قرارداد میان دو کشور در زمینه‌های زیر به امضا رسید:

الف) خرید دو مرکز هسته‌ای ۹۰۰ مگاواتی از فرانسه و امضای سه قرارداد بالغ بر

۱۷ میلیارد فرانک برای احداث خط راه آهن تهران - بندر شاهپور. [۳۷]

۵) در اکتبر ۱۹۷۵ (مهر ۱۳۵۴) قراردادی میان «بانک توسعه صنعتی و معدنی» و شرکت ایتالیایی «پیرلی» برای ساخت یک کارخانه پنوماتیک^۱ با سرمایه‌ای بالغ بر ۶ میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال امضا شد. بانک توسعه صنعتی و معدنی و دیگر سرمایه‌گذاران ایرانی ۷۵ درصد سهام این شرکت را در اختیار داشتند. [۲۸]

از سوی دیگر، جمع کل بودجه برنامه پنجم (۱۳۵۷-۱۳۵۲) که در مرداد ۱۳۵۳ در آن تجدید نظر شد، به بیش از ۶۹ میلیارد دلار می‌رسید که ۱۱/۵۴ میلیارد آن بایستی به بخش صنعت اختصاص یابد. [۳۹]

بالاخره در مورد طرح‌های سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و بویژه پتروشیمی، خوانندگان را به فصل مربوط به فعالیت‌های شرکت نفت ملی ایران ارجاع می‌دهم.

C - هزینه‌های غیرتولیدی

مهمترین این هزینه‌ها، مربوط به بودجه دفاعی و خرید تسلیحات هستند. جدول زیر، تحول رابطه میان بودجه دفاعی و درآمد نفت از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ (پایان سال ۱۳۴۵ تا پایان سال ۱۳۴۹) را نشان می‌دهد.

واحد: میلیون ریال

| ۱۹۷۰ | ۱۹۶۹ | ۱۹۶۸ | ۱۹۶۷ | ۱۹۶۶ | |
|-------|-------|-------|-------|-------|-----------------------------------|
| ۶۳۱۰۰ | ۴۹۱۰۰ | ۴۱۹۰۰ | ۳۳۳۰۰ | ۲۴۴۰۰ | بودجه دفاعی |
| ۹۵۸۰۰ | ۷۹۷۰۰ | ۶۲۹۰۰ | ۵۵۰۰۰ | ۴۷۴۰۰ | درآمدهای نفتی |
| ۶۵/۹ | ۶۱/۶ | ۶۶/۶ | ۶۰/۵ | ۵۱/۵ | سهم بودجه دفاعی نسبت به درآمد (%) |

منبع: سالنامه آماری سازمان ملل متحد، ۱۹۷۳، ص ۶۶۵

* * *

۱. کارخانه سازنده دستگاهی که با هوای فشرده کار می‌کند. هوایی، بادی، نظیر چشک پنوماتیک و سیلندر پنوماتیک و.

بدین گونه، بودجه دفاعی سال ۱۹۷۰ بیش از ۶۵ درصد درآمدهای نفتی را به خود اختصاص می داد.

برای سال ۱۹۷۱-۱۹۷۲ (اول فروردین) وجوه اختصاص یافته به دفاع، در بودجه، از ۵/۸ میلیارد فرانک فرانسه بیشتر بود، یعنی ۱۷ درصد کل بودجه. [۴۰] و بالاخره از ۳۶ میلیارد دلار بودجه سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶ (اول فروردین ۱۳۵۴-اول فروردین ۱۳۵۵)، ۱۰ میلیارد به امور دفاعی (۷/۲۷ درصد کل بودجه) اختصاص یافته بود، یعنی دو برابر بیش از بودجه سال قبل. [۴۱] بودجه سال ۱۹۷۶-۱۹۷۷ (اول فروردین) نیز ۲۷ درصد را به اعتبارات دفاعی اختصاص داد. [۴۲]

برای سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸، سهم اعتبارات دفاعی در بودجه به ۱۰/۳ میلیارد دلار می رسید که قبلاً ۸ میلیارد پیش بینی شده بود. مع ذلک همین مبلغ، ۴۱ درصد درآمدهای برآورد شده نفتی برای آن سال را تشکیل می داد که ۱۹/۵ میلیارد دلار برآورد شده بود. [۴۳]

در ۱۹۷۵، ایران قراردادی با پنتاگون [وزارت دفاع آمریکا] برای خریداری نزدیک به ۴ میلیارد دلار جنگ افزار آمریکایی امضا کرد. [۴۴]

D- چشم انداز آینده

بحرانی که به صنعت سرمایه داری و بویژه به انحصارات غربی از سال ۱۹۷۴ آسیب رسانید، باعث کاهش تقاضای نفت خام شد؛ این کاهش به نوبه خود به کاهش تولید نفت در کشورهای اوپک و کاهش درآمد این کشورها انجامید.

بدین سان تولید نفت ایران که در نیمه سال اول ۱۹۷۴ حدود ۱۵۲/۴ میلیون تن بود به ۱۳۵/۴ میلیون تن در نیمه اول سال ۱۹۷۵ سقوط کرد. [۴۵] برای سال ۱۹۷۷، درآمدهای نفتی ایران ۱۹/۵ میلیارد دلار برآورد شده اند یعنی بیش از یک میلیارد دلار کمتر از سال ۱۹۷۶. [۴۶] اُفت ناشی از کاهش ارزش دلار یا لیره استرلینگ را نیز باید به این کاهش نسبی درآمد افزود. از این رو، بانک مرکزی ایران در ۲۱ فوریه ۱۹۷۵ (۱۲ اسفند ۱۳۵۳) تصمیم گرفت از حوزه دلار خارج شود و ریال را بر اساس «حق برداشت

ویژه» استوار سازد. [۴۷] اما این اقدام نتوانست تأثیر چندانی در جلوگیری از افت درآمد ناشی از تنزل ارزش دلار داشته باشد [۴۸]

از سوی دیگر، روند انباشت ذخایر ارزی کشورهای اوپک به علت طرح‌های سرمایه‌گذاری در داخل و خارج که باعث می‌شد بخش مهمی از درآمدهای نفتی آنها روانه مراکز غربی شود، بسیار کند شد. [۴۹]

پیدایش وام‌گیرندگان جدید در بازار بین‌المللی نشانه‌ای از این کاهش است. پس از اندونزی و عمان و گابن و الجزایر و عراق [۵۰]، ایران نیز در سال ۱۹۷۵ جمعاً ۱/۲۵ میلیارد دلار اعتبار از خارج اخذ کرد. [۵۱] وانگهی دولت ایران حدود ۷۱۳ میلیارد دلار نیز در اوت ۱۹۷۶ از ژاپن وام گرفت. [۵۲]

با این حال درآمدهای نفتی کشورهای اوپک هنوز آن قدر زیاد است که امکان تحقق اکثر طرح‌های آنها را فراهم سازد. با توجه به این که سودهای سرمایه‌های به کار انداخته خود را نیز دریافت می‌کنند.

در پایان، به طور خلاصه به دو جنبه مهم استفاده از درآمدهای نفتی اشاره می‌کنیم: [۵۳]

(۱) دلارهای نفتی باز هم در کوتاه مدت برای خرید ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی مختلف مورد استفاده قرار خواهند گرفت، و بدین ترتیب در میان شاخه‌های گوناگون صنعتی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته توزیع خواهند شد.

(۲) در میان مدت یا بلندمدت، کشورهای اوپک بویژه در صنایع پتروشیمی و فولادسازی دارای ظرفیت تولیدی فراوانی خواهند بود؛ و از این رو بعضی فعالیت‌های صنعتی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته متوجه کشورهای اوپک خواهد شد. این کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته از تولید بعضی بخش‌ها نظیر پتروشیمی صرف نظر کرده و آن را به کشورهای اوپک واگذار خواهند کرد و در عوض خود را وقف توسعه انرژی هسته‌ای جانشین [نفت] خواهند کرد و یک تقسیم کار بین‌المللی جدید پدید خواهد آمد.

II. نفت و نظامیگری

«هیچ کشور دیگری وجود ندارد که [همچون ایران] در مورد برنامه امنیت نظامی متقابل، تا این حد به ما نزدیک باشد.» (از نطق جیمی کارتر در تهران در ۱۹۷۷/۱۲/۳۱ - نک. لوموند ۷۸/۱/۳)

تیین تحکیم قدرت بالقوه نظامی ایران که از چند سال پیش با افزایش عظیم درآمدهای نفتی امکان پذیر شده است، در صورتی آسان خواهد بود که به ماهیت فعالیت سیاسی - نظامی ایران در منطقه خلیج فارس و به طور کلی در خاور میانه توجه شود.

البته، چنان که قبلاً گفته‌ام، مسأله این نیست که بخواهیم دولت ایران را فقط به علت این که دارای یک سرمایه مالی نسبتاً «خودمختار» است، به عنوان یک قدرت امپریالیستی تعریف کنیم. برعکس، ظهور این سرمایه مالی و آثار آن بر ساختار اجتماعی - سیاسی کشور، در روشن سازی بحث درباره مفهوم «امپریالیسم فرعی»^[۵۴] یا با مفهوم روشن تر «ایستگاه امدادی امپریالیسم» سهم داشته‌اند.

۱ - درآمدهای نفتی در خدمت ارتش

بنا به یک گزارش منتشر شده در اول اوت ۱۹۷۶ (۱۰ مرداد ۱۳۵۵) توسط کمیسیون امور خارجه سنای آمریکا، فروش سلاح‌های آمریکایی به ایران از سال ۱۹۷۲ به بعد (۱۳۵۱) به مجموع مبلغ ۱۰ میلیارد دلار رسیده است. این گزارش همچنین تأکید دارد که تعداد مشاوران و کاردanan فنی نظامی غیرنظامی آمریکایی در ایران (که در زمان انتشار گزارش ۲۴ هزار نفر بوده) تا سال ۱۹۸۰ به ۶۰ هزار نفر خواهد رسید.^[۵۶]

آقای بارانگ در گزارشی تحلیلی در «لوموند دیپلماتیک» می‌نویسد:

«در نزدیکی دزفول در شمال آبادان جاده در حدود ۵ کیلومتر با ردیفی از سیم خاردار پوشیده شده که جای آن دکل‌ها و دیده‌بانی‌های نظامی وجود دارد (...). راهنمای ما می‌گوید اینجا یک پایگاه آمریکایی است. می‌پرسیم آیا در حال ساختن

است؟ و او پاسخ می‌دهد نه، تمام تجهیزات بویژه باندهای پرواز فانتوم‌ها زیرزمینی هستند! (...)^۱.

تمام کشور از تجهیزات نظامی پوشیده شده است (...). حدود ۳۰ پایگاه و مرکز لجستیک در طول سواحل ایرانی خلیج فارس تا اقیانوس هند پراکنده‌اند. در نزدیکی بندرعباس بنای ستاد مرکزی نیروی دریایی در حال اتمام است (...). پایگاه هوایی نزدیک آن، خواهد توانست در سال ۲۰۰۰ ناوگانی از شکاری بمب‌افکن‌هایی را بپذیرد که قوی‌تر از هواپیماهای تمام کشورهای عضو ناتو به جز آمریکا هستند (...). کارهای در دست اقدام بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار خرج برداشته‌اند (...). این تلاش سترگ، زیر بنای متناسب با تجهیز ارتشی است که قرار است به «پنجمین ارتش» جهان تبدیل شود.

نیروی دریایی رزمی ایران (با حدود ۱۲۰۰۰ پرسنل) تقریباً نیرومندترین نیروی دریایی در خاور میانه است. نیروی آبی - خاکی آن که توسط انگلیسی‌ها تجهیز شده، دارای هاورکرافت‌های^۲ موشک‌انداز بیشتری از دریاداری بریتانیا است. ۱۶۰ هزار سرباز نیروی زمینی که بویژه ۸۰۰ تانک آمریکایی M۶۰ و M۴۷ در اختیار دارند، ۷۶۰ تانک چیفتین^۳ و ۲۵۰ اسکورپیون^۴ نیز از انگلستان تحویل گرفته‌اند، و این تعداد بیش از تانک‌های ارتش بریتانیا در منطقه راین [آلمان غربی] است.

اما برای نیروی هوایی (با ۴۰ هزار نفر پرسنل) تجهیزات پیچیده‌تر و پرهزینه‌تری صرف شده است. به ناوگان هوایی C-۱۳۰ که مهمترین ناوگان در خاورمیانه هستند و به حدود ۱۴۰ فانتوم F-4 که تحویل آنها در حال پایان است، به زودی تعداد ۱۵۰ فروند F-5E «تایگر II» (که نوع پیشرفته F-5A می‌باشد) و ۳۰ فروند F-14 مجهز به موشک‌های فونیکس و ۵۳ فروند F-15 «تامکات» افزوده خواهند شد که به ترتیب ۳۰ و ۱۸ میلیون دلار ارزش دارند.^[۵۷]

افزون بر اینها ورود تکنولوژی پیچیده با مقاصد نظامی بیش از پیش تحقق یافته است.

۱. پایگاه هوایی «وحدتی» دزفول. و. ۲. (Hovercraft) هواناو. و.

ساخت این کارخانه الکترواپتیک توسط هیوگز ارکرافت ساخت نیمه‌هادی‌ها توسط آی.تی.تی، ایجاد شعبه‌ای از نورترپ در ایران و ساخت یک پایگاه اطلاعاتی توسط کمپانی راک ول، که می‌تواند تمام ارتباطات نظامی و غیرنظامی در خلیج فارس را شنود کند، همگی گواهی هستند بر استفاده از پیشرفته‌ترین تکنولوژی آمریکایی توسط ارتش ایران (و با کمک مشاوران آمریکایی) [۱۵۸]

۲- امپریالیسم ایران؟

اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا ایران این چنین خود را از لحاظ نظامی مجهز می‌کند؟ چرا ایران بخش اعظم درآمدهای نفتی خود را صرف خرید سلاح می‌کند؟ و وجود چنین قدرت تهاجمی نظامی در منطقه به چه کار می‌آید؟

تحول سیاست آمریکا در منطقه خلیج فارس [۱۵۹]

در آغاز سده نوزدهم میلادی، انگلستان موقعیت مسلطی در خلیج فارس داشت. در آن زمان، هنوز نفت کشف نشده بود! منطقه خلیج فارس از لحاظ بازرگانی و استراتژیک (حمایت از جاده هندوستان و نقش تجارتنی عدن) اهمیت بسیار داشت و مکان مناسبی برای رقابت با روسیه تزاری بود. امپریالیسم بریتانیا از آغاز چیرگی خود بر منطقه خلیج فارس، تلاش می‌کرد که با ایجاد و تجزیه امارات [شیخ‌نشین‌های عربی] گوناگون که تابع سیاست استعماری بودند، مقاصد خود را تحقق بخشد. با کشف نفت و تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس، منطقه خلیج فارس اهمیت اقتصادی قاطعی برای امپریالیسم انگلستان و به طور کلی برای اروپای غربی پیدا کرد. فرانسه از این بازی دور نگه داشته شد. انگلستان و روسیه برای همزیستی با یکدیگر، می‌کوشیدند به طرق گوناگون به سازش برسند.

روسیه بر شمال ایران مسلط بود و نقش مهمی در بازرگانی ایران ایفا می‌کرد. انگلستان، بویژه از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس، سازمان اداری و پلیسی ویژه خود در جنوب ایران و در خلیج فارس را داشت. شرکت نفت جایگاه یک قدرت مستقل

حاکم بر منطقه را پیدا کرده بود.

پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم بریتانیا ناچار شد سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» خود را تغییر دهد و روش‌های کمتر خشن مستقیمی را برای استعمار خاورمیانه بپذیرد. این تغییر سیاست اساساً معلول ضعف سرمایه‌داری جهانی در فردای جنگ، اوج‌گیری جنبش‌های آزادی‌بخش در مستعمرات (مثلاً شورش مردم علیه سلطه انگلیس در ۱۹۲۰ در عراق) و بویژه انقلاب اکتبر در روسیه بود. سیاست جدید در راستای ایجاد نظام‌هایی متمرکز بود که بتوانند به نحوی کارآمدتر، خود بر منطقه حکومت کنند. رژیم فیصل در عراق، سعودی‌ها در شبه جزیره عربستان میوه‌های این سیاست در این دوره‌اند. انگلستان پس از پیروزی در رقابت با فرانسویان و آلمانیها خود را رویاروی نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه و بویژه در ایران، دید. دقیقاً پس از جنگ جهانی دوم بود که امپریالیسم آمریکا شروع به کسب یک موقعیت برتر و مسلط‌تر در خلیج فارس کرد.

کودتای سال ۱۳۳۲، به آمریکا امکان داد که مواضع خود را محکم‌تر کند و انگلستان را وادارد که برتری نظامی و اقتصادی آن را بپذیرد.

در ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) رابرت مک‌نامارا که در آن زمان وزیر خارجه آمریکا بود، در مقابل کمیسیون امور خارجی سنای آمریکا اظهار داشت:

«خاور نزدیک و خاور میانه اهمیت استراتژیکی برای ایالات متحده آمریکا دارند، چون این منطقه در یک چهارراه نظامی، سیاسی و اقتصادی واقع شده، و نیز از آن رو که نفت خاور میانه برای غرب اهمیتی حیاتی دارد. در نتیجه، ما بسیار علاقه داریم که این منطقه دارای ثبات و توسعه منظم باشد. همچنین علاقه‌مندیم که روابط دوستانه و اتحاد خود را با سه کشور یونان، ترکیه و ایران حفظ کنیم، زیرا این سه کشور در میان اتحاد شوروی و آبهای گرم و منابع نفت خاورمیانه واقع شده‌اند.» [۶۰]

این اظهارات، نقطه استراتژی جدید آمریکا در خاورمیانه و در منطقه خلیج فارس را تشکیل می‌دادند.

در واقع، آمریکا در برابر شکست سیاست خود در هندوچین، و در برابر مشکلات

اجتماعی - سیاسی داخلی و ضرورت‌های ناشی از رقابت‌های میان امپریالیست‌ها، تصمیم گرفت سیاست مداخله مستقیم خود را تغییر دهد و استفاده از دولت‌های نیرومند ضدانقلابی را که از خودمختاری معینی برخوردار باشند عملی سازد.

این استراتژی جدید برای نخستین بار توسط نیکسون در ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۹ (۳ مهر ۱۳۴۸) در جزیره گوام^۱ مورد تأکید قرار گرفت. به گفته نیکسون، این استراتژی مبتنی بود بر سپردن بخشی از هزینه‌ها و مسئولیتهای «دفاع از متحدین و جهان آزاد» به قدرت‌های متحد و دوستی که قادر باشند آن را تأمین کنند.^[۶۱] بدین سان امپریالیسم آمریکا روی تکیه‌گاه‌های امدادی ضد انقلابی خود (ارتش اسرائیل در خاور نزدیک و ارتش ایران در خاور میانه، و ارتش برزیل در آمریکای لاتین) برای نابودی نهضت‌های انقلابی در این مناطق گوناگون جهان حساب می‌کند. البته این امر، مداخله مستقیم آمریکا در صورت ضرورت را نفی نمی‌کند.

بوئیه در مورد ایران، موضع آمریکا به نحوی آشکار در آوریل ۱۹۷۰ (فروردین ۱۳۴۹) توسط ریچاردسون معاون وزارت خارجه آمریکا مطرح شد که اظهار داشت: «دکترین نیکسون بر آن است که به منظور تحقق عینی صلح و امنیت، آمریکا باید تمام توجه خود را به کشورهای منطقه و بوئیه ایران متمرکز سازد.»^[۶۲]

این توجه اهمیت تصادفی نیست. البته بورژوازی محلی، موقعیت استراتژیک کشور، وجود کادرها، امکانات اجتماعی و اقتصادی که طبقات حاکمه ایران در اختیار دارند تا سهم خود را دریافت دارند، همگی آنها عوامل مهمی در تعیین «ژاندارم متحد» محسوب می‌شوند.

در آغاز سال ۱۹۶۸ (دی ۱۳۴۶) کابینه حزب کارگر انگلستان [ویلسون] اعلام کرده بود که قصد دارد تا سه سال دیگر به حضور نظامی خود در خلیج فارس پایان دهد و این کار در چارچوب سیاست «عدم تعهد آن کشور در شرق سوئز» انجام می‌گیرد.^۲ از آن زمان، این پرسش به طور طبیعی مطرح شده بود که چه کسی قرار است خلاء ناشی از

۱. (Guam)؛ جزیره‌ای در غرب اقیانوس آرام که جزو متصرفات آمریکا محسوب می‌شود. و.

۲. به دلیل مشکلات مالی انگلستان. و.

عزیمت امپریالیسم بریتانیا را که از ده‌ها سال پیش نگهبان خلیج فارس بوده است، بر کند.

در ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) کنفرانسی از سفیران آمریکایی در خاور نزدیک و خاورمیانه با حضور معاون رئیس جمهور آمریکا و ریچارد هلمز^۱ (رئیس سازمان سیا و سفیر بعدی آمریکا در ایران) در تهران برگزار شد تا درباره نحوه اجرای مشخص «دکترین نیکسون» تصمیم بگیرد. نتیجه برگزاری این کنفرانس، تأکید بر نقش ایران به عنوان ژاندارم منطقه بود که بایستی از آن پس، ایران امنیت تمامی خلیج فارس را بر عهده بگیرد.

بریتانیا نیز به نوبه خود سرویلیام لوس^۲ را به تهران فرستاد تا زمینه اشغال جزیره ابوموسی متعلق به سلطان شارجه و دو جزیره تنب بزرگ و کوچک متعلق به رأس‌الخیمه را در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ (۹ آذر ۱۳۵۰) توسط ایران فراهم سازد.^{*} اشغال این سه جزیره از سوی نیروی دریایی ایران چند روز پیش از اعلام «استقلال» فدراسیون امارات متحده عربی (۲ دسامبر ۱۹۷۱ / ۱۱ آذر ۱۳۵۰) انجام گرفت و این سه جزیره بلافاصله تبدیل به پایگاه‌های نظامی ارتش ایران شدند تا تنگه هرمز و نفتکش‌هایی را که هر ۱۰ دقیقه از آن عبور می‌کردند تحت کنترل داشته باشد.^[۶۳] در جریان همین دیدار، نماینده سیاسی بریتانیا، شاه ایران را متقاعد ساخت که از حمله و اشغال جزیره بحرین که قرار بود از آن زمان مستقل شود، چشم‌پوشد.^[۶۴]

رئیس جمهور نیکسون در پیام ۲۱ ژانویه ۱۹۷۲ (اول بهمن ۱۳۵۰) خود یک بار دیگر دکترین خود را یادآور شد: «ما یک نیروی بازدارنده هسته‌ای کافی برای رویارویی با هر گونه تهدید نسبت به امنیت ایالات متحده آمریکا یا متحدان خود را همچنان حفظ خواهیم کرد. تعهد ما نسبت به آزادی، کماکان استوار و تزلزل‌ناپذیر است. اما دیگران نیز باید برای دفاع از آزادی در سراسر جهان، سهم خود را از این بار بردوش بگیرند.»

1. Richard Helms

2. Sir William Luce [نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس]

*. لازم به یادآوری است که برطبق اسناد بسیار معتبر موجود، جزایر سه‌گانه مزبور، از ابتدا متعلق به ایران بوده است. ر.ک. خلیج فارس، دکتر پیروز مجتهدزاده، انتشارات عطایی

شاه با اشاره مستقیم به همین سیاست، در اردیبهشت ۱۳۵۲ به هفته نامه آمریکایی نیوزویک گفت: «امنیت اروپا بدون ثبات و امنیت خلیج فارس یک کلمه توخالی است. اروپای غربی، آمریکا و ژاپن خلیج فارس را بخشی از امنیت خود تلقی می‌کنند و با این حال در وضعیتی نیستند که بتوانند این امنیت را تضمین کنند. از این رو، ما این کار را برای آنها انجام می‌دهیم (...). آمریکا وقتی پای منافع حیاتی‌اش در میان باشد، از بازی کردن نقش ژاندارم نفرت دارد. هر کسی که کمترین درکی از مسائل ژئوپولیتیک داشته باشد به این نتیجه می‌رسد که ما حق انتخاب دیگری نداریم، حتی موقعی که آمریکاییان تصمیم بگیرند از ما حمایت کنند.» [۶۵]

اما باید تصریح کرد که اگر آمریکاییان تصمیم «به حمایت از ایران بگیرند» تا منافع نفتی، سیاسی و استراتژیک غرب در خلیج فارس را حفظ کنند، این بدان معنی نیست که بورژوازی ایران یک مجری فرمانبردار سیاست آمریکا در منطقه است، بلکه از آن روست که این بورژوازی به علت درآمدهای نفتی خودش، دارای منافع مالی و سیاسی ویژه‌ای برای دفاع است که البته به طور کلی با منافع تاریخی قدرت‌های سرمایه‌داری سازگاری دارد، گرچه همیشه لزوماً با آن همسان نیست. [۶۶]

ماهیت سرمایه‌گذاری‌های ایران

بعد محدود بازار داخلی به دلیل دستمزدهای پایین کارگران صنعتی و خارج بودن اکثر جمعیت از جریان بازار، باعث اختلال میان ساختار و رشد عرضه فرآورده‌های ساخته شده از یک سو، و رشد تقاضای این محصولات در بازار داخلی از سوی دیگر شد. از آن زمان، سیاست افزایش صادرات کالاهای اساسی و فرآورده‌های تجملی تبدیل به عنصر اساسی سیاست اقتصادی رژیم ایران شد. [۶۷]

مثلاً، وزیر اقتصاد ایران [هوشنگ انصاری] در سال ۱۳۵۳ اعلام داشت:

«منطقه خلیج فارس بزرگترین بازار بالقوه برای محصولات ما به شمار می‌آید. هدف بهتر ما آن است که تبدیل به تأمین کننده اساسی کالا برای پولداران شیخ‌نشین‌های نفتی بشویم (...). نزدیکی جغرافیایی، مهلت کوتاه تحویل کالا و قیمت پایین اجاره کشتی و

حمل و نقل به ما امکان داده‌اند که صادرات ما طی سه سال ۲ برابر شود و امیدواریم در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) آن را تا ۲۰۰ درصد افزایش دهیم. [۶۸]

بدین ترتیب هدف «امپریالیستی» و نظامیگری دولت ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند اساساً با دو عامل قابل توضیح است: از یک طرف، موقعیت اقتصادی ایران در منطقه خلیج فارس است، موقعیتی که بایستی در بلندمدت اهمیت فراوانی کسب کند؛ و از طرف دیگر، تحول سیاست آمریکا در این منطقه (و به طور کلی جهت‌یابی جدید آن در سطح جهانی). من در صفحات بعد درباره این عنصر اخیر صحبت خواهم کرد.

۳. دخالت‌های سیاسی نظامی ایران در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند

در ماه مه ۱۹۷۳ (اردیبهشت ۱۳۵۲) سناتور هنری جکسون^۱ در مقابل سنای آمریکا مسأله «نیرو و جهت غرب‌گرایانه اسرائیل در مدیترانه و ایران در خلیج فارس» را روشن کرد و تصریح نمود که دوستان ایالات متحده آمریکا به ارباب و جلوگیری از فعالیت عناصر افراطی و غیرمسئول برخی دولت‌های عربی می‌پردازند... افراطیونی که اگر آزاد گذاشته شوند بی‌گمان تهدیدی جدی برای منابع نفتی اصلی ما در خلیج فارس خواهند بود. [۶۹]

بدین ترتیب، سیاست «امپریالیستی» ایران کاملاً با این اظهارات همخوانی دارد [۷۰] و جلوه مشخص آن، نخستین مداخله مستقیم ایران در ۲۲ دسامبر ۱۹۷۳ (اول دی ۱۳۵۲) در ظفّار از طریق فرستادن نیروهای نظامی به عمان برای نبرد با انقلابیون ظفّار است. [۷۱] شاه ضمن توجیه این مداخله در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) نقش ژاندارمی خود را یادآور شد: «مدخل خلیج فارس برای ما مسأله مرگ و زندگی است. ما این مدخل را با - یا بدون - کمک دیگران حفظ خواهیم کرد.» [۷۲] او در مصاحبه با وارن خبرنگار، با یادآوری دلایلی که او را به مداخله در ظفّار واداشته‌اند، می‌گوید: «اول اینکه آنها وحشی بودند... وحشیانی که می‌خواستند دست به اصلاحات بزنند. ثانیاً کمی به موقعیت جغرافیایی

1. Henry Jackson

عمان و مسقط توجه کنید: اینجا دهانه ورودی خلیج فارس است، دهانه تنگ شریان گلوی ما است. اگر روزگاری این تنگه در معرض خطر قرار گیرد، مسائل زیادی در سطح بین‌المللی ایجاد می‌کند (...). آن‌گاه اروپا و ژاپن که با این منبع انرژی یعنی نفت زنده‌اند، کاملاً در معرض تهدید قرار می‌گیرند.» [۷۳]

با این حال، مداخله ایران، علاوه بر چریک‌های ظفار، جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی و هر دولت عرب دیگری که بتواند وضع موجود منطقه را با هر گونه پشتیبانی از نیروهای مترقی به خطر اندازد، هدف قرار داده است. [۷۴] و بالاخره این‌که این مداخله به عنوان چالشی در برابر عربستان سعودی - قدرت متحد ولی رقیب، که می‌خواهد نقشی مشابه ایران در دریای سرخ داشته باشد - وسیله‌ای شده است برای تحکیم اتحاد میان ایران و اسرائیل، اتحادی مبتنی بر تأمین نفت اسرائیل، و با اینکه روابط دیپلماتیک میان دو کشور وجود ندارد^۱ اما همکاری تنگاتنگی در سطوح گوناگون دارند. نفت ایران از طریق لوله نفت الیات - اشکلون^۲ به اسرائیل صادر می‌شود، و در عوض، مرییان اسرائیلی به آموزش نظامیان ایران مشغولند و پلیس ایران مجهز به مسلسل‌های یوزی ساخت اسرائیل است و سالیان دراز است که سیاست‌های دو دولت در راستای سرکوب مخالفان، با یکدیگر همکاری دارند. [۷۵]

در این پیکار، اسرائیل و عربستان سعودی یگانه متحدان ایران نیستند. دیپلماسی ایران همچنین می‌کوشد از طریق موافقتنامه‌های متعدد اقتصادی و سیاسی با سوریه، به لبنان نفوذ کند، چون سوریه به آن کشور مسلط است و ایران می‌خواهد بدین ترتیب جناح مترقی مقاومت فلسطین را با حمایت از سیاست محافظه‌کاران این نهضت، خنثی سازد.

با این حال، مداخله سیاسی - نظامی در خلیج فارس یگانه نمونه از نقش آن در منطقه اقیانوس هند نیست، منطقه‌ای که اهمیتی استراتژیک، سیاسی و اقتصادی روزافزونی از

۱. رژیم شاهنشاهی ایران از سال ۱۳۲۸، رژیم اسرائیل را به صورت «دو فاکتو» (شناسایی ناقص) به رسمیت شناخته شده بود. و.

زمان عقب‌نشینی آمریکا از ویتنام پیدا کرده است و حوزه کشمکش‌های بین‌المللی را از آسیای جنوب شرقی به این منطقه انفجار آمیز کره ارض کشانده است.

بدین گونه، تلاش برای نظامی کردن اقیانوس هند که توسط قدرتهای امپریالیستی (آمریکا، بریتانیا، فرانسه و دیوانسالاری شوروی) انجام می‌گیرد، مبتنی بر ملاحظات زیر است:

اهمیت امنیت راه نفت برای غرب و ژاپن و موقعیت استراتژیک تنگه هرمز در خلیج فارس و تنگه باب‌المندب در دریای سرخ افزایش نفوذ شوروی در آفریقای شرقی وجود کشاکش بالقوه میان هند، پاکستان و بنگلادش. تحکیم پایگاه‌های نظامی غرب و حضور روزافزون ناوهای شوروی در منطقه اقیانوس هند^[۷۶]، با توجه به عناصر مزبور قابل توجیه است و مؤید امکان بین‌المللی شدن کشمکش احتمالی در این منطقه می‌باشد.

مثال جزیره دیه‌گوگارسیا که به پایگاه نظامی آمریکا تبدیل شده، از این لحاظ بسی افشاگرانه است. این جزیره که بزرگترین جزیره مجمع‌الجزایر چاگوس محسوب می‌شود، در میان هندوستان و جزیره موریس قرار گرفته است، و از زمان توافق سال ۱۹۶۶ آمریکا و انگلیس، تبدیل به پایگاه نظامی ارتباطی و لجستیکی شده و تأمین مالی و کنترل آن بر عهده وزارت دفاع آمریکا است. به هر حال، پنتاگون در این تدارک نظامی، روی متحد ایرانی خود که نقش بسیار مهمی در پیمان نظامی ستو دارد، بسیار حساب می‌کند. شاه در مصاحبه‌ای که با اورینا فالاجی خبرنگار ایتالیایی کرده است، تأکید می‌کند که «روس‌ها رویای رسیدن به اقیانوس هند از طریق خلیج فارس را در سر دارند.» ایران آخرین بارو^۱ برای دفاع از تمدن ما به شمار می‌آید، یعنی آخرین باروی مستحکم. اگر آنها بخواهند به این بارو حمله کنند، حیات ما فقط به ظرفیت و توانایی و اراده مقاومت ما بستگی دارد (...). در واقع این ما هستیم که کنترل منابع انرژی جهان را در

۱. دیوار پیرامون یک دژ یا یک شهر. و.

اختیار داریم. نفت برای اینکه به سایر نقاط جهان برسد، از مدیترانه عبور نمی‌کند، بلکه از خلیج فارس و اقیانوس هند می‌گذرد. پس اگر اتحاد شوروی به ما حمله کند، ما مقاومت خواهیم کرد. فرض کنیم ما شکست بخوریم، آن‌گاه کشورهای غیر کمونیستی [جهان آزاد] دست به سینه به تماشا خواهند ایستاد؟ آنها مداخله خواهند کرد و این امر برابر است با وقوع جنگ سوم جهانی. بدیهی است، جهان غیر کمونیست نابودی ایران را نمی‌پذیرد چون نیک می‌داند که از دست رفتن ایران به معنای از دست رفتن همه چیز است. [۷۷]

نمونه‌ای از نقش سیاسی - نظامی که ایران برای حفظ وضع موجود در منطقه اقیانوس هند بازی می‌کند، مداخله آن دولت علیه جنبش‌های رهایی‌بخش بلوچ‌ها است. در واقع، از چند سال پیش، نهضت‌های مختلف آزادی‌بخش راه‌های سیاسی و نظامی برای خودمختاری بلوچستان و پشتونستان پاکستان مبارزه می‌کنند. درست مانند مورد ظفّار، «امپریالیسم ایران» می‌خواهد به مداخله پردازد این بار در کنار حکومت پاکستان تا مسیر تاریخ را اصلاح کند، زیرا شاه می‌گوید:

«... ایران نمی‌تواند در مقابل تجزیه پاکستان، منفعل و بی‌تفاوت بماند، چون آن‌گاه تعدادی دولت‌های کوچک، بویژه مثل پشتونستان و بلوچستان، به وجود خواهند آمد که دقیقاً به اقیانوس هند راه دارند و این به معنای محاصره کامل ایران است. [۷۸]

این مداخله از طریق ارسال اسلحه و هواپیمای جنگی به پاکستان برای مبارزه علیه انقلابیون، و نیز نزدیکی اقتصادی و سیاسی بیشتر با پاکستان انجام می‌گیرد. این امر در عین حال توجیه‌کننده استقرار یک هیئت مهم از ساواک ایران در کویت (پایتخت بلوچستان) است. [۷۹]

بالاخره، وقتی ایران پیشنهاد می‌کند که با همکاری هندوستان یک پلیس دریایی به منظور تأمین امنیت اقیانوس هند تشکیل دهند، یا بازار مشترکی از کشورهای ساحلی اقیانوس هند بوجود آورند، در واقع می‌خواهد طالب کسب موافقت آمریکا و بریتانیا برای پذیرش نقش ایران در خلیج فارس شود.

در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) زیگنیو برژینسکی^۱ - که بعداً در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) مشاور رئیس جمهور کاتر در امور امنیت ملی شد - نوشت:

«منافع اروپای غربی، به علت وابستگی مشترک آن به غرب با منافع ژاپن در خاورمیانه، و در نتیجه، با نواحی استراتژیکی مانند تنگه مالاکا و اقیانوس هند، سازگاری دارد. چنین ملاحظات امنیتی را نمی توان به آسانی از منافع اقتصادی که برای سعادت و رفاه این کشورها حیاتی است جدا کرد؛ و برای آمریکا جالب نیست - بویژه چون آمریکا نقش جهانی خود را کاهش می دهد - که به طور یکجانبه به تأمین نیازهای حیاتی متحدان اصلی خود بپردازد.»^[۸۰]

پس متحد ایرانی نیز به نوبه خود می کوشد تا بخشی از این «نیازهای امنیتی» را در اقیانوس هند و خلیج فارس برآورده سازد، چنانکه اظهارات اخیر شاه گواهی است بر این مطلب که می گوید: «ایران در برابر تهاجم اتیوپی به سومالی [بحران شاخ آفریقا] بی تفاوت و بدون واکنش نخواهد نشست، و در اظهارات خود، نامزدی ایران برای میانجیگری میان دو کشور مزبور را پیشنهاد می کند.^[۸۱] همچنین تأکید جیمی کارتر در مورد اینکه شاخ آفریقا نیاز به آن دارد که کاملاً زیر نفوذ باشد^۲»، و اطلاعاتی مبنی بر اینکه واشنگتن با تأمین سلاح سومالی از سوی ایران موافق است،^[۸۲] این تحلیل را تأیید می کنند که از ایران خواسته شده است تا نقشی بیش از پیش مهمتر در منطقه ایفا کند، و به این معناست که آمریکا، ایران را به عنوان یک هم پیمان کامل می پذیرد.

1. Zbigniew Brzezinski

۲. با به قدرت رسیدن افسران مارکسیست در اتیوپی به رهبری ژنرال هایله ماریام (۱۹۷۵) و روابط نزدیک این رژیم با شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، جنگ میان اتیوپی و سومالی برپا شد، و کاملاً موفعبت منطقه شمال آفریقا به خطر افتاد. این تنش را اصطلاحاً «بحران شاخ آفریقا» می نامند. و.

یادداشت‌ها

1. Ernest Mandel, "L'émergence d'un nouveau capital financier autonome arabe et iranien", INPRECOR, No 10, 17 octobre 1974.
2. Critiques de l'économie politique, No 22, octobre-décembre 1957.
3. Idem, P. 88-89.
4. Ibid, P. 100.

۵. مندل، همان، ص ۱۵

۶. لویوان، شماره ۱۱۹، ۳۰ دسامبر ۱۹۷۴، ص ۳۴

۷. لوموند، «پرونده‌ها و اسناد [نفت]» شماره ۲۰، آوریل ۱۹۷۵، ص ۲

۸. اتحادیه بانک‌های سوئیس (U.B.S)، تحلیل کشورها؛ ایران، اوت ۱۹۷۶ جدول آماری

۹. تهران اکونومیست، شماره ۱۹ مهر ۱۳۵۴، ص ۵۳

۱۰. تهران اکونومیست، شماره ۲۴ اسفند ۱۳۵۴، ص ۷۹

۱۱. تهران اکونومیست، شماره ۲۴ آبان ۱۳۵۴، ص ۴۹

۱۲. لوموند، ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵، ص ۲۶؛ و روزنامه اطلاعات ۳۰ آبان ۱۳۵۵

۱۳. لوموند، «پرونده‌ها و اسناد»، شماره ۲۰، ص ۲

۱۴. محسنین، همان، ص ۱۷۳
۱۵. روزنامه اطلاعات، ۱۰ اوت ۱۹۷۵، ص ۴
۱۶. همان، ۱۷ اوت ۱۹۷۵
۱۷. همان، ۲۶ اوت ۱۹۷۵
۱۸. همان، ژوئیه ۱۹۷۵
۱۹. تهران اکونومیست، ۱۸ اکتبر ۱۹۷۵
۲۰. مندل، همان، ص ۱۱
۲۱. لوموند، ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۴، ص ۲۱. نیز بنگرید به: www.tbarestan.info
- Entreprise, No 985/986, 27-31 juillet 1974, P. 28-29.
۲۲. لوموند، ۲۱ اکتبر ۱۹۷۶، ص ۳۴
۲۳. لوموند، ۲۵ فوریه ۱۹۷۵، ص ۳۲
۲۴. لوموند دیپلماتیک، اکتبر ۱۹۷۴
۲۵. روزنامه اطلاعات، ۵ سپتامبر ۱۹۷۶، ص ۱
۲۶. هفته نامه نیوزویک، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴، ص ۲۷
۲۷. روزنامه اطلاعات، ۱۶ اکتبر ۱۹۷۵
۲۸. همان، ۱۸ اکتبر ۱۹۷۵
۲۹. همان، ۶ نوامبر ۱۹۷۵
۳۰. همان، ۱۶ نوامبر ۱۹۷۵
۳۱. همان، ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۵
۳۲. همان، ۲۲ ژوئیه ۱۹۷۵
۳۳. بانک مرکزی ایران، گزارش ۱۹۷۵-۱۹۷۶، ص ۳۷
۳۴. بیزینس ویک، ۲۶ مه ۱۹۷۵
۳۵. همان، و همان جا
۳۶. تهران اکونومیست، ۱۵ مارس ۱۹۷۵، ص ۷۹
۳۷. لوموند، ۱۰-۱۱ اکتبر ۱۹۷۶، ص ۳۸
۳۸. روزنامه اطلاعات، ۱۲ اکتبر ۱۹۷۵

۳۹. اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، ص ۳

۴۰. لوموند، ۲۵ فوریه ۱۹۷۱

41. Marcel BARANG, "L'Iran, renaissance d'un empire" in : Le Monde Diplomatique, mai 1975, P. 20.

۴۲. لوموند، ۶ فوریه ۱۹۷۶، ص ۲۸

۴۳. لوموند، ۲۲ فوریه ۱۹۷۷، ص ۲

۴۴. بارانگ، همان، ص ۲۰

۴۵. لوموند، ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۵، ص ۱۸

بودجه ایران برای سال ۱۹۷۶-۱۹۷۷ به علت کاهش تولید نفت، دو میلیارد دلار کسری داشت (لوموند، ۶ فوریه ۱۹۷۶، ص ۲۸).

۴۶. لوموند، ۲۲ فوریه ۱۹۷۷، ص ۲

۴۷. لوموند، ۲۴ فوریه ۱۹۷۵، ص ۲۸

۴۸. «در واقع این کل کارکرد کنونی نظام پولی بین‌المللی است که به طور منظمی علیه جهان سوم بویژه تولیدکنندگان نفت عمل می‌کند، زیرا به یک ضبط اموال حقیقی به سود کشورهای صنعتی از لحاظ درآمد سالانه نفتی می‌انجامد که توسط تولیدکنندگان از سال ۱۹۷۳ کسب شده است.»

(George CORM, "L'OFEP face à la confiscation de la nouvelle rente pétrolière", in: Le Monde Diplomatique, septembre 1975, P. 7).

۴۹. لوموند، ۲۲ ژوئیه ۱۹۷۵، ص ۲۱

۵۰. اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، ص ۷

۵۱. نرخ افزایش ذخایر پولی ایران طی سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶ دارای ۱۰/۸ درصد کاهش نسبت به سال قبل بوده است (اتحادیه بانک‌های سوئیس، داده‌های آماری)

۵۲. روزنامه اطلاعات، ۲۹ اوت ۱۹۷۶

53. Ernest MANDEL, "La récession et les perspectives de l'économie capitaliste mondiale", in INPRECOR Nos 27-28 Juin 1975, P. 14.

۵۴. این مفهوم در مورد برزیل، توسط روی مائورو مارینی در کتاب توسعه نیافتگی و انقلاب در

آمریکای لاتین، پاریس، ماسپرو، ۱۹۷۲، مطرح و بسط داده شده است. به نظر مارینی، ناکافی بودن تقاضای داخلی، باعث ایجاد مازاد تولید در بخشها می شود، و این مازاد که باید صادر شود. بدین ترتیب صادرات برای بعضی کشورها مانند برزیل، تبدیل به امری حیاتی می شود.

۵۵. ارنست مندل، عصر سوم سرمایه داری... ج ۲، ص ۲۳۷

۵۶. در لوموند، به اوت ۱۹۷۶، ص ۲. نیز بنگرید به نیوزویک، ۲۳ اوت ۱۹۷۶، ص ۲۹.

57. VARANG, op. cit., p.

58. Armand MATTELART, *Multinationales et système de communication*, Paris, Anthropos. 1976, P. 139.

59. Voir: "Golfe arabe, le New Deal impérialiste, "in: Politique Aujourd'hui, Paris, mai-juin, 1974, PP. 123-134.

60. Cité par MAGDOFF, op. cit., P. 114.

۶۱. درباره دکتورین نیکسون بنگرید به:

"U.S. Foreign Policy for the 1970's; Building for peace", A report to the Congress by Richard M. Nixon, President of the United States, 25 février 1971, PP. 12-14.

۶۲. روزنامه کیهان، ۲۳ آوریل ۱۹۷۰

63. MOSLEY, op. cit., P. 544.

۶۴. جزیره بحرین تا سال ۱۹۳۳ متعلق به ایران بود، در آن تاریخ، به دلیل اهمیت معادن نفتی آن، توسط نیروهای بریتانیایی اشغال شد.^۱ اما دولت ایران پیوسته بر حق حاکمیت خود نسبت به این جزیره تأکید می ورزید و روی نقشه های رسمی ایران بحرین به عنوان بخشی از ایران ترسیم می شد. در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) در پی یک همه پرسی که توسط ایران و بریتانیا ترتیب داده شد، بحرین به استقلال دست یافت. درباره منشأ اشغال بریتانیا بنگرید به:

Iranski, "Der Druck des britischen imperialismus auf Persien", in: Inprekorr,

۱. لازم به یادآوری است که در سال ۱۸۲۰ (۱۲۳۵ ه. ق.) حاکم وقت بحرین پیمانی را با دولت انگلستان منعقد کرد که نهایتاً به تحت الحمایگی بحرین در سال ۱۹۱۴ انجامید. در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه. ش.) انگلستان شروع به استخراج نفت بحرین کرد که با اعتراض دولت ایران روبرو شد. و.

۶۵. نیوزویک، ۲۱ مه ۱۹۷۳

۶۶. ریچار هولمز (سفیر آمریکا در ایران) طی مصاحبه ۱۳ دسامبر ۱۹۷۶ با روزنامه نگاران به مناسبت عزیمت خود از ایران، بویژه اعلام کرد: «ایران کاملاً مسئولیت حفظ امنیت خود را پذیرفته است. این امر نه تنها مطابق با هدف‌ها و مقاصد اعلامیه «گوام» است که آمریکا طی آن، اعلام کرده بود تمایل دارد که کشورهای بزرگ هر منطقه مسئولیت دفاع و تأمین ثبات آن منطقه را بر عهده بگیرند، بلکه آمریکا برای تحقق این طرح با آنها همکاری می‌کند.» (روزنامه اطلاعات، ۱۴ دسامبر ۱۹۷۶، ص ۱)

67. Pierre ROUSSET. "Crises de l'impérialisme et de l'industrialisation périphérique" in: *Contradictions*, No 8, décembre 1975, Bruxelles P. 126.

۶۸. به نقل از اریک رولو، همان.

69. Cité par Noam CHOMSKY, Stratégie pétrolière ou politique de Paix? " in: *Le monde Diplomatique*, avril 1977, P. 9.

۷۰. درباره سیاست ایران در خلیج فارس بنگرید به: شهرام چوبین و سپهر ذبیح، روابط خارجی ایران، برکلی و لُس آنجلس، دانشگاه کالیفرنیا پرس، ۱۹۷۴، صص ۱۹۳-۲۷۱

۷۱. ژان پی‌یر ویه نو «مداخلات ایران در عمان» در: لوموند دیپلماتیک، ژوئن ۱۹۷۴، ص ۱۶.

۷۲. مصاحبه در مجله دراشپیگل، ژانویه ۱۹۷۴

۷۳. مصاحبه وارن با شاه، همان، صص ۲۳۱-۲۳۲

جیمز شلزینگر (وزیر دفاع سابق آمریکا) نیز همین عقیده را داشت و در اسفند ۱۳۷۳ اعلام کرد: «تسلط بر منابع نفتی منطقه خلیج فارس، شکل‌بندی سیاست جهانی را به نحوی قاطع تغییر خواهد داد.» (به نقل از

(Cité par Mohan-Ram, "Océan Indien: La nouvelle course aux armements stratégiques", in: *Le Monde Diplomatique*, septembre 1975, P. 4)

۷۴. در ۶ دسامبر ۱۹۷۳، سخنگوی سفارت جمهوری دموکراتیک یمن در بیروت حرکات

ناوگانی جنگی ایران به سوی سواحل یمن جنوبی را نکوهش کرد (لوموند، ۸ دسامبر ۱۹۷۳)

از سوی دیگر، وزیر امور خارجه ایران در بیانیه منتشره در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۶، اعلام کرد

که یک هواپیمای نظامی ایران (فانتوم) توسط موشک‌های یمن جنوبی سرنگون شده است (روزنامه اطلاعات، ۲۸ نوامبر ۱۹۷۶). چند روز بعد، رئیس جمهور یمن در تلویزیون کشور خود به نکوهش تدارکات جنگی ایران علیه یمن جنوبی پرداخت (روزنامه اطلاعات، ۵ دسامبر ۱۹۷۶).

75. Eric ROULEAU, "L'Iran à l'heure de l'embourgeoisement" in: *Le Monde*, du 4 au 8 octobre 1973.

درباره روابط ایران و اسرائیل، همچنین بنگرید به:

E. A. Bayne, *Persian Kingship in transition...*, New-York, American Universities Field Staff, 1968, P. 212.

۷۶. «حمایت از منابع مواد اولیه و راه‌های دریایی که ثروت‌های اقتصادی از طریق آنها حمل می‌شوند، مستلزم تدارک امنیتی کامل است. ایالات متحده آمریکا برای تحقق این امر، نظریه «حوضه اقیانوس آرام» در اقیانوس هند را مطرح کرده است. از این پس، اقیانوس هند تحت مراقبت ناوگان هفتم نیروی دریایی آمریکا خواهد بود که تاکنون در اقیانوس آرام قرار داشته است»

(Christiane RABIER & Jean ANGRAND, "La stratégie des grandes puissances autour du territoire français des Indes et de l'Océan Indien", in: *Revue Française de Science Politique*, No 3, Juin 1976, PP. 530-531)

۷۷. اورینا فالاجی، *مصاحبه با تاریخ*، پاریس، فلاماریون، ۱۹۷۵، ۴۲۹ صفحه، صص ۳۵۶-۳۵۷

۷۸. وارن و شاه، همان، ص ۲۴۳.

79. Jean-Pierre VIENNOT, "Le Baloutchistan, nouveau Bangladesh?" in: *Le Monde Diplomatique*, novembre 1973, P. 25.

رژیم ایران از آن بیم داشت که مبارزه‌رهایی بخش ممکن است به بلوچستان ایران نیز سرایت کند. در واقع، این منطقه ایران فقیرترین منطقه و دچار کمبود مواد غذایی است. در این مورد بنگرید به:

Thierry BRUN, C. GEISSLER & F. BEL, "Le Baloutchistan iranien, un

rservoir de travailleurs sous-alimentés pour les Emirats", in: Revue du Tiers-Monde, No 69, janvier-mars 1977, PP. 131-138.

80. Z. BRZEZINSKI, "U.S. Foreign Policy: The search for focus", in: Foreign Affairs, No 4, juillet 1973, P. 725.

۸۱. لوموند، ۴ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۴

۸۲. لوموند، ۳ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۳

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل چهارم

نقش نفت در اقتصاد ایران (۱۹۵۰-۱۹۷۵)

I. اقتصاد مبتنی بر نفت

در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) ایران دومین صادرکننده جهانی نفت بود، و صدور نفت خام و سایر فراورده‌های نفتی هنوز هم ۹۰ درصد ارزش کل صادرات ایران را تشکیل می‌دهد.^[۱] این امر به خوبی نشان می‌دهد که از آغاز صدور نفت تا به امروز، اقتصاد ایران متکی بر صدور نفت بوده است.

البته درست است که از چند سال پیش و با صنعتی شدن کشور، صادرات فراورده‌های کارخانه‌ای - بویژه به سوی کشورهای خلیج فارس و کشورهای اروپای شرقی - تا حدی پیشرفت جهش‌دار داشته است. با این حال، اهمیت این صادرات به هیچ رو با نقش نفت در عرصه صادراتی قابل قیاس نیست.

بخش نفت که منشأ توسعه و گسترش روابط تولیدی سرمایه‌داری در ایران بوده است، در عین حال ترمزی برای توسعه نیروهای مولد به شمار می‌رود، چون در خارج از مجموعه اقتصاد ایران قرار داشته و اساساً به نیازهای بازار جهانی پاسخ داده است.

این بدان معناست که تغییر ایجاد شده در تقسیم کار بین‌المللی و در مناسبات میان

۴۱۶ / نفت و قدرت در ایران

کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته (نگاه کنید به آغاز فصل دوم) در آستانه تغییر دادن این وضع است.

۱. تولید و صدور نفت

جدول‌های ۱ و ۲ تحول تولید و صدور نفت ایران از چند سال پیش را نشان می‌دهند:

جدول ۱: تولید نفت خام به میلیون تن، ده سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۳

| تغییرات نسبت به سال پیش (%) | سازها | | | | | | | شرکت‌های استخراج کننده |
|-----------------------------------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|------------------------|
| | ۷۵/۷۶ | ۷۴/۷۵ | ۷۳/۷۴ | ۷۲/۷۳ | ۷۱/۷۲ | ۷۰/۷۱ | ۶۹/۷۰ | |
| - | - | - | ۲۶۹/۲ | ۲۲۷/۳ | ۲۰۶/۹ | ۱۷۴/۵ | ۱۵۴/۸ | نیوک (اسنیپ) |
| - | - | - | ۶/۴ | ۶/۸ | ۶/۲ | ۴/۶ | ۵/۲ | ایپاک |
| - | - | - | ۳/۶ | ۴/۳ | ۲/۹ | ۱/۶ | ۱/۳ | سیریب |
| - | - | - | ۹/۲ | ۸/۴ | ۶/۷ | ۷/۱ | ۶ | لایکو |
| - | - | - | ۰/۸ | ۰/۷ | ۰/۶ | ۰/۵ | ۰/۵ | نیوک |
| | | | | | | | | نفت شاه |
| - | - | - | ۳/۴ | ۴ | ۳/۳ | ۲/۷ | ۰/۸ | ایمینوکر |
| -۱۱/۰۸ | ۲۶۸/۷ | ۳۰۲/۲ | ۲۹۲/۶ | ۲۵۱/۵ | ۲۲۶/۶ | ۱۹۱ | ۱۶۸/۶ | جمع |

منابع:

۱. از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴، گزارش سالانه بانک مرکزی ایران برای سال ۱۹۷۳-۱۹۷۴، ص

۱۹۲

۲. از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶، اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، آمار مربوطه

جدول ۲: صادرات نفت خام (به میلیون تن)

شرکت‌ها

| سال | کنسرسيوم | ایپاک | سیرپ | لاپکو | اسنیپ ^[۱] | ایمینیکو | جمع |
|------------------------------|----------|-------|-------|-------|----------------------|----------|---------|
| ۱۹۶۴ | ۶۳/۰۵۱ | ۰/۰۷۷ | ۱/۲۵۴ | - | - | - | ۶۴/۳۸۲ |
| ۱۹۶۵ | ۶۹/۷۰۶ | ۲/۳۷۰ | ۱/۲۰۲ | - | - | - | ۷۳/۲۷۸ |
| ۱۹۶۶ | ۸۰/۱۴۹۸ | ۳/۱۰۷ | ۱/۱۸۱ | - | - | - | ۸۴/۷۸۶ |
| ۱۹۶۷ | ۱۰۱/۳۳۸ | ۴/۹۰۰ | ۱/۰۶۴ | - | - | - | ۱۰۷/۳۰۲ |
| ۱۹۶۸ | ۱۱۰/۸۹۸ | ۵/۲۹۹ | ۰/۹۱۱ | ۰/۳۳۰ | ۰/۳۳۲ | - | ۱۱۷/۷۷۰ |
| ۱۹۶۹ | ۱۲۷/۹۱۵ | ۵/۰۸۱ | ۱/۲۸۴ | ۵/۹۱۷ | ۱/۵۵۱ | ۰/۶۲۳ | ۱۴۲/۳۷۱ |
| ۱۹۷۰ | ۱۴۶/۷۲۵ | ۴/۶۶۹ | ۱/۵۷۱ | ۷/۲۲۲ | ۲/۴۶۲ | ۲/۷۸۵ | ۶۵/۴۳۴ |
| ۱۹۷۱ | ۱۷۷/۵۸۳ | ۶/۲۸۰ | ۲/۷۸۲ | ۶/۸۵۹ | ۲/۱۳۸ | ۳/۳۱۱ | ۱۹۸/۹۵۳ |
| ۱۹۷۲ | ۲۰۸/۲ | ۷/۲ | ۴/۴ | ۸/۸ | ۲/۶ | ۳/۹ | ۲۳۵/۱ |
| ۱۹۷۳ | ۲۳۲/۸ | ۴/۹ | ۳ | ۵/۴ | ۱۷/۲ | ۱/۶ | ۲۶۴/۹ |
| ۱۹۷۴ | ۲۲۷ | ۵/۷ | ۳/۳ | ۵/۴ | ۲۰/۹ | ۱/۳ | ۲۶۳/۶ |
| ۱۹۷۵ | ۱۹۰/۶۰ | ۴/۵ | ۱/۳ | ۴/۳ | ۲۸ | ۱/۳ | ۲۳۰ |
| سهم هر کمپانی در ۱۹۷۵ (%) | ۸۲/۸۷ | ۱/۹۵ | ۰/۵۷ | ۱/۸۷ | ۱۲/۱۷ | ۰/۵۷ | ۱۰۰ |

۱. از تولید در ناحیه توافق شده کنسرسيوم

منبع: جدول‌های آماری بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه، سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۷۱،

۱۹۷۲-۱۹۷۱، ۱۹۷۵-۱۹۷۶

۲. ارزشهای خارجی و تراز حسابها

درآمدهای ناشی از فروش نفت مهمترین منبع ارز را برای ایران تشکیل می دهد.

جدول زیر توزیع منابع ارزی از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۱ را نشان می دهد.

جدول ۳: سهم درآمدهای نفتی در واردات ارز (به میلیون دلار آمریکا)

| درصد ارز ناشی از درآمد نفت | جمع | واردات ارز ناشی از | | سال (آغاز از اول فروردین) |
|----------------------------|--------|--------------------|-----------------------|---------------------------|
| | | درآمدهای نفتی | صادرات کالاها و خدمات | |
| ۲۴/۳۶ | ۱۴۱/۲ | ۳۴/۴ | ۱۰۶/۸ | ۱۹۵۴ |
| ۶۳/۱۳ | ۲۲۰ | ۱۳۸/۹ | ۸۱/۱ | ۱۹۵۵ |
| ۶۲/۵۶ | ۲۸۹/۳ | ۱۸۱ | ۱۰۸/۳ | ۱۹۵۶ |
| ۶۶/۲۷ | ۳۸۶/۳ | ۲۵۶ | ۱۳۰/۳ | ۱۹۵۷ |
| ۷۰/۳۵ | ۴۸۹/۱ | ۳۴۴/۱ | ۱۴۵ | ۱۹۵۸ |
| ۶۶/۸۶ | ۵۰۱/۶ | ۳۳۵/۴ | ۱۶۶/۲ | ۱۹۵۹ |
| ۶۷/۹۶ | ۵۲۸/۱ | ۳۵۸/۹ | ۱۶۹/۲ | ۱۹۶۰ |
| ۷۲/۶۳ | ۵۳۸/۷ | ۳۹۱/۳ | ۱۴۷/۴ | ۱۹۶۱ |
| ۷۶/۷۳ | ۵۶۹/۸ | ۴۳۷/۲ | ۱۳۲/۶ | ۱۹۶۲ |
| ۷۶/۰۸ | ۶۱۸/۸ | ۴۷۰/۸ | ۱۴۸ | ۱۹۶۳ |
| ۷۹/۱۸ | ۷۰۱/۴ | ۵۵۵/۴ | ۱۴۶ | ۱۹۶۴ |
| ۷۴/۳۳ | ۸۱۷/۳ | ۶۰۷/۵ | ۲۰۹/۸ | ۱۹۶۵ |
| ۷۶/۰۸ | ۹۴۰/۸ | ۷۱۵/۸ | ۲۲۵ | ۱۹۶۶ |
| ۷۲/۶۳ | ۱۱۸۰/۵ | ۸۵۷/۴ | ۳۲۳/۰۱ | ۱۹۶۷ |
| ۷۲/۳۳ | ۱۳۲۵/۱ | ۹۵۸/۵ | ۳۶۶/۶ | ۱۹۶۸ |
| ۷۲/۳۶ | ۱۵۱۸/۷ | ۱۰۹۹ | ۴۱۹/۷ | ۱۹۶۹ |
| ۷۵/۳۱ | ۱۶۸۴/۱ | ۱۲۶۸/۴ | ۴۱۵/۷ | ۱۹۷۰ |
| ۷۶/۳۶ | ۲۶۹۷/۷ | ۲۱۱۴/۱ | ۵۸۳/۱ | ۱۹۷۱ |

منبع: از ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۸، مجله دنیا از انتشارات حزب توده در اروپا شماره ۳، پاییز

۱۹۶۲، ص ۳۹۰

از ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۱، بانک مرکزی ایران، گزارش سالانه

نقش نفت در اقتصاد ایران / ۴۱۹

ملاحظه می‌شود که سهم ارزش ناشی از فروش نفت طی ۱۸ سال، ۶۹/۳۱ درصد است.

با افزایش درآمد نفت سهم ارزش ناشی از این بخش نیز، چنانکه در جدول ۴ نشان داده شده است پیوسته افزایش می‌یابد.

جدول ۴: منشأ ارزهای خارجی، ۱۹۷۱-۱۹۷۶ (به میلیون دلار)

| ۷۵/۷۶ | ۷۴/۷۵ | ۷۳/۷۴ | ۷۲/۷۳ | ۷۱/۷۲ | |
|-------|--------|--------|-------|--------|---------------------|
| ۱۹۰۵۳ | ۱۸۶۷۲ | ۵۰۷۳ | ۲۵۳۶ | ۲۱۱۴/۱ | درآمدهای بخش نفت |
| ۲۰۲ | ۱۳۱ | ۸۷/۲ | ۶۱ | ۳۶ | صدور گاز |
| ۲۷۱۶ | ۲۱۱۹ | ۱۰۷۲ | ۷۴۰ | ۵۸۴ | صدور کالاها و خدمات |
| ۲۱۹۷۱ | ۲۰۹/۲۲ | ۶۲۳۲/۲ | ۳۳۳۷ | ۷۲۳۴/۱ | جمع ارزها |
| | | | | | درصد درآمدهای نفتی |
| %۸۶/۷ | %۸۹/۲ | %۸۱/۴ | %۷۶ | %۷۷/۳ | نسبت به جمع ارزها |

منبع: از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴، گزارش سالانه بانک مرکزی، ۱۳۵۲، ص ۵۱،
از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶، گزارش سالانه بانک مرکزی، ۱۹۷۵-۱۹۷۶، جدول ۸

باید یادآور شد که برای سال ۱۹۷۴-۱۹۷۵، از رقم ۲۰۹۲۲ میلیارد دلار ارز، ارقامی که از طریق فروش نفت به دست آمده‌اند بالغ بر ۱۸۶۷۲ میلیارد ریال است، یعنی ۲/۸۹٪ کل عواید ارزی را تشکیل می‌دهند و ۲۶۸ درصد نسبت به سال قبل افزایش داشته‌اند.^[۲]

با بررسی تراز حسابهای ایران بین سالهای ۱۹۵۰-۱۹۶۱، می‌توان نقش درآمدهای نفتی در کسب ارز برای ایران را به نحو روشن‌تری مشاهده کرد.

جدول ۵: تراز حسابهای ایران (به میلیون دلار) در سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۱

| موازنه | درآمدهای ناشی از معاملات فنی | کسری مشتمل بر کالاها و خدمات ^[۱] | سال (آغاز از ۲۱ مارس یا اول فروردین) |
|--------|---------------------------------|--|---|
| -۷/۱ | ۱۱۵/۰ | -۱۰۷/۹ | ۱۹۵۰-۵۱ |
| -۸۵/۶ | ۲۹/۹ | -۱۱۵/۵ | ۱۹۵۱-۵۲ |
| -۱۸/۴ | - | -۱۸/۴ | ۱۹۵۲-۵۳ |
| -۲۲/۲ | - | -۲۲/۲ | ۱۹۵۳-۵۴ |
| -۷۷/۰ | ۳۴/۴ | -۱۱۱/۴ | ۱۹۵۴-۵۵ |
| -۸۲/۷ | ۱۳۸/۹ | -۲۲۱/۶ | ۱۹۵۵-۵۶ |
| -۱۰۹/۶ | ۱۸۱/۰ | -۲۹۰/۶ | ۱۹۵۶-۵۷ |
| -۵۰/۵ | ۲۵۶/۰ | -۳۰۶/۵ | ۱۹۵۷-۵۸ |
| -۸۰/۶ | ۳۴۴/۱ | -۴۲۴/۷ | ۱۹۵۸-۵۹ |
| -۸۶/۹ | ۳۳۵/۵ | -۴۲۲/۴ | ۱۹۵۹-۶۰ |
| -۶۴/۲ | ۳۵۸/۷ | -۴۲۲/۹ | ۱۹۶۰-۶۱ |

۱. شامل معاملات روی پول طلا [شمش طلا]. مبادلات با اتحاد شوروی و تجارت

مرزی، در این ستون وارد نشده‌اند.

منبع: بانک مرکزی ایران، بولتن نوامبر-دسامبر ۱۹۶۲

۳. رشد تولید ناخالص ملی و درآمدهای نفت

بخش نفت سهم مهمی در رشد تولید ناخالص ملی دارد. این سهم پیوسته نسبت به

سایر بخش‌های اقتصاد افزایش می‌یابد. در جدول زیر، سهم بخش نفت در رشد تولید

ناخالص ملی طی برنامه سوم پنج ساله (۱۹۶۲-۱۹۶۷) نشان داده شده است.

نقش نفت در اقتصاد ایران / ۴۲۱

جدول ۱-۶: سهم بخش‌های مختلف اقتصاد در تولید ناخالص ملی (به درصد)

| بخش‌ها | مارس ۱۹۶۲ | مارس ۱۹۶۷ | تحول به درصد |
|---------------|-----------|-----------|--------------|
| کشاورزی | ۳۰/۹ | ۲۳/۴ | -۲۴/۲۷٪ |
| صنایع و معادن | ۱۲ | ۱۴/۴ | +۲۰٪ |
| ساختمان | ۵/۳ | ۶/۱ | +۱۵/۰۹٪ |
| آب و برق | ۰/۹ | ۱/۲ | +۳۳/۳۳٪ |
| نفت | ۱۱/۶ | ۱۴/۵ | +۲۵٪ |
| متفرقه | ۳۹/۳ | ۴۰/۴ | +۲/۸٪ |
| | ۱۰۰٪ | ۱۰۰٪ | |

منبع: سازمان برنامه: گزارش اجرای برنامه سوم، ص ۱۴

اما افزایش سهم بخش نفت در افزایش تولید ناخالص ملی، از سال ۱۹۷۰ بیشتر احساس می‌شود.

جدول ۲-۶: سهم در تولید ناخالص ملی (به درصد)

| بخش‌ها | ۷۰/۷۱ | ۷۱/۷۲ | ۷۲/۷۳ | ۷۳/۷۴ | ۷۴/۷۵ | ۷۵/۷۶ |
|------------------------------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|
| کشاورزی | ۱۹/۹ | ۱۶/۵ | ۱۶/۵ | ۱۲/۱ | ۹/۴ | ۱۰ |
| نفت | ۱۸/۷ | ۲۰ | ۲۷ | ۴۱/۹ | ۵۰/۶ | ۳۸/۱ |
| صنایع و معادن | ۲۲/۳ | ۲۲/۸ | ۲۰/۱ | ۱۷/۴ | ۱۴/۴ | ۱۸ |
| خدمات | ۴۱/۶ | ۴۲/۹ | ۳۶/۴ | ۲۸/۶ | ۲۵/۶ | ۳۳/۹ |
| محصولات خارجی (به جز نفت) | -۲/۵ | -۲/۲ | - | - | - | - |
| | | | ٪۱۰۰ | ٪۱۰۰ | ٪۱۰۰ | ٪۱۰۰ |

منابع: برای ۷۲-۱۹۷۰ گزارش سالانه بانک مرکزی ایران، ۱۳۵۰، جدول ۷

برای ۷۴-۱۹۷۲ گزارش سالانه بانک مرکزی ایران، ۱۳۵۲، جدول ۱۱

برای ۷۵-۱۹۷۴، تهران اکونومیست، ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۵

برای ۷۶-۱۹۷۵، گزارش سالانه بانک مرکزی ایران، ۱۹۷۵-۱۹۷۶، صص ۲۴-۳۱

پس ملاحظه می‌شود که سهم بخش نفت از ۱۸/۷ درصد در سال ۱۹۷۰-۷۱ به ۵۰/۶ درصد در سال ۱۹۷۴-۱۹۷۵ رسیده است که به زیان بخش‌های دیگر و بویژه بخش‌های صنایع و معادن است.

با این حال، در مورد سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶، کاهش محسوسی در سهم بخش نفت وجود دارد و پیشرفت خاص در بخش‌های خدمات و صنایع نسبت به سال قبل به چشم می‌خورد، پیشرفتی که البته نباید به آن زیاده از حد بها داده شود. در واقع، تحلیل تفصیلی بخش صنایع و معادن نشان می‌دهد که صنایع به معنای واقعی (بدون معدن، ساختمان، آب و برق) فقط ۱۰ درصد (بنا به همان منبع بانک مرکزی) در رشد تولید ناخالص ملی سهم داشته است، حال آن‌که سهم بخش نفت ۳۱ درصد بوده است.

برای تعیین بهتر نقش صنعت نفت در تحول نرخ کلی رشد اقتصاد ایران، بهتر است جدول زیر مورد بررسی قرار گیرد.

جدول ۷: ساختار نرخ رشد تولید ناخالص ملی به قیمت‌های عوامل

(سهم بخش‌های مختلف اقتصاد در رشد تولید ناخالص ملی به درصد. قیمت‌های ثابت)

| بخش‌ها | ۱۹۶۲ | ۱۹۶۷ | ۱۹۶۸ | ۱۹۷۰ | ۱۹۷۱ |
|------------------------------|------|------|------|------|------|
| (۱) کشاورزی | ۰/۴ | ۱/۹ | ۱/۱ | ۱/۱ | -۱ |
| (۲) صنایع و معادن | ۱/۱ | ۱/۳ | ۱/۵ | ۱/۷ | ۲/۶ |
| (۳) ساختمان | ۰ | ۱/۲ | ۱ | ۰/۱ | ۰/۶ |
| (۴) آب و برق | ۰ | ۰/۴ | ۰/۴ | ۰/۵ | ۰/۵ |
| (۵) نفت | ۱/۹ | ۵/۷ | ۲/۹ | ۲/۹ | ۴/۱ |
| (۶) خدمات | -۰/۳ | ۲/۲ | ۳/۴ | ۵/۷ | ۷/۵ |
| رشد تولید ناخالص ملی به درصد | ۳/۱ | ۱۲/۷ | ۱۰/۳ | ۱۲ | ۱۴/۳ |

منبع: از ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۲، گزارش سالانه ۱۳۴۹ بانک مرکزی ایران، جدول ۱۲

از ۱۹۷۰-۱۹۷۱، گزارش سالانه ۱۳۵۰ بانک مرکزی ایران، جدول ۷

۴. بودجه دولت و درآمدهای نفتی

قانون مربوط به برنامه اول ۷ ساله، در ۱۹۴۸-۱۹۴۹ دولت را از استفاده از درآمدهای نفتی برای جبران کسری بودجه ممنوع می‌کرد. به هر حال، از زمان تدارک برنامه دوم (۱۹۵۷-۱۹۵۸) دولت اجازه یافت که درآمدهای نفتی را در بودجه خود بگنجانند.^[۳] بدین ترتیب این درآمدها که در سال ۱۹۳۷-۱۹۳۸ حدود ۱۳ درصد عواید بودجه دولت را به خود اختصاص می‌دادند، در ۱۹۴۸-۱۹۴۹ بیش از ۱۱ درصد بودجه بودند؛^[۴] اما در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۶۰ سهم آنها در بودجه به ۲۷/۳ درصد ترقی کرد.^[۵] اما بویژه از سال‌های ۱۹۶۰ به بعد بود که سهم درآمدهای نفتی در عواید بودجه‌ای پیوسته افزایش یافت و این نکته در جدول زیر به خوبی پیداست:

جدول ۸: عواید بودجه و سهم نفت (به میلیارد ریال)

| سال (۲۱ مارس / اول فروردین) | درآمد نفت و گاز | سایر درآمدها | جمع درآمدها | سهم درآمد از کل درآمدها (%) |
|-----------------------------|-----------------|--------------|-------------|-----------------------------|
| ۱۹۶۳/۶۴ | ۲۷/۷ | ۳۳ | ۶۰/۷ | ۴۵/۶ |
| ۱۹۶۴/۶۵ | ۳۶/۴ | ۳۲/۷ | ۶۹/۱ | ۵۲/۶ |
| ۱۹۶۵/۶۶ | ۳۹/۵ | ۵۲/۷ | ۹۲/۲ | ۴۲/۸ |
| ۱۹۶۶/۶۷ | ۴۷/۴ | ۴۹/۵ | ۹۶/۹ | ۴۸/۹ |
| ۱۹۶۷/۶۸ | ۵۴ | ۵۳/۷ | ۱۰۷/۷ | ۵۰/۱ |
| ۱۹۶۸/۶۹ | ۶۱/۸ | ۶۵/۶ | ۱۲۷/۴ | ۴۸/۵ |
| ۱۹۶۹/۷۰ | ۷۰/۱ | ۷۲/۹ | ۱۴۳ | ۴۹ |
| ۱۹۷۰/۷۱ | ۸۳/۸ | ۸۶/۲ | ۱۷۰ | -۴۹/۳ |
| ۱۹۷۱/۷۲ | ۱۵۰/۳ | ۱۰۶/۲ | ۲۵۶/۵ | -۵۸/۶ |
| ۱۹۷۲/۷۳ | ۱۷۸/۲ | ۱۲۳/۹ | ۳۰۲/۱ | -۵۹ |
| ۱۹۷۳/۷۴ | ۳۱۱/۳ | ۱۵۳/۶ | ۴۶۴/۹ | ۶۶/۹ |
| ۱۹۷۴/۷۵ | ۱۲۰۵/۲ | ۱۸۹/۲ | ۱۳۹۴/۴ | ۸۶/۴ |

منابع: از ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۳، راهنمای سرمایه‌گذاری در ایران، انتشارات بانک مرکزی، ۱۹۶۹، ص ۴۵

از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲، گزارش سالانه ۱۳۵۰، بانک مرکزی ایران، جدول ۱۲، ص ۲۸

از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴، گزارش سالانه ۱۳۵۲، بانک مرکزی ایران، جدول ۱۰

از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵، تهران اکونومیست، ۱۱ اکتبر ۱۹۷۵، ص ۴۶

بلاخره در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۶۸، درآمدهای نفتی حدود ۲۰/۳ میلیارد دلار یعنی ۷۶٪ درآمدهای بودجه‌ای هستند.^[۶]

۵. برنامه‌های اقتصادی و نفت

سازمان برنامه در فوریه ۱۹۴۹ (بهمن ۱۳۲۷) تأسیس شد و اولین برنامه ۷ ساله عمرانی برای دوره ۱۹۴۹-۱۹۵۶ تهیه گردید. در این اولین برنامه، درآمدهای نفتی ۳۷/۱ درصد کل درآمدها را تشکیل می‌دادند.^[۷]

در برنامه دوم (۱۹۵۵-۱۹۶۲) سهم درآمد نفت ۴۳ درصد و در برنامه سوم (۱۹۶۲-۱۹۶۷) ۶۷ درصد و در برنامه چهارم (۱۹۶۸-۱۹۷۳) ۶۶ درصد بود.^[۸]

از سوی دیگر جدول صفحه بعد، سهم درآمدهای نفتی اختصاص یافته به برنامه‌ها را در سال‌های میان ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۱ نشان می‌دهد.

جدول ۹: سهم درآمدهای نفتی اختصاص یافته به برنامه عمرانی در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۶۱ (به لیره استرلینگ)

| سال | درآمدهای نفتی | سهم سازمان برنامه | % |
|------|---------------|-------------------|------|
| ۱۹۵۵ | ۳۲۳۲۳۷۶۴ | ۲۰۹۴۲۱۰۰ | ۶۵ |
| ۱۹۵۶ | ۵۴۷۹۲۴۲۰ | ۲۹۱۲۱۴۲۹ | ۵۳ |
| ۱۹۵۷ | ۷۶۰۳۸۳۴۹ | ۳۸۱۸۷۸۸۷ | ۵۰ |
| ۱۹۵۸ | ۸۸۳۳۹۳۵۴ | ۴۰۲۸۵۷۱۰ | ۴۶ |
| ۱۹۵۹ | ۹۳۷۴۵۱۷۲ | ۴۶۴۲۸۵۷۰ | ۵۰ |
| ۱۹۶۰ | ۱۰۱۸۷۷۴۷۱ | ۵۶۰۳۲۶۰۹ | ۵۵ |
| ۱۹۶۱ | ۱۰۷۶۰۸۸۸۲ | ۵۵۱۸۴۸۵۲ | ۵۵ |
| جمع | ۵۵۴۷۲۵۴۱۲ | ۲۹۰۱۸۳۱۵۷ | ۵۲/۳ |

منبع: مجله دنیا، پائیز ۱۹۶۲، شماره ۳، ص ۴۵

در برنامه پنجم عمرانی (۱۹۷۳-۱۹۷۸)، هزینه‌های کلی پیش‌بینی شده ۶۹/۵۰ میلیارد دلار هستند و مهمترین سهم به درآمدهای نفتی اختصاص یافته است.

۶. نفت و صنعتی شدن

الف - سرمایه مالی و صنعتی شدن

از آغاز تغییرات ایجاد شده در دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) در جهت‌گیری سرمایه‌گذاری‌های ملی و خارجی به سوی بخش‌های صنعتی به منظور تولید برای بازار داخلی و منطقه‌ای، یک فرآیند صنعتی شدن نسبی آغاز شد که آثار آن امروزه خود را رفته رفته نشان می‌دهند. از آن زمان مهمترین سهم درآمدهای نفتی در بخش‌های صنعتی سرمایه‌گذاری شد تا کالاهای مصرفی تا تجهیزات [ماشین‌آلات] تولید شود.

بدین ترتیب عواید بخش نفت که یا چند سال پیش کاملاً به سوی خارج سرازیر می‌شد و در خدمت صنعتی شدن ایران قرار نداشت، به سوی صنعتی شدن ایران گام برداشت. در اینجا، گرایش مشاهده می‌شود که بویژه از لحاظ تأثیر آن بر ساختارهای اجتماعی و تغییراتی که پیش آورد نباید نه به آن پر بها داد و نه کم بها.

در سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶، سهم بخش صنایع در رشد تولید ناخالص ملی فقط ۱۰/۹ درصد بود. با این حال، سرمایه‌گذاری‌های صنعتی سال به سال افزایش یافتند و این رابطه مستقیمی داشت با سرمایه مالی انباشته شده از درآمدهای نفتی. بدین سان میان سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۲ (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱) حجم این سرمایه‌گذاری‌ها ۹ برابر شد.^[۱۱] برای دوره برنامه‌های سوم و چهارم (۱۹۶۲-۱۹۷۲) سرمایه‌گذاری‌ها از ۱/۴ میلیارد ریال به ۶۰ میلیارد ریال در متالوژی، و در پتروشیمی از ۲/۷ به ۳۴ میلیارد ریال فزونی یافتند.^[۱۲] در برنامه پنجم توسعه (۱۹۷۳-۱۹۷۸)، در مجموع ۱۱/۵۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری برای بخش صنعت پیش‌بینی شده است.^[۱۳] اما در این باره باید یاد آور شد که این بخشهای تولیدکننده کالاهای واسطه‌ای و کالاهای مصرفی هستند که در درجه اول این سرمایه‌گذاری‌ها را جذب می‌کنند و این کار به زبان بخش کالاهای تجهیزاتی صورت می‌گیرد. صنایع بزرگ مانند فولاد و پتروشیمی اساساً دولتی هستند.

ذوب آهن «آریا مهر»^۱ که با کمک اتحاد شوروی ساخته شده است. در ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) حدود ۱/۵ میلیون تن چدن و ۷۰۰ هزار تن فولاد تولید کرده است.^[۱۴] کارخانه ماشین سازی تبریز در ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) با کمک چکسلواکی ساخته شده و موتورهای برقی، پمپ‌های آب و غیره تولید می‌کند و ظرفیت تولید سالانه آن ۸۰ هزار تن است.^[۱۵] توسعه صنعت پتروشیمی در بخش دوم این فصل مورد بحث قرار گرفته است.

بخش‌های تولید کننده کالاهای واسطه‌ای و تجهیزاتی که از اهمیت کمتری برخوردار هستند تحت تسلط بانک‌های ایرانی یا سرمایه‌گذارانهای مشترک قرار دارند. بانک‌های معاملاتی که زیر سلطه بورژوازی مالی - صنعتی ایران قرار دارند، امروزه اکثر گروه‌های صنعتی خصوصی، بیمه‌ها، شرکت‌های حمل و نقل و توزیع و غیره را تولید می‌کنند. مثلاً برای سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶، این بانک‌ها مجموعاً ۵۱ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری صنعتی کرده‌اند.^[۱۵]

جدول زیر تحول اعتبارات صنعتی توسط سه بانک بین سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ را نشان می‌دهد:

جدول ۱۰: اعتبارات صنعتی اعطا شده توسط ۳ بانک در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۶ (به میلیارد ریال)

| پیشرفت به درصد | | ۷۵-۷۶ | ۷۴-۷۵ | نام بانک |
|----------------|-------|-------|-------|--------------------------------|
| ۷۵-۷۶ | ۷۴-۷۵ | | | |
| ۱۶۴/۳ | ۹۵/۵ | ۳۳۶۱۹ | ۱۲۷۲۲ | بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران |
| ۷۷/۴ | ۱۶۳/۲ | ۱۲۹۱۱ | ۷۲۷۹ | بانک اعتبارات صنعتی |
| ۱۵۷/۷ | - | ۴۲۶۲ | ۱/۶۵۴ | بانک توسعه سرمایه‌گذاری ایران |
| ۱۳۴/۶ | ۱۰۶/۳ | ۵۰۷۹۲ | ۲۱۶۵۵ | جمع |

منبع: گزارش سالانه بانک مرکزی ایران ۱۹۷۵-۱۹۷۶، ص ۹۰

۱. نام کنونی آن «کارخانه ذوب آهن مبارکه اصفهان» است. و.

از جمله گروه‌های صنعتی تحت تسلط بانک‌ها، از گروه‌های زیر می‌توان نام برد: [۱۷]

- ۱) گروه شهریار: حدود ۲۵ واحد صنعتی و یک مؤسسه بانکی را تحت کنترل دارد و حدود ۸ هزار کارگر در آن کار می‌کنند. در کارخانه‌های آن، ورق آهن و آهن نبشی و شمش تولید می‌شود.
- ۲) گروه ایران ناسیونال: صنعت مونتاژ اتومبیل را تحت کنترل دارد؛ این گروه مالک کارخانه‌های متعددی است که مجموعاً ۵ هزار کارگر دارند.
- ۳) گروه کفش ملی: صنعت کفش را کنترل می‌کند و ۴۸۰۰ کارگر دارد.
- ۴) گروه ماشین‌سازی سنگین اراک: کالاهای تجهیزاتی (جرثقیل، تانکرهای بزرگ، مواد ساختمانی و غیره) تولید می‌کند.

ب - سرمایه‌گذاریه‌های مشترک

- در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) «قانون جلب و حمایت از سرمایه‌گذاری‌های خارجی» به تصویب رسید. این قانون مزایای زیر را برای سرمایه‌گذاران بیگانه در نظر می‌گیرد: [۱۸]
- ۱) امکان اینکه سرمایه‌گذار بتواند هر ساله سود خالص خود را پس از انتشار ترازنامه سالانه، برداشت کند.
 - ۲) معافیت کامل از مالیات برای مدت ۵ سال در مورد هر گونه تأسیساتی که در خارج از شعاع ۶۰ کیلومتری پایتخت احداث شود.
 - ۳) معافیت از مالیات برای نیمی از سود بنگاه‌های خارجی.
 - ۴) معافیت از حقوق گمرکی برای ماشین‌آلات و مواد اولیه وارداتی.

در ارتباط با این قانون و به منظور اجرای آن، یک «مرکز جلب و حمایت از سرمایه‌گذاری‌های خارجی» ایجاد شد که نقش و وظیفه آن ایجاد تماس‌های لازم میان سرمایه‌داران خارجی و وزارتخانه‌های مختلف است تا توسعه مؤسسات بیگانه در خاک ایران را تحقق و بهبود بخشد. بسیاری از بانک‌ها و بویژه «بانک توسعه صنعتی و معدنی

ایران» نقش میانجی را میان بازار ایران و سرمایه‌داران خارجی ایفا می‌کنند و وظیفه دارند که سرمایه‌ها را به سوی بخش‌های صنعتی پربازده مانند بخش پتروماتیک یا پتروشیمی هدایت کنند. جدول زیر توزیع این سرمایه‌ها را نشان می‌دهد:

جدول ۱۱: توزیع سرمایه‌های خارجی بر حسب بخش به درصد (۱۹۷۶-۱۹۷۱)

| بخش‌ها | ۱۹۷۲-۱۹۷۱ | ۱۹۷۶-۱۹۷۵ |
|-----------------------|-----------|-----------|
| ۱- کشاورزی صنعتی | ۵/۶ | ۶/۶ |
| ۲- معادن | ۹/۵ | ۰/۳ |
| ۳- صنایع غذایی | ۱/۶ | ۰/۳ |
| ۴- پتروماتیک | ۱۰/۵ | ۱۶/۴ |
| ۵- فرآورده‌های دارویی | ۲۳/۹ | ۶/۴ |
| ۶- پتروشیمی | ۴/۴ | ۲۲/۹ |
| ۷- فلزکاری | ۸ | ۶/۹ |
| ۸- برق | ۱۸/۸ | ۶/۳ |
| ۹- حمل و نقل | ۵/۲ | ۱۷ |
| ۱۰- ساختمان | ۵ | ۴/۲ |
| ۱۱- هتل‌داری | ۳/۷ | ۰/۴ |
| ۱۲- سایر بخش‌ها | ۳/۸ | ۱۲/۳ |

منبع: گزارش سالانه، بانک مرکزی ایران، ۱۹۷۵-۱۹۷۶، ص ۲۰۹

در مورد منشأ سرمایه‌گذارهای خارجی باید گفت که ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و آلمان موقعیت‌های برتر خود را به سود ژاپن و فرانسه از دست داده‌اند.

جدول ۱۲: منشأ سرمایه‌های خارجی به درصد کل، ۱۹۶۷-۱۹۷۶

| کشور | ۱۹۶۷-۶۷ | ۱۹۷۱-۷۲ | ۱۹۷۵-۷۶ |
|---------------------|---------|---------|---------|
| ایالات متحده آمریکا | ۵۴ | ۳۴/۱ | ۱۴/۸ |
| بریتانیا | ۷ | ۱۸/۲ | ۳/۴ |
| آلمان | ۸ | ۲۰/۱ | ۶ |
| فرانسه | ۶ | ۸/۶ | ۱۵/۸ |
| ژاپن | ؟ | ۳/۷ | ۴۲/۹ |
| سایر کشورها | ؟ | ۱۵/۳ | ۱۷/۱ |
| | | ۱۰۰ | ۱۰۰ |

منبع: گزارش سالانه، بانک مرکزی ایران، ۱۹۶۸ و ۱۹۷۵-۱۹۷۶

* * *

نتیجه همکاری بسیار نزدیک سرمایه‌داران ایرانی و خارجی که با ادغام هر چه بیشتر ایران در بازار سرمایه‌داری جهانی سازگار بوده است، افزایش سرمایه‌گذاریهای مشترک بوده که سرمایه‌های مالی ایرانی در آن حالت برتر و مسلط داشته است. در واقع، در اکثریت عظیم سرمایه‌گذاریهای مشترک موجود، ایرانیان اکثریت سهام را در اختیار دارند. این واقعیت هنگامی اهمیت می‌یابد که بدانیم این شرکت‌ها نقش بنیادینی در تحول صنعتی ایران داشته و مثلاً در سال ۱۹۷۴ بیش از ۴۰ درصد تولید فولاد در ایران را در اختیار داشته‌اند.^[۱۹] از ۱۶۰ سرمایه‌گذاری مشترک موجود در ایران در سال ۱۹۷۴، بیش از ۷۰ درصد دارای سرمایه‌ای بیش از ۱۰۰ میلیون ریال بوده‌اند و در ۵۰ تای آنها سرمایه‌داران ایرانی اکثریت سهام را دارا بوده‌اند.^[۲۰]

۷- نفت، تکنولوژی پیشرفته و عدم اشتغال

صنعت نفت آن بخشی از اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهد که از فن‌آوری سرمایه‌داری بسیار جدید و پیشرفته‌ای برخوردار است و به این فن‌آوری وابستگی دارد. این وابستگی به معنای آن است که ایران ناچار است هنگام واردات ماشین‌آلات و تجهیزات برای

صنعت نفت خود، پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین محصولات را برگزیند. [۲۱]

باری، استفاده از چنین فن آوری پیچیده‌ای مستلزم ملاحظات زیر است:

(۱) رشد بهره‌وری کار و مازاد تولید بخشی، با توجه به محدودیت

بازار داخلی.

(۲) کاهش پست‌های کار ناشی از رشد بهره‌وری و در نتیجه افزایش

بیکاری.

این نتیجه دوم برای من جالب توجه است.

در حالی که در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) از مجموع جمعیت فعال ۵/۹۰۸ میلیون نفری

کشور، ۶۳ هزار نفر در صنعت نفت کار می‌کرده‌اند، [۲۲] این تعداد در سال ۱۹۶۸

(۱۳۴۷) به ۴۱۴۹۹ نفر کاهش یافته، حال آن‌که تولید پیوسته در حال افزایش بوده است.

جدول زیر، کاهش تعداد کارگران در خدمت کنسرسیوم را بین سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۶۹

نشان می‌دهد.

جدول ۱۳: تعداد کارگران کنسرسیوم در سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۶۹

| سال | هزار کارگر | سال | هزار کارگر |
|------|------------|------|------------|
| ۱۹۵۴ | ۴۲/۹ | ۱۹۶۳ | ۳۱/۳ |
| ۱۹۵۶ | ۴۵/۹ | ۱۹۶۴ | ۳۰/۷ |
| ۱۹۵۷ | ۵۵/۵ | ۱۹۶۵ | ۲۹/۷ |
| ۱۹۵۸ | ۴۴/۴ | ۱۹۶۶ | ۲۸/۲ |
| ۱۹۵۹ | ۳۹/۸ | ۱۹۶۷ | ۲۵/۹ |
| ۱۹۶۰ | | ۱۹۶۸ | ۲۳/۲ |
| ۱۹۶۱ | | ۱۹۶۹ | ۲۰/۹ |
| ۱۹۶۲ | ۳۳/۳ | | |

منبع: «گزارش سالانه» شرکت‌های عامل نفتی ایران، از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۹

بدین ترتیب طی ۱۵ سال تعداد کارگران کنسرسیوم بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته، حال

نقش نفت در اقتصاد ایران / ۴۳۱

آن که تولید و سود کنسرسيوم برعکس به نسبت عظیمی افزایش داشته است. [۲۴]

در مورد صنعت نفت به طور کلی، جدول ۱۴ تعداد کل کارگران مشغول به کار در این صنعت در پایان سال ۱۹۷۰ را در هر شرکت و بر حسب نوع کارگران نشان می‌دهد:

جدول ۱۴: تعداد کارگران در صنعت نفت در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۰

| جمع | کارگران روزمزد | کادرها | | شرکت‌ها |
|-------|-------------------|--------|--------|--|
| | | خارجی | ایرانی | |
| ۱۵۲۰۴ | ۱۹۴۱۸ | ۳۳ | ۴۷۵۰ | اسنیپ (SNIP) [شرکت ملی نفت ایران] |
| ۷۴۸۱ | ۵۲۵۵ | ۲۱ | ۲۲۰۵ | اسنیپ - خدمات «غیر بازی» |
| ۱۱۷۴ | ۴۵۱ | ۳ | ۷۲۰ | شرکت‌های ملی پتروشیمی و خدمات ضمیمه |
| ۱۳۴۵ | ۶۱۶ | ۲۹ | ۷۰۰ | شرکت ملی گاز ایران |
| ۲۸۸ | ۲۱۲ | ۳ | ۷۳ | کارخانه لوله‌سازی اهواز |
| ۴ | - | - | ۴ | شرکت ملی تانکر ایران |
| ۱۱۵۳۲ | ۸۳۳۵ | ۳۰۳ | ۲۸۹۵ | شرکت‌های عامل نفت ایران (کنسرسيوم) |
| ۲۲۶ | ۱۰۲ | ۱۳ | ۱۱۱ | شرکت نفت ایران و ایتالیا (سیرپ) |
| ۲۴۷ | ۲۸ | ۷ | ۲۱۲ | شرکت نفت ایران - پان آمریکن (ایپاک) |
| ۱۹۶ | ۳۸ | ۵۴ | ۱۰۴ | شرکت نفت بین‌المللی دریایی ایران (ایمینوکو) |
| ۲ | - | ۱ | ۱ | شرکت نفت ساحلی ایران (ایروپکو) |
| ۲۴۸ | ۱۰۰ | ۲۷ | ۱۲۱ | شرکت نفت لاوان (لاپکو) |
| ۴ | - | ۲ | ۲ | شرکت نفت خلیج فارس (پگوپکو) |
| ۵۶ | ۷ | ۱۲ | ۳۷ | سوفیران |
| ۲۲ | ۳ | ۷ | ۱۲ | کنتراکتان |
| ۳۴۸۳ | ۱۴۲۸ | ۶۵۹ | ۱۳۹۶ | شرکت نفت کنتینانتال |
| ۴۱۵۱۰ | ۲۶۹۹۳ | ۱۱۷۴ | ۱۳۳۴۳ | جمع |

| | | | | |
|------------------------------|-------|------|------|---|
| نسبت کارکنان خارجی و ایرانی | ٪۹۱/۹ | ٪۸/۱ | - | - |
| (در رابطه با کل کارکنان) | | | | |
| نسبت در ارتباط با کل کارکنان | ٪۳۲/۲ | ٪۲/۸ | ٪۶/۵ | - |

منبع نشریه: ایران پترول، ژانویه ۱۹۷۱، شماره ۱۰۰

مقایسه میان تعداد کارگران در ۱۹۵۶ (۶۳ هزار نفر) و سال ۱۹۷۰ (۲۶۹۹۳ کارگر روزمزد) باید با در نظر گرفتن میزان رشد سالانه جمعیت انجام گیرد که بین ۲/۶ و ۳/۵ درصد بوده و این که ۵۰ درصد جمعیت کمتر از ۱۵ سال داشته‌اند.^[۲۵] پس حذف قابل ملاحظه‌ای از میزان اشتغال مشاهده می‌شود، در حالی که طی همین دوره، تولید و صدور نفت پیوسته افزایش داشته است.

این حذف مشاغل و پست‌ها اصولاً به دو شیوه انجام گرفته است:
 - جایگزینی کارگران توسط ماشین‌ها (مثلاً از طریق کنترل خودکار لوله‌های نفت و با اتوماتیک شدن پست‌های مراقبت و غیره...)
 - تعطیلی کارگاه‌های تعمیراتی [Work Shops] در پی واردات قطعات یدکی مربوط به ماشین‌آلات پیشرفته و پیچیده.

مهمترین نمونه وابستگی فن‌آوری، مربوط به صنعت پتروشیمی است که جدول زیر توزیع مشاغل در ۱۴ مجتمع بزرگ پتروشیمی را نشان می‌دهد:
 جدول ۱۴: پست‌های کار در ۴ مجتمع بزرگ پتروشیمی

| کارگران ماهر | تکنسین‌ها، کادرها | جمع | |
|--------------|-------------------|------|--------------------------|
| ۴۲۹ | ۳۵۶ | ۷۸۵ | شیراز |
| ۲۰ | ۸۰ | ۱۰۰ | خارک |
| ۲۱۰ | ۲۳۰ | ۴۴۰ | آبادان |
| ۷۰۰ | ۵۰۰ | ۱۲۰۰ | بندر شاهپور ^۱ |
| ۱۳۵۹ | ۱۱۶۶ | ۲۵۲۵ | جمع |

منبع: محسنین، همان، ص ۲۳۴

۱. «بندر امام خمینی» فعلی. و.

پس ملاحظه می‌شود که سه مجتمع پتروشیمی شیراز، خارک و آبادان که ظرفیت تولید آنها فراتر از ظرفیت جذب بازار ملی و منطقه‌ای است و هزینه ساخت آنها بیش از ۳۰۰ میلیون دلار تمام شده است فقط تعداد ۱۳۲۵ نفر کارگر، کارکنان و کاردان فنی را به کار گرفته‌اند. و این بدان معناست که ایجاد هر پست کاری جدید در این بخش، نزدیک به ۲۲۶,۴۱۵ دلار تمام شده است.^[۲۶] آخرین آنها از نظر تاریخ، یعنی مجتمع پتروشیمی بندر شاهپور که ساخت آن حداقل ۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار هزینه برداشته است فقط ۱۲۰۰ پست کاری ایجاد کرده و بنابراین ایجاد هر شغل بیش از ۱۵۰۰۰۰۰ دلار هزینه داشته است.

II. شرکت ملی نفت ایران (۱۹۵۴-۱۹۷۵)

در سال ۱۹۷۵، مجله آمریکایی «فورچون» فهرستی از ۳۰۰ بنگاه صنعتی بسیار بزرگ را انتشار داد که در سال ۱۹۷۴ در خارج از ایالات متحده آمریکا کار می‌کرده‌اند. در این فهرست، اسنیپ (شرکت ملی نفت ایران) سومین جایگاه را - پس از رویال داچ شل و بریتیش پترولیوم - با ۵۰ هزار کارگر اشغال کرده، با مجموع دارایی‌های بالغ بر ۶/۹۳۵ میلیارد دلار و میزان ۱۶/۸۰۲ میلیارد دلار^[۲۷]. یک سال بعد اسنیپ از سوی مجله «فورچون» به عنوان پربازده‌ترین و سودآورترین شرکت جهان انتخاب شد، با سودی حدود ۹۰ درصد فروش خود.^[۲۸]

«شرکت ملی نفت ایران» که در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) بر اساس قانون ملی شدن نفت تأسیس شد، در واقع پس از کودتای ۱۳۳۲ به راستی آغاز به کار کرد. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۷ (۷ مرداد ۱۳۳۶) مجلس ایران به قانونی رأی داد که بر اساس آن، «شرکت ملی نفت ایران» عملیات اکتشاف و استخراج نفت در حوزه‌های زیر کنترل خود را به شرکت‌های ایرانی و خارجی واگذار می‌کرد.^[۲۹] وانگهی این قانون موارد زیر را پیش‌بینی می‌کرد:

- ایجاد سازمان‌های مختلف

- ایجاد سرمایه‌گذارهای مشترک

- ایجاد بنگاه‌های مستقل با همکاری سایر شرکت‌ها

۱. فعالیت داخلی شرکت ملی نفت ایران

الف - کاوش و بهره‌برداری

(۱) شرکت نفت ایران و ایتالیا (سیرپ)

این شرکت در اوت ۱۹۵۷ (مرداد ۱۳۳۶) توسط آجیپ [AGIP] (یکی از سازمان‌های ENI) و شرکت ملی نفت ایران تأسیس شد و هر یک از دو شرکت ۵۰ درصد سهام شرکت جدید را در اختیار داشتند. این شرکت در بخش شمالی خلیج فارس در حوزه‌ای به مساحت ۵۵۰۰ کیلومتر مربع، و در شرق کوه‌های زاگرس در ۱۱۳۰۰ کیلومتر مربع مساحت در منطقه ساحلی خلیج عمان در ۶ هزار کیلومتر مربع مساحت فعالیت می‌کند. [۳۱]

قراردادی که در مورد تولید نفت خام برای مدت ۲۵ سال امضا شد، در عین حال پیش‌بینی می‌کرد که سیرپ ۱۲/۵ درصد از قیمت‌های اعلان شده نفت خام صادراتی و ۵۰ سود خالص خود را (پس از کسر مبلغ حق الامتیاز) و ۲۵ درصد بقیه سود را به عنوان مالیات به ایران پردازد، یعنی پرداختی که سهم شرکت ملی نفت ایران از سود (پس از کسر مبلغ حق الامتیاز) را به ۶۲/۵٪ می‌رساند. [۳۲]

عملیات اکتشاف و حفاری سیرپ به کشف نفت در «کوه‌ریگ» و در «دودرو» واقع در کوه‌های زاگرس انجامید و تولید در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) به ۱/۵۵ میلیون متر مکعب رسید. [۳۳]

۲) شرکت نفت ایران - پان آمریکن (ایپاک)

شرکت ایپاک در ۳۱ مه ۱۹۵۸ (۱۰ خرداد ۱۳۳۷) توسط شرکت نفت پان آمریکن (شعبه استاندارد اوپل ایندیانا) و شرکت ملی نفت ایران با هدف اکتشاف و استخراج نفت در شمال خلیج فارس در مساحتی بالغ بر ۱۶ هزار کیلومتر مربع و با سهام مساوی تأسیس شد. [۳۴]

در قرارداد امضا شده، تصریح شده است که پان آمریکن ۲۵ میلیون دلار به شرکت ملی نفت ایران [۳۵] پردازد و متعهد می‌شود که طی ۱۲ سال حداقل ۲۵ میلیون دلار

برای تحقق طرح‌های مشترک هزینه کند. ضمناً در قرارداد پیش‌بینی شده است که ۷۵ درصد سود ناشی از فروش نفت خام توسط ایپاک، به شرکت ملی نفت ایران و ۲۵ درصد به پان آمریکن پرداخت شود.

در ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) ایپاک شروع به بهره‌برداری از میدان شماره یک داریوش کرد که تولید اولیه آن به ۱۰ هزار بشکه در روز می‌رسید. در ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) میدان سیروس (کوروش) با تولید ۱۲ هزار بشکه در روز به بهره‌برداری رسید.^[۳۶]

۳) شرکت نفت ایران و کانادا (ایرکان)

ایرکان (IRCAN) در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۸ (اول تیر ۱۳۳۷) توسط شرکت ملی نفت ایران و «سافیر پترولیوم لیمیتد» (کانادا) با سهام مساوی^[۳۷] تأسیس شد، و ایرکان به اکتشاف و استخراج نفت خام می‌پردازد.

۴) شرکت نفت بین‌المللی دریایی ایران (ایمینوکو)

تأسیس این شرکت در نوامبر ۱۹۶۴ (آبان ۱۳۴۳) دستاورد شرکت ملی نفت ایران (صاحب ۵۰ درصد سهام) از یک سو و «آجیب»، «فیلیپس پترولیوم کمپانی» و «کمیسون گاز طبیعی و نفت دولت هند» از سوی دیگر بود که مجموعاً نیمه دیگر سهام را در اختیار داشتند.^[۳۸]

شرکت در ۴ ناحیه شامل مساحت کلی ۷۹۶۵ کیلومتر مربع در خلیج فارس عمل می‌کند. سودها بر اساس ۷۵ درصد برای شرکت ملی نفت ایران و ۲۵ درصد برای سایر شرکت‌ها تقسیم می‌شود. اولین معدنی که توسط IMINOCO کشف شد، معدن رستم در ۱۱ کیلومتری جنوب جزیره لاوان، واقع در خلیج فارس بود؛ تولید آن نزدیک به ۱۵۵ هزار بشکه در روز است. یک لوله نفت زیردریایی به طول ۱۱۴ کیلومتر چاه‌های رستم را به انبارهای جزیره لاوان منتقل می‌کند.

آخرین معدن در «رخش» کشف شد که در شمال شرقی رستم واقع شده است.^[۳۹]

۵. شرکت نفت لاوان (لاپکو)

این شرکت طی قراردادی که در ۱۸ ژانویه ۱۹۶۵ (۲۸ دی ۱۳۴۳) میان شرکت ملی نفت ایران، آتلانتیک، ریچفیلد سان اویل، یونیون آوکالیفرنیا، مورفی اویل کورپوریشن به امضا رسید، در ۲ نوامبر ۱۹۶۸ (۱۱ آبان ۱۳۴۷) افتتاح شد.^[۴۰] تقسیم سودها شرکت به صورت ۷۵ درصد برای شرکت ملی نفت ایران و ۲۵٪ برای سایر شرکتها است. منطقه عملیاتی آن، مساحتی بالغ بر ۸ هزار کیلومتر مربع روی جزیره لاوان، واقع در خلیج فارس را می پوشاند.

نفت خام استخراج شده از ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) جنبه تجارتي یافت و تأسیسات مهم زیر دریایی که «میدان ساسان» نامیده شدند تأسیس شدند. ظرفیت تولید آن حدود ۱۰ میلیون تن در سال است.

یک لوله نفتی بزرگ نیز نفت خام ساسان را به انبارهای جزیره ساسان می رساند. این انبارها با یک لوله نفتی به سوی اسکله‌هایی برده می شوند که نفتکش‌های ۲۰۰ هزار تنی می توانند در آن پهلو بگیرند.^[۴۱]

۶. شرکت کاوش و بهره‌برداری نفتی مستقل (AREPI)

این شرکت که هدفش اکتشاف، استخراج و حمل و نقل نفت خام است، در ۳ دسامبر ۱۹۶۹ (۱۲ اسفند ۱۳۴۷) توسط شرکت ملی نفت ایران (۲۰ درصد سهام)، Erap (۳۲ درصد سهام)، Hispaoil (شرکت اسپانیایی دارای ۱۵٪ سهام)، Petrofina (شرکت بلژیکی صاحب ۱۵٪ سهام) و OmV (شرکت استرالیایی دارای ۵٪ سهام) تأسیس شد.^[۴۲]

این قرارداد شامل مساحتی بالغ بر ۲۷۲۶ کیلومتر مربع واقع در بین بوشهر و بندرعباس است.

بر طبق این قرارداد ۱۰ ساله، Arepi باید در ۵ سال اول مجموعاً ۱۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کند و در ۵ سال دوم هر سال حداقل ۲ میلیون دلار سرمایه‌گذاری نماید.^[۴۳]

نقش نفت در اقتصاد ایران / ۴۳۷

جدول ۱۵، مشخصات کلی فعالیت‌های ۴ شرکت بزرگ در ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) را نشان می‌دهد.

جدول ۱۵: فعالیت‌های چهار شرکت بزرگ در ۱۹۷۰

| شرکت‌ها | درآمد شرکت ملی نفت ایران (میلیون دلار) | نفت صادراتی (میلیون بشکه) | درآمد هر بشکه به سنت |
|---------|---|------------------------------|-------------------------|
| LAPCO | ۲۶/۹۵ | ۵۲/۷۲ | ۵۱/۱۲ |
| IPAC | ۹/۵۰ | ۳۴/۰۹ | ۲۷/۸۷ |
| IMINOCO | ۶/۱۴ | ۲۰/۳۳ | ۳۰/۲۰ |
| SIRIP | ۲/۵۰ | ۱۱/۷۰ | ۲۱/۳۷ |

جمع ۴۵/۰۹ ۱۱۸/۸۴ ۱۳۰/۵۶

منبع: نشریه «میدل ایست ایکانامیک سروی»، ۳ سپتامبر ۱۹۷۱

ب - ساختن پالایشگاه‌ها

۱) پالایشگاه فارس

در ۱۴ ژانویه ۱۹۷۰ (۲۴ دی ۱۳۴۸) قراردادی میان شرکت ایتالیایی Snan Progehi و شرکت ملی نفت ایران برای ساختن پالایشگاه فارس در ۲۴ کیلومتری شمال غربی شیراز به امضا رسید. این پالایشگاه که در ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) افتتاح شد، دارای ظرفیت سالانه دو میلیون تُن است. [۴۴]

۲) پالایشگاه تهران

ساختن این پالایشگاه در مارس ۱۹۷۳ (اسفند ۱۳۵۱) توسط شرکت ملی نفت ایران به منظور پالایش نفتی که با لوله‌ای به طول ۷۳۵ کیلومتر از اهواز به تهران منتقل می‌شد انجام گرفت. ظرفیت این پالایشگاه ۱۰۰ هزار بشکه در روز است و هزینه ساختن آن حدود ۱۰ میلیارد ریال بوده است. [۴۵]

۳) پالایشگاه ایران و آلمان

در ژوئن ۱۹۷۳ (خرداد ۱۳۵۲) قراردادی میان شرکت ملی نفت ایران و دولت آلمان برای ساخت یک پالایشگاه در ایران با ظرفیت سالانه ۲۷ میلیون تن به امضا رسید. [۴۶] احداث این پالایشگاه در اواخر سال ۱۹۷۴ (پائیز ۱۳۵۳) آغاز شد و هزینه پیش‌بینی شده برای ساخت آن ۲ میلیارد مارک برآورد شده است. [۴۷]

۴) پالایشگاه خلیج فارس

یک قرارداد مبتنی بر توافق اصولی در مارس ۱۹۷۵ (اسفند ۱۳۵۳) میان شرکت ملی نفت ایران و «شل اویل» (آمریکا) به امضا رسید که پیش‌بینی می‌کرد:

الف) ساخت یک پالایشگاه با ظرفیت ۵۰۰ هزار بشکه در روز در خلیج فارس. هزینه ساخت آن ۲ میلیارد دلار برآورد شده که ۷۵ درصد آن به عهده شرکت ملی نفت ایران است. تجارتي کردن فرآورده‌های آن توسط شل اویل تعهد شده است.

ب) ۵۰ درصد سهام ۷۰۰ جایگاه فروش بنزین «شل» در شمال شرقی ایالات متحد آمریکا به شرکت ملی نفت ایران واگذار شده است. [۴۸]

پالایشگاه‌های دیگری نیز توسط شرکت ملی نفت ایران ساخته شده‌اند، مانند پالایشگاه تهران با ظرفیت ۱۰۰ هزار بشکه در روز، پالایشگاه کرمانشاه با ظرفیت ۱۵۰ هزار بشکه در روز و پالایشگاه شیراز با ظرفیت ۴۵ هزار بشکه در روز. [۴۹]

پ - گاز طبیعی (شرکت ملی گاز ایران)

ایران از لحاظ تولید گاز طبیعی، پس از اتحاد شوروی مقام دوم را در جهان دارد. ذخایر آن که حدود ۱۱۰۰۰ میلیارد مترمکعب برآورد شده است، ۱۵ درصد ذخایر جهان را تشکیل می‌دهد. از سال‌ها پیش، مصرف صنعتی گاز به طور قابل توجهی افزایش یافته است. این مصرف در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) نزدیک به ۴۰ درصد تولید کلی گاز

نخستین معدن گاز طبیعی در ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) در سراجه در نزدیکی قم و دومین معدن در ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) در سرخس در نزدیکی مرز شوروی کشف شد. [۵۱]

در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) شرکت ملی نفت ایران مبادرت به تأسیس شرکت ملی گاز ایران (S.N.I.G) به منظور اکتشاف و استخراج گاز طبیعی نمود. این شرکت از زمان تأسیس طرح‌های مهم متعددی را اجرا کرده است:

(۱) در ۱۳ ژوئن ۱۹۶۶ (۲۳ خرداد ۱۳۴۵) توافقی میان دولت شوروی و شرکت ملی نفت ایران برای صادرات گاز طبیعی به شوروی برای مدت ۲۵ سال به عمل آمد. کل گاز صادراتی برای این دوره می‌بایست به ۱۴۰ میلیارد متر مکعب می‌رسید. برای انتقال این گاز، «لوله گاز ماورای ایران» ساخته و در ۱۳۴۹ افتتاح گردید. ظرفیت این لوله یک میلیارد «فوت» مکعب در روز است.

(یک فوت مکعب = ۱۷۲۸ اینچ مکعب = ۰/۰۲۸ متر مکعب) [۵۲]

(۲) در ۳ ژوئن ۱۹۷۱ (۱۳ خرداد ۱۳۵۰) قراردادی در اوزاکا میان شرکت ملی نفت ایران، ایتواوزاکا گاز، کانسای الکتریک (ژاپن) و الف - اراپ (فرانسه) برای فروش ۳ میلیارد تن گاز طبیعی در سال به دو شرکت خارجی برای مدت ۲۰ سال منعقد گردید. [۵۳]

(۳) قراردادی در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۴ (۷ دی ۱۳۵۳) میان شرکت ملی گاز ایران از یک سو و ال پاسو (آمریکا) و سوپز (بلژیک) از سوی دیگر به منظور صدور گاز طبیعی به امضا رسید. بنا به این قرارداد، ۵/۹ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری برای تبدیل گاز طبیعی به گاز مایع استخراج شده از معادن بوشهر و کنگان و برای انتقال آن از طریق کانال سوئز از سال ۱۹۸۰، پیش‌بینی شده است. در این شرکت جدید، شرکت ملی گاز ایران ۵۰ درصد سهام را در اختیار دارد. [۵۴]

طرح‌های دیگری نیز در دست مطالعه هستند، مانند ساخت یک کارخانه تولید گاز با ظرفیت تقریبی ۵/۸ میلیارد متر مکعب گاز از سال ۱۹۸۰ به مقصد ژاپن که ارزش کل آن به ۸۲۵ میلیون دلار می‌رسد.

دو کارخانه دیگر که محصولات آن به ژاپن صادر خواهند شد نیز حدود سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) باید به بهره‌برداری برسند.^[۱۵۵]

جدول ۱۶، مشخصات وضع مالی شرکت ملی گاز ایران بین سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۴ (۱۳۵۱ و ۱۳۵۳) را نشان می‌دهد:

جدول ۱۶: وضع شرکت ملی گاز ایران از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴ (به میلیون دلار)

| سالها (آغاز ۲۱ مارس) | | |
|----------------------|---------|--------------------------|
| ۱۹۷۳-۷۴ | ۱۹۷۲-۷۳ | ۱۹۷۱-۷۲ |
| ۸۶۰۰ | ۷۶۲۰ | - |
| ۶۰۰۰ | ۷۶۲۰ | - |
| ۲۶۰۰ | - | - |
| ۶۸۰۰ | ۵۸۸۸ | طرح‌های در دست ساختمان ۵ |

منبع: تهران اکونومیست، ۱۵ دسامبر ۱۹۷۳، ص ۴۶

* * *

ت. پتروشیمی (شرکت ملی پتروشیمی ایران)

از چند سال پیش، در کشورهای تولیدکننده نفت و بویژه در ایران، شاهد توسعه سریع صنعت پتروشیمی بوده‌ایم.

این صنعت که به سوی صادرات (به ژاپن، هندوستان، پاکستان، کشورهای آفریقایی و...) گرایش دارد، بدون شک در آینده در کشورهای تولیدکننده پیشرفت‌های نسبتاً مهمی خواهد داشت، با توجه به اینکه استقرار آن در این کشورها، در اثر تقسیم کار بین‌المللی جدید از زمان (و توسط) وقوع «بحران نفت» تشدید نیز شده است.

در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) شرکت ملی نفت ایران «شرکت ملی پتروشیمی ایران» (S.N.P.I) را با سرمایه اولیه ۱۱۰ میلیون دلار تأسیس کرد.^[۱۵۶] از آن پس، فعالیت‌های

این شرکت با تحقق و اجرای طرح‌های زیر مشخص شده است:

۱) کارخانه کود شیمیایی شیراز (Iran fertilizer Co.)

این کارخانه در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) توسط شرکت ملی پتروشیمی ایران با سرمایه ۲۴ میلیون دلار تأسیس و در ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) افتتاح شد و می‌تواند روزانه حدود ۱۳۵ تن آمونیاک، ۱۶۵ تن اوره، ۱۲ تن گوگرد، ۶۵ هزار تن کود در سال تولید کند. هزینه اجرای این طرح ۳۶/۱ میلیون دلار بوده است. [۱۵۷]

۲) مجتمع پتروشیمی آبادان

این مجتمع در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) توسط شرکت پتروشیمی آبادان با سرمایه ۸ میلیون دلار تأسیس و در آبان ۱۳۴۸ افتتاح گردید. مجتمع مزبور که ۷۴ درصد سهام آن به شرکت ملی پتروشیمی ایران و ۲۶ درصد به بی.اف.گودریچ تعلق دارد، به تولید فیبرهای [الیاف] نایلون و سایر محصولات آلی می‌پردازد. حدود ۲۱۰ نفر کارگر دارد. هزینه ساختمان این مجتمع نزدیک به ۳۱ میلیون دلار شده است.

۳) مجتمع پتروشیمی بندر شاپور

این مجتمع در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) با سرمایه ۲۳۲ میلیون دلار توسط شرکت ملی پتروشیمی ایران و Alied Chemical (آمریکا) با سهام مساوی، تأسیس شد. تولید آن گوگرد و آمونیاک است. [۱۵۹]

۴) مجتمع پتروشیمی خارک (Khark Chemical Co.)

این مجتمع در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) توسط شرکت ملی پتروشیمی ایران و آموکو اینترنشنال (آمریکا، از گروه «اکسون») با سهام مساوی، تأسیس شد. این مجتمع که هزینه ساختمان آن حدود ۴۴ میلیون دلار شده است، ۶۰۰ تن گوگرد، ۲۰۰۰ بشکه اسانس و ۵۰۰۰ بشکه گاز مایع

در روز تولید می‌کند. تمام محصولات این مجتمع به ژاپن صادر می‌شود. [۶۰]

۵) کارخانه دوده کربن اهواز

شرکت مالک این کارخانه (که ساخت آن در ۱۳۵۳ به اتمام رسید) با سرمایه ۴/۴۳۰/۰۰۰ دلار توسط شرکت ملی پتروشیمی ایران (۲۰٪ سهام) بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران (۱۰٪ سهام)، بانک جهانی (۱۰٪ سهام) سرمایه‌داران ایرانی (۲۰٪ سهام) و کمپانی کیوت (آمریکا، ۵۰٪ سهام) [۶۱] تأسیس شد.

۶) امضای قراردادی میان شرکت ملی پتروشیمی ایران و «دوفون دونمور» درباره طرح ساخت یک کارخانه پتروشیمی برای تولید فیبر مصنوعی که هزینه آن بالغ بر ۲۸۰ میلیون دلار می‌شود. [۶۲]

۷) امضای قراردادی میان شرکت ملی پتروشیمی ایران و «یونیون کارباید» (آمریکا) برای ساخت یک کارخانه پتروشیمی با سرمایه‌گذاری ۷۰۰ میلیون دلار. [۶۳]

۸) تأسیس «شرکت حمل و نقل مواد پتروشیمی» توسط شرکت ملی پتروشیمی ایران و یک شرکت دریایی فرانسوی با سرمایه ۵۰ میلیون دلار. [۶۴]

۹) توافق برای عقد قرارداد میان شرکت ملی پتروشیمی ایران و یک گروه ژاپنی (مركب از میتسویی اندکو، میتسویی - توئاتسوکو، میتسویی پتروکیمیکال کو، تویو - سوداکو، جاپان سینتتیک رابروکو) برای ساخت

مشترک بزرگترین مجتمع پتروشیمی جهان در بندر شاپور که سرمایه‌گذاری کل آن نزدیک به ۱/۸۳۳ میلیارد دلار خواهد بود. کارهای ساختمانی این مجتمع در سپتامبر ۱۹۷۶ (شهریور ۱۳۵۵) تحت مدیریت «ایران - جاپان پتروکمیکال کو لیمیتد» آغاز شده و سه سال طول خواهد کشید. این مجتمع حدود ۳۵۰۰ کارگر خواهد داشت و ۱۶ محصول مختلف تولید خواهد کرد. ۵۲ درصد از تولید آن برای صادرات است. جدول زیر تصویری از گستره فعالیت‌های شرکت ملی پتروشیمی ایران طی سالهای اخیر را نشان می‌دهد.

تبرستان
www.tabarestan.info

جدول ۱۷: فعالیت‌های شرکت ملی پتروشیمی ایران (به میلیون ریال)

| سال‌ها (آغاز از اول فروردین) | | | |
|------------------------------|-----------|-----------|---------------------------|
| ۱۹۷۳-۱۹۷۴ | ۱۹۷۲-۱۹۷۳ | ۱۹۷۱-۱۹۷۲ | |
| ۳۵۵ | ۲۵۹ | ۸۹ | درآمدها |
| ۴۵۳ | ۳۵۹ | ۲۴۰ | هزینه‌ها و استهلاك وام‌ها |
| ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۵۱ | سود خالص |
| ۶۳۷۹ | ۲۴۹۷ | ۴۵۵۰ | طرح‌های در دست اجرا |

منبع: تهران اکونومیست، ۱۵ دسامبر ۱۹۷۳، ص ۴۶

۲. فعالیت‌های خارجی شرکت ملی نفت ایران

بورژوازی مالی ایران توانست به برکت سرمایه مالی و ابزار خود، یعنی شرکت ملی نفت ایران، پا از مرزهای ملی فراتر بگذارد. در زیر به چند دستاورد شرکت ملی نفت ایران در خارج از کشور اشاره می‌کنیم:

الف - شرکت پالایشگاه مدرّس بامسئولیت محدود (هند)

پالایشگاه مدرّس که در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) افتتاح شد، توسط شرکت‌های زیر

ساخته شده است، شرکت ملی نفت ایران با ۱۳ درصد سهام، آموکو ایندیا اینکور پوریتد (شعبه استاندارد اویل ایندیانا) با ۱۴ درصد سهام و دولت هندوستان با ۷۲ درصد سهام بقیه. سرمایه‌گذاری انجام شده حدود ۵۲ میلیون دلار و ظرفیت پالایشگاه ۵۰ هزار بشکه در روز است. نفت خام پالایشگاه توسط «ایپاک» تأمین می‌شود و بنابراین شرکت ملی نفت ایران ۷۵ درصد سود ناشی از فروش نفت خام را برداشت می‌کند. [۶۶]

ب - یونان

قراردادی در ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) میان شرکت ملی نفت ایران و دولت یونان برای ساختن یک پالایشگاه با ظرفیت ۶۰ هزار بشکه در روز به امضا رسید. این پالایشگاه در خلیج آتن واقع شده است. فراورده‌های این پالایشگاه قرار است به اروپا صادر شوند. [۶۷]

ج - پالایشگاه ساسولبورگ (آفریقای جنوبی)

این پالایشگاه که در ۱۱ مه ۱۹۷۱ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۰) افتتاح شده است، توسط شرکت «نشنال پترولیوم ریفاینرز آو ساوث آفریقا» ساخته شده که شرکت ملی نفت ایران ۱۷ درصد سهام، ساسول آفریقای جنوبی ۵۲ درصد سهام و توتال فرانس ۳۰ درصد سهام آن را در اختیار دارند. ظرفیت این پالایشگاه ۵۰ هزار بشکه در روز است. هزینه احداث آن ۱۱۰ میلیون دلار تمام شده و ۷۰ درصد نفت خام آن توسط شرکت ملی نفت ایران برای یک دوره ۱۵ ساله تأمین می‌شود. [۶۸]

د - دریای شمال

در فوریه ۱۹۷۱ (بهمن ۱۳۴۹) شرکت ملی نفت ایران و بریتیش پترولیوم امتیاز اکتشاف و استخراج نفت و گاز در دو ناحیه واقع در بخش شمالی دریای شمال را به دست آوردند.

در مارس ۱۹۷۲ (اسفند ۱۳۵۰) یک قرارداد همکاری میان شرکت ملی نفت ایران و بریتیش پترولیوم برای بهره‌برداری از این معادن به امضاء رسید و شرکت ملی نفت ایران

با این هدف، شعبه «شرکت نفت ایرانی S.A.» را تأسیس کرد.^[۶۹]

ه- ایالات متحده آمریکا

در ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) میان شرکت ملی نفت ایران و «اشلند اویل آنیک» (آمریکا) قراردادی به امضا رسید که به موجب آن، شرکت ملی نفت ایران در پالایش و توزیع «اشلند اویل» به میزان ۵۰ درصد سهم می‌شد. بدین ترتیب شرکت ملی نفت ایران صاحب حدود ۱۸۰ جایگاه فروش بنزین و یک پالایشگاه در ایالت نیویورک است.^[۷۰]

و- شرکت ملی نفت ایران - ENI

در دسامبر ۱۹۷۴ (آذر ۱۳۵۳) قراردادی میان شرکت ملی نفت ایران و ENI برای تأسیس یک شرکت نفت مشترک به امضا رسید و قرار شد که فعالیت‌های آن در اروپا و آفریقا گسترده شود. همچنین قرار شد شرکت ملی نفت ایران، نفت لازم و ENI تجهیزات ضروری را فراهم سازند.^[۷۱]

ز- کره جنوبی

بالاخره، قراردادی میان شرکت ملی نفت ایران و دولت کره جنوبی برای ساخت یک پالایشگاه در آن کشور به امضا رسیده است.^[۷۲]

۱. این پالایشگاه بر طبق موافقتنامه همکاری‌های اقتصادی دو کشور (۱۳۵۴) احداث شد و به کار افتاد، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شرکت ملی نفت ایران سهام خود را به دولت کره جنوبی فروخت. و.

یادداشت‌ها

۱. اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، ص ۶
۲. نیز بنگرید به: تهران اکونومیست، ۱۱ اکتبر ۱۹۷۵، ص ۵۳
۳. امیر صدری، دولت و تأمین مالی توسعه بر اساس نمونه ایران، تز، فرایبورگ [آلمان]، ۱۹۶۵، ص ۷۳
۴. عیسوی و یگانه، اقتصاد نفت خاورمیانه، نیویورک، ۱۹۶۲، ص ۱۴۷
۵. صدری، همان، ص ۴۵
۶. اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، ص ۷.
7. BHARIER, op. cit., P. 89.
8. Idem, P. 94
9. Ibid, P. 98.
۱۰. بانک مرکزی ایران، راهنمای سرمایه‌گذاری در ایران، تهران، ۱۹۶۹، ص ۵۱
۱۱. محسنین، همان، ص ۱۱۲
۱۲. همان، ص ۱۱۵
۱۳. اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، ص ۳
۱۴. محسنین، همان، ص ۱۳۹

۱۵. همان، ص ۱۴۲
۱۶. بانک مرکزی ایران، گزارش ۷۵-۷۶، ص ۹۰
۱۷. محسنین، همان، صص ۱۴۲-۱۴۳
۱۸. مرکز جلب و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی (وزارت اقتصاد)، کتاب
Law, Regulation & Decree and Single article concerning the attraction and
protection of Foreign investments in Iran, Téhran, Iran.
۱۹. محسنین، همان، ص ۱۴۰
۲۰. این داده‌های تقریبی از فهرست سرمایه‌گذاری‌های خارجی منتشره توسط «مرکز جلب و
حمایت از سرمایه‌گذاریهای خارجی» و نیز از سایر فهرستهای منتشر نشده همین مرکز استخراج
شده است.
21. Voir á ce sujet: Urs MULLER-PLANTENBERG, "Technologie et
dépendance" in: Critiques de l'économie politique No 3, avril-Juin 1971,
P. 68-82.
- از سوی دیگر، P. SALAMA در این باره می‌نویسد:
- «بدین ترتیب، حتی موقعی که بازار آنها به طور اتفاقی مورد حمایت قرار می‌گیرد،
سرمایه‌داران جدید نمی‌توانند جز میان فنون موجود، دست به انتخاب بزنند (...). پس پیشرفت
فنی هم برون‌زا و برای اقتصاد ناشی از عوامل خارجی است و هم هنگامی که در فرایند تولید
جهانی قرار می‌گیرد درون‌زا می‌باشد. این ماهیت دوگانه پیشرفت فنی، انتخاب فنون جدید را
ضروری می‌سازد، بی آن که عوامل ضروری آن فراهم باشد.»
- (Salama, op. cit., P. 125).
۲۲. فرهنگ، همان، ص ۱۸۳-۱۸۲
۲۳. عیسوی و یگانه، همان، ص ۱۵۲
۲۴. بنگرید به فعالیت‌های کنسرسیوم، بخش ۳، فصل ۲، II.
۲۵. فرهنگ، همان، ص ۱۰
۲۶. تلاش (ارگان کنونی حزب واحد)، شماره ۲۲، ۱۹۷۰، ص ۵۹
۲۷. نشریه فورچون (Fortune)، اوت ۱۹۷۵، ص ۱۵۶

29. DURANT, op. cit., P. 83.

30. LENCZOWSKI, Oil and States... op. cit., P. 91.

31. Idem, P. 12.

نیز بنگرید به:

George W. STOCKING, *Middle East Oil, USA*, Vanderbilt University press, 1970, P. 188.

32. Henry CATTAN, *The evolution of oil concessions in the Middle East and North Africa*, New-York 1967, P. 129-132.

۳۳. فرهنگ، همان، ص ۱۷۷

34. Stephen Hemsley LONGRIG. *Oil in the Middle East*, London - New-York, Oxford University press, 1968, P. 290.

۳۵. بیشترین بخش این مبلغ (نزدیک به ۱۷ میلیون) به شرکت آمریکایی باز خواهد گشت: در واقع، این شرکت طی مدت ۱۰ سال از تخفیف ۲/۵ میلیون دلاری مالیات بردرآمد هر ساله سود خواهد برد...

36. STOCKING, op., cit., P. 172

37. LENCZOWSKI, Oil and States..., op. cit., P. 13.

33. Stephen LONGRIG, op. cit. P. 382.

39. Pétrole information, No 1138, 30 octobre 1969, P. 35.

40. LONGRIG, op. cit., P. 383.

۴۱. گزارش هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران، تلاش، اکتبر - نوامبر ۱۹۶۸

۴۲. فرهنگ، همان، ص ۱۸۱.

43. Pétrole information, No 1126, 21 mars 1969, P. 25

۴۴. نفت ایران (ارگان شرکت ملی نفت ایران به زبان فرانسه) شماره ۱۰۰، ژانویه ۱۹۷۱

۴۵. گزارش هیئت مدیره شرکت نفت در: نشریه میدل ایست، شماره ۱۰، ژوئیه ۱۹۷۵، ص ۴۴

۴۶. لوموند، ۱۲ ژانویه ۱۹۷۳، ص ۱۵

۴۷. میدل ایست، شماره ۲، ژوئیه - اوت ۱۹۷۴ - ص ۴۶
۴۸. میدل ایست، شماره ۸، مه ۱۹۷۵، ص ۳۴
۴۹. فرهنگ، همان، ص ۱۸۴. نیز بنگرید به پترولیوم تایمز، ۲۶ ژانویه ۱۹۷۳
۵۰. اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، ص ۲
۵۱. پترولیوم اکونومیست، ژوئن ۱۹۷۵. نیز بنگرید به تلاش، اکتبر - نوامبر ۱۹۶۸ ص ۱۰۵
۵۲. فرهنگ، همان، ص ۱۹۶-۱۹۵
۵۳. تلاش، سپتامبر، اکتبر ۱۹۷۱
۵۴. لوموند، ۳۱ دسامبر ۱۹۷۴، ص ۲۲
55. A. STARKER, *Des concessions aux concentrations pétrolières dans les pays du Moyen-Orient* thèse, Lausanne, 1974, P. 386-387.
۵۶. فرهنگ، همان، ص ۱۹۷
57. Iran Oil Journal (publication de la S.N.I.P. en anglais) No 131, août 1969.
۵۸. ایران پترول، شماره ۸۶، نوامبر ۱۹۶۹. نیز بنگرید به: محسنین، همان ص ۲۶۴.
۵۹. همان، ژانویه ۱۹۷۱، شماره ۱۰۰
۶۰. همان، شماره ۸۶، نوامبر ۱۹۶۹. و محسنین، همان، ص ۲۶۸.
۶۱. گزارش هیئت مدیره شرکت نفت (۱۹۷۴) در: میدل ایست، شماره ۱۰، ژوئیه ۱۹۷۵، ص ۴۴
۶۲. بیزینس ویک، ۲۶ مه ۱۹۷۵.
۶۳. تهران اکونومیست، ۱۵ مارس ۱۹۷۵، ص ۷۹
۶۴. همان و همان جا
۶۵. روزنامه اطلاعات، ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶، ص ۲. نیز بنگرید به میدل ایست شماره ۲۷، ژانویه ۱۹۷۷، ص ۶۶.
66. *Pétrole information*, No 1135, 25 Juillet 1969,
et *International Petroleum Encyclopedia*, 1972 P. 104,
et STOCKING, op. cit., P. 195.
67. STANKER. op. cit., P. 314.

۶۸. ایرانتین اوپیل جورنال، ژانویه ۱۹۷۱، و تهران اکونومیست، ۱۸ و ۲۵ اردیبهشت ۱۹۷۱ (۱۳۵۰).

۶۹. روزنامه اطلاعات، اول سپتامبر ۱۹۷۱، ۱۷ مارس و ۲۷ ژوئیه ۱۹۷۲.

۷۰. مجله تایم، ۶ اوت ۱۹۷۳، ص ۱۶.

۷۱. لوموند، ۲۸ دسامبر ۱۹۷۴، ص ۲۰.

۷۲. روزنامه اطلاعات، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۵، ص ۴.

تبرستان

www.tabarestan.info

نتیجه‌گیری

I. نفت و دولت استبدادی

۱. افول شکل‌بندی و ساخت آسیایی در پی تضعیف قدرت دولت مرکزی و ناتوانی طبقات حاکم در انجام وظیفه اقتصادی خود (کارهای بزرگ عمومی و ایجاد سدهای مخزنی و آبی و نیز آبیاری) با چرخه‌ای از رکود و انحطاط که خاص دوره ناستواری و نفوذپذیری جامعه ایران در برابر قدرت‌های خارجی است مطابقت دارد. بر خلاف چرخه‌های قبلی که در آنها بی‌ثباتی اجتماعی و ضعف قدرت مرکزی باعث «انحلال و بازسازی دائمی» (مارکس) دولت از طریق تغییر سلسله‌های پادشاهی می‌شد، این پدیده انحطاط این بار در دوره‌ای پیش آمد که سرمایه‌داری شروع به فتح جهان و «متحد» کردن ملل و اقوام گوناگون در درون بازار جهانی سرمایه‌داری کرده بود.

رقابت محصولات کارخانه‌ای وارداتی از یک سو، و نفوذ سرمایه مالی خارجی در کشور و سرمایه تجاری ملی در روستاها از سوی دیگر، ساز و کارهای اقتصاد سنتی را دگرگون کردند و بخش‌های اقتصادی نوینی را که به سوی بازار غربی گرایش داشتند به وجود آوردند.

کشف نفت به امپریالیسم بریتانیا، که از قبل در ایران حضور داشت، امکان داد که مهار این بخش کلیدی را در اختیار گیرد و سلطه اقتصادی خود را استوارتر سازد. بریتانیای کبیر با اجیر کردن یک قدرت استبدادی و فاسد توانست با واسطه سرمایه‌داران

انگلیسی یک امتیاز نفتی را بر ایران تحمیل کند و این به او امکان داد تا به تاراج ثروت‌های نفتی کشور طی دهه‌های متوالی بپردازد.

کسب این امتیاز و نیز ضرورت حفظ و حمایت از منابع نفتی، حکومت انگلستان را به دخالت هر چه بیشتر و تهدیدآمیزتر در امور سیاسی داخلی ایران کشانید و توانست اراده خود را بر ملت ایران تحمیل کند.

انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶-۱۹۱۱، که خودبه‌خود جنبشی پیشرو و مترقی بود، در تضعیف هر چه بیشتر دولت استبدادی آسیایی سهم داشت و از این رو نفوذ بریتانیا را تسریع کرد.

جنگ جهانی اول، اهمیت نفت را در پیروزی متفقین آشکارتر ساخت. جنگ و انقلاب اکتبر شوروی، هر دوی آنها برتری بریتانیا در خاورمیانه و در ایران را در معرض تهدید قرار دادند. انگلستان در برابر اوجگیری مبارزات ضدامپریالیستی در ایران، در برابر این انتخاب قرار گرفت که یا از منافع اقتصادی خود (نفت) چشم‌پوشد یا خود را با وضع جدید که روی کار آوردن یک دولت مرکزی نیرومند در ایران برای تأمین تولید نفت در شرایط مساعد بود، سازگار سازد.

دولت «نوین» محصول کودتای ۱۲۹۹، با دولت آسیایی خیلی فرق داشت. از این پس، انباشت مازاد محصول کشاورزی، شالوده قدرت دولت را تشکیل نمی‌داد. با این حال در سطح روبنایی، روش‌های حکومتی و اداری و ایدئولوژی آسیایی هنوز تا حد زیادی بر این دولت تسلط داشتند و کارکردهای بناپارت‌گونه (بوئزه و ظایف شاه)، قبل از هر چیز، مبتنی بودند بر خنثی کردن تأثیرات درگیری‌های سیاسی و اجتماعی.

بنابراین، پیدایش دولت «نوین» ایران، محصول کنش متقابل و ترکیب دو عامل بود: از یک سو، دخالت سیاسی-اقتصادی امپریالیسم (عامل بیرونی) و از سوی دیگر، ماهیت و سرشت «آسیایی» جامعه ایران و دولت استبدادی آن (عامل درونی). به سخن دیگر، این دولت محصول ترکیب دو شکل دولتی بود که از قبل به تباهی کشیده شده بود: دولت بورژوازی بسیار پیشرفته («دموکراتیک» در درون مرزهای خود و خودکامه در خارج) و دولت آسیایی در حال افول. از این رو، امپریالیسم ترجیح داد که خصلت‌های آسیایی این

دولت را برای در خدمت گرفتن آن برای منافع خاص خویش حفظ کند. اما این دولت نوین یک دولت از نوع بورژوازی بود که کارکرد اساسی آن مبتنی بر ایجاد شرایط تسهیل کننده برای بازدهی سرمایه بود، چرا که منطبق بازار سرمایه‌داری جهانی بر آن حکومت می‌کرد.

۲. در دولت استبدادی آسیایی حدود قدرتهای اداری، مالی و نظامی بر شالودهٔ انباشت مازاد کشاورزی پی ریزی شده بود. برعکس، در دولت آسیایی نوین، این قدرت‌ها، قبل از هر چیز، بر انباشت درآمد نفتی استوارند. به عبارت دیگر، می‌توان توازی و تشابه برجسته‌ای میان از یک سو کارکرد «قنات» که نقش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برتری در سرشت و کارکرد دولت آسیایی داشت، و از سوی دیگر کارکرد لولهٔ نفتی که نقش مشابهی در دولت بورژوازی کنونی دارد مشاهده کرد. زیرا شیوه تولید سرمایه‌داری، قبل از هر چیز، با دست و به واسطه دولت استبدادی و نهادهای آن به ایران نفوذ کرده است. با کشف نفت و دست‌اندازی امپریالیسم بر این بخش کلیدی، این نفوذ استوارتر شد. از آن پس، نقش «دولت نفتی» در اداره امور کشور اهمیتی استثنایی یافت، و این کارکرد «بناپارت گونه» با انواع بحران‌های داخلی و خارجی در کشور تقویت و تحکیم گردید. بدین ترتیب به علت ضعف ساختارهای اجتماعی موجود، دولت استبدادی باعث تسهیل پیدایش و رشد طبقات بورژوازی نوین شد که به زودی گرایش آشکاری برای درآمیختگی با دستگاه دولتی از خود نشان دادند و ماجرا به پیدایش بورژوازی صنعتی و مالی نوین انجامید.

از جانب دیگر، دولت از طریق دیوانسالاری نیمه آسیایی و نیمه بورژوازی خود، به «اصلاحاتی» پرداخت که امپریالیسم آمریکا به آن دیکته کرده بود. این اصلاحات تحمیل شده از بالا، که هزینه آن نیز با درآمد نفتی تأمین می‌شد - به رغم محدودیت‌ها و [نقاط ضعف] و اینکه به درستی اجرا نشدند - موضع بورژوازی صنعتی و مالی را قوت بخشیدند، ضمن آن که خصلت استبدادی آن را تشدید کردند. آن گاه، مرز میان بخش خصوصی و دولتی، و از این رو مفهوم «طبقه - دولت» به عنوان «استثمارکنندگان جمعی متمرکزکننده و انحصارگر استثمار یک جمعیت و یک سرزمین معین در راستای

کارکردهای اجتماعی آنها»^[۱] تا حد زیادی بیانگر واقعیت بورژوازی و دولت ایران است. و بالاخره خصلت بورژوازی این کارکرد دولتی است که خصلت بورژوایی دولت استبدادی را تعیین می‌کند. یعنی می‌توان بدون دچار شدن به تناقض، کاملاً تأکید کرد که کارکرد این دولت خدمت به منافع سرمایه است، ضمن آن که همین دولت در اجرای این کارکرد تاریخی، حتی در کوتاه مدت، دارای عدم قابلیت نسبی نیز هست (عدم قابلیت ناشی از ماهیت و شیوه کارکرد آن) و نمی‌تواند از تضادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود رهایی یابد. در واقع، ماهیت استبدادی دولت نفتی با منافع تاریخی بورژوازی که همین دولت در پیدایش و توسعه آن سهم داشته است، تضاد دارد.

از این رو، برای تخفیف شوک میان دولت، بورژوازی و ملت، دخالت شاه - بناپارت اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. بدین سان شخصی کردن قدرت توسط شاه و کارکرد بناپارت‌گونه او حاصل وظایف اقتصادی و سیاسی است که دولت باید انجام دهد. با این حال، شاه مستبد از طریق یک دیوانسالاری نفتی عمل می‌کند که قشری ممتاز، قشری که از توزیع درآمد نفتی سود سرشاری می‌برد بر آن حاکمیت دارد.

بدین ترتیب دیوانسالاری «نفتی» نقشی مهم در کارکرد دولت ایفا می‌کند. در ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) حدود ۶۶۲/۶۶۴ کارمند دولت در ایران وجود داشت. برآورد می‌شود که در ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) از کل جمعیت فعال ۱۰/۳ میلیون نفری در سراسر کشور، رقم کارکنان دولت به ۷۵۰ هزار نفر می‌رسیده است.^[۲] به بیان دیگر حدود ۷/۲ درصد کسانی که در ایران کار می‌کنند کارمند دولت هستند و این بدون در نظر گرفتن ۳۰۰ هزار نفر افراد ارتش و ۷۰ هزار نفر افراد پلیس و ژاندارمری است.^[۳] تعداد زیاد وزارتخانه‌ها (۲۲ وزارتخانه در ۱۳۵۶) و ادارات کل تابعه آنها (بیش از ۲۰۰) و نیز صدها اداره در شهرستانها و استان‌ها گواهی است بر اهمیت این دیوانسالاری.

در اینجا، دولت استبدادی در یک سو و فرد خلع سلاح شده [شهروندان] در سوی دیگر قرار دارد؛ چنانکه پل وی. بی. آن را به خوبی توصیف کرده است: «دولت چه در سازمان خود و چه در رفتار شهروندان نسبت به آن، و چه در پندار و واقعیت، یک بوروکراسی روشمند، سازمان دهنده و مساوات طلب و مساوات گردان نیست، بلکه

ابزار دست‌اندازی بر درآمد بخشی از ملت به سود دستگاه حاکمه است.^[۴] بدین ترتیب است که تضاد میان «دولت» و «ملت» درک و توجیه می‌شود. دولت ضمن درآمیختگی با بورژوازی، شرایط تولید نفت را تأمین می‌کند و زیربنای لازم برای کارکرد سیستم را فراهم می‌سازد. دولت با تصمیم‌گیری‌های خود و ضمن توزیع درآمد نفتی به شیوه خویش، به سود بخشی از بورژواها و دیوانسالاران و به زیان بخشی دیگر کار می‌کند. از آن هنگام هرگونه مخالفت با دولت - که در وجود شاه تجسم یافته است - به صورت تضادی غیرقابل حل درمی‌آید و به سرعت سرکوب می‌شود. در سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵) بیش از ۳۰۰ مورد اعدام و حدود ۷۰ قتل در خیابان‌ها توسط عوامل رژیم انجام شده است؛ و بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار زندانی سیاسی، امروزه در زندان‌های شاه به سر می‌برند.^[۵] شاه در پاسخ به پرسش وارن خبرنگار درباره سرکوب مخالفان گفت: «من گاه این گفته خود را کافی می‌دانم که مخالف واقعی خود من هستم (...). پس در واقع مخالف اعلیحضرت. یعنی خود من»^[۶] و درست برای حذف هرگونه مخالف دیگری به جز «اعلیحضرت» است که دولت به مؤثرترین ابزار سرکوب خود یعنی ساواک متوسل می‌شود (یعنی «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» که در سال ۱۳۳۶ تأسیس شده است). این یک سازمان پلیسی «قانونی» است که مستقیماً توسط شاه کنترل می‌شود. ساواک سازمانی حجیم و عظیم است که قدرتی نامحدود دارد.^[۷] بودجه (مخفی) آن بسیار زیاد بوده و بخش عظیمی از درآمد نفت را می‌بلعد.

اما ساواک در تلاش سیاسی - ایدئولوژیکی - پلیسی خود با دومین ستون رژیم یعنی حزب واحد (رستاخیز ملی ایران) که در ۲۹ فوریه ۱۹۷۵ (۱۱ اسفند ۱۳۵۳) پس از یک سخنرانی شاه تأسیس شد، در مرتبه دوم قرار گرفت. وظیفه این حزب حذف - تا حد انکار - سیاسی و ایدئولوژیکی هرگونه اندیشه مخالف در چارچوب ثابتی است که توسط دولت استبدادی معین شده است.^۱ شاه در نطق ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ خود پس از اعلام اینکه همه ایرانیان باید لزوماً عضویت این سازمان سیاسی را بپذیرند ادامه داد:

۱. از این رو، در همان روز (۱۱ اسفند) احزاب ایران نوین، مردم و پان ایرانیست منحل شدند. و.

«همه یکسان خواهند بود، همه یک سازمان خواهند داشت (...). همه در زیر یک پرچم خواهند بود؛ همه دارای یک فلسفه و عضو یک سازمان منضبط بوده و به حفظ کشور برای امروز و فردا خواهند پرداخت.»^[۸] شاه در مورد کسانی که از عضویت این حزب واحد خودداری ورزند، انتخاب را به عهده خود آنها گذاشت که یا کشور را ترک کنند یا به زندان بروند.^[۹]

بدین ترتیب، اراده حذف هر گونه مخالفت با دولت حاکم و امکان هر گونه دگراندیشی [مخالفت سیاسی]، حتی در سطح افکار، آشکارا در بنیانگذاری این حزب سیاسی تجلی می‌کند. وانگهی در اساسنامه حزب ضمن تعریف این سازمان به عنوان «حزب واحد سیاسی که تمام ملت را گرد می‌آورد»، و تصریح بر این که «در نظام انقلابی جامعه ایران، بهره‌کشی و استثمار انسان از انسان ریشه‌کن شده است...»^[۱۰] هدف آن بیان شده است. در اینجا، حزب واحد به عنوان گرایش و اقدامی جدید از سوی دولت برای ادغام ایدئولوژیک ملت در نظام موجود و برای حذف هر گونه مخالفت فکری، حتی نهفته، با نظام تجلی می‌کند.

در فضای اختناق و سرکوبی که بر ایران حاکم است، نمونه‌های نقض دائمی «حقوق بشر» اندک نیستند؛ همان حقوق بشری که آنقدر برای پرزیدنت جیمی کارتر گرامی است که هنگام سفرش در آذر ماه ۱۳۵۶ به کشورهای مختلف و بویژه به هنگام اولین توقف خود در ورشو، درباره آن پای فشرد و از دلمشغولی‌های خود دانست.

اما - و شاید این از معجزات هزار و یک شب است - که این دلمشغولی او که حتی قبل از ورود به کاخ سفید اعلام شده بود، در تهران نمودی پیدا نکرد. و چگونه می‌توانست در برابر شاه ایران طور دیگری رفتار کند، در حالی که جیمی کارتر او را به عنوان «مردی خردمند و با انصاف و با عاطفه» که ملتش «به او احترام می‌گذارند و با ستایش به او می‌نگرند»، توصیف کرد. و سپس کارتر افزود که من نسبت به هیچ رهبر دیگری تا این اندازه احساسات عمیق احترام و دوستی شخصی ندارم.^[۱۱] چگونه می‌توان از حقوق بشر در کشوری سخن گفت که در آنجا نمی‌توان انسان [آزاد] یافت بلکه فقط اتباع وجود دارند؟

II. نفت و مبارزات ضد امپریالیستی

۳. شرکت انگلیسی نفت با ایجاد تمرکز کارگری گرد صنعت نفت، در عین حال نیرویی را پدید آورد که سلطه او را مورد تهدید قرار داد. در واقع، کشاورزان و پیشه‌وران خانه‌خواب و نیز عشایری که توسط شرکت نفت به صورت کارگر روزمزد یا فصلی استخدام می‌شوند، فرصت یافتند جهان استثمار امپریالیستی را کشف کنند و این به آنها امکان داد که به آگاهی ابتدایی دست یابند.

از جانب دیگر، یک بورژوازی ملی که خاستگاهش اساساً بازار بود، از زمان جنگ جهانی اول شکل گرفت و در پی بحران جهانی ۱۹۲۹ تقویت گردید. بورژوازی ملی در حال شکل‌گیری و طبقه کارگر جوان ایران، هر یک به شیوه خود، تسلط امپریالیستی بر بخش نفت را به طرزی مستقیم یا غیرمستقیم مورد تهدید قرار دادند. این دو طبقه در طی این مبارزات و از طریق نمایندگان خود، بخشی از جمعیت شهری را پشت سر خود می‌کشیدند. انتقاد از امتیاز داری از سوی «نمایندگان» این دو طبقه، به عنوان تأیید پیروزمندانه مبارزات آنان بود.

با در نظر گرفتن وضع جدیدی که در اثر ضعف امپریالیسم بریتانیا و رقابت قدرت‌های جدیدی مانند ایالات متحده آمریکا و آلمان پیش آمده بود، امتیاز نفتی اعطا شده در ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) به انگلستان، اصلاحی در شکل استثمار و سلطه تلقی شد.

۴. جنگ جهانی دوم مسأله استفاده از نفت برای مقاصد جنگی را تبدیل به مسأله روز کرد. بریتانیا، آمریکا و شوروی با استفاده از حضور نیروهای خود در ایران، کوشیدند تا برای تقسیم نفت ایران به تفاهم دست یابند.

قدرت گرفتن خودمختاری طلبان آذربایجان و حضور ارتش سرخ در شمال کشور، به استالین فرصت داد که خواستار امتیاز نفت شود. او در راه این هدف و پس از استفاده از انقلاب آذربایجان به عنوان ابزار معامله در خدمت دیپلماسی خود، تا آنجا پیش رفت که این انقلاب را قربانی کرد.

اما از سوی دیگر، مبارزه برای ملی کردن تمامی صنعت نفت، در ایران رو به گسترش نهاد. بورژوازی ملی ایران در برابر خودداری رهبری حزب توده برای مبارزه علیه

امپریالیسم بریتانیا و ملی کردن نفت، با هدایت سیاست دکتر مصدق رهبری مبارزات ملت ایران را به دست گرفت.

دکتر مصدق با تکیه بر مبارزات انبوه مردم و بویژه مبارزات کارگران بخش نفت، به دولت ایران امکان داد که کنترل صنعت نفت را خود در اختیار گیرد.

مبارزه برای ملی کردن نفت به رهبری مصدق، یک پویایی انقلابی ایجاد کرد که از هدف‌های بورژوا دموکراتیک تا حد زیادی فراتر رفت.

مع ذلک، این پویایی انقلابی بسیار ناآگاهانه بود. این بدان معنا بود که عواملان این نهضت (بویژه خرده بورژوازی شهری و کارگران بخش نفت) به کردار خود و نتایج و عواقب آن کاملاً آگاه نبودند؛ پیروزی تاریخی نهضت ایشان برای آنان روشن نبود. آنان در نمی‌یافتند که نظام موجود را از سر تا پا در معرض تهدید قرار داده‌اند. فقط اقلیتی از روشنفکران رهبری مبارزات آگاهانه را به دست داشتند و این مبارزات عملاً نظام و نهادهای آن را به طور ریشه‌ای در معرض تهدید قرار داده است.

با این حال، محاصره اقتصادی امپریالیستی که در تمام طول مدت حکومت مصدق ایجاد شد و «اتحاد مقدسی» پدید آمد که هدف آن، سرکوب پویایی انقلابی ایجاد شده توسط مبارزات مردم بود. و با همین هدف بود که بالاخره حکومت آمریکا به دعوت حکومت بریتانیا پاسخ مثبت داد و در برابر این کمک خود، بخشی از بهره‌برداری از نفت ایران را دریافت کرد. کودتای [۲۸ مرداد] ۱۳۳۲ در سطح داخلی نشانگر سیاست بورژوایی ناسیونالیستی مصدق و بی‌قابلیتی حزب توده در به پیروزی رساندن مبارزه توده‌ها بود. در سطح بین‌المللی، این کودتا به معنای کسب موقعیت مسلط سرمایه‌داری آمریکا در ایران و در منطقه بود، موقعیتی که حکومت آمریکا از ۱۹۳۳ تا ۱۳۳۹ کوشید تا از طریق شرکت‌های نفتی آمریکایی آن را استوارتر سازد.

بدین گونه بود که کنسرسیوم نفت موضع بیش از پیش برتری در زندگی اقتصادی و سیاسی کشور ایران به دست آورد.

با این حال، از آغاز دهه ۱۳۴۰ بورژوازی ایران در پی تغییرات در درون بازار سرمایه‌داری جهانی، کوشید تا در مقابل سرمایه بین‌المللی به عنوان شریکی معتبر ظاهر

شود و این کار را با انجام برخی اصلاحات انجام داد تا پایه اجتماعی و اقتصادی خود را محکم سازد.

مشارکت فعال حکومت ایران در مبارزات اوپک برای افزایش قیمت نفت، گواهی است بر خواست آن برای توزیع مجدد درآمد نفت به سود خود تا بتواند موضع خود را در داخل و خارج مستحکم سازد.

III. نفت، قدرت مالی و توسعه

۵. بحران ۱۹۷۰-۱۹۷۱ (۱۳۴۹-۱۳۵۰) و افزایش قیمت نفت در پی آن، موقعیت بورژوازی ایران را با در اختیار گذاشتن یک سرمایه مالی «خودمختار» برای او استوار کردند.

از آن زمان، «خودمختاری» نسبی بورژوازی مالی ایران که با کسب درآمدهای عظیم نفتی ممکن شد، به معنای استقلال در برابر نظام سرمایه‌داری نیست بلکه بیشتر به معنای ادغام هر چه بیشتر آن در این نظام و افزایش مبادلات تجارتي و سیاسی با تمام قدرت‌های سرمایه‌داری است. «خودمختاری» بدان معناست که دولت ایران در تعیین سیاست داخلی و خارجی خود در چارچوب سیستم، حرفی برای گفتن دارد، و می‌تواند در این تحول با یکی از جناح‌های بورژوازی آمریکا یا با یک قدرت غربی دیگر وارد مناقشه و درگیری شود. این امر در عین حال بدان معناست که رژیم ایران در حدی است که بتواند در مقابل فشارهای دولت آمریکا برای پذیرش یک سیاست کمتر مستبدانه «مقاومت کند».

با این حال، این «خودمختاری» به هیچ وجه به معنای آن نیست که ایران در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند به عنوان حامی منافع غرب به طور کلی و منافع آمریکا به طور خاص، وارد عمل نشود. بدون سیاست صنعتی شدن مبتنی بر درآمدهای نفتی و بدون سیاست نظامی کردن کشور و منطقه، کارکرد مزبور میسر نبود.

۶. چرخش پدید آمده در اثر ظهور سرمایه مالی در ایران، تأثیر مهمی در صنعتی شدن نسبی کشور و بر توسعه ممتاز برخی بخش‌های صنعتی داشت. برخلاف آنچه طی

ده سال گذشته به وقوع پیوست، یعنی در دوره‌ای که صنعت نفت تأثیر کمی بر صنعتی شدن کشور داشت، امروزه یک «بین‌المللی شدن» خاص بخش نفت مشاهده می‌شود: درآمدهای نفتی شروع کرده‌اند که تا حدی در راه صنعتی شدن کشور صرف شوند. اما این صنعتی شدن به نحوی جزئی ناهماهنگ و نامتعادل و بر حسب ضرورت تقسیم کار جدید بین‌المللی انجام می‌گیرد. مثلاً به علت مشکلات مربوط به ترقی مجدد مصنوعی سرمایه، که بویژه ناشی از سیر قهقراپی است، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته راضی شده‌اند که بخشهای خاصی از تولید، مانند پتروشیمی، به سوی کشورهای اوپک و بویژه به سوی ایران متوجه شوند. توسعه پتروشیمی، فولادسازی و صنایع مونتاژ در ایران، سازگار با همین سیاست جدید است که به کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته امکان می‌دهد که کالاهای سرمایه‌ای را به ایران صادر کنند و بدین صورت تعادل مجددی در تراز پرداخت‌های خود با باز پس گرفتن بخشی از دلارهای نفتی این کشور، برقرار سازند.

با این حال، این سیاست صنعتی شدن در مجموع کامیاب نبوده است و علت آن را بویژه در هرج و مرج اقتصادی و اداری حاکم بر کشور، وجود گلوگاه‌های خفه‌کننده [تنگناها] متعددی می‌توان دانست: عدم قابلیت زیربنای اقتصادی و بویژه در زمینه ارتباطات (راهها و جاده‌ها، شبکه‌های راه‌آهن، پست، تلفن و غیره) و انرژی (برق)، کمبود نیروی انسانی کارآمد؛ مهاجرت کادرهای ماهر؛ مداخل مستبدانه دولت و کندی ناشی از عملکرد دیوانسالاری. درباره کمبود نیروی انسانی ماهر، وزیر کار و امور اجتماعی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۶ رقمی حدود ۴۰۰ هزار را ذکر کرده است.^{۱۱۲}

۷. وضع کشاورزی نیز هشدار دهنده‌تر است. در واقع، نه فقط اصلاحات ارضی توانسته مسائل دهقانان را حل کند، بلکه کل کشاورزی سنتی حیاتی برای کشور را نیز به سود سرمایه‌های ملی و خارجی به ویرانی کشانده است. کشاورزان مجبور شده‌اند به منظور پرداخت بدهی‌های خود به دولت (بابت خرید زمین‌ها که در اصلاحات ارضی پیش‌بینی شده) زمین‌های خود را به سرمایه‌داران بزرگ بفروشند و خود تبدیل به کارگران کشاورزی شوند و برای همان سرمایه‌داران کار کنند یا به سوی شهرها مهاجرت

کنند. «واحدهای کشت و صنعت» که اغلب زیر سلطه سرمایه‌های خارجی هستند، جای اجتماعات کشاورزی سنتی را گرفته‌اند. به چند نمونه زیر توجه کنید:

شرکت «کشت و صنعت هرنگر - نراتی» با سرمایه ۴۲۵ میلیون ریال، حدود ۲۰۲۵۵ هکتار زمین دارد. سرمایه‌داران خارجی ۹۷/۵ درصد سهام این شرکت را در اختیار دارند. [۱۳]

شرکت «ایران و کالیفرنیا (دزکار)» با سرمایه ۱/۲۵۰/۰۰۰ دلار مالک ۱۰۵۳۶ هکتار است. نزدیک به ۷۰ درصد سهام این شرکت در اختیار خارجی‌ان و بویژه ترانس ورد، بانک آمریکا، داو کمیکال و جان دیر کمپانی است. [۱۴]

شرکت «ایران شل کات» ۱۵۷۰۰ هکتار زمین دارد و تحت تسلط شل پترولیم، دول فاینانس لتد، پترولیم آشورانی و غیره است. [۱۵]

شرکت «ایتر ناشنال آگرو - بیزینس کورپوریشن آو ایران» که بویژه توسط «چیس ایتر ناشنال اینوستمنت کورپوریشن»، «دایموند کاتل کورپوریشن» و «میتسوئی آندکو» کنترل می‌شود. [۱۶]

این شرکت‌ها به طور کلی به تولید محصولات می‌پردازند که در ایران مصرفی ندارد و برای صدور است (مانند کنگر فرنگی، نوعی کاسنی به نام آندیو، مارچوبه و غیره). این وضع باعث کمبود مواد غذایی ضروری و افزایش قیمت آنها شده است.

اما آثار کمبود مواد غذایی و محو بخش کشاورزی سنتی، در اثر خشکسالی که مناطق متعدد کشاورزی را در بر گرفته تشدید شده است. دولت که یگانه عاملی است که امکانات و وسایل مالی و انسانی لازم برای آبیاری دائمی را در اختیار دارد، ترجیح می‌دهد در بخش‌های سودآور به سرمایه‌گذاری بپردازد و دهقانان را در چنگ مشکلات ناشی از خشکسالی و آبیاری رها کند. برن، گایسلر و بل^۱ در تحقیقی که درباره بلوچستان ایران انجام داده‌اند به نیکی به تحلیل مسائل ناشی از خشکسالی و ضرورت آبیاری پرداخته‌اند: «پس آب سیلاب‌ها، درست مانند آب سفره‌های زیرزمینی ارزشی بسیار

گرانها و تخمین ناپذیر دارند. این آبها به علت خصلت اتفاقی خود نمی‌توانند در معرض مبادله و داد و ستد قرار گیرند. آب که هم کمیاب است و هم به هنگام طغیانهای ویرانگر، فراوان است، فقط هنگامی ارزش دارد که دهقانان توانایی چیرگی و استفاده از آن را داشته باشند. همین وضع در مورد «قنات‌ها» نیز وجود دارد، قنات‌هایی که قبل از هر چیز فراورده سرمایه‌گذاری انسانی هستند و عملاً احداث آنها با وسایل مکانیکی جدید ناممکن است و خارج از اقتصاد معیشتی خودکفا بازدهی ندارد.

کشاورزی بلوچ، با شکلی کاملاً عشایری که در واپسین تحلیل، ناشی از بسیج نیروی کار برای کنترل آبهای سطحی و زیرزمینی است، آن هنگامی که نیروی انسانی با این هدف مورد استفاده قرار نگیرد، مورد تهدید قرار گرفت. وجود ژاندارمری حقوق‌بگیر و سایر خدمات اداری که لزوماً از مأموران زیردست محلی استفاده می‌کردند و نیز توسعه تجارت خرما و دواب و حصیر در مقابل محصولات کارخانه‌ای و مواد غذایی، منطقه را با مبادله پول آشنا کردند همان گونه که ارسال دستمزد کارگران مهاجر چنین کرده بود.

و آن‌گاه «امیران» محلی یا دیگر بزرگانی که از قید فئودالی رها شده بودند توانستند خواه در خدمت حکومت و خواه در کار تجارت، از این وضع جدید بهره‌برداری کنند و موتور پمپ‌هایی به نام خود یا چند مالک خویشاوند خریداری کنند. پمپاژ کنترل نشده در برخی سفره‌های زیرزمینی باعث خشکسالی شد و قنات‌ها را خشکانید. در بسیاری جاها ورود موتور پمپ گازوئیل سوز باعث خشک شدن بخشی از شبکه آبیاری سنتی شد که خود قبلاً از بی‌سازمانی شیوه‌های نگاهداری و لایروبی منظم آسیب دیده بود.

به جای روشهای اجباری اما مؤثر بسیج کارگران، مزدوری شهری و سپس روستایی جایگزین گردید. برای بزرگان یا کدخدایان روستاها بیش از پیش مشکل شد که به استخدام کارگران روزمزد برای تعمیر قناتها بپردازند. هر کشاورز به طور سنتی، خودش به نسبت سهمی که از آب داشت (فنجان یا طاس) در کارهای لایروبی شرکت می‌کرد. اکثر افراد کارآمد، امروزه موقتاً غایبند و میان دو اقامت در خارج از کشور و وقتی که باز می‌گردند، قادر به کار نیستند. آنانی هم که مهاجرت نکرده‌اند، دستمزدی برابر با

شهرنشین‌ها طلب می‌کنند. مثلاً در گشت، که یک روستای ۵۰۰ خانواری است که به یاری قنات کشاورزی می‌کند، از حدود ۱۰ نفر کارگر روزمزد در مقابل ۳۰۰ ریال دستمزد روزانه (حدود ۲۰ فرانک) برای حفر کانال کوچک و ۵۰۰ ریال دستمزد روزانه (حدود ۳۳ فرانک) برای حفر کانالهای دشوارتر و خطرناک‌تر استفاده می‌کند. دستمزدها طی ۳ سال دو برابر شده‌اند. در جاهایی مانند افشان یا جالتق، وضع بهتر از این نیست. [۱۷]

بدین ترتیب کمبود مواد غذایی ضروری، مانند گوشت، تخم مرغ و شیر و برنج و قند و شکر و گندم، به وضع هشداردهنده‌ای [خطرناکی] رسیده و دولت را ناچار کرده است که به واردات انبوه این مواد پردازد. از این رو، دولت در ۱۹۷۵-۱۹۷۶ معادل ۱/۴ میلیارد دلار محصولات غذایی وارد کرده است: [۱۸] بیش از ۲۰ درصد تقاضای داخلی گندم و بیش از ۳۶ درصد تقاضای شکر، از طریق محصولات وارداتی تأمین شده‌اند. [۱۹] مدیر عامل بانک توسعه کشاورزی در اوت ۱۹۷۶ (مرداد ۱۳۵۵) پیش‌بینی کرده است که ارزش مواد غذایی وارداتی تا پایان برنامه هشتم (۱۹۹۴ / ۱۳۷۳) به ۳ میلیارد دلار خواهد رسید. [۲۰] به این ترتیب، دولت مجبور شده است بخشی از درآمدهای نفت را به واردات مواد غذایی اختصاص دهد که ایران قبلاً صادرکننده آنها بوده است.

IV. نفت و نابرابری

۸. با وجود درآمدهای کلان نفتی، فاصله میان ثروتمندان و فقرا روز به روز عمیق‌تر می‌شود. نابرابری توزیع ثروت، از حد گذشته است. در حالی که سرمایه‌داران سود خالص ۵۵ درصد را دریافت می‌کنند، [۲۱] شرایط زندگی طبقه کارگر و طبقه خرده بورژوازی رو به تباهی می‌رود. در یک گزارش محرمانه که توسط «کمیته رفاه کارگران» تهیه شده و در سال ۱۳۵۳ به هنگام برگزاری یک سمینار ملی برگزار شده است، می‌خوانیم که: از هر ده خانوار مورد مطالعه، ۹ خانوار فقط از یک دستمزد استفاده می‌کنند. درآمد ساعتی یک کارگر ساده (۱۳/۵ درصد نمونه‌های مورد بررسی) ۱۶ ریال (کمی بیش از یک فرانک فرانسه)؛ دستمزد یک کارگر ماهر (۷۸/۴ درصد نمونه‌ها) ۲۱

ریال و دستمزد یک سرکارگر (۹/۵ درصد نمونه) ۴۳ ریال و بالاخره دستمزد ساعتی یک کاردان فنی (۱/۰ درصد نمونه) ۶۹ ریال (۴/۶۰ فرانک فرانسه) بوده است... مؤلفان عقیده دارند که ۷۳ درصد جمعیت کارگری دارای درآمدی کمتر از حداقل لازم قانونی برای معیشت است.^{۱۲۲} وضع کشاورزان در مناطق عقب افتاده مانند بلوچستان، بسیار روشنگرانه است. در مورد اخیر درباره این مسأله می خوانیم:

«هیئت‌های شناسایی که از طرف سازمان برنامه در ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ به منطقه رفته‌اند، از ناحیه‌ای سخن می‌گویند که به علت سال‌ها خشکسالی، در فلاکت کامل به سر می‌برد. تحقیقات کشاورزی و بهداشت عمومی که در سال‌های بعد انجام گرفته‌اند، شرایط متزلزل زندگی اکثریت دهقانان و چادرنشینان را آشکار می‌سازند.

این کشاورزان به علت فقدان علوفه یا بزها و گوسفندان خود را از دست داده‌اند یا نیمی یا دو سوم از آنها را به قیمت‌های ناچیز فروخته‌اند. ذرت خوشه‌ای روی شاخه‌ها خشکیده بود و برنج‌زارها جز گاه هیچ محصولی نداشتند. وقتی در آبان ۱۳۵۲ باران آمد، کشاورزان دیگر نه بذری داشتند که بکارند و نه گاوهایی که شخم بزنند زیرا آنها را در مدت قحطی به کشتارگاه‌های شهرهای مجاور برده بودند. کشاورزانی که می‌توانستند، مخفیانه از مرز پاکستان می‌گذشتند و در آنجا به قیمت ارزان کیسه‌های گندم و برنج برای تغذیه خانواده‌های گرسنه خود می‌خریدند. غذاها فوق‌العاده یکنواخت بود و بر حسب هر منطقه، تشکیل می‌شد از برنج یا نان ذرت، گندم یا جو، همراه با خورشتی که به ندرت در آن گوشت یا ماهی خشک شده پیدا می‌شد. خصلت عمومی رژیم‌های خوراکی عبارت بود از نبود تقریباً همیشگی گوشت، میوه و سبزیجات، به استثنای خرما و گیاهان وحشی قابل خوردن. به علت دوره‌های خشکسالی و نابودی گله‌ها، شیر وجود نداشت، و مبادلات سنتی مواد غذایی به نحو محسوسی کاهش یافته بود، چون هیچ کس چیزی نداشت که با مناطق مجاور مبادله کند.^۱

ما به عنوان شاخص، سطح تغذیه سال‌های میانگین ساکنان دشت‌های «دشتیاری» را

۱. تعمیم دادن وضع بلوچستان (که مترجم خود در آن سال‌ها از طرف سازمان برنامه در آنجا مشغول تحقیق بودم و معلول شرایط گوناگونی بود) به سراسر کشور، دور از روح تحقیق علمی است - م.

با مقادیری که برای دوره‌های خشکسالی کمتر از دو ماه پیش‌بینی شده بود مقایسه کردیم (...)[۲۳]

باید بیفزایم که از سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) وضع روستاها بهتر نشده است.

اگر سطح زندگی و هزینه‌های چند خانواده سرمایه‌دار بزرگ را بررسی کنیم، مشاهده می‌شود که نابرابری در توزیع درآمد نفت تا چه اندازه آشکار است.

و این وضعیت در کشوری است که هنوز هم در ۱۳۵۵، بیش از ۶۳ درصد از کل جمعیت ۳۴ میلیونی بی‌سواد هستند، [۲۴] و در همین دوره، از ۲۸۸۱ نفر (از جمله ۴۶/۴ درصد در تهران) دارای یک پزشک بوده‌اند. [۲۵]

بنا بر مطالعه «بانک جهانی»، ۵۴ درصد خانوارها در زیر آستانه فقر زندگی می‌کنند. [۲۶] کمبود مسکن و برق به کمبود مواد غذایی اضافه می‌شود. در حالی که بخش اعظم جمعیت شهری به صورت چند نفر در یک اتاق زندگی می‌کنند، ساختمان‌های عظیم سربرافراشته‌اند و ویلاهای با شکوه ثروتمندان چشم‌انداز غیرعادلانه‌ای را در برابر انبوه محرومان به نمایش می‌گذارند. در مورد سیاست دولت در زمینه ساخت مسکن، باید یادآور شد که نزدیک به ۷۰ درصد مسکن‌های عمومی که «ادعا می‌شود وجود دارد» در واقع خانه‌های سازمانی نظامیان یا بناهای نظامی (ساختمان‌های اداری، پادگان‌ها، خانه‌های سازمانی برای ارتشیان و خانواده‌های آنها و غیره...) است. [۲۷] اریک رولو (خبرنگار فرانسوی) در روزنامه لوموند، ۵ اکتبر ۱۹۷۶، وضع کلی را به ترتیب زیر خلاصه کرده است:

«ترقی ناگهانی قیمت‌ها در سه سال اخیر آن چنان بوده که قدرت خرید عموم مردم به طور جدی در معرض تهدید قرار گرفته، حال آن که تورم و سوداگری به ثروت اقلیت معدودی افزوده است. مثلاً میزان اجاره خانه به نحو سرسام‌آوری افزایش یافته است: بیش از ۲۰۰ درصد در ۱۹۷۴-۱۹۷۵ و ۱۰۰ درصد در ۱۹۷۵-۱۹۷۶ بنا به خوش‌بینانه‌ترین برآوردهای رسمی. یک کاشانه [آپارتمان] سه اتاقه در مرکز تهران به طور معمول ۴۰۰۰ فرانک در ماه اجاره داده می‌شود. اجاره ماهانه یک ویلا ۵ اتاقه در محلات مسکونی بین ۱۰ تا ۱۵ هزار فرانک است.

گرانی زندگی، سودهای حاشیه‌ای فوق‌العاده (از ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد) در بعضی بخش‌های اقتصادی)، اخذ مالیات اندک بر سرمایه و درآمدهای کلان، تقلبات مالی مؤسسات بزرگ اقتصادی، همگی به سود «۵۰ خانواده» از بورژوازی جدید هستند (که از «۱۰۰۰ فامیل» اشرافیت زمین‌دار قدیمی برخاسته‌اند) و این نه تنها به زیان قشرهای زیرین هرم اجتماعی است، بلکه به زیان طبقات متوسط نیز هست (...). اخیراً محققى نوشته است که قشر بالایی جامعه که حدود ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، ۴۰ درصد مجموع کالاهای مصرفی را به مصرف می‌رسانند.^[۲۸] یادآور می‌شویم که این در مورد کالاهای مصرفی است و نه درباره درآمد ملی.

یک مقاله نوشته شده در «نوول اُبزر واتور» داده‌های تازه‌تری در این باره ارائه می‌دهد:

«قیمت‌ها به طرز سرسام‌آوری بالا می‌روند: به طور متوسط، تورم سالانه ۳۰ درصد است. بویژه اجاره مسکن و قیمت مواد خوراکی بر اساس ارقام بسیار محافظه‌کارانه بانک مرکزی، به ترتیب ۵۵ و ۳۶ درصد نسبت به سال گذشته افزایش یافته‌اند. مواد خوراکی اصلی نسبتاً ارزاتر هستند چون از یارانه [سوبسید] دولت برخوردارند ولی غالباً جز در بازار سیاه یافت نمی‌شوند... سپس مولف مقاله با توصیف آثار مهاجرت روستاییان به شهرها و بویژه به تهران، می‌افزاید: «باید در محلات جنوبی تهران و در کنار نازی‌آباد به گردش پرداخت. خانه‌های محقر و زشت، کلبه‌های تخته‌ای یا مقوایی در سراسر کوچه‌های خاکی بنا شده‌اند که از وسط آنها جوی‌های سرباز می‌گذرند و بوی گندی از آنها به مشام می‌رسد. یک شیر آب برای تمام محله وجود دارد. شکم بچه‌ها برآمده است و در حالی که مگس‌ها صورت آنها را پر کرده‌اند در انبوه گل و لای مشغول بازی هستند (...). انسان فکر می‌کند در کلکته است، حال آن که در مرکز ثروتمندترین شهر جهان قرار دارد.»^[۲۹]

۷. قنات و لوله نفت

۹. بدین ترتیب استراتژی توسعه ایران که متکی به درآمدهای نفت است، همچنان

متحمل شکست می‌شود و کشور از بسیاری لحاظ توسعه نیافته باقی مانده است. باری، برای مردم این کشور که نفت بیش از ۹۰ درصد کل صادرات آنان را تشکیل می‌دهد و امکان دارد ذخایر نفت تا پایان این قرن به اتمام برسد، ناکامی در «استراتژی توسعه» کم و بیش امری فاجعه‌بار است. آیا این ناکامی یک بار دیگر ثابت نمی‌کند که برای توسعه یک کشور، سرمایه‌فراوان در اختیار داشتن کافی نیست بلکه مسأله توسعه اقتصادی، قبل از هر چیز، یک معضل سیاسی است؟

همچنان که مسائلی نظیر نقشی که صنعت نفت می‌تواند در توسعه کشور ایفا کند و موضوع حل مسأله بیکاری، هر دو از مسائل سیاسی هستند. در واقع، صنعتی شدن کلی ایران در چارچوب کنونی تقسیم کار بین‌المللی که از سوی کشورهای سرمایه‌داری بسیار پیشرفته تحمیل شده است، آشکارا غیر ممکن می‌نماید.

حل مسأله توسعه نیافتگی و استفاده عادلانه از ثروت‌های نفتی در راه این هدف، فقط در صورتی تحقق‌پذیر است که تغییری بنیادی به تمام مردم ایران امکان بدهد که در برنامه‌ریزی و خودگردانی نظام اقتصادی که از سر تا پا باید تغییر کند، مشارکت نمایند، و از ثروت‌های طبیعی برای تأمین نیازهای واقعی خود استفاده کنند. در این راستا، مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک و بویژه حقوق ذکر شده در قانون اساسی [مشروطه] ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. این را نیز بیفزاییم که این مبارزه باید شامل انتقاد جدی به روشهای جدی اقتدارگرایانه و مستبدانه و استالینی باشد که بخشی از گروههای فعال مخالف شاه در ایران خود گرفتار آن هستند و خودشان دقیقاً مانند نظام مستبدانه‌ای که با آن در حال مبارزه هستند، عمل می‌کنند. و در عین حال بجاست تذکر دهیم که ضمن پذیرش جنبه‌های مثبت و نیکویی که برخی جنبش‌های مذهبی در مبارزه با استبداد داشته‌اند گرایش‌های مذهبی متعصبانه و متحجرانه که فقط آرزوی بازگشت به گذشته را دارند و در واقع نیروهای ارتجاعی را تشکیل می‌دهند، قابل نکوهش است.^۱

۱. این دیدگاه نویسنده را باید معلول بیش‌های مارکسیستی او دانست که اصولاً دین و مذهب را مانعی فرا راه تحول اجتماعی می‌داند. و.

آنچه امروز بر ایران حاکم است یک دولت استبدادی است که از لحاظ کارکرد اجتماعی خود، بورژوا و از لحاظ شکل و خصوصیات سلطه خود، آسیایی است. اما در تفاوت (و این تفاوت بسیار اهمیت دارد) با دولت در شیوه تولید آسیایی که گرچه ویژگیهای انگلی اجتماعی داشت اما پیوسته (و کم و بیش) در انجام وظایف سازماندهی کارهای مربوط به ایجاد سدهای مخزنی و اداره نظام‌های آبیاری و مراقبت و نگهداری از قنات‌ها موفق بود، دولت کنونی، که تمام نیرو و قدرت آن بر لوله‌های نفت استوار است، آشکارا در انجام حتی ابتدایی‌ترین وظایف یک دولت در مانده است و نمی‌تواند تولید و بازتولید شرایط معیشت جامعه را تأمین کند. دولت کنونی، از دولت آسیایی فقط استبداد و حکومت مطلقه آن را حفظ کرده است که هم به توسعه و هم به تلطیف آن می‌پردازد. انگلی بودن خصلت بنیادی این حکومت و طبقه قلیلی است که مهار آن را به دست دارد و متکی بر آن است؛ و فساد، دلالی و دزدی شاهراه‌های اصلی ثروتمند شدن و رفاه محسوب می‌شوند. این حکومت و طبقه انگل به معنای دقیق آن، آن قدر به حیف و میل ثروت‌های کشور ادامه می‌دهد تا آن را به طور کامل به پایان رسانند. دولت استبدادی نوین که قادر به ایفای رسالت تاریخی خود - که یگانه علت وجودی آن در عین حال یگانه بخت بقای آن است، یعنی قادر به توسعه پرشتاب شیوه تولید سرمایه‌داری - نیست، در تضادهای غیرقابل حل خود در مانده است. موشها، کشتی در حال شکستن را ترک می‌کنند و آب از هر سو به درون کشتی رسوخ کرده است: اعضای طبقه حاکم از ایران می‌گریزند که یا در اروپا یا در آمریکا اقامت‌گزینند. کمترین نشانه مثبتی برای خروج از بن‌بست در آینده وجود ندارد. زیرا شکست نظام ایران آشکار شده است: آمریکاییان به این امر آگاهند و می‌کوشند با فشارهای پنهانی و مانورهای پشت پرده، رژیم ایران را «آزادسازی» کنند و به سوی رفع محدودیت سیاسی سوق دهند، از اختناق فضای سیاسی ایران و ستم آن بکاهند تا بخت‌های بقای آن را افزایش دهند. اما پای منافع چنان کلانی در میان است که در برابر آن، «حقوق بشر» رئیس‌جمهور کارتر (که پیش از این به آن اشاره کردم) وزنه چندان سنگینی به شمار نمی‌رود. بنابراین، احتیاط‌کاری و در واقع عقب‌نشینی رئیس‌جمهور آمریکا، یا توجه به بن‌بست ناراحت‌کننده‌ای که در آن گیر کرده

است، قابل درک است. تعجب آور نیست که می‌شنویم کارتر در تهران گفته است که حقوق بشر گرامی او عمیقاً مورد تأیید رهبران دو کشور [آمریکا و ایران] است.»^[۳۰] و آموزنده‌تر از آن، برداشت‌های شاه در این باره است. شاه به اورینا فالاجی که گفته بود: «اعلیحضرتا، شاید من منظورم را درست بیان نکردم. من به دموکراسی، آن طور که در غرب استنباط می‌شود، اشاره کردم، یعنی رژیم‌هایی که به هر کس اجازه می‌دهند هر طور می‌خواهد فکر کند، رژیم‌هایی که مبتنی بر پارلمان‌هایی هستند که حتی اقلیت‌ها در آن نماینده دارند...» این چنین پاسخ می‌دهد: «اما من این دموکراسی را نمی‌خواهم. نمی‌فهمید؟ ارزانی شما باشد، می‌توانید این دموکراسی عزیزتان را تمام و کمال برای خودتان نگهدارید.»^[۳۰]

و به راستی نیز دموکراسی در برابر اهمیت استراتژیک ایران، تثبیت قیمت‌های نفت و تأمین منظم آن،^[۳۲] امکان فروش اسلحه به ایران و نیز فروش ۶ تا ۸ مرکز هسته‌ای آمریکایی که شاه اعلام کرده که به آنها برای جبران کمبود ادواری برق که ایران از آن رنج می‌برد احتیاج دارد، رنگ می‌بازد.

در معادله سه مجهوله: نفت، حقوق بشر و قدرت استبدادی، نفت می‌خواهد دست‌کم در کوتاه مدت تثبیت شده بماند؛ حقوق بشر به سمت صفر میل می‌کند؛ و قدرت استبدادی خود را تا دندان مسلح می‌سازد تا به «استقلال» حقیقی دست یابد... قدرت استبدادی نوین به آن چیزی علاقه دارد که سنت چند هزار ساله استبداد آسیایی است و ثروت و قدرت آن متکی به قنات بوده است. از این رو، وقتی انسان مقاله فوق‌الذکر «نوول اُبزواتور» را می‌خواند به فکر فرو می‌رود: «... وزارت کشاورزی، که جز به بهره‌برداری‌های بزرگ با سرمایه زیاد قسم نمی‌خورد، تصمیم گرفته است که همه چیز را در «۲۰ قطب توسعه» با ۱/۸ میلیون هکتار زمین متمرکز سازد». و آن‌گاه مؤلف به «تعلیمات ارائه شده در این مورد» اشاره می‌کند: «خارج از حدود این قطب‌ها، نه اعتباری باید داده شود، نه سوخت ارزانی وجود داشته باشد و نه ماشین‌های کشاورزی اجاره داده شوند. نه مدرسه‌ای، نه درمانگاهی و نه جاده‌ای ساخته خواهد شد. برق هم داده نخواهد شد.»^[۳۴]

علت وجودی این «قطب‌ها» فقط افزایش بهره‌وری نیست. این نوع سازمان‌ها در درجه نخست در افزایش ارتش ذخیره بیکاران^۱ (مهاجرت روستاییان) سهم دارد؛ سپس و بویژه جمعیت را تثبیت و متمرکز می‌سازد تا کنترل آنها توسط دولت آسیایی آسان باشد، و بدین ترتیب برای دولت حل مسأله آبیاری نیز بسیار آسان می‌شود چون قنات‌ها محکوم به مرگ‌اند و به حال خود رها شده‌اند.

از آن پس، راه جایگزین و بدیل روشن است: مسابقه سرعتی میان مردم ایران و نظام استبدادی که متکی به نفت است، در می‌گیرد. هدف این مبارزه، آزادی ملت است: این مبارزه باید بشارت‌دهنده جامعه نوینی باشد که در درون آن، افراد و جوامع بتوانند پیوسته حقوق دموکراتیک را رشد دهند و به گسترش ابتکارها و خودمختاری خویش پردازند.

این مبارزه باید لزوماً به تمام توهمات و دروغ‌ها پایان دهد؛ نمی‌تواند به خود اجازه دهد که از وسایل و تبلیغات و از الگوهای چینی یا شوروی (یا اقمار آنها) بهره جوید، الگوهایی که فقط استبداد و تمامیت خواهی خاص خود را به جای ستم کنونی می‌نشانند، استبدادی که در هاله‌ای از «پیشرفت» پوشانده شده و با «خرَد» تاریخ توجیه می‌شود، حال آن‌که این رژیم‌ها جز یک خرد نمی‌شناسند و آن خرد دولت و استبداد حزب است.

نیروی استبدادی عظیم است، اما محتومیت تاریخی ندارد. فقط ملت است که می‌تواند این نفرین چند هزار ساله را از خود دور کند. [۳۵]

۱. واژه‌ای که مارکس در انتقاد از کاپیتالیسم به کار می‌برد. و.

یادداشت‌ها

1. G. DHOUCQUOIS, op. cit., P. 69
۲. به ترتیب بنگرید به، مهدی وزیرنیا، سازمان‌های اداری ایران، تهران، انتشارات دانشگاه ۱۳۵۳، ص ۲۶۷؛ و تهران اکونومیست، ۲۱ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۵
3. Europa publications limited, *A world survey*, London, 1977, vol. 2, pp.744 et 756. voir également: *The statesman 's year-book*, Edited by John PAXTON, The Macmillan Press, London, 1976-77, PP. 1041-1042
۴. پل وی بی، فتودالیت‌ه و دولت... همان، ص ۲۶۱
5. Amnesty International, Iran, collection "Documents", No 7, 1977, PP. et 6.
۶. وارن و شاه، همان، ص ۱۶۹
7. Amnesty International, op. cit., P. 2, voir également International Commission of Jurists, *Human Rights and the Legal System in Iran*, Genève, 1976, P. 20.
۸. وزارت اطلاعات و جهانگردی ایران، سخنرانی اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر به مناسبت تشکیل حزب رستاخیز، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۴
۹. همان، ص ۱۵

۱۰. در: تهران: اکونومیست، ۱۲ آوریل ۱۹۷۵، صص ۸ و ۴۷
۱۱. لوموند، ۳ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۵
۱۲. روزنامه اطلاعات، ۱۵ فوریه، ۱۹۷۷، ص ۱
۱۳. فرهنگ، همان، ص ۹۳
۱۴. محسنین، همان، ص ۱۸۹
۱۵. همان و همان جا
۱۶. همان و همان جا
17. BRUN, GEISSLER, Bel, op. cit., PP. 134-136
۱۸. اتحادیه بانک‌های سوئیس، همان، ص ۵، میزان افزایش واردات مواد غذایی، ۱۴ درصد در سال است.
- (Thierry A. Brun et René DUMONT "des prétentions impériales à la dépendance alimentaire: remarques sur le développement du secteur Argo-alimentaire en Iran" in: *Peuples Méditerranéens*, revue trimestrielle, No 2, Janvier - mars 1978, P. 5).
۱۹. گزارش بانک مرکزی ایران، ۱۹۷۵-۱۹۷۶، ص ۷۸
۲۰. روزنامه اطلاعات ۱۵ اوت ۱۹۷۶
21. BARANG, op. cit., P. 21. Voir également":
- E. ROULEAU, " L'Iran à l'heure de..." op. cit., P. 7.
22. BARANG, op. cit., P. 22.
- یادآوری می‌شود که مجموع درصد نمونه‌ها ۱۰۱/۵ درصد بوده است!!
23. BRUN, GEISSLER, Bel, op. cit., P. 133. Voir également:
- Th. BRUN et R. DUMONT, op. cit., P. 10.
۲۴. نیوزویک، ۲۳ اوت ۱۹۷۶، ص ۲۹
۲۵. گزارش بانک مرکزی ایران، ۱۹۷۶-۱۹۷۵، ص ۱۱۹
26. Vladimir STEPCZYNSKI, "Iran: Défis et frustrations", in: *Journal de Genève*, 11 Juillet 1977, P. 1.

27. Théodore H. MORAN, "The future: OPEC wants Them "in: Foreign Policy, No 25, hiver 1976-1977 P. 69.
28. E. Rouleau, "Iran: Mythes et..." op. cit., Le Monde 5 octobre 1976, P. 7.
۲۹. نوول ابزرواتور، شماره ۶۷۹، از ۱۴ تا ۲۰ نوامبر ۱۹۷۷، «پرونده سیاه شاه ایران» صفحه ۶۱
۳۰. لوموند، ۳ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۵
۳۱. اوریانا فالاجی، همان، ص ۳۵۲
۳۲. در این مورد بنگرید به تصمیمات آخرین جلسه اوپک در سال ۱۹۷۷ و اطمینان دادن‌های زکی‌یمانی وزیر نفت عربستان سعودی درباره تثبیت قیمت‌های نفت در ۱۹۷۸، در: لوموند، ۱۲ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۳۱
۳۳. در این باره بنگرید به «ژورنال دوژنو» شماره ۱، ۳ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۱۲ و نیز «لیبراسیون» شماره ۱۲۱۸ ژانویه ۱۹۷۸، ص ۸
۳۴. نوول ابزرواتور، همان، ص ۶۱
۳۵. وانگهی این حق اساسی برای ملت، طبق اصل ۲۶ متمم قانون اساسی ۱۹۰۷ به رسمیت شناخته شد که: «قوای مملکت^۱ ناشی از ملت است...»

۱. شامل قوای سه‌گانه مقننه، قضائیه و اجرائیه (اصل ۲۷ متمم قانون اساسی پیشین، مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵). و.

تبرستان

www.tabarestan.info

بخش چهارم

تبرستان
www.tabarestan.info

متن مصاحبه شاهرخ وزیری

با دکتر فریدون کشاورز

تبرستان

www.tabarestan.info

س - دکتر کشاورز، قبل از ورود به موضوع مصاحبه من از شما خواهش می‌کنم که خودتان را معرفی کنید و به طور کلی درباره تجربه سیاسی و گذشته خود صحبت کنید.

ج - شما باید بدانید که جز در فاصله قسمتی از سال ۱۹۵۹ و سال ۱۹۶۰ من از سی سال پیش تا کنون چیزی به چاپ نرساندم. در قسمتی از این دو سال من استاد امراض اطفال در بغداد بودم و در روزنامه‌های عراق مقالاتی نوشتم، گاهی با امضاء آشکار و گاهی بدون امضاء. در تقریباً سالی که من در مهاجرت به سر می‌برم غیر از مقالاتی که ذکر کردم هیچ چیز به امضای من چاپ و منتشر نشده. بنابراین، این اولین باری است که عقاید و نظریات من چاپ و منتشر می‌شود با وجود این باید بگویم که عقاید و نظریات من در داخل حزب توده ایران و کمیته مرکزی آن از سال ۱۹۵۱ یعنی دو سال پس از مهاجرت من به اتحاد شوروی از طرف من ابراز و دفاع شده و بین افراد حزب توده ایران انتشار یافته و به وسیله نامه (در حدود ۵۹ نامه) به کمیته مرکزی تسلیم و در صورت جلسات آن ثبت شده و در این نامه‌ها من بخصوص راجع به لزوم مراجعت فوری ما به ایران و تحقیقات عمیق و کامل راجع به فعالیت حزب در ایران به خصوص در دوران فعالیت مخفی حزب و تحقیق درباره فعالیت بعضی از اعضای کمیته مرکزی که مخفی از حزب انجام گرفته اصرار ورزیدم. در مهاجرت من با عده زیادی از جوانان ایرانی که در اروپا زندگی و تحصیل می‌کنند و رفقای حزبی که همه مایل بودند علت شکست‌های

پی‌درپی حزب و جبهه ملی را که برای آنها غیرقابل توجه بود بدانند ملاقات کردم. من برای آنها با نهایت صراحت صحبت کردم و صدها از این هموطنانم قسمتی از آنچه را که من برای شما شرح خواهم داد پس از استعفای من از کمیته مرکزی حزب از من شنیده‌اند و می‌دانند. معه‌ذا همه این نکات گفته شده هیچوقت تا کنون چاپ و منتشر نشده. تنها شرح میهمانی باقروف در باکو را که من برای یک محصل ایرانی که او هم در لوزان تحصیل می‌کرد گفته‌ام و او در رساله دکترای خود آورده ولی از منبع خبر یعنی از من اسمی نبرده. بنابراین من مجبور خواهم بود که به تفصیل صحبت کنم و مطالبی را که شاید از یک نظر سطحی با رساله دکترای شما ارتباطی نخواهد داشت اظهار نمایم، مطالبی که به نظر من ذکر آنها لازم است و شما می‌توانید بعضی از آنها را در صورت موافقت من در رساله خود ذکر نکنید.

قبل از اینکه وارد اصل موضوع بشویم لازم است نکات چندی را تذکر بدهم:

۱- نظریات سیاسی مرا همه هم‌میهنانم می‌شناسند و می‌دانند که از نظر اصول هرگز در تقریباً سی سالی که در مهاجرت هستم تغییری نکرده است من عضو حزب توده ایران بودم، حزب توده ایرانی که در سال ۱۹۴۱-۱۳۲۰ - یعنی تقریباً چهل سال پیش تشکیل شد.

من یکی از اعضای عالیترین مقام‌های رهبری حزب بودم و بنابراین به این مناسبت مسئولیت تصمیمات این مقام‌ها را، حتی در مواردی که با آن تصمیمات مخالف بودم، تا فوریه سال ۱۹۴۹ - ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - یعنی روزی که به شاه تیراندازی شد و حزب مجبور به فعالیت مخفی گردید به عهده دارم زیرا من به اتفاق رادمنش دبیرکل حزب به دستور هیأت اجرائیه حزب در ژوئیه ۱۹۴۹ ایران را ترک کردم.

۲- من به اصول سوسیالیسم علمی پس از مطالعه و تحصیل و تفکر بسیار اعتقاد عمیق دارم و یکی از صد نفر اعضای اولیه حزب می‌باشم و اگر کارت حزبی من به نمره ۱۵۰ است برای این است که کارتهای عضویت به مناسبت مخفی بودن حزب در ابتدای تشکیل آن چند ماه بعد چاپ و نوشته و تقسیم شد. کسانی که از رهبری حزب از آن زمان هنوز باقی مانده‌اند و مانند من از کنفرانس اول تهران و پس از آن از دوتنها کنگره

حزبی در رهبری حزب انتخاب شده‌اند روی انگشتان یک دست شمرده می‌شوند. اولین مجمع انتخابی حزب توده ایران کنفرانس اول تهران بود که در تهران در سال ۱۹۴۲ درست یک سال پس از تأسیس حزب در شرایط مخفی تشکیل شد. سلیمان میرزالی‌در حزب خانه مرا برای تشکیل این کنفرانس در نظر گرفته بود ولی خانه من زیاد شناخته شده بود و به پیشنهاد من کنفرانس در خانه کوچک برادرم جمشید کشاورز در خیابان تیر تشکیل شد.

او هم در این موقع دیگر عضو حزب بود کمتر از ۹۰ نفر در این کنفرانس شرکت کردند (عددی که من به خاطر دارم ۸۷ نفر است و نه عدد ناصحیح ۱۲۰ نفر که رهبری حزب نوشته).

در این کنفرانس من جزو ۱۵ نفری انتخاب شدم که کمیته ایالتی تهران نامیده شد و مأموریت یافت که حزب را تا تشکیل اولین کنگره حزبی اداره کند. این کنفرانس فقط یک روز طول کشید (روز جمعه). در دو کنگره حزب که تاکنون تشکیل شده من به عضویت کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب انتخاب شدم.

تیراندازی به شاه روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ واقع شد یعنی سه سال پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان و درست ۹ ماه پس از کنگره دوم حزب که تازه از یک انشعاب پرسر و صدا بیرون می‌آمد یعنی در موقعی که حزب توده ایران به زحمت شروع کرده بود زخمهای خود را التیام بخشیده خود را سر و صورتی بدهد. حزب جوانی که فقط هفت سال عمر داشت در چنین موقعی از طرف دولت غیرقانونی اعلام شد و مجبور گردید که در شرایط مخفی فعالیت کند. در حالی که کمترین تجربه‌ای برای فعالیت مخفی نداشت. تا امروز کنگره سوم حزب تشکیل نشده. در ماه مه ۱۹۵۸ در مهاجرت در مسکو، یعنی بیست سال پیش، روز بعد از اعدام رفیق ما خسرو روزبه (۱۱ مه ۱۹۵۸) من از کمیته مرکزی حزب توده ایران استعفا دادم و نوشتم که من از عضویت در این کمیته مرکزی ننگ دارم، یکی از عللی که مرا به استعفا وادار کرد و در حقیقت قطره‌ای که کاسه صبرم را لبریز کرد توهین‌ها و تهمت‌هایی بود که کامبخش و کیانوری در راهروهای پلنوم پنج حزب، هنگامیکه ما خبر توقیف رفیق روزبه را دریافت کردیم نسبت به روزبه ابراز

می داشتند. کامبخش رفیق روزبه را متهم می کرد که می خواهد خود را قهرمان معرفی کند! (می گفت روزبه قهرمان منشی می کند) کیانوری اظهار می کرد که روزبه ضعیف است و از بسیاری از مسائل خبر دارد و ممکن است اقرار کند. بعدها ما در مسکو اطلاع یافتیم که هنگام فرار دسته جمعی ده نفر از افراد کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۵۰ از زندان قصر کیانوری با اصرار پیشنهاد کرده بود که رفیق روزبه به دلیلی که در بالا گفتم (ضعف) بجای رفیق افسرمان تفرشیان که قرار بود جزو فراریان باشد گذاشته شود و همینطور هم شد یعنی روزبه با ۹ نفر دیگر فراری داده شدند و تفرشیان با آنکه محکومیت طولانی تر داشت در زندان گذاشته شد. امروز این «رهبران» که با وجود پیشنهادهای عده ای از کادرها و من جرأت نکردند و جرأت نمی کنند که به ایران رفته و فعالیت کنند «رهبرانی» که رفیق روزبه در نامه معروف خود که در پلنوم چوبیسیم کمیته مرکزی در مسکو در مقابل تقریباً ۸۰ نفر از کادرهای حزبی قرائت شد، آنها را به ترسو بودن و ترک سنگر مبارزه و آب خنک خوردن در خارجه متهم می کرد، این «رهبران» به مداحی رفیق روزبه پرداختند همان طور که برای دکتر ارانی مدتها است مداحی می کنند تا به این ترتیب خود را جزو ادامه دهندگان اصیل و هم زمان این دو قهرمان حزب و مردم کشور ما جا بزنند.

در نامه استعفای من از کمیته مرکزی من مطالب فوق را با اضافه سایر خیانت هائی که از طرف بعضی از رهبران نسبت به حزب مردم ما شده شرح داده ام در این استعفای مشروح و چند صفحه ای (که من از شما خواهم می کنم چاپ کنید) در آخر استعفا گفته ام «همان طوری که من در پلنوم پنجم نیز گفته ام من عضویت خود را در این کمیته مرکزی دیگر به نفع حزب نمی دانم و با آنکه از پلنوم پنجم از فعالیت در کمیته مرکزی کناره گیری کرده ام ولی چون بعضی از رفقای کمیته مرکزی می گویند کناره گیری از فعالیت استعفا نیست به این وسیله از این کمیته مرکزی که به عقیده من باعث ننگ و بدنامی نهضت آزادیبخش ایران است و در آن حتی کوششی هم برای تصفیه رهبری حزب نمی شود استعفا می دهم. من همانقدر که به عضویت حزب توده ایران که بهترین فرزندان ایران در راه آرمانهای آن شهید شده اند افتخار می کنم، همانقدر از عضویت

در کمیته مرکزی فعلی که اکثریت آن به نظر من از کسانی تشکیل شده که یا نالایق‌اند و یا خطاهایی از آنان سرزده که با خیانت مویی فاصله ندارد ننگ دارم.»

پس از تسلیم این نامه استعفا از کمیته مرکزی یک کمیسیون مرکب از: رادمنش دبیرکل حزب و ایرج اسکندری دبیرکل فعلی حزب و کامبخش که در آن موقع یکی از سه دبیر حزب بود به منزل من در مسکو آمدند تا مرا «قانع» کنند که استعفای خود را برای جلوگیری از زیان رساندن به وحدت حزب پس بگیرم. در ضمن مذاکره، کامبخش گفت که استعفای من نه تنها به حزب بلکه به اتحاد جماهیر شوروی نیز زیان می‌رساند^۱ در این موقع من به یاد آوردم که قبل از ورود من به مسکو برای برادران جمشید کشاورز که قبل از من مجبور به مهاجرت به شوروی شده بود دوسیه‌ای درست کرده بودند به عنوان بدگویی از استالین و قرار بود که وسیله تبعید او را به سبیری فراهم کنند و فقط دخالت رضا روستا عضو کمیته مرکزی در آخرین دقائق از این کار جلوگیری کرد. این بود که من قبول کردم که استعفای خود را پس بگیرم ولی تذکر دادم که من اتهاماتی را که به کمیته مرکزی وارد کرده‌ام وارد می‌دانم و بلافاصله با جدیت مشغول تهیه خروج خود از اتحاد شوروی شدم در موقع حرکت من از اتحاد شوروی کمیته مرکزی حزب مرا تهدید کرد که در صورت خروج از اتحاد شوروی مرا از کمیته مرکزی اخراج خواهند کرد و من جواب دادم که اگر مرا از حزب نیز اخراج کنید از شوروی خواهم رفت به این ترتیب من پس از استعفا و تهدید کامبخش و پس گرفتن استعفا از کمیته مرکزی «اخراج» شدم. بعلاوه کمیته مرکزی حزب توده ایران نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشت و شکایت کرد که دکتر کشاورز می‌گوید که از عضویت در کمیته مرکزی حزب توده ایران ننگ دارد. واضح است که این نامه‌نویسی مقدمه آن بود که در صورت امکان، از رفتن من به خارج جلوگیری کنند و در صورت اصرار من، به سبیری تبعید کنند.

در غیر اینصورت چرا کمیته مرکزی حزب توده ایران نامه‌ای در این موضوع به

۱. این نوع تحریک‌ها «دشمنی با اتحاد شوروی» غالباً از طرف کامبخش و کیانوری در مورد افراد مؤثر می‌افتاد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی می نویسد؟

برگردیم به صحبت قبلی، شش ماه پس از تیراندازی به شاه رادمنش و من با هم به دستور هیأت اجرائیه به مسکو مهاجرت کردیم. در آن موقع و تا کنون من تنها عضو حزب توده ایران هستم که دوبار محکوم به اعدام می باشم یک بار به مناسبت عضویت در رهبری حزب و بار دیگر به مناسبت تیراندازی به شاه که پرونده آن هنوز مفتوح مانده و این تیراندازی را به من نسبت داده اند. در اینجا لازم است تذکر بدهم که نه تنها من کوچکترین اطلاع و ارتباطی با این تیراندازی نداشتم؛ بلکه کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب و حتی دبیر کل آن نیز از این کار به کلی بی اطلاع بود.

چند سال پس از این واقعه تصادفی که شرح خواهم داد باعث شد که ما در مسکو اطلاع پیدا کنیم که کیانوری از چندماه قبل از تیراندازی به شاه با ناصر فخرآرایی که به شاه تیراندازی کرد در تماس بود. دوبار محکومیت به اعدامی که به آن اشاره کردم نشان می دهد که فعالیت من در حزب به عنوان عضو رهبری آن و وکیل مجلس شورای ملی و وزیر فرهنگ و تعلیمات عالیّه مؤثر بوده و خشم و کینه هیأت حاکمه ایران را نسبت به من برانگیخته بود. این مسأله در بیوگرافی که کمیته مرکزی حزب در مجله مردم ارگان حزب از من داده است نیز چاپ شده است و آن را در اختیار شما می گذارم. برشت حق داشت که می گفت «محکومیت به اعدام را به انسان هدیه نمی کنند باید خود را لایق آن نشان داد». برای اینکه بدانید تا چه حد فعالیت من محافل حاکمه ایران را ناراحت کرده بود کافی است بدانید که روز بعد از اعلام احکام اعدام چند تن از رهبران حزب در تمام روزنامه ها نام من در ابتدای لیست به عنوان لیدر حزب توده ایران و حتی قبل از نام دبیرکل حزب گذاشته شده بود. در حالی که چنین سمتی که در حزب پس از سلیمان میرزا وجود نداشت.

از زمانی که در مهاجرت هستم بارها من از طرف رفقای حزبی که با رهبری حزب مخالف بوده و هستند و از طرف هموطنانم که دارای تمایلات سیاسی مختلفند به مجالس و جلسات آنها برای مشورت و مذاکره و بحث دعوت شده ام آنها می خواستند علل شکست حزب توده ایران و نهضت ملی ایران را در سالهای ۵۰ بدانند. ولی با

وجود این من به هیچوجه و هیچوقت و این را تکرار می‌کنم به هیچ وجه و هیچوقت عضو هیچ تشکیلاتی، عضو هیچ حزبی غیر از حزب توده ایران نشدم. فعالیت واقعی من در رهبری؛ و حزب توده ایران مانند فعالیت واقعی عده‌ای دیگر از اعضاء رهبری حزب و کادرهای حزب که از ایران مهاجرت کردند یعنی از سال ۱۹۴۹ - ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - (تیراندازی به شاه) قطع شد. از این تاریخ آن اعضا هیأت اجرائیه که به مناسبت نداشتن حکم اعدام در ایران آزاد یادر حبس بودند حزب را اداره می‌کردند یعنی: کیانوری، فروتن، قاسمی (که فراکسیون مخصوص و فعال خود را داشتند) از طرفی و از طرف دیگر جودت، بهرامی، علوی، یزدی و بقراطی که از نظر اطلاعات تئوریک ضعیف بودند و از نظر فعالیت بی حال و کم‌کار.

فقط تقریباً از سال ۱۹۵۶، پس از آن که بعضی از اعضاء هیأت اجرائیه دوباره (یعنی پس از فرار اولیه) توقیف شدند مانند بهرامی، یزدی و علومی و مهاجرت اعضاء دیگر هیأت اجرائیه به مسکو مانند بقراطی، قاسمی، جودت، فروتن و کیانوری، هنگامی که حزب کاملاً سرکوب و متلاشی شده بود، هنگامی که اکثر اعضاء کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه در مهاجرت یعنی در مسکو جمع شدند کمیته مرکزی دوباره رهبری حزب را در مهاجرت در دست گرفت؛ ولی در این موقع دیگر تشکیلاتی در ایران باقی نمانده بود فقط عده‌ای از افراد حزب به حزب وفادار مانده بودند؛ ولی نه دارای تشکیلات واقعی بودند و نه با رهبری در مهاجرت ارتباط داشتند.

هیچکس، تکرار می‌کنم هیچکس از رهبری حزب غیر از من برای مراجعت و کار مخفی در ایران اصرار نمی‌کرد و من این اصرار را از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۵۹ یعنی خروج خود از شوروی ادامه دادم. ولی پیشنهادهای من بی‌اثر و بی‌جواب ماند و بعضی از اعضاء کمیته مرکزی بخصوص کامبخش و کیانوری و جودت و فروتن انتشار دادند که «کشاورز می‌خواهد از شوروی خارج شده به ایران برود مطب خود را دوباره دائر کند» با رژیم شاه همکاری نموده و پول جمع کند. پس از قریب چهار سال عضویت در حزب و پس از آنکه سال‌ها در داخل حزب تمام امکانات مبارزه را به کار بردم می‌بینم که امروز در رهبری حزب تمام قدرت عملاً در دست کیانوری دبیر حزب متمرکز شده، کیانوری

که مردی ماجراجو (اوانتوریه) نظیر بریا است. وجود این رهبری فقط به مناسبت اینکه تمام اعضاء آن از سال ۱۹۵۶ در مهاجرت و در خارج به سر می‌برند؛ و هیچ کاری در ایران انجام نمی‌دهند بی‌فایده است. این رهبری بر چند صد نفر مهاجر سیاسی که در کشورهای شرقی اروپا پخش‌اند «حکومت» می‌کنند؛ و این کار فقط به مناسب کمکی است که کشورهای سوسیالیستی و احزاب «برادر» به این رهبری می‌کنند.

مشاهده اینکه یک مرد ماجراجو که خیانت او به حزب و میهن ما ثابت شده پس از سی سال کوشش و فراکسیون بازی دیرکل و دیکتاتور حزب شده (زیرا عملاً ایرج اسکندری دیرکل حزب به مناسبت پیری و علاقه‌ای که به مقام دیرکلی و مزایایی که این مقام دارد ظاهراً دیرکل است و پرده‌ای بیش برای پوشاندن دیکتاتوری کیانوری نیست) و پس از اینکه از تمام طرق مبارزه در داخل حزب برای تغییر خط مشی رهبری استفاده کرده، و نتیجه نگرفتم. این اولین دفعه‌ای است که موافقت می‌کنم نظریاتم درباره اعمال افراد این رهبری چاپ و منتشر شود. ساواک و دشمنان ما از تمام «اسرار» و جنایات و حشمتاک بعضی از «رهبران» حزب باخبرند؛ زیرا عده‌ای از رهبران حزب و کادرها و اعضاء که قبل یا پس از شکنجه تسلیم شدند و عده دیگری که پس از سالها اقامت در شوروی و شرکت در پلنوم و کنفرانس‌های حزبی از شوروی و حزب رفته به ایران مراجعت کرده و تسلیم شدند گزارش کاملی از آنچه می‌دانستند چنانچه مرسوم است به ساواک دادند. فقط آن عده از اعضاء حزب که در ایران مانده‌اند و سازمان‌های میهن‌پرست ایران‌اند که ممکن است از این وقایع بی‌خبر باشند و به این سبب ممکن است یکبار دیگر در دام خائنین بیافتند و یک بار دیگر حزب و مردم میهن ما دست و پا بسته به شکست و نابودی کشانده شوند. به این جهت است که من سکوت را می‌شکنم شاعر می‌گوید:

دو چیزه طیره عقل است؛ دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

۳- در ایران من تقریباً با تمام مردان سیاسی ایران که بین سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۹ رلی در

ایران داشتند ملاقات و مذاکره و بحث کرده‌ام، فقط چند تن از آنها را نام می‌برم:

سلیمان میرزا، رهبر پیرآموده مبارزات ایران که از ابتدای تشکیل حزب توده ایران تا

روز وفات در ۱۹۴۲ رهبر و دبیر حزب بود. آشنایی من با او قبل از جنگ دوم جهانی شروع شده بود و به او خیلی نزدیک بودم. من یک پسر و یک دختر را که او به فرزندی قبول کرده بود معالجه می‌کردم. او معرف من به حزب بود و مرا به حزب وارد کرد.

دکتر مصدق - در زمان وکالت من در مجلس ۱۴ به او خیلی نزدیک بودم. دکتر مصدق را نیز من چند بار قبل از جنگ جهانی و تشکیل حزب توده ایران هنگامیکه نوه‌های او را (در منزل آقای مهندس مصدق و دوست و همکارم دکتر غلام حسین مصدق) عیادت کردم ملاقات کرده بودم. در دوران وکالت مجلس مدتی بارها گاهی در منزل ایشان و گاهی در منزل من ملاقات و مذاکره می‌کردیم.

من چند بار نیز به اتفاق رادمنش و ایرج اسکندری و یک بار تنها (برای ساختن بیمارستانی که در بندر پهلوی با کوشش من ساخته شد) باشاه ایران ملاقات کردم. با تمام نخست وزیران ایران ملاقات و مذاکره کردم و از آن جمله با رزم آرا رئیس ستاد ارتش ایران که بعدها در زمان نخست‌وزیری به قتل رسید.

با پیشه‌وری رهبر فرقه دموکرات آذربایجان ایران، و ملا مصطفی بارزانی سالها دوست و نزدیک بودم همچنین با برادران قاضی رهبران فرقه دموکرات کردستان. به اتفاق رادمنش در ایران با آقای بنش رئیس جمهور چکسلواکی و آقای هریو رئیس جمهور فرانسه هنگام عبورشان از ایران در زمان جنگ دوم جهانی ملاقات کرده و درباره اوضاع ایران و وضع بین‌المللی مذاکره کردم.

از نظر خارجی، پس از سالها اقامت در شوروی به عنوان مهاجر سیاسی، در سال ۱۹۵۹ به دستور شخص ژنرال فقید عبدالکریم قاسم اولین رئیس جمهور عراق به عنوان استاد امراض اطفال به بغداد دعوت شدم. کمیته مرکزی حزب با خروج من از شوروی مخالفت کرد و در نامه‌ای از کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تقاضا کرد که ویزای خروج از شوروی به من داده نشود. به این مناسبت لازم آمد که من چند ساعت با مسئولین کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای گرفتن ویزای خروج از شوروی مذاکره کنم و این مسئولین بودند که به من گفتند که دچار اشکالند زیرا کمیته مرکزی حزب توده از آنان تقاضا کرده که از خروج شما از اتحاد شوروی جلوگیری شود.

پس از خروج من از اتحاد شوروی کمیته مرکزی حزب نامه‌ای به تمام احزاب «برادر» فرستاد که مرا از کمیته مرکزی حزب اخراج کرده‌اند و بنابراین از تماس با من خودداری کنند. سواد این نامه را دبیرکل یکی از احزاب کمونیست اروپا که حکومت را در دست دارند به من داده است.

لازم است به شما بگویم که قطعاً کمیته مرکزی مرا حتی عضو ساده حزب هم نمی‌داند (بدون اینکه من از حزب اخراج شده باشم و این اخراج و علت آن در جایی چاپ و اعلام شده باشد) و اما من دیرتر از زمانی است که این «رهبری» را به عنوان رهبری قانونی حزب قبول ندارم و بیست سال قبل نوشته‌ام که از عضویت در آن تنگ دارم و این را همه اعضا حزب می‌دانند.

سالها پس از خروج از اتحاد شوروی برای تقریباً یکماه به چین دعوت شدم. بیش از دو ساعت با چوئن لای و چند ساعت با عده‌ای از اعضای بوروی سیاسی حزب کمونیست چین که در رأس آنها تنگ شیائوپینگ که آن وقت دبیرکل حزب کمونیست چین بود و اکنون معاون نخست‌وزیر چین است مذاکره کردم. این مذاکره در یک دعوت به شام انجام گرفت. بعدها به آلبانی دعوت شدم و در آنجا با رئیس جمهور انورخوجه دبیرکل حزب کمونیست آلبانی پس از صرف ناهار دوفزری چندساعت مذاکره کردیم (پرزیدان انورخوجه به زبان فرانسه صحبت می‌کند) در مدت اقامتم در بغداد چند بار با رئیس جمهور ژنرال قاسم ملاقات و مذاکره کردم. در یکی از این ملاقات‌ها ملا مصطفی بارزانی نیز حضور داشت با تمام کسانی که ملاقات کرده‌ام با نهایت صراحت و صداقت از حزب ما و از مصالح و منافع مشروع مردم میهن ما دفاع کردم و راهنمای من همیشه اصول سوسیالیسم علمی بوده است (بسیاری از رفقای حزبی من و هموطنانم که با من ملاقات کرده‌اند می‌دانند که سالها است من استعمال عبارت «مارکسیسم لنینیسم» را ترک کرده‌ام زیرا مدت‌ها است که به این نتیجه رسیده‌ام که مارکسیسم لنینیسم بیان کامل سوسیالیسم علمی نیست. این موضع من نه از این نظر است که از احترام من که همیشه نسبت به مردان بزرگ داشته‌ام چیزی کاسته شده است. به هیچ وجه زیرا مارکس و لنین مردان بزرگ و دو نابغه تاریخ بشر بوده‌اند. پاستور و کخ هم مردان بزرگ و علمای

عالیقدر بوده‌اند و به بشریت خدمتی عظیم کرده‌اند آنان بنیانگذاران میکروبیولوژی و طب جدید بوده‌اند؛ ولی هیچ وقت کسی به فکر این نیفتاد که میکروبیولوژی را پاستوریزم - کخیزم نام بگذارد).

هر علمی در نتیجه کوشش و فعالیت صدها و هزاران انسان به وجود آمده نشو و نما یافته و تکمیل شده و میان این علماء یک دو یا چند نفر برجسته‌تر و قوی‌تر از دیگران و اگر بتوان گفت نابغه بوده‌اند. فکر کنید که روی هر یک از علوم موجود نام چند نفر از این علما را بگذارند چه سردرگمی ایجاد خواهد شد. گذشته از این مارکس و انگلس و لنین خود با این عمل مخالف بودند.

در تمام مذاکراتم با سیاستمداران خارجی و رؤسای دولتها و از آن جمله در اتحاد شوروی مؤدبانه ولی در نهایت وضوح و به طور جدی گفتم که من مردی آرام به آن معنا که به دستور مقامات داخلی یا خارجی گردن بگذارم و مجری نظریات آنان باشم نیستم و به طور خلاصه نوکر نمی‌شوم؛ بلکه مغز من و تجربه من هادی من در زندگی و تصمیمات من هستند. من استقلال رأی خود را حفظ می‌کنم و از جمله به طور وضوح فهماندم که با وجود انتقادات جدید و اختلاف نظر عمیق که با سیاست اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرقی اروپا و چین دارم - و خدا می‌داند که چه ایرادها و اختلاف نظرهای شدید و عمیق نسبت به آنان دارم - من کسی نیستم که به دستور این به آن یا به دستور آن به این فحاشی کنم تا عنوان دبیرکلی این یا آن حزب را پاداش بگیرم، یا از امتیاز مادی استفاده کنم و این را خود مخاطبین من وجداناً شاهدند.

من از قماش فحش بده‌ها و آدمکشان نیستم. من طیبیم و اخلاقاً اهل بحث و مذاکره هستم. من همیشه در حزب، اساسنامه حزب را مراعات کردم و در خارج از حزب در گفتار و کردار و فعالیت سیاسی خود قواعد انسانی را مراعات کرده‌ام.

اما بعد، در دنیایی که این هست که می‌بینیم که خلاصه سوسیالیسم که اعلام می‌کنند سوسیالیسم نیست و اترناسیونالیسم جز پرده‌ای برای پوشاندن منافع تنگ‌نظرانه ملی و بهانه‌ای بیش برای تجویز سیاست مداخله‌کارانه نیست به این عقیده رسیدم که در شرایط فعلی، نهضت‌های آزادیبخش ملی کشورهای در حال رشد باید با نهایت جدیت استقلال

فکری و قضاوت و عمل خود را جسورانه حفظ کند. کمک را می‌توان قبول کرد ولی به شرطی که به هیچ قید و شرط سیاسی و اقتصادی و یا نظامی مشروط نباشد؛ و موجب دنباله‌روی نگردد و به استقلال واقعی این نهضت‌ها زبان نرساند. وضعی که ملامصطفی بارزانی با قبول «کمک» شاه ایران به آن گرفتار شد و عواقب وخیمی که برای او و برای نهضت کردستان به بار آورد باید درس عبرتی برای همه باشد.

برگردیم به موضوعی که مورد بحث ما بود. من در مسکو مدرسه عالی حزبی را خوانده و تمام کرده‌ام که دوره آن دو سال است؛ و پس از آن آکادمی علوم اجتماعی شوروی را که در شهر مسکو است و دوره آن سه سال است به پایان رساندم این دو مدرسه عالیترین مؤسسات علمی حزب در اتحاد شوروی هستند. گذشته از این من با سمت استادی دانشگاه و طبیب متخصص امراض اطفال ابتدا در تاجیکستان شوروی و پس از آن در مسکو کار کرده‌ام. پس از خروج از اتحاد شوروی، ابتدا در بغداد با سمت استادی امراض اطفال قبل از کودتایی که منجر به قتل رئیس جمهور فقید ژنرال عبدالکریم قاسم گردید کار کردم و پس از رفتن از عراق پناهنده سیاسی در سوئیس شدم و به من کارت «خارجی بدون ورقه هویت» داده شد و اجازه گرفتم که با این کارت به الجزایر بروم. به این ترتیب از آخر سال ۱۹۶۲ - سال استقلال الجزیره - در این کشور در بیمارستان شهر و دانشکده طب به عنوان رئیس سرویس و پروفیسور ۱۵ سال خدمت کردم. پاسپورت پناهنده سیاسی در سوئیس به من فقط در سال ۱۹۷۳ داده شد. شما و همه کسانی که این سطور را می‌خوانید و درباره آن قضاوت خواهید کرد برای اینکه قضاوتتان منصفانه باشد نباید فراموش کنید من در ۳۴ سالگی وارد حزب و فعالیت سیاسی شدم. در حالی که چند سال بود استاد دانشگاه تهران بودم، یعنی من نه تنها تا این سن هیچ فعالیت سیاسی نکرده بودم؛ بلکه باری از ترادیسینون، معتقدات، اطلاعات و معلومات ناصحیح و عادات رایج در اجتماع فئودالی - سرمایه‌داری آن روز ایران را بر دوش داشتم.

از این رو طبیعی است که من هم مانند ۹۹ درصد اعضاء جوان و بی‌تجربه حزب ما به تدریج تربیت سیاسی یافتم و ماه به ماه، سال به سال ورزیده‌تر و از نظر سیاسی باسوادتر

شدم. من در حزب توده ایران تربیت سیاسی یافتم. ولی حزبی که ما را تربیت کرد حزب چند نفر افراد رهبری نبود؛ بلکه حزب صدها و هزاران کارگر و روشنفکر بود که در آن همه با هم دوشادوش بر عله رژیم ارتجاعی ایران مبارزه می‌کردیم. من در حزب توده ایران تاریخ واقعی نسل بشر و اجتماعی را که در آن زندگی می‌کردم، آموختم، تربیت یافته این حزبم و به آن افتخار می‌کنم. بنابراین تردید نیست که من اشتباهات بزرگی هم کرده‌ام بخصوص که در عین فعالیت حزبی و سیاسی فعالیت طبیبی و دانشگاهی خود را (همان طور که در بیوگرافی من کمیته مرکزی در مجله حزبی نوشته است) که برای حزب مفید بود ادامه می‌دادم بدیهی است اگر آن روزها من سواد سیاسی و طرز تفکر و تجربه امروز را داشتم اشتباهاتی را که کرده‌ام نمی‌کردم. با این همه، فعالیت حزبی و سیاسی من به حزب ما ضرر نزد و هنگامی که تنها با خود، خود را مورد قضاوت قرار می‌دهم از فعالیت سیاسی گذشته خود شرم‌منده و خجل نیستم.

چند نمونه از اشتباهات گذشته من: در ابتدای فعالیت سیاسی من آمریکا را کشوری تصور می‌کردم که از منافع کشورهای کوچک و از جمله ایران دفاع می‌کند. در آن زمان از آمریکا من لینکلن و شوستر را می‌شناختم. شوستر مشاور آمریکایی اقتصاد ایران بود و در اوایل قرن ما با فشار انگلیس و روسیه تزاری، دو دولتی که ما از پشت میز دبستان در رشت دشمنی آنها را با مردم و میهن ما آموخته بودیم از ایران اخراج شد. من نام باسگرویل را نیز شنیده بودم. این معلم آمریکایی در انقلاب مشروطیت ایران در کنار مجاهدین ایرانی علیه دربار مستبد قاجار جنگیده و کشته شد. در این زمان من رضاشاه را نیز مانند آتاتورک یک رفرماتور ایران می‌دانستم.

باید این را نیز یادآوری کنیم که بعضی از قضاوت‌های امروزی من نیز ممکن است برای بعضی‌ها قابل انتقاد باشد. کسانی که مرا می‌شناسند می‌دانند که من هیچوقت، تکرار می‌کنم، هیچوقت سعی نکرده‌ام که به دور خود عده‌ای را جمع کرده و دسته و یا فراکسیونی تشکیل بدهم با آنکه به جرأت می‌توانم بگویم که من نه از نظر هوشیاری و شعور و سواد و نه از نظر معروفیت در ایران از آنهایی که چنین کاری کردند عقب نبوده‌ام. کسانی که مرا می‌شناسند، می‌دانند که اگر من در موقع بحث دلایل طرف و حتی دلایل

مخالفین سیاسی خود را درست‌تر و صحیح‌تر از نظریات خود ببینم و آن را بی‌درنگ قبول می‌کنم و کوشش در قبولاندن نظریات خود نمی‌کنم. بعد از ذکر این مطالب باید بگویم که قسمتی از گفته‌های من قضاوت نیست؛ بلکه شرح اعمال و وقایع است، بنابراین نمی‌توان در آنها بحث کرد. وقایع و اعمالی را که من شرح می‌دهم حقیقت است، راست است. خواننده حق دارد آن را قبول کند یا قبول نکند به این مناسبت میل دارم یک بار برای همیشه تذکر بدهم که درباره آنچه که می‌گویم شرف و شخصیت من ضامن راستگویی من است. تقریباً ۴۵ سال زندگی من به عنوان طیب و تقریباً ۴۰ سال زندگی من به عنوان مرد سیاسی ضامن حقیقت گفته‌ها من خواهند بود؛ و کسانی که مرا می‌شناسند، هزاران هزار هموطنانم که مرا دیده و سخنانم را شنیده‌اند می‌دانند که من وقتی از شرف و شخصیت صحبت می‌کنم این دو کلمه را نسنجیده اظهار نمی‌کنم، بخصوص که نه تنها شرف و شخصیت من؛ بلکه شرف و شخصیت خانواده‌ام نیز که ایرانیان می‌شناسند مطرح است.

تردید نیست که من ممکن است در قضاوت‌هایم اشتباه کنم. کیست که اشتباه نکرده و نمی‌کند؟ مرد سیاسی با شرف کسی است که اشتباه خود را قبول کند، کوشش کند که اشتباه را تکرار نکند، هم خود را اصلاح کند و هم نتایج اشتباه خود را رفع و تصحیح کند. این اصول نه تنها برای انسانها؛ بلکه برای احزاب و اجتماعات نیز درست است.

۴- واضح است که من فقط مسئولیت مطالبی را که به شما در این مصاحبه می‌گویم به عهده دارم مطالبی که من می‌گویم و وقایعی که من شرح می‌دهم به هیچ وجه برای شما مسئولیتی ایجاد نمی‌کند. همانطور که نظریات و نتیجه‌گیری‌هایی که شما در رساله خود ابراز می‌کنید ربطی به من ندارد و مسئول آن فقط شما هستید. می‌دانید که من رساله شما را نخوانده‌ام.

۵- اجازه بدهید که به وسیله این مصاحبه نصیحتی به تمام کسانی که تحقیق و تفحص تاریخی دقیق و عمیق می‌کنند و می‌نویسند - به خصوص اگر وقایع و مطالب آن مربوط به پس از جنگ جهانی دوم جهانی باشد - بکنم. به حرف هیچکس فوراً باور نکنید و این را اول از حرف خود من شروع کنید نوشته‌ها را دقیقاً بررسی نمایید تحقیق کنید اشخاص را

بشناسید و به همه شک داشته باشید. در این مرحله از تاریخ ایران مقدار زیادی خاطرات، شهادت‌ها، تاریخ دروغ نوشته شده. مقدار زیادی تعریف و تملق به دروغ انبوهی از اتهامات و پرونده‌سازی به دروغ نوشته شده و در مهاجرت نیز مانند ایران کنونی این نوع نوشته‌ها فراوان است. به خصوص از جانب رهبری فعلی حزب توده ایران در مهاجرت. اینان حقیقت بعضی از وقایع را تغییر شکل داده یا مخفی کرده‌اند، به این بهانه که افشاء این حقایق به حزب «ضرر» می‌زند (در حقیقت افشای این حقایق به بعضی از «رهبران» ضرر می‌زند).

در این مصاحبه با من شما خواهید دید که بعضی از رهبران حزب یکی از ترس شانتاژ دیگری برای حفظ مقام یا برای اینکه فلانی درباره خطای او سکوت کند حقایق را تغییر می‌دهند، یا کتمان می‌کنند، یا دروغی می‌سازند، درست کاری که در زمان استالین، بریا و باقراوف در شوروی می‌شد.

من برای شما مثالی می‌زنم: در مجله حزبی «دنیا» که در مهاجرت منتشر می‌شود غالباً خاطرات بعضی از رهبران چاپ می‌شود که در آن گاهی دروغ می‌توان یافت به خصوص در نوشتجات کامبخش، کیانوری، آرداشز آوانسیان از این دروغ‌ها زیاد وجود دارد. رهبری فعلی حزب توده ایران در مهاجرت در این نوع کار استاد است. مثلاً آقای امیر خیزی عضو کمیته مرکزی حزب قسمتی از خاطرات خود را در مجله «دنیا» نوشته و در آن «گنجانده» که او حیدر عمواوقلی مبارز مشهور انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶-۱۹۰۷ را که بعدها یکی از رهبران مشهور و معروف حزب کمونیست ایران و انقلاب گیلان در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ شد در خانه خود مخفی کرده؛ و وقتی که پلیس برای گرفتن حیدر عمواوقلی آمد او وی را از پلکان به بام خانه و از آنجا به خارج فرار داد. اما از نظر تاریخ این فرار باید در سالهای بین ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰ انجام شده باشد، یعنی در انقلاب مشروطیت ایران. برای اینکه امیر خیزی دوست حیدر عمواوقلی در تهران آن زمان باشد می‌بایستی اقلماً ۲۵ سال داشته باشد یعنی در سال ۱۸۸۵ متولد شده باشد، به این ترتیب ایشان که اکنون زنده‌اند باید ۹۴ سال داشته باشد. ولی او خود در مسکو کمتر از ۱۰ سال پیش ۷۰ سالگی خود را جشن گرفت. به علاوه در مجله «دنیا» ماه مهر ۱۹۵۳ چنین

نوشته شده «رفیق امیر خیزی امسال وارد هشتادمین سال زندگی خود شده» بنابر نوشته «دنیا» امیر خیزی باید در سال ۱۸۹۴ متولد شده باشد بنابراین در زمان انقلاب مشروطیت باز هم به گفته مجله «دنیا» امیر خیزی قبل از ۱۵ سالگی خانه شخصی داشت، تنها زندگی می‌کرد؛ و انقلابی بود و حیدر عمو او قلی را پناه می‌داد و از دست پلیس نجات می‌داد. واقعاً انسان به یاد «بیوگرافی استالین» چاپ مسکو می‌افتد. معهداً باید گفت که استالین کجا و این «انقلابی قلابی» کجا، معهداً در ورای این تقلب در تاریخ ممکن است یک حقیقت پنهان شده باشد زیرا برادر بزرگ امیر خیزی یکی از مبارزین مشروطیت ایران و دوست سید عبدالرحیم خلخال‌ی و تقی زاده بود. خلخال‌ی را من خیلی خوب می‌شناختم چون دوست فامیل ما و در اواخر عمر دوست خود من بود که او را معالجه می‌کردم. سن برادر امیر خیزی که او هم آذربایجانی و از مبارزین انقلاب مشروطیت بود با حیدر او قلی مناسب می‌آید بنابراین فرار دادن حیدر به وسیله برادر امیر خیزی می‌تواند درست باشد؛ در این صورت امیر خیزی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران خود را به جای برادرش که قاعدتاً باید در ایران فوت کرده باشد «جازده است». مرده هم که صدا ندارد. رهبری حزب توده ایران این دروغ شاخدار را در مجله «دنیا» چاپ می‌کنند؛ زیرا امیر خیزی یک رأی در کمیته مرکزی است که نباید از دست داد. (او همیشه در مهاجرت به فراه کسیون کامبخش، کیانوری رأی داده و از آن تبعیت کرده است). این واقعه به یادم آورد که پس از انقلاب کبیر اکتبر، در زمان انقلاب گیلان ۱۹۲۰-۱۹۱۹ و کمی بعد از آن در زمانی که من کودک بودم در خانه ما در رشت من تقریباً تمام سران انقلاب گیلان را دیده‌ام از آن جمله احسان‌الله خان، ذره، حسابی، میرجعفر کنگوری، پیشه‌وری، سران حزب کمونیست گیلان و غیره و حتی یک بار میرزا کوچک خان جنگلی مجاهد افسانه گیلان و بعدها فرخی یزدی شاعر انقلابی معروف ایران که چندی در منزل ما زندگی کرد. آیا مضحک و حتی خلاف شرافت نخواهد بود که اگر من روزی ادعا کنم که با این انقلابیون مربوط بودم در صورتی که واقعیت این است که برادر ارشدم کریم کشاورز نویسنده‌ای که ایرانیان خوب می‌شناسند با آنها آشنا بود و از نظر فعالیت انقلابی در آن زمان از نزدیک مربوط.

یک نمونه دیگر تقلب در واقعیات را که از طرف رهبری فعلی حزب انجام شده برای شما شرح می‌دهم به قول شاعر:

کوته نتوان کرد که این قصه دراز است.

کامبخش دبیر سابق حزب در سال ۱۹۷۱ در مهاجرت در لایبزیگ فوت کرد. رهبری حزب و ایرج اسکندری دبیر اول آن در نوحه‌سراییی که بر مزارش به عمل آوردند، او را یکی از بزرگترین کمونیست‌های ایران و یک اترناسیونالیست بزرگ معرفی کردند؛ و مقداری حرف و مرکب و کاغذ صرف بزرگ نشان دادن کامبخش کردند. در حقیقت کامبخش یکی از فرمانبران رژیم استالین، بریا و به خصوص باقروف بود که حتی پس از مرگ استالین نیز متنبه نشد و به فرمانبری ادامه داد. باقروف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود و پس از مرگ استالین نیز به این سمت باقی ماند. تقاضای عضویت کامبخش در حزب پس از آن که در سال ۱۹۴۳ از باکو به ایران آمد یعنی دو سال پس از تشکیل حزب، چند بار از طرف کمیته مرکزی حزب رد شد تا علی‌اوف دبیر سفارت شوروی اهل آذربایجان و نماینده باقروف در ایران عضویت او را به کمیته مرکزی حزب تحمیل کرد. به گفته همین ایرج اسکندری و رفقای ۵۳ نفرش - شاگردان دکتر ارانی - در کمیته مرکزی حزب کامبخش به دکتر ارانی و آنها در سال ۱۹۳۷ خیانت کرد، و بدون اینکه حتی تحت شکنجه قرار گیرد (تازه شکنجه‌های آن زمان مانند حالا «علمی» و غیرقابل تحمل نبود) تمام جزئیات سازمان و اسامی کمونیست‌های ایران را برای پلیس رضاشاه نوشته و شرح داد.

این موضوع را خود کامبخش نیز در جلسه کمیته مرکزی و در پلنوم چهارم و سیم کمیته مرکزی در مسکودر مقابل تقریباً هشتاد نفر حضار پلنوم اقرار کرد و همه آن را شنیده‌اند. حتی ایرج اسکندری در یکی از جلسات کمیته مرکزی در مسکو، کامبخش را خائن، بی‌شرف و قاتل ارانی نامید و سیلی جانانه‌ای به گوش او زد. تمام جریان این واقعه در صورت‌جلسات کمیته مرکزی در مسکو ثبت است؛ ولی در تمام جریان تاریخ حزب ما بر روی این خیانت کامبخش، لابد به دستور باقروف پرده کشیدند و آن را مخفی کردند. با آن که خیانت کامبخش از طرف خود دکتر ارانی در محکمه رضاشاه، مختاری

در دفاع جانانه ارانی که به قیمت جان او تمام شد به تفصیل شرح داده شده بود ولی این رهبری منظم از دفاع دکتر ارانی قسمت مربوط به خیانت کامبخش را حذف می‌کرد. خوشبختانه به مناسبت ۳۵ سال مرگ ارانی بروشور کوچکی از طرف حزب چاپ شد، و تنظیم‌کننده فراموش کرد که همه دفاع دکتر ارانی را راجع به خیانت کامبخش حذف کند و چند سطری از این دفاع در این بروشور نوشته شده. یعنی در صفحه ۲۳ آن قسمتی از گفته دکتر ارانی به این ترتیب نقل شده:

روز دوشنبه بیستم اردیبهشت ۱۳۱۶ در جزو دستگیرشدگان شخصی را شهربانی تهدید به اعدام می‌کند و این تهدید به واسطه وجود یک پرونده و سابقه‌ای راجع به مشارالیه در دادرسی ارتش مؤثر واقع می‌شود. مشارالیه مجبور می‌شود تمام فانتزی‌ها و افسانه‌های تلقین شده را که شهربانی خود موجب و بافنده آن بوده است تصدیق کرده؛ و از خود شاخ و برگ جعلی برای آن ترتیب دهد. صدق‌های کذب شده در این پرونده زیاد است. روز سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت تمام دستگیری‌ها به عمل آمد.

یعنی دکتر ارانی به طور وضوح می‌گوید که این شخص در یک شب همه چیز و همه کس را لو داده است. چنانکه می‌توانید حدس بزنید و تمام کادرهای حزب می‌دانند که این شخص کسی جز کامبخش نبود که قبلاً یک بار از طرف پلیس و ارتش، هنگامی که خلبان بود به اتهام جاسوسی دستگیر شده بود و این توقیف در بیوگرافی کامبخش که پس از مرگ او از طرف رهبری حزب منتشر شده ذکر گردیده. این توقیف در صفحات ۶ و ۷ کتاب «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران» که رهبری حزب پس از مرگ کامبخش منتشر کرده منتشر شده است. این کتاب را در اختیار شما می‌گذارم. دکتر ارانی از این خیانت کامبخش مفصلاً در مقابل محکمه قبل از مرگ خود صحبت کرده و گفته است که کامبخش یک کتاب چند صد صفحه گزارش در یک شب برای پلیس نوشته. خلیل ملکی یکی از افراد ۵۳ نفر در مقابل محکمه نظامی در سال ۱۹۶۰ درباره کامبخش گفت که شرحی را که کامبخش برای پلیس نوشت «مانند گزارش از یک حزب به کنگره حزبی مفصل بود». این کتاب، این گزارش در یک شب از طرف کامبخش برای پلیس

نوشته شد. کامبخش بنا به گفته دکتر ارانی او را به عنوان رئیس و مغز متفکر این سازمان کمونیستی معرفی کرده بود. به پاداش این خیانت کامبخش فقط به ده سال زندان محکوم شد در حالی که دکتر ارانی به مناسبت این که کامبخش او را لیدر سازمان معرفی کرده بود در حبس به قتل رسید (به یاد بیاورید که در سال ۱۹۳۷ قتل‌های استالین هم انجام می‌شد).

مطالب دیگری نیز در این باره وجود دارد که قابل ذکر است. کامبخش نه تنها به پلیس رضاشاه دکتر ارانی و سازمان را معرفی کرد؛ بلکه به فقهای ارانی این طور نشان داد که این دکتر ارانی است که آنها را به پلیس معرفی کرده و لو داده است (دکتر ارانی در این موقع در مجرد بود و کسی با او تماس نداشت) به این ترتیب او می‌خواست ننگ خیانتی که را که خود کرده بود به گردن دکتر ارانی که در مجرد بود بگذارد. در نتیجه دوستان ارانی که چند بار در مدت کوتاهی گردش در حیات محبس ارانی از نزدیک آنها می‌گذشت او را خائن نامیده بودند. خود آنها برای ما تعریف کردند که دکتر ارانی که علت این رفتار آنها را نمی‌فهمید بسیار منقلب شد و حتی اشک از چشمانش سرازیر شد و گریه کرد. خوشبختانه در یکی از جلسات محاکمه یکی از وکلای مدافع در موقع تنفس به محبوسین گفت که انکار شما راجع به وجود سازمان و عضویت شما در آن بی‌فایده است زیرا یکی از خود شما گزارش مفصلی برای پلیس در این باره نوشته است. به این گفته وکیل مدافع جواب داده شد که ما می‌دانیم که دکتر ارانی این کار را کرده؛ ولی وکیل مدافع که گزارش کامبخش را در پرونده دیده بود جواب داد که نخیر اسم این شخص عبدالصمد کامبخش است نه ارانی. خود این افراد ۵۳ نفر (اسکندری، بزرگ علوی، ملکی، طبری، و. دیگران) برای ما که جزو ۵۳ نفر نبودیم این جریانات را بارها در موقع رد تقاضای عضویت کامبخش در حزب توده در سال ۱۹۴۳ تعریف کرده‌اند؛ و گفته‌اند که به این ترتیب ما تصادفاً از خیانت اول او یعنی گزارش به پلیس و خیانت دوم او یعنی این خیانت را به گردن دکتر ارانی انداختن آگاه شدیم. یک واقعه طنزمانندی در مهاجرت در مسکو پیش آمد که جالب و با مزه است:

در یکی از جلسات کمیته مرکزی در مسکو به ما خبر رسید که متقی عضو و کادر

یکی از مسئولین ایالتی حزب در تهران خیانت کرده و عده‌ای را لو داده و از جمله محل ملاقات خود را با رفیق روزبه به پلیس و سازمان امنیت اطلاع داده است و موجب زخمی شدن و گرفتاری رفیق روزبه شده است؛ در این موقع رضا روستا عضو کمیته مرکزی و دبیر شورای متحده کارگران به صدای بلند گفت متقی هم در آینده دبیر حزب ما خواهد شد، اشاره او به کامبخش بود که دکتر ارانی و سازمان را لو داده بود و دبیر حزب بود. کامبخش در جلسه حاضر بود و چیزی نگفت.

در کتابی که قبلاً گفتم که رهبری فعلی حزب از نوشتجات کامبخش پس از مرگ او چاپ کرد و کوشش کرد که کامبخش را بزرگ کند. هنگامی که از توقیف دکتر ارانی و دوستانش و از دفاع قهرمانانه دکتر ارانی صحبت می‌کنند مطالبی را که فراموش کردند در بروشور راجع به ۳۵ سال مرگ ارانی از دفاع او حذف کنند صحبتی نمی‌شود. تمام این نوع فراموشکاری‌ها و تقلب در حقیقت از طرف رهبری فعلی حزب به سبک خالص دوران استالین انجام می‌گیرد. در ماه مارس ۱۹۶۶ خلیل ملکی یکی از همکاران دکتر ارانی (۵۳ نفر) که بعدها از حزب انشعاب کرد و گویا این گونه «رهبران» را بهتر از ما می‌شناخت در محکمه‌ای که در ایران او را محاکمه می‌کرد درباره کامبخش صحبت کرد و گفت که او یک گزارش کامل برای پلیس نوشته بود و همه اسرار را افشا کرده بود و همه را لو داده بود.

من می‌توانم نمونه‌هایی از این قبیل دروغها از نوشتجات آرداشز آوانسیان که مردی جاه‌طلب است و از نظر فهم سیاسی واقعاً متوسط بود بیاورم. این مرد در سال‌های اول تشکیل حزب آرزوی این را داشت که استالین ایران بشود در این سالها او مقالاتی می‌نوشت که نویسندگان روزنامه‌های حزبی از نظر فارسی اصلاح می‌کردند؛ و به مناسبت کمبود نویسندگان در روزنامه چاپ می‌شد، او مقالات خود را فولاد امضاء می‌کرد و آنهایی که به زبان روسی آشنا هستند می‌دانند که فولاد ترجمه روسی لغت استال است که استالین نام دوم خود را از آن گرفت. همانطور که لنین نام خود را از لننا نام یک رودخانه روسیه گرفته بود. آرداشز برای خود یک نام فارسی نیز انتخاب کرد؛ و سعی کرد که همه او را اردشیر بنامند شاید برای اینکه استالین حزب شدن برای او آسانتر بشود. دور از من

اندیشه راسیستی یا دشمنی با مردم غیر ایرانی.

دوستان من می‌دانند که من چنین افکاری ندارم ولی آخر انسانم دیگر احتیاج به این حقه‌بازیها برای فعالیت در یک حزب انترناسیونالیست ندارد که رئیس آن بشود. این شخص از سالهای ۳۰ و از زندان زمان رضاشاه بانی و «رهبر» اولین فراکسیون بین کمونیستهای ایرانی بود؛ و پس از خروج از زندان نیز این کار را ادامه داد تا به آرزوی خود یعنی ریاست حزب برسد ولی خیلی زود ضعف سیاسی او و بر سر کار آمدن کسانی که دنبال او بودند ولی «لایقتر» از او کم‌کم آوانسیان را تبدیل به یک عضو فراکسیون و نه رئیس فراکسیون کرد در مجلس شورای ملی آوانسیان کوشش کرد که مرا به فراکسیون کامبخش و کیانوری و خودش جلب کند و من این مطلب را همان موقع در فراکسیون حزب و کمیته مرکزی مطرح کردم.

اگر من در این باره اصرار کردم و سختم به درازا کشید برای این است که نوشته‌های این نوع «مردان سیاسی» بدبختانه از طرف بعضی از نویسندگان و مورخین با حسن نیت و صادق حقیقی تلقی می‌شود. این نویسندگان مدارک و اسناد تقلبی را - چون به اندازه کافی اسناد حقیقی و واقعی وجود ندارند - مورد استناد قرار داده، هم خود اشتباه می‌کنند و هم خوانندگان را ندانسته به اشتباه می‌کشانند.

۷- ممکن است بعضی‌ها بگویند که افشای این واقعیت به حزب ضرر می‌زند. شما خوب می‌دانید که گفتن حقیقت، به خصوص هنگامی که این حقیقت‌گویی به تصفیه رهبری یک حزب و اخراج افراد فاسد و خائن کمک کند، هیچ وقت به حزب ضرر نمی‌زند؛ بلکه برعکس فایده می‌رساند. از این گذشته تمام مطالبی که من می‌گویم در پلنوم وسیع چهارم کمیته مرکزی حزب در مسکو در مقابل تقریباً هشتاد نفر گفته شده. رادمنش، ایرج اسکندری دبیر اول فعلی حزب و عده‌ای از کادرهای مطلع و خود من این مطالب را مطرح کردیم. از آنهایی که این مطالب را در پلنوم شنیده و می‌دانند عده‌ای به ایران مراجعت کرده و همه را به ساواک اطلاع داده‌اند. با تمام این احوال رادمنش و اسکندری مدعی بودند که افشای این خیانت‌ها در خارج از پلنوم صحیح نیست زیرا به حزب صدمه می‌زند! ولی آخر ساواک و دشمنان ما که از این جریانات خبر دارند، و این

افراد حزب در ایران و سازمان‌ها و مردم مبارز کشور ما هستند که از این خیانت‌ها بی‌خبرند. بعلاوه یک دقیقه فرض کنیم که این ادعای پوچ صحیح باشد؛ و نباید این جریان‌ها را داخل حزب بیرون برده شود. در این صورت آنهایی که این خیانت‌ها را می‌دانند و در پلنومها می‌دانند چگونه همین خائنین را که به قول این آقایان اعمالشان طوری است که افشای آن به حزب ضرر می‌زند در این حزب نگه می‌دارند و حتی به درجه دبیر ارتقا می‌دهند. آیا پاداش خیانت در یک حزب جدی و صادق ارتقا به دبیری باید باشد؟ ولی حقیقت امر این است که اسکندری و پس از وی رادمنش با فواکسیون کامبخش، کیانوری، فروتن و قاسمی در آخر پلنوم چهارم در مسکو کنار آمدند تا یک هیأت اجرائیه کمیته مرکزی انتخاب کنند که در آن نصف از دسته اسکندری و رادمنش و نصف از دسته کامبخش و کیانوری باشد و دبیر اولی حزب نیز همچنان در دست رادمنش که اسکندری در این زمان هنوز رفیق و مدافع او بود باقی ماند.

۸- پس از چاپ و انتشار رساله دکترای شما و مصاحبه‌ای که با من به عمل آوردید به طور قطع من مورد حمله شدید دستگاه تبلیغاتی این رهبری قرار خواهم گرفت که اتحاد شوروی و احزاب «برادر» در اختیار آنها گذاشته‌اند (روزنامه‌ها، پول، کاغذ، رادیو، مجلات و غیره).

ولی من تنها هستم و حتی وسیله مادی کافی ندارم که همه آنها را بخوانم و بشنوم. تقاضای من از تمام احزاب و افرادی که شیفته سوسیالیسم و مبارزه ملت‌های ستمدیده برای به دست آوردن آزادی هستند و صادقانه در جستجوی حقیقت مبارزه می‌کنند، این است که بدون مطالعه و تفکر قضاوت نکنند؛ و در مورد اتهاماتی که من وارد می‌کنم تحقیق نمایند (من حتی برای ارائه اسناد و مدارک گفته‌هایم در مقابل یک مجمع صلاحیت‌دار و پاک حاضرم).

تقاضای من این است که مردم و احزاب باشرف و وجدان فراموش نکنند که هنوز دیری از آن زمان نگذشته که به زور قدرت هیتلر در آلمان یا استالین در شوروی برای مبارزین صدیق و باشرف، برای کمونیست‌ها و میهن پرستان فداکار پرونده‌ها و محاکماتی درست می‌کردند که به قیمت جان مردان با شرف تمام شد و فقط پس از مرگ آنها -

مدتها بعد - دروغ بودن آن اتهامات ثابت شد و آنها تبرئه شدند.

۹- بالاخره چون پس از سالها سکوت این اولین باری است که من برای عموم در حقیقت صحبت می‌کنم و مطالبی را افشاء می‌کنم که چاپ خواهد شد. از شما خواهشمندم که در آخر این مصاحبه متن استعفانامه مرا از کمیته مرکزی حزب توده ایران که در ماه مه ۱۹۵۸ یعنی بیست سال پیش داده‌ام چاپ کنید. حالا من برای جواب به سؤالات شما حاضرم.

س - من میل دارم که ابتدا راجع به تیراندازی به شاه صحبت کنید و وضع سیاسی ایران را در آن موقع شرح بدهید. پس از تیراندازی به شاه حزب توده ایران از طرف حکومت به این کار متهم شد و حزب غیرقانونی اعلام شد؛ ولی سالها امنیت که شنیده می‌شود که حزب و رهبری آن در این کار دخالتی نداشته‌اند ولی بعضی از رهبران حزب در این کار دخالت داشته‌اند. شما کسی هستید که خوب می‌توانید این موضوع را روشن کنید. خواهشمندم به تفصیل در این باره صحبت کنید.

ج - به عقیده من تیراندازی به شاه به مبارزه شدیدی که آمریکا و انگلستان در آن زمان بر سر نفت ایران داشتند مستقیماً مربوط است و مبارزه بر سر نفت ایران بدون تردید مبارزه برای در دست گرفتن قدرت حکومت را ایجاب می‌کرد. به این مناسبت برای مطالعه صحیح این مسأله به عقیده من باید:

۱- وضع ایران را قبل از تیراندازی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به شاه دانست و برای این

الف - تناسب قوای سیاسی در داخل ایران را شناخت

ب - تأثیر و قدرت عمل کشورهای خارجی را در ایران دانست

۲- باید روشن کرد که کشتن شاه در آن زمان به نفع کی یا کدام قدرت بود؟

۳- به جای شاه چه کسی یا کسانی می‌توانستند قدرت را در دست بگیرند و برای چه

کاری؟

پس از ابتدا شروع کنیم به شرح وضع ایران قبل از تیراندازی به شاه.

اشغال ایران به وسیله قوای متفقین (۱۹۴۱) و برکناری رضاشاه از سلطنت «استعفای

او» به مردم ایران که از سرکوب و وحشیانه هر نوع نهضت و حرکت مترقی و ملی

آزادی خواهانه به دست رضاشاه به تنگ آمده و ناراضی بودند، اجازه داد که از یک آزادی نسبی، به خصوص در قسمت اشغالی شوروی، برخوردار شوند.

از نظر اقتصادی جنگ علیه هیتلر باعث شد که مواد مختلف مصرفی به اندازه کافی از خارج به ایران نرسد و تولید داخلی رشد یابد تا حتی المقدور مایحتاج روزانه مردم و ارتش متفقین تأمین شود. به این مناسبت بورژوازی ملی و خورده بورژوازی ایران جانی تازه گرفت و پس از خاتمه جنگ دوم جهانی در مقابل هجوم اجناس خارجی به ایران و به خصوص اجناس ارزان آمریکایی که بیش از همه به ایران سرازیر شده بود مقاومت کرد و در عین حال سهم خود را در حکومت برای دفاع از منافع خویش می خواست زیرا دیگر به یک قدرت سیاسی تبدیل شده بود. به طور خیلی خلاصه می توان گفت که:

مبارزه طبقاتی شدیدی در ایران پس از برکناری رضاشاه و قبل از تیراندازی به شاه فعلی (محمدرضاشاه) در گرفته بود ولی این مبارزه شکل اصیل و کلاسیک نداشت زیرا دخالت دولتهای خارجی - انگلستان، شوروی و آمریکا آن را از مسیر طبیعی و اصیل خود خارج می کرد. طبقاتی که در این مبارزه شرکت داشتند عبارت بودند از فئودالها که به تدریج ضعیف می شدند به اضافه بورژوازی دلال خارجی (کمپرادور) که وابسته به سرمایه خارجی به خصوص سرمایه آمریکایی بود. این دو با هم مانند زمان رضاشاه قدرت حکومت را در دست داشتند با این اختلاف که انگلستان در نتیجه جنگ دوم جهانی بسیار ضعیف شده بود و سرمایه داری تازه نفس آمریکا که از جنگ صدمه نخورده و حتی قوی تر نیز شده بود جای انگلستان را به تدریج می گرفت.

فراموش نباید کرد که با بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی امپریالیسم آمریکا می خواست به آنهایی که «بصیرت داشتند، قدرت خود را نشان دهد در ایران نیز آمریکا به طبقه حاکمه ایران قدرت خود را در سال ۱۹۴۶ با «اولتیماتوم» ترومن به استالین که خروج ارتش شوروی را از ایران می طلبید نشان می داد. بورژوازی ملی جوان ایران و خورده بورژوازی ایران که از زمان انقلاب مشروطیت ترادیسین انقلابی و ضد استعماری داشتند، کوشش می کردند متحد شده و سازمان سیاسی را به وجود آورند که بر علیه فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور آلت خارجی مبارزه کنند.

طبقه کارگر ایران ترادیسین واقعی و طولانی مبارزه نداشت بنابراین نه یک سازمان - حزب - محکم و باتجربه داشت، نه رهبری و کادری که در مبارزات طولانی طبقاتی آبدیده شده باشد. اولین باری که حزب کمونیست ایران، حزب پیشرو طبقه کارگر ایران توانست خودی نشان بدهد و فعالیت او در ایران و در جهان منعکس شد یعنی در انقلاب گیلان (۱۹۱۹ - ۱۹۲۰) در ولایت دهقانی وبدون کارگر گیلان بود و با کمک ارتش سرخ. در بار دوم هم یعنی تشکیل حزب توده ایران ۱۹۴۱ و توسعه سریع آن تا اندازه‌ای مرهون وجود ارتش شوروی در ایران بود. چه دربار اول و چه دربار دوم ملت ایران و طبقه کارگر ایران دسته جمعی تشنه این بودند که سازمان‌هایی به وجود آورند؛ و در مقیاس تمام ایران برای خلاصی از دیکتاتوری و گرفتن آزادیهای سیاسی مبارزه کنند. ولی عملاً این آزادی با مبارزه مستقیم و طولانی و منظم آنان به دست نیامد زیرا رژیم دیکتاتوری رضاشاه هر نوع مخالفتی را در نطفه وحشیانه سرکوب می‌کرد. در سال ۱۹۴۱ این «آزادی» اگر بتوان گفت، به ملت ایران به مناسبت وجود قوایی که به هر حال خارجی بودند داده شد. تنها نهضت کمونیستی مستقل و واقعی ایران - نهضت اصیل - منظوم نهضتی است که نه دخالت و نه وجود قوای خارجی در تشکیل و توسعه آن تأثیر نداشت نهضتی بود که دکتر ارانی به وجود آورد. (سالهای ۱۹۳۰) و این سازمان از روشنفکرانی تشکیل شده بود که در زمان «لو» رفتن فقط ۵۳ نفر عضو داشت.

ایران ۱۹۴۱ و طبقه کارگر آن حزب انقلابی و رهبران کادر آزموده انقلابی نداشت و این تراژدی مردم ایران بود که بیست سال زیر فشار دیکتاتوری شدید سرکوب شده بودند. البته باید از دهقانان ایران نیز نام برد که دارای قشرهای مختلف بودند؛ ولی در حقیقت پس از سرکوب قیام‌های کوچک دهقانی گیلان و آذربایجان در سال‌های بیست و بخصوص سرکوب وحشیانه دهقانان آذربایجان پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۹۴۶، دهقانان ایران را به هیچوجه از نظر قوه متشکل و مؤثر در صفحه مبارزه سیاسی در سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ نمی‌توان به حساب آورد.

اکنون از تناسب قوای سیاسی داخلی ایران صحبت کنیم.

۱- در تمام دوران جنگ دوم جهانی و تا سال ۱۹۴۹ یعنی تیراندازی به شاه تنها

قدرت واقعی توده‌ای و همگانی، تنها سازمان واقعی، تنها حزب وسیع و منضبط در ایران حزب توده ایران بود که شاخه‌ها و سازمان‌های آن در تمام ایران پخش شده بود و یک سازمان جوانان بسیار قوی، یک سازمان زنان و یک سازمان دهقانان را در جنب حزب اداره می‌کرد؛ و تنها اتحادیه سرتاسری کارگران ایران را که توسعه بی‌حد پیدا کرده بود رهبری می‌نمود. بعلاوه چنانکه بعدها معلوم شد یک سازمان نظامی وسیع و منضبط نیز در کنار حزب وجود داشت.

علاوه بر این در این دوران حزب توده ایران با روزنامه‌ها و نشریات جنبه آزادی و جنبه ائتلافی ضد دیکتاتوری همکاری نزدیک داشت. این تشکیلات قوی و با عظمت به سرعت عجیبی بزرگ شد و توسعه یافت زیرا مردم ایران و طبقه کارگر ایران تشنه آزادی بودند.

قبل از تیراندازی به شاه حزب توده ایران به وسیله یک کمیته مرکزی نوزده نفری اداره می‌شد که یازده نفر آنها هیأت اجرائیه کمیته مرکزی را تشکیل می‌داد که در فواصل جلسات کمیته مرکزی حزب را اداره می‌کرد، یکی از این یازده نفر دبیر اول حزب بود. درباره این کمیته مرکزی من مفصلاً صحبت خواهم کرد.

۲- دربار و در رأس آن شاه قوه مجریه و قوه مقننه را در حدودی در اختیار خود داشت ولی فقط در حدودی. زیرا قوه مجریه و نه بخصوص قوه مقننه هنوز در آن زمان مانند حالا مطیع کامل شاه نشده بود.

۳- قدرت مؤثرتر در صحنه سیاست آن روز ایران برای انجام یک تصمیم و عمل جدی ارتش ایران بود. اجباراً ارتشها منضبط و دارای سلسله مراتب و درجات و مجبور به اجرای فرمان بالاترند. متأسفانه نمونه این نوع دخالت ارتش در اجرای «تصمیم و عمل جدی» در کشورهای در حال رشد فراوان دیده شده و می‌شود.

قبل از تیراندازی به شاه اگر افسران سازمان طرفدار حزب توده را کنار بگذاریم، ارتش ایران و اکثر افسران این ارتش در اختیار سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش ایران بود که به ظاهر خود را بسیار وفادار و مطیع شاه نشان می‌داد. تظاهر به این اطاعت و فرمانبرداری به درجه‌ای بود که یکی از روزها که من برای آزاد ساختن عده‌ای از کارگران

که در تظاهرات از طرف حکومت نظامی توقیف شده بودند به دیدن رزم‌آرا به ستاد ارتش رفته بودم شاه به او تلفن کرد. رزم‌آرا از جا برخاست و خبردار ایستاد و به شاه جواب می‌داد در حالی که پی در پی کلمه «غلام» را تکرار می‌کرد!

این بود بطور خیلی شماتیک تناسب قوای موجود و متشکل در ایران که می‌توانستند در صحنه سیاست ایران کم و بیش مؤثر باشند. من در این باره دوباره صحبت خواهم کرد.

حالا باید از تأثیر و قدرت دولت‌های خارجی در ایران قبل از تیراندازی به شاه یعنی پس از خروج آخرین سربازان ارتشهای خارجی از ایران و شکست فرقه دموکرات آذربایجان ایران صحبت کنیم. در سال ۱۹۴۶ یعنی موقعی که ارتش شوروی از ایران خارج شد و فرقه دموکرات آذربایجان به سختی و شدت سرکوب گردید اتحاد شوروی در صحنه سیاست ایران دیگر رلی نداشت و فقط می‌توانست روی دوستی حزب توده ایران و طرفداران این حزب یعنی کسانی که ایده آلمان برقراری یک رژیم عادلانه و رفتن به طرف سوسیالیسم بود حساب کند. ولی اشتباهات و خطاهای سیاسی اتحاد شوروی در ایران در زمان جنگ که شاید تحت تأثیر باقراوف و فرمانبران ایرانی او رخ داده بود، به تیره کردن و کاستن حیثیت و اعتباری که اتحاد شوروی از زمان انقلاب کبیر اکتبر و زندگی لنین در بین مردم ایران کسب کرده بود، کمک کرد، و سرمایه عظیم علاقه و اعتمادی را که مردم ایران به شوروی زمان لنین داشتند و تأثیری را که سیاست شوروی می‌توانست برای آزادی ایران داشته باشد متزلزل و کم کرد.

واضح است که تقاضای اتحاد شوروی برای شرکت در استخراج نفت شمال ایران به این عقب رفتن سیاست شوروی از صحنه سیاست بین‌المللی ایران کمک کرد و اجازه داد که آمریکا و انگلیس یکه‌تاز در سیاست بین‌المللی ایران شوند. با رفتن اتحاد شوروی از صحنه سیاست بین‌المللی ایران دیگر «نفس کشیدن در هوای آزاد هم برای ایرانیان غیرممکن شد».

در اینجا فرصت نیست که من از عللی که باعث شدند اتحاد شوروی تقاضای تشکیل یک شرکت مختلط ایران و شوروی را برای استخراج و استفاده از نفت شمال ایران

بنماید، یا هدف سیاست اتحاد شوروی، در ایران بعد از جنگ بین‌المللی دوم صحبت کنم. در این موقع انگلستان امپریالیسم کهنه‌کاری که از پنجاه سال قبل در ایران فعالیت می‌کرد و مستعمره هندوستان را هنوز در جوار ایران داشت و علاوه بر همه به کمک شرکت نفت انگلیس در صحنه سیاست داخلی و بین‌المللی ایران به طور جدی مستقر شده بود، هنوز قوی‌ترین قدرت خارجی در ایران بود؛ ولی قدرتی که روز به روز کاسته می‌شد و در مقابل امپریالیسم تازه‌نفس آمریکا که به سرعت در تمام جهان پیش می‌رفت جای او را می‌گرفت.

جنگ بر سر نفت ایران در حقیقت و واقعاً پس از ختم جنگ دوم جهانی بین آمریکا و انگلستان درگیر شد. از ابتدای جنگ دوم جهانی و پس از اشغال ایران به وسیله قوای متفقین آمریکا به سرعت در دستگاه‌های مؤثر دولتی وارد شده از آن جمله ژاندارمری و ارتش ایران و مدتی نیز وزارت دارایی ایران را در اختیار خود گرفت. از طرف دیگر به تدریج بعضی از رؤسای عشایر و ایلات ایران را نیز تحت تأثیر خود قرار داد، کم‌کم عده‌ای از وکلا و وزراء و رجال سیاسی ایران را به وسایل مختلف طرفدار خود کرد. به طوری که هیأت حاکمه فئودال کمپرادور آن روز ایران به طور عمده به طرفداران آمریکا و طرفداران انگلیس تقسیم شده بود. حالا اجازه بدهید که بعضی نکاتی را که تذکر دادم قدری بیشتر توضیح بدهم و به خصوص درباره سازمان و فعالیت حزب توده ایران صحبت کنم.

به عقیده من تردید نیست که حزب توده ایران بزرگترین قدرت سیاسی متشکل، بزرگترین حزب ایران بین سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۹ بود. چنانکه قبلاً نیز گفتم حزب توده ایران در سال ۱۹۴۱ به وسیله عده‌ای از شاگردان و پیروان دکتر ارانی (۵۳) و چند تن از کمونیست‌های قدیم که تقریباً همه از زندان رضاشاه پس از برکناری او آزاد شدند تأسیس گردید. این حزب به گذشته طولانی ترادسیون تجربه نداشت. نه کادر حسابی داشت و نه رهبران آزموده. به جز چهار پنج تن بقیه مؤسسين این حزب تقریباً هیچ سواد تئوری و تجربه عملی مبارزه نداشتند ولی این به هیچ وجه از ارزش کاری که آنها شروع کردند نمی‌کاهد. بدبختانه قبل از آزاد شدن و در زندان رضاشاه در بین عده‌ای از این

مؤسسين به طور وضوح دو دسته و يا دو فراکسيون مخالف يکديگر تشکيل شده بود که از ابتدا در حزب توده ايران نيز منعکس شد و تا امروز هم ادامه دارد. حتی در سالهای اخير مبارزه بين اين دو فراکسيون به شدت در حزب ادامه داشت. رادمش، دبیرکل سابق حزب و ایرج اسکندری دبیر اول فعلی حزب که دو نفر از آخری باقیمانندگان پیروان دکتر ارانی در دستگاه رهبری حزب بودند و طرفدارانشان در برابر فراکسيونی که ابتدا آوانسيان و بعدها کامبخش و کيانوری و کم کم غلام يحيی دانشيان و رفقای او قرار داشتند. به تدریج ایرج اسکندری که از طرف فراکسيون اخير تقويت و تشجيع می شد «رفیق قدیمی» خود رادمش را از دبیرکلی حزب برکنار کرد و جای او را گرفت. به يقين می توان گفت که نزاع فراکسيونی از زندان رضاشاه به وسیله افراد قدیمی تر شروع شده بود و در حزب دائماً ادامه داشت و نقشه تصرف رهبری را می کشید با برکناری ایرج اسکندری از پست دبیر اولی حزبی به وسیله کيانوری دبیر فعلی حزب و رهبری فراکسيونی که در قدیم آرداشز آوانسيان و کامبخش عضو آن بودند به سرانجام خواهد رسید. مطابق آخرين اطلاعاتی که از آلمان شرقی می رسد مبارزه برای انجام اين تغيير از چندی پيش شروع شده است.

وجود دو فراکسيون در رهبری حزب توده ايران مانند خط قرمزی در تمام دوران تاريخ ۳۸ ساله فعالیت حزب توده در ايران و در مهاجرت به چشم می خورد. و یکی از علل مهم شکست حزب ما و نهضت آزادیبخش میهن ما است و باید به دقت مطالعه شود.

به مناسبت همین دسته بندی و اختلاف در حزب بعضی از کمونیست های قدیمی و باتجربه از حزب دور مانده و يا از آن رانده شدند. برای نمونه می توان از پیشه وری نام برد. او یک کمونیست شریف و با تجربه، وطن پرست و فداکار بود که در زمان رژیم استالین - بریا - باقراوف - در باکو کشته شد. او به مناسبت مخالفت آرداشز آوانسيان که در ابتدای تشکيل حزب نفوذ زیادی داشت و در حقیقت پدر فراکسيونیسم در حزب است و همان کسی است که فولاد یعنی استالین امضا می کرد از حزب خارج ماند. من نام سایر اشخاصی را که اغلب جزو دسته ۵۳ نفر دکتر ارانی بودند، و چند کمونیست دیگر

که به مناسبت وجود آرادشز آوانسیان و فراکسیون او از ابتدای حزب دور ماندند نمی‌برم. وجود بعضی از این قدیمی‌ها در ابتدای تشکیل حزب توده ایران می‌توانست بسیار مفید باشد.

با وجود این باید بگویم که همین رهبری ابتدایی حزب با تمام نقص و ضعفی که داشت با وجود فراکسیون تا وقتی که حزب علنی بود و از طرف افراد و به خصوص کادرهای حزبی که در نتیجه مطالعه و مبارزه به تدریج پخته‌تر و فهمیده‌تر می‌شدند کمک و پشتیبانی و به خصوص کنترل می‌شد، کوشش می‌کرد تا آن‌جا که مقدور و ممکن بود از اشتباه و خطا اجتناب کند.

انتخاب من یک سال پس از تشکیل حزب یعنی در سال ۱۹۴۲ به کمیته رهبری حزب و پس از آن در کنگره اول - ۱۹۴۳ - و در کنگره دوم - ۱۹۴۸ - به عضویت کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب نشان می‌دهد که اولاً حزب در ابتدا کادر با تجربه تقریباً نداشت، و ثانیاً نشان می‌دهد که «جوان‌ها و تازه‌واردهای» به فعالیت‌های سیاسی و حزبی تا چه حد با شوق و جدیت وقت و زندگی خود را وقف خدمت به حزب و بنابراین به مردم ایران می‌کردند. همان طور که قبلاً به شما گفتم من در سال ۱۹۴۱ در سن ۳۴ سالگی بدون کمترین تجربه سیاسی و دانایی تئوریک وارد حزب و وارد صحنه سیاست شدم. شما حق دارید از من سؤال کنید که در این صورت چگونه من در همان سال اول جزو دستگاه ۱۵ نفری رهبری حزب در کنفرانس اول تهران انتخاب شدم. جواب این است که به اسامی ۱۵ نفری که در این کنفرانس و در کنگره اول به رهبری حزب انتخاب شدند نگاه کنید. می‌گویند «در محله کوران احوال پادشاه است» در کنار من در این رهبری بعضی افرادی نشستند بودند که اولاً سواد خواندن و نوشتن هم به زور داشتند و ثانیاً تجربه فعالیت سیاسی آنها به عضویت چند ماهه در یکی از حوزه‌های ۵۳ نفر دکتر ارانی یا کار مختصری در حزب کمونیست قدیم ایران خلاصه می‌شد. من برای شما چند نفر را اسم می‌برم: نورالدین الموتی، که از قراری که آن روزها می‌گفتند در عدلیه جزو قضات درستکار بود ولی این مرد سواد تئوریک و تجربه عملی نداشت و از نظر درک مسائل سیاسی کشور واقعاً پایین‌تر از متوسط بود و تا آخر کمترین مطالعه و کمترین

کوششی نکرد که اقلأً از نظر تئوری چیزی یاد بگیرد. این مرد تحت فشار کامبخش که دوست و همشهری او بود (از قزوین) مدتی دبیر اول حزب توده ایران بود و همین که نهضت آذربایجان شکست خورد به تدریج از حزب دور شد و بعد در کابینه علی امینی به عنوان وزیر عدلیه ظاهر گردید.

توجه کنید که قابل اعتماد بودن اشخاص که خود به مقدار زیادی نتیجه تحصیل و فهم و مطالعه مسائل تئوریک سوسیالیسم علمی است چقدر باید مورد توجه یک حزب جدی باشد. این مرد که هیچ زبان خارجی نمی دانست نمی توانست کتب نشریات علمی سوسیالیستی را که آن زمان هنوز به فارسی ترجمه نشده بود بخواند.

در این رهبری دو نفر دیگر - اعزازی و مظهري بودند که دیگر از تورالدین الموتی ضعیف تر بودند و ضعیف ماندند. من به هیچ وجه قصد ندارم که درباره آنها به عنوان عضو ساده حزب قضاوت کنم ولی چگونه می توان چنین اشخاصی را به رهبری یک حزب جدی انتخاب کرد؟ من دیگر از امثال بهرامی و یزدی که سواد سیاسی نداشتند و فقط سابقه «همکاری» با پیروان دکتر ارانی داشتند چیزی نمی گویم.

البته در ابتدا در حزب اشخاصی نیز مانند سلیمان میرزا و بعضی از نزدیکان و پیروان دکتر ارانی مانند ایرج اسکندری و رادمنش و بعضی کمونیست های قدیم مانند آرداشز آوانسیان و روستا و بقراطی بودند که از دیگران «با سوادتر و با سابقه تر» بودند ولی این فقط در ابتدای حزب و در یکی دو سال اول حزب بود و به زودی عده ای از ما تازه واردها به حزب و سیاست در نتیجه مطالعه و کار در حزب پخته تر و با سوادتر شدیم. در حالی که عده ای از قدیمی ها به همان حال سابق خود باقی ماندند. مثال بارز این نوع «رهبران» آرداشز آوانسیان است که در ابتدای تشکیل حزب ادعای رهبری محض حزب را داشت و مردی دوگماتیک و از نظر سیاسی متوسط بود؛ و به زودی چون کوششی نیز برای اضافه کردن معلومات تئوری و عملی خود نکرد از منبر پیشوایی پایین آمد و به پیروی از کامبخش و کیانوری قناعت کرد (او در شوروی کوتف یعنی اونیورسیتیه کمونیستی شرق میانه را در سال های بیست خوانده بود). وقتی که ما در مجلس چهاردهم نماینده حزب بودیم او کوشش کرد که مرا به قول خودش به دسته «جوانان»

یعنی فراکسیون کامبخش، کیانوری جلب کند ولی من بدون درنگ او را به جای خود نشاندم و موضوع را هم در فراکسیون حزب در مجلس و هم در کمیته مرکزی مطرح کردم. آرداشز هیچ وقت این کار مرا فراموش نکرد و مرا «نبخشید». فراکسیونی که آرداشز آوانسیان ایجاد کرده بود با ورود کامبخش به ایران و به حزب (در ۱۹۴۳) قویتر شد.

گفتم که ورود کامبخش به وسیله علی اوف به حزب تحمیل شد. با ورود کامبخش به حزب و به کمک برادرزنش کیانوری از این تاریخ یک سلسله اقدامات و وقایع در ایران انجام گرفت که نه حزب و نه کمیته مرکزی نه هیأت اجرائیه و نه حتی دبیر حزب از آن اطلاعی داشتند و مستقیماً از طرف این دو نفر ولی با استفاده از تشکیلات حزب و بعضی از کادرهای مورد اعتماد آنها انجام می‌گرفت.

ما از این وقایع و جریانات هنگامی اطلاع یافتیم که همه اعضای گرفتار نشده کمیته مرکزی در سال‌های ۵۰ در مهاجرت در مسکو جمع شدند.

کامبخش فقط سه سال در ایران در حزب ماند (از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶) و بلافاصله بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان ایران را ترک کرد و به همان جایی که از آنجا فرستاده شده بود یعنی نزد باقراوف در باکورفت. من بعضی از این وقایع را برای شما می‌شمارم:

- ۱- قتل احمد دهقان مدیر تهران مصور.

- ۲- قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز که در ایران بسیار محبوب بود زیرا به دربار شاه حمله می‌کرد.

- ۳- تشکیل کمیته ترور از بعضی از افراد حزب و مخفیانه.

- ۴- شرکت کیانوری با واسطه در جریان تیراندازی به شاه.

- ۵- قتل چند تن از افراد ساده و غیرمسئول حزب.

- ۶- قتل حسام لنکرانی یکی از اعضای با وفا و فداکار حزب که برادران او در ایران و در حزب به درستی شناخته شده و محبوبیت داشتند. حسام لنکرانی را به پیشنهاد کیانوری و تصویب اعضای هیئت اجرائیه مقیم تهران به این «بهانه» کشتند که «او از خیلی از اسرار حزب خبر داشت»!!

۷- ایجاد قیام افسران خراسان که اعضای سازمان افسری بودند. این قیام منجر به کشته شدن بعضی از بهترین افسران این سازمان گردید.

۸- ایجاد انفجار در ناو ببر.

ایجاد انفجار هواپیما در قلعه مرغی

مهم این است که بعضی این اعمال ماجراجویانه (اوانتوریستی) موقعی از طرف دسته کامبخش و کیانوری انجام گرفت که حزب توده ایران علنی بود و حتی فراکسیون پارلمانی (هشت وکیل) در مجلس داشت.

به طور خلاصه کامبخش و کیانوری (برادرزنش) یک فراکسیون مخفی در حزب داشتند یعنی حزبی در داخل حزب توده ایران و دستورات باقراوف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی را اجرا می‌کردند. در اینجا باید بگویم که من خوب به یاد دارم که در یکی از جلسات کمیته مرکزی در مسکو من پیشنهاد کردم که کامبخش بین حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان که هنوز مستقل از حزب توده ایران و غالباً در جدال با حزب ما بود یکی را انتخاب کند و از دیگری استعفا دهد. زیرا کامبخش هم عضو کمیته مرکزی توده ایران بود و هم عملاً رهبر واقعی فرقه دموکرات آذربایجان ایران در باکو، و اضافه کردم که کامبخش به دستور باقراوف، که هنوز تیرباران نشده بود، در فرقه فعالیت می‌کند. کامبخش با کمال آرامی و اطمینان جواب داد که «من باید در این مورد با رفیق باقراوف مشورت کنم» برای من واضح بود که این جمله تهدیدی نسبت به من است که سکوت کنم والا با باقراوف سر و کار خواهم داشت. چندی بعد من دوباره پیشنهاد خود را در این موضوع در کمیته مرکزی تجدید کردم در این موقع کیانوری اجازه صحبت خواست و چنین گفت «رفیق کشاورز مسأله‌ای را مطرح می‌کند که به نظر من بسیار مهم است و باید رفقا روشن کنند. رفیق کشاورز می‌گوید که کامبخش عضو فرقه دموکرات آذربایجان به دستور رفیق باقراوف شده است و این مسأله دیگری را به میان می‌کشد؛ و آن مسأله رابطه ما با رفقای شوروی است و این بسیار مهم است و به همین جهت من فوراً نظر خود را در این باره می‌گویم. من عقیده دارم که اگر رفقای شوروی یکی از ماها را صدا کنند و به او بگویند فلان کار را بکن ولی به رفقای کمیته مرکزی

خودت نگو ما باید حرف شنوی داشته باشیم و آن کار را انجام بدهیم. و این مطالب در صورت جلسه کمیته مرکزی حزب در مسکو ثبت شده است. در این جملات یکی اقرار کیانوری به فرمانبری از شوروی و یک تهدید نسبت به من کاملاً دیده می شود به علاوه به این ترتیب کیانوری پای شوروی را در اعمالی که در حزب انجام داده به میان می کشد.

کافی است که شما نطق ها و نوشته های وکلای حزب توده را در مجلس چهاردهم و روزنامه ها بخوانید در این صورت خواهید دید که در حزب ما یک سازمان، یک فراکسیون مخفی وجود داشت که فرمانبر دستورات رژیم استالین، بریا و باقراف بود. در مقابل ۹۹ درصد از اعضای حزب و کادرها، و عده ای از افراد رهبری حزب در ایران با آن که به احترام حزب و کشور لنین و برای آنکه اعتقاد به اصول سوسیالیسم علمی داشتند دوست اتحاد شوروی بودند. به هیچ وجه و تکرار می کنم به هیچ وجه مجریان و عوامل فرمانبر شوروی نبودند؛ و از چنین اتهامی دورند. اینها به هیچ وجه عقیده نداشتند که «اگر شوروی ها کسی را صدا کردند و گفتند فلان کار را بکن و از رفقای کمیته مرکزی خود آن را مخفی کن» باید آن دستور را انجام داد. من در این باره چند نمونه دیگر برای شما می آورم:

در صفحه ۱۳۱ جلد دوم کتاب کی استوان به نام «سیاست مبارزه منفی» قسمتی از نطقی که من در جلسه ۱۹ مهرماه ۱۳۲۴ ایراد کرده ام درج شده است. در این روز ۸۱ نفر از وکلا یعنی اکثریت مجلس لایحه ای به مجلس پیشنهاد کردند که انتخابات برای دوره ۱۵ مجلس تا خروج کامل ارتش خارجی از ایران به تعویق بیفتد این عیناً قسمتی از آن نطق است که برای شما می خوانم:

آقایان نمایندگان. من تصور نمی کنم که هیچ ایرانی باشرفی، که هیچ ایرانی که این افتخار را به خود می دهد که نام ایرانی روی خود بگذارد قبول کند که در مملکت او قشون خارجی، قشون اجانب حتی اگر متفقینش باشند وجود داشته باشد و من آن کسی را که طرفدار اقامت قشون اجنبی در ایران باشد چنان که در دفعه قبل هم در مجلس گفتیم آدم بی شرف و

پستی می‌دانم. (نمایندگان - صحیح است) نه تنها کسی را که وجود قشون اجنبی را در ایران لازم می‌داند بی‌شرف می‌دانم؛ بلکه هر کسی را که برخلاف مصالح مملکت و ملت با اجانب سر و سری داشته باشد، از آنها پول بگیرد - و در این مجلس هم هستند - و نوکر و مزدور آنها است او را هم بی‌شرف می‌دانم (نمایندگان - صحیح است) و هستند در این مملکت از ۱۵۰ سال قبل خانواده‌هایی که مزدور اجنبی هستند.

نایب رئیس - آقای دکتر از موضوع خارج نشوید. دکتر کشاورز - آقای ملک مدنی اگر اکثریت مجلس اجازه بدهد من به عنوان مخالف با این طرح صحبت بکنم صحبت می‌کنم و اگر اجازه ندهد از این مجلس می‌روم... نایب رئیس - صحبتتان را بفرمایید اما از موضوع لایحه خارج نشوید.

چند بار و از آن جمله در این موقع نایب رئیس مجلس و نمایندگان اکثریت کوشش کردند که از صحبت من جلوگیری کنند تا آنجا که من گفتم:

من یک نفر با تمام هو و جنجال در مجلس شورای ملی در اینجا می‌ایستم و صحبت خودم را می‌کنم و اگر بنا بشود که از اینجا که بیرون رفتم مرا بکشند حرفی را که به عقیده من به صلاح مملکت و ملت است من در اینجا خواهم زد...

بالاخره نمایندگان اکثریت ساکت شدند و من این طور ادامه دادم:

... بعد از تذکر این مطلب که به هیچ وجه هیچ ایرانی با شرف - که من هم خود را یک ایرانی با شرف می‌دانم - موافقت با این نخواهد کرد که قشون اجنبی حتی متفقین ما در ایران باقی بمانند. اجازه بدهید من کمی راجع به رابطه‌مان با متفقینمان صحبت کنم.

دوباره مجلس را برای اینکه من حرف نزم شلوغ کردند و دوباره پس از رد و بدل جملات مختلف مجلس ساکت شد و من ادامه دادم:

... برای خاطر این من این مطلب را می‌گویم تا مقابل نمایندگان بی‌غرض

مجلس معلوم شود که هر رابطه یا علاقه‌ای را نسبت به یک دولت دیگر نمی‌شود اجنبی‌پرستی نام گذاشت... بنابراین اگر عده‌ای، اگر نماینده‌ای در بین سیاست‌های خارجی مختلف صلاح ملت خود بدانند که علناً از یک دوستی و سیاستی پشتیبانی کنند او را نمی‌شود اجنبی‌پرست گفت (نمایندگان - صحیح است) بی‌شرف است آن کسی که بگوید او مزدور خارجی است.

هاشمی - حدودی هم دارد. www.tabarestan.info تبرستان
 دکتر کشاورز - حدودی هم دارد آقای هاشمی. حدودش این است که دوستی نسبت به یک دولت خارجی باید در کادر منافع ملت ایران و تمامیت میهن ما محفوظ باشد یعنی این دوستی باید تا آنجایی باشد که ایران مال ایرانی باشد و تمامیت آن محرز و منافع ملت ایران محفوظ باشد (نمایندگان - صحیح است) و بنده اضافه می‌کنم که برای این دوستی آن کسی که طرفدار آن دوستی است پول نگیرد و مقام هم نگیرد. (نمایندگان - صحیح است. البته)... آقای هاشمی وطن‌پرست کسی است که روابط سیاسی خود را با خارجیها در کادر منافع ایران و استقلال ایران و تمامیت ارضی ایران محدود کند....

نمایندگان اکثریت مجلس بالاخره حرف مرا که راجع به قرارداد ۱۹۱۹ و سیدضیاءالدین و کودتای سوم اسفند و سردار سپه حقایقی را یادآور می‌شدم قطع کردند و نایب رئیس مجلس رأی گرفت که من حق حرف زدن در آن جلسه نداشته باشم و اکثریت به این قانون‌شکنی رأی داد و مرا از حق ادامه صحبت محروم کرد. من تنها کسی نبودم که در حزب توده ایران چنین نظریه‌ای راجع به روابط با خارجیها داشتم. به جرأت می‌گویم که اکثر نمایندگان حزب در مجلس و اکثر قریب به تمام کادرها و افراد حزب چنین نظر و عقیده‌ای داشتند. ولی بعضی دیگر از افراد رهبری و نمایندگان مجلس مانند کامبخش و آوانسیان و کیانوری درست نظری در نقطه مقابل این نظر داشتند. مثلاً در همان موقع و روی همین مسأله خروج قشون خارجی از ایران در مجله

«مردم» برای روشنفکران به امضای کیانوری چنین نوشته شده:

... موضوع تخلیه ایران از قوای متفقین یکی از مسائل حیاتی و بسیار بااهمیت کشور ما به شمار می‌رود و به هیچ وجه جایز نیست که درباره آن با احساسات بچه‌گانه قضاوت کرد... همانطوری که در زمان جنگ احتیاجات نظامی ایجاد می‌کرد که در سرحدات کشورهای بزرگ تکیه‌گاهی به دست دشمن نیفتد امروز هم که جنگ سیاسی جای جنگ نظامی را گرفته این اصل کلی استوار می‌ماند. برای اینکه ارتش‌های انگلیس و شوروی ایران را تخلیه نمایند باید این دو دولت مطمئن شوند که در ایران تکیه‌گاهی بر علیه آنها ایجاد نخواهد شد... شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنان نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند...

جنگ تمام شده بود. چنان که می‌بینید توضیح بیشتر در مورد این دو نظر مخالف لازم نیست. این مقاله کیانوری در صفحات ۲۸۸ تا ۲۳۰ کتاب «جامی» به نام «گذشته چراغ راه آینده است» چاپ شده و در اختیار شما می‌گذارم.

نمونه دیگر اواخر بهار ۱۹۴۵ بود و کامبخش خیلی کم در مجلس صحبت می‌کرد. اجازه صحبت خواست و تقریباً چنین گفت:

اگر دولت و بعضی از فراکسیون‌های مجلس می‌خواهند مبارزه را از صفحات روزنامه‌ها و مجلس و محافلی که صحبت می‌کنند و بحث می‌کنند به خارج برده و شکل مبارزه را تغییر بدهند ما حاضر هستیم.

آن روزها ما وکلای توده‌ای نفهمیدیم چرا کامبخش چنین «اولتیماتومی» به دولت و مجلس داد و این طور صحبت کرد. حزب تصمیم نگرفته بود که به اصطلاح هل من مبارز بگوید و اعلان جنگ به دولت و مجلس بدهد. ما یک حزب علنی داشتیم و فراکسیون با ۸ نماینده در مجلس و این به هر حال از جنگ و در نتیجه مخفی شدن بهتر بود. یکی دو ماه بعد قیام افسران خراسان انجام گرفت که تحت نظر کامبخش و به طور قطع به دستور نمایندگان باقراف در ایران تنظیم شده بود. کمیته مرکزی از این کار خبر نداشت. بعدها

کامبخش در مسکو کوشش کرد که این کار را به گردن ایرج اسکندری بیندازد ولی موفق نشد، در حقیقت این کار یک پرووکاسیون بود که به قیمت جان ۷ تن از بهترین افسران سازمان نظامی در گرگان تمام شد. چنان که می‌بینیم در نتیجه خطاها و خیانت یک فراکسیون فعال در رهبری حزب، فراکسیونی که مجری دستورات مقامات خارجی بود از طرفی و بی‌حالی و بی‌توجهی، چشم‌پوشی و همچنین اپورتونیزم عده‌ای دیگر از افراد رهبری در حقیقت دو حزب، دو رهبری دو سیاست در حزب توده ایران در زمان فعالیت علنی آن در ایران وجود داشت. حزب توده ایران به یک بدن قوی و سالم شبیه بود که به وسیله یک مغز کوچک و بیمار و گرفتار شده در گمی هدایت شود. اگر این خیانت‌ها، این فراکسیون مخفی داشتن، این دودستگی در رهبری وجود نداشت بدنه حزب بهتر کار می‌کرد. رهبری مسائل و وقایع را صحیح‌تر آنالیز می‌کرد و بهتر و مؤثرتر عمل می‌کرد.

حالا البته شما حق دارید به من بگویید: دکتر کشاورز شما هم در دوستی نسبت به اتحاد شوروی زیاده‌روی کردید. اتحاد شوروی زمان استالین، بریا و باقراف: تردید نیست که این ایراد شما وارد است. ولی نباید فراموش کنید که من و امثال من یعنی ۹۸ درصد اعضای حزب تازه‌کار و بی‌تجربه در کار سیاسی و در حزب بودیم. من در ۱۹۴۱ از پشت میز مطب بدون کوچکترین اطلاع و سابقه حزبی و مبارزه سیاسی وارد حزب شدم. کافی است که به بیوگرافی که کمیته مرکزی حزب در مجله «مردم برای روشنفکران» چاپ و منتشر کرده مراجعه کنید که چنین نوشته‌اند:

... دکتر کشاورز نمونه برجسته‌ای از جوانان و روشنفکران ایرانی است که تنها در اثر نهضت توده‌ای بزرگ ما پا به دایره سیاست و حزب و امور اجتماعی گذارده‌اند. او که در نطق سه ساعت و نیم خود در زمان کابینه حکیمی درباره دستگاه حاکمه بیست ساله این‌طور قضاوت کرده است... «آنچه را که برای ملت ایران انجام شده است می‌توان در سه کلمه خلاصه کرد فقر، جهل و ترس. این است آنچه که طبقه حاکمه ایرانی برای ملت ایران به جا گذاشته است.» چنین شخصی در سرتاسر دوران بیست ساله

نه تنها در سیاست دخالت نداشته؛ بلکه به قول خود او اصولاً از آن چیزی نمی‌فهمیده... تنها نهضتی که حزب ما در ایران به وجود آورده بود او و هزاران نفر از جوانان و روشنفکران امثال او را از آن دنیای تاریکی و ابهام نجات داد و در صف واحد تشکیلات ما و در پرتو پشتکار و جدیت خود آنان به بلندترین مقامات و حتی عضویت کمیته مرکزی نیز ارتقائشان داد... پدر او که در صدر مشروطیت از مشروطه‌خواهان به نام بود. در وقتی که دکتر دو سال پیش نداشت در محوطه مجلس شورای ملی درگذشت... فقط تحصیل او در رشته بیماریهای کودکان بود که از همان آغاز کار به او اجازه می‌داد با باز کردن یک مطب بتواند زندگی خود را اداره کند. تخصص او در این رشته به زودی کار او را بالا برد و یک سال بعد به ریاست اولین بیمارستان کودکان ایران که خود او مؤسس و بانی آن بود برگزیده شد... بی‌اطلاعی او از سیاست و دور بودن از همه این جریان‌ها در دوران گذشته به او اجازه داد که تحصیلات خود را در رشته خویش کامل کند و حتی خود او در یادداشت‌های زندگی‌اش می‌نویسد «موقعی فقط به صرف معرفیتی که به دست آورده بودم مرا به بالین کوچکترین فرزند شاه سابق (حمیدرضا) که در آن موقع هفت سال داشت و دیفتری گرفته بود بردند و او را معالجه کردم...» از آن پس او مثل یک فرد ساده وارد حزب شد. کارت عضویت او شماره ۱۵۰ دارد. بعد از این دکتر کشاورز که از افراد استثنائی طبقات متوسط و پایین جامعه ایران بود که توانسته بود دانشگاهی را ببیند و به اروپایی برود قبل از همه چیز در فکر نژاد طبقاتی افتاد که از میان آنان برخاسته بود. او یک عضو فعال حزب شده بود... او که نه تنها عضو ۵۳ نفر نبود و قبل از شهریور ۲۰ به زندانی نیفتاده بود، اکنون نه تنها وزیر فرهنگ مملکت ما است؛ بلکه عضو کمیته مرکزی و عضو سیاسی حزب مرفعی ما است... در ابتدای تشکیل حزب ما کار به این آسانی‌ها نبود. چه بسا ماه‌ها که کرایه اندک

کلوپ حزب به تأخیر می‌افتاد صدای صاحب ملک به آسمان می‌رفت و چه بسا بسیار روزها که کاغذ روزنامه‌های ما به خرج افراد کمیته مرکزی راه می‌افتاد. دکتر کشاورز در آن دوران‌ها کمک‌های ذی‌قیمتی به اداره حزب ما کرده است. رفقای ما فراموش نخواهند کرد که او پس از پنج ساعت طبابت، شب به حزب می‌آمد و گاهی تمام جیب‌های خود را که محصول کار روزانه‌اش بود روی میز کمیته مرکزی می‌ریخت و هر چه در بساط داشت تقدیم می‌کرد... دکتر کشاورز، از اولین کنفرانس ایالتی تهران که از میان خود اعضای کمیته ایالتی و کمیته مرکزی را جمعاً انتخاب کرد تا کنون عضو کمیته مرکزی حزب ما است. در دوره چهاردهم از بندر پهلوی به نمایندگی انتخاب شد و در مجلس چهاردهم بهترین حریف وکلای ننگین اکثریت بود. قدرت بیان او و بیشتر از آن خونسردی تحسین‌آمیز او در قبال دسایس عصبانیت‌آور اکثریت فاسد مجلس چهاردهم بیش از همه جلب توجه کرده بود. نطق معروف او بر علیه دومین کابینه ساعد، نطق او در کابینه اول حکیمی که در مدت سه ساعت و نیم و در یک مجلس ادا شد، از معروفترین نطقهای این دوره مجلس است^۱ سخنرانی او بر علیه کابینه صدرالاشراف در حالی که با سر و دست شکسته^۲ خود را به پشت تریبون مجلس رسانده بود، همه را به تعجب واداشته و به سخت‌جانی و مقاومت او همه تحسین می‌کردند. بی‌شک او در مفتضح کردن سیاست ننگین اکثریت دوره چهاردهم سهم بزرگی داشته است. اگر در دوران حکومت صدر توجه مخالفین ما بیش از همه به او جلب شده بود در خانه‌اش نارنجک افکندند و در خیابان، در حالی که نماینده مجلس و

۱. این نطق‌ها قبلاً نوشته نشده بود. دکتر کشاورز فقط رئوس مسائلی را که می‌خواست مطرح کند روی کاغذ کوچکی می‌نوشت. ش.و.

۲. هنگامی که وکیل مجلس بود به دستور حکومت یک دسته سرباز به فرماندهی سرکرد زرین نعل در خیابان فردوسی نزدیک کلوپ حزب او را در میان گرفته و با سرنیزه و ته تفنگ مدتی زدند و زخمی کردند، سر و دست او را شکستند تا بی‌هوش شد و فقط عده‌ای از زنان کارگر با سربازان درآویختند و او را نجات دادند. ش.و.

مصون از هرگونه تعرض بود به او اهانت کردند و با سرنیزه و ته تفنگ مضروبش ساختند. و سه بار به قصد سوزاندن خانه و مطبخ توطئه چیدند. همه به خاطر رل مهمی بود که او در مفتضح کردن سیاست اکثریت منفور دوره چهاردهم دست داشت. دکتر کشاورز مردی حراف، زیرک، خوش مشرب و در نطق‌های خود زبردست و جلب‌کننده است. در تمام مصاحبه‌هایی که خبرنگاران خارجی با او کردند؛ و در تمام اظهارات خود درباره حزب ما هیچ‌وقت نگذاشته است طرف به ضرر حزب ما چیزی از دهان او بیرون بیاید و همیشه طرف خود را با زیرکی و هوشیاری کامل مجاب کرده است. اینکه او هیچ‌وقت مغلوب احساسات و عواطف خود نمی‌شود؛ و هرگز در بحث و مشاجره عصبانی نمی‌گردد بزرگترین حربه‌ای است که در دست حزب ما بر علیه مخالفین ما و مطمئن‌ترین وسیله‌ای بود برای از بین بردن اکثریت مجلس چهاردهم...

عذر می‌خواهم از این که این سطور را که راجع به من حزب منتشر کرده برای شما می‌خوانم. من تنها نبودم که از میان اعضای جوان و تازه وارد به حزب و به سیاست با چنین فداکاری و جدیت در حزب فعالیت می‌کردیم. تاریخ حزب توده ایران و میهن ما به وضوح نشان داد که عده زیادی از رفقای ما تا پای جان در مقابل دشمنان ایستادند و از افکار و عقاید خود و منافع اکثریت ملت ایران دفاع کردند. چیزی در زندان‌ها بروز ندادند و کسی را معرفی نکردند. در تاریخ ایران معاصر هیچ حزبی این قدر مردان از جان گذشته و شهید نداشته و ندارد. من خواستم فقط نشان بدهم - و این را از زبان خود کمیته مرکزی - با چه شوق و ذوقی با چه از خودگذشتگی ۹۰ درصد افراد و کادرهای حزبی که مانند من برای اولین بار به حزب و سیاست وارد شده بودند برای خدمت به حزب یعنی به مردم ایران فعالیت می‌کردند. اجازه بدهید که این را هم بگویم که من در همین سال‌های اول، گذشته از کمک مادی به حزب که کمیته مرکزی نوشته، مدتی زندگی دو نفر از رفقای کمیته مرکزی ما را که تمام وقتشان صرف کار حزبی می‌شد داوطلبانه تأمین می‌کردم، و این اولین باری است در عمر چهل ساله حزبی من که این

مطلب را فاش می‌کنم. همه می‌دانند که من ارث و ثروت خانوادگی نداشتم، پدرم یکی از انقلابیون زمان مشروطیت و نماینده مجلس شورای ملی از بندر پهلوی ورشت بود. و در دوره دوم مجلس در خود مجلس فوت کرد هنگامی که من دو سال بیش نداشتم. کودکی من به سختی گذشت؛ و کمکی که من به حزب اعمال می‌کردم ثمر کار روزانه و طبی من بود. حالا مستقیماً جواب سوال شما را راجع به دوستی خود با اتحاد شوروی می‌دهم. دکتر مصدق قهرمان ملی ایران، قهرمان ملی کردن صنعت نفت ایران، مرد سیاسی و با تجربه، با شرف، وطن‌پرست و درستکار که بیش از چهل سال تجربه مبارزه سیاسی پشت سر داشت در مجلس چهاردهم درباره اتحاد شوروی چنین گفت:

همانطوری که در گذشته مشاهده کردم تردید ندارم که اگر اتحاد شوروی از صحنه روابط بین‌المللی ما خارج بشود برای ما نفس کشیدن حتی در هوای آزاد مشکل خواهد بود.

یا این جملات: ... اگر سیاست اتحاد شوروی نبود، اگر معاهده ایران و شوروی ۱۹۲۰ نبود، اگر آنچه اتحاد شوروی کرد نبود من قسم می‌خورم که معاهده وثوق‌الدوله لغو نمی‌شد...

... (منظور معاهده ۱۹۱۹ است که از طرف انگلیسی‌ها و به کمک مزدورانشان، وثوق‌الدوله، - رئیس‌الوزراء و نصرت‌الدوله فیروز - وزیر خارجه به ایران تحمیل شد و ایران را به یک مستعمره واقعی انگلستان تبدیل می‌کرد).

حتی یک مرد سیاسی، وطن‌فروش و مزدور انگلستان یعنی سیدضیاءالدین که مدافع سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ بود وقتی که از شوروی صحبت می‌کرد از این کشور تعریف می‌کرد.

من برای شما سخنان او را به شاهزاده مظفر فیروز (فرزند نصرت‌الدوله و مدافع این قرارداد که در زمان وزارت خارجه‌اش در کابینه وثوق‌الدوله این قرارداد به ایران تحمیل و امضاء شد) نقل می‌کنم. سیدضیاءالدین در مصاحبه‌ای که با مظفر فیروز^۱ به عمل آورد و

۱. مظفر فیروز ابتدا به فلسطین رفته و سیدضیاء را به ایران آورد و روزنامه «رعد امروز» را تأسیس کرد

در روزنامه «اقدام شماره ۸۱۶۶ بهمن ۱۳۲۱» چاپ شده - هنگامی که مظفر فیروز به فلسطین رفته بود و سید را با سلام و صلوات از فلسطین به ایران آورد تا سید بتواند به نفع انگلستان دوباره خدمت کند می‌گوید:

... لنین و رؤسای انقلاب روسیه از نظر زبان و عقاید سیاسی و خواص و عادات ایرانی نبودند اما آن چرا که آنها به ایران دادند آنچه را که آنان به نفع ایران انجام دادند هیچ پادشاه ایرانی، هیچ رهبر سیاسی ایرانی، هیچ وزیر ایرانی، هیچ وکیل مجلس ایران و هیچ نویسنده ایران در تمام تاریخ ایران برای ایران نکرده... وقتی که لنین در پتروگراد بود من هم در آنجا بودم لنین گفت «من معاهده کاپیتولاسیون با ایران را لغو می‌کنم» و من به

→

(روزنامه سید ضیاءالدین در زمان قرارداد ۱۹۱۹ «رعد» نام داشت و پراز مداحی از قرارداد ۱۹۱۹ و دفاع از منافع انگلستان بود) در روزنامه رعد امروز مظفر فیروز فحش و حمله مفصل به حزب توده ایران و حتی به دکتر مصدق نثار کرده که موجود است.

پس از شکست سیدضیاءالدین که دکتر مصدق و حزب ما در آن رل اساسی را ایفا کردند مظفر فیروز در کنار قوام سر در آورد و جز در دوران کوتاهی که فرقه دموکرات آذربایجان وجود داشت با هم به سرکوبی حزب ما پرداختند. همه اعضای حزب و روشنفکران و مردم ایران این جریانات را به خاطر دارند اما امروز همین مظفر فیروز با شوهر عمه‌اش، کیانوری دبیر و فعال مایشاء حزب توده ایران در مهاجرت و با رهبری حزب «همکاری» می‌کنند. این مرا به یاد همکاری این رهبری حزب با سبهد بختیار جلاد معروف می‌اندازد. همه می‌دانند که بختیار موسس رئیس ساواک بود و وحشیانه حزب ما را سرکوب کرد، بهترین، پاک‌دامن‌ترین و شریف‌ترین افسران ایرانی را تیرباران و زندانی کرد. و با شکنجه‌های غیر انسانی و تحمل‌ناپذیر افراد و کادرهای حزبی را دسته دسته وادار به تسلیم و همکاری کرد. درباره این شکنجه‌ها رفیق شهید و قهرمان ما روزبه در نامه‌ای که به پلنوم چهارم وسیع کمیته مرکزی نوشته بود و این رهبری نمی‌خواهد و نمی‌تواند آن را چاپ کند زیرا نامه رفیق روزبه این رهبری را برای همیشه محکوم و ننگین معرفی کرده، این شکنجه‌ها را چنین توصیف می‌کند: (این شکنجه‌ها برای قوا و قدرت یک انسان غیرقابل تحمل است...) اینجا به یاد می‌آید که نویسنده ایتالیایی اورینافالاجی در کتاب خود «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» می‌نویسد: «... اگر تو می‌توانستی بفهمی که انسان نمی‌تواند شکنجه‌های جسمی امروزی را تحمل کند آن وقت می‌فهمیدی من چرا اقرار کردم بدان که چون انسان نمی‌تواند شکنجه‌های روحی را تحمل کند نیز اقرار می‌کند... گاهی روح انسان مانند جسم او گریه می‌کند...» رفیق ما روزبه در نامه خود، سالها قبل همین نظریات را ابراز کرده. وقتی بختیار جلاد روی حسابه‌های شخصی با شاه به هم زد و در بغداد شروع به فعالیت کرد رهبری حزب در مهاجرت شروع به همکاری با او کرد. به خاطر دارم که همان وقت نامه‌های به همان دوستان مهاجرم نوشتم و در این نامه‌ها گفتم به فرض اینکه بختیار موفق به کنار زدن شاه بشود او است که قوی خواهد بود. زیرا ارتش را در اختیار خواهد داشت. حزب چه فایده‌ای از این کار خواهد برد؟ این رفقا هنوز زنده‌اند.

آنها اعتقاد داشتم... من اطمینان داشتم که لنین و رؤسای انقلاب روسیه به وعده خود وفا خواهند کرد...

بار دیگر در مجلس شورا در مقابل دکتر مصدق سید ضیاء گفت
... آقایان افتخار امضای معاهده ایران و شوروی مال من است...

ملاحظه کنید آن گفته دکتر مصدق سیاستمدار پیر و باشرف و این گفته سیدضیاء و سیاستمدار پیر و مزدور انگلستان است. اما ما در زمان امضای این قرارداد شاگرد مکتبی بودیم و در زمان دیکتاتوری رضاشاه ابتدا در دارالفنون تهران درس خوانده و بعد به اروپا برای تحصیلات عالی از طرف دولت اعزام شدیم. در چنین شرایطی چگونه ممکن بود که ما تازه کارها نسبت به کشور لنین و انقلاب کبیر اکتبر نظری غیر از نظر امثال دکتر مصدق یعنی جز تحسین و احترام داشته باشیم؟ من امروز هم حرفهای دکتر مصدق را راجع به اتحاد شوروی درست می دانم.

خلاصه، اکثریت کمونیستهای ایران و پیروان دکتر ارانی - نسل دوم کمونیستهای ایران - که فعالیتهای خود را در حزب توده ایران شروع کردند اکثریت کمونیستهایی که نسل اول کمونیستهای ایران را تشکیل می دادند و به دست استالین در مهاجرت کشته شدند. یا در ایران مانده و در زندان رضاشاه و یا در تبعید بودند؛ همه مردانی شریف، از خودگذشته و میهن پرست بودند؛ و دوستی و علاقه آنها به اتحاد شوروی بر اساس اعتقاد آنان و وطن پرستی و انسان دوستی آنان بود. آنان جداً معتقد بودند که بدین ترتیب از منافع ملت ایران دفاع می کنند.

خلاصه، برای اینکه موقعیت حزب توده ایران و قدرت آن را در ماههای قبل از تیراندازی به شاه تعریف کنیم باید گفت که در این زمان حزب توده ایران این قدرت را نداشت که پس از کشته شدن شاه حکومت را در دست بگیرد زیرا فرقه دموکرات آذربایجان سرکوب شده بود، حزب از انشعاب صدمه دیده بود. و بعلاوه حکومت ایران و ارتجاع پس از شکست آذربایجان سازمان حزب را به شدت سرکوب می کردند.

از کشتن شاه تنها رزم آرا که ارتش را در دست داشت استفاده می کرد.

س - درباره فرقه دموکرات آذربایجان زیاد چیز نوشته شده. ارتباط حزب توده ایران

با وقایع آذربایجان چگونه بوده است؟ مناسبات بین این دو حزب چطور بود؟

ج - فرقه دموکرات آذربایجان در زمان رئیس‌الوزرای صدرا لاشراف تشکیل شد. صدر مردی شدیداً مرتجع بود و سازمان‌های حزبی ما را در تهران و ولایات به شدت سرکوب کرد. در جوانی صدر قاضی شرع بود و در محکوم ساختن عده‌ای از انقلابیون مشروطیت مانند ملک‌المتکلمین، صور اسرافیل، یحیی میرزا (پدر ایرج اسکندری) به مرگ و کشتن آنها در باغ شاه دخالت داشت. این محکومیت‌های سران مشروطیت ایران در آن زمان به فرمان و به دستور یکی از بزرگترین مجتهدین آن روز، مجتهد معروف و متنفذ دربار قاجاریه صورت می‌گرفت. این مجتهد معروف - یکی از پیشوایان مسلمانان شیخ فضل‌الله نوری نام داشت و پدر بزرگ کیانوری دبیر فعلی حزب نوده ایران در مهاجرت است. پس از فتح آزادیخواهان و استقرار مشروطه در ایران شیخ فضل‌الله نوری محاکمه و محکوم به اعدام و به دار آویخته شد. عده کسانی که در این زمان محکوم به اعدام شده‌اند واقعاً کم بود و فقط چند تن از [...] آنها محکوم به مرگ شدند.

جریان این واقعه را در کتاب مستشرق معروف ادوارد براون درباره انقلاب مشروطیت ایران و در «تاریخ مشروطیت ایران» و «تاریخ هجده ساله آذربایجان، نوشته مورخ شهیر ایرانی، کسروی می‌توان مطالعه کرد. مطالعه این جریان، انسان را به فکر وامی‌دارد زیرا شیخ مهدی نوری، پسر شیخ فضل‌الله و پدر کیانوری در روز اعدام پدر در کنار جوبه دار حرکتی کرد که از نظر عواطف انسانی بسیار تعجب‌آور است. او در پای جوبه دار به جلاد برای کشتن پدر کمک کرد؛ و بعدها خود او در تهران در یکی از خیابان‌ها، شبانه کشته شد و قاتل او پیدا نشد. صحبت از صدر بود که سازمان‌های حزبی و تمام سازمان‌های دموکراتیک ایران را وحشیانه سرکوب می‌کرد. تا راه را برای دیکتاتوری شاه و تحکیم موقعیت کمپانی انگلیسی نفت جنوب صاف کند. من از شرح جزئیات صرف نظر می‌کنم.

روز قبل از اعلام تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، کمیته مرکزی حزب در منزل جلسه داشت. زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم و کلوپ حزب در اشغال سربازان بود.

در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود و در حدود ساعت ۶ عصر اصغر شوهر مرا صدا کرد و گفت آقایی به نام پادگان از تبریز آمده و با شما کار فوری دارد. پادگان دبیر تشکیلات ایالتی حزب در آذربایجان بود. من از اتاق خارج شدم و پادگان به من گفت: من همین حالا از تبریز رسیده‌ام و پیغام خیلی فوری برای کمیته مرکزی دارم و نمی‌دانم کجا می‌توانم رفق را پیدا کنم.

جواب دادم اتفاقاً جلسه کمیته مرکزی در خانه من تشکیل شده و همه اینجا هستند و او را وارد اتاق جلسه کردم. او چنین گفت: تبرستان
www.talabestan.info
من از تبریز حالا رسیده‌ام و فوری باید برگردم. من آمده‌ام به شما اطلاع بدهم که فردا تمام سازمان حزب ما در آذربایجان از حزب توده ایران جدا شده و با موافقت رفقای شوروی به فرقه دموکرات آذربایجان که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد، می‌پیوند.

شما می‌توانید نزد خود مجسم کنید چه ضربه‌ای به همه ما وارد شد. و چه حالی به ما دست داد. ما خواستیم با پادگان صحبت و بحث کنیم ولی چند دقیقه بعد او از جای بلند شد و گفت من با اختیار بحث فرستاده نشده‌ام من فقط آمده‌ام به شما خبر بدهم و خداحافظی کرد و رفت برای اینکه صبح در موقع اعلام تشکیل فرقه دموکرات در تبریز باشد.

مذاکره و بحث طولانی در این باره شد و بالاخره تصمیم گرفتیم که نامه‌ای به حزب کمونیست اتحاد شوروی بنویسیم و به آنها بفهمانیم که کاری را که می‌کنند هم به حزب توده ایران و هم به اتحاد شوروی زیان می‌رساند. از ۱۵ نفر عضو کمیته مرکزی حتی یک نفر اظهار موافقت با کاری که می‌شد نکرد، یا جرأت ابراز موافقت نکرد.

بعدها در مهاجرت در مسکو که بسیاری از اسرار بعضی از رهبران افشا شد وقتی که دانستیم کامبخش در مدت سه سال اقامتش در ایران و در حزب چه کارها کرده برای من یقین حاصل شد که کامبخش از تمام جریان آذربایجان قبل از تشکیل آن (مانند قیام خراسان) به وسیله عمال باقراوف در تهران مطلع شده بود و حتی شاید در تهیه این جریان وارد بود. به خصوص که بلافاصله پس از شکست آذربایجان در حالیکه همه ما

در وضع نیمه مخفی زندگی می‌کردیم. کامبخش از ایران به شوروی رفت و به کمیته مرکزی با عجله اطلاع داد که تمام مسئولیت‌های حزبی خود را به کیانوری که به گفته او تنها کسی بود که وارد تمام جریانات بود تحویل داد.

به هر حال نامه‌ای که بنا بود به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به عنوان اعتراض نوشته شود، نوشته شد، و من خوب به یاد دارم که ایرج اسکندری مأمور نوشتن این نامه شد و پس از قرائت و تصویب آن در کمیته مرکزی ارسال شد ولی هیچ وقت جواب این نامه نرسید.

بقیه وقایع آذربایجان و تشکیل فرقه را همه می‌دانند، فردای آن روز تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان اعلام شد و سازمان حزب توده ایران در آذربایجان به این فرقه پیوست. اگر اشتباه نکنم بقراطی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران در جشن افتتاح فرقه در تبریز نطقی ایراد کرد، بدون اجازه کمیته مرکزی حزب.

تردید نیست که در مدت ۲۰ سال مردم آذربایجان مانند مردم تمام ایران و حتی بیش از مردم سایر نقاط ایران مورد فشار و ظلم و حتی تحقیر حکومت رضاشاه بودند. تمام شرایط یک انقلاب و یک شورش همه مردم ایران فراهم بود ولی پلیس و ژاندارمری و ارتش رضاشاه و شاه فعلی با کمال قساوت و خشونت هر نوع عدم رضایت و سرکشی مردم ایران را سرکوب می‌کردند. در آذربایجان حضور ارتش سرخ و موافقت به کمک آنها با قیام مردم آذربایجان باعث شد که پلیس و ژاندارمری و به خصوص ارتش نتواند به ضرب گلوله این عدم رضایت و قیام را به خون کشیده و خاموش کند.

حزب توده ایران به تدریج از فرقه دموکرات و تقاضاهای مشروع آن پشتیبانی کرد. حزب ایران نیز که از عده‌ای از روشنفکران میهن‌پرست که بعدها همکاران نزدیک و باوفای دکتر مصدق شدند تشکیل شده بود از تقاضای مشروع فرقه پشتیبانی کرد. عده زیادی از روزنامه‌ها از روشنفکران مؤثر در سیاست، از نمایندگان مجلس شورای ملی حق را به فرقه دموکرات آذربایجان دادند و از آن پشتیبانی کردند. جراید آن روز ایران حتی جراید مرتجع شاهد این مدعا و پر از طرفداری از تقاضای مشروع آذربایجان و لزوم تعمیم این اصلاحات به تمام ایران هستند.

فرقه دموکرات آذربایجان با شور و شعفی که در مردم ایران، در آزادیخواهان ایران در مخالفین رژیم استبدادی ایجاد کرده بود می‌بایستی به طور واضح خود را از آذربایجان شوروی و شک اینکه امکان جدایی آذربایجان از ایران به وجود آید به دور نگه داشته؛ و خیلی بیشتر از آنچه گفت و کرد نشان می‌داد که نهضت آذربایجان جزئی از نهضت آزادی مردم ایران است و همیشه در واحد ایران مستقل و آزاد باقی خواهد ماند. صحبت ما نمایندگان توده‌ای مجلس شورای ملی و نوشتجات ما شاهد است که نود درصد افراد حزب توده ایران جز این فکر نمی‌کردند. فرقه دموکرات آذربایجان با منظور داشتن اختلاف زمان می‌بایستی راهی را بیساید که ستارخان‌ها، و خیابانی‌ها پیمودند و هر روز بر روی این اصل اساسی تأکید کند که آذربایجان جز لاینفک ایران است. اگر چنین شرایطی مراعات می‌شد و اگر به خصوص اتحاد شوروی همسایه قوی و بزرگ ایران درخواست استفاده از نفت شمال را نمی‌کرد و علناً اعلام می‌کرد که او در همسایگی خود ایرانی مستقل از دخالت هر اجنبی آزاد و دموکراتیک می‌خواهد و بس، و نظری به آذربایجان ایران و نفت ایران ندارد و حاضر است هر گونه کمکی بدون شرط به ایران برای استفاده از منابعش بکند (کمکی که بعدها به شاه و نه به مردم ایران کرد و می‌کند) البته امروز اوضاع ایران این نبود که هست.

شوروی‌ها بالاخره نهضت آذربایجان ایران را تنها گذاشتند و رفتند در نتیجه شانزده هزار نفر از فرزندان آذربایجان ایران به دست ارتش ایران به قتل رسیدند. قسمتی از رهبری فرقه دموکرات آذربایجان به شوروی (باکو) مهاجرت کرد و بقیه یا تسلیم شدند یا به زندان و شکنجه و اعدام محکوم گردیدند. این باید برای همه نهضت‌های آزادیبخش و برای همه احزاب و میهن‌پرستان و انسان‌دوستان درس عبرتی باشد که «با طناب دیگران به چاه نروند».

در اینجا اجازه بدهید واقعه‌ای را برای شما شرح بدهم. این واقعه از طرفی نشان می‌دهد که نظر و رفتار رهبران شوروی نسبت به آذربایجان ایران و رهبران فرقه دموکرات چگونه بود و از طرف دیگر شخصیت بعضی از رهبران فرقه دموکرات آذربایجان ایران و به خصوص پیشه‌وری را روشن می‌کند.

در یک میهمانی شام که به افتخار پیشه‌وری و رؤسا و افسران ارتش فرقه دموکرات آذربایجان ایران در باکو از طرف باقراف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی داده شد باقراف ضمن نطق خود گفت:

بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که به اندازه کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تأکید نکرد.

چند نفر از افسران ایرانی که به فرقه پیوسته بودند و در این میهمانی شرکت داشتند برایم تعریف کردند که پیشه‌وری در نطق جوابیه که به عنوان لیدر فرقه پس از باقراف ایراد کرد چنین گفت:

برعکس نظر رفیق باقراف من عقیده دارم که بزرگترین اشتباه ما و علت شکست نهضت ما این بود ما به اندازه کافی روی وحدت خدشه‌ناپذیر آذربایجان ایران با ایران، روی وحدت و همبستگی ما به تمام ایران و مردم آن و جدایی‌ناپذیر بودن آذربایجان ایران از ایران تأکید نکردیم.

کسانی که مانند من پیشه‌وری را از نزدیک شناخته‌اند، می‌دانند شخصیت و شهامت او چنان بود که برای ابراز حقیقت و اظهار عقاید خود از کسی ترس و باک نداشت. باقراف آشفته و متغیر شد و خطاب به پیشه‌وری گفت: «اوتورکیشی» یعنی مردک بنشین و به این طریق به پیشه‌وری توهین کرد. پیشه‌وری مرد آزاده‌ای بود بعد از این واقعه چه گفتگوهایی رخ داد شاید روزی معلوم بشود. آنچه مسلم است پیشه‌وری از این تاریخ مورد کینه باقراف و عمال او قرار گرفت و چندی نگذشت که اتومبیل او با یک کامیون «تصادف» کرد. او با غلام یحیی، در اتومبیل بود و نزد شوهر نشسته بود. پیشه‌وری زخمی شد او را به بیمارستان بردند کسانی که به عیادت او رفته بودند می‌گفتند که خطری متوجه او نیست ولی پیشه‌وری شب در بیمارستان «فوت کرد». چندی پس از مرگ استالین در زمان خروشچف، باقراف علناً محاکمه و محکوم به اعدام شد از قرار معلوم او اقرار کرد که از سالهای ۲۰ تا مرگ استالین (۱۹۵۳) در حدود بیست و پنج هزار نفر را کشته است. پیشه‌وری یکی از اینها بود. غلام یحیی (دانشیان) که از نوکران باقراف بود پس از «مرگ» پیشه‌وری به جای او صدر فرقه دموکرات آذربایجان شد و بعدها پس از

سالها مخالفت با حزب توده ایران فرقه دموکرات به ظاهر با حزب توده یکی شد و غلام یحی عضو عالی‌ترین مقام رهبری حزب توده یعنی هیأت اجرائیه شد. آنهایی که پیشه‌وری را می‌شناختند می‌دانند که او مردی پاکدامن، متواضع، آزاده و شیفته آزادی زحمت‌کشان ایران بود و تمام عمر خود را در فعالیت انقلابی یا زندان و تبعید گذراند. پیشه‌وری دوست اتحاد شوروی بود و مانند غلام یحیی نوکر نبود. من در مقابل خاطره او سر تعظیم فرود می‌آورم.

س - چرا و چگونه پیشه‌وری به صدارت فرقه انتخاب شد؟

ج - پیشه‌وری یک انقلابی با ایمان بود. او در انقلاب گیلان به طور مؤثر شرکت کرده بود (۱۹۱۹-۱۹۲۰). پس از انقلاب گیلان نزدیک بیست سال در زندان و تبعید بود و در سال ۱۹۴۱ با ورود قوای متفقین به ایران آزاد شد. به مناسبت مخالفت آرداشز آوانسیان به حزب توده ایران راه نیافت. آرداشز آوانسیان مردی جاه‌طلب و خودپرست بود و نمی‌توانست کسی را داناتر و بهتر از خود ببیند و به همین مناسبت با پیشه‌وری دشمنی داشت.

پیشه‌وری که در حزب توده ایران راه نیافت تنها ماند ولی آرام ننشست. روزنامه «آزیر» را به راه انداخت همان طور که در ابتدای صعود سردار سپه (رضاشاه) روزنامه «حقیقت» را منتشر می‌کرد که پرفروش‌ترین روزنامه تهران بود. کریم کشاورز برادرم که با پیشه‌وری از سالهای انقلاب گیلان دوست نزدیک و همکار بود در روزنامه آزیر نیز با او همکاری می‌کرد؛ و بعضی از مقالات خود را «کریم رشتی» امضا می‌کرد. پیشه‌وری در انتخابات مجلس چهارده از تبریز به نمایندگی انتخاب شد ولی اکثریت مرتجع مجلس اعتبارنامه او را رد کرد. در اینجا باید حقیقتی را روشن کنم. بعضی‌ها نوشته‌اند که ایرج اسکندری به اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس رأی مخالف داد. ایرج اسکندری مانند همه ما به اعتبارنامه او رأی موافق داد و این آوانسیان بود که به مناسبت دشمنی که با پیشه‌وری از زندان داشت به اعتبارنامه او رأی نداد. دکتر مصدق این عمل اکثریت مجلس را محکوم کرد. پیشه‌وری اهل آذربایجان بود و با آن همه سابقه مبارزه که داشت بهترین فرد برای صدارت فرقه بود و کسی با تجربه‌تر و با سابقه‌تر از او نبود. جز چند نفر

سایر اعضاء رهبری فرقه اشخاص کوچک و ضعیف از نظر سیاسی بودند و بعضی دیگر مانند دکتر جاوید و شبستری اشخاص بی اعتقاد و بی پرورسی بودند.

س - سراسیمگی و هرج و مرجی را که در فرقه دموکرات آذربایجان در روزهای آخر بروز کرد چگونه توجیه می کنید؟

ج - دلایل این موضوع یکی دو تا نیست و گمان می کنم قسمتی از هر یک از این دلایل حقیقت داشته باشد.

نباید فراموش کرد که:

۱- روزولت که روابط دوستانه با اتحاد شوروی و استالین داشت تازه فوت کرده بود و ترومن به جای او رئیس جمهور آمریکا شد و اولتیماتوم مشهور خود را برای تخلیه ایران از ارتش شوروی داده بود. ترومن بمب اتمی که اتحاد شوروی فاقد آن بود به رخ مردم جهان و شوروی می کشید.

۲- از طرف دیگر اتحاد شوروی از طرف قوام مطمئن شده بود که شرکت شوروی و ایران نفت شمال ایران را استخراج خواهد کرد. در این صورت دیگر نگهداشتن ارتش شوروی در ایرن لازم نبود؛ و استالین دستور خروج ارتش شوروی را از ایران صادر کرد و این خود نشان می دهد که استالین نفت می خواست نه ایران آزاد و دموکراتیک. واضح و قابل فهم است که این عمل در فرقه دموکرات آذربایجان ایجاد تشویش و اضطراب و در نتیجه هرج و مرج کرد. عده ای از کادرها و رهبران فرقه دموکرات آذربایجان به شوروی مهاجرت کردند. عده ای دیگر به دست ارتشی که از تهران رسیده بود و رجاله های مزدور دولت در خیابان ها و خانه هایشان کشته شدند. بالاخره عده کمی نیز ترجیح دادند مقاومت کرده و اسلحه به زمین نگذارند. اینها جنگیدند و تا آخرین نفر شهید شدند و بسیاری حتی فرصت نیافتند که با رفقای خود بحث و صحبتی کنند.

حقیقت عریان این است که مردم ایران و به خصوص مردم ستمدیده آذربایجان قربانی یک سیاست غلط و به هر حال غیر سوسیالیستی رژیم استالین شدند. من در اینجا از پرووکسیون های آمریکا و انگلستان در جنوب ایران و بین عشایر و در خوزستان صحبت نمیکنم. مطلعین بی غرض سیاست ایران اینها را می دانند.

به طور خلاصه می‌توان گفت:

۱- «اشتباه اتحاد شوروی و حزب کمونیست ایران در (۱۹۱۹-۱۹۲۰) نسبت به انقلاب گیلان و میرزا کوچک خان جنگلی این انقلابی دلیر و پاک ولی غیر کمونیست منجر به شکست نهضت آزادیبخش ایران شد، میرزا کوچک خان تنها ماند و کشته شد و آن عده‌ای از رهبران انقلاب که به شوروی مهاجرت کردند در «تصفیه» استالینی سالهای ۲۰ به قتل رسیدند.

۲- با حفظ اختلاف مکان و غیره «خطاهای» اتحاد شوروی و اشتباهات فرقه دموکرات آذربایجان و حزب ما و خیانت بعضی از رهبران این دو حزب که دایم سازمان‌ها را در خدمت سیاست باقراف و استالین می‌گذاشتند در سال ۱۹۴۶ منجر به شکست نهضت آزادی ایران شد؛ و رهبر انقلابی مردم آذربایجان - پیشه‌وری - در باکو کشته شد و در ایران عده زیادی از رهبران و کادرها و افسران این دو حزب گرفتار زندان و شکنجه و اعدام شدند. به دور از من که بخواهم از فداکاری‌ها و قربانی‌ها و خدمات انقلابیون گیلان یا حزب توده و فرقه دموکرات ذره‌ای بکاهم. اکثریت کادرها و رهبران و افراد این سازمان‌ها مردمانی پاک‌دامن و مؤمن بودند و هزارانشان جان خود را در راه عقیده خود فدا کردند به زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها فرستاده شدند یا به دست رژیم استالین - بریا - باقراف کشته شدند. ولی این قربانی‌ها نباید بهانه‌ای برای پوشاندن خیانت‌ها و خطاها و اشتباهات احزاب و به خصوص رهبران آنان بشود.

در اینجا فرصت نیست که من به تفسیر از مساعی و فعالیت بسیار ثمربخش و مفید و دموکراتیک فرقه دموکرات آذربایجان در یک سال کوتاه عمر آن و اشتباهاتی که مرتکب شده صحبت کنم. تجربه فرقه دموکرات آذربایجان ایران همان وقت یک اصل و یک حقیقت را که امروز واضحتر باید باشد نشان داد: با وضعی که در جبهه سوسیالیست حکمفرما است، معلوم نیست چه کسی و چه حزبی کمونیست است و چه کسی در حزب کمونیست نیست، از طرف دیگر می‌بینیم که انترناسیونالیسم نیز مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. هیچ نهضت آزادیبخشی، هیچ جریان انقلابی نباید بر روی کمک خارجی حساب کند حتی اگر این رژیم خارجی سوسیالیستی نام داشته باشد. زیرا

چنین کمکی ممکن است به قیمت گم کردن استقلال و آزادی عمل نهضت تمام بشود. بنابراین باید همیشه بر روی پای خود ایستاد و با وسایل خود مبارزه کرد.

س - حزب توده ایران پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان چه موضعی و چه وضعی داشت؟

ج - همان طور که قبلاً گفتم تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان برای حزب ما یک واقعه غیرمنتظره بود. ما در مقابل یک امر انجام شده قرار گرفتیم. شکست فرقه دموکرات آذربایجان نیز برای حزب ما غیرمنتظره بود و ما را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دادند. حزب ما نه در تشکیل و نه در عقب نشینی فرقه وارد نبود و از آن اطلاعی نداشت. اشتباه حزب توده ایران، اشتباه رهبری یعنی همه ما این بود که به جای اینکه خطاهای فرقه دموکرات آذربایجان را تنقید کنیم و به مردم ایران استقلال حزب خود را نشان بدهیم، از این فرقه پشتیبانی بی قید و شرط کردیم. ولی با وضعی که در رهبری حزب توده ایران حکمفرما بود، با مبارزه‌ای که در داخل رهبری وجود داشت، با وجود یک فراکسیون در داخل رهبری حزب که مخفیانه به دستور خارجی عمل می‌کرد، با وجود جوانی و بی‌تجربگی حزب که در این موقع ۵ سال بیش از عمرش نمی‌گذشت (۱۹۴۶-۱۹۴۱) انتظار درست عمل کردن از این رهبری بیجا بود. پشتیبانی بدون قید و شرط از فرقه دموکرات آذربایجان و از اتحاد شوروی برای حزب ما و مردم کشور ما بسیار گران تمام شد، و تهمت‌های بیجا و فحش‌هایی که قطعاً رهبری فعلی «حزب در مهاجرت» به مناسبت حقیقت‌گویی‌ام به من خواهد داد، دردی را نه برای آنها، نه برای حزب، نه برای ملت ستم‌دیده ایران دوا نخواهد کرد. ملتی که ۲۵ سال است زیر فشار یک دیکتاتوری خونخوار مبارزه می‌کند.

رهبری حزب توده ایران باید عوض شود و حزب خطاها و اشتباهات خود را صادقانه قبول کند، خائنین را به مردم ایران معرفی نماید. این تنها راه صحیح و وسیله جلب اعتماد اکثریت مردم ایران است و این کار باید در ایران انجام بگیرد. وگرنه این رهبری را فقط می‌توان یا با سرنیزه ارتش خارجی و یا با پول خارجی به مردم تحمیل کرد یعنی کاری که آمریکایی‌ها برای شاه ایران انجام داده‌اند و می‌دهند.

باید گفت که اگر حزب توده ایران به بهانه تیراندازی به شاه قدغن و سرکوب نمی‌شد، آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و رژیم مزدور ایران بهانه دیگری برای سرکوب حزب جعل می‌کردند. حکایت «گرگ و بره» لافوتن را به یاد بیاورید. ولی در این صورت قضاوت مردم ایران و تاریخ به نفع رهبری حزب نوشته می‌شد. تردید نیست که این نکته که حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب لنین و انقلاب کبیر اکتبر که اولین حکومت کارگران و دهقانان را به وجود آورد و در سال‌های تاریک تاریخ ملت ما کمک‌های گرانمایی به استقلال ایران کرده بود و این که اتحاد شوروی سنگین‌ترین بار مبارزه و جنگ علیه فاشیسم آلمان هیتلری و ایتالیا و هم دستا نشان را به دوش کشیده؛ و میلیون‌ها قربانی داده و در حقیقت بزرگترین عامل شکست فاشیسم بوده، بسیار مؤثر در ایجاد اعتماد اکثریت افراد و کادر رهبری حزب به اتحاد شوروی گردید. جوانی و بی‌تجربگی حزب و دو دستگی داخلی رهبری نیز به آن اضافه شد، و اشتباهات حزب توده ایران را به وجود آورد. به همه اینها وجود دو مزدور بی‌قید و شرط باقراف (کامبخش و برادرزنش کیانوری) را که در رهبری داخل شده، کارهای حساس را به دست گرفته و به میل و دستور اربابان خود عمل می‌کردند، بیفزایید آن وقت معلوم خواهد شد چرا حزب توده ایران شکست خورد.

س - عکس‌العمل صدها کادر در ایران وقتی که دانستند کامبخش عامل باقراف و شوروی‌ها است چگونه بود؟

ج - کادرهایی که در ایران بودند از این مسائل خبر نداشتند و وقتی که رهبری حزب درباره قبول کامبخش به عضویت حزب تسلیم نظر علی‌اف شد، رهبری این موضوع را از افراد کادر پنهان کرد. حتی عده‌ای امثال من از بسیاری جنایات و کارهای مخفی این دسته در حزب فقط در مهاجرت و پس از گزارش و اقرارهای عده‌ای از رفقای حزبی که دیگر زبانشان باز شده بود، مطلع شدیم.

باید گفت که برای ما تازه کارها مسائل به عنوان مبارزه داخل حزب مطرح می‌شد ما این «رهبران» را خوب نمی‌شناختیم و در حزب و سیاست هنوز ناشی بودیم. تا استالین زنده بود گفتن حقایق درباره رژیم شوروی بسیار گران تمام می‌شد. برادرم

جمشید و پس از چندی من از این نظر هدف کامبخش و کیانوری شده بودیم تا آنجا که در یکی از آخرین جلسات پلنوم کمیته مرکزی که من در آن شرکت کردم (سال ۱۹۵۸)، من صریحاً در جلسه گفتم که جرأت خوردن قهوه کمیته مرکزی را ندارم زیرا می ترسم که باند کامبخش و کیانوری مرا هم پهلوی حسام لنکرانی و زاخاریان و دیگران بفرستند. با وجود همه این مشکلات عده زیاد از کادرها و افسران مهاجر از آن جمله از باکو نامه‌های شکایت و اعتراض راجع به وضع رقت بار خود و کارهای فرقه که کامبخش از طرف باقراف اداره کننده واقعی آن بود و غلام یحیی دانشیان (صدر فرقه) یعنی فرمانبران سرسپرده باقراف به کمیته مرکزی حزب می نوشتند که در پیوندها موجود و در صورت جلسات منعکس است.

قبل از پلنوم چهارم و بخصوص در روزهای آخر این پلنوم وسیع در مسکو (ژوئن، ژوئیه ۱۹۵۷) که سه هفته طول کشید و در آن در حدود ۸۰ نفر (۱۵ نفر از کمیته مرکزی و ۵۹ نفر از کادرها) شرکت داشتند حزب به دو دسته با اختلاف چند رأی تقسیم شد و نصف به علاوه چند رأی تصمیم داشت که مقصرترین و مسئولین خطاها (بخصوص کامبخش و کیانوری) را از حزب اخراج کند. در این موقع معلوم شد که شورویها که تمام مذاکرات پلنوم را ثبت می کردند و نماینده‌ای نیز به عنوان «مدعو حزب برادر» در پلنوم داشتند با تقسیم حزب به دو دسته مخالفند. در این موقع ایرج اسکندری واسطه شد و «آشتی کنان» راه انداخت. ایرج اسکندری که به مناسبت حملات شدید و استعمال کلمات خائن، خرابکار، قاتل ارانی با کامبخش و کیانوری به هم زده بود، در موقع تنفس پلنوم در مقابل تقریباً ۸۰ نفر در باغی که پلنوم در آن تشکیل می شد دست مریم فیروز همسر کیانوری را گرفت و گفت «دختر عمو جان» چون هر دو شاهزاده‌اند ولی پدر ایرج اسکندری یحیی میرزا مشروطه خواهی بود که در راه عقیده‌اش محکوم به اعدام شد و در زمان محمدعلی شاه قاجار کشته شد در حالی که پدر مریم فیروز شاهزاده فرمانفرمای فیروز بود که در مقابل مشروطه خواهان و آزادی خواهان قرار داشت و جنایات او و فرزندانش را در کتاب ابوالفضل قاسمی موسوم به «الیگارش‌ی یا خاندان‌های حکومتگر ایران» - خاندان فیروز فرمانفرمایان می توان خواند - دختر عمو

جان بیا برویم کمی با هم صحبت کنیم. همه حاضرین آن روز پلنوم این منظره «غیرمنتظره» را به خاطر دارند و این «دختر عموجان» در مسکو وارد زبان کادرها تا مدتی بود. به این ترتیب در داخل رهبری آشتی شد. رادمنش دبیرکل حزب که همیشه مردی غیر مصمم بود به راه حل ایرج اسکندری که بدترین راه‌حلها بود پیوست و به این ترتیب یک هیئت اجراییه انتخاب شد که نصف آن از هر طرفی بود و پست دبیرکلی برای رادمنش که مخالف فراکسیون کامبخش - کیانوری تا آن روز بود باقی ماند. عده‌ای از کادرها و از جمله من با این آشتی‌کنان شدیداً مخالفت کردیم ولی در اقلیت ماندیم. شبیه جریانی که در بالا گفتم قبلاً گویا در احزاب کمونیست، یونان و اسپانیا که در شوروی در مهاجرت بودند نیز رخ داده بود. و حتی به زد و خورد و کشته شدن چند نفر منجر شده بود. در این پلنوم هیات اجراییه جدید قول داد که اختلافات و فراکسیون بازی را کنار گذاشته و کوشش کند که زمینه همکاری ایجاد شود. تمام جنایات و خیانت‌ها و آدم‌کشی‌ها که ملتی را بعداً به اسارت آمریکا درآورد فراموش شد و مرتکبین خیانت‌ها به جای خود باقی ماندند. این فتح بزرگی برای فراکسیون کامبخش و کیانوری بود که به کمک مستقیم «مدعو» انجام گرفت.

در پلنوم بعد (پنجم) دو طرف هیات اجراییه شکایت کردند که اختلاف ما باقی است و باز هم دعوا داریم. تکلیف ما را معین کنید ولی باز آشتی کردند و اکثریت کمیته مرکزی به آنها دستور داد که با هم همکاری کنند و آنها هم دوباره با هم ساختند. چندی بعد ایرج اسکندری که واسطه آشتی بود مزد خود را گرفت زیرا به کمک غلام یحیی و دسته کامبخش - کیانوری رفیق قدیمی خود رادمنش را کنار زده و خود دبیر اول حزب شد و به این ترتیب ایرج اسکندری که دیگر تنها فرد باقیمانده از دوستان ارانی در رهبری عالی حزب بود مجبور به اطاعت از فراکسیون شد که کیانوری در رأس آن قرار داشت و به دستور بعضی از رهبران حزب کمونیست آذربایجان شوروی از پشتیبانی اعضای فرقه که وارد رهبری حزب توده ایران شده بودند برخوردار بود.

افراد و افسران ایرانی و کارهای حزب توده ایران غلام یحیی را خوب می‌شناسند و از جنایات او خبر دارند ولی به مناسبت اوضاع مهاجرت جرأت اظهار نظر ندارند. غلام

یحیی که گویا اخیراً فلج شده هنوز صدر فرقه و عضو هیات اجراییه حزب توده است. او مردی است بیسواد، خونخوار فاسد و در فراهم کردن وسایل قتل پیشه‌وری شریک بود. وی از فرمانبران باقراف دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود که پس از مرگ دوستش استالین محاکمه و اعدام شد.

در نتیجه فشار حزب کمونیست آذربایجان شوروی، فرقه دموکرات آذربایجان ایران در مهاجرت (باکو) پس از سالها مشاجره و مخالفت با رهبری حزب توده مقیم مسکو، با عنوان ظاهری کمیته ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان به حزب توده ایران پیوست؛ ولی سازمان و کمیته مرکزی و نام خود و دبیرکل خود (صدر) یعنی غلام یحیی را حفظ کرد و به این وسیله عده‌ای از افراد فرقه و از جمله غلام یحیی به رهبری حزب توده وارد شدند. همه افراد حزب در مهاجرت می‌دانند که در کمیته مرکزی حزب مقیم مسکو تنها من، تکرار می‌کنم تنها من بودم که با این ظاهر سازبها و حقه‌بازبها یعنی فرقه را به حزب وارد کردن بدون انحلال آن مخالفت می‌کردم، و می‌گفتم که چنین رهبری حزب توده ایران چنین «کمیته ایالتی» را نیز لازم دارد. یکی دیگر از این حقه‌بازبها که چند سال پیش در رهبری حزب که در مهاجرت انجام گرفت و همه از آن اطلاع دارند این است که با آن که از کمیته مرکزی حزب توده ایران منتخب‌کنگره در مهاجرت یعنی در برلین شرقی ۱۰ نفر بیشتر باقی نمانده‌اند و بقیه افراد این کمیته مرکزی اعضای مشاورند که حق رأی ندارند اخیراً ۲۰ نفر را به عضویت کمیته مرکزی حزب «منصوب» کردند (کئو آپتاسیون) و مضحک‌تر از همه اینکه هیأت اجراییه قبل از تصویب نصب این بیست نفر در کمیته مرکزی آنها را از شهرهای مختلف کشورهای سوسیالیستی به لایپزیک آورده بود و آنان در اتاقی منتظر بودند که «کمیته مرکزی» به قبول آنان «رأی بدهد» تا آنها در کمیته مرکزی شرکت کنند و چنین نیز شد.

این مرا به یاد جلسات کمیته مرکزی و کنگره‌های بعضی از احزاب می‌اندازد که حتی یک نفر در این جلسات پیدا نمی‌شود که کوچکترین ایراد و یا حتی تردید یا سوء تفاهمی در دهها قطعنامه برایش رخ داده باشد که نتواند به آن رأی بدهد و همه چیز در این جلسات «به اتفاق آراء» تصویب می‌شود. نتیجه این نوع کارها در زمان استالین دیده شده

چقدر چنین «اتفاق آرا» با جلسات حزب کمونیست شوروی در زمان لنین فرق دارد که همه چیز در آن بحث می‌شد و همیشه عده‌ای مخالف و عده‌ای موافق، جمعی اکثریت، و جمعی اقلیت بودند و همه چیز و همه نظریات در جراید منعکس می‌شد؛ و افراد حزب و مردم قضاوت می‌کردند. اما حالا رهبران احزاب مانند خروشچف، لیوشاتوتسی، لین بیائو «چهار نفر» و دیگران از حزب و رهبری برکنار می‌شوند بدون محاکمه، بدون اینکه از اتهامات وارد به آنان و دفاع آنان افراد حزب و مردم با خبر شوند. تمام کسانی که زندگی مهاجرت خود را در کشورهای سوسیالیستی گذرانده‌اند می‌دانند که رهبری «احزاب برادر» در این کشورها اختیار کار، مزد، محل زندگی، و به طور خلاصه به اصطلاح «حیات و ممات» کادرها و افراد و خانواده‌های مهاجر را در اختیار خود دارد؛ و ملاک رفتارشان با اینان نظر دبیر کل و رهبری حزبشان نسبت به این کادرها است. بنابراین این کادرها و افراد مهاجر نمی‌توانستند و هنوز هم نمی‌توانند علناً آنچه را در دل دارند بگویند. من که یک کادر عادی و نشناخته شده نبودم و شورویها می‌دانستند که در ایران چه وضعی داشتم با همسر در یکی از جلسات کمیته مرکزی حزب در مسکو به وسیله کامبخش متهم به این شدیم که گویا چند ملافه کهنه منزلمان را به جای ملافه‌های نو دولتی عوض کرده‌ایم. به گفته آن مرد بزرگ الدهر انزلینی... کامبخش در جلسه کمیته مرکزی گفت که یک کماندان روس آکادمی علوم اجتماعی شوروی که من در آن زمان درس سیاسی می‌خواندم به او اطلاع داده است که ما چند ملافه کهنه به جای ملافه نو به آنها داده‌ایم.

گویا مأموران رژیم استالین - بریا - باقراف مشغول کمک به همکار ایرانی خود بودند که به وسیله ساختن یک پرونده جعلی که استاد این کار بودند مرا «ساکت» کنند. عین این جریان در صورتجلسات کمیته مرکزی حزب ثبت شده است. این نوع پرونده‌سازی نه تنها در زمان رژیم استالین - بریا - باقراف برای بسیاری از مخالفین در شوروی و در کشورهای سوسیالیستی درست شده بود؛ بلکه برای عده‌ای از ایرانیان در سالهای سی درست شد و باعث اعدام آنها گردید. حتی در زمان مهاجرت ما نیز دو رفیق افسر به این بلا گرفتار شدند. یکی محسنی بود که خودکشی کرد و دومی آن «قبادی» به درخواست

خودش با آن که می دانست که کشته خواهد شد در مرز خراسان به ارتش ایران از طرف شورویها تحویل داده شد؛ و در مرز ایران از طرف ارتش ایران تیرباران شد. آیا با همه اینها می توان گفت که رهبران فعلی اتحاد شوروی نمی دانند چه جنایاتی از طرف رهبری فعلی حزب توده ایران می شود؟ آیا رهبران شوروی نمی بینند که بقایای سرمایه گرانهای خوش نامی و افتخاری که لنین و همکارانش برای اولین کشور کارگران و دهقانان، تهیه دیده بودند و استالین به آن لطمه شدیدی زد، دارند به تدریج از دست می دهند؟ از این تاریخ من تصمیم گرفتم که همسر و دو فرزندم را به فرانسه بفرستم، (همسر درجه دکترا از دانشکده حقوق فرانسه داشت و اولین زن ایرانی بود که به دکترای حقوق نائل شده و در ایران اجازه وکالت گرفت.) و وسایل خروج خود را از شوروی که میدان پرونده سازی آنها شده بود فراهم کنم تا بتوانم در ضمن شاید کاری برای حزیمان و میهنم انجام دهم. پس از رفتن همسر و دو فرزند کوچکم به پاریس به کمیته مرکزی حزب توده ایران که در مسکو سالها بود با رفتن من به ایران (برای فعالیت مخفی) یا به خارج (برای فعالیت علنی) مخالفت می کرد (چون کسی حاضر به رفتن به خارج شوروی نبود) نامه ای نوشتم و تذکر دادم که بعضی از افراد رهبری در خارج از جلسه شایع کرده اند که من به قصد سازش و همکاری با شاه خانواده خود را به فرانسه فرستاده ام و خیال دارم پس از خروج از شوروی به ایران برگردم و با رژیم همکاری کنم. به این مناسبت پسر ارشدم فرهاد را در شوروی با موافقت خود او در نزد کمیته مرکزی گرو می گذارم تا پس از رسیدن من به عراق با فعالیتی که خواهم کرد به شما ثابت شود که من قصد خیانت به حزب و به مردم میهنم را ندارد.

من در عراق هفته ای سه شب در ضمن کار در مطبخخانه از رادیو بغداد برای مردم ایران صحبت کردم و رفقای حزبی من و مردم ایران گفته های مرا شنیده اند. کمیته مرکزی در مسکو در بین کادرها مورد شماتت قرار گرفت و دستپاچه شد. نامه های تشویق که از کادرها در حال مهاجرت که به من رسیده موجود است. ولی کمیته مرکزی از مسکو به من نامه ای نوشته و دستور داد که از هر نوع فعالیت سیاسی در بغداد خودداری کنید. آن اتهام کامبخش و نامه ای که من راجع به گرو گذاشتن پسر من در مسکو به رهبری حزب

نوشتم در صورتجلسات کمیته مرکزی ثبت و در پرونده‌ها موجود است.

به احتمال قوی این اتهام راجع به «ملافه‌ها» به گوش دستگاه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی رسید. من و خانواده‌ام در ایران گمنام نبودیم. آنها می‌دانستند که من قبل از ورود به حزب توده ایران که بودم. به یقین آنها می‌دانستند که دکتر مصدق و من تنها وکیل مجلس شورای ملی بودیم که از ابتدا از قبول حقوق وکالت صرف نظر کردیم. دکتر مصدق حقوق را قبول نکرد و به کتابخانه دانشگاه داد و من به مجلس شورای ملی نوشتم که حقوق مرا هر ماه مستقیماً به بیمارستان بندر پهلوی که من مانند پدرم قریب چهل سال بعد از او از آنجا به وکالت انتخاب شده بودم بفرستند، بیمارستانی که به کوشش دایم من در زمان نمایندگی‌ام در این شهر ساخته شد. گذشته از این من در زمان وزارت من نیز حقوق خود را برای همین بیمارستان فرستادم. خوشبختانه در کتاب «سیاست مبارزه منفی» جلد دوم، نوشته کی استوان، صفحه ۱۹۱ حقوق نگرفتن دکتر مصدق و در صفحه ۳۹۳ حقوق نگرفتن من نوشته شده است. شورویها قطعاً از این پرونده‌سازی کامبخش جلوگیری کردند. خلاصه اینکه وقتی دیدم بعضی از «رققا» تا چه حد از پستی نزول کرده‌اند و هنگامی که برایم ثابت شد که خیال دارند به هر وسیله‌ای شده مرا هم «ساکت» کنند، تصمیم گرفتم که از اتحاد شوروی خارج بشوم.

این نوع پرونده‌سازیها و تهمت‌ها درباره عده‌ای از افسران باشرف مهاجر ایرانی نیز انجام گرفت. من در حیرتم چگونه اشخاصی که از ابتدایی‌ترین خصایل انسانی به دورند خود را کمونیست می‌دانند؛ در حالی که اینان باید مبرا از حسودی و جاه‌طلبی بوده و خدمتگزار خلق و مردمی پاکدامن و باگذشت باشند. همانطور که گفته‌اند که باید اول سلمان شد و انگه مسلمان شد، باید اول انسان شد و انگه ادعای کمونیست بودن کرد. شاید شما به من بگویید که در دنیای امروز هم مسلمان واقعی کم است و هم کمونیست واقعی در این صورت حق با شما است. باید دانست که انسان واقعی چه مسلمان باشد چه کمونیست قابل احترام است. چگونه ممکن است کسی حقیقت را ببوشاند و یا وارونه جلوه بدهد، تقلب کند، به حزب و به مردم کشورش دروغ بگوید و آرام داشته باشد و وقتی که تنها است از وجدان خود خجالت نکشد؟ چنین آدمی نمی‌تواند مسلمان

واقعی باشد و نمی‌تواند کمونیست واقعی باشد. من دکتر مصدق غیرکمونیست را هزار بار به امثال استالین و کمونیست‌های مثل او ترجیح می‌دهم؛ و حتی از اینکه اسم مصدق را در کنار نام استالین می‌برم عذر می‌خواهم. همه افراد حزب می‌دانند که کامبخش یک فرمانبر بی‌قید و شرط رژیم استالین بود و شبی که گرفتار شد از ترس جان و بدون شکنجه دکتر ارانی و همه کس و همه چیز را لو داد. از کجا معلوم است که کیانوری برادرزن و دست راست کامبخش در حزب و مسؤول تشکیلات حزب و سازمان افسری هم پس از گرفتاری در غروب روز تیراندازی به شاه مانند شوهرخواهر از ترس جان مجبور نشده باشد که همه چیز را اقرار کرده و قول همکاری داده باشد. و به این ترتیب در خدمت یک ارباب دیگر نیز درآمده باشد. با مقام و قدرتی که او در حزب داشت صرفه ارباب دوم این بود که او در حزب بماند و در مواقع مؤثر و باریک خدمت کند (مثلاً در موقع کودتای ۲۸ مرداد بر علیه مصدق). این فرضی است که مرا مدتهاست بسیار ناراحت کرده و همان‌طور که در کمیته مرکزی در مسکو گفته‌ام دلیلی برای اثبات آن فعلاً ندارم؛ ولی گفته دکتر ارانی را در دفاع وی در دادگاه مختاری درباره کامبخش به یاد بیاورید که گفت «در جزو دستگیرشدگان شخصی را شهربانی تهدید به اعدام می‌کند و این تهدید به واسطه وجود یک پرونده و سابقه‌ای... مؤثر واقع می‌شود...»

می‌دانیم که دکتر کیانوری با ناصر فخرآرایی که به شاه تیراندازی کرد چند ماه ارتباط داشت. چه تهدیدی بالاتر از همکاری با کسی که به شاه تیراندازی کرده برای تسلیم کردن در مقابل رژیم می‌توانست مؤثر شود؟ فراموش نکنید که پلیس و دستگاه اطلاعاتی حکومت ایران در سال ۱۳۴۹ صدمبار مجهزتر «زرنگتر» و با تجربه‌تر و «عالم‌تر» از پلیس سالهای ۱۹۳۹ رضاشاهی بود.

اگر من امروز این مسأله را مطرح می‌کنم برای این است که خطر مهلکی نهضت آزادی مردم میهن ما را تهدید می‌کند. یک حزب توده به رهبری کیانوری و عمال او مردم و زحمتکشان ایران را مانند سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۳ دست و پایسته به دشمنان ملت ایران تحویل خواهد داد، و نهضت نجاتبخش ایران را به شکست خواهد کشاند (در هر دوی این موارد کیانوری مسؤول واقعی شکست بود).

س - آیا کمیته ترور در حزب توده ایران وجود داشت؟ ممکن است در این باره صحبت کنید؟

ج - بله چنین کمیته‌ای وجود داشت. ما از وجود چنین کمیته‌ای فقط در مهاجرت و در مسکو بخصوص در پلنوم چهارم وسیع حزب در سال ۱۹۵۷ مطلع شدیم در این پلنوم تقریباً ۸۰ نفر حضور داشتند. باید گفت که فقط در مهاجرت کادرهایی که بعضی از «اسرار» را می‌دانستند زبانشان باز شد و جرأت گفتن پیدا کردند. در مهاجرت معلوم شد که این کمیته را کامبخش و کیانوری با وسایل حزبی و به کار گرفتن چند نفر از افراد حزب کاملاً مخفی از حزب و کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه و حتی دبیرکل حزب به وجود آورده بودند. افرادی که برای این کارها انتخاب می‌شدند تصور می‌کردند که دستور حزب را اجرا می‌کنند زیرا این دو نفر یکی بعد از دیگری مسؤول تشکیلات حزب و سازمان افسران بودند. فراموش نکنیم که رفیق روزبه در محاکمه خود گفت: «من هر کاری که کردم به دستور مقام مافوق حزبی خود انجام دادم». ما در مسکو شنیدیم که کامبخش و کیانوری گاهی نیز بعضی از افراد ساده حزبی را به کار می‌گرفتند و به آنها می‌گفتند «این کار مربوط به دوستان است و باید مخفی بماند». منظور از دوستان شوروی‌ها بودند.

این افراد نیز با اعتقادی که به اتحاد شوروی داشتند سر را بروز نمی‌دادند. پس از خروج کامبخش در سال ۱۹۴۶ از ایران این کمیته را کیانوری از او تحویل گرفت. من برای شما یکی از موارد عمل این کمیته ترور را که در مسکو اطلاع یافته‌ام شرح می‌دهم و آن کشتن احمد دهقان مدیر مجله تهران مصور و نماینده مجلس است که در اواخر ماه مه ۱۹۵۰ کشته شد. درست است که احمد دهقان یک مرتجع ضد حزب توده و ضد شوروی و مردی فاسد بود ولی آخر اشخاص مرتجع شبیه به او و خیلی بالاتر و مؤثرتر و مهم‌تر از او در ایران اقلای صدها نفر بودند. چگونه یک حزب جدی که مدتی دارای فعالیت پارلمانی بود و هشت وکیل در مجلس داشت و در ۱۹۵۰ مشغول تلاش بود که وسایل علنی شدن خود را فراهم کند (چنانکه در زمان دکتر مصدق اگر اینهمه خیانت به حزب نشده بود این امکان به وجود می‌آمد)، چگونه چنین حزبی ممکن است به خود

اجازه بدهد که یکی از مخالفین بی اهمیت و یا حتی با اهمیت خود را ترور کند؟ این کار آن روز چه فایده دارد؟ و چه فایده‌ای می‌توانست داشته باشد؟

ایراد من به کامبخش و کیانوری این بود که در حالی که عمال رژیم استالین بودند با اصرار وارد حزب شدند به مقام‌های بالای حزب دست یافتند و حتی پس از فاش شدن جنایات رژیم استالین به کارهای خود ادامه دادند و حزب توده ایران را که اکثریت افراد آن را مردمی پاکدامن و انساندوست و باایمان به عقاید خود بودند، بدنام کردند.

ایرادی که من در مهاجرت به رهبری حزب داشتم و دارم این است که این رهبری با وجود اطلاع از خرابکاریهای این دو نفر ترجیح دادند که سکوت کنند (شاید تحت فشار مقامات شوروی) تا مقام خود را حفظ نمایند. در حالی که لازم بود حقایق را در مقابل حزب و مردم ایران افشاء کنند، خائنین را هرکه باشد و تحت حمایت هرکجا باشند از حزب اخراج کنند و جنایتها و خیانت‌های آنان را که مخفیانه از حزب به عمل آمده بود افشاء کنند و از اعمال خود انتقاد کامل و وافعی به عمل آورند و به آنچه این حقیقت‌گویی ایجاب می‌کرد، عمل کنند.

ایرادی که من به حزب کمونیست اتحاد شوروی دارم این نیست که در ایران جاسوس دارند، در ایران تمام کشورهای بزرگ جاسوس دارند و ما که در حکومت نبودیم نمی‌توانستیم از این کار جلوگیری کنیم. ایراد من این است که با سوءاستفاده از اعتمادی که ما و تمام میهن‌پرستان ایران به حزب و به کشور لنین داشتیم حزب و کشوری که به استقلال میهن ما در سالهای تاریک و دشوار تاریخ ایران کمک‌های گرانبهایی کرد، با سوءاستفاده از اترناسیونالیسم که ما اکثریت قریب به اتفاق افراد حزب به آن صادقانه اعتقاد داشتیم، حزب کمونیست اتحاد شوروی عامل و جاسوس خود را به حزب توده ایران، «حزب برادر» تحمیل کرد. از او به وسایل مختلف پشتیبانی نمود تا او به مقامات عالی حزب ارتقاء یابد و به تدریج حزب توده ایران را به یک زائده سیاست اتحاد شوروی در ایران تبدیل کند. همان‌طور که اکنون کیانوری را فرقه دموکرات آذربایجان یعنی زائده حزب کمونیست آذربایجان شوروی امروز به دبیری حزب رسانده و فردا به دبیر کلی حزب توده ایران خواهد رساند. با نهایت تأسف باید گفت که احزاب شوروی و

چین برعکس سالهای بیست برای اولی و سالهای پنجاه برای دومی انترناسیونالیسم پرولتری را زیر گذاشته‌اند و برعکس آن سالها احتیاج به نوکر و فرمانبر دارند.

ممکن است بعضی از خوانندگان و شما بگویید که با افشای این مطالب و گفتن حقایق درباره اتحاد شوروی و چین و رهبری فعلی حزب توده ایران شما با جان خود بازی می‌کنی. جان یک نفر در مقابل ملتی که در زیر چکمه دیکتاتوری جان می‌دهد و هر روز در خیابان‌های آن دختران و پسران آن با قوه غیرمساوی برای روشن کردن مشعل آزادی ایران جان فدا می‌کنند ناچیز است.

باری از مطلب دور شدم در ایران معروف است می‌گویند «حرف حرف می‌آورد» از قتل احمد دهقان صحبت می‌کردم. شبی در مسکو با پسر فرهاد در خانه نشسته بودیم من در خانه‌ام برای چند ماهی یک رفیق افسرمان را با همسر و دختر کوچکش جا داده بودم؛ زیرا همسر و فرزندان من به پاریس رفته بودند و این خانواده موفق نمی‌شد که در مسکو اتاقی برای سکنی بگیرد. بعدها فهمیدم که این رفیق و خانمش یکی از پیروان بی‌قید و شرط کامبخش و کیانوری و مریم فیروزاند که آنها را به مسکو آورده بودند و وعده دادن اتاقی کرده بودند. مسأله مسکن برای مهاجرین در کشور شوروی مسأله حیاتی بود. آن شب برای شام رفیق افسر و مهاجر دیگری سرگرد شفایی نیز نزد من بود. او اکنون در دانشگاه باکو سمت استادی دارد. تقریباً ساعت هفت بود که زنگ در به صدا درآمد. ستوان یکم پلیس ایران قبادی، رفیق دیگر افسر ما بود که به گفته خودش دلش تنگ شده بود و به دیدن ما آمد. سر میز شام نشستیم و در ضمن شام و پس از آن قبادی شروع به شکایت از رهبری حزب و بخصوص کامبخش و کیانوری کرد. او برای ما بعضی از فعالیت‌های خود را که در ایران به نفع حزب انجام داده بود، شرح داد. از جمله چگونگی فرار دادن ده نفر از اعضای رهبری حزب از زندان قصر را که به وسیله او و رفیق دیگر افسر پلیس اخگر انجام گرفت. و در ضمن می‌گفت که با لباس افسری و با جیب شهربانی ایران مریم فیروز (همسر کیانوری) را با فروتن (رفیق فراکسیونی کیانوری) به ونک می‌برد تا این دو اطلاعات و دستورات کمیته مرکزی را مبادله کنند و می‌گفت همه می‌دانند که اگر من در این حالت گیر می‌افتادم مجازات من اعدام بود. در

اینجا او به گریه افتاد و گفت:

آنچه را که من از اینها در ایران دیدم و آنچه را که من راجع به جنایات آنها در مهاجرت دانستم و دیدم که در شوروی کاری برای مردم ایران انجام نمی دهند و حاضر نیستند که به ایران مراجعت کرده و مخفیانه فعالیت کنند، در حالیکه من برای این اشخاص حاضر بودم جانم را فدا کنم، مرا کم کم معتاد به مشروب خوردن کرد تا این چیزها را فراموش کنم. من دیگر به قدری متفرد و مأیوس شده‌ام که تصمیم گرفته‌ام درخواست کنم به ایران فرستاده شوم و در آنجا به محض ورود کاری خواهم کرد که اعدامم کنند تا بتوانم شرف و حیثیت خود را برگردانم و به رفقای اعدام شده‌ام پیوندم.

قبادی همین کار را هم کرد و به تقاضای خود او رهبری حزب توده و شوروی‌ها او را در مرز خراسان تحویل ارتش ایران دادند و او در مرز ایران فوراً تیرباران شد.

قبادی چنین ادامه داد:

وقتی که حسن جعفری عضو حزب توده ایران احمد دهقان مدیر تهران مصور را کشت (۶ خرداد ۱۳۲۹) او را به زندان قصر آوردند. فردای آن روز کیانوری مرا به محل مخفی خواست و به من دستور داد که با جعفری صحبت کنم و به او بگویم که حزب مشغول تهیه فرار او است و به او بگویم نترسد و اسمی از حزب نبرد.

باید دانست که وکیل مدافع جعفری از او به عنوان کسی که به علل شخصی و نه سیاسی احمد دهقان را کشته دفاع کرد. از طرف دیگر کیانوری یکی از اعضای حزب را از راه آشنایی‌های رفقای حزبی به عنوان استاژیر وکیل مدافع وارد محکمه کرد و این شخص، مأوریت داشت که به حسن جعفری امیدواری بدهد تا او راجع به حزب سکوت کند. این شخص هنوز زنده است و این مطلب را خود او برای من تعریف کرده. قبادی می‌گفت که جعفری می‌دید حزبی که حتی افسر شهربانی مخفیانه عضو آن

است به فکر فرار او است، جرأت یافته و نامی از حزب و کیانوری نبرد. قبادی گفت برای اینکه افسران دیگر و رؤسا به من مظنون نشوند به آنها می‌گفتم که من با جعفری طرح دوستی ریخته‌ام و سعی می‌کنم که «ته و توی» این قضیه را در بیاورم. بالاخره قبادی روزی به دستور کیانوری به او گفت: کار فرار تو دست شده و روزی که ترا برای اعدام به میدان سپه می‌آورند وقتی که می‌خواهند ترا اعدام کنند عده زیادی از اعضاء حزب به عنوان تماشاچی در میدان حاضر بوده و ترا از دست چند پلیس و نظامی خلاص کرده و فرار می‌دهند و به جای امنی می‌برند. قبادی با گریه برای ما تعریف کرد که جعفری حرفهای او را باور کرده بود و با راحتی به پای دازرفیت و وقتی که می‌خواستند حلقه طناب را به گردنش بیندازند ناراحت شد و نگاهی با تعجب به من کرد که برای تسلی او با او رفته بودم. ولی دیگر دیر بود. قبادی می‌گفت:

من غالباً در خواب قیافه جعفری را با نگاه تعجب آمیزش در پای چوبه دار می‌بینم و وحشتزده بیدار می‌شوم، این خاطرات که خواب و خوراک را از من گرفته باعث شدند که من مشروب بخورم تا فراموش کنم و فکر نکنم.

قبادی رو به من کرده گفت «شما که دکتر هستید باید بفهمید من چرا به این روز افتادم».

این نوع اشخاص را که دیگر نمی‌توان رهبران یک حزب نامید. اینها جنایتکارانی هستند که باید به عنوان قاتل در محاکم جنایی عادی محاکمه شوند. من دیگر صحبتی از زیان عظیمی که این نوع «رهبران» به حزب توده ایران زدند، نمی‌کنم. زبانی که استالین و بریا و باقراف نیز به حزب کمونیست اتحاد شوروی زدند.

این قتل یک نمونه از کارهای کیانوری بود و تمام کسانی که آن شب در منزل من حرفهای رفیق افسر ما قبادی را شنیده‌اند زنده هستند؛ ولی آیا همه جرأت می‌کنند که حقیقت را بگویند؟

دهها از این قبیل جنایت از طرف این نوع رهبران صورت گرفت بدون اینکه حزب، کمیته مرکزی، هیأت اجرائیه و حتی دبیر کل حزب از آن اطلاع داشته باشد.

رادمنش دبیر کل سابق حزب و ایرج اسکندری دبیر اول فعلی هم در مسکو در مقابل نزدیک به هشتاد نفر از حاضرین در پلنوم وسیع چهارم کمیته مرکزی راجع به این جنایات صحبت کردند؛ ولی از «عواقب» افشای این مطالب بین همه افراد حزب و مردم ایران می ترسیدند. اپورتونیسیم و بیحالی اینان که با راه حل های بی دردسر جور درمی آمد، رفیق بازی و دسته بازی و ایراداتی که به آنها نیز وارد بود آنها را به همکاری و آشتی با مخالفین واداشت. باید گفت که ترس از دستگاه پلیسی استالین و بریا و باقراف نیز وجود داشت، دستگاهی که معمولاً پس از مردن دیکتاتور باقی می ماند و هنوز هم باقی است و گاهی اثرات آن شنیده می شود. همه این دلایل باعث شدند که دو دسته دشمن که به خون هم تشنه بودند باهم کنار آمده و یک هیأت اجرائیه نصف از من و نصف از تو به وجود بیاورند. دور بودن از ایران و کاری در ایران انجام ندادن نیز این سازش را تسهیل می کرد. حقیقت قتل احمد دهقان از حزب مدتها مخفی ماند یک جوان ساده و معتقد به حزب فدای هوس و حادثه جویی یکی از رهبران حزب شد. آخر حزبی که در رهبری آن کارهایی می شود که افشای آن به حزب ضرر عظیم می زند چگونه قبول می کند کسی که چنین زیانهایی رسانده تا دبیری حزب بالا برود؟

به خاطر دارم که در پلنوم چهارم در موقع قرائت تزهایی که برای پلنوم تهیه دیده بودم و قرار بود که قبلاً در کمیته مرکزی خوانده شود تا در حقیقت سانسور شده باشد، من تمام جریاناتی را که کامبخش و بخصوص کیانوری در ایران در دوران علنی و مخفی حزب انجام داده بودند، شرح دادم. از قبیل قتل محمد مسعود، احمد دهقان، شرکت کیانوری در تیراندازی به شاه و غیره. در میان صحبت من فروتن که از سالهای اول ورود به حزب از پیروان کامبخش و کیانوری بود و به قول خود او در پلنوم دوستی اش با کیانوری و مریم بی حد است، فریاد کشید: رفقا بردن این مسائل به بیرون از پلنوم خیانت به حزب است زیرا مردم ایران محمد مسعود را دوست داشتند و من با شنیدن این کلمات از جا در رفتم و با فریاد به او جواب دادم: آیا انجام این قتل به دستور کیانوری رفیق تو خیانت نیست؟ اما کسانی که این جنایت را که شما جرأت افشای آن را ندارید محکوم می کنند، خائن هستند؟ فروتن که هنوز از رهبری حزب توده ایران و از جناح

فرمانبران شوروی خارج نشده و از برلن شرقی فرار نکرده و نوکر چین نشده بود ساکت شد.

اجازه بدهید که من در اینجا پراتتزی بازکنم و مسأله دیگری را که برای «حفظ حیثیت حزب» این آقایان رهبری فعلی دارند تغییر می دهند و در آن تقلاب می کنند افساء کنم. جریان این تقلاب شروع شده است. قبلاً از تفصیل موضوع عذر می خواهم. من عقیده دارم که شناختن جزئیات بعضی مسائل و وقایع تاریخ ایران برای جوانان ایرانی مفید است. باید دانست که بعضی روابط خانوادگی و خویشاوندی در گذشته در تاریخ سیاسی ایران بسیار مؤثر بوده است مردم ایران خیلی خوب خانواده فرمانفرما فیروز فتودال معروف ایران را که تا قبل از جنگ جهانی دوم زنده بود می شناسند، درباره این خانواده «ابوالفضل قاسمی» کتابی نوشته و خیانت های این خانواده را شرح داده من این کتاب و پرونده ای را که خود از این خانواده دارم در اختیار شما می گذارم.^۱

۱. شاهزاده عبدالحسین میرزا معروف به فرمانفرما فیروز فتودال بزرگ و ثروتمند ایران با پنج پادشاه که آخرین آن رضاشاه بود همکاری نزدیک کرد. در زمان رضاشاه پسر خود نصرت الدوله فیروز را به جای خود گذاشت که زمانی به دست راست رضاشاه معروف بود. و بعدها در زندان به دستور رضاشاه کشته شد. فرمانفرما عمو و پسرعموی آخرین شاهان قاجار بود. خود او و پدرانش یکی از بزرگترین فتودال های ایران بودند که وسعت املاکشان به دو برابر کشور بلژیک تخمین زده شده بود. این ثروت را فرمانفرما با قتل و غارت مردم جمع کرد. فرمانفرما که به درستی مردی مرتجع و خونخوار و مستبد در تاریخ ایران معرفی شده، دهها زن عقدی و صیغه داشت و این کار در ایران قبل از جنگ جهانی اول در بین فتودالها و شاهزادگان کاری رایج بود. فرمانفرما فیروز عده زیادی فرزند داشت و من هنوز خوب به خاطر دارم، زمانی که در دارالفنون قدیم تحصیل می کردم و در خانه کوچکی در تهران منزل داشتیم که بعدها به جای آن گاراژ اتومبیل های رضاشاه در خیابان مخصوص ساخته شد، هر روز صبح یک گله که کمتر از پانزده بیست نفر اطفال کوچک از دختر و پسر با یک پیرمرد که چوبی در دست داشت و آنها را درست مانند گله جمع می کرد از خیابان رو بروی منزل ما عبور کرده و به مدرسه می برد. آن وقت می گفتند که اینها بچه های فرمانفرما هستند. باید قبول کرد که فرمانفرما در تحصیل فرزندان خود دقت می کرد. در این موقع بود که نصرت الدوله فیروز فرزند ارشد فرمانفرما وزیر خارجه ایران بود و قرارداد منحوس ۱۹۱۹ را امضاء کرده بود در یک گزارش محرمانه سفیر انگلستان در ایران به وزارت خارجه انگلستان چنین نوشته شده است: «سایکس افسر جوان و لایقی است، او توانسته است شاهزاده فرمانفرما را که یکی از سیاستمداران بزرگ ایران است برای دفاع از منافع ما در ایران به ما ملحق کند.» این سایکس جوان بعدها سر پرسی سایکس سفیر انگلستان در ایران شد.

دو پسر و یک دختر این شاهزاده فتودال از نظر بدنامی در تاریخ ایران جای مخصوصی دارند:

الف - محمدولی میرزا فرمانفرمائیان مانند پدرش یکی از فتودال های بزرگ ایران بود، در زمان نهضت

→

آذربایجان به فرقهٔ دموکرات نزدیک شد و به این ترتیب املاک وسیع خود را حفظ کرد و قانون تقسیم اراضی در املاک او اجرا نشد. او از ابتدای قرن بیستم مانند پدرش با همهٔ رژیم‌ها ساخت و پسران او یعنی فرمانفرمائی‌ها اکنون از ثروتمندترین مردم ایران هستند، زیرا در اغلب معاملات و ساختمان‌هایی که می‌سازند با برادران و خواهران شاه فعلی شریک‌اند. روشنفکران و مردم تهران خیلی خوب از جزئیات بند و بستهای فرمانفرمائی‌ها اطلاع دارند فقط لازم است که بگویم به موجب اطلاع موثق دختر شاهزاده فرمانفرما، خواهر و عمهٔ فرمانفرمائی‌ها و نصرت‌الدوله فیروز و فرزند او مظفر فیروز که کیانوری دبیر فعلی حزب تودهٔ ایران شوهر دوم او است و مزیم فیروز نام دارد، چه در ایران و چه در هنگام مخفی بودن حزب و چه در مهاجرت با فرمانفرمائی‌ها همیشه ملاقات و رابطه داشته‌اند. بنابراین یا فرمانفرمائی‌ها یعنی شرکاء شاه و برادرانش مانند عمهٔ خود، مریم فیروز (کیانوری) «شاهزاده سرخ» شده‌اند یا باید فکر کرد که کیانوری به وسیلهٔ مریم فیروز با اربابان این خانواده مربوط است. واقعاً انسان از این رابطه‌ها گیج می‌شود.

ب - فرزند ارشد فرمانفرما شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز و پدر شاهزاده مظفر فیروز است. او پیش از برادر خود در تاریخ ایران «معروف» است و بنابراین راجع به او به تفصیل صحبت نمی‌کنم تاریخ ایران و اسناد محرمانهٔ وزارت خارجه انگلیس که چاپ شده پر از شرح خیانت نصرت‌الدوله است، مثلاً در سند شماره ۶۴۸ وزارت خارجه انگلستان نوشته شده «... وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله فیروز و صارم‌الدوله را که سفیر ما می‌خواست در ۱۹۲۱ به کابینهٔ وزراء ایران وارد کند، یک مثلث فاسد را تشکیل می‌دهند...»

این سه تن مبلغ گزافی (۱۳۰ هزار لیره) از دولت انگلستان دریافت کرده بودند که قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء کرده و پس از امضاء به تصویب مجلس شورای ملی و احمدشاه برسانند و پس از آنکه در نتیجهٔ مبارزه ملت ایران این قرارداد به تصویب مجلس نرسید و احمدشاه هم آن را امضاء نکرد این سه نفر مزد از پیش گرفته را به دولت انگلستان پس ندادند. قرارداد ۱۹۱۹ در واقع ایران را به مستعمرهٔ انگلستان تبدیل می‌کرد.

نصرت‌الدوله فیروز وزیر خارجهٔ کابینهٔ قرارداد ۱۹۱۹ و به اتفاق سید ضیاء‌الدین دو نفری بودند که در روزنامه‌ها از این قرارداد دفاع کرده‌اند (به شماره‌های رعد روزنامهٔ سید ضیاء‌الدین در سال ۱۹۱۹ و شماره‌های تریبون دو ژنو سال ۱۹۱۹ مراجعه شود). به پاداش کوششی که نصرت‌الدوله برای عقد قرارداد کرده بود او نیز یکی از سه نفری بود که انگلیسی‌ها برای فرمانروایی ایران در نظر گرفته بودند. نفر دیگر رضاخان میرنچ بود که بعدها کودتا کرد و سردار سپه و پس از آن رضاشاه شد. نصرت‌الدوله فیروز که با عجله از انگلستان مراجعت می‌کرد در راه کرمانشاه که با برف مسدود شده بود معطل شد و وقتی به تهران رسید که کاندید دیگر انگلیسی‌ها که ژنرال آیرون سایید انگلیسی مقیم ایران انتخاب کرده بود یعنی رضاخان کودتا را انجام داده بود. نصرت‌الدوله بعد از کودتا «دست راست» رضاشاه و وزیر و مشاور او شد ولی چون رقیب خطرناکی بود که ممکن بود روزی انگلیسی‌ها او را به رضاشاه ترجیح بدهند، رضاشاه پس از تحکیم قدرت خود نصرت‌الدوله را زندانی و پس از آن در زندان به قتل رساند.

پ - شاهزاده مظفر فیروز پسر نصرت‌الدوله «معروف» است او نیز مانند پدر در انگلستان تحصیل کرده و تربیت شده و مانند پدر در تاریخ ایران رلهایی بازی کرده است. همین که قشون متفقین ایران را اشغال کرد او به فکر دسیسه افتاد و به فلسطین رفت و رفیق قدیمی و همکار پدر خود سید ضیاء را با «سلام و صلوات» به ایران آورد و روزنامهٔ «رعد امروز» را تأسیس کرد و شروع به تبلیغ و تعریف از سید ضیاء که برای اشغال پست نخست‌وزیری ایران از طرف انگلستان آمده بود کرد. همه شماره‌های روزنامهٔ رعد امروز پر از حمله و فحش به

←

→

حزب توده ایران و گاهی حمله به دکتر مصدق است. اما یک بار دیگر نقشه انگلستان نگرفت. دکتر مصدق وکیل اول تهران و اقلیت مجلس و فراکسیون نمایندگان حزب توده و مردم ایران و جراید آزادیخواه آن زمان سیدضیاء و «پادو» او یعنی مظفر فیروز را به مردم شناساندند و پس از یکی دو سال بساط «آقا» برچیده شد.

پس از چندی مظفر فیروز دوباره در صحنه سیاست ظاهر شد و این بار دست راست قوام السلطنه و وزیر خارجه او شد. در این زمان هم او دشمن سرسخت حزب توده ایران و از مخالفت دکتر مصدق بود (فقط در دوران یک ساله موجودیت فرقه دموکرات آذربایجان مظفر فیروز از مخالف و فحش دادن به حزب توده ایران خودداری کرد). پس از سقوط کابینه قوام، مظفر فیروز که احتیاطاً به سفارت مسکو فرستاده شده بود از سفارت معزول شد و به پاریس آمد. از اینجا همکاری تدریجی مظفر فیروز با رهبری فعلی حزب توده ایران به کمک عمه‌اش مریم فیروز و شوهر عمه‌اش کیانوری، دبیر فعلی حزب، شروع شد. کم‌کم مظفر فیروز مانند عمویش فرمانفرمایان که کاندید حزب توده ایران در انتخابات شورای ملی در زمان حکومت دکتر مصدق شده بود! مورد اعتماد حزب قرار گرفت مثلاً در کنفرانس هلسینکی در ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۶ نمایندگی ایران (بخوان نمایندگی رهبری حزب توده ایران در مهاجرت) عبارت بود از:

۱- «شاهزاده مظفر فیروز معاون مصدق نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه.»

۲- «مریم فیروز عضو نهضت زنان» و دو شخص دیگر یکی روزنامه‌نگاری که در ایران در حزب شناخته شده است - داوود نوروزی - و دیگری یکی از دبیران سابق دبیرستانهای تهران به عنوان «پروفیسور» قدوه. چنانکه می‌بینید رهبری فعلی حزب توده ایران تصمیم دارد که خانواده فیروز را از ننگ گذشته بشوید و پاک جلوه دهد. چرا چنین کاری نکند؟ مگر دبیر فعلی و همه کاره واقعی رهبری فعلی حزب که دسته جمعی در آلمان شرقی در مهاجرت هستند از آنها نیست؟

صفحه ۲۲ مجله «دنیا» را که بنیانگذار آن - نیرنگ انسان‌ها و سرنوشت را ببینید - دکتر ارانی رادمرد شهیدی بود که به دست رضاشاه دست‌نشانده انگلستان، ارباب خانواده فیروز، زندانی و کشته شد در شماره ۷ مهرماه ۱۳۵۶ به امضای مستعار «کامران» مقاله‌ای دیده می‌شد که در آن این سطور آمده است: ... و جوانانی مانند نصرت‌الدوله و دشتی و دبیر اعظم و تیمور تاش و داور و دیگران بود که شاید **اعتلای ایران را در تقویت اقتدار او می‌دانستند** (منظور رضاشاه است - کشاورز...) و کمی پایین‌تر نوشته شده: «... این آقایان به عمد فراموش می‌کنند که تمام آنچه که به نام نامی اعلیحضرت... انجام گرفته یا طرح‌هایی است که از دوران ناصری و مخصوصاً بعد از انقلاب مشروطیت مطرح بوده است و یا اصلاحاتی است که از طرف روشنفکرانی مانند تیمور تاش و نصرت‌الدوله فیروز و داور و پیشروان و پیشتازانی که در دستگاه دولتی نبودند به «ذات اقدس ملوکانه» لقا شده است...» چنانکه می‌بینید در این مقاله «دنیا»ی ارانی نصرت‌الدوله فیروز مزدور معروف انگلستان «جوان روشنفکری» می‌شود که گویا **اعتلای ایران را می‌خواست** (و لابد برای همین هم بود که مزد صد و سی هزار لیره را قبلاً گرفتند!) و یا اینکه نصرت‌الدوله فیروز می‌خواست چون روشنفکر و در ردیف پیشه‌وران و پیشتازان ایران بود در ایران اصلاحاتی بکند (و لابد سهم خود را هم از صد و سی هزار لیره خرج اصلاحات ایران کرد!). ملاحظه کنید پررویی و بیشرمی و تقلب در تاریخ ایران تا کجاها رسیده است.

در این مقاله چون واقعاً دیگر ممکن نبود که فقط نام نصرت‌الدوله فیروز را که بیش از حد در ایران منفور است تنها ببرند و این شاهزاده را هم مثل خواهرش مریم فیروز (سرخ) تبرئه کنند، با نام او نام چند نفر دیگر را مثل دبیر اعظم و دشتی و دیگران ذکر کردند که همه به نوکری انگلستان شناخته شده‌اند. این آقایان حتی

←

→

خجالت نکشیدند که نام سلیمان میرزا و دکتر مصدق را در کنار نام تدین دزد بگذارند. درست گوش کنید. در صفحه ۲۴ در این مقاله نوشته شده است:

«... روزی سردار سپه... با احزاب و شخصیت‌های خوش سامی مانند سلیمان محسن اسکندری و مصدق‌السلطنه و تدین مغازه می‌کرد و به دستگیری عده‌ای روشنفکر چنانکه گفتیم اصلاحاتی صورت می‌داد...» (شک نیست که در اینجا هم منظور از روشنفکر نصرت‌الدوله است - کشاورز) دکتر ارانی بنیانگذار مجله «دنیا» و سلیمان میرزا و دکتر مصدق اگر می‌توانستند این کلمات را بشنوند در قبر به خود می‌لرزیدند. آخر همه مردم ایران که می‌دانند تدین همکار نزدیک سردار سپه و رضاشاه و شاه فعلی تا مغز استخوانش دزد و فاسد بود و در مجلس چهاردهم دکتر مصدق با پشتیبانی فراکسیون‌ها و اقلیت مجلس پرونده‌های دزدی او را که از آب و نان مردم قحطی زده ایران در زمان جنگ دوم جهانی ثروت هنگفت جمع کرده بود به جریان انداخت. آیا می‌توان قبول کرد که ایرج اسکندری دبیر فعلی حزب توده ایران اینها را فراموش کرده است؟ یا شاید افشای این تقلب‌ها هم «به ضرر حزب است».

ت - شاهزاده خانم مریم فیروز - دختر فرمانفرما و خواهر نصرت‌الدوله فیروز و عمه مظفر فیروز است و بر عکس آنچه پس از ورود به حزب توده یعنی ازدواج با کیانوری اخیراً در مجله «زنان فرانسه» نوشته است مانند سایر فرزندان فرمانفرما زندگی مرفه داشته و تحصیل کرده بود.

مریم فیروز در زمان رضاشاه همسر سرلشکر اسفندیاری پسر حاج محتشم السلطنه اسفندیاری شد پدر شوهر او رئیس «دائمی» مجلس شورای ملی در تمام دوران رضاشاه بود.

مردم تهران و از آن جمله من بارها این شاهزاده خانم را سوار بر اسب یا شوهرش و چند تن افسران خارجی - فرانسوی و انگلیسی - در حال گردش در جاده خاکی شمیران قدیم دیده‌ایم. من این زن و شوهر را خوب می‌شناختم چون طبیب دو دختر آنان بودم که یکی از آنها به حبسه شدیدی مبتلا شد و بیش از یک ماه من او را معالجه کردم. هنگامی که ایران از طرف قشون متفقین در ۱۹۴۱ اشغال شد مریم فیروز که از شوهر اول خود طلاق گرفته و آزاد بود هر هفته «جمعه»هایی در باغ شمیران خود ترتیب می‌داد و در آن عده‌ای از جوانان آن روز را جمع می‌کرد که نزد او نهار خورده و در استخر باغ او شنا می‌کردند. در مسافرتی که در زمان جنگ دوم جهانی برای شرکت در جشن‌های دانشگاه آسیای میانه شوروی با دکتر علی اکبر سیاسی رئیس آن زمان دانشگاه تهران و صادق هدایت به تاشکند کردیم، سه هفته طول کشید. صادق هدایت برای ما که گاهی در ویلایی که در آن زندگی می‌کردیم و به صحبت مشغول می‌شدیم از این «جمعه»ها حکایت می‌کرد که در آن خود او و فروتن و احمد قاسمی و کیانوری و نوشین و چند تن دیگر از جوانان آن روز شرکت می‌کردند و «اتفاقاً» همه از افراد حزب توده ایران یا علاقمندان به آن بودند. او شرح داد که مریم فیروز پس از مدتی تردید بین قاسمی و کیانوری که هر دو داوطلب ازدواج با او بودند کیانوری را انتخاب کرد.

راست بگویم برایم این شک پیدا شده که انگلیسها و انتلیجنت سرویس از فعالیتهای کمونیستی سالهای سی کامبخش و دوبار زندانی شدنش و رابطه او با شورویها قطعاً اطلاع داشتند برادر زن چنین کسی که عضو حزب توده ایران نیز هست قاعدتاً می‌تواند برای آنها خیلی مفید باشد آنهایی که به سن من رسیده‌اند و به اصطلاح مارگزیده هستند و «از طناب سیاه و سفید هم می‌ترسند» به یاد دارند که تیمورتاش وزیر دربار پر قدرت ابتدای سلطنت رضاشاه چگونه در زمان مذاکره راجع به نفت مربوط با شورویها بود و انگلیسها موضوع را کشف کردند و به رضاشاه خبر دادند و او نیز تیمورتاش را زندانی و در زندان به قتل رساند.

←

از جملات معترضه عذر می‌خواهم. چه کنم؟ من از این «رفیقان» نامرد خاطرات تأثرآور زیاد دارم. وقتی که از چاپ کردن مقاله راجع به شستن افتضاحات نصرت‌الدوله فیروز در مجله حزبی «دنیا» برای شما صحبت کردم به یاد نامه دیگری افتادم که نمی‌توانم از ذکر آن صرف‌نظر کنم:

ابتدای ورود من از بغداد به ژنو بود، روزی عصر در کنار دریاچه ژنو راه می‌رفتم به یکی از برادران مسعودی - آنکه مدیر ژورنال دو تهران بود - برخوردم که با شخص دیگری که نمی‌شناختم از روبروی من می‌آمد. رودررو شدیم مسعودی که مرا در ایران خوب می‌شناخت سلام کرد و من جواب سلام داد. او شرحی از اینکه من فرزند برادرش عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات را که مبتلا به حصبه بود معالجه کرده‌ام برای کسی که همراهش بود تعریف کرد و او را «آقای ذوالفقاری» نامید. من تا آن وقت این ذوالفقاری را ندیده بودم ولی از جنایات خانواده آنها در زنجان اطلاع داشتم. مسعودی ادامه داد که همه در ایران متأسفند که شما از ایران رفته‌اید و خانواده‌های بسیاری طیب فرزندان‌شان را از دست داده‌اند. به او جواب دادم: تا شاه و مستی جانی و دزد به ایران حکومت می‌کنند، ایران جای امثال ما نیست و بی‌درنگ خدا حافظی کردم و رفتم - چندی بعد یکی از دوستانم که اتفاقاً به ژنو آمده بود نسخه‌ای از روزنامه «تهران مصور» را برایم آورد و در آن خواندم که ذوالفقاری در تهران گفته است که من به هتل او رفتم و روی پاهای او افتاده و گریه کرده‌ام که از شاه عفو مرا بخواهد و مزخرفاتی از این

→

باکارهایی که به دست س.ای.آ و انتلیجنت سرویس و ک.گ.ب در سالهای بعد از جنگ جهانی صورت گرفته، و باکارهایی که به ضرر حزب و ملت ایران به دست کیانوری انجام شده و فقط به نفع بیگانگان تمام شد و باعث بدنامی شدید حزب توده، تنها حزب کارگران و زحمتکشان ایران گردید چنین شکی به نظر من جایز است و به هر حال باید در این باره تعمق بیشتر کرد و محتاط بود بخصوص که مریم فیروز فرزند خانواده «خیانت» پس از سالها که مرتباً با انتخاب او به عضویت کمیته مرکزی حتی در تهران مخالفت می‌شد بالاخره در برلین شرقی به دستور شوهرش وارد کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز شده است.

اگر من به تفصیل از این دو خانواده یعنی خانواده شیخ فضل‌الله نوری و پسرش شیخ مهدی و نوه‌اش کیانوری و خانواده فرمانفرما فیروز و پسرش نصرت‌الدوله و دخترش مریم فیروز و نوه‌اش مظفر فیروز صحبت کردم برای این است که این دو فامیل متحداً اکنون به کمک دانسته یا ندانسته «احزاب برادر» به هر حال تمام سازمان حزب در مهاجرت را در دست دارند.

قبیل که امروز دیگر حتی احتیاجی به تکذیب آن هم نیست ولی آن روز من بسیار ناراحت شدم و فوراً نامه‌ای سفارشی که قبض آن را نگاهداشته‌ام - مانند قبوض تمام نامه‌هایم به رهبری - به حزب نوشتم و در آن جریان برخورد با مسعودی و ذوالفقاری و مقاله تهران مصور را که خوشبختانه اتفاقاً به دستم رسیده بود شرح دادم و تکذیبی کامل به آن افزودم و چون «رهبری» را می‌شناختم در آخر آن اضافه کردم که اینجا تنها حیثیت من مطرح نیست حیثیت حزب توده ایران نیز مطرح است زیرا رفقای حزبی و مردم ایران که مرا می‌شناسند و از فعالیت من در حزب توده ایران خبر دارند چه خواهند گفت؟ به آنها نوشتم که من به موجب این نامه به شما اختیار می‌دهم که هر نوع تغییر که بخواهید می‌توانید در نوشته من به عمل آورید ولی خواهش مندم این تهمت بیشترمانه دستگاه تبلیغاتی شاه را بی‌جواب نگذارید. مانند اقلأ ۵۰ نامه‌ای که در مسکو یا از خارج به کمیته مرکزی نوشتم این نامه‌ام نیز بی‌جواب ماند بسیار ناراحت بودم.

دوستی در ژنو حال مرا دید و از ناراحتی من مطلع شد و گفت من این «نامردی» آن‌ها را چاره می‌کنم. او در شماره ۳۲ پنجشنبه ۹ فوریه ۱۹۶۱ روزنامه حزب کار سوئیس موسوم به صدای کارگر، ارگان حزب کمونیست سوئیس نوشت. عنوان مقاله «با وجود دروغهای شاه، ملت ایران تسلیم نمی‌شود» با امضای «سیامک» بود و در آن از مقاله تهران مصور و اینکه من به هیچ وسیله موفق نمی‌شوم که تکذیب خود را به گوش ایرانیان برسانم، نوشت. چند سال گذشت. در الجزایر استاد امراض اطفال بودم.

روزی موقعی که در بالین مریضی در حضور شاگردان مدرسه طب و پرستاری و قابلیت درسی می‌گفتم به من اطلاع دادند که آقای به نام ایرج می‌خواهد شما را ببیند. متوجه نشدم کیست. گفتم بگویید بیاید که بینم کیست، ایرج اسکندری وارد اتاق شد و پس از اتمام درس دانستم که امیر خسروی (بابک) نیز با اوست و در هتل هستند. با وجود بدیهایی که این «رهبران» به من کرده بودند آنها را به منزل خود آوردم و چند روز از آنها پذیرایی کردم. یک روز در ضمن صحبت ایرج اسکندری به من گفت چرا سری به ما در برلن شرقی نمی‌زنی؟ من هم وقایع گذشته را که از بعضی از آنها بابک خبر نداشت ذکر کردم و در ضمن موضوع نامه تکذیب مقاله تهران مصور را که آخرین نامه من به آنها

بود یادآور شدم. امیر خسروی از این موضوع خبر نداشت و بسیار آشفته شد از ایرج اسکندری پرسید آیا دکتر کشاورز راست می‌گوید؟ ایرج جواب داد بله نامه رسید و در هیئت دبیران (رادمنش - اسکندری - کامبخش) خوانده شد و گفت که خودت می‌دانی که دسته کامبخش با کشاورز مخالفند و چاپ نامه او را در روزنامه حزب «وتو کردند» خوب به یاد دارم که بابک با عصبانیت گفت آخر اینکه بیشرمی و خیانت است و اسکندری جواب داد چه کار می‌توان کرد؟

امروز بابک که عضو کمیته مرکزی است و چون در اروپای غربی زندگی می‌کند اجباری به سکوت ندارد آیا جرأت دارد که در این باره شهادت بدهد؟ یا اینکه می‌ترسد که در نتیجه حقیقت‌جویی او راز کمیته مرکزی برکنار کنند؟ جمله معترضه‌ام طولانی شد. چنانکه گفتم شما مجبور نیستید همه این مسائل را ضمیمه رساله دکترای خود کنید و هر قسمتی را که می‌خواهید با موافقت من انتخاب کنید. چنانکه می‌بینید خیانت‌های برملا نشده و مجازات نشده کیانوری به او و همسرش مریم فیروز جرأت داده است که در تاریخ حزب و در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران تحریف و تقلب کنند؛ و چون عده زیادی از جوانان ایرانی جزئیات تاریخ مبارزات سیاسی ایران را نمی‌دانند خائنین شناخته شده‌ای مانند نصرت‌الدوله فیروز و تدین و حتی دشتی را کم تبرئه می‌کنند؛ ولی در مقابل وقتی که من که به هر حال مردم ایران مرا به عنوان یکی از رهبران حزب توده ایران شناخته بودند برای دفاع از حیثیت خود و حیثیت حزب تکذیب نامه‌ای برای رد تهمتی که رژیم مرتجع ایران به من وارد کرده‌اند برای چاپ به آنها می‌فرستم از چاپ آن خودداری می‌کنند تا بلکه بتوانند حیثیت کسی را که گناهش افشاء حقایق در داخل حزب بود لکه‌دار کنند.

باری کمیته ترور به رهبری کیانوری و به دستور او عده‌ای را در تهران کشت و چنانکه معمول است مجریان عوض می‌شدند ولی فرماندهان تغییر نمی‌کردند و از این مسائل هم ما فقط در مهاجرت مسکو وقتی که کادرها دیگر «زبانشان باز شد» و هر که هر چه می‌دانست گفت خبردار شدیم.

کیانوری در جلسه کمیته مرکزی حزب مسکو اقرار کرد که چنین حوزه‌ای وجود

داشت زیرا شهادتها غیر قابل انکار بود. او گفت این حوزه را که کامبخش موقع عزیمت به باکو در ۱۹۴۶ به من تحویل داد و به من گفت: این حوزه را نگاهدار تا من از باکو به تو خبر بدهم.

اگر این حوزه یک حوزه عادی بود که کامبخش که از ایران رفته بود حقی نداشت که در آن دخالت کند یا درباره آن دستوری بدهد آن هم از باکو. تکلیف این حوزه را - اگر عادی بود - می بایستی تشکیلات حزب معین کند پس همان طور که در مسکو واضح شد این حوزه «عادی» نبود و در حقیقت وابسته به شخص کامبخش بود. یعنی همان حوزه ترور بود که کامبخش می بایست از باکو آنرا اداره کند.

س - خواهش میکنم راجع به قتل حسام لنکرانی صحبت کنید. می گویند حزب توده ایرانی او را به قتل رسانده.

ج - حسام لنکرانی به پیشنهاد کیانوری و با تصویب هیات اجرائیه مقیم تهران به قتل رسید و «گناهی» که برای او پیدا کرده بودند این بود که او از اسرار زیادی اطلاع داشت. همه افراد حزب در ایران می دانستند و می دانند که حسام یکی از بهترین، فداکارترین و پرکارترین کادرهای حزب بود و به همین مناسبت از بسیاری از کارها خبر داشت. آیا پاداش فردی که زیاد فداکاری و کار می کند مرگ است؟ او که با پلیس رابطه نگرفته بود. او که اسرار این آقایان را که مدتی اسرار حزب تصور می کرد نگهداشت و بروز نداد. به قاتلین چنین کسی چه نام باید نهاد؟ و با آنها چه باید کرد؟ آیا چنین اشخاصی را در حزب نگهداشتن و به دبیری رساندن شرم آور نیست؟

س - معروف است که محمد مسعود را هم همین کمیته ترور کشته آیا صحیح است؟
ج - مسأله قتل محمد مسعود در مسکو در کمیته مرکزی از طرف من و پس از آن از طرف ایرج اسکندری مطرح شد و در پلنوم چهارم وسیع تنها من، تکرار می کنم تنها من این موضوع را مطرح کردم و مورد کینه و دشمنی شدید کیانوری و شوهر خواهرش کامبخش قرار گرفتم. چند تن دیگر از رهبری از این موضوع «سربسته» صحبت کردند ولی از ترس اینکه روابطشان با کامبخش و کیانوری قطع شود و برای اینکه امکان سازش را حفظ کنند موضوع را تعقیب نکردند.

محمد مسعود مدیر روزنامه «مرد امروز» شب بیست و دو بهمن ۱۳۲۶ - ۱۹۴۷ - یعنی در حالیکه حزب علنی و آزاد بود و تازه از فشار شدیدی که بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان به آن وارد می شد به تدریج خلاصی می یافت به قتل رسید. در موقع قتل در آن شب پنج نفر از رفقا خسرو روزبه، حسام لنکرانی، همایون، عباسی (که بعدها در زیر شکنجه تسلیم شد) و یک محصل دانشکده افسری حضور داشتند. در این جریان جمعاً هشت نفر وارد بودند که یک نفر آنها زن بود و یک نفر دیگر کیانوری بود و نفر هشتم را نمی شناسم. تمام این اشخاص همکاران نزدیک کیانوری بودند و تمام حزب این را می داند قاتل محمد مسعود فقط عباسی بود و دیگران برای اینکه در صورت لزوم «کمک» کنند حضور داشتند.

کمیته مرکزی حزب و هیات اجرائیه آن از این قتلها مانند تیراندازی به شاه به کلی بی خبر بودند. رفیق ما روزبه چند بار در محکمه نظامی گفته است که من هر چه کردم با دستور مقامات بالاتر حزب کرده ام. رفیق ما راست می گفت و خواندن دفاع او که چاپ شده نیز این مطلب را تایید می کند. او راست می گفت زیرا این کمیته هم به دستور کیانوری ایجاد شده بود. افشای قتل محمد مسعود باعث شد که مدتی کامبخش و کیانوری - قبل از اعدام رفیق روزبه - در خارج و حتی در پلنومها کوشش کنند که از اهمیت فداکاریهای روزبه بکاهند. کامبخش می گفت که: خسرو عیب بزرگی که دارد قهرمان منشی می کند و می خواهد خود را بزرگ جلوه دهد. به طور وضوح کامبخش حسودی می کرد. او می دانست که با سابقه اقرارهایی که در شهربانی مختاری کرده بود نمی تواند دعوی قهرمانی کند و قطعاً ترس داشت، که دیر یا زود تاریخ حزب و تاریخ مبارزات سیاسی ایران او را چنان که باید، قضاوت کند.

کیانوری می گفت «روزبه ضعیف است و چون از بسیاری اسرار خبر دارد ممکن است اقرار کند» و یا «در این ایام روزبه از ما حرف گوش نمی کرد». در حقیقت با متهم کردن رفیق روزبه کیانوری می خواست خود را تبرئه کند. و می دانست که روزبه دیگر نخواهد توانست جواب او را بدهد. باری روزبه در محکمه گفت و تکرار کرد: آنچه انجام داده ام همه با موافقت مسئولین بالاتر حزبی بود و هرگز کاری برخلاف

دستور و به میل خودم و خودسرانه انجام نداده‌ام.

این حرف روزبه کاملاً صحیح است و اعمال خودسرانه کیانوری در حزب چنان که در مسکو معلوم شد یکی دو تا نبود. مسئولین بالاتر رفیق روزبه کامبخش و کیانوری بودند. رهبری فعلی و کیانوری باید جواب بدهند که این حرف رفیق روزبه راست بوده یا دروغ؟ اگر راست است - که راست است - پس چگونه مسئول حزبی را که دستور قتل محمد مسعود را به این پنج نفر داده به دبیری حزب انتخاب می‌کنند؟ دفاع روزبه را بخوانید دفاعی که صراحت و صداق و از خود گذشته‌گی از آن می‌بارد و خواهید دید که کامبخش و کیانوری چگونه به نفع خود دروغ می‌گویند.

در یک بروشور پنج صفحه‌ای که حزب پس از دستگیری رفیق ما روزبه منتشر کرد و «توضیحی چند درباره بیانات دادستانی نظامی» نام دارد رهبری حزب قتل‌هایی را که به کمیته مرکزی حزب از طرف دادستان ارتش نسبت داده شده تکذیب می‌کند. این تکذیب کاملاً صحیح است زیرا در ۱۳۲۶ که حزب در ایران علنی بود نه کمیته مرکزی و نه هیات اجرائیه از این کارها خبر نداشت کیانوری شخصاً و بدون اطلاع حزب عمل می‌کرد در حالی که مأموران این اعمال که می‌دانستند در صورت گرفتاری با چه خطرهایی روبرو هستند تصور می‌کردند که دستور حزب را اجرا می‌کنند. امروز دیگر همه می‌دانند و روزنامه‌های آن روز ایران نوشته‌اند که بعضی از شرکت‌کنندگان در ترور محمد مسعود از طرف شهربانی دستگیر شدند و مدتی زندانی بودند و بعد آزاد شدند. پس از فاش شدن اسرار قتل محمد مسعود در مسکو، ما از خود سؤال می‌کردیم که حالا که معلوم می‌شود شهربانی و ارتش پس از قتل محمد مسعود درست چند نفر از کسانی را که در قتل او حضور داشتند دستگیر کرده، چرا آنها را آزاد کرد؟ در این آزادی آیا ستاد ارتش یعنی رزم‌آرا دخالتی نداشت؛ زیرا کیانوری که در تیراندازی به شاه نیز دخالت داشت به وسیله ناصر فخرآرایی دوباره با رزم‌آرا که ترتیب دهنده واقعی این تیراندازی بود مربوط می‌شود. اگر یکی از این توقیف‌شدگان آن روز اقرار می‌کردند (و دیدیم که صدها نفر بعداً با شکنجه و بدون شکنجه تسلیم شدند) وضع حزبی که محمد مسعود روزنامه نویسی را که مردم ایران او را دوست داشتند کشته بود چه می‌شد آن روز که

دیگر ممکن نبود به دشمنان حزب قبولاند که این کار را کیانوری خودسرانه کرده و از افراد حزب برای این کار استفاده نمود و هیات اجرائیه حزب از این قتل مطلقاً خبر ندارد. روزنامه «مرد امروز» محمد مسعود را مردم از هم می‌قاپیدند و چندساعت بعد از انتشار آن قیمتش به ده برابر و بیشتر از آن می‌رسید. آخر محمد مسعود با شجاعت تعجب‌آوری به شاه و خاندان سلطنت و بخصوص به اشرف حمله می‌کرد. حزب در کشتن او چه نفعی داشت؟ این کار که فقط به نفع دربار بود. کیانوری به کجا بسته بود که چنین کاری را کرد؟ شاید هم او که غالباً می‌گفت و می‌گوید «من یک حقه زدم» اینجا هم می‌خواست با کشتن محمد مسعود «حقه» بزند و این کار را به گردن شاه بیفتد و تنفر مردم از او بیشتر بشود و تازه این عمل هم به نفع رزم‌آرا بود که نقشه گرفتن حکومت ایران و کشتن شاه را در سر داشت. چگونه ممکن است چنین با سرنوشت حزبی که در آن زمان هزاران تن از روشنفکران و زحمتکشان ایران صادقانه در آن فعالیت می‌کردند بازی کرد؟ چه شد که رهبری حزب در مهاجرت همه حادثه‌جوئیهای کامبخش و کیانوری را که باید واقعاً او را هم «مرد هزار چهره» نامید نادیده گرفت؟ تا او توانست به دبیری حزب برسد و حزب را «قبضه کند» زیرا ایرج اسکندری دبیر اول حزب که ساتر و پاراوانی برای حفظ ظاهر بیش نیست و این را همه کادرها در مهاجرت می‌دانند. آیا این سکوت هم دستور «حزب برادر» است؟ باری در بروشوری که از طرف کمیته مرکزی منتشر شد که در بالا به آن اشاره کردم شرکت کمیته مرکزی در قتل محمد مسعود به حق تکذیب شده بود این بروشور بسیار جالب است و همه کادرهای حزب باید آن را بخوانند. همان طور که من در استعفای خود از کمیته مرکزی بدون اینکه از محاکمات و دفاع رفیق روزبه هنوز اطلاعی داشته باشیم پیش‌بینی کرده بودم «اقرارهای» رفیق روزبه برای این بود که تصور می‌کرد حزب از اعمال جنایتکارانه‌ای که بعضی از رهبران مرتکب شده‌اند خبر ندارد او نمی‌دانست که بعضی از کادرها که دستور کیانوری را دستور حزب تصور می‌کردند در مسکو به اشتباه خود پی برده و همه آنچه را که می‌دانستند، گزارش دادند.

در این بروشور پنج صفحه‌ای کمیته مرکزی می‌نویسد.

... حتی در صورتی که دعوی دادستان را صحیح فرض کنیم و در واقع گروهی مرکب از افراد به اصطلاح «افراطی، تند و احساساتی» که حزب توده ایران را محافظه کار و رهبران آن را ترسو و ناتوان در اتخاذ تصمیمات تند و شدید می دانسته اند خود رأساً مرتکب قتل محمد مسعود شده اند، دیگر جایی برای اتهام همین قتل به حزب توده ایران باقی نمی ماند...

ملاحظه می کنید که این آقایان راه را برای فرار در روز مبادا باز گذاشته اند تا گناه آن را در صورت لزوم به گردن رفیق روزبه انداخته و کیانوری مسئول بالانتر و سازمان دهنده این کار را تبرئه کنند. این صحیح است که بین پرونده ای که اداره آگاهی پس از قتل محمد مسعود و توقیف عده ای از افراد حزب تشکیل داد و اظهارات رفیق روزبه در مقابل دادستان ارتش مطابقت وجود دارد چیزی که دادستان ارتش تذکر داده. ولی آخر واضح است که این قتل واقع شده، عده معینی مجری آن بودند که بعضی از آنها گرفتار شدند و این کار به دستور یک عضو رهبری حزب بدون هر گونه اطلاع کمیته مرکزی حزب انجام شده. آخر اگر مقام ارتجاعی و بیشرافی یک بار راست بگوید و ما بدانیم که راست می گوید و از همه مهمتر توجه به این مطلب باعث تصفیه حزب از خائنین هم می شود ما که نباید بگوئیم که چون گوینده مرتجع و مخالف ما است این راست او هم دروغ است. اگر مرتجعین بگویند حالا روز است اینکه صحیح نیست که ما به مناسبت مخالفت با آنها بگوئیم خیر حالا شب است. آزموده مردی کثیف و جانی بود و پرونده های دروغ هم در دستگاه دادرسی ارتش بسیار درست شده است که بهترین فرزندان میهن ما را اعدام کرده؛ ولی اگر مردی مانند روزبه مطالبی در دادگاه گفته که با شواهد دیگر تطبیق می کند و دادستان نظامی به نفع رژیم حرفهای راست او را منتشر کرده که نباید تکذیب کرد. بخصوص وقتی که رفیق ما روزبه در دفاع خود می گوید:

من زمانی دستگیر شدم که دیگر هیچ راز مکتومی وجود نداشت. بهرامی ها، قریشی ها و مخصوصاً عباسی از سیر تا پیاز را گفته بودند. حتی مطالبی که فقط دو نفر از آن واقف بودند مثلاً فقط من و عباسی از آن اطلاع داشتیم افشاء شده بود. حجم اطلاعات دستگاه به راستی ده

برابر مجموعه اطلاعات من بود. من اگر می‌خواستم مثل جلسات اول بازپرسی به همه چیز پاسخ «نه» بدهم نه تنها از اطلاعات دستگاه تحقیق چیزی کم نمی‌شد... من امروز وجود خارجی نداشتم و مثل کوچک شوشتری و وارطان از زندان «آزاد» شده بودم.^۱

فرق آن گونه آزادی با تیرباران این است که هم این حرفها زده نمی‌شد و هم حیثیت من به خطر نمی‌افتاد... «در حلقه حادثه کارزار جان دادن بهتر که گریختن به نامردی» این شعر آخر را روزبه به رهبری حزب می‌گفت چنانکه در نامه معروف خود به پلنوم وسیع نوشته بود و رهبری را به ترک سنگر مبارزه و در خارج نشستن و آب خنک خوردن متهم کرده بود. به این جهت است که این نامه چاپ نمی‌شود و اگر روزی آنرا چاپ کنند مثل دفاع دکتر ارانی قسمتهای «مضر» آن حذف خواهد شد.

توجه داشته باشید که این گفته روزبه را که در بالا برایتان ذکر کردم من از پرونده دادستان نظامی نقل نکرده‌ام این سطور در صفحه ۷۰ «خسرو روزبه» در دادگاه نظامی (از انتشارات حزب توده ایران) سال ۱۳۴۰ نقل شده است. این آقایان به قول معروف که می‌گویند «دروغگو کم حافظه است» انتشارات خود را فراموش می‌کنند و چون دروغ می‌گویند کم حافظه می‌شوند، و در نقل واقعه اشتباه می‌کنند فقط حقیقت است که تغییرناپذیر است، ولی این آقایان از حقایق مانند مانند جن از بسم‌الله می‌ترسند زیرا روزبه حقایق را برای درج در تاریخ گفته است که روزی افشاء بشود. او از حزب که از این جریانات خبر نداشت دفاع می‌کرد نه از «مقامات بالاتر» رهبری فعلی که جنایات متعدد کیانوری را مخفی می‌کند، کسانی که از ترس یا به مناسبت آلودگی‌شان یا شاید برای اطاعت از دستور مقامات خارجی در مقابل این خراب‌کاریها سکوت می‌کنند فردا جواب افراد حزب و مردم ایران را چه می‌دهند؟ کیانوری که رفیق روزبه را قبل از گرفتاری به دست پلیس ضعیف می‌نامید آیا تاکنون یک سوزن به دست او فرو کرده‌اند؟ شرف و صداقت و پاکی روزبه را ببینید که در نامه معروف خود به پلنوم چهارم وسیع

۱. این دو کادر فداکار در زندان زیر شکنجه اقراری نکردند و به قتل رسیدند ولی دولت اعلان کرد که آنها آزاد شده‌اند.

نوشته:

شکنجه جسمی ای که به زندانیان می دهند به قدری برای انسان غیر قابل تحمل است که من همیشه با دو کلت پر از فشنگ حرکت می کنم که اگر شناخته شدم یا باتیراندازی موفق به فرار شوم و یا اینکه کشته بشوم.

او همین کار را هم کرد منتهی اطباء او را زنده نگهداشتند. آنهایی که روزبه را «قهرمان منش» و «ضعیف» می نامیدند ضعف واقعی کامبخش را که پس از دستگیری به قول دکتر ارانی یک کتاب گزارش برای پلیس بدون شکنجه دیدن نوشت فراموش می کنند. آنهایی که در رهبری فعلی این را می دانند آیا از تعریف هایی که پس از مرگ کامبخش از او کرده اند خجالت نمی کشند؟ آیا اینها نمی دانند که افراد ساده ای مانند شوشتری و سالاخانیان در زیر شکنجه هایی به قول رفیق روزبه غیر قابل تحمل برای انسان جان دادند و لب نگشودند کاری که صدها اعضای دیگر حزب کرده اند. در کدام حزب جدی در جهان می توان نظیر این پدیده را یافت که جنایت های متعدد و شناخته شده فرد یا افراد نه تنها بدون مجازات بماند؛ بلکه چنین کسانی به دبیری حزب هم انتخاب شوند؟ با چه حقی بعضی از رهبران «یک حزب برادر» به یک حزب کوچکتر ضعیفتر که در مهاجرت در کشور آنها زندگی می کند. چنین دبیرانی را تحمیل می کند؟ آیا این است معنای انترناسیونالیسم پرولتری؟ من باید برای تکمیل مطالب راجع به قتل زاخاریان نیز صحبت کنم.

او یک روشنفکر ارمنی عضو قدیمی حزب و مردی واقعاً با سواد با ذوق و با ایمان به راه حزب بود و در یکی دو روز قبل از مسافرتش به مسکو در ایران به طور مرموزی مفقود شد و به قتل رسید. زاخاریان جزو روشنفکرانی بود که جداً عقیده داشتند که حزب باید از دکتر مصدق و ملی شدن نفت ایران پشتیبانی کند و با جدیت و سروصدا از این عقیده خود در مقابل هیأت اجرائیه حزب دفاع می کردند. در هیأت اجرائیه ایران اختلافات به دعوای خصوصی بسیار و حتی به زد و خورد کشیده بود که کارها را فلج و کادرها را گرفتار سراسیمگی و تفرقه کرده بود و یکی از این اختلافات بر سر رفتار با دکتر مصدق بود.

چنانکه قبلاً گفتیم از فوریه سال ۱۹۴۹ (تیراندازی به شاه) به بعد کم‌کم عده‌ای از رهبری حزب از ایران خارج شده و در مسکو جمع شده بودند که ارتباطی با رهبری حزب ایران نداشتند. هیأت اجرائیه حزب در ایران مرکب بود از: جودت، بقراطی، علوی، بهرامی، یزدی، کیانوری، قاسمی، و فروتن. برای اینکه بدانید که افراد کمیته مرکزی در مسکو تا چه اندازه از اوضاع ایران بی‌اطلاع و بی‌خبر نگاه داشته می‌شدند، کافی است بدانید که تا تقریباً سه سال پس از مرگ استالین ما حتی به روزنامه‌های عادی ایران و از جمله کیهان و اطلاعات که در تمام شهرهای بزرگ دنیا و در خیابان‌های تهران مردم عادی می‌توانستند بخرند و بخوانند دسترسی نداشتیم و تقاضاهای پی‌درپی ما بی‌جواب می‌ماند. پس از مرگ استالین و پس از گفتگوهای زیاد رادمنش و طبری و من که با هم در آکادمی علوم اجتماعی شوروی تحصیل می‌کردیم موفق شدیم که به این دو روزنامه دست بیابیم به این ترتیب که هر ده روز یکبار ما سه نفر در یک اتاق آکادمی جمع می‌شدیم و روزنامه‌هایی که به هم متصل شده بودند و اقلماً متعلق به یکماه پیش از تاریخی بودند که ما می‌خواندیم در اختیار ما گذاشته می‌شد. و ما در آن اتاق که در آن را می‌بستند لابد برای اینکه کس دیگری این روزنامه‌ها را نخواند، روزنامه‌ها را مطالعه می‌کردیم و پس می‌دادیم. به ما توصیه شده بود که از این روزنامه‌ها یادداشت برداریم (آخر برای مهاجرین یک حزب سیاسی چرا باید خواندن روزنامه‌های علنی کشورشان قدغن باشد؟) ولی همه جا اینطور نبود. کامبخش در باکو هرچه می‌خواست داشت و یا کیانوری در ایران به وسیله عمال باقراف در تماس بود (به یاد بیاورید که او به کیانوری گفته بود منتظر دستور من از باکو باش تا تکلیف این حوزه را معین کنم).

برگردیم به زاخاریان که از طرف اکثریت هیأت اجرائیه مأمور شده بود به مسکو آمده و وضع هیأت اجرائیه تهران و اختلافات در رهبری آن را که باعث فلج حزب شده بودند به افراد کمیته مرکزی مقیم خارج اطلاع بدهد. کیانوری به اتفاق دوستان نزدیکش جدا با دکتر مصدق مخالف بود و بعلاوه یقین داشت که زاخاریان یکطرفه و به نفع دسته مخالف او گزارش خواهد داد و جداً کوشش می‌کرد که از مسافرت وی جلوگیری کند تا آنجا که به مقامات شوروی در ایران متوسل شد که از رفتن زاخاریان به مسکو جلوگیری

کند. در صورت جلسات کمیته مرکزی در مسکو ثبت شده است که شورویها به رادمنش اطلاع داده‌اند که کیانوری با آمدن زاخاریان مخالف است؛ و می‌گوید او یکطرفه و به نفع دسته مخالف آنها گزارش خواهد داد و بنابراین یا نباید بیاید و یا باید یکتفر هم از طرف دسته آنها با او به مسکو بیاید تا از طرف آنان گزارش بدهد و این اطلاع دادن شورویها و بیغام رساندن آنها بسیار ندرتاً اتفاق می‌افتاد و قطعاً اصرار زیاد کیانوری باعث آن شده بود. به هر حال زاخاریان یکی دو روز قبل از حرکت به مسکو مقفود شد و چندی بعد شایع شد که او کشته شده است، و بعدها جسد او در چاه یکی از خانه‌های مخفی حزبی پیدا شد (خانه‌ای که در آن پنجاه هزار نارنجک تحت نظر کیانوری ساخته شده بود. به یاد دارم که در پلنوم چهارم رادمنش در حضور ۸۰ نفر ضمن شرح خطاهای کامبخش و کیانوری گفت: آقایان پنجاه هزار نارنجک ساختند برای اینکه تحویل ارتش ایران بدهند). به این طریق چگونگی قتل زاخاریان لوث شد و معلوم نگردید. کیانوری در مسکو پس از آنکه من شرح واقع را به تفصیلی که در بالا گفتم در کمیته مرکزی شرح دادم و در پلنوم وسیع نیز در ضمن نظریات خود گفتم همیشه مدعی بودم که زاخاریان را رژیم توقیف کرده و بعد کشته و جسدش را به چاه انداخته. سؤال می‌شد چرا او درست قبل از حرکت به مسکو برای گزارشی که کیانوری با آن مخالف بود و حتی به شورویها برای جلوگیری از آن متوسل شده بود کشته شده، گذشته از این کادریایی مثل او که جزو نارنجک سازمان نبودند حتی اگر توقیف شدند از طرف رژیم مخفیانه به قتل نرسیدند و زیر شکنجه نمردند و رفقای حزبی ما که در زندان بودند همیشه از توقیف و شکنجه و مرگ آنان باخبر می‌شدند (مثل توقیف و شکنجه و قتل رفقای ما شوشتری و سالاخانیان). در حالی که هیچکس اثری از زاخاریان در زندانهای نیافته.

روشنفکران بسیار دیگری مانند او هستند که توقیف شدند و به قتل نرسیدند این شک به هر حال بسیار شدید است که کیانوری دستور قتل زاخاریان را به کمیته زیر نظر خود یا یکی دو نفر از فرمانبران نزدیک خود داده است؛ و یا اینکه با رژیم همکاری می‌کرده و به آنان اطلاع داده که او را توقیف کنند تا از شر این «مزاخم» خلاص شود.

مالینفسکی را که عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک و حتی نماینده این حزب در پارلمان روسیه بود به خاطر بیاورید که به گفته لنین با یک دست به حزب خدمت می‌کرد؛ و با دستی دیگر کادرها و افراد حزبی را به پلیس معرفی می‌کرد. من با وجدانی راحت خطاب به حزب و مردم ایران می‌گویم که کیانوری مردی است بسیار جاه‌طلب و به همین مناسبت خونخوار و از زمره کسانی است که حاضرند همه کس و همه چیز را فدای ارضای مقاصد جاه‌طلبانه خود کنند و در این راه از کشتن اشخاص ابا ندارند.

س - خواهشمندم که حالا راجع به شرکت حزب توده ایران در کابینه قوام صحبت کنید. چگونه و چرا حزب توده در کابینه قوام شرکت کرد؟

ج - می‌دانید که پس از جنگ جهانی دوم کمونیستهای ایتالیا و فرانسه نیز در حکومت کشورشان شرکت کردند. البته این دو حزب دارای دهها سال سابقه و ترادیسئون مبارزه بودند و تجربه سیاسی طولانی داشتند. گذشته از این در زمان جنگ دوم جهانی تجربه مبارزه مسلحانه چند ساله و شرکت در نهضت مقاومت ضد فاشیست داشتند. بنابراین دارای کادرهای آزموده بسیار بودند و دهها هزار نفر عضو فعال داشتند. برای ایران و حزب توده ایران این چنین سابقه‌ای وجود نداشت در ۱۹۴۶ یعنی موقعی که حزب در کابینه قوام شرکت کرد ۵ سال عمر داشت، نه رهبری صحیح داشت و نه کادر باتجربه. باید یکبار دیگر در اینجا تکرار کنم که من برای کمونیستهای وطنم احترام عمیقی قائل هستم. آنها در سال ۱۹۲۰ در شرایط بسیار دشوار و بدون تجربه بر علیه امپریالیسم انگلستان و حکومت فاسد قاجار و عمال آنان مبارزه کردند و بسیاری از این میهن پرستان در راه عقیده خود جان فدا کرده‌اند و یا در مهاجرت به دست دستگاه استالین کشته شده‌اند. سه بار حزب کمونیست ایران مجبور شد بار خود را از صفر شروع کند زیرا هر بار دشمنان خارجی و داخلی با نهایت بیرحمی افراد این حزب را قتل عام کردند. این دیگر غیر قابل انکار است، کمونیستهای ایران مانند کمونیستهای همه کشورهای و بخصوص کشورهای استعمارزده جزو پاکترین، باشرفترین و از خود گذشته‌ترین مبارزان کشوراند و به هر جا که بنگرید بیش از همه احزاب دیگر به دست حکومت‌های مرتجع و فاسد و مزدور و دیکتاتوری کشته شده‌اند و تسلیم نشدند. از دوران استالین و بریا و

باقراف و امثال آنها و طرفداران آنها در رهبری کشورهای سوسیالیستی بگذرید، به نظر من اینها را نمی‌توان کمونیست نامید. اینها نام کمونیست را کثیف کردند و این پدیده خواهد گذشت و ورق تازه‌ای از تاریخ بشر به تدریج شروع خواهد شد و ثابت خواهد کرد که کمونیست‌ها بهترین مدافع منافع اکثریت مردم کشور خود و تمام زحمتکشان دنیا هستند.

شرکت حزب در حکومت قوام مانند تأسیس حزب توده ایران بدون شالوده محکم انجام گرفت. در حقیقت - و این را باید به نظر من گفت - وجود ارتش شوروی در ایران و تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان عوامل اساسی شرکت حزب در کابینه ائتلافی بود نه قدرت و ترادیسون ۵ ساله حزب. بدون دو عامل اساسی مذکور امپریالیسم انگلستان و شاه هرگز نمی‌گذاشتند که حزب به این زودیه‌ها در حکومت شرکت کند.

در حقیقت قوام به استالین وعده کرده بود که استخراج نفت شمال ایران را به یک شرکت شوروی و ایران واگذار کند و برای اینکه «حسن نیت خود را» نسبت به استالین و شوروی نشان داده باشد حزب توده ایران و حزب ایران را که یک حزب روشنفکران میهن‌پرست و مؤتلف حزب توده بود به حکومت دعوت کرد.

در زمان جنگ هم سهیلی از حزب توده ایران دعوت به شرکت در کابینه وزرا کرده بود ولی حزب این دعوت را رد کرد. قوام هم یکبار دیگر قبل از وقایع آذربایجان از حزب برای شرکت در کابینه وزرا دعوت کرده بود و باز پس از بحث این دعوت رد شده بود.

سلیمان میرزا که قوام السلطنه را خوب می‌شناخت، حزب را از این کار برحذر داشت ولی آخرین بار دعوت قوام در کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب مورد بحث قرار نگرفت. آنچه راجع به شخص من است من از این مذاکرات که گویا «خصوصی بود» روزی مطلع شدم که نزدیک غروب ایرج اسکندری و یزدی و شیخ حسین لنگرانی به منزل من آمدند و آقای لنگرانی و یزدی در اتومبیل در خیابان ماندند و اسکندری وارد منزل شده و به من گفت: «ما مشغول مذاکره با قوام برای شرکت در حکومت هستیم و من آمده‌ام که ترا هم با خودمان نزد او ببرم» من جواب دادم که من قوام را نمی‌شناسم و

از رفتن به منزل قوام خودداری کردم، نمی دانم امروز اسکندری آنقدر باوجدان مانده است که این حقیقت را تصدیق کند؟ آقای لنکرانی هنوز در ایران زنده است و می تواند در این باره شهادت بدهد. به هر حال ایرج اسکندری اصرار نکرد و رفت. چندی بعد رادمش دبیر حزب به من گفت که من باید از طرف حزب در کابینه شرکت کنم و گویا وزیر فرهنگ و تعلیمات عالی باشم. برای من این گفته او وزن بیشتری داشت. من در این زمان از نظر تئوری هنوز هم کم سواد بودم و فقط تحصیل سیاسی و تئوریک جدی را در اتحاد شوروی کردم. به همین مناسبت بی اندازه نسبت به کاردانی قدیمی هایی که در رهبری بودند اعتماد داشتم، بخصوص به ایرج اسکندری و رادمش که به نظر من در این زمان بدون شک از سایر افراد هیأت اجرائیه و کمیته مرکزی بیشتر وارد سیاست بودند و از نظر تئوری به هر حال از دیگران باسوادتر بودند. مطلبی که برای شما خواهم گفت به خوبی نشان می دهد که در آن ایام من و امثال من تا چه حد شوق و ذوق و فداکاری نسبت به حزب و احترام نسبت به اشخاصی که از زندان خارج شده بودند مانند رادمش و اسکندری داشتیم. آخر می گفتند رادمش در سازمان جوانان حزب کمونیست در انقلاب ایران فعالیت می کرد و ایرج هم که جزو ۵۳ نفر و دوست و همکار دکتر ارانی بود و هر دو تازه از زندان رضاشاه آزاد شده بودند. در مقابل آنها امثال من که جز طبابت کاری نمی دانستیم و نکرده بودیم در موقع تشکیل حزب و سالهای اول آن «داخل آدم» نبودیم.

روز تظاهرات علیه حکومت ساعد بود و ما پیشاپیش حدود ۱۵۰ هزار نفر کارگر و روشنفکر به خیابان اسلامبول (نادری) مقابل سینما پالاس رسیده بودیم. یکدسته نظامی راه ما را سد کردند و به فرمان فرمانده خود زانو به زمین گذاشتند و مسلسل هایشان را آماده تیراندازی کردند. افسر فرمانده به ما اخطار کرد که اگر قدمی جلوتر بیاید دستور تیراندازی خواهم داد. از پشت سر جمعیت که نمی دانست در جلو چه خبر است فشار می آورد. در این وقت بی اختیار من رادمش را که پهلوی من بود به پشت سرم هل دادم و گفتم تو دبیرکل حزبی و باید زنده بمانی، به عقب برو. باور کنید که من نه با رادمش و نه با ایرج اسکندری دوستی خصوصی نداشتم و دوستی من با آنها

دوستی افرادی بود که به اتفاق هم در یک حزب مبارزه می‌کنند. قبل از تشکیل حزب من ایرج اسکندری را اصلاً نمی‌شناختم و رادمش را فقط در دارالفنون دیده بودم. آشنایی من با این دو در حزب به عمل آمد. آن روز دخالت یک افسر که گویا عضو سازمان افسری بود و دستور داد که سربازان به پاخیزند و کنار بروند همه را از مرگ نجات داد. برگردیم به شرکت ما در کابینه وزراء قوام. شرکت در کابینه در کمیته مرکزی مطرح نشده بود. باید اقرار کرد که در شرایط آن روز حزب و ایران اگر مطرح هم می‌شد به تصویب می‌رسید. در جراید حزب حتی کیانوری و قاسمی که بعدها اظهار مخالفت با این کار می‌کردند در آن روز از شرکت در کابینه و از قوام السلطنه تعریفها کردند و قوام را ستودند. کاری که من و بسیاری دیگر از دستگاه رهبری و کادرهای حزب نکردیم. من قوام را برای اولین بار روز معرفی وزراء به شاه ملاقات کردم. آن روز یک واقعه جالبی پیش آمد که بسیار گویا است و همه وزراء باید کاملاً به یاد داشته باشند و من جریان آن را همان شب به کمیته مرکزی اطلاع دادم.

عصر آن روز من به اتفاق همسایه و دوستم اللهیار صالح که عضو حزب ایران بود و وزیر دادگستری شد به شمیران به ویلای خسروانی که قوام در تابستان در آن منزل کرده بود رفتیم وزرای دیگر رسیده بودند. مظفر فیروز که رل «همه‌کاره» قوام را بازی می‌کرد به باغ که وزراء در آن جمع بودند آمد و گفت جناب اشرف مشغول لباس پوشیدن هستند. (قوام مریض بود و دکتر اقبال روزی چند بار به او آمپول می‌زد)، آقایان وزراء حاضر باشند که برای معرفی نزد شاه برویم و بعد گفت آقایان به ترتیب زیر معرفی خواهند شد: نام هر یک از وزراء و وزارتخانه مربوط هر یک را برد تا به من رسید و گفت آقای دکتر کشاورز وزیر پست و تلگراف. من با تعجب گفتم گمان می‌کنم اشتباهی رخ داده زیرا حزب به من گفته است که متصدی وزارت فرهنگ و تعلیمات عالی خواهد بود و او به من جواب داد: ما با حزب وزارت پست و تلگراف را برای شما در نظر گرفته‌ایم. چند بار بین من و او گفتگو شد. بالاخره من عصبانی شده و گفتم آقا من استاد دانشکده طب و یکی از دوازده نفر اعضاء شورای عالی فرهنگ هستم وزارت فرهنگ با کار من و اطلاعات من مربوط است ولی وزارت پست و تلگراف ربطی به استادی دانشگاه و کار

من ندارد و بنابراین من این وزارت را قبول نمی‌کنم و برای رفتن به شهر آماده شدم. مظفر فیروز گفت؛ صبر کنید تا من با جناب اشرف! صحبت کنم. و به داخل عمارت رفت و مراجعت کرده گفت: جناب اشرف می‌گویند حزب توده ایران برای شما وزارت پست و تلگراف رادر نظر گرفته و باز من رد کردم و خواستم از باغ خارج شوم، مظفر فیروز چند بار به داخل عمارت رفته برگشت که مرا مجبور به قبول وزارت پست و تلگراف کند و دفعه آخر به جای او اکبرخان، پیشخدمت قوام به باغ آمد و گفت: آقای دکتر کشاورز آقای سفیر شوروی می‌خواهند با شما با تلفن صحبت کنند گوشی تلفن را بردارید (تلفن در آلاچیق باغ بود) وزراء به دور من که گوشی را برداشته بودم جمع شدند. صدایی به زبان فارسی گفت آقای دکتر کشاورز سلام من آشورف منشی سفارت شوروی هستم. جناب آقای سفیر سادچیکف حاضرند و من مطالب ایشان را برای شما ترجمه می‌کنم. ایشان از شما خواهش می‌کنند که وزارت پست و تلگراف را قبول کنید زیرا آقای قوام السلطنه عجله دارند و باید وزراء به اعلیحضرت معرفی شوند. آقای سفیر می‌گویند قبول این وزارت به نفع حزب شما و به نفع ایران و شوروی است.

من سادچیکف را می‌شناختم چون فرزندان او را مانند فرزندان تقریباً تمام سفارتخانه‌های خارجی در تهران معالجه می‌کردم، از جمله فرانسه، بلژیک، عراق، آمریکا و حتی فرزند سکرتر اول سفارت انگلیس را که اگر درست به یاد داشته باشم نام او پرایس بود و طفل یکساله‌ای به سختی بیمار داشت. صحبت من با سادچیکف وقتی که به بالین فرزندانش می‌رفتم بسیار عادی بود. صحبت آشورف بسیار مرا عصبانی کرد و یا فریاد جواب دادم: به آقای سادچیکف بگویید از کی سفیر یک دولت خارجی به خود اجازه می‌دهد که برای من دستور صادر کند؟ ایشان چه حق دارند که در امور کشور ما و حزب ما دخالت نمایند؟ من عضو حزب توده ایران هستم که به من دستوری داده و به احدی اجازه نمی‌دهم که برای من تکلیف معین کند. و گوشی را گذاشتم. سپهبدی وزیر امور خارجه فوراً به طرف من آمد و مرا بوسید و گفت: آقای دکتر کشاورز از شما تشکر می‌کنم شما روی همه ما را سفید کردید. پس از آن به طرف سپهبد احمدی وزیر جنگ که مردی بسیار مرتجع بود رو کرد و گفت: دیشب وقتی که همه وزرا دور هم جمع بودیم

شما گفتید حیف که وزرای حزب توده به کابینه داخل شده‌اند زیرا آنها مأمورین شوروی هستند و من به شما گفتم کسانی مانند دکتر کشاورز و ایرج اسکندری و شهاب فردوس و دکتر رادمنش و بسیاری دیگر از این جوانهای تحصیل کرده مردم وطن پرست و باسرفی هستند و این تهمت به آنها نمی چسبد. خوشحالم که امروز و به این زودی صحت گفته من اثبات شد. یک یک وزرا از من تشکر کردند و حتی سپهبدی و دوستم اللهیار صالح مرا بوسیدند. عده‌ای از این وزرا هنوز زنده‌اند و این واقعه چیزی نیست که آنها فراموش کرده باشند. قاعدتاً قوام در مقابل خودداری من از قبول وزارت به سادچیکف تلفن و شکایت کرده بود؛ ولی جواب من به سفیر شوروی قوام را وادار به تسلیم کرد. دو سه دقیقه بعد مظفر فیروز به باغ آمد و گفت آقای دکتر کشاورز به عنوان وزیر فرهنگ و تعلیمات عالی و آقای دکتر اقبال (که ابتدا قرار بود وزارت فرهنگ را داشته باشد) به عنوان وزیر پست و تلگراف معرفی خواهند شد. جالب است که قوام حتی لازم ندید که قبل از تغییر وزارتخانه دکتر اقبال عقیده او را بپرسد! او دکتر اقبال را می شناخت که حلقه بگوش قدرت است و فقط می خواهد وزیر باشد. به این ترتیب «اتفاق غیر مترقبه‌ای» که پیش آمده بود، رفع شد.

کاری که هر یک از وزراء در کابینه کرده‌اند روزی بی طرفانه و صحیح از طرف مردم ایران و تاریخ مورد قضاوت قرار خواهد گرفت. آنچه را که امروز من می توانم بگویم این است که از کارهایی که در این دوره انجام داده‌ام خوشوقت‌م و به هیچوجه شرمنده نیستم. در اینجا نکته دیگری به یادم آمد. کمیته مرکزی حزب در این موقع تحت فشار دسته کامبخش و کیانوری و «جوانان دیگر» اصرار داشتند که من خلیل ملکی را که در آن موقع دبیر یکی از دبیرستان‌های تهران بود و لیدر «جوانان حزب» حساب می شد به معاونت خود در وزارت فرهنگ انتخاب کنم. در آن زمان آنها به او فحش نمی دادند؛ و حتی آنها بودند که با اصرار او را به حزب آوردند فقط روز قبل از انشعاب خلیل ملکی از حزب این جوانان از او جدا شدند ولی تا شب قبل از انشعاب قرار بود با او از حزب بروند و این مطلب را خود ملکی نیز در محاکمه خویش گفته است. اما من با ملکی هیچ دوستی یا مخالفتی نداشتم منتهی نظر من با بعضی دیگر از افراد رهبری که می خواستند او معاون

وزیر باشد فرق داشت. من می‌گفتم که باید مردم حس کنند و بدانند که رسیدن حزب توده ایران به حکومت معنایش این نیست که دیگر توده‌ای‌ها همه چیز و همه جا را به خود اختصاص دهند، ما باید حاضر باشیم که در کارهای دولتی با تمام احزاب و شخصیت‌های دموکرات و پاکدامن و میهن‌پرست صادقانه همکاری کنیم. به همین مناسبت بر خلاف نظر آنها من دکتر شایگان را به معاونت خود انتخاب کردم. من با او دوستی و خصوصیتی نداشتم؛ ولی می‌دانستم که او استاد دانشگاه و مردی پاکدامن و وطن‌پرست است. بعدها دکتر شایگان یکی از همکاران باوفا و نزدیک دکتر مصدق شد و تا آخر به او وفادار ماند و من از کار خود بیشتر خرسند شدم. اما من مگر می‌توانم که او را به مدیریت کل وزارت فرهنگ انتخاب کردم و دوستان او مرا از اینکه پست معاونت وزارت را به دکتر شایگان دادم، هرگز نبخشیدند.

س - چرا حزب توده ایران وزارت پست و تلگراف را انتخاب کرده بود؟

ج - همان طور که به شما گفته‌ام من هیچوقت و به هیچوجه در مذاکرات با قوام شرکت نداشتم و این مذاکرات در کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه نیز که من عضو هر دو بودم، مطرح نشد ولی من در مسکو از ایرج اسکندری شنیدم که مذاکرات قوام به این نتیجه رسیده بود که برای حزب توده ایران وزارت صناعت (اسکندری) و وزارت بهداری (یزدی) و وزارت پست و تلگراف تخصیص داده شده بود و کاندید این وزارت نیز کامبخش بود و حزب ایران نیز وزارت دادگستری داشت (اللهیار صالح) ایرج [اسکندری] می‌گفت که قوام به هیچوجه حاضر نشد که کامبخش را به وزارت قبول کند. باید گفت که قوام که از نظر شعور و تحصیلات به نظر من مردی به کلی عادی و متوسط بود بسیار متکبر و مستبد و از خود راضی بود.

قوام گفته بود مردم کامبخش را نمی‌شناسند و من هم نمی‌دانم او کیست بنابراین نمی‌توانم او را در کابینه قبول کنم. به مناسبت این مخالفت قوام بود که نام من برای شرکت در کابینه پیشنهاد شد. تکرار می‌کنم که من قوام را نمی‌شناختم او را هرگز ندیده بودم و فقط روز معرفی به شاه برای اولین بار او را دیدم و صدای او را شنیدم. اما اینکه چرا وزارت پست و تلگراف را برای کامبخش در نظر گرفته بودند حدس می‌زنم که به

این مناسبت بود که کامبخش یک فرمانبر رژیم استالین، بریا، باقراف بود در این وزارتخانه برای آنها مفید بود.

باید یادآور شوم که قوام به استالین درباره نفت شمال اطمینان داده بود. فرقه دموکرات آذربایجان را به رسمیت شناخته بود و آذربایجان را با تهران مربوط کرده بود. امتیازاتی موقتی به آذربایجان داده بود، سرکوب شدید و وحشیانه‌ای را که در تمام ایران بر علیه سازمانهای دموکراتیک و بخصوص حزب توده ایران اعمال می‌شد رفع کرد، عده‌ای از عمال سرشناس انگلستان را توقیف کرد. او شاید همه این کارها را برای این کرده بود که به استالین اطمینان بدهد که نفت شمال ایران را به شرکت ایران و شوروی خواهد داد و دعوت از حزب توده ایران نیز برای شرکت در وزارت یکی از این اعمال بود. شاید به این ترتیب او می‌خواست استالین را گول بزند. نباید فراموش کرد که قوام مردی مرتجع، خودخواه و جاه‌طلب بود. او همیشه با آمریکاییها روابط نزدیک داشت و ضمناً همیشه با خانواده پهلوی باطناً دشمن بود. من نمی‌خواهم این بحث را طولانی کنم و گرنه بسیاری برای اثبات این نظر دارم.

س - راجع به خروج وزیران حزب توده از کابینه، آیا این قوام بود که وزرای توده را کنار گذاشت؟

ج - همه می‌دانند که قوام و مظفر فیروز پس از تأسیس حزب دولتی دموکرات ایران شروع به سرکوب سازمانهای ما کردند که به این ترتیب بعد به سرکوب فرقه دموکرات آذربایجان پردازند. وزرای توده به این عمل قوام جداً اعتراض کردند. خوب به یاد دارم که چند روز قبل از کناره‌گیری از کابینه قوام ما سه وزیر حزب پس از جلسه هیأت وزرا با یکی از نزدیکترین وزیران او در این باره صحبت کردیم. آن وزیر گفت این کار قوام نیست؛ بلکه این شاه است که دستور سرکوب حزب توده را می‌دهد. ما جواب دادیم که شاه حق دخالت در امور مملکت را ندارد و قوام مسؤول امور است. وزیر مزبور به ما گفت (و به نظر من راست گفت زیرا او دلایل خانوادگی قوی و جدی برای مخالفت با خاندان پهلوی داشت):

من سرّی را نزد شما فاش می‌کنم و خواهش می‌کنم که آن را به کسی

نگوید. امروز صبح من نزد رزم‌آرا بودم و با او راجع به وضع آشفته کشور صحبت کردم، به او پیشنهاد کردم که با یک کودتا حکومت را در دست بگیریم و قوام رئیس‌جمهور و او رئیس‌الوزرا و مرد مقتدر ایران بشود. رزم‌آرا به من جواب داد که این کار بسیار آسانی است و دو ساعت بیشتر طول نخواهد کشید و در ایران آب از آب تکان نخواهد خورد ولی شرط این است که خود قوام دستور این کار را به من بدهد. و من گفته رزم‌آرا را به قوام گفتم و این پیرمرد به من گفت هنوز زود است باید قدری صبر کرد. این بود گفته آن وزیر. من مضمون بالا را با نقل مقداری مطالب نادرست از قول ایرج اسکندری بعداً در کتاب «الیگارش» نوشته ابوالفضل قاسمی در صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶ خواندم که هر مرد عاقل و بی‌طرفی درک خواهد کرد که شاخ و برگ اضافی زیاد دارد که قاعدتاً راوی یا مؤلف کتاب به آن افزوده‌اند.

می‌خواهم یکبار دیگر به نویسندگان و مورخین بی‌طرف یادآور شوم که هر نکته‌ای را سکه‌تاب ندانند، در نویسنده و شواهد و استفاده‌کننده از این نوع اخبار و یادداشتها و خاطرات دقت نمایند مثلاً مقداری از مطالبی که در دو صفحه کتاب فوق‌الذکر گفته‌ام تا آنجا که من اطلاع دارم از کتاب سرلشکر ارفع معروف‌الحال گرفته شده است.

به هر حال چند روز بعد ما به قوام اطلاع دادیم که از فردا در وزارتخانه‌های خود حاضر نخواهیم شد و با وضعی که او به وجود آورده از کابینه استعفا می‌دهیم. قوام هم همان صبح نزد شاه رفت و استعفا داد. واضح است که در کابینه بعدی وزرای توده‌ای دیگر نبودند. آنچه برای شما گفتم حقیقت واقع است. قطعی است که اگر ما به ماندن در کابینه ادامه می‌دادیم، قوام قبل از استعفای ما استعفای کابینه را به شاه می‌داد و خود را از «شر ما» خلاص می‌کرد.

از تملق‌ها و از خودشیرینهای بسیاری از وزرا در مقابل قوام گفتمی زیاد دارم که جای آن در رساله شما نیست. از وقایع بعد دیگر صحبت نمی‌کنم. خلاصه اینکه بعد از استعفای ما حزب سرکوب شد و کشتار مردم آذربایجان به دستور دولت شروع شد، تمام سازمان‌های دموکراتیک و بیش از همه حزب توده ایران مورد حمله قرار گرفتند

کلوب‌ها غارت و افراد کادرها توقیف و تبعید شدند؛ ولی جبهه مخالفین و آنها که طرفدار دموکراسی و ضد دیکتاتوری بودند بیکار نشستند و با وجود دسته‌بندیها و اختلافات شدید داخلی حزب توده ایران به ترمیم خسارات وارده به سازمان حزب پرداخت و چون حزب قانونی بود از تمام وسایل علنی بودن حزب استفاده کرد و دوباره جبهه ضد دیکتاتوری را تشکیل داد. انگلستان و امریکا و دربار برای «حل» مسأله نفت دنبال بهانه می‌گشتند که آنچه را که با مردم آذربایجان کرده بودند بر سر حزب توده ایران بیاورند و فعالیت علنی حزب را قدغن کنند. همه باید این مناهها را به خاطر داشته باشند، روزنامه‌های آن روز ایران در این باره زیاد نوشتند و خود من نیز در این باره مقاله‌ای در روزنامه رهبر در جواب یکی از روزنامه‌های تهران نوشته‌ام. پس از شکست آذربایجان نزاع شدیدی بین امریکا و انگلیس بر سر نفت ایران درگرفت و عمال آنان در ایران حتی از کشتن یکدیگر خودداری نکردند. در مقابل توطئه‌ای که بر علیه آزادی و منافع ایران تهیه می‌شد تنها قوه متشکل تنها سازمان قوی حزب توده ایران بود که با وجود بی‌تجربگی سیاسی و با وجود فراکسیونسم در رهبری، با وجود اینکه حزبی در داخل حزب مخفیانه به دست عمال باقراف به وجود آمده بود که بدون اطلاع کمیته مرکزی عمل می‌کرد مانع بزرگی در راه اجرای مقاصد شوم امریکا و انگلیس و دربار بود و از نزدیک با سایر قوای دموکراتیک و شخصیت‌های میهن‌پرست و آزادیخواه همکاری می‌کرد.

تمام میهن‌پرستان ایران با این نکته موافقند که حزب علنی توده ایران با تمام نواقص و اشتباهاتش که در آن دوران بر حادثه مبارزه مردم ایران علیه امپریالیسم و عمال وی کرد، قوه مهمی بود و به همین جهت بود که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم هدف اساسی قوای ضد میهنی بود. در چنین موقع حساسی برای کشور ما و برای حزب ما کیانوری مسؤول سازمان حزب و مسؤول سازمان افسران که به قدری مخفی بود که بعضی از ماها حتی از وجود آن اطلاع نداشتیم، با ناصر فخرآرائی به وسیله یکی از افراد حزب در تماس بود تا ناصر فخرآرائی در روز جمعه چهار فوریه ۱۹۴۹ به شاه تیراندازی کند. به این وسیله بهانه‌ای که امریکا و انگلیس و دربار برای غیرقانونی اعلام کردن حزب توده

ایران لازم داشتند به آنها داده شد.

س - اتفاقاً می‌خواستم راجع به تیراندازی به شاه مفصل صحبت کنید و نظر بدهید.

ج - تیراندازی به شاه عصر روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در باغ دانشگاه واقع شد.

وقتی که قاسمی دوست و هم‌فراکسیون کیانوری و بقراطی از دسته مخالف کیانوری و قاسمی و دوست رادمنش و ایرج اسکندری به مسکو آمدند ما شنیدیم که کیانوری در تیراندازی به شاه دخالت داشته. هنگامی که آنها برای ما در مسکو تعریف کردند چگونه کیانوری به وسیله ارکانی با ناصر فخرآرائی چند ماه در تماس بود وقایع سرسام‌آوری را که آن روزها هیچکس از ما به آن اهمیت نمی‌داد به یاد آوردیم که کاملاً با شرکت کیانوری در این تیراندازی جور و مربوط در می‌آمد و اهمیت پیدا می‌کرد:

تمام آنچه را من برای شما نقل خواهم کرد در صورتجلسات کمیته مرکزی حزب در مسکو نوشته شده است و باید هنوز وجود داشته باشد مگر آنکه این صورتجلسات را از بین برده و یا دزدیده باشند. (زیرا یکبار در مسکو یکی از دفاتر صورتجلسات حزبی در منزلی که جز اعضاء کمیته مرکزی کسی به آن دسترسی نداشت مفقود شد و من که احتیاج به این دفتر برای استناد به گفته یکی از رفقای آن وقت داشتم گفتم «رفقا، میان ما افراد کمیته مرکزی که اینجا نشسته‌ایم یکی دفتر صورتجلسه را دزدیده است» و همه این دفتر را جستجو کردند و پیدا نشد و اصرار مکرر من بیفایده ماند. معلوم می‌شود کسی برای از بین بردن مطالبی که در آن بود، آن را دزدیده بود).

من بعضی از وقایعی را که در بالا اشاره کردم و مربوط به تیراندازی به شاه است برای

شما شرح می‌دهم:

۱- تقریباً چهار ماه قبل از تیراندازی به شاه، کیانوری در جلسه کمیته مرکزی پیشنهاد کرد که حزب پول به اندازه کافی در اختیار تشکیلات کل حزب (یعنی او) بگذارد که خانه و مطبوعه و کادر حقوق‌بگیر و اتومبیل و غیره تهیه کند زیرا، به قول او به زودی حزب مجبور به اختفا خواهد شد و پیشنهاد کرد، هرکسی خانه دارد خانه‌اش را بفروشد و پول آن را به حزب بدهد. باید دانست که اطلاعات به حزب همه از طرف سازمان افسری به او داده می‌شد چون او مسؤول این سازمان بود. وقتی در مسکو قاسمی و بقراطی به ما

اطلاع دادند که کیانوری در تیراندازی به شاه دخالت داشته همه ما فهمیدیم که چرا آن روز کیانوری چنین پیشنهادی کرد.

۲- روز یادبود مرگ دکتر ارانی ۱۴ بهمن است نه ۱۵ بهمن، و در آن روز معمولاً هر سال جمعیت زیادی در امامزاده عبدالله جمع می‌شدند. ولی در سال ۱۳۲۷ یعنی تیراندازی به شاه، کیانوری چند روز قبل از تاریخ فوت ارانی به کمیته مرکزی پیشنهاد کرد که چهارده بهمن را به ۱۵ بهمن تبدیل کنیم تا یادبود به روز جمعه بیافتد. به این بهانه که جمعیت بیشتری خواهند آمد. این اولین باری بود که از ۱۳۲۰ یعنی تأسیس حزب چنین تغییری در روز یادبود داده می‌شد با گفته‌های قاسم و بقراطی برای همه ما روشن شد که کیانوری این پیشنهاد را با علم به اینکه روز جمعه به شاه تیراندازی خواهد شد به کمیته مرکزی داد.

۳- در وسط میتینگ یادبود که در امامزاده عبدالله که در چند کیلومتری تهران واقع است، کیانوری بدون اطلاع ما به شهر رفت. هنگامی که مراجعت کرد چون ما فهمیده بودیم که او به شهر رفته از او پرسیده شد برای چه به تهران رفتی؟ جواب داد که رفته اسباب عکاسی خود را بیاورم که عکس بگیرم. با آنکه عده‌ای از اعضای حزب عکسهای متعدد گرفته بودند و از تهران نیز چند عکاس به امامزاده عبدالله برای عکسبرداری و فروش آنها آمده بودند این جواب همه را قانع کرد. در مسکو به وسیله قاسمی بقراطی ما دانستیم که کیانوری به تهران رفته بود تا در نزدیک دانشگاه ارکانی را ملاقات کرده و مطمئن شود که ناصر فخرآرائی به دانشگاه داخل شده.

۴- وقتی که یادبود ارانی تمام شد کیانوری با اصرار به هیأت اجرائیه در امامزاده عبدالله پیشنهاد کرد که همه - در حدود ده هزار نفر - پیاده به شهر برگردیم. همه با این پیشنهاد او مخالفت کردند و گفتند که این کار بهانه به دست پلیس خواهد داد که پروکاسیون کرده و به جمعیت تیراندازی کند و عده زیادی را بکشد. این بود که همه متفرق شده با کامیون و اتومبیل به تهران برگشتیم در مسکو پس از گزارش قاسمی و بقراطی ما فهمیدیم که کیانوری در ارتباط با تیراندازی این پیشنهاد را کرده و شاید می‌خواست «قدرت» حزب را پس از کشته شدن شاه نشان بدهد. باید گفت که اگر

کیانوری کسی است که دوسره می زند و یک (آژان دوپیل) است و با رزم آرا مربوط بوده در این صورت با کشته شدن شاه و پیاده برگشتن ما به تهران رزم آرا می توانست رهبری حزب توده را تویف کند و شاید با تیراندازی به جمعیت عده ای از کادرها و افراد را بکشد. با سوابقی که خیلی ها در رهبری حزب از کیانوری سراغ داشتند، ممکن است تصور شود که کیانوری می خواست به این وسیله از شر عده ای از ماها که به هر حال از نظر سابقه حزبی و هم از نظر شناخته شدن در حزب و بین مردم ایران از او معروفتر بودیم خلاص شود مگر آریابان او استالین، بریا و باقراقی با «رفقای» خود چنین نکردند؟ به هر حال همه ما با وسایلی که رفته بودیم به تهران برگشتیم و وقتی که به شهر رسیدیم با جمعیت شهر مخلوط شدیم و هر کس به خانه خود رفت.

تمام مطالبی که در بالا گفتم و تمام آنچه شرح خواهم داد در صورتجلسات کمیته مرکزی حزب در مسکو با تفصیل خیلی بیشتر نوشته شده و در جلسات متعدد کمیته مرکزی درباره آن بحث شده. نه رهبری حزب نه دبیرکل حزب تا رسیدن قاسمی و بقراطی به مسکو از شرکت کیانوری در تیراندازی به شاه اطلاعی نداشت.

خلاصه اینکه عصر روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ ما از امامزاده عبدالله به تهران برگشتیم و من خوب به یاد دارم که رادمنش و طبری و من و یک رفیق دیگر حزبی و راننده من با اتومبیل من به شهر آمدیم و وقتی که به خانه رسیدیم، رستم پسر دم دویده و به من گفت: «پاپا به شاه در دانشگاه تیراندازی کرده اند و او را به اتومبیل گذاشته و از دانشگاه برده اند». ما از روی «تراس» منزل تماشا می کردیم. (بگذارید به طور گذرا بگویم که این پسر در موقعی که من در مهاجرت بودم در سن هجده سالگی مبتلا به حصیه شد و مرد). بسیاری از اطباء جرأت نکردند که به منزل من برای معالجه او بروند، زیرا خانه من مدتها به وسیله پلیس و سرباز مرتب محاصره و تفتیش می شد و غالباً نصفه شب همسر و فرزندان مرا از خواب بیدار کرده در سرمای زمستان به حیاط می فرستادند تا «آزادانه» خانه را جستجو کنند. پس از شنیدن این خبر من فوراً به طرف کلوپ حزب - خیابان فردوسی - رفتم و از دور دیدم که کلوپ حزب اشغال شده و سربازان مشغول بردن کاغذها و دفاتر حزبی به کامیونهای خود هستند و فوراً به خانه رادمنش رفتم که از این

قضایا اصلاً خبر نداشت زیرا بعد از آنکه من او را مقابل بیمارستان رضانور در خیابان نادری پیاده کرده بودم همسر و فرزندش مریم را که یک هفته قبل متولد شده بود به منزل برده و در خانه مانده بود. با هم طبری را پیدا کرده و در کمتر از یکساعت نصف بیشتر اعضای هیأت اجرائیه را در منزل علی علوی که بعدها تیرباران شد جمع کرده و تشکیل جلسه دادیم. دلیل بارز اینکه کمیته مرکزی و رهبری حزب از این موضوع یعنی تیراندازی به شاه و شرکت کیانوری در آن اطلاعی نداشت این است که یزدی، جودت، بقراطی، نوشین، علوی و قاسمی بعضی در منازل خود و برخی مانند یزدی و قاسمی صبح در محل کار خود حاضر و در آنجا توقیف شدند. رادمنش هم در منزل بود و هنگامی که سربازان در زدند و معلوم شد که برای توقیف او آمده‌اند از پنجره به بام خانه همسایه پرید و بام به بام به یخچالی که در خیابان دوشان تپه نزدیک منزل او بود رفت و از آنجا به خانه یکی از رفقای حزبی پناه برد. آیا قابل قبول و منطقی است که رهبری حزبی که نقشه قتل شاه را کشیده همه به راحتی در منزل خود بخوابند تا همان شب یا فردا صبح در محل کار خود توقیف شوند؟

به هر حال کیانوری هم همان شب تصادفاً توقیف شد. از قرار معلوم پلیس یکدفعه به خانه او برای توقیف وی رفت ولی او در خانه نبود (آن شب پلیس و پلیس مخفی به خانه همه ما سر زد). پس از آنکه پلیس‌ها از خانه او رفتند او تصمیم گرفت از جلسه به خانه برود. بعضی از رفقای حزبی او را از این کار منع کردند و گفتند این بی احتیاطی است ولی او به آنها جواب داد که کار واجب دارد و باید اسناد حزبی را از خانه بردارد و اضافه کرد محلی را که بمباران کرده‌اند دوباره همان روز بمباران نمی‌کنند. ولی در حوالی منزل او یک عضو حزب توده ایران به نام اسکندر سرابی که جزو مهاجرینی بود که از اتحاد شوروی در سالهای سی برگشته بود در کمین بود او در سمنان در زمان بودن قشون شوروی در شمال اسلحه می‌بست و آتشها روشن کرد ولی معلوم شد که با پلیس هم سروکار دارد. همینکه کیانوری وارد منزل شد او به پلیس خبر داد و کیانوری توقیف شد. جریان بالا را خود کیانوری و دوستانش غالباً به همه گفته‌اند.

اما من چند شب بود که در خانه خواهرم می‌خوابیدم زیرا همسر او علی اکبر نهاوندی

که مرد آرام و باشرفی بود (برعکس فرزند کوچکش هوشنگ نهاوندی که در هنگام تحصیل در پاریس جزو فعالین طرفداران دکتر مصدق بود ولی بلافاصله پس از توقیف دکتر مصدق به مخالفین او و به دربار پیوست. دانشجویان دانشگاه بهتر از هر کسی عملیات جنایتکارانه و کثیف و تفرانگیز این جاه طلب مرتد را می شناسند). علی اکبر نهاوندی به یک بیماری قلبی مبتلا شده بود و وضع او ایجاب می کرد که طبیعی در صورت امکان دایم در بالین او باشد.

در جلسه ای که در منزل علوی تشکیل شد، چند نفر گفتند قطعاً دولت تیراندازی را به ما نسبت داده؛ و به همین مناسبت کلوپ را اشغال کرده و قطعاً ما را نیز توقیف خواهند کرد من خود یکی از معتقدین به این نظر بودم. پس از این اظهار نظر، رادمش با لهجه شمالی خود گفت «آقا این کار با هزار من سریش به ما نمی چسبد» بعضی از آنهایی که این کلمات را شنیده اند هنوز زنده اند. من اصرار کردم که اقلاً چند شب افراد هیأت اجرائیه در منزل خود ن خوابند. طبری به اصرار من به خانه نرفت و خوب به یاد دارم که به خانه خواهرش رفت و گرفتار نشد. فراموش کردم بگویم که کیانوری در این جلسه کلمه ای صحبت نکرد. وقتی که پس از رسیدن قاسمی و بقراطی و کیانوری در جلسه کمیته مرکزی در مسکو تیراندازی به شاه دوباره در حضور کیانوری مطرح شد و تقریباً همه او را متهم به خودسری و تکروی و خرابکاری کردند و مسؤول غیرقانونی شدن حزب دانستند کاری که باعث گرفتاری و کشته شدن عده زیادی از افراد حزب و تلاشی حزب شد. تنها جوابی که که کیانوری داد این بود که: من که به شما گفته بودم. او یکبار دیگر دروغ می گفت. ولی یک دقیقه فرض کنیم که او راست می گفت و هیأت اجرائیه یا لاقلاً دبیر حزب تیراندازی به شاه مطلع بود و در آن دخالت داشت و بنابراین می دانست که کیانوری در این کار شرکت کرده. آیا قابل قبول است که در جلسه منزل علوی وقتی که چند نفر از ما گفتیم که پیش آمد بدی شده و این کار را به ما نسبت خواهد داد، حزب را خواهند کوبید و ما را توقیف خواهند نمود و بالاخره رادمش گفت که این کار با هزار من سریش به ما نمی چسبد کیانوری سکوت بکند و یک کلمه نگوید؟ اگر هیأت اجرائیه از شرکت او در تیراندازی اطلاع داشت با گفته های بالا، او می بایستی بگوید: رفقا شما را

چه شده؟ منکه قبلا شما را در جریان این کار گذاشته بودم و شما با شرکت من در این جریان موافقت کرده‌اید چرا حالا خود را کنار می‌کشید و به نادانی می‌زنید فردا اگر مرا توقیف کنند و ثابت بشود که من در این کار دخالت دارم اقلا در مقابل من اطلاعات را از این جریان انکار نکنید.

گذشته از این چنانکه گفتم کسانی که دستور تیراندازی به شاه را تصویب کرده باشند شب بعد از تیراندازی وقتی که معلوم شد شاه کشته نشده و حتی در صورت کشته شدن او در خانه نمی‌خوابند و بخصوص فردا صبح بر سر کار نمی‌روند تا توقیف شوند.

باری پلیس به منزل من آمد ولی شب من در بالین یک بیمار بودم و همسرم به من تلفن کرد که فردا به خانه نیا و من نیز چنین کردم. به یادم می‌آید و این خنده‌دار است صبح به خانه سرهنگ صفاری که رئیس شهربانی بود و من فرزندان خانواده او را معالجه می‌کردم تلفن کردم. خانمش گفت او در حمام است او را صدا کرد و او با عجله پای تلفن آمد. به او گفتم که همه می‌دانند که حزب ما با ترور مخالف است و شما خوب می‌دانید که ما در این کار دخالت نداشتیم چرا کلوب حزب را اشغال کرده‌اید؟ او جواب داد که من دستور دارم بعلاوه این کارها را ارتش کرده و درست می‌شود بفرمائید کجا هستید که همدیگر را ببینیم و ترتیب این کار را بدهیم. معلوم بود که می‌خواست مرا هم توقیف کند باخنده به او جواب دادم که من زیاد از شما دور نیستم و در پانصد متری منزل شما هستم (خانه خواهر در خیابان صبا و از منزل صفاری فاصله کمی داشت) ولی وقت ملاقات با شما را ندارم و گوشی را گذاشتم و فوری با اتومبیل نزد یکی از رفقای کارگرم که با او دوست بودم رفتم. زندگی مخفی من شروع شده بود این روز شانزده بهمن ۱۳۲۷ بود.

از آن تاریخ تا مهاجرتم که چند ماه بعد به اتفاق رادمش صورت گرفت من فقط یکبار در جلسه افراد رهبری حزب که گرفتار نشده بودند شرکت کردم این جلسه برای سر و صورت دادن به کار مخفی حزب تشکیل شد. از هیأت اجرائیه حزب چهار نفر رادمش، طبری، فروتن و من آزاد مانده بودیم که با چند نفر از مسؤولین تهران جلسه داشتیم. طبری دو سه ماه بعد به قصد مهاجرت به مسکو فرستاده شد. رادمش در این جلسه به من گفت؛ تو چون خیلی در تهران شناخته شده‌ای و به علاوه صورتت نشانی دارد (آبله)

صلاح نیست که از مخفیگاه بیرون بیایی و در جلسات شرکت کنی چون خطرگیر افتادن تو بیش از همه است، اگر کار مهمی بود ترا خبر خواهیم کرد. چهار ماه بعد از تیراندازی به شاه، رادمنش به من اطلاع داد که بنا به تصمیم و با موافقت رفقای من که در زندان هستند او و من باید باهم موقتاً تهران را ترک کنیم و به مسکو برویم و پس از فراهم شدن وسایل کار و مخفی شدن ما به تهران برگردیم. من از این تصمیمات بیش از آنچه رادمنش به من گفت، اطلاعی ندارم. من در منزل دوستان و رفقایم که عضو حزب بودند مخفی بودم و هیچوقت مخارجام نه به دوستانم و نه به حزب تحمیل نشد. حتی چندی در خانه یکی از افسران ارشد و متمول ارتش که فرزندش را از مرگ نجات داده بودم مخفی بودم. اولین چاپخانه مخفی حزب با پولی که همسر من به دستور من پرداخت، خریده شد. رادمنش و من در نیمه اول ماه ژوئیه ۱۹۴۹ باهم از ایران خارج شدیم و به این ترتیب مهاجرتی که تقریباً سی سال است طول کشیده، شروع شد. مهاجرتی همراه با مصایب روحی بسیار مانند مهاجرت صدها و هزاران همفکرانم و همزمانم.

دهسال در اتحاد شوروی و بعد در بغداد بالاخره در ژنو و پانزده سال در الجزیره بودم. چنانکه گفتم قاسمی و بقراطی برای شرکت در کنگره بیست حزب کمونیست اتحاد شوروی به مسکو آمدند و مطالبی را که خواهم گفت شرح دادند. تکرار می‌کنم که همه آنچه را که می‌گویم، چه خود و چه از قول آنها، در صورت جلسات کمیته مرکزی در مسکو نوشته و ثبت است:

آنها گفتند که پس از چندی توقف در زندان تهران آن دو نفر را به زندان شیراز فرستادند و در زندان شیراز آنها با ارکانی روبه‌رو شدند. ارکانی از قراری که برای ما در مسکو گفتند؛ دانشجویی بود عضو حزب و از خردسالی با ناصر فخرآرایی دوست بود. اولین چیزی که آن دو به ارکانی گفتند این بود که چرا حزب را با تیراندازی به شاه مربوط کردید؟ چرا تو که از جریان تیراندازی ناصر فخرآرایی از چند ماه قبل خبر داشتی حزب را خبردار نکردی؟ می‌بینید که حزب به چه وضعی افتاده؟ قاسمی گفت، که ارکانی از این گفته‌های ما تعجب کرد و گفت که از چند ماه قبل از تیراندازی به شاه او گفته‌های ناصر فخرآرایی را به کیانوری که مسؤول تشکیلات حزب بود و در عین حال گوینده حوزه آنها

بود اطلاع می داد.

لازم است بگویم که چند ماه قبل از تیراندازی به شاه، کیانوری در کمیته مرکزی گفت که حوزه های دانشگاه تقاضا کرده اند که چون خانه دکتر کشاورز روبروی دانشگاه است و هوا سرد و خیابانها پر از برف و گل است، پس از خروج از دانشگاه، حوزه های خود را در منزل دکتر کشاورز تشکیل بدهند. واضح است که من این پیشنهاد را قبول کردم و هر شب چند حوزه دانشگاهی در اتاقهای منزل من تشکیل می شد. گویا دلیل محکومیت دوم من به اعدام به عنوان شریک در تیراندازی به شاه فقط همین تشکیل جلسات در منزل من باشد که به پیشنهاد کیانوری در کمیته مرکزی صورت گرفت.

ارکانی به قاسمی و بقراطی گفت که بعد از آنکه کیانوری را از قصد فخرآرایی آگاه کردم کیانوری به من گفت با کسی در این باره صحبت نکن و منتظر باش و یک هفته بعد کیانوری به ارکانی گفت که با فخرآرایی در تماس باشد اگر کمکی لازم است کیانوری وسایل آنرا فراهم خواهد کرد.

ارکانی برای قاسمی و بقراطی تعریف کرد که فخرآرایی به دنبال شاه یکبار به اصفهان، یکبار به تبریز و یکبار گویا به میدان جلالیه در موقع یک رژه رفته بود ولی موفق به تیراندازی نشده بود. او هر دفعه کیانوری را در جریان می گذاشت و حتی یکبار کیانوری به ارکانی گفت که فخرآرایی ترسو است و بالاخره کاری نخواهد کرد.

ضمناً گویا فخرآرایی چهار صد و پنجاه تومان برای خرید اسلحه دریافت کرده بود. بالاخره ارکانی به قاسمی و بقراطی گفت که ناصر فخرآرایی را روز پانزده بهمن به دستور کیانوری تا در دانشگاه مشایعت کرد و پس از آن در محل قرار با کیانوری (که از امامزاده عبدالله برگشته بود) نزدیک دانشگاه ملاقات کرد و به او خبر داد که ناصر فخرآرایی داخل دانشگاه شده است. چیزهایی که من برای شما در این مصاحبه تعریف می کنم به قدری عجیب است که انسان تصور می کند که ماکیاول و رکمبول و جیمز باند باهم در جسم این مرد یعنی کیانوری وارد شده اند که با دروغگویی و حقه بازی و ارباب بعضی از کادرها و رهبران و کشتن و گیر انداختن عده ای از شواهد و مخالفین به جنایات خود ادامه می دهد و حتی دبیر حزب می شود. تسلیم و خیانت بعضی از افراد رهبری حزب،

گرچه غالباً در زیر شکنجه انجام گرفته، نیز به او کمک می‌کند زیرا حرف‌های راست آنها را هم دیگر کسی باور نخواهد کرد.

قاسمی و بقراطی برای ما تعریف کردند که همینکه در زندان تهران معلوم شد که ارکانی را نیز توقیف کرده‌اند کیانوری ناراحت و سراسیمه شده بود و مرتباً می‌پرسید مجازات کسانی که در توطئه برای کشتن شاه شرکت کرده باشند چیست؟ (قاسمی لیسانسیه حقوق بود). قاسمی می‌گفت ما که از شرکت کیانوری در این توطئه خبر نداشتیم از خود می‌پرسیدیم چرا او چنین سئوالی از ما نمی‌کند و بقیه اعضا هیأت اجرائیه که با کیانوری در زندان بودند و به مسکو آمده بودند این مطلب را تصدیق می‌کردند. در مسکو نوشین، قاسمی، بقراطی، جودت و دیگران برای ما تعریف کردند که کیانوری مخفیانه به وسیله حسام لنکرانی و مریم فیروز و فروتن وسایل فرار تنهایی خود را از زندان با استفاده از کادرها و وسایل حزبی فراهم کرده بود در حالی که نقشه فرار مجموعه رهبری از زندان نیز مطرح بود. می‌دانید که این فرار دسته‌جمعی یعنی ده نفری به کمک دو افسر شهربانی عضو سازمان افسری عملی شد و سروصدای زیادی به راه انداخت. نقشه فرار تنهایی کیانوری از زندان روز قبل از فرار او کشف شد یعنی حسام لنکرانی که رابط بود به زندان آمد و چون کیانوری را نیافت به یکی دیگر از افراد هیأت اجرائیه که گویا نوشین بود گفت «به کیانوری بگوئید وسایل آماده است فردا فرار داده خواهد شد». حسام لنکرانی خیال می‌کرد که فرار کیانوری با موافقت رفقای زندانی است. این خبر فوراً در بین افراد هیأت اجرائیه در زندان مطرح شد. و از فرار وی جلوگیری به عمل آمد و کیانوری به مناسبت این عمل تویخ شد که تکروری می‌کند. پس از آنکه ما در مسکو به وسیله بقراطی و قاسمی از این جریانات مطلع شدیم کیانوری نیز به مسکو آمد و تمام افراد کمیته مرکزی حتی رفقای فراکسیونی او یعنی قاسمی و فروتن نیز به شدت به او حمله کردند و خونسردی‌ها و تکروری‌ها و خطاهای او دوباره در کمیته مرکزی مطرح شد و جلسات متعدد طول کشید. کیانوری به شرکت خود در تیراندازی به شاه اقرار کرد ولی گفت: من که به شما گفته بودم. افراد کمیته مرکزی بسیار عصبانی شدند و گفتند این دروغ عجیبی است چه وقت شما در کمیته مرکزی چنین چیزی را

مطرح کرده‌ای؟ رادمنش دبیر حزب از همه خواست که یک یک راجع به این گفته کیانوری اظهار نظر کنند و اگر خواست این مطلب در کمیته مرکزی مطرح شده بگویند. شش یا هفت نفر یکی بعد از دیگری گفتند چنین چیزی دروغ است هیچوقت در کمیته مرکزی یا هیأت اجرائیه مسأله تیراندازی به شاه مطرح و تصویب نشده است و به علاوه کشتن شاه برای حزب ما چه نفعی می‌توانست داشته باشد؟ یک نفر می‌رفت و یکی دیگر به جای او می‌آمد. اعضای کمیته مرکزی راست می‌گفتند چنین مطلبی هیچوقت در کمیته مرکزی حزب مطرح نشده بود تا به تصویب برسد یا نرسد. من تنها کسی بودم که مطلبی را که برای شما خواهم گفت با یاد داشتم و تکرار می‌کنم که جز من کسی این مطلب را یادآوری نکرد. در موقع مذاکره در کمیته مرکزی من خلاف وجدان دانستم که چیزی را که به یاد دارم نگویم و در جلسه چنین گفتم:

یکی از روزهای تابستان ۱۳۲۷ جلسه هیأت اجرائیه حزب در منزل کیانوری تشکیل شد. پس از خاتمه جلسه دو سه نفر که عجله داشتند رفتند بقیه دو به دو و یا سه چهار نفری مشغول صحبت و آماده رفتن بودند کیانوری گفت: رفقا مریم بستنی برای شما درست کرده بمانید بستنی بخورید ما سرپا مشغول بستنی خوردن شدیم و باهم صحبت می‌کردیم که کیانوری گفت «راستی رفقا اگر شاه را بکشند چه می‌شود؟» یکی دو نفر هر یک جوابی دادند. یکی گفت اوضاع تغییری نخواهد کرد. یکی گفت این کار چه فایده‌ای دارد، دیگری جای او را می‌گیرد. خوب به خاطر دارم که طبری گفت ترور با اصول تئوریک حزب ما مغایرت دارد و مارکسیسم - لنینیسم آن را طرد می‌کند. بعد از خوردن بستنی همه متفرق شدیم و برای همه این گفته کیانوری یک صحبت عادی بود که به آن توجهی نشد.

وقتی که من این جریان را در کمیته مرکزی در مسکو شرح دادم، کم‌کم بعضی از افراد کمیته مرکزی کم و بیش آن را به خاطر آوردند و معلوم شد که کیانوری آن روز این حرف را پس از ختم جلسه و رفتن دو سه نفر مخصوصاً و با قصدی نامردانه گفته بود. بسیاری از کادرهای حزب کیانوری را مردی حسابگر، ناروزن و حقه‌باز شناخته‌اند. او غالباً می‌گفت - از قراری که شنیده‌ام هنوز هم گاهی می‌گوید - «من حقه زدم». خلاصه این

جلسه کمیته مرکزی در مسکو تمام شد و بقیه بحث به هفته بعد موکول شد ولی هفته بعد مسائل دیگری به میان آوردند و پرونده تیراندازی به شاه و شرکت کیانوری در آن، از صورت جلسه خارج شد. آیا شوروی‌ها که قطعاً از مذاکرات ما اطلاع پیدا می‌کردند دستوری در این موضوع برای حفظ کیانوری دادند؟ این را فقط رادمنش می‌تواند جواب بدهد. شاید هم در پس پرده گفتگوها، تهدید، ساخت و پاخت‌ها بین دسته کامبخش، کیانوری، فروتن و قاسمی که همیشه رأی اشخاصی از نظر تئوری ضعیف و از فهم و درک سیاسی متوسط مانند امیر خیزی و حکیمی را به دنبال خود داشتند به عمل آمده بود. اصرار و کوشش من در جلسات بعد کمیته مرکزی و در پلنوم چهارم وسیع برای اینکه در این باره مطالعه کامل شود و تصمیم اتخاذ گردد بی نتیجه ماند. همان‌طور که اصرار عده‌ای از کادرهای حزبی و من راجع به رفتن یکایک ما به ایران برای کار مخفی همیشه بی اثر ماند. تنها نتیجه این شد که به تدریج من در کمیته مرکزی هدف حملات ناجوانمردانه فراکسیون کامبخش، کیانوری (از قبیل عوض کردن ملافه کهنه ما با ملافه نودولت شوروی) واقع شدم. چون حالا دیگر «زیاد می‌دانستم از این موقع من برای جان خود ترس داشتم.»

نکته دیگری را تمام اعضاء هیأت اجراییه تهران که بتدریج به مسکو آمده بودند برای ما تعریف کردند که باز هم در صورت جلسات کمیته مرکزی ثبت است. آنها می‌گفتند که کیانوری را دو سه بار همراه دو نظامی از زندان بیرون بردند و او را پس از چند ساعت دوباره به زندان آوردند (قرار بود که در حین یکی از این بیرون رفتن‌ها کیانوری فرار کند). سؤال می‌شود کیانوری کجا می‌رفت؟ با چه کسی یا کسانی ملاقات می‌کرد؟ چطور شد که یکی از این «توده‌ای‌های خطرناک» که محکوم به زندان یا اعدام شده بودند با دو پلیس یا سرباز از زندان به خارج برده می‌شد و ساعتها در خارج از زندان می‌ماند آیا فرار او با موافقت مقامات خارج نبود که شاید می‌خواستند او در رأس حزب فرار بگیرد و دیگران در زندان بمانند؟ یا آیا می‌خواستند با تهدید اینکه چون در تیراندازی به شاه شرکت کرده اعدام خواهد شد او را مانند کامبخش شوهر خواهرش به اقرار آورده و وادار به تسلیم نمایند.

وقتی اعضای هیأت اجرائیه در زندان از او پرسیدند ترا به کجا می‌برند؟ کیانوری جواب داد که برای توضیح یک نقشه ساختمان کاخ برای وزارت دارایی یا برای اشرف پهلوی (من هر دو را شنیده‌ام) مرا به خارج می‌برند. پس از این کنجکاوی هیأت اجرائیه یک روز بهبودی عضو وزارت دربار که از محارم رضاشاه و شاه فعلی بود به زندان آمده «در مقابل همه» شانزده هزار تومان بابت مزد کار کیانوری به او می‌پردازد. آمدن بهبودی قاعدتاً باید دلیل بر این باشد که او کاخ برای اشرف می‌ساخت.

آیا ساختمان و نقشه واقعیت داشت؟ آیا پول دادن مقابل همه ضحنه‌سازی بود؟ چگونه دربار به توده‌ای که دهسال باید زندانی شود شانزده هزار تومان مزدکار را می‌دهد در حالی که حزبی که او یکی از رهبران بود متهم به توطئه برای کشتن شاه شده بود تمام مسائلی که شرح دادم در صورت جلسه کمیته مرکزی ثبت است و کیانوری خود راجع به آن اقرار کرده است اگر کسی بی طرفانه در این مسائل و خطاها و جنایات دیگر کیانوری دقت کند تصدیق خواهد کرد که این سؤالها و بسیاری سؤالهای دیگر بی جا نیست و باید مورد تحقیق قرار گیرد. شاید روزی تاریخ جواب این سؤالات را بدهد و پرونده‌های مخفی رژیم آشکار شود به هر حال تعجب آور است که من در سالهای سی کوچکتین برادر شاه را (حمیدرضا) تقریباً دو ماه هر روز عیادت می‌کردم و او به این طریق از یک فلج دیفتری که بسیار شدید و خطرناک بود و اطبای دربار تشخیص نداده بودند نجات یافت؛ ولی دربار حتی یک شاهی هم به من که آن وقت زندانی و محکوم هم نبودم نپرداخت ولی شانزده هزار تومان برای ساختن کاخ! به عنوان بقیه طلب یک توده‌ای محکوم و زندانی پرداخته می‌شود. بخصوص که همین بهبودی را در زمان حکومت دکتر مصدق دوباره با کیانوری مربوط می‌بینیم زیرا کیانوری در جلسه کمیته مرکزی در مسکو گفته - و این هم در صورت جلسات ثبت است - که همین بهبودی از طرف شاه و دربار به وسیله دو نفر از کارگردانان جمعیت ضد استعمار که کیانوری مسؤل حزبی آن بود مربوط بود تا وسایل سقوط دکتر مصدق را فراهم کنند. یکی از این دو نفر فدایی علوی بود که به دستور کیانوری با بهبودی در تماس بود. اینها بودند شرح و تفصیل بعضی از جریانات مربوط به تیراندازی به شاه که افراد رهبری

حزب و عده‌ای از کادرها از آن اطلاع دارند و در صورت جلسات حزب ثبت است. تعجب خواهم کرد که اگر روزی افراد این رهبری در مهاجرت با توجه به زیانی که کیانوری به حزب و به مردم ایران رسانده و جدانشان بیدار بشود و حزب را تصفیه کنند. تعجب خواهم کرد زیرا پشت سر کیانوری و غلام یحیی بعضی از رهبران حزب کمونیست آذربایجان شوروی ایستاده‌اند و حزب کمونیست آذربایجان شوروی قسمتی از حزب کمونیست شوروی است.

افراد رهبری حزب در مهاجرت بیش از بیست سال است که در شوروی و کشورهای سوسیالیستی هستند و پا به ایران نمی‌گذارند و از یکدیگر «دوری» می‌کنند با آنکه می‌دانند و کراراً گفته‌اند که کیانوری مردی است حادثه‌جو، جاه‌طلب، تکرو و بی‌پرنسیپ که دستش به خون عده‌ای از افراد حزب آغشته است صدا در نمی‌آورند یا جرأت آن را ندارند. خلاصه به نظر می‌رسد که تیراندازی به شاه از طرف رزم‌آرا طرح‌ریزی شده بود که ارتش را کاملاً در دست داشت. روز تیراندازی رزم‌آرا بر خلاف معمول پروتکل در دانشگاه حاضر نشده بود به این بهانه که تظاهرات توده‌ای‌ها در امامزاده عبدالله این احتیاط و آمادگی او و ارتش را ایجاب می‌کند. ناصر فخرآرائی پنج تیر به طرف شاه خالی کرد شاه کمی زخمی شد و ناصر اسلحه خود را به طرف شاه پرتاب کرد، و دیگر از خود دفاع نکرد در این موقع یک افسر ارشد که بعضی می‌گویند سرهنگ دفتری بود و برخی دیگر سرهنگ صفاری رولور خود را از نزدیک به روی او خالی کرد و او را کشت فخرآرائی هم از آنهایی بود که «خیلی چیزها می‌دانست» و می‌بایست برای همیشه ساکت بشود. حزب توده ایران فوراً غیرقانونی اعلام شد و سرکوب و وحشیانه علیه آن آغاز گردید. درست گوش کنید حتی ژراردو ویلیه نویسنده کتاب «صعود مقاومت ناپذیر محمدرضا شاه» در صفحات ۱۶۶ تا ۱۶۹ این سطور و حشمتبار و قابل تعمق را می‌نویسد: «... باید گفت همزمانی و تصادف تشویش‌آوری بین عمل فخرآرائی و تغییر تصادفی روز میتینگ حزب توده وجود دارد...».

او نمی‌دانست که این تغییر روز تصادفی نبود همانطور که همه ما هم مدت‌ها نمی‌دانستیم. او نمی‌دانست که این حزب توده ایران نیست که تیراندازی به شاه را ترتیب

داده، بلکه یک فرد حادثه‌جو است که خود را به بالای حزب رسانده و در این کار شرکت کرده. او نمی‌دانست که این فرد شاید با موافقت و به دستور رزم‌آرا و به دستور اربابان خارجی او حزب توده را عمده‌اً به انحلال کشانید تا «مسأله نفت» به آسانی حل شود. شاید پس از اقرار ارکانی که زود توقیف شده بود (توقیفی که کیانوری انتظار آنرا نداشت) و افشاء شدن نقش کیانوری در تیراندازی به شاه، کیانوری هم از ترس جان تسلیم و حاضر به همکاری با دربار و اربابان آن شده بود. در این صورت بیرون بردن کیانوری از زندان و ملاقات او با اشرف که یکی از فعالان سیاست‌داریار بوده و هست و ارتباط با بهبودی و پرداخت شانزده هزار تومان برای ظاهرسازی همه توجیه می‌شود. حالا برای شما قسمتی از شماره یک روزنامه «مردم» مخفی را که چندی بعد از تیراندازی به شاه منتشر شده می‌خوانیم:

... کیست که امروز به مقاصد ننگین و ایران فناکن این چاکران لیره و دلار پی نبرده باشد؟ کیست که نداند برای حل مسائل مربوط به نفت، بانک شاهی نقشه هفت ساله تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس سنا و نظامنامه مجلس شورای ملی و نظامنامه داخلی مجلس و پایمال کردن آزادیهای محدود مطبوعاتی و تصرف مجدد املاک واگذاری و یک رشته اقدامات بیش‌رمانه دیگر که یکی پس از دیگری و با عجله‌ای ناشیانه پس از حادثه پانزده بهمن ۱۳۲۷ انجام گرفته از میان بردن حزب توده ایران را لازم می‌دانستند.

چه خوب / بود که این نویسنده / می‌نوشت که او قطعاً نمی‌دانست این از میان بردن حزب توده ایران به دست یک فرد / از اعضای / رهبری حزب توده ایران انجام گرفت. سطور بالا را من نوشته‌ام درست در آنها دقت کنید این سطور را کادرهای حزبی در اولین شماره روزنامه حزب بعد از تیراندازی به شاه نوشته‌اند. از اینجا همچنین می‌توان فهمید که هر وقتی کیانوری و دسته‌اش از جریان کارهای حزب دور بودند کادرهای حزب بهتر می‌دیدند و بهتر عمل می‌کردند. آخر چه کسی غیر از کیانوری «با شرکت در تیراندازی به شاه» به امپریالیسم و به شاه و به ارتجاع ایران برای «از میان بردن حزب

توده ایران که آن را لازم می‌دانستند» بهانه داد. همه آنهایی که مانند من از تمام این جریانات خبر دارند ولی اکنون در «رهبری» حزب در مهاجرت نشسته‌اند باید به این سؤال روزی جواب بدهند - حتی اگر در مقابل تاریخ و پس از مرگشان باشد - که چگونه فردی به قول خود آنها تکرو، جاه‌طلب و حادثه‌جو که چنین زبانی به حزب و به نهضت آزادببخش ایران رسانده به دبیری حزب ارتقاء یافته؟

کدام مقام، چه کسی، چه حسابهایی، باعث سکوت آنها می‌شد؟ وقتی که من پیشنهاد اخراج کیانوری را در سالهای پنجاه به علت خیانت‌های مکرر او از کمیته مرکزی کردم و گفتم از گفته‌ها و اتهاماتی که خود شما همه وارد دانسته‌اید نتیجه‌گیری کنید؟ شرکت کیانوری در تیراندازی به شاه باعث شد که بهانه به دست دشمن داده شود تا وسیعترین و منضبطترین سازمان توده‌ای کارگران و زحمتکش‌ان ایران که در حقیقت یکی بود و حشیانه سرکوب شود.

مردم ایران موقتاً خلع سلاح شدند، مانع مرتفع شد و آن وقت نزاع شدیدی بین آمریکا و انگلیس بر سر نفت ایران درگرفت خوشبختانه یک مرد روشن‌بین و میهن‌دوست، یک مبارز پیر که به خوبی به اسرار سیاست بیگانگان در ایران آشنا بود با بصیرت نقشه مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت ایران را تهیه می‌دید. این مرد دکتر مصدق بود که به حق قهرمان ملی ایران شد. او با استفاده از تضادهایی که بین آمریکا و انگلیس در ایران وجود داشت در رأس مبارزه مردم ایران قرار گرفت و صنعت نفت ایران را ملی کرد. من در مقابل خاطره او که توده‌ای نبود ولی کاری را انجام داد که حزب توده ایران می‌بایستی مبتکر و مدافع آن باشد سر تعظیم فرود می‌آورم.

س - راجع به رابطه حزب توده ایران با دکتر مصدق در دوره مبارزه بر علیه شرکت نفت ایران و انگلیس و بی‌حرکت ماندن حزب توده ایران در کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ علیه دکتر مصدق نکات تاریکی وجود دارد، آیا ممکن است در این باره صحبت کنید؟

ج - بله ولی من وارد جزئیات و مسائل شناخته شده نمی‌شوم. باید قبلاً بگویم که دو مرحله کاملاً مختلف و متفاوت در تاریخ مبارزه حزب توده ایران وجود دارد که باید

کاملاً مجزا از هم در نظر گرفت:

۱- مرحله فعالیت علنی حزب توده ایران یعنی از شهریور بیست تا پانزده بهمن

۱۳۲۷.

۲- مرحله فعالیت مخفی حزب از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - غیرقانونی شدن حزب - تا

اواسط سالهای ۳۰ یعنی زمانی که تسلیم شدنهای دسته جمعی کادرها و افراد حزب شروع شد و دیگر از سازمان حزب در ایران چیزی باقی نماند و همه افراد کمیته مرکزی - آنهایی که گرفتار نشده بودند - در مسکو جمع شدند.

در مرحله مخفی حزب فراکسیونیسم در حزب به منتهای شدت خود رسیده بود در یک جبهه کیانوری و قاسمی و فروتن و پیروان آنها بودند که باسوادتر و بسیار فعالتر ولی در عین حال چندرو و مخالف هر نوع پشتیبانی از نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران و دکتر مصدق بودند. دسته دیگر هیأت اجرائیه بقراطی، جودت، علوی، یزدی و بهرامی بودند که از لحاظ تئوری بسیار کم سواد، و به مراتب از نظر فعالیت از دسته قبل عقبتر بودند در تمام مدتی که حزب علنی بود چه در پارلمان و چه در خارج از دکتر مصدق پشتیبانی کرد و با او همکاری نمود. تنها در زمانی که مسأله نفت شمال مطرح شد بین حزب توده ایران و دکتر مصدق و طرفدارانش جدایی افتاد و این جدایی به ضرر حزب توده ایران تمام شد، ولی به هر حال مسأله نفت شمال مطابق نظریات دکتر مصدق حل شد تا وقتی که فرقهٔ دموکرات آذربایجان به وجود آمد تمام کسانی که شاهد مبارزات سیاسی آن دوران در ایران بودند می دانند که این همکاری با دکتر مصدق بسیار شدید بود. گذشته از این صورت جلسات دورهٔ چهارم مجلس به خوبی این را نشان می دهد. در مسأله نفت نیز اکثریت وکلا و دکتر مصدق عقیده داشتند که قانون منع مذاکره با دولتهای خارجی درباره نفت تا زمانی که قشون خارجی در ایران هست تصویب شود و اصرار داشتند که در یک جلسه با قید دو فوریت از مجلس بگذرد. رادمنش، ایرج اسکندری و من و یکی دو نفر دیگر از وکلای حزب توده با این قانون موافق بودیم، کامبخش و آرداشز آوانسیان جداً با آن مخالف بودند و عقیده داشتند که این قانون بر ضد اتحاد شوروی است با اکثریتی که در مجلس چهارده وجود داشت به هر حال هیچ قانونی برای

شرکت دادن اتحاد شوروی در استخراج نفت شمال به تصویب مجلس نمی‌رسید و قوام نیز وقتی به شوروی نزدیک شد و با دادن نفت شمال به شرکت ایران و شوروی موافقت کرد که ارتش شوروی در ایران بود و فرقهٔ دموکرات آذربایجان اختیار این ایالت را در دست گرفته بود. اگر کسی نطق‌های رادمنش، ایرج اسکندری و مرا در مجلس آن روز بخواند تصدیق خواهد کرد که حزب ما و ما با نظر دکتر مصدق کاملاً موافق بودیم. عده‌ای از نویسندگان بی‌طرف و حقیقت‌جو این مطلب را تصدیق کردند و حتی از خود می‌پرسند که چطور شد که با نطق‌هایی که ما سه نفر کردیم و در جهت نظریات دکتر مصدق بود ما به آن قانون رأی موافق ندادیم. آنها نمی‌دانند که در فراکسیون حزب توده در مجلس در این موضوع اتفاق آراء وجود نداشت و ما احتیاج به چند دقیقه شور و بحث داشتیم تا مخالفین و موافقین دلایل خود را بگویند و فراکسیون همراهی شود بدبختانه پیشنهاد و درخواست من که در این مورد از طرف فراکسیون صحبت کردم از طرف دکتر مصدق و اکثریت مجلس رد شد. نطق من در آن روز پر از احترام و تعریف از وطن‌پرستی دکتر مصدق بود که من واقعاً به آن اعتقاد داشتم و دارم، دکتر مصدق هم این را می‌دانست. من خوب به یاد دارم که خطاب به او گفتم:

آقای دکتر مصدق، من در سیاست برادر کوچک شما هستم و الان نمی‌توانم نه رأی موافق و نه رأی مخالف به این قانون بدهم و پیشنهاد کردم که چند دقیقه تنفس داده شود تا فراکسیون ما بتواند تصمیم بگیرد. متأسفانه در محیط متشنج آن روز مجلس پیشنهاد تنفس قبول نشد و در نتیجه از طرفی به مناسبت اصرار دو نفری که این قانون را ضد شوروی و به نفع انگلیس‌ها می‌دانستند و از طرف دیگر - و از گفتن آن نباید ترسید - به مناسبت اعتقاد و احترام شدیدی که اکثریت وکلای توده، مانند همه کادرها و افراد حزب به اتحاد شوروی، و به کشور لنین داشتیم مخالف این قانون رأی دادیم. وجدان حکم می‌کند که این را نیز بگویم که فراکسیون پارلمانی ما معتقد بود که شرکت شورویها در استخراج نفت شمال باعث خواهد شد که دموکراسی و آزادی بیشتری در ایران به وجود آید و از نفوذ کمپانی نفت انگلیس در کشور کاسته شود.

چنانچه گفتم چند ماه بعد از تیراندازی به شاه رادمنش و من باهم به مسکو رفتیم. «ایرج اسکندری که در این وقت در پاریس بود دیگر به ایران برنگشت.» ما سه نفر کسانی بودیم که دکتر مصدق را بهتر از دیگران می‌شناختیم، با او همکاری کرده بودیم و همیشه از او پشتیبانی می‌کردیم. از طرف دیگر در داخل حزب تا وقتی که ما در ایران بودیم گروه کامبخش و کیانوری که مخفیانه در حزب عمل می‌کردند بر روی سیاست عمومی حزب در خارج (نه تشکیلات داخلی) و ارتباط حزب با سازمانهای دموکراتیک و مطبوعات و شخصیت‌های سیاسی کوچکترین تأثیری نمی‌توانستند بگذارند. آیا رأی دادن هیأت اجراییه در جلسه‌ای که من در آن حاضر نبودم به اینکه رادمنش و من باهم از ایران خارج شویم (تصمیمی که رادمنش به من ابلاغ کرد) برای این بود که میدان برای فراکسیون کامبخش - کیانوری خالی بماند؟ بسیاری از این نوع مسائل در حزب توده ایران وجود دارد که فقط رادمنش می‌تواند - اگر جرأت کند و صادقانه و راست مسائلی را که می‌داند بنویسد - در آخر عمر خدمتی بزرگ به افراد حزب، به حزب و به ملت ایران نموده و وجدان خود را از عذابی که قاعدتاً باید گرفتار آن باشد خلاص خواهد کرد.

باری جنگ سیاسی بر سر نفت ایران بین انگلیس و امریکا بسیار شدید در جریان بود و در ماه‌های قبل از ملی شدن صنعت نفت ایران چند تن از رجال مشهور ایران مقتول و زخمی شدند (مانند هژیر، امام جمعه و رزم‌آرا در موقع نخست‌وزیریش) نباید فراموش کرد که قتل شاه در آن زمان مستقیماً به نفع رزم‌آرا بود که ارتش را در دست داشت و بنابراین «مرد مقتدر» ایران بود. قتل شاه در آن روزها به نفع امریکایی‌ها نیز بود زیرا شاه هنوز مدافع جدی منافع انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران بود. گزارش گلشائیان درباره جلسه هیأت وزراء که در آن مسأله نفت و مذاکره با شرکت نفت مطرح بود و شاه دستور داد که مذاکرات را به هر حال با شرکت نفت ادامه بدهند شاهد این مطلب است. پس از وقایعی که همه می‌دانند دکتر مصدق موفق شد در مجلس ایران مجلسی که دست کم ۷۵ درصد وکلای آن مرتجع و به طریقی باکمپانی نفت انگلیس مربوط بودند، قانون ملی شدن صنعت نفت ایران را به تصویب برساند.

در اینجا باید گفته شود که آن روزها سفارت آمریکا با تهدید و تطمیع و «نصیحت» عده‌ای از وکلا را که مزدور انگلیسیها بودند موافق با این قانون کرد و در این باره هنوز شواهد زنده وجود دارند. امریکایی‌ها خیال می‌کردند که پس از تصویب این قانون با دکتر مصدق «کنار» خواهند آمد. اشتباه آنها این بود که این مرد وطن‌پرست و این مبارز پیر و کهنه‌کار ضد دخالت خارجی در امور ایران را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند که او جز به منافع مردم ایران توجه ندارد. این سرسختی دکتر مصدق و عدم سازش او با آمریکا باعث سقوط حکومت وی گردید. دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - ۱۹ اوت ۱۹۵۳ - چند ماه بعد از مرگ استالین سقوط کرد باید گفت که حکومت شوروی هیچ کاری برای پشتیبانی از دکتر مصدق نکرد؛ بلکه برعکس مثل اینکه بخواهد از او انتقام بگیرد تا مرگ استالین بر علیه او عمل کرد. کافی است یادآور شویم که طلای ایران که در بانک مسکو به امانت گذاشته شده بود با وجود بی‌پولی حکومت دکتر مصدق به او داده نشد ولی پس از مرگ استالین و سقوط دکتر مصدق به زاهدی که عامل کودتا و مزدور آمریکا بود داده شد.

در زمان حکومت دکتر مصدق افراد هیأت اجرائیه که در ایران بودند پس از فرار ده نفری از زندان به دو دسته مخالف تقسیم شده بودند یکی: جودت، بقراطی، یزدی، بهرامی و علوی و دسته دیگر: کیانوری، قاسمی و فروتن. مخالفت این دو دسته بر روی مسائل تئوریک یا مسائل سیاسی روز نبود اساس مخالفت، دودستگی و علاقه به در دست گرفتن دربار رهبری بود و مخالفت‌های دیگر و مهمتر متأسفانه در درجه دوم قرار گرفته بودند.

دسته اول اشخاصی بودند از نظر تئوری و اطلاعات سیاسی بسیار ضعیف و از نظر کار و فعالیت شل و لاابالی و بنابراین حاضر به سازش با طرف مقابل. دسته دوم که مریم فیروز (همسر کیانوری) و اعظم سروش (که شوهر دومش احمد قاسمی بود) و قریشی دبیر سازمان ایالتی تهران نیز با آنها بودند، فعالتر و زرنکتر بودند و غالباً یک یا چند جلد کتاب لنین در زیر بغل داشتند تا نظریات خود را بخصوص در مخالفت با حکومت مصدق به استنادی از لنین به دیگران بقبولانند. فراقسیون اول بنابر اطلاعاتی که به ما از

ایران در مسکو رسیده بود بیشتر موافق پشتیبانی از دکتر مصدق بودند ولی هیچکدام آنها نمی‌توانستند یک مقاله یا اعلامیه چند سطری بنویسند و این را حتی از تهران به جلسه مشورتی ما یعنی اعضای کمیته مرکزی که در مسکو دور هم جمع می‌شدیم نوشته بودند. اینها بیشتر تحت تأثیر نویسندگان و روشنفکران حزبی مانند تمدن، نوروزی و زاخاریان که هر سه از مدافعین سرسخت لزوم پشتیبانی از دکتر مصدق بودند، قرار داشتند و از اطلاعات و نظریات و قلم آنان استفاده می‌کردند. بعید نیست که استدلالات این سه نفر دسته اول را به لزوم پشتیبانی از مصدق معتقد کرده بود. دسته دوم با دکتر مصدق مخالف بود تا آنجا که تصمیم گرفتند تمدن را به مناسبت سرسختی او و اصرارش در لزوم پشتیبانی از دکتر مصدق از حزب اخراج کنند: قاسمی نویسنده خوبی بود و رویهمرفته خیلی بهتر از دیگر همدسته‌هایش بود ولی مردی جاه‌طلب و بخصوص مریددوست بود و گاهی با کیانوری اختلاف نظر شدید پیدا می‌کرد منتهی این اختلاف نظر که نتیجه جاه‌طلبی هر دو بود طولی نمی‌کشید. دسته دوم از اختفای حزب برای از بین بردن دموکراسی مختصری که به طور قطع حتی در شرایط مخفی امکان داشت استفاده کرده و کادراهایی را که تسلیم نظر آنها نمی‌شدند از حزب دور کرده و از مسؤلیت کنار می‌زدند. رهبری حزب در ایران تحت تأثیر فراکسیون کیانوری دائماً با دکتر مصدق گاهی شدیداً و گاهی کمتر مخالفت می‌کرد. مثلاً به یاد دارم که در روزنامه چلنگر که روزنامه معروف فکاهی حزب بود و تحت نظر شاعر خوش قریحه گیلان (افراشته) اداره می‌شد، تحت تأثیر رهبری کاریکاتوری از دکتر مصدق با لباس زنانه چاپ شده بود که مشغول رقصیدن است و هاریمن ارکستر امریکایی این رقص را اداره می‌کند. روزنامه‌های حزبی آن زمان تحت تأثیر کیانوری و قاسمی فحش‌های فراوان به دکتر مصدق و وزیر خارجه او دکتر فاطمی - که به حزب پناه آورده بود و دستگیر و بعد تیرباران شد - داده‌اند و دکتر فاطمی را «جاسوس پست امپریالیسم» خواندند. کیانوری در کمیته مرکزی در مسکو گفت که به وسیله همان بهبودی که برای دیدن او به زندان آمده بود با دربار برای ساقط کردن حکومت دکتر مصدق مربوط بود. او در کمیته مرکزی گفت که به وسیله بعضی از افراد جمعیت ضد استعمار با کاشانی و بقایی و جمال امامی

که از مخالفین سرسخت دکتر مصدق شده بودند تماس گرفته بود حتی یک مقاله در روزنامه حزبی به نفع سید ضیاءالدین نوشته شد. در زمان حکومت دکتر مصدق در رهبری هرج و مرج کامل حکمفرما بود هرکسی حزب را به طرفی می‌کشید، ولی فراکسیون کیانوری فعالتر و قویتر بنابراین مؤثرتر بود. مخالفت با دکتر مصدق، در این زمان به قدری شدید بود که یک رفیق افسر که فرمانده گارد را دیده بود به افسر دیگری که بعد در مهاجرت در مسکو برای ما تعریف کرد گفته بود که روز کودتای ۲۸ مرداد وقتی که زاهدی با چند نفر به رادیو برای تصرف آن آمده بودند تصمیم گرفتم همه را به مسلسل بیندم، ولی بعد فکر کردم که چون حزب با دکتر مصدق مخالف است لابد با کودتا موافق است بخصوص که به من دستوری هم نداده‌اند. سازمان حزب تا شب قبل از کودتا بسیار منظم کار می‌کرد، و معلوم نیست که در این شب از چه مقامی دستور متوقف کردن تمام تماس‌ها به افراد حزب داده شد. سازمان افسری بزرگی در اختیار حزب بود. گارد شخصی زاهدی و رئیس گارد رادیو از اعضاء سازمان افسری بودند معه‌ذا رهبری همه را فلج کرد مطالب و جزئیات جالب دیگر زیاد است که من به یاد ندارم ولی در صورت جلسات کمیته مرکزی و پرونده‌های حزبی، اگر از بین نبرده باشند، موجود است.

راجع به کودتای ۲۵ مرداد یعنی کودتای اول، کیانوری در کمیته مرکزی گفته است که او به دکتر مصدق تلفن کرده و وقوع کودتا را خبر داده است. در اینکه سازمان افسری قاعدتاً می‌بایستی از وقوع کودتا خبر داشته باشد شکی نیست؛ ولی چه کسی ضمانت می‌کند که کیانوری با آنهمه مخالفت با دکتر مصدق چنین دلسوز شده و مصدق را خبر کرده است؟ بعلاوه دکتر مصدق ستاد ارتش را در دست داشت و چنانچه روز توقیف او معلوم شد افسران میهن‌پرست بسیاری پشتیبان او بودند و بنابراین ممکن است که او از مراجع دیگری خبر وقوع کودتا را داشته است، گذشته از این باید به یاد آورد که دکتر مصدق به رهبری حزب توده ایران اعتماد نداشت و باید گفت حق هم داشت. در موقع ملی شدن صنعت نفت او گفته بود که رهبری حزب توده ایران دسته‌ای روسی و دسته دیگری انگلیسی هستند. به علاوه کیانوری را کسانی که از نزدیک با او کار کردند

می‌شناسند که دروغ زیاد می‌گوید و بعد می‌گوید «حقه زد» او مدتی است که شروع کرده از این حق‌ها در تاریخ حزب در دوران مخفی آن بزند و مسائل را وارونه جلوه بدهد و غالباً در مقالاتی راجع به دوران حکومت دکتر مصدق در مجله «دنیا» می‌نویسد خود رهبری حزب را در آن زمان موافق دکتر مصدق قلمداد کرده و می‌نویسد ما چنین، ما چنان کردیم هدف این نوشتن‌ها تقلب در تاریخ - مانند زمان استالین - و خود را تبرئه کردن است بخصوص که بعضی از کسانی که می‌توانستند درباره مسائل گذشته حزب شهادت بدهند از بین برده شدند.

رفیق ما خسرو روزبه در نامه معروف خود نوشته بود که: «من باید بمانم تا از این سقوط روحیه کادرها و افراد حزب جلوگیری شود». این سقوط روحیه‌ها که رفیق روزبه می‌گوید، نتیجه خیانت‌ها، آدمکشی‌ها، شکست‌های پی‌درپی و غیرموجه بود. تعجب است که گاهی اوقات روزنامه‌های ایران که همه می‌دانند که زیر کنترل ساواک هستند در ضمن اشاره به حزب در لفافه از کیانوری تعریف می‌کنند من این قبیل تعریف را در روزنامه تهران مصور دیده‌ام.

نکته دیگری را که به یاد دارم مربوط به کودتای دوم یعنی ۲۸ مرداد است. هیأت اجرائیه صبح آن روز جمع بود و جلسه داشت. خبر دادند چند فاحشه و چند چاقوکش در خیابان‌ها راه افتاده‌اند و زنده‌باد شاه و مرده‌باد مصدق می‌گویند - با کودتای ناموفق ۲۵ مرداد که به وسیله ستاد ارتش و افسرانی که به دکتر مصدق وفادار بودند در نطفه خفه شد - هیأت اجرائیه خیلی زود متوجه شروع یک کودتا شد. علی‌علوی پیشنهاد کرد که دستور اعتصاب عمومی کارگران کارخانه‌های تهران داده شود که کارگران به خیابانها بیایند (این کار در مدت دو ساعت ممکن بود انجام بشود). در ابتدای این کودتا خود عاملین آن به موفقیت آن امید نداشتند. در صورت جلسه کمیته مرکزی ثبت است و کیانوری این را اذعان کرده که او و تنها او با این پیشنهاد مخالفت کرده و چون دید که تقریباً همه با این پیشنهاد موافقند گفت «که این کار به ضرر مصدق تمام خواهد شد» کیانوری که دیگر طرفدار مصدق شده بود! اصرار کرد که بدون اجازه دکتر مصدق نباید این کار را کرد! اعضاء هیأت اجرائیه جواب دادند که کارگران و افراد حزب با فریاد

زنده‌باد مصدق به خیابانها خواهند آمد و این به ضرر مصدق نمی‌تواند باشد. وقتی که کیانوری از جلوگیری از اعتصاب مایوس شد گفت من پیشنهاد می‌کنم که بروم به دکتر مصدق تلفن کنم و ببینم عقیده او چیست؟ او رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت دکتر مصدق می‌گوید من مسلط بر اوضاع هستم و هیچ کاری نکنید. وقت به تدریج می‌گذشت از اعتصاب عمومی جلوگیری شد کیانوری که مسئول سازمان افسران بود به فکر نیافتاده بود که از این سازمان استفاده کند! ۵۰ نفر افسر سازمانی با هفت تیرهای خود و با فریاد زنده‌باد دکتر مصدق «نه زنده‌باد حزب توده ایران» می‌توانستند وضع را به کلی برگردانند به تدریج کادرها خبرهای یأس آور می‌آوردند همه می‌دانند که حزب بعد از ۲۵ مرداد تقریباً علنی شده بود. با وجود درخواست کادرها کاری انجام نشد؛ ولی کیانوری دوباره پیشنهاد کرد! من بروم دوباره به مصدق تلفن کنم. او رفت و خدا می‌داند که جفا رفت چون تنها بود و مدتی باز وقت گذشت و وقتی مراجعت کرد. گفت؛ دکتر مصدق می‌گوید کار از کار گذشته و از من کاری ساخته نیست هر چه می‌خواهید بکنید. ولی وقت گرانبهایی گذشته بود دو سه ساعتی که دیگر بازیافتنی نبود و می‌توانست در سرنوشت ملتی مؤثر باشد. زاهدی به کمک ۱۸ میلیون دلاری که سی. ای. آ. در اختیار او برای کودتا گذاشته بود وارد عمل شد و افسران بی‌طرف که منتظر این بودند که ببینند کفه ترازو به کدام سو می‌چربد کم‌کم به او پیوستند، رادیو اشغال شد در حالیکه افسر نگهبان آن از سازمان افسران بود. وقتی که رادیو اشغال شد برای تمام ایران با جملات زنده‌باد شاه و مرده‌باد مصدق شروع به خبرپراکنی کرد. دیگر کار از کار گذشته بود. کیانوری درست در موقع حساس تاریخ ایران با سوءاستفاده از موقعیتی که در حزب به دست آورده بود و حزب را در دست داشت و مطابق اسناد موجود در مسکو هیأت اجرائیه ایران را مرعوب کرده بود از پشت به حزب و به ملت ایران خنجر زد و کاری بس مفید برای امپریالیسم و دربار انجام داد. او با کشتن محمد مسعود روزنامه‌نگاری که به دربار شدیداً حمله می‌کرد قبلاً نیز خدمتی دیگر به امپریالیسم کرده بود و شرکت او در تیراندازی به شاه و غیرقانونی شدن حزب پس از آن کار نیز خدمتی گرانبها به استعمار بود. سی. ای. آ. و انتلیجنت سرویس چه کار بهتری می‌توانستند خود در ایران انجام بدهند؟ با وجود این کیانوری

چند سال قبل به دبیری حزب توده ایران در مهاجرت انتخاب شد و نظریات خود را به دیگران تحمیل می‌کند.

شاهکار بعدی کیانوری کی خواهد بود؟ کی کیانوری دوباره برای چندمین بار موفق خواهد شد که حزب را به شکست بکشاند؟ حزبی که هر چه دشمنان می‌خواهند بگویند و با وجود خیانت‌ها و بعضی اشتباهات حزبی است که در راه آزادی و استقلال ایران صدها شهید و هزاران زندانی داده. حزب توده ایران را باید از این رهبری در مهاجرت نشسته جدا دانست. افراد و جوانان فداکار ایران در راهی گزینست در راه آزادی و استقلال ایران و بشریت به پیش می‌روند ولی این رهبری در مهاجرت برای بدنام کردن حزب شهیدان فعالیت می‌کند.

چه کسی شاهد تلفن کردن کیانوری به دکتر مصدق بود؟ او تنها رفت. چه کسی می‌تواند ثابت کند که او به اربابان خود تلفن نکرده یا با آنها ملاقات ننموده برای اینکه به آنها خبر بدهد که او مشغول جلوگیری از اقدامات حزب برای پشتیبانی از مصدق است؟ وانگهی در این موقع تلفن‌خانه دکتر مصدق قطع شده بود! تلفن کردن چه فایده‌ای داشت چرا یک سازمان افسری تقریباً ۶۰۰ نفری (در حالی که ارتش ایران کمتر از ۱۵ هزار افسر داشت) به نفع مصدق تکان نخورد تا چندی بعد دست و پابسته تحویل رژیم امپریالیسم شد و بهترین فرزندان ایران تیرباران شدند؟ رهبری حزب در مهاجرت هیچوقت نخواست این سؤالها را عمیقاً بررسی کند و همیشه چشم‌پوشی کرد و به طور سطحی از آن گذشت. حالا دیگر چگونه می‌توان به این کارهای ایران برباد ده رسیدگی کرد در حالی که مسئولین سازمان افسران و کادرهای حزبی کشته و تیرباران شده بودند و دیگر کسی نمانده که بتواند درباره مسائلی که در بالا گفتم ما را روشن‌تر سازد. البته شهادت و اقرارهای عباسی افسر از قدیم اخراج شده ارتش و نزدیکترین همکار خسرو روزبه در سازمان افسری وجود دارد ولی چگونه می‌توان به آن استناد کرد؟ او در زیر شکنجه باعث لو رفتن سازمان افسری شد. شکنجه‌ای که روزبه در نامه معروف خود نوشت که برای قوه یک انسان عادی غیرقابل تحمل است. از افسران نام بردم قسمتی از گزارش ناصر صارمی پس از ورود به شوروی که برای کمیته مرکزی داد به یادم آمد.

ناصر صارمی یکی از نزدیکترین کادرها به کیانوری بود غالباً هم راننده و هم نگهبان او بود.

ناصر صارمی می‌نویسد حزب مخفی بود روزی در خیابان به سرهنگ پژمان از رفقای افسر برخورددم. به من گفت خوب شد تو را دیدم زیرا از امروز صبح شروع کرده‌اند رفقای سازمان افسری را دستگیر می‌کنند. او گفت ما پنج نفر هستیم و هر یک به ترتیبی از کارمان «جیم» شدیم، در رفتیم، از هیأت اجرائیه کسب تکلیف کن که ما چه بکنیم ما جای مخفی شدن نداریم بگو ما را مخفی کنند.

نام دو نفر از این افسران را که صارمی شرح ملاقات با آنها را نوشته من به خاطر دارم، سرهنگ انتظامی و سرهنگ قاسملو و دو سرگرد نیز جزو این ۵ نفر بودند. صارمی می‌گوید من از همه بهتر و زودتر می‌توانستم کیانوری را ببینم که مسئول سازمان افسری هم بود، جریان را به او گفتم. کیانوری به من گفت تو می‌دانی چه مسؤولیتی به گردن تو است؟ هیچ کار نکن و در قراری نیز که گذاشتی حاضر نشو. ناصر صارمی می‌گوید من به کیانوری گفتم که اگر موافقی من خودم آنها را مخفی می‌کنم و کیانوری عصبانی شده گفت تو حق نداری این کار را بکنی. صارمی جواب داد که اینها هر کدام هزار بار برای حزب کار کرده‌اند که اگر گرفتار بشوند برای هر یک از آنها مجازات اعدام خواهند داشت و به کیانوری گفتم پس من می‌روم به آنها خبر می‌دهم که من کاری برایشان نمی‌توانم بکنم. کیانوری گفت نه لازم نیست اصلاً هرچه بیشتر از افسران بگیرند بهتر است. بهتر است آنها سرکار خود بروند چون وقتی که عده دستگیرشدگان زیاد شد، نمی‌توانند با آنها کاری بکنند. این گزارش صارمی است و به تفصیل ضمیمه صورت جلسات کمیته مرکزی است. ناصر صارمی که یکی از نزدیکان و دست‌پرورده کیانوری بود بیش از ده سال در مهاجرت در کشورهای شرق اروپا زندگی کرد و چون «مورد اطمینان» کیانوری، بود اجازه رفتن به غرب را نیز داشت و در یکی از این مسافرتها به ایران رفت و تسلیم شد و از قرار معلوم اکنون در مازندران زندگی می‌کنند.

دستگیر شدن این ۵ رفیق سازمان افسری مستقیماً تقصیر کیانوری است، اگر اشتباه نکنم سرگرد عطارد و دکتر وزیریان از این ۵ نفر تیرباران شدند. من بعضی از نکات و

تفصیلات راجع به کار رهبری حزب را در دوران مخفی برای شما شرح دادم. در یک حزب جوان و بی تجربه با رهبری به دو دسته مخالف تقسیم شده، در حالیکه بعضی از افراد رهبری از گیر افتادن و تسلیم شدن و کشته شدن مخالفین خود خوشحال می شدند (و این مطلب رانیز من در کمیته مرکزی گفته ام و نوشته ام و در اسناد حزبی ثبت است) با رهبرانی که به جای فکر به ایران و به مردم میهنشان به فکر تصفیه حساب شخصی هستند و گذشته از همه با وجود دو عامل مطیع و فرمانبر یک کشور خارجی آیا نتیجه می تواند از این که شد بهتر باشد؟ یعنی هزاران کادر و افراد حزب دسته دسته از حزب کناره گیری کرده و حتی - گویا به دستور هیأت اجرائیه تهران - با شخص کیانوری - «تفرنامه» امضا کرده اند و عده زیادی به زندان و تبعید و مهاجرت رهسپار شدند و از حزبی که روزی به حق چشم و چراغ خاورمیانه در دوران علنی فعالیت خود بود چیزی باقی نماند جز یک رهبری نشسته در مهاجرت.

با چنین وضعی چگونه ممکن بود دیر یا زود یک سازمان افسری ۶۰۰ نفری از پاک ترین افسران ایران که حتی دشمنان به پاکی و صداقت آنان اعتراف داشتند کشف نشود؟ و عده ای از اینان که به این زودیاها ایران مانند نشان را نخواهد داشت تیرباران نگردند؟ توجه کنید که درست در مواقع حساس برای حزب و برای مردم ایران از جمله در مواقعی که دکتر مصدق احتیاج به کمک و وحدت مردم ایران داشت حزب فلج شد از اعتصاب عمومی جلوگیری به عمل آمد و مردم ایران دست و پابسته تحویل دشمنان داخلی و خارجی داده شدند.

حالا راجع به رل رزم آرا در تیراندازی به شاه بگویم. می دانیم که انگلستان قبل از بهمن ۱۳۲۷ کوشش می کرد که منافع خود را و بخصوص منافع شرکت نفت جنوب را حفظ کند و این شرکت عده ای از رجال سیاسی ایران را از سالها پیش به تدریج جلب یا اجیر کرده بود و رضاشاه را به سلطنت رسانده بود. از طرف دیگر باید شهرتی را که قدرت انگلستان در ایران داشت و از نظر روحی تأثیر بسیار مهم داشت به خاطر آورد. من به یاد دارم که مادرم که وارد سیاست نبود و از آن سر در نمی آورد می گفت اگر گربه سر دیوار همسایه پرید بدانید که این انگلیسی ها دستور داده اند. این حقیقت که رضاشاه

را انگلیسی‌ها آوردند؛ و به قول ایدن وزیر خارجه انگلستان، انگلیسی‌ها نیز / او را / از ایران بردند به بزرگ جلوه دادن قدرت انگلستان کمک کردند. و به نظر من، بیشتر به این علت بود که شاه ایران تا ملی شدن صنعت نفت در ایران و حتی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که سازمان سیا او را به ایران بازگرداند و دوباره به تخت نشاند جداً از منافع انگلستان و نفت جنوب ایران دفاع می‌کرد. به نظر من از سالها قبل از تیراندازی به شاه رزم‌آرا که به تدریج ارتش ایران را در دست گرفته بود با مهارت و دقت نقشه یک کودتا را تهیه می‌دید و می‌خواست با سلسله پهلوی همان کاری را بکند که رضاخان سردار سپه در سال ۱۲۹۹ کرد یعنی سلسله قاجاریه را منقرض نمود منتهی نقشه رزم‌آرا در شرایط زمانی و مکانی دیگری انجام می‌گرفت. به همین مناسبت دربار دستور قتل رزم‌آرا را داد. دو عامل رقیب هر دو وابسته به یک کشور خارجی از هم می‌ترسیدند، معروف است که دو پادشاه در اقلیمی ننگینند. به یاد بیاورید که رضاخان سردار سپه بعد از سالهای ۱۳۰۲ ش. صعود تدریجی خود را تا سلطنت مدیون انگلستان بود و به تدریج سایر عمال انگلستان را در ایران که رقیب او بودند از بین برد (خزعل، نصرت‌الدوله فیروز و غیره...)، رزم‌آرا را معمولاً همه عامل انگلستان می‌دانند شک نیست که انگلیسها از مرگ رزم‌آرا بسیار متأثر شدند جراید آن روز انگلیس شاهد این مدعی است. رویه‌ای که رزم‌آرا در آن زمان نخست وزیری درباره نفت اتخاذ کرد نیز این انتصاب را تأیید می‌کند. باید دانست که پراودا ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز فردای قتل رزم‌آرا سرمقاله خود را به او تخصیص داد، کاری که تا آنجا که من می‌دانم برای هیچ نخست وزیری نشده بود. شاید این قدردانی از رزم‌آرا برای این بود که او رادیوی صدای آمریکا را بسته بود، روابط سیاسی و تجاری شوروی و ایران را بسط داده و به اتحاد شوروی نزدیک شده بود.

این امکان نیز وجود دارد که رزم‌آرا کارت نزدیکی انگلستان به شوروی را برای دورکردن آمریکا از سیاست ایران بازی می‌کرد. فرض دیگر که به نظر من باید مورخین در آن مطالعه و دقت کنند این است که رزم‌آرا که افسر باهوش، تحصیل کرده و پرکار بود یک ناسیونالیست بود و می‌خواست اول با پشتیبانی شوروی و انگلستان شاه را از

سلطنت با کودتا خلع کرده دست امریکا را از ایران کوتاه نموده و وقتی به قدر کافی خود را تثبیت کرد چهره واقعی ملی خود را نشان بدهد. به عقیده من همه این فرضها باید در نظر گرفته شود تا تاریخ مبارزات سیاسی ایران در قبل از ملی شدن صنعت نفت روشن گردد. چیزی که امروز در آن تردید نیست آن است که قتل رزم آرا به نفع شاه تمام شد. زیرا رزم آرا رقیبی قوی و خطرناک برای شاه بود. این قتل در ضمن به نفع امریکا نیز تمام شد زیرا به هر حال ظاهراً هم که باشد رزم آرا طرفدار انگلستان یا یک عنصر ملی بود و به هر حال آمریکایی به نظر نمی رسید و اما اگر شاه کشته می شده نفع رزم آرا بود زیرا او ارتش را در دست داشت و بنابراین می توانست رئیس جمهور ایران بشود و نقشه ای را که در سر داشت عملی کند. بالاخره آمریکاییها از قتل شاه در آن موقع نمی توانستند ناراضی باشند چون هنوز شاه مدافع منافع انگلستان بود (به مذاکرات نفت و گزارش گلشائیان وزیر دارایی مراجعه شود).

آنکه در این میان هیچ نفعی در کشتن شاه نداشت چون به هر حال سرکوب می شد حزب توده ایران بود.

س - در خاتمه این مصاحبه میل دارید چیزی به عنوان نتیجه گیری اضافه کنید؟

ج - بله متشکرم و نتیجه گیری من در چند نکته خلاصه می شود:

۱- در مقابل دلایل قوی و روشن که از سال ۱۹۴۹ به تدریج جمع شده ثابت شده است که حزب توده ایران و رهبری آن کوچکترین دخالتی در تیراندازی به شاه نداشته و تهمت دخالت حزب در تیراندازی به شاه برای سرکوب حزب و صاف کردن جاده دیکتاتوری و حل مسئله نفت جعل شده بود.

۲- به نظر من این عدم دخالت حزب در تیراندازی به شاه و شرکت مسؤول تشکیلات حزب بدون اطلاع حزب در این تیراندازی برای کسانی که می خواهند تاریخ حزب و تاریخ ایران را بی طرفانه نوشته یا قضاوت کنند اهمیت فوق العاده دارد زیرا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ نقطه چرخشی در تاریخ حزب توده ایران و مبارزه ضد امپریالیستی ملت ایران است و تاریخ حزب را به دو مرحله به کلی مجزا از یکدیگر تقسیم می کند. به طوری که مشاهده می شود بعضی از افراد رهبری حزب در مهاجرت و بخصوص

کامبخش در نوشته‌های خود کوشش می‌کنند که تقسیمات دیگری در مبارزه حزب توده ایران و مراحل آن «انتخاب کنند» تا بتوانند از اهمیت تیراندازی به شاه و عمل تکروانه کیانوری که منجر به غیرقانونی اعلام کردن حزب شد، بکاهند.

در هر یک از این دو مرحله روزی حزب باید به عملیات و تصمیمات دسته‌جمعی رهبری و عملیات مخفی از حزب بعضی از افراد رهبری رسیدگی کند من عقیده دارم و در جلسات کمیته مرکزی این را بارها گفته‌ام که کامبخش و بخصوص کیانوری در حزب توده ایران عملیات خرابکارانه مخفی انجام داده‌اند که با خیانت مویی فاصله ندارد.

مثلاً کامبخش پس از لو دادن دکتر ارانی و سازمان ۵۳ نفر به افراد ساده حزب گفته است که من این کار را کردم تا سیامک و چند تن افسرانی که در آن زمان می‌شناختم لو نرود به این «رهبر» حزب باید گفت چه اجباری داشتی که سیامک و دیگران را لو بدهی؟ مگر سالخانیان و شوشتری که افراد ساده حزب بودند تا پای مرگ ایستادگی نکردند تا کسی را لو ندهند؟ درباره کیانوری باید گفت که این مرد از روزی که مسؤول تشکیلات حزب شد تا ۱۳۳۲ و پس از آن تا فاش شدن سازمان افسری تکروی‌ها و خطاهایی کرده (که قسمتی از آنها که کشف شده در این مصاحبه ذکر شده است) که خیانتی عظیم به ملت ایران است.

در مرحله علنی حزب هم رهبری از گناه مبرا نیست ولی در این مرحله خطاها و تصمیمات غلط نتیجه اشتباه تمام رهبری است که دسته‌جمعی تصمیم گرفته. مسؤولین این تصمیمات غلط در مرحله علنی حزب نیز باید معلوم شوند و در صورت لزوم مجازات گردند یا اگر خطا بزرگ نیست از خود صادقانه تنقید کنند و نشان بدهند که رویه قدیم تغییر نخواهند کرد. اما درباره کیانوری باید گفت که توبه‌گرگ مرگ است و او دیگر قابل اصلاح نیست.

در تمام تصمیمات دسته‌جمعی رهبری از سال ۱۹۴۱ تا سال ۱۹۴۹ - اعم از آنکه من رأی موافق یا مخالف داده باشم - من نیز مسؤول و جوابگو هستم و حاضریم که از طرف حزب و مردم ایران نتایج آن را بپذیریم.

تنها به شرط یک رسیدگی و تحقیق و آنالیز دقیق اوضاع گذشته حزب و افشای تمام

خطاها، خیانت‌ها و تکروری‌ها بین مردم ایران اعتماد توده‌های زحمتکش و روشنفکر ایران دوباره به حزب جلب خواهد شد.

در تاریخ مبارزه ملتها و احزاب نمونه‌های بسیاری وجود دارد که رهبری حزب یا بعضی از رهبران در دوران معینی از خط‌مشی و پروگرام و اساسنامه حزب دور شده و عمداً یا سهواً کارهایی کرده‌اند که با خیانت و سرنوشت ملتی فرق ندارد.

برای میلیون‌ها زحمتکش کارگر و دهقان و روشنفکر که سالها است گرفتار پنجه استبداد دیکتاتوری شده‌اند و پس از فداکاری‌های بسیار به شکست و سختی زندگی و خفقان افکار و زندان و شکنجه و تیرباران محکوم شده‌اند تفاوتی نمی‌کند که این همه بدبختی نتیجه اشتباه بود یا خیانت عمدی. این نکته دردی را از آنها دور نمی‌کند.

نمونه‌های دیگری در این نوع احزاب وجود دارد که یک نفر به تدریج تمام قدرت را در حزب در دست گرفت و دستگاه رهبری حزب نیز مطیع او شد و مخالفین دیکتاتور سرکوب شدند. مثال استالین که حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب لنین را به روزی انداخت که می‌دانیم، نمونه بارز آن است.

شک نیست که در حزب توده ایران به مناسبت بی‌تجربگی و جوانی حزب بعضی عناصر مزدور و خائن از همان اوایل تشکیل حزب رخنه کردند. اینها دستورات خود را از رهبری دسته‌جمعی و مشترک بلکه مخفیانه از مراکز خارجی دریافت می‌کردند و یا اینکه نظریات غلط خود را با استفاده از دستگاه رهبری اجرا می‌نمودند.

بدنه حزب توده ایران و اکثریت قریب به اتفاق کادرها و افراد حزب سالم، صادق و مؤمن بودند و هستند و حتی در این رهبری در مهاجرت نیز که تقریباً اکنون چهل نفر هستند، افراد سالم و مؤمنی وجود دارد که از ترس جان و از دست دادن خانه و وسایل و معیشت خود مجبور به سکوت هستند ولی اکثریت هیأت اجرائیه و کمیته مرکزی فعلی حزب که در مهاجرت است به حزب توده ایران و ملت ایران خیانت کرده و می‌کند و مانند جسم خارجی در بدن حزب است و باید به دور افکنده شود.

رهبری فعلی حزب در مهاجرت که پول و وسایل و زندگی فردی آنها از طرف یک دولت خارجی به آنها داده می‌شود چگونه می‌تواند در صحنه بین‌المللی و در امور

سیاسی مهم ایران نظری غیر از نظر اربابان خود داشته باشد. اگر کسی جرأت مخالفت بکند طرد می‌شود، در کوچه‌ها گرسنه می‌ماند و مجبور به خودکشی می‌شود چنانکه برای بعضی از رفقای ما اتفاق افتاده.

۳- تمام نکاتی را که راجع به رهبری حزب به افراد معینی از آن من در این مصاحبه گفته‌ام مفصلتر و با ذکر دلایل و مدارک از پرونده‌های حزب در جلسات کمیته مرکزی اظهار داشته‌ام و در پلنوم چهارم و وسیع کمیته مرکزی در مسکو در سال ۱۹۵۷ در حضور قریب ۸۰ نفر از کادرهای حزبی هم عده‌ای از کادرها و افراد رهبری و هم من مطرح کرده‌ایم ولی سازش دو دسته در داخل رهبری باعث شد که از آنها نتیجه‌گیری نشود.

۴- سوسیالیسم، سوسیالیست علمی نظامی است که آینده متشعشع بشر با آن اداره خواهد شد در این نکته برای من کوچکترین تردیدی نیست همانطور که تردید ندارم که اصول سوسیالیسم علمی صحیح‌اند و باید در جهان روزی اجرا شوند. متأسفانه نسل ما و حتی شاید فرزندان ما نیز استقرار کامل سوسیالیسم را نخواهند دید.

آنچه امروز در ایران مهم است و باید مطرح شود و صادقانه اجرا گردد یک پروگرام سوسیالیستی نیست؛ بلکه اتحاد تمام نیروهای دموکراتیک، آزادی‌خواه و ضد استعمار است. چنین اتحادی باید ایرانی آزاد و با رژیم جمهوری بوجود آورد که در آن اصول دموکراسی و آزادیهای عقیده و مذهب و اجتماع بطور کامل مراعات شود و از دخالت هر دولت خارجی در امور ایران جلوگیری به عمل آید. در این کار همه قوای سالم مردم ایران که اکثریت آن کارگران و دهقانان و روشنفکرانند باید شرکت کنند و روشنفکران ایران در تهیه این همکاری و اتحاد سازمانهای مختلف دموکراتیک و ضد استعمار رل مهم و وظیفه سنگینی دارند. چنین اتحاد و همکاری در شرایط امروز ایران و جهان، اگر شرکت‌کنندگان در آن وطن‌پرست، عاقل، پاکدامن و بی‌ادعا باشند سالها می‌تواند ادامه یابد، به شرطی که قبل از هر چیز منافع اکثریت نزدیک به تمام مردم ایران منظور نظر همه باشد و سرنوشت ایران به دست نمایندگان واقعی مردم که در انتخاباتی به کلی آزاد و دموکراتیک انتخاب شده باشند تعیین گردد و همه به رأی نمایندگان مردم - این رأی هرچه باشد - احترام بگذارند و آن را قبول کنند.

از این جرگه فقط دستجات، احزاب و اشخاصی که نه از روی اجبار و برای تأمین زندگی روزانه خود، بلکه برای ثروتمند شدن، چاپیدن، سوءاستفاده کردن، دزدیدن با رژیم شاه همکاری کرده‌اند و احزاب و دستجات و اشخاصی که سرسپردگی آنها به یک دولت خارجی - هرکه باشد - محرز شده باید طرد شوند.

۵- مشاجرات و نزاعی که چه در داخل ایران و چه در خارج ایران میان مخالفین رژیم کنونی حکمفرما است به نهضت ضد استعماری و ضد دیکتاتوری ایران ضرر می‌زند و مانع اتحاد آنان می‌شود.

باید دعوای راجع به استالین و مائوتسه‌تونگ و تروئسکی و غیره را به ملت‌های مربوط به آنان و یا کسانی که فرصت این کار را دارند یعنی به مردم کشورهای صنعتی واگذاشت. برای ایرانیان که خانه آنان یعنی ایران در آتش بیداد دیکتاتوری می‌سوزد این مباحثات زاید است. در ایران مبارزه برای دموکراسی و آزادی همه افکار و عقاید مذاهب و مبارزه بر علیه استبداد و فشار و رشوه‌خواری و زورگویی و اجنبی‌پرستی مقدم بر هر چیز است و اگر درست و صادقانه شروع شود سالها وقت لازم دارد تا به نتیجه قطعی برسد. عده زیادی از دوستان و هم‌وطنان من می‌دانند که من دهها سال است این نظریه را در بین آنان و دستجات مختلفی که در مهاجرت هستند مورد بحث قرار داده‌ام. مردان و زنان مبارز ایران به جای منازعه بین خود و تقسیم شدن به دستجات کوچک چند نفری و مبارزه باهم وظایف مهمتر و واجبتری دارند که باید ایفا کنند و آن اتحاد و همکاری بر روی یک برنامه حداقل - مینیمم - همکاری می‌باشد. ایرانیانی که به علل مختلف، مهاجرت، تحصیل یا اقامت در خارج زندگی می‌کنند در این مورد وظیفه بسیار مهمی بر عهده دارند.

۶- رژیم کنونی ایران را به هر حال در آینده نزدیک یا دور مردم ایران ساقط خواهند کرد. این هم نکته‌ای است که من در آن تردید ندارم. هر روز باید کاری کرد که این روز زودتر برسد و به رنج و شکنجه‌ای که مردم ایران گرفتار آنند زودتر خاتمه داده شود. از این رژیم و از خانواده پهلوی جز ضرر و خسارت، جز ظلم و شکنجه و تیرباران به ملت ایران چیزی عاید نشده و نخواهد شد گفته شاعر را به یاد بیاورید که می‌گوید:

«از کشته آفت‌زده حاصل نتوان دید».

رژیم سلطنت پهلوی آفت‌زده است به آفت ظلم و ستم و دزدی و رشوه‌خواری و فرمانبری از خارجی آلوده است.

در مدت ۵۰ سال اخیر این خانواده که چیزی جز یک خانه در تهران در خیابان سپه نداشتند، خانه‌ای که رضاخان میرپنج در تهران داشت، امروز ثروتمندترین خانواده جهانند یعنی میلیاردها دلار از ثروت میهن عزیز ما و از دسترنج مردم زحمتکش ایران را غارت کرده‌اند. حقوق دربار و شاه در قوانین ایران معین است و حساب آنچه شاه حقوق گرفته و آنچه خرج کرده آسان. آن وقت با کمال پرزور اینها قانونی از کجا آورده‌ای؟ را می‌گذرانند که البته نتوانستند به آن عمل کنند زیرا همه از خانواده پهلوی می‌پرسیدند از کجا آورده‌ای؟ چه خوب گفته شاعر ایرانی:

در دوره پهلوی به تحقیق عمر همه دزدها تباه است
در شهر هر آنچه هست گیرند دزد نگرفته پادشاه است

۷- اجازه بدهید راجع به یک موضوع دیگر که مزارنج می‌دهد و به نظر من مهم است صحبت کنم و با بیان این موضوع تصور می‌کنم مترجم احساسات و فکر همه محکومین و زندانیان سیاسی، همه مهاجرین ایرانی و خانواده‌های آنها باشم. من خود دو بار محکوم به اعدام هستم. غالباً در خارجه و در ایران برای محکومین سیاسی «عفو» - آمیستی - می‌شود و حتی این تقاضای «عفو» در نوشتجات رهبری حزب توده ایران نیز گاهی دیده می‌شود. عفو عمومی در ایران که به زندانی بزرگ تبدیل شده جزء یک حقه‌بازی چیز دیگری نخواهد بود. عفو برای کسانی است که خطایی مرتکب شده باشند. تمام محاکمات حضوری و غیابی و محکومیت‌های سیاسی و دلایل آن ساختگی است. کسی که گناهی نکرده و مجازاتش می‌کنند برای او اعاده حیثیت می‌شود و حداقل باید از او عذرخواهی کنند.

من شخصاً حاضر نیستم از چنین «عفوی» استفاده کنم من اگر «عفو» رژیم فعلی ایران را قبول کنم بر چهل سال زندگانی سیاسی خود که به آن حق دارم افتخار کنم قلم بطلان کشیده و به آرمان خود و به ملت خویش خیانت خواهم کرد.

دوستان من شاهدند و این را من به موقع خود به کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز نوشته‌ام که بارها به وسایل مختلف مرا رژیم به ایران دعوت کرده و من جواب دادم که خود را در آخر عمر به گودال کثافت نخواهم انداخت. بنابراین راجع به «عفو» به نظر من دو راه بیش موجود نیست:

یا رژیم ایران (و در این صورت باید رژیم ایران عوض شده باشد) برای کسانی که درباره آنها پرونده‌سازی شده و یا به مناسبت مبارزه با رژیم جنایتکار کنونی محکوم شده‌اند اعاده حیثیت خواهد کرد.

یا رژیم کنونی شاه قبول کند محاکمات مجدد و عادلانه‌ای انجام گیرد. در این صورت درباره آنچه مربوط به من است به این وسیله رسماً اعلام می‌کنم که من حاضرم برای یک محاکمه علنی مراجعت کنم به شرطی که رژیم شاه در مقابل یکی از مقامات رسمی بین‌المللی امنیت جانی و قضایی مرا تعهد کند (مثلاً در مقابل مجمع بین‌المللی دفاع از حقوق بشر).

در غیر این صورت من حاضرم در فرانسه یا در ایتالیا در یکی از محاکم قضایی این کشورها به مناسبت «تهمت» هایی که به رژیم زده‌ام محاکمه شوم و رژیم ایران - دولت و شاه - نمایندگان خود و وکلای خود را به هر یک از این دو کشور که قبول دارند بفرستند. من خود وکیل مدافع اصلی خود و غیاباً وکیل مدافع هزاران نفر از هموطنانم که به عناوین مختلف به وسیله این رژیم به مناسبت مبارزه در راه آزادی ایران محکوم شده‌اند خواهم بود. و به این وسیله رسماً اعلام و تعهد می‌کنم که در این صورت هر حکمی را که محکمه صادر کند از پیش قبول نمایم.

۸- بالاخره باید از شما «آقای وزیری» که وسیله‌ای شدید تا من مطالبی را که مدتها است بر روی وجدانم سنگینی می‌کند به هموطنانم و به افراد حزب توده ایران بگویم، تشکر کنم خوانندگان و شما مرا به مناسبت نواقص و نارسائیهای این مصاحبه خواهند بخشید.

مطالبی را که گفتم به نظر من به رو شدن تاریخ میهن ما و تاریخ حزب ماکمک خواهد کرد. منظور من تاریخ واقعی و حقیقی است نه تاریخ قلب شده و دروغ که گاهی

می‌نویسند و چندی بعد تغییر می‌دهند، نه تاریخی که به اراده رهبران یا یک رهبر دیکتاتور نوشته می‌شود و یا از بین رفتن یا مردن او تاریخ (عوض) می‌شود. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی که در دوران استالین نوشته شده و پس از مرگ او تغییر یافته شاهد این مدعا است. آنچه درباره خاندان پهلوی در ۵۰ سال اخیر نوشته شده نیز دروغ است و پس از سقوط این رژیم حقیقت چنانکه باید نوشته خواهد شد. سی سال است که در مهاجرت فکر من متوجه میهنم ایران و زحمتکشان آن و بخصوص جوانانی است که علیه این رژیم مبارزه می‌کنند، جوانانی که عده‌ای از آنها از فدا کردن جان خود مضایقه ندارند و با خون خود شعله مبارزه بر علیه امپریالیسم و شاه و نوکرانشان را روشن نگاه می‌دارند. این جوانان مؤمن و پاکدامن و جانباز در دوران مبارزه‌ای که من در این مصاحبه از آن صحبت کرده‌ام بین ما نبودند و بنابراین از تجربه آن دوران خبر ندارند. باشد که برای این جوانان آنچه گفتم یعنی شناخته شدن رهبری حزب در مهاجرت و افراد آن و متدکارشان مفید باشد.

ژنو - دسامبر ۱۹۷۷ - آذر ۱۳۵۶

دکتر فریدون کشاورز

فهرست اعلام

| | |
|--|---|
| آیزنهاور، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۹ | آ. آکرتیس، ۱۸۲، ۱۹۹ |
| ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۰ | آبشچیو، ۵۴ |
| ایوطی، ۳۵۸ | آبوخف، ۱۰۳، ۱۰۴ |
| ایورتونسم، ۵۱۴، ۵۲۳ | آتابای، ۳۰۸ |
| احسان‌الله خان، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۴۹۲ | آتلانتیک، ۳۲۳، ۳۷۹، ۴۳۶ |
| احسان طبری، ۱۹۳، ۴۹۵، ۵۵۸، ۵۷۲ تا ۵۷۵، ۵۷۹ | آجیب، ۴۳۴، ۴۳۵ |
| احمد آرامش، ۱۹۸ | آ. جروونی، ۱۱۹ |
| احمد دهقان، ۲۰۵، ۲۰۸، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳ | آجن، ۲۱۵، ۲۶۴، ۲۹۴، ۲۹۵ |
| احمد قاسمی، ۸۸، ۱۰۹، ۱۲۰، ۵۴۴ | آدمیرال اسلید، ۸۵ |
| احمد قاسمی، ۵۱۵ | آرادشز آوانسیان، ۵۰۶ |
| احمد قوام، ۲۸۹ | آرتور میلیسو، ۱۸۱ |
| احمد کسروی، ۱۳۸ | آرادشز، ۴۹۶، ۵۰۸ |
| ادوارد براون، ۵۲۱ | آرادشز آوانسیان، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۲۶ |
| ادوارد بینش، ۱۲۸ | ۵۸۵ |
| ادوارد دوفور، ۳۱۹ | آرمیتاز اسمیت، ۹۴، ۹۶، ۱۰۹، ۱۲۰ |
| ادوارد ر. دانلی، ۳۱۲ | آشورف، ۵۶۴ |
| ارانسسی، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۷۹، ۳۵۳، ۴۸۰، ۴۹۳، ۴۹۴ | آغاچاری، ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۱۲ |
| ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۳۱، ۵۳۰ | آلبرت فال، ۱۶۱ |
| ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۷۱، ۵۹۱ | آلفرد ماریوت، ۷۳ |
| اردشیر زاهدی، ۳۰۸، ۳۹۶ | آلن دالس، ۳۰۸ |
| ارچی روبرو، ۷۳ | آموکو ایندیا اینکور، ۴۴۴ |
| ارل کُرژن، ۹۰، ۱۵۵ | آنتونی ایدن، ۲۸۳، ۳۴۲ |
| ازهارى، ۲۳ | آنتونی شیرلی، ۶۴ |
| ا. سائین، ۲۲۳ | آنری رولن، ۲۸۶ |
| استالین، ۱۷، ۳۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲ | آوانسیان، ۴۹۱، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۲ |
| ۱۱۹، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲ | ۵۸۵، ۵۲۶ |
| ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۴۱، ۲۶۵، ۲۶۵، ۴۵۷، ۴۸۱، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳ | آوتیس میخائیلیان، ۱۴۳ |
| ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۵ | آورل هریمین، ۲۶۸ |
| ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۴ | آ. و. کلارک، ۱۸۳ |
| ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۹ | آیت‌الله کاشانی، ۲۱۴ |
| ۶۰۱، ۶۰۴ | آیرون ساید، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۴ |

| | |
|--|---|
| امامی، ۲۰۲، ۲۴۸، ۲۷۳، ۳۴۷، ۳۴۸ | استاندارد اوایل، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹ |
| ا. مندلی، ۳۴۵ | ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۱ |
| ام. وای. یانگ، ۱۲۲ | ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۶، ۳۷۹، ۴۳۴، ۴۴۴ |
| امیرانیان، ۱۶۳ | استاندارد واکيوم اوایل کو، ۱۸۲ |
| امیر خیزی، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۸۰ | استنبیوس، ۱۸۶، ۱۸۷ |
| امیر متقی، ۳۰۸، ۳۲۲ | استرانکونا، ۷۶ |
| امیل لزوتور، ۱۱۲ | استرارسلسکی، ۱۰۷، ۱۴۴ |
| امین السلطان، ۷۳ | استرووی، ۱۳۳ |
| اسینی، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰ | استریتر، ۷۳ |
| ۵۰۷، ۳۱۱، ۱۶۵۱ | اسفندیاری، ۵۴۴ |
| انته پترولیفرو... - اورننه، ۳۰۰ | اسکندر سربای، ۵۷۳ |
| انگلس، ۴۵، ۱۳۰، ۳۸۷ | اسکندری، ۱۷۹، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۴۱، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۹۳ |
| اوردژ نیکدزه، ۱۰۳، ۱۰۴ | ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۶ |
| اورودیف، ۳۸۹ | ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۱ |
| اورویل هاردین، ۳۳۳ | ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷ |
| اوریانا فالاجی، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۶۹، ۴۷۳ | اسماعیل راتین، ۱۴۴ |
| اوستروف، ۱۴۲ | اشرف، ۸۹، ۱۱۷، ۱۴۱، ۲۴۶، ۳۰۸، ۵۵۴، ۵۶۳ |
| اوکراین، ۹۷ | ۵۶۴، ۵۸۱، ۵۸۳ |
| اولیویر فرانکس، ۲۱۵ | اشلند اوایل آنیک، ۴۴۵ |
| اولیویه وارن، ۳۱۸ | اعظم زنگنه، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۲۸ |
| اویستر بی، ۳۱۲ | اعظم سروش، ۵۸۸ |
| اویسی، ۳۰۸ | افشار طوس، ۳۰۳، ۳۰۴ |
| اوایل نیوز، ۱۵۸، ۱۶۷ | اقبال، ۳۰، ۳۹، ۳۴۷، ۵۶۳، ۵۶۵ |
| اها، الکینگتون، ۲۸۱ | اکونومیت، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۴۹ |
| ای. اج. او الکینگتون، ۱۲۲ | ۲۷۰، ۲۸۲، ۳۱۹، ۳۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۴۰ |
| ایپاک، ۴۱۶، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۴ | ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۷۱، ۴۷۲ |
| ایدن، ۱۲۸، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۸۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۱۲ | الکساندر ایسولسکی، ۷۷ |
| ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۵۹۶ | الکینگتون، ۱۲۲، ۲۶۰ |
| ایده میسو، ۳۰۱ | الله وردیخان، ۵۷ |
| ایرانین اوایل یارتیسینتیز لیمیتد، ۳۳۵، ۳۳۶ | المهیار صالح، ۵۶۳، ۵۶۵ |
| ایرج اسکندری، ۴۸۵ | الیات - اشکلون، ۴۰۳ |
| ایریکون، ۳۳۵ | امام خمینی، ۲۱۲ |

| | |
|---|--|
| بنش، ۱۲۸، ۱۵۱، ۴۸۵ | ایزوستیا، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۶ |
| بنکدارپور، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۴۵ | بازیل جکسون، ۲۶۰ |
| بوین برگ، ۳۰۱ | باسگرویل، ۴۸۹ |
| بوچکارف، ۲۴۷، ۳۳۸ | بساقراف، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱ |
| بورزوازی کمبرادور، ۵۰۰ | ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۲ |
| بولارد، ۱۳۹، ۲۳۹ | باکنال و وست هارنل پول، ۷۱ |
| بهرامی، ۴۸۳، ۵۰۷، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۸۸ | بالگور، ۱۱۵ |
| بی.اف.گودریج، ۴۴۱ | بایون، ۳۲۰ |
| بیهنگام، ۸۳ | ب. جکسون، ۲۶۱ |
| بادگان، ۳۳۹، ۳۶۵، ۵۲۲ | بسخنیاری، ۶۷، ۷۱، ۸۰، ۸۲، ۹۳، ۹۵، ۱۳۹، ۱۹۷ |
| بارسا، ۳۶۶ | ۳۲۰، ۳۵۰ |
| بترزبورگ، ۷۰ | ب. دری کرسنوزو، ۳۶۳ |
| پتروشفسکی، ۱۳۳ | برادران لینج، ۷۱ |
| پرویز همایون پور، ۳۳۹ | برانژه، ۱۰۵ |
| پل وی بی، ۲۴، ۳۷۵ | ب. ر. جکسون، ۱۲۵ |
| پیرنیا، ۱۵۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲ | برلن شرفی، ۵۴۴، ۵۴۹ |
| پیشه روی، ۱۹۲ | برنیه، ۴۵، ۴۸ |
| پیشه روی، ۱۷، ۴۷، ۴۸، ۱۰۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۳۹ | برومر لویی بناپارت، ۳۶۷ |
| ۲۴۱، ۴۸۵، ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۳ | بریا، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۳۴ |
| پیگولسوکایا، ۱۳۳ | ۵۴۳، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۷۲ |
| نامس دانل، ۱۵۵ | بریتیش پترولویوم، ۲۲۵، ۲۲۷، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۵ |
| نامکات، ۳۹۶ | ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۷۹، ۴۳۳، ۴۴۴ |
| نایگر، ۱۱، ۳۹۶ | بریتیش نانکر، ۹۴ |
| نأمینات، ۱۲۲ | بریدن، ۳۱۳ |
| تدین، ۵۴۴ | بقایی، ۲۸۳، ۳۱۷، ۵۸۹ |
| ترادیسون، ۴۸۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۶۰، ۵۶۱ | بقراطی، ۴۸۳، ۵۰۷، ۵۲۳، ۵۵۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳ |
| ترکمانچای، ۶۵ | ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۵، ۵۸۸ |
| تسروتسکی، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۴۰ | بلشویک، ۱۰۲، ۱۳۲، ۵۶۰ |
| ۱۴۳، ۱۴۶، ۶۰۱ | بلشویک‌ها، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱ |
| تسرومن، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۳۹، ۵۰۰ | بلومکین، ۹۸، ۱۴۶، ۱۴۷ |
| ۵۲۷ | بندر شاهپور، ۲۱۲ |
| تزاری، ۷۰، ۸۸، ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۷ | بندر معشور، ۲۱۳ |

| | |
|--|--|
| جمشید کشاورز، ۴۸۱ | ۴۸۹، ۳۹۷، ۱۹۵ |
| جنرال موتورز، ۱۶۸ | تزاریس، ۱۳۸ |
| جودت، ۱۹۷، ۴۸۳، ۵۵۸، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۵، ۵۸۸ | ت. سن. یانگ، ۱۸۲ |
| جورج آلین، ۲۴۲، ۲۰۹ | تفرشیان، ۴۸۰ |
| جولیوس رویتر، ۷۰ | تقی‌زاده، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۴۱، ۴۹۲ |
| جهان‌شاهلو، ۱۸۹ | نکراکو، ۳۳۵، ۳۶۰ |
| جهانگیر، ۲۰۲ | نمدن، ۳۲، ۲۳۵، ۴۰۴، ۵۸۹ |
| ج. ه. لآودن، ۳۳۳ | ننکابن، ۱۵۳ |
| ج. ه. لوراجنل، ۱۸۳ | تنگهٔ مالاکا، ۴۰۶ |
| جیمی، ۳۹۵، ۳۰۶، ۴۵۶ | تورکیلد ریبر، ۳۳۲ |
| چارلز الکساندر، ۳۲۴ | تورکیل ریبر، ۲۷۶ |
| چارلز رینر، ۱۸۳ | تولی، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۳ |
| چارلز گرین‌وی، ۸۱ | تهران دلی نبوز، ۱۸۱ |
| چرجیل، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۸ | تی پات دُم، ۱۶۱ |
| ۲۳۹، ۲۷۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۴ | تیمرمین، ۱۸۲ |
| چلنگر، ۵۸۹ | تیمسار حجازی، ۳۰۲ |
| چونگ لای، ۴۸۶ | تیمورتاش، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۵۴۴ |
| چیچرین، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۶ | تیمور تاش، ۱۴۹، ۱۵۰، ۵۴۴ |
| چیفتین، ۳۹۶ | تیول، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۷، ۱۳۳ |
| حائری‌زاده، ۲۰۸ | جان سایمن، ۱۲۸ |
| حسامی، ۴۹۲، ۵۰۴ | جان فاستر دالس، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۴۰ |
| حسام، ۵۵۱ | جان گُدمن، ۸۳، ۸۷، ۱۲۱، ۳۵۴ |
| حسام لنگرانی، ۵۰۸، ۵۳۱، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۷۸ | جان مود، ۳۴۴ |
| حسن ارسنجانی، ۳۴۹، ۳۵۱ | جاوید، ۱۴۳، ۵۲۷ |
| حسن جعفری، ۵۴۱ | جزیره موریس، ۲۳۶، ۴۰۴ |
| حسن صدر، ۲۶۶ | جعفر پیشه‌وری، ۱۰۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۴۱ |
| حسینی، ۱۷۰، ۲۰۶، ۲۴۷، ۲۸۱، ۳۱۷ | جعفر شریف امامی، ۳۴۷ |
| حسین تربیت، ۱۹۷ | جعفری، ۳۱۰، ۳۳۴، ۵۴۱، ۵۴۲ |
| حسین علاء، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۴۰ | جفری فرولونگ، ۲۱۵ |
| ۳۳۸، ۳۳۷ | جک جونز، ۱۹۶ |
| حسین مکی، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۴۵ | جکسون، ۱۲۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۱ |
| حکیمی، ۱۹۱، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۸۰ | جمال امامی، ۵۸۹ |

| | |
|---|--|
| دوون پورت، ۳۳۲ | حمزروی، ۱۶۳ |
| دوون شاپر، ۱۳۶ | حیدراوقلی، ۴۹۲ |
| دو ویلیه، ۵۸۲، ۳۲۲ | حیدرخان، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۴ |
| دوهینی، ۱۶۰ | حیفا، ۱۸۰ |
| دیگسون، ۱۰۷ | خاتمی، ۳۰۸ |
| دین آجسن، ۲۹۴، ۲۱۵ | خان لمبتون، ۱۸۱ |
| دیه گوگاریسیا، ۴۰۴ | خرمشهر، ۲۱۲ |
| رایرت ایمیری، ۱۶۱ | خزعل، ۵۹۶، ۱۳۹، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۱۱ |
| رایرت شیرلی، ۶۴ تیرستان | خسرو روزه، ۵۵۲ |
| رادک، ۱۳۱ | خلعتیری، ۱۵۳ |
| رادمنش، ۱۸۳، ۴۷۷، ۴۸۵، ۴۹۷ | خلیل ملکی، ۵۶۵، ۴۹۶، ۴۹۴، ۱۷۳ |
| ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۳۲، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۲ | خمینی، ۴۳۲، ۲۳، ۲۲، ۱۹ |
| ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹ | خوشناریا، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵ |
| ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷ | دارالفنون، ۵۳، ۳۴۹، ۵۲۴، ۵۶۳ |
| راسکولنیکوف، ۹۹، ۱۰۰ | داردائل، ۸۳ |
| راک ول، ۳۹۷ | دارسی، ۴۳، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۷ |
| رالف. ک. دیویس، ۱۸۳ | ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۷ |
| رانتری، ۲۶۸ | ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۵۶، ۴۵۷ |
| رایت، ۳۳۰، ۳۴۱ | داریوش بزرگ، ۴۸ |
| رزم آرا، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸ | دالتون، ۷۲ |
| ۴۸۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۲۰، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۸۲ | دالس، ۳۰۴، ۳۴۰ |
| ۵۸۳، ۵۸۷، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷ | دامند، ۱۸۲ |
| رضاخان، ۳۳، ۶۷، ۶۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵ | دانلد ه. کانلی، ۱۷۹ |
| ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸ | داور، ۱۵، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۶۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۶ |
| ۱۴۹، ۵۴۴، ۵۹۶، ۶۰۲ | ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۷۴، ۵۴۴ |
| رضاشاه، ۲۲، ۴۴، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۱ | دکتر بوتزکه، ۱۷۵ |
| ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸ | دکتر معظمی، ۲۴۶ |
| ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۵ | دمورگنی، ۵۳، ۵۵، ۷۱ |
| ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۶ | «دنیای»، ۱۷۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۹۱ |
| ۵۲۴، ۵۶۲، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۹۵ | دنیکن، ۹۷، ۹۹ |
| رضاشاه پهلوی، ۱۵۲ | دورینگ، ۱۳۰ |
| روتشتاین، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۶ | دوفون دونمور، ۴۴۲ |

| | |
|--|---|
| زیدل، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۴۷ | روزا لوتز امبورگ، ۱۳۲ |
| ساتراپ، ۳۲، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۵۶ | روزبسه، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۹۶، ۵۱۸، ۵۳۸، ۵۵۲، ۵۵۳ |
| ساتراپی، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۶۰، ۱۳۴ | ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۹۱، ۵۹۳ |
| ساحالین، ۱۶۱، ۱۶۷ | روزنبرگ، ۱۷۶ |
| سادچیکف، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۹، ۵۶۴، ۵۶۵ | رومان گامتا، ۱۷۶ |
| ساعاد، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۳ | رونه گروسه، ۱۴۵ |
| ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۴۶، ۵۱۶، ۵۶۲ | رویال داج - شل، ۸۷ |
| ساکویل وست، ۳۴۱ | رویال داج شل، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵ |
| سانرمو، ۱۰۵، ۱۰۶ | ۳۵۴، ۳۷۶، ۴۳۳ |
| سایرستان، ۲۲۴ | ر. ویویان، ۱۸۱ |
| سیهید احمدی، ۵۶۱ | ریسی، ۳۰۱ |
| سیهیدی، ۵۶۲، ۵۶۵ | ریچارد استوکس، ۲۶۹، ۲۷۰ |
| سیهدار، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۳ | ریچارد لو، ۱۸۳ |
| سرآرتور نکلسون، ۷۷ | ریچارد هلمز، ۴۰۰ |
| سرآرتور هاردینگ، ۷۳ | ریچفیلد سان اویل، ۴۳۶ |
| سراسنیوس، ۳۳۶ | رینلی، ۱۸۲ |
| سرپرسی کاکس، ۸۱، ۱۲۱ | زاحاریان، ۵۳۱، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۸۹ |
| سر دنیس هیلی، ۳۸۷ | زاشیکا، ۱۵۰ |
| سراخر استیونس، ۳۳۰ | زاهیدی، ۲۰۴، ۲۴۶، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸ |
| سر ریدر بولارد، ۳۲۰ | ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴ |
| سرفرانسیس شیفر، ۲۶۰ | ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۷۴، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲ |
| سرفردریک گادبر، ۱۸۳ | زیگنیو برژینسکی، ۴۰۶ |
| سرگدمن، ۱۲۰ | زرگنده، ۷۳ |
| سرکلار مونت اسکراین، ۲۴۴ | زیب کویتس، ۲۷۷ |
| سرگنی کافنارادزه، ۱۸۵ | ژنوبولتیک، ۳۳ |
| سرگادر، ۱۵۵ | ژاک دومورگان، ۷۲ |
| سرگلاوین جیب، ۱۵۱ | ژان روسو، ۱۹۹ |
| سرویلیام براون، ۱۸۳ | ژ. دمورگنی، ۵۳ |
| سرویلیام فریزر، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۲۰ | ژ.ز. بری، ۲۸۲ |
| سرویلیام لوس، ۴۰۰ | ژ. م. شوالیه، ۳۶۲، ۳۷۲ |
| سرهتری دنردینگ، ۳۵۴ | ژوردان، ۵۱، ۵۲ |
| سرهتری دروموند ولف، ۷۲ | ژوهانسورگ، ۲۳۶ |

| | |
|--|---|
| شوارتسکف، ۲۳۷، ۳۰۸، ۳۲۰ | سرهنری وُلف، ۷۳ |
| شهاب فردوس، ۵۶۵ | سرهنگ انتظامی، ۵۹۴ |
| شیخ خزعل، ۸۱، ۸۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹ | سرهنگ پژمان، ۵۹۴ |
| شیلدز، ۱۸۱ | سرهنگ فاسملو، ۵۹۴ |
| صارم الدوله، ۱۴۱، ۵۴۴ | سلامتیان، ۱۴۴، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۸۱، ۳۳۹ |
| صالح، ۲۰۸، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۱۷، ۵۶۶ | سلطانزاده، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۶۵ |
| امیر صدری، ۴۴۶ | سلیمان میرزا اسکندری، ۱۷۹، ۵۴۴ |
| صدرالاشراف، ۵۱۶، ۵۲۱ | سناتور چرج، ۳۷۶ |
| صفاری، ۵۷۵، ۵۸۲ | سنجایی، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳ |
| صمد کامبخش، ۱۲۶، ۱۷۲ | سوکال، ۳۳۵ |
| صور اسرافیل، ۵۲۱ | سوکونی، ۱۸۲، ۳۳۱، ۳۵۴، ۳۵۵ |
| طرح فیشر - چرچیل، ۸۴ | سهام السلطان بیات، ۲۶۰ |
| عباس اسکندری، ۲۰۰ | سیا، ۳۰۸ |
| عباسی، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۹۳ | سپیرنتیک، ۴۷ |
| عبدالحسین علی آبادی، ۲۶۰ | سید حسن تقی زاده، ۱۲۵ |
| عبدالحسین هزیر، ۱۹۹ | سیدضیاء، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۸۰، ۵۱۸ |
| عبدالکریم قاسم، ۳۳۸، ۴۸۵، ۴۸۸ | ۵۲۰، ۵۴۴ |
| عبدالله ارگانی، ۲۰۰ | سید عبدالرحیم خلخالی، ۴۹۲ |
| عبدالله برهان، ۱۸۹ | سیدنی آرمیناز اسمیت، ۹۴ |
| عشایر بختیاری، ۹۵، ۱۳۹، ۱۹۷، ۳۵۰ | سیریب، ۴۱۶، ۴۳۱، ۴۳۴ |
| علاء، ۱۵۵، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۴۰، ۳۳۷ | سینکگر، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸ |
| ۳۳۸ | سینکگر اوبیل کو، ۱۸۲ |
| علم، ۳۰۸، ۳۵۰، ۵۷۱ | شاخت، ۱۷۶، ۲۹۷ |
| علوی، ۲۰۸، ۴۸۳، ۴۹۵، ۵۵۸، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۱ | شاردن، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲ |
| ۵۸۸، ۵۸۵ | شاهزاده عبدالحسین میرزا، ۵۴۴ |
| علی اصغر تهرانی، ۱۶۲ | شاه عباس اول، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۴ |
| علی اکبر نهاوندی، ۵۷۳، ۵۷۴ | شاه عباس دوم، ۵۷ |
| علی امینی، ۳۳۳، ۳۵۰، ۵۰۷ | شایگان، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۱۷، ۵۶۶ |
| علی اوف، ۴۹۳، ۵۰۸ | شبیستری، ۵۲۷ |
| علی علوی، ۵۹۱ | شِفرد، ۲۰۹ |
| علی منصور، ۱۷۸، ۲۰۵ | شَفق، ۲۴۷، ۲۸۱ |
| غلام یحیی، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۸۲ | شمشیر داموکلنس، ۲۹۴ |

| | |
|--|---|
| ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸ | غلام یحیی دانشیان، ۵۳۱، ۵۰۵ |
| قاسمی، ۴۸۳، ۴۹۸، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۸ | فئودالیسم، ۱۵، ۲۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۱۳۱، ۱۳۲ |
| ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰ | ۳۵۳، ۳۷۵، ۵۰۰ |
| ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۸۹ | فارین بالیسی، ۳۶۲ |
| قازی، ۴۸۵ | فاستر دالس، ۳۰۸ |
| قزاق لیاخوف، ۱۳۸ | فایرستون، ۱۶۸ |
| قشقایی، ۳۲۰ | ف. بایرنس، ۱۹۰ |
| قوام، ۳۱، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲ | فتح الله، ۳۳۳ |
| ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۷، ۳۱۸ | فراکسیونیسیم، ۵۰۵، ۵۶۹، ۵۸۵ |
| ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵ | فرانسوا پرو، ۸۵ |
| ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹ | فرانکلین روزولت، ۳۰۸ |
| قوام السلطنه، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۹۰، ۲۴۱، ۲۸۸ | فردریک لی، ۱۹۶ |
| ۳۱۸، ۳۴۴، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴ | فرضیه‌های دومورگان، ۷۲ |
| کاپیتولاسیون، ۱۵۱، ۱۵۱ | فرگوسن، ۱۸۱، ۲۸۱ |
| کارخانه تریکاستن، ۳۸۹ | فسروتین، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۷۵ |
| کارلتون گاردنر، ۳۴۲ | ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۸ |
| کارل مارکس، ۱۵، ۴۹، ۱۴۷، ۳۶۷ | فریدریش انگلس، ۱۳۰ |
| کارل ویتفولگل، ۱۵، ۵۹ | فربدون کشاورز، ۲۰۰ |
| کاربیز، ۳۱، ۵۸ | فضل الله زاهدی، ۲۰۴ |
| کازائف، ۱۰۴ | فضل الله نوری، ۵۲۱، ۵۴۴ |
| کاشانی، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۱۹ | ف. ک. استارلینگ، ۱۸۳ |
| کامبخش، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳ | فلامینگو، ۲۱۲، ۲۶۳ |
| ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۵ | فورجون، ۳۲۴، ۳۳۳، ۴۴۷، ۴۴۸ |
| ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۰ | فونیکس، ۳۹۶ |
| ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹ | ف. هارمر، ۱۸۳ |
| ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۵۸ | فیتزرومک لین، ۳۲۰ |
| ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۱ | فسیروز، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۹۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵ |
| کانال سوئز، ۲۱۱، ۳۳۱، ۳۴۲، ۴۳۹ | ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳ |
| کتابچی، ۷۲، ۷۳ | ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۸، ۵۹۶ |
| کجور، ۱۵۳ | فیشر، ۷۶، ۸۳، ۱۴۰، ۱۴۷ |
| کُرژن، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۳ | فیلیپس پترولیوم کمپانی، ۲۳۵ |
| ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۲۳، ۳۰۷ | فسواد روحانی، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۷ |

| | |
|--|--|
| ۵۹۸ | کرسٹینسکی، ۱۰۴ |
| کیروف، ۱۰۵ | کرملین کردن، ۱۸۴ |
| کیم روزولت، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۴ | کروپ ہوتن ورکہ، ۳۸۹ |
| گالف پلاس، ۳۵۶ | کشاوری، ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹ |
| گامبیا، ۲۱۲، ۲۱۳ | ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۸، ۹۷، ۱۳۲ |
| گایسلر ویل، ۴۶۱ | ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱ |
| گرومیکو، ۱۸۶ | ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۶۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱ |
| گروندریسہ، ۴۹ | ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۵۲، ۴۵۳ |
| گڑھی برینک، ۲۱۵، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۰ | ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۵، ۴۷۷ |
| گس، ۶۵ | ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۹۲، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵ |
| گلشانیان، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۴۷، ۵۸۷، ۵۹۷ | ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۶، ۵۲۴، ۵۵۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۷ |
| گلشانیان - گس، ۲۰۰، ۲۰۳ | ۶۰۴ |
| گلف اوہیل، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۶۰ | کلارستاق، ۱۵۳ |
| گولبو، ۴۸ | کلارک، ۱۸۳، ۲۷۷ |
| گوینو، ۵۶ | کنل لیاخوف، ۷۹ |
| گورینگ، ۱۷۶ | کلود ژولین، ۳۲۳ |
| گی دوکوا، ۴۶ | کنتیننٹال، ۳۷۹ |
| لئون تروتسکی، ۱۴۰ | کندی، ۳۳، ۲۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۶۰ |
| لافونتن، ۵۳۰ | کنفرانس یالٹا، ۱۸۶، ۱۸۷ |
| لاکوسٹ، ۲۷۵ | کوئینزلینڈ، ۱۳۶ |
| لاوان، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶ | کورڈل ہال، ۱۸۳ |
| لرد اسٹرانکون، ۸۰، ۸۱ | کوہریگ، ۴۳۴ |
| لُرد اینج کیب، ۸۵ | کیاری، ۱۹۷ |
| لُرد بیور بروک، ۱۸۳ | کی استوان، ۲۷۸، ۵۱۰، ۵۳۶ |
| لُرد بریٹمن، ۷۶ | کیانوری، ۲۰۱، ۲۰۵، ۳۲۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳ |
| لُرد فیشر، ۱۴۰ | ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹ |
| لُرد کڈمن، ۱۵۶ | ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲ |
| لُرد گُرن، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۵ | ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۰ |
| ۲۲۳، ۳۰۷ | ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰ |
| ل. گارنر، ۲۷۷ | ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶ |
| لنسن، ۷۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۹ | ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵ |
| | ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵ |

| | |
|---|---|
| محمد مصدق، ۱۷، ۱۸۱، ۳۱۲ | ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۴، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۶ |
| محمدولی خان خلعتبری، ۱۵۳ | ۵۰۳، ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۶۰ |
| محمدولی میرزا فرمانفرمایان، ۵۴۴ | ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۹ |
| مدرنیسم، ۲۱ | لوموند، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸ |
| مرتضی قلی بیات، ۱۸۵، ۱۹۶، ۳۳۳ | ۳۱۹، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴ |
| مریم فیروز، ۵۷۸ | ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۴۸ |
| مستوفی الممالک، ۱۱۶، ۱۶۰ | ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۳ |
| مسجد سلیمان، ۸۰ | لوی هندرسن، ۳۰۸ |
| مجلس الدوله پیرنیا، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۵۴ | نوبی سیان، ۱۹۸، ۲۴۴ |
| مصباح فاطمی، ۱۹۷ | لیبزیگ، ۴۹۳ |
| مصدق، ۱۷، ۲۰، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۵ | م. آینه‌ورن، ۱۵۰ |
| ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸ | مائوتسه تونگ، ۶۰۱ |
| ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷ | مارسل اسلوزنی، ۲۸۶ |
| ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸ | مارکس، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۴۵، ۴۷، ۱۴۸، ۲۹۷ |
| ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱ | ۴۵۱، ۴۷۰، ۴۸۶، ۴۸۷ |
| ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰ | مارکسیت، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰۶ |
| ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹ | مازیار، ۱۵۱ |
| ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰ | ماستروبونو، ۳۰۱ |
| ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲ | ماکس تورنبرگ، ۱۹۹ |
| ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۵۳، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۵۸ | مایکل فوت، ۱۹۶ |
| ۴۸۵، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۴ | مایور یولیوس برتولت شولتس، ۱۷۶ |
| ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۶، ۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷ | متقی، ۳۰۸، ۳۲۲، ۴۹۵، ۴۹۶ |
| ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۵ | مشین دفتری، ۲۸۱، ۲۸۳ |
| مصطفی فلاح، ۹۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۲۳۴ | مجله «دنیا»، ۲۹۱، ۲۹۲، ۴۹۲، ۵۴۴، ۵۹۱ |
| ۳۱۷ | محتشم السلطنه، ۵۴۴ |
| مظفرالدین شاه، ۱۱۷ | محسنی، ۲۷۵، ۵۳۴ |
| مظفرزاده، ۱۰۱ | محمد رضا شاه، ۲۲، ۵۰۰، ۵۸۲ |
| مظفر قیروز، ۱۹۲، ۵۱۸ | محمد ساعد، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۴۶ |
| معشور، ۲۱۲ | محمد علی شاه، ۲۰، ۷۹ |
| مک لینتوک، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶ | محمد علی فروغی، ۱۷۸ |
| مکی، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۴۵، ۲۴۶ | محمد مسعود، ۲۰۵، ۲۴۶، ۵۴۳، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳ |
| ملا مصطفی بارزانی، ۴۸۵ | ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۹۲ |

| | |
|--|---|
| ۱۸۲، ۱۵۵، ۱۴۵ | ملک المتکلمین، ۵۲۱ |
| نوروزی، ۵۴۴، ۵۸۹ | موبیل اوپل، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۶۰ |
| نوز بلژیکی، ۶۹ | مورفی اوپل کورپوریشن، ۴۳۶ |
| نول ایزر واتور، ۴۶۶ | مورگان شوستر، ۱۵۸ |
| نیسو مارو، ۳۰۲، ۳۰۱ | مورسون، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶ |
| نیکسون، ۳۶۱، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۰ | موزلی، ۳۰۷، ۳۲۲ |
| نیکولز، ۱۱۷ | مولوتف، ۱۸۷ |
| نیوجرسی، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۴، ۳۵۵ | مولوتف، ۱۱۴ |
| نیوجرسی، ۱۸۲ | مونٹسکیو، ۴۸، ۴۹ |
| و. ا. داگلاس، ۱۸۲ | مهندس فریور، ۲۴۶ |
| واسال، ۶۱ | میخائیل پاولوویچ، ۲۰، ۴۹، ۶۶، ۱۳۲ |
| واشنگٹن، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۵، ۲۷۵ | میرجعفر کنگوری، ۴۹۲ |
| ۳۶۴، ۳۹۰، ۴۰۶ | میرزا عیسیٰ خان فیض، ۱۲۰ |
| واکیوم اوپل، ۱۸۲، ۳۳۱ | میرزا کوچک، ۱۷، ۸۸، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۴۹۲، ۵۲۸ |
| والتر لیوی، ۲۶۸ | میسون، ۲۷۳ |
| وایلڈگوز، ۲۱۲ | میلیسیو، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹ |
| ونسوق الدولہ، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۳ | ۲۴۰ |
| ۵۱۸، ۵۴۴ | نادرشاہ، ۶۶ |
| ورن، ۲۱۳، ۲۶۳ | ناصرالدین شاہ قاجار، ۱۵۳ |
| ولٹون، ۳۴۲ | ناصر صارمی، ۵۹۳، ۵۹۴ |
| ونسان موتی، ۲۳۱، ۲۵۰ | ناصر فخرآرایی، ۲۰۰، ۴۸۲، ۵۳۷، ۵۵۳، ۵۶۹، ۵۷۶ |
| و. س. ٹیگل، ۳۵۴ | ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۸۲ |
| و. ن. کانبرٹ، ۱۹۶ | ناویل گس، ۲۶۰ |
| و. ا. اوپنہایم، ۳۶۲ | نریمانف، ۱۰۲ |
| ویکتور برار، ۱۳۲، ۱۳۳ | نشنال پٹرولیوم ریفاینرز آو ساوت آفریقا، ۴۴۴ |
| ویکتور مارکتی، ۳۱۲ | نصر اللہ فاطمی، ۱۴۱ |
| ویلسون، ۹۲، ۳۹۹ | نصیری، ۳۰۸، ۳۰۹ |
| ویلیام داگلاس، ۳۱۲ | نورالدین الموتی، ۵۰۶، ۵۰۷ |
| ہابسون، ۱۸۱ | نور تروپ، ۳۹۷ |
| ہارڈینگ، ۷۳، ۱۶۱ | نورت کرافٹ، ۲۰۹ |
| ہارولد اسپنسر، ۱۶۲ | نورمبرگ، ۱۷۶ |
| ہاریمن، ۵۸۹ | نورمن، ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۴ |

| | |
|---|--|
| همایون پور، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲ | ماسکل، ۱۵۶ |
| هنری جکسون، ۴۰۲ | هاشم نجفی، ۱۹۷ |
| هوشنگ نهاوندی، ۵۷۴ | هاوارد پیچ، ۳۳۳ |
| هیتلر، ۱۷۶، ۲۹۷، ۳۴۱، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۳۰ | ه.ت. برلز، ۷۲ |
| یاکوبوسکی، ۱۳۳ | هدایتی، ۲۰۸ |
| یاکوف بلومکین، ۹۸، ۱۴۶ | هربرت کلارک هوور، ۳۴۰ |
| یحیی میرزا، ۵۲۱ | هربرت موریسون، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۵۶، ۲۶۲، ۳۴۲ |
| یزدان پناه، ۳۰۸ | هربرت هوور، ۱۸۲، ۲۳۷، ۳۳۱، ۳۴۰ |
| یسگر، ۱۹۳، ۳۸۳، ۴۹۲، ۵۰۷، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۶ | هرودوت، ۱۳۴ |
| یسگر، ۵۸۸، ۵۸۵، ۵۷۳ | هری سینکлер، ۱۶۰، ۱۶۱ |
| یوریالوس، ۲۱۳ | هریو، ۴۸۵ |
| یونکرس، ۱۷۵ | هژبر، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۵۸۷ |
| یونیتد ایرکرافت کورپوریشن، ۱۶۸ | هکتور پرودم، ۲۷۵ |
| یونیون آو کالیفرنیا، ۴۳۶ | هگل، ۱۵، ۳۶۷ |
| یونیون کارباید، ۴۴۲ | همایون، ۵۵۲ |

شگفتیهای باستانی ایران

امید عطائی

تاریخ تمدن ایران باستان

دکتر زنجانی

پنجاده فیلسوف بزرگ

دایانه کالینسون/محمدر فیعی مهر آبادی

فرداد اسارت دیروز

غفور میرزائی

فلسفه دین

مایکل پیترسون/حسین کیانی

یزیدیان و شیطان پرستان

محمد التونجی/دکتر مقدس

ISBN 964-313-561-6



عطائی



تبرستان

www.tabarestan.info

LE PETROLE ET LE POUVOIR EN IRAN

Du ghanat a' l' ole'oduc

Chahrokh Vaziri